گلستان سعدی

غلطنامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۴	۸	چون	چو
۱۶	۱۰	نیاری	نیاوری
۲۱	۲	خاطران	حاضران
۳۰	۲	ملامت	ملالت
۳۴	۸	چنان	چنان دید
۹۵	۱۳	فریادوش	فریاد وخروش
۱۱۶	۶	افتاده است	اوفتاده است
۱۶۲	۴	بیخبر	بیخبری
۱۷۰	۸	طرابلش	طرابلس
۱۸۶	۱	کفته	کوفته
۱۸۷	۶	بدکند	بدنکند
۱۹۴	۸	خوش	خویش
۲۰۱	۳	گفتم	گفتم چه
۲۰۷	۱	درد	در
۲۲۰	۴	مردم	خلق
۲۳۶	۵	نان	نانخوردن
۲۴۸	۵	موافقتی	موافقی
۲۵۴	۴	شهره	شره
۲۶۱	۲	بدرفته	بدرقه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۶۷	۳	غواص	غوّاص
۳۰۲	۴	بداندیش	بداندیش که
۳۲۵	۲	مامر	مامرّمن
۳۳۶	۷	گذری	درگذری
۳۳۷	۲	حرمی	حرمتی
۳۳۷	۵	الجبیت	الجیب
۳۴۶	۲	آویخته	آویختند
۳۵۰	۶	پیری	گفت پیری
۴۰۰	۶	سعتی	شنعتی
۴۰۲	۷	عشا	عشابسته
۴۲۰	۶	بیخشی	ببخش
۴۳۵	۵	دستی	رستی
۴۵۲	۳	بیکدام	بیکدم
۴۵۵	۳	سلاح	سلاح جنگ
۴۵۵	۱۰	جنگ goo.	و goo.
۴۶۰	۶	مرفع	مرقّع
۴۵۹	۵	وی	وای
۴۶۳	۴	دویشان	درویشان

فرهنگستان علوم اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی

سلسلهٔ آثار ادبی ملل خاور

متون

سری بزرگ

۳

ادارهٔ نشریات ادبیات خاور

انستیتوی خاورشناسی

گلستان سعدی

تصحیح متن علمی انتقادی،
ترجمهٔ روسی، مقدمه، تعلیقات و حواشی
بقلم

رستم موسی اوغلی علیف

مسکو ۱۹۵۹

در تحت نظر

پروفسور آلکساندر بُلدیریف

فهرست

بسم الله الرحمن الرحیم

منت خدای را عزّ و جل که طاعتش موجب قربتست و بشکر اندرش مزید نعمت هر نفسی که فرو میرود ممد حیاتست و چون بر میاید مفرح ذات پس در هر نفسی دو نعمت موجودست و بر هر نعمتی شکری واجب

از دست و زبان که بر آید کز عهدهٔ شکرش بدر آید

اعملوا آل داود شکراً و قلیل من عبادی الشکور

بنده همان به که ز تقصیر[1] خویش عذر بدرگاه خدای[2] آورد

ورنه سزاوار خداوندیش کس نتواند که بجای[3] آورد

1. A,T به 2. А,Б,И,Т خدا 3. А,Б,И,Т بجا

باران رحمت بیحسابش همه را[1] رسیده و خوان نعمت بیدریغش همه جا کشیده پرده ناموس بندگان[2] بگناه فاحش ندرد و وظیفه روزی[3] بخطای منکر نبرد

ای کریمی که از خزانه غیب   گبر و ترسا وظیفه خور داری

دوستان را کجا کنی محروم   تو که با[4*] دشمن این نظر داری

فراش باد صبارا گفته تا فرش زمردین[5] بگسترد[6] و دایه ابر بهاری را فرموده تا بنات نبات را[7] در مهد زمین بپرورد[8] و درختان[9] را بخلعت نوروزی قبای سبز ورق در بر گرفته[10] و اطفال شاخرا بقدوم موسم ربیع کلاه شکوفه بر[11] سر نهاده و[12] عصاره نالی[13]

1. E,И,F,П,Ш جا   2. F,T,Ш доб. را   3. Б,И,T доб. خوان را   4*. E,И,F,П,Ш – دشمنان   5. И,Ш زمردی   6. A گستراند ; Б,И,T بگستراند   7. A,TF оп. را   8. A بیرون آورد ; Б,И,T بپروراند   9. A,TF оп.   10. Б,E,F,T کرده   11. F,Ш در   12. TF оп.   13. A,T نباتی ; E,П نائی ; Б تاکی

*بقدرت او[1] شهد فایق شده[2] و تخم خرما[3] بتربیتش[4] نخل باسق گشته[5]

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند | تا تو نانی بکف آری و بغفلت نخوری
همه از بهر تو سرگشته و فرمان بردار | شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

در خبرست[6] از سرور[7] کائنات و مفخر موجودات و رحمت عالمیان و صفوت آدمیان[8] و تتمه دور زمان[9] محمد مصطفی صلّی الله علیه وسلم[10]

شفیع مطاع نبی کریم | قسیم جسیم نسیم[11] وسیم

چه غم دیوار امت را که دارد[12] چون تو پشتیبان
چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیبان

بلغ العلی بکماله کشف الدجی بجماله | حسنت جمیع خصاله صلّوا علیه و آله

1*. А,Б,И بقدرتش 2. А,Б,И گشته 3. А,Г,Х,TF خرمائی ; Б доб. بیمن
4. П,Т بتربیت او 5. Б,П,Ш شده 6. Б,Е,F,П,Т خبراست 7. А,И,Ш خلاصه
8*. Б,И, оп. 9. И доб. یعنی ; П доб. وخلاصهٔ کون ومکان ; Ш доб. و قدوه اهل جهان
10. А,Б,F,П,Ш доб. و آله 11. Е,П,Т بسیم 12. А,Е,И باشد

هرگه[1] که یکی از بندگان گنه کار پریشان روزگار دست انابت بامید اجابت بدرگاه حق جل و علا بردارد ایزد تعالی* در وی[2] نظر نکند بازش بخواند باز اعراض کند[3] دیگر[4] بارش[5] بتضرع و زاری بخواند حق سبحانه و تعالی فرماید[6] یا ملائکتی قد استحییت من عبدی ولیس له رب[7] غیری فقد غفرت له[8] دعوتش اجابت کردم و حاجتش[9] بر آوردم که از بسیاری دعا و زاری بنده همی[10] شرم دارم[11]

کرم بین ولطف خداوندگار گنه بنده کردست[12] و او شرمسار

عاکفان کعبه جلالش بتقصیر عبادت معترف[13] که[14] ما عبدناک حق عبادتک و واصفان حلیه جمالش بتحیر منسوب که ما عرفناک حق معرفتک

1*. Б,Т· هرگاه که ; С,А,Г,Х,TF,И,F оп. 2*. С,А,Г,Х,TF,И درو ; Ш بروی 3. Г,F,П,Ш فرماید

4. Г بار ; А,Е,И,F,Ш оп. 5. А,Е,И,F,Ш بازش ; Г دیگرش и до زاری ; оп. 6. Е,F,П گوید ;

И,Ш доб. که 7. А,TF,И,F,Ш оп. 8. Б,Т доб. یعنی 9. Г,TF امیدش ; Е,П,Т доб. را

10. А,И оп. 11. А,И همی دارم 12. TF,F کرده است 13. Е,П,Т معترفند 14. F,Т оп.

گر کسی وصف او ز من پرسد ‌‌ ‌ بیدل از بی‌نشان چه گوید[1] باز

عاشقان کشتگان معشوقند ‌ ‌ ‌ برنیاید ز کشتگان آواز

یکی از صاحبدلان سر بجیب مراقبت فرو برده بود و در بحر مکاشفت مستغرق شده
آنگه که از آن[3] حالت[4] باز آمد یکی از دوستان[5] بطریق انبساط[6*] او را[7] گفت[2*] از آن[8]
بوستان که[9] بودی[10] ما را چه تحفه کرامت[11] آوردی[12] گفت بخاطر[13] داشتم که چون
بدرخت گل رسم[14] دامنی پر کنم هدیهٔ[15] اصحاب را[16] چون[17] برسیدم بوی گلم چنان
مست کرد[18] که دامنم[19] از دست برفت[20]

1. Б,Е گویم 2*. А,И,П چون ; Ш حالی که 3. С,TF این 4. А,Г,Х,TF,И معامله 5. С,Б,Е اصحاب ; TF یاران П,Ш محبان 6*. А,Г,Х,TF,Б,И,П,Ш оп. 7*. С,Г,Х,TF,Б,Е,И,F,Ш оп. 8*. С, А,Г,Х,TF ازین 9. TF بستان 10. Б,Е,Т доб. تو 11. С,Х,И,П оп. 12. А,Г,Х,TF کردی ; F نمودی 13. А. در دل 14. А,Е,П,Т برسم 15. А,Т доб. و به 16. А,Т доб. بیاورم 17. А,F,Т оп. 18. А,Т доб. و مدهوش 19. Б.F دامن 20. Б,И رفت

ای مرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز   کان سوخته[1] را جان شد و آواز نیامد
این مدعیان در طلبش بیخبرانند   کانرا که خبر شد خبری باز نیامد

ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم
وز هرچه گفته اند و شنیدیم[2] و خوانده ایم
مجلس تمام گشت و بآخر رسید عمر
ما همچنان در اول وصف تو مانده ایم

ذکر[3] جمیل سعدی که در افواه عوام افتاده است[4] و صیت سخنش که در بسیط زمین رفته[5] و قصب الجیب حدیثش که چون[6] شکر[7] میخورند و رقعهٔ منشآتش که همچو[8] کاغذ زر میبرند بر کمال فضل و بلاغت او حمل نتوان کرد بلکه خداوند جهان و قطب دائرهٔ زمان

1. Б,И,Т ولشده   2. Б,И شنیده ایم   3. Перед этим доб. след. заголовки: С,А,П ذکر محامد پادشاه اسلام ; E در ذکر محامد پادشاه اسلام خلده ملکه   4. Б,И,F,Т,Ш оп. است

5. Б,П доб. است   6. Г,Х,ТF,E,F,П همچون   7. Б,Т نیشکر   8. Г,Х,ТF,E,F,П چون

وقایم مقام[1] سلیمان و ناصر اهل ایمان[2] *شاهنشاه معظم[3] اتابک اعظم* سلغر سلطان[4] مظفر الدنیا* والدین[5] *ابوبکر[6] بن[7] سعد بن زنگی ظل الله تعالی* فی ارضه رب ارض[8] عنه و[9]* ارضه[10] بعین عنایت نظر کرده است و تحسین بلیغ فرموده و ارادت صادق نموده لاجرم کافه[11] انام از خواص[12] و عوام بمحبت او گرائیده[13] اند که[14] الناس علی دین ملوکهم

زانگه که ترا بر من مسکین نظرست   آثارم از آفتاب مشهورترست

گر خود همه عیب‌ها بدین بنده درست   هر عیب که سلطان بپسندد هنرست

گلی خوشبوی در حمام روزی   رسید از دست مخدومی[15] بدستم

بدو گفتم که مشکی یا عبیری   که از بوی دلاویز تو مستم

1. Б,Т доб. ملک 2. А доб. ونقطه امن و امان 3*. А,И,F оп. 4*. С,TF,Б,Е,И,F оп. 5*. Е,И,П оп. 6*. F,Ш ابونصر 7. А,И,П оп. 8*. С,И,F,П оп. 9. С,А,И,П оп. 10*. С فی ارضه ; Б,И,П оп. 11. А و ;С,Г,Х,TF оп. 12. С,Г,TF خاصه 13. А گرانیده شداند ; Г,Х,TF,Б,И گرانیده اند 14. Б,F,Т оп. 15. Б,Е,И,F,П,Т,Ш محبوبی

بگفتا من گِل ناچیز بودم	ولیکن مدتی با گل نشستم
کمال[1] همنشین در[2] من اثر کرد	وگرنه من همان خاکم که هستم[3]

1. C جمال   2. E,F,П بر   3. П доб.

اگر من گرد عالم خود برآیم

نیاید چون تو محبوبی بدستم

دو صد کافر یکی بت میپرستند

من تنها یکی بت میپرستم

مرا گویند چرا بت میپرستی

چو یارم بت بود من بت پرستم

منم سعدی درین وادی نشسته

ز خاک پای تو بت میپرستم

اللهم متع المسلمین بطول حیاته وضاعف ثواب جمیل[1] حسناته وارفع درجته[2] اوداته[3] *ولاته[4] ودمر علی اعدائه وشناته بما تلی فی القرآن من آیاته[5] اللهم آمن بلده واحفظ ولده

لقد سعد الدنیا به دام سعده واید المولی بالویة النصر

کذلک تنشاء لینة هو عرقها وحسن نبات الارض من کرم البذر

ایزد تعالی *وتقدس[6] خطه پاک شیراز را بهیبت حاکمان عادل *[7] وهمت عالمان عامل تازمان قیامت در امان سلامت نگه[8] دارا د[9]

اقلیم پارس[10] را غم از آسیب دهر نیست

تا بر سرش بود چو توئی سایهٔ خدا[11]

امروز کس نشان ندهد در بسیط خاک

مانند آستان درت مامن رضا[12]

1. Е,П,Т جمیله و 2. С,Б,F,Т درجاته و 3. С. ذاته 4*. С,Б,Т оп. 5. С,А,П доб. احرس اللهم نفسه دونه و دوانه 6*. А,Б оп. 7*. А,Е,И оп. 8. Б,Е,Т نگاه 9. Б,Е,П,Т دارد ; Е,F,П, Т доб. приложение № 1. 10. F,П فارس 11. С همای ; А,F خدای 12. С رضای

برتست پاس خاطر بیچارگان و شکر
بر ما و بر خدای جهان آفرین جزا[1]

یارب ز باد فتنه نگه دار خاک پارس
چندانکه خاک را بود و باد را بقا[2]

سبب تالیف کتاب[3]*

یک شب تأمل ایام گذشته میکردم و بر عمر تلف کرده تأسف میخوردم و سنگ سراچهٔ دل[4] بالماس آب دیده می سفتم و این بیت ها[5] مناسب حال خود میگفتم

هر دم از عمر میرود نفسی
چون نگه میکنی[6] نماند[7] بسی[8]

1. C جزای 2. C بقای 3*. TF,И,F оп; E доб. گلستان 4. Б,Е,И,F,П,Т доб. 5. Б,Т ابیات را ; И چندبیت ; E доб. را 6. С,Г,Х,Б,Е,И,F, میکنم 7. Б,Е,И,Т نمانده 8. Б,F,П,Т کسی

ای که پنجاه رفت و در خوابی — مگر این پنج روز[1] دریابی
خجل آنکس که رفت و کار نساخت — کوس رحلت زدند و بار نساخت

خواب نوشین بامداد رحیل — باز دارد پیاده را ز سبیل
هر که آمد عمارتی نو ساخت — رفت و منزل بدیگری پرداخت
وان دگر پخت همچنین هوسی — وین عمارت بسر نبرد کسی
یار ناپایدار دوست مدار — دوستی را نشاید این غدار
نیک و بد چون همی بباید مرد — خنک آنکس که گوی نیکی برد
برگ عیشی بگور خویش فرست — کس نیارد ز پس تو[2] پیش فرست
عمر برفست و آفتاب تموز — اندکی ماند[3*] و خواجه غرّه هنوز
ای تهی دست رفته در بازار — ترسمت بر[4] نیاری[5] دستار
هر که مزروع خود بخورد بخوید[6] — وقت خرمنش خوشه باید چید[7]

1. Б,Е,И,Т روزه 2. TF,П,Ш ز 3*. Б,Е,И,Т مانده 4. Б,И,F پر ; T باز 5. T ناوری

6. Г,Х بخوید. 7. Б,Е,П,Т,Ш доб. приложение № 2.

بعد از تأمل این معنی مصلحت آن دیدم که در نشیمن عزلت نشینم[1] و دامن از صحبت فراهم[2] چینم و دفتر از گفته‌های پریشان بشویم و من بعد پریشان[3] نگویم

زبان بریده بکنجی نشسته[4] صم بکم — به از کسی که نباشد زبانش اندر حکم

[5] تا یکی از دوستان که در کجاوه[6] انیس من بود[7] و در حجره جلیس[8] برسم قدیم از در در آمد چندانکه نشاط[9] ملاعبت کرد و بساط مراغبت [10] گسترد جوابش[11] نگفتم و سر از زانوی تعبد برنگرفتم رنجیده[12]* نگه کرد[13] و گفت

کنونت که امکان گفتار هست — بگوی ای برادر بلطف و خوشی

که فردا چو پیک اجل در رسد — بحکم ضرورت زبان درکشی

یکی[14] از متعلقان منش برحسب این[15] واقعه مطلع گردانید که فلان عزم کرده است[16] و نیت جزم[17]

1. A,Г,X,TF оп. 2. C,X,TF,E,П فراخود 3. A,Ш پراکنده 4. Б,И,F,T доб. و 5. C,И,П оп. 6. A, Б,F,T کجاوهٔ عزم 7. A,Г,X,TF,E,П بودی 8. A,Б,F,T همجلیس 9. A,Б,И,F,П,Ш доб. و 10. C,Г, X,TF,E مداعبت ; A,Ш ملاعبت 11. A,Б,T доб. قطعا 12. A,Б,T доб. بمن 13. Б,T کردو 14. TF کسی 15. Г,X,TF,E,И,F,Ш оп. 16. Б,Ш оп. است 17. Б,F,T доб. آورده

که بقیت عمر[1][*] معتکف نشیند و خاموشی گزیند[2] تو نیز اگر توانی سر خویش گیر و راه مجانبت

پیش گفتا بعزت عظیم و صحبت قدیم دم بر نیارم و قدم بر ندارم مگر آنگه که سخن

گفته شود بر[3] عادت مألوف[4] و طریق معروف[5] که آزردن دوستان جهلست

و کفارت یمین سهل و خلاف راه[6] صوابست و نقض[7] رای[8] اولوا[9] الالباب که[10]

ذوالفقار علی در نیام و زبان سعدی در کام

زبان در دهان ای خردمند چیست　　کلید در گنج صاحب هنر

چو در بسته باشد چه داند کسی　　که جوهر فروشست یا پیلور[11]

اگر چه پیش خردمند خامشی ادبست　　بوقت مصلحت آن به که در سخن کوشی

دو چیز طیره[12] عقلست دم فرو بستن　　بوقت گفتن و گفتن بوقت خاموشی

1. Е,Ш доб. دردنیا　2*. А درگوشه‌ئی بنشیند و دامن صحبت فراهم چیند　3. Б,И به　4. А معهود; Ш معروف

5. А,Ш مألوف　6. А,Б,И,Т رای　7. Е,Ш عکس　8. А,Б,Т عهد　9. TF الو ; Т اولی

10. А,TF,И,Ш оп.　11. Б,Т شیشه‌گر　12. Б تیره

فی الجمله زبان از مکالمهٔ او درکشیدن* قوت نداشتم[1] و روی از محاوره[2] او گردانیدن[3] مروت ندانستم که یار موافق بود و محب[4] صادق[5]

چو جنگ آوری با کسی برستیز
که ازوی گزیرت بود یا گریز

بحکم ضرورت سخن گفتیم[6] و تفرج کنان بیرون رفتیم در فصل ربیع[7] که صولت[8] برد آرمیده[9] بود[10] و ایام[11] دولت[12] ورد رسیده

پیراهن برگ بر درختان
چون جامهٔ عید نیکبختان

اول اردیبهشت ماه جلالی — بلبل گوینده بر منابر قضبان
برگل سرخ از نم افتاده لآلی — همچو عرق بر عذار شاهد غضبان

1*. С طاقت نداشتم ; Б,F, оп. 2. С,Г,Х,TF,Б,Ш محادثه ; A محاربه 3. А,Ш بگردانیدن 4. А,Г,Х,TF, Б,F,П,Ш ارادت 5. Б,Ш доб. نمود ; F,П доб. داشت 6. Б,F,T گفتم 7. П,Ш ربیعی 8. Б,Т доб. آثار 9. А رمیده ; П,Ш آرامیده 10. Б,Т оп. 11. С نایبان ; Г,Х,TF,Е,П اوان ; Ш оп. 12. Ш доб. ایام

شب[1] را[2] بوستان[3] یکی[4] از[5] دوستان اتفاق مبیت[6] افتاد موضعی خوش[7] و خرّم
و درختان[8] درهم گفتی که خورده[9] مینا بر خاکش ریخته و عقد ثریا از[10] تاکش[11] در[12] آویخته

روضة ماء نهرها سلسال — دوحة[13] سجع طیرها موزون
آن پر از لاله‌های رنگارنگ — وین پر از میوه‌های گوناگون
باد در سایهٔ درختانش — گسترانیده فرش بوقلمون

بامدادان که خاطر باز آمدن بر رای نشستن غالب آمد[14] دیدمش[15] دامنی گل و ریحان
و سنبل و ضیمران فراهم آورده[16] و آهنگ[17] رجوع[18] کرده[19] گفتم[20] گل بستان[21] را[22]* چنانکه دانی

1. И تاشب ; П آن شب 2. А,Х,Ш оп. 3. С,А,Х,Б,Т,Ш در بوستان 4. С چندی ; Г,Б,И, F,П,Т,Ш بایکی 5. С آن 6. А منیت ; FШ صحبت 7. F,Т خوشی 8. Б,Т доб. دلکش سر ; Е,П доб. دلکش ; Ш доб. سرسبز 9. Б,Т оп. 10. Б,Т. بر 11. Г,Х, TF,И,F,П,Ш تارکش 12. Г,Х,TF,Б,F,П оп. 13. А دوجة 14. Б,Т آمدو 15. Б,И دامن ; Ш доб. پراز 16. А آورد 17. А روی به ; Х,Б,И,П,Т رغبت ; Е عزیمت ; Ш روبوی 18. А,Х,Б, Е,И,F,П,Т,Ш. شهر 19. А آورد 20. И,Ш گفتمش 21. Б,Е,И,П,Т بوستان 22*. Т,Ш оп.

بقائی[1] وعهد گلستان را وفائی نباشد[2] و[3] حکما[4] گفته اند[5] هرچه نپاید دلبستگی را نشاید

گفتا[6] طریق چیست گفتم برای نزهت ناظران وفسحت[7] خاطران[8] کتاب گلستانی[9*] توانم

تصنیف کردن[10] که باد خزان بر ورق[11] او[12] دست تطاول نباشد وگردش زمان

عیش ربیعش را[13] بطیش خریف مبدل نکند

بچه کار آیدت زگل طبقی　　　از گلستان من ببر ورقی

گل همین *پنجروز وشش[14] باشد　　　وین گلستان همیشه خوش باشد

حالی که من این حکایت بگفتم[15] دامن گل بریخت[16] و در دامنم آویخت که[17] الکریم اذا

1. E,F доб. باشد ; И доб. بود ; Ш доб. نه　2. A,E,Ш نه ; F نبود ; П. نیست　3. Б,И هرکه نپاید دوستی را نشاید　4. П,Ш. حکیمان　5. И,F,Ш گویند ; T доб. гفتا дает چنانچه

6. F,Ш گفت ; E,F,T доб. پس　7. A,И صحبت ; F,Ш فصحت　8. Б,E خاطر ان

9. Г,X,TF,E,И,П,T کلستان　10. A تصنیف توان کرد ; Б,T,Ш تصنیف توانم کرد ; E,И,F توانم تصنیف کرد　11. Б,И اوراق　12. И,П آن　13. A,Ш ربیع او　14*. C,A روز پنج وشش　15. Б,E,И,T سخن　16. Г,X,TF,F,Ш بکردم　17. A وگفت

وعد وفا فصلی[1] در[2] همان[3] روز اتفاق بیاض[4] افتاد در حسن معاشرت و آداب محاورت در لباسی که متکلمان را بکار آید و مترسلان را بلاغت افزاید[5] فی الجمله هنوز[6] از گل بستان[7] بقیتی مانده[8] بود که کتاب گلستان[9] تمام شد[10] و تمام آنگه شود بحقیقت که پسندیده آید در بارگاه شاه جهان پناه *سایهٔ کردگار[11] و *پرتو لطف پروردگار[12] ذخر زمان[13] و کهف امان[14] المؤید من السماء المنصور علی الاعداء عضد الدولة القاهره و سراج الملة الباهره جمال الانام مفخر الاسلام *سعد بن[15] اتابک[16] الاعظم[17] شاهنشاه المعظم[18] مالک رقاب الامم مولی ملوک العرب و العجم سلطان البر و البحر وارث ملک سلیمان *مظفر الدنیا والدین[19]

1. TF доб. و ; Е,П,Т доб. دو ; Ш доб. دو نیم   2. С,А,Г,Х,TF оп.   3. Е آن چند   4. С سواد ; Е ببیاض ; П دربیاض ; А,Б,И,Т оп.   5. С,Г,Х,TF بیفزاید   6. И,Т,Ш оп.   7. Б,Е,И,Т بوستان   8. С,Х,Б,Е,F موجود   9. Б,Е доб. بعون الله الملک المنان   10. А شده بود و بالله التوفیق и доб. заголовок: ثنای پادشاه زاده جهان سعد بن ابوبکر بن سعد ; С доб. بفتح و نصرت و فرخی و فیروزی در مدح اتابک سعد بن ابی بکر بن سعد رحمهم   11*. А,И оп.   12*. Б,И оп.   13. Б,Т الزمان   14. Б,Т الامان   15*. Е,Т,Ш оп.   16. Г,Х,TF,И,F الاتابک   17. А اعظم   18. А,Т معظم   19*. А,Г,Х,TF,Е مظفرالدین

*ابوبکر[1] بن سعد بن زنگی *ادام الله اقبالهما* وضاعف جلالهما[2]* وجعل الی کل خیر مآلهما[3]
بکرشمهٔ لطف خداوندی مطالعه فرماید

گر التفات خداوندیش بیاراید — نگارخانهٔ چینی ونقش ارژنگیست[4]
امید هست که روی ملال درنکشد — ازین سبب[5] که گلستان نه جای دلتنگیست

علی الخصوص که دیباجهٔ همایونش
بنام سعد ابو[6] بکر[7] سعد بن زنگیست

دیگر[8] عروس فکر من ازبیجمالی سر برنیارد و دیدهٔ یاس ازپشت پای خجالت برندارد ودر زمرهٔ صاحبدلان[9] متجلی[10] نشود مگر آنگه که متحلی[11] گردد[12] بزیور قبول امیر کبیر عالم عادل مؤید

1*. Г,Х,TF ابی بکر; F,Ш ابونصر 2*. А,Е,Ш оп. 3*. А,Ш оп.; Т доб. و 4. TF ارتنگست; Ш ارزنگی است 5. А,Г,Х,TF,П سخن 6. Б,Е ابی 7. Ш نصر 8. С до تقصیر و ... оп.; Перед этим доб. следующие заголовки: А ذکر امیر کبیر فخرالدین ابوبکر بن نصیر ; Е,П ذکر امیر کبیر فخرالدین ابی بکر بن ابی نصر ; F ذکر محامد امیر کبیر 9. Е,П جمالان 10. А,И متحلی 11. А,И متجلی 12. А,Б شود

مظفر منصور ظهیر سریر سلطنت و مشیر تدبیر مملکت کهف الفقرا[1] ملاذ[2] الغربا مربی الفضلا محب الاتقیا افتخار آل فارس یمین الممالک ملک الخواص باربک[3] فخر الدوله والدین غیاث الاسلام و المسلمین عمدة الملوک و السلاطین ابو[4] بکر بن ابی[5] نصر اطال الله عمره و اجل قدره و* شرح صدره و ضاعف اجره[6] که ممدوح اکابر آفاقست و مجموع[7] مکارم اخلاق

هر که در سایهٔ عنایت اوست *گنهش طاعتست و دشمن دوست[8]

بر هر یکی[9] از سائر[10] بندگان و[11] حواشی خدمتی معینست[12] که اگر در ادای *برخی[13] از آن[14] تهاون و تکاسل روا دارند هر آینه در معرض خطاب آیند[15] و* در محل عتاب[16] مگر[17] این طایفه درویشان که شکر نعمت بزرگان *برایشان[18] واجبست[19] و ذکر جمیل و دعای خیر[20] و ادای

1. А الشعرا 2. Б,F,Ш ملاد 3. А,Х,ТF,Б,Е,И,П,Т,Ш оп. 4. Б,И,F ابی 5. F,П ابی 6*. Б,И оп.

7. А,Е,П,Т مجمع 8. F,Ш طاعتش میکنند دشمن و دوست 9. А,Г,Х,ТF,И یک 10. И,Ш оп. 11. Б,И در

12. А,Г,Х,ТF,И,Ш متعین است 13*. А,Е,И,П оп. 14. А,Е,И,П доб. برخی 15. F доб. عتاب و

16*. F оп. 17. ТF,Е,И,П доб. بر 18*. ТF,И,F,П оп. 19. П,Ш واجب 20. Ш доб. بر جمیع نزدیکست

چنین خدمتی[1] در غیبت[2] اولیتر است که[3] در حضور که آن[4] بتصنع[5] نزدیکست و این[6] از تکلف دور و[7] با جابت[8] مقرون[9]

پشت دوتای فلک راست شد از خرّمی
تا چو تو فرزند زاد[10] مادر ایام را
حکمت محض است اگر لطف جهان آفرین
خاص کند بنده ای مصلحت عام را
دولت جاوید یافت هر که نکونام زیست
کز عقبش ذکر خیر زنده کند نام را
وصف ترا گر کنند ور نکنند[11*] اهل فضل[12]
حاجت مشاطه نیست روی دلارام را

1. И,П خدمت 2. Т غیب 3. Б,Т تا ; TF оп. 4. Е,П,Т این 5. А بتصدیع 6. Е,П,Т آن. 7. Г,TF,И,F,Ш оп. 8. Г,F,И оп. 9. Г,F,И оп. ; TF доб. یاد 10. А وآز 11*. А,Б,Е,Т کند ور نکند 12*. А زنده دل

تقصیر[1] و تقاعدی که در[2] مواظبت خدمت[3] بارگاه خداوندی[4] میرود بنا بر آنست
که طایفه‌ای[5] از[6] حکمای هند[7] در فضایل[8] بوزرجمهر[9] سخن میگفتند بآخر[10] جز این عیبش ندانستند[11]
که در سخن گفتن بطئ است یعنی درنگ بسیار میکند[12] و مستمع را بسی[13] منتظر میباید[14] بود[15] تا[16] وی[17]
تقریر سخنی[18] کند بوزرجمهر[19] بشنید[20] و گفت اندیشه کردن که چه گویم به از پشیمانی
خوردن که چرا گفتم

سخندان پرورده[21] پیر کهن   بیندیشد آنگه بگوید سخن
مزن *بی تأمل[22] بگفتار دم   نکوگوی اگر[23] دیر[24] گوئی چه غم

1. Перед تقصیر доб. заголовки: A در تمهید خویش در خدمت ; E,И,П,Ш عذر تقصیر خدمت و موجب اختیار عزلت
2. Б,П به 3. А,И,П оп. 4. П خداوند جهان پناه 5. А,Б,И گروهی ; Г وقتی جمعی 6. Г,Б,Е,F,Т оп. 7. X,TF,Ш حکمای هندوستان ; Г оп. 8. Т,Б,И فضیلت 9. Г,X,TF,E,T بزرجمهر 10. A,E آخر Б,Т در آخر 11. И,F ندیدند 12. И,П оп.; Г до بوزرجمهر оп. 13. F,Ш оп. 14. TF,Б,E,F,П,Т باید 15. X,TF بودن 16. Б,И оп. 17. Б,F,Т او ; А,X,TF,И оп. 18. Б,E,F,T سخن 19. Г,X,TF,Б,E,T بزرجمهر 20. Б,И,Ш оп. 21. Т,Ш پرورده‌ای (размер нарушен). 22*. А تا توانی 23. А доб. و 24. TF گر ; T ور

بتیندیش* و آنگه برآور نفس — وزان پیش بس کن که گویند بس[1]

بنطق[2] آدمی بهترست[3] از دواب — دواب از تو به گر نگوئی صواب

فکیف* در نظر[4] اعیان حضرت[5] خداوندی[6] عز* نصره[7] که مجمع[8] اهل دلست و مرکز علماء متبحر[9] اگر در سیاقت سخن دلیری کنم شوخی کرده باشم و بضاعت مزجاة بحضرت عزیز[10] آورده[11] و شبه[12] در بازار جوهریان[13] جوی[14] نیرزد[15] و چراغ پیش آفتاب پرتوی[16] ندارد[17] و مناره بلند[18] در دامن کوه الوند پست نماید[19]

هرکه گردن بدعوی افرازد — دشمن* از هرطرف برو[20] تازد[21]

سعدی افتاده ایست آزاده — کس نیاید بجنگ افتاده

1*. A,И оп. 2. T بنطقی 3. A مهترست 4*. F,T نظر در 5. А,И,Ш оп. 6. Е,И خداوند 7*. И,F оп. 8. И доб. مکارم 9. Б,Т کامل 10. Б,И عزیزت

11. Б,И доб. باشم 12. С خرمهره 13. С رشته ; Г,Х,TF,F оп. 14. Б,И جوئی ; F چیزی

15. Г,Х,TF,Е,П نیارد 16. Ш نوری 17. Т,Ш ندهد 18. A پیش ; Г,Х,TF بر

19. A доб وبالله التوفیق 20. Е,F,Ш بدو 21*. А,Г,Х,TF,И,П خویشتن را بگردن اندازد

اول اندیشه وانگهی گفتار   پای بست آمدست[2] و[3] پس دیوار

نخل بندی دانم ولی نه در بستان   شاهدی فروشم ولی نه در کنعان[4] لقمان[5] را گفتند[6] حکمت از که آموختی گفت از نابینایان که تا جای نبینند[7] پای ننهند[8] قدم الخروج قبل الولوج[9]

مردیت بیازمای وانگه[10] زن کن[11]

گرچه شاطر بود خروس بجنگ   چه زند پیش باز روئین چنگ
گربه شیرست در گرفتن موش   لیک موشست در مصاف پلنگ[12]

1. Б,П پیت   2. TF آمده است (размер нарушен).   3. А,Б,И оп.   4*. С,Б,Е,И,F,П,Т,Ш نخل بندم من ولی نه در بستان * شاهدم من ولی نه در کنعان продолжение предыдущего мас-нави.   5. Б,Е,Т,Ш доб. حکیم   6. П پرسیدند که ; Е доб. که   7. Х ندانند ; Б,Т سره نکنند   8. А,Б, Т,Ш доб. و عرب گوید   9*. И,F оп.   10. А آنگهی   11. Б,F,Т доб. دختر منشان بخانه وشیون کن

12. Б شکار

اما[1] باعتماد[2] سعت اخلاق بزرگان که چشم از عوایب[3] زیردستان بپوشند و در افشای[4] جرائم کهتران نکوشند[5] کلمهٔ چند به[6] طریق[7] اختصار از نوادر و امثال[8] و شعر[9] و حکایات[10] و سیر ملوک ماضی[11] در این کتاب درج کردیم[12] و برخی[13] از عمر گرانمایه بر[14] او[15] خرج[16] موجب تصنیف کتاب گلستان[17] این[18] بود[19] *و بالله التوفیق[20]

بماند سالها این نظم[21]* و ترتیب　　ز ما هر ذره خاک افتاده جائی
غرض نقشیست کز ما باز ماند　　که هستی را نمی بینم[22] بقائی
مگر صاحبدلی روزی برحمت　　کند در کار[23] درویشان[24] دعائی

1. П درهمه حال تحمل محمود است اما　2. С,Б,Е,Т доб. و　3. И,F معایب　4. Б,Ш оп.　5. Б,И,F بکوشند　6. Е,И,П بر　7. Е,П سبیل　8. Е,П آثار　9. Е,Т حکایات　10. Е,Т اشعار　11. А доб. رحمهم الله تعالی ; Г,Х,ТF,Б,Е,И,П,Т доб. رحمهم الله　12. Б,И کردم　13. Б,Ш بعضی　14. А بد ; F در　15. Б,Т آن　16. А صرف کردیم و ; Б,Т доб. نمودیم و　17. Б,П оп.　18. А,Г,Х,ТF,Б оп.　19. Б آن ; А оп.　20*. Б,Т оп.; П доб. والعصمة و به الحول والقوة　21. А نقش بر سنگ　22. С,Б,Е نمی یابم　23. Б,И,П,Т حق　24. И,F مسکینان ; Ш این مسکین

امعان[1] نظر در ترتیب کتاب و تهذیب[2] ابواب ایجاز سخن[3] مصلحت[4] دید[5] تا بر[6] این روضهٔ غنا[7] و حدیقهٔ علیا[8] چون بهشت هشت باب اتفاق[9] افتاد[10] * از این[11] مختصر آمد* تا بملالت نینجامد[12]

باب اول در سیرت پادشاهان   باب دوم در اخلاق درویشان

باب سوم در فضیلت قناعت   باب چهارم در فواید خاموشی   باب پنجم در عشق و جوانی   باب ششم در ضعف و پیری   باب هفتم در تاثیر تربیت   باب هشتم در آداب صحبت[13]

در آن[14] مدت که ما را وقت خوش بود   ز هجرت ششصد و پنجاه و شش بود

1. Б,F مغان 2. П,Ш доб. و 3. Б,Е,F,П,Т,Ш доб. را 4. Ш доб. آن 5. А,Б,Ш دیدم 6. Е,F,П,Ш مر ;Т оп. 7. А,Ш عنا ;Б,Т رضا ; Е,F,П رعنا 8. TF,Е,П غنّا 9. F اختصار 10. Б,Т доб. و 11*. Г, Х,TF ازان : Б,Е,П,Т ازین سبب ;И تا چون 12. И خوانندگانرا ملال نیفزاید ;С,А доб. والله خیر حافظا Ш доб. والله الموافق والمعین یارب آمین 13. А доб. بنام ایزد دانا و اکبر * که او از فهم و وهم ماست برتر Е,И доб. تاریخ کتاب ; П доб. مثنوی وله فی التاریخ ; Т доб. در تاریخ کتاب 14. А این

مراد ما نصیحت بود و گفتیم[1]   حوالت با خدا کردیم و رفتیم[2]

باب اول در سیرت پادشاهان

حکایت (۱)

پادشاهی* را شنیدم که بکشتن[3] اسیری[4] اشارت کرد[5] بیچاره در[6] حالت نومیدی[7] ملک را دشنام دادن[8] گرفت[9] و سقط[10] گفتن[11] که[12] گفته‌اند هر که دست از جان بشوید[13] هر چه در دل دارد بگوید

وقت ضرورت چو نماند گریز   دست بگیرد سر شمشیر تیز[14]

1. F,П оп. 2. T доб. گر نیاید بگوش رغبت کس   بر رسولان پیام باشد و بس 3*. F,Ш оп. 4. Б,Т بیگناهی 5. А,Б,F,Т,Ш فرمود 6. Г,Х,ТF,F,Ш доб. آن 7. А نامیدی ; Г,Б,Е,И,F, П,Т,Ш доб. بزبانی که داشت 8. F,Ш داد 9. F,Ш оп. 10. F,Ш ناسزا 11. А گفت ; Б,Е, Ṫ доб. آغاز کرد ; Ш доб. آغاز نهاد 12. А,F و 13. Г,Х,ТF شوید 14. Е,F,П бейт переставлен со след. арабским двустишием.

اذا یئس[1] الانسان طال لسانه

کسنور مغلوب یصول علی الکلب

ملک[2] پرسید که چه[3] میگوید یکی از وزرای[4*] نیکمحضر گفت[5*] ای خداوند میگوید[6]
و[7] الکاظمین الغیظ و العافین عن الناس ملک را[8] رحمت آمد و از سر خون او
درگذشت[9] وزیر دیگر که ضد او بود گفت ابنای جنس ما را نشاید در حضرت
پادشاهان جز براستی[10] سخن گفتن این[11] ملک را دشنام داد و ناسزا[12] گفت
ملک روی[13] از این سخن[14] درهم کشید[15] و[16] گفت مرا[17] آن[18] دروغ[19] پسندیده تر آمد[20] از این

1. A,F,П,Ш بئس 2. И,F,Ш оп. 3. T оп. 4*. C نیک رای ; И доб. حاضر بود

5*. А,Б,Т,Ш оп. 6. Г,Х,TF همیگوید 7. Е,П,Ш که ; Б,Т оп. 8. Е,П доб. برو

9. С.А برخاست : Г до گفت дает وزیر دیگر گفت 10. A براست 11. А,F او ; П آن مرد ;

Б,Е,Т доб. مرد 12. F,Ш سقط 13. Б,Т,Ш оп. 14. Б,Т,Ш روی 15. А,Г,Х,TF

درهم کشیده ; Б,Т درهم آورد 16. Б,И,Т оп. 17. Г,Х,TF.F,Ш оп. 18. Б,Т оп. 19. Г,Х,TF

که او گفت مرا ; Ш доб. وی نزد من ; И доб. وی ; Б,Т доб. دروغی 20. Г,Х,TF,F, Ш доб. مرا

راست[1] که تو گفتی[2] که آنرا[3] روی[4] در[5] مصلحتی[6] بود* و بنای این[7] بر[8] خبثی[9] و خردمندان گفته‌اند

دروغ[10] مصلحت آمیز به از[11] راست[12] فتنه انگیز

هر که[13] شاه آن کند که او گوید   حیف باشد که جز نکو گوید

بر[14] طاق ایوان فریدون نبشته[15] بود[16]

جهان ای برادر نماند بکس   دل اندر جهان آفرین بند و بس
مکن تکیه بر ملک دنیا و پشت   که بسیار کس چون تو پرورد و کشت
چو آهنگ رفتن کند جان پاک   چه بر تخت مردن چه بر روی خاک

1. Г,Х,ТF راستی   2. А میکوئی   3. Г,Х,ТF,Ш оп.   4. Г,Х,ТF,Ш доб. آن

5. Б,И,F,П بر   6. Б,Е مصلحت   7*. С,Е,П این رابنا ; Б,Т این بنا   8. F,Ш در

9. С خباثت ; А,Ш وحشتی ; Б,Е,П,Т خبث ; F وحشت ; П доб.

بیت : دروغی که جان و دلت خوش کند * به از راستی کت مشوش کند

10. Г,Х,ТF دروغی   11. А,ТF که   12. Г,Х,Т,F راستی   13. F,П,Т هرگه

14. Б,Т این قصه بر   15. А,Б,Е,П,Т,Ш نوشته   16. Ш доб. برزر

حکایت (۲)

یکی از ملوک خراسان سلطان[1] محمود سبکتگین را بخواب دید[2] که جملهٔ[3] وجود او ریخته بود[4] و خاک شده مگر چشمان[5*] او که همچنان[6] در چشمخانه[7] همی گردید[8] و نظر همی کرد[9] سائر[10] حکما از تاویل[11] آن[12] فرو ماندند[13] مگر درویشی که بجای آورد[14] و[15] گفت هنوز[16] نگرانست که ملکش با دیگرانست

بس نامور بزیر زمین دفن کرده اند

کز هستیش بروی[17] زمین بر[18] نشان نماند

1. Г,Х,TF оп. 2. Г,Х,TF چنان ; С,Б,Е,П,Т доб. بعد از وفات او بصد سال 3. П доб. اجزای

4. Б,Т оп. 5*. А چشمان ; Б,Т چشمانش 6. И оп. 7. С,Б,Т,Ш оп. 8. С,П میگردید

9. С,Б,Е,П,Т. میکرد 10. Б,Т همه 11. Б,Т تعبیر ; И تعبیر و تاویل 12. Е доб. آن خواب

13. Е عاجز ماندند 14. Б,Т доб. شرط خدمت ; Е,П доб. وخدمت ; F,Ш доб. فراست

15. TF оп. و 16. Б,Т доб. چشمش 17. И بزیر 18. А,Б,F,Т یک ; И در

[1]وآن پیر لاشه را که سپردند زیر خاک[2]

خاکش چنان بخورد کزو استخوان نماند

زندست[3] نام فرخ نوشیروان بخیر[4]

گرچه بسی گذشت که نوشیروان نماند

خیری کن ای فلان و غنیمت شمار عمر

زان پیشتر که بانگ برآید فلان نماند

حکایت (۴)

ملکزاده ای را شنیدم[5] که کوتاه بود و حقیر و دیگر برادرانش بلند[6] و خوبروی باری پدر[7] بکراهیت[8*] و استحقار در او[9] نظر کردی[10] پسر بفراست[*] و استبصار بجای آورد[11] و

1. Б,Т оп. 2. A گل 3. TF,Б,E,F,И زنده است (нарушен размер) 4. Б,Т بعدل 5. A دیدم 6. Б,E доб. بالا 7. C,F,Ш ملک ; E,П پدرش 8*. A,Г بکراهیت ; Б,Т بچشم حقارت ; E بکراهبت و استخفاف 9. Б,E,F,T,Ш وی 10. TF میکرد ; Б,E,И,П,Ш کرد ; T доб. و 11*. Б,Т بفراست دریافت وشرط خدمت بجای آورد ; E بفراست دریافت ; Ш بفراست واستبصار بدانست

گفت ای پدر کوتاه خردمند به[1] از[2] نادان بلند نه هرچه[3] بقامت[4] مهتر[5] بقیمت[6] بهتر[7]

الشاة نظیفة و الفیل جیفة

اقل جبال الارض طور و انه[8] لاعظم عند الله قدراً و منزلاً

آن شنیدی که لاغر دانا گفت روزی[9] بابلهی فربه

اسب[10] تازی اگر[11] ضعیف بود همچنان از طویلهٔ خر به

پدر بخندید و ارکان دولت بپسندیدند[12] و برادران[13] بجان برنجیدند[14]

تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد

هر بیشه[15] گمان مبر[16] نهالی[17] باشد[18] که پلنگ خفته باشد

1. Б,Ш بهتر 2. TF که 3. Ш هرکه 4. A بقامت تر 5. Г,Х,TF مهتر ; A оп. 6. A بقیمت تر

7. A оп ; E доб. که 8. Ш ممّا 9. АГ,Х,TF باری 10. A کاسب 11. TF واگر 12. A به پسندیدندش

13. Б,Т доб. دیگر 14. Б,Т رنجیدند 15. Г,Х,Б,Е,П,Т,Ш .بیشه ; И بیضه

16. Г,Х,Б,Е,И,F,П,Т,Ш مبرکه 17. Г,Х,Б,Е,И,F,П,Т خالیست 18. Б,Е,И,Т,Ш شاید

شنیدم که ملک را[1] در آن[2] نزدیکی[3] دشمنی[4*] صعب روی نمود چون[5*] لشکر از هر دو جانب[6] روی در هم آوردند[7] اول کسیکه[8*] اسب در میدان جهانید آن[9] پسر بود[*] و گفت[10]

آن نه من باشم که روز جنگ بینی پشت من
آن منم[*] کاندر میان[11] خاک و خون بینی سری
کانکه[12] جنگ آرد بخون خویش بازی میکند
روز میدان[*] و آنکه[13] بگریزد بخون لشکری

1. Б,Е,Т оп. 2. Б,Т همان 3. Г,Х,TF قرب ; Е,И,F,А مدّت ; Б,Е,Т доб. ملکرا 4. П دشمن 5. Е,F,П доб. دو 6* А از هر دو جانب صف کشیدند ; Г,Х,TF,Ш,И از هر دو طرف ; Е,F,П оп. 7. Б,Е,П,Т درهم کشیدند وقصد مبارزت کردند ; Ш بهم آوروند 8*. Г,Х,TF درآمد ; Б,Т آنکه اسب در میدان دوانید 9. TF,П این 10*. А оп. 11*. TF گرد میان 12. И,П آنکه 13*. F هرکه ; Б,И,П оп. و

این بگفت و بر سپاه دشمن زد و تنی چند از[1] مردان کاری[2] بینداخت چون پیش پدر باز[3] آمد زمین خدمت ببوسید و گفت

ای که شخص منت حقیر[4] نمود   تا درشتی هنر نپنداری
اسب لاغرمیان بکار آید   روز میدان نه گاو پرواری[5]

آورده‌اند که سپاه[6] دشمن بی‌قیاس[7] بود و اینان اندک جماعتی[8] آهنگ گریز کردند پسر نعره‌ای بزد[9] و گفت ای مردان بکوشید یا[10] جامهٔ زنان بپوشید[11] سواران را بگفتن او تهوّر زیادت[12] گشت[13] و[14] بیکبار[15] حمله آوردند[16] شنیدم که* هم در آن روز[17] بر دشمن ظفر یافتند ملک[18] سر

1. TF,И оп. از   2. Е,П کاردیده ; И доб. را   3. А,TF,Б,Е,F, оп. باز   4. А,И ضعیف
5. А برآوری   6. Ш لشکر   7. TF,Е,И,Ш بسیار ; П بیشمار   8. С طایفه   9. А زد
Г,X,TF,П برآورد   10. Б,Е,И,Т,Ш تا   11. Б,Е,И,Т,Ш نپوشید   12. Б,П,Т زیاده   13. А,И,П,Т,Ш
شد   14. А,Е.П оп.   15. А بیکبارگی   16. А.Е,П کردند ; Г,TF بردند   17*. С لحظه ; هم در آن
Б,Т درهمان روز   18. F پدر

وچشمش[1] ببوسید و در کنار گرفت و هر روزش[2] نظر بیش کرد تا ولیعهد خویش کرد[3] برادران[4]

حسد بردند و[5] زهر در طعامش کردند خواهرش[6] از غرفه بدید و[7] دریچه برهم[8] زد پسر[9] دریافت و

دست از طعام بازکشید[10] و گفت محالست که[11] هنرمندان[12] بمیرند[13] و[14] بیهنران[15] جای ایشان[16]

بگیرند[17]

کس نیاید بزیر سایهٔ بوم   ور همای از جهان شود معدوم

پدر را[18] از اینحال[19] آگاهی[20] دادند برادرانش را بخواند و[21] گوشمالی[22] بواجب[23] داد[24] پس هریک[25] را

از اطراف[26] بلاد حصّه‌ای[27] معین کرد تا فتنه بنشست[28] و نزاع برخاست که[29] ده[30] درویش

1. Ш چشم پسر ; П доб. را 2. Г,Х,TF,Е,И,F,П,Ш روز 3. Б,Т گردانید 4. Б,П برادرانش

5. Б,Т оп. 6. А خواهر 7. Г,Х,TF,Б,П,Ш оп. 8. А درهم 9. Б,Т доб. بفراست 10. С بازگرفت ; П بازداشت

11. Г,TF,F اگر 12. Г خردمند ; TF هنرمند ; П,Т,Ш خردمندان 13. Г,TF بمیرد

14. Г,TF که ; F оп. 15. Г,TF بیهنر 16. Г,TF او 17. А,Г,П بگیرد ; Б گیرند 18. А оп. را

19. Б,Е,П,Т حالت 20. Б,Т خبر 21. Б,Т оп. 22. А گوشمال 23. А واجب Б,Е,Т بواجبی

24. А دانست ; Г,Х,TF,Ш بداد 25. Е,П,Ш یکی 26. Г,Х,TF طرف 27. Г,Х,TF,Б,Е,Ш доб. مرضی

П доб. مرضیهٔ 28. А فرونشست 29. Б,Е,П,Т доб. گفته‌اند И доб. گفته‌اند که 30. А دو

درگلیمی بخسبند و دو پادشاه در اقلیمی نگنجند

نیم نانی گر خورد مرد خدای		بذل درویشان کند نیمی دگر

*ملک اقلیمی[1] بگیرد پادشاه		همچنان در بند اقلیمی دگر

حکایت (۴)

طایفهٔ دزدان عرب بر سر کوهی نشسته بودند[2] و منفذ کاروان بسته[3] و رعیت بلدان از مکاید ایشان مرعوب[4] و لشکر سلطان مغلوب بحکم آنکه ملاذی منیع از قلهٔ کوهی[5] بدست آورده بودند و ملجاء و مأوای خود ساخته[6] مدبران ممالک[7] آن طرف در رفع مضرت[8] ایشان مشورت[9] کردند[10] که اگر این طایفه هم بر[11] این نسق روزگاری[12] مداومت[13] نمایند[14] مقاومت[15] با *ایشان[16] ممتنع گردد[17]

1*. Б,Т هفت اقلیم را   2. Ш оп.   3. А,Б,Т оп.   4. А,И,Ш مرعوب ; Б,Т مرهوب   5. Б,Т کوه

6. Г,Х,TF,F,П کرده   7. Ш مملکت   8. Г,Х,TF مضراب   9. А,И,Ш مشاورت   10. А میکردند

11. И,Ш بد   12. Ш сл.   13. И مقاومت   14. И یابند و   15. А بمقاومت ; И مداومت

16*. А,Г,Х,TF оп   17. А گردند ; Б,Т است

درختی که اکنون گرفتست پای[1] بنیروی[2] شخصی[3] برآید[4] ز جای[5]

ورش[6] همچنان[7] روزگاری هلی بگردونش از بیخ[8] بر نگسلی

سر چشمه شاید گرفتن به بیل[9] چو پر شد نشاید گذشتن[10] به پیل[11]

سخن بر این مقرر[12] شد که یکی[13] را[14] بتجسس[15] ایشان[16] برگماشتند[17] و فرصت نگاه میداشتند[18] تا وقتی[19] که بر[20] سر قومی رانده بودند و بقعه[21] خالی مانده تنی[22] چند از مردان واقعه[23] دیده[24] جنگ[25] آزموده را[26] بفرستادند تا در شعب جبل پنهان شدند شبانگاه که[27] دزدان[28] باز آمدند[*] سفر کرده[29] و غارت آورده سلاح[*] از تن[30] بگشادند و رخت[31] غنیمت[32]

1. И جای 2. И ببازوی 3. С,Г,Х,TF,И,П مردی 4. Е درآید 5. И پای 6. И,F,П,Ш وگر

7. А همچنین 8. А доб. و 9. Г,П میل 10. А,Ш گرفتن 11. А فیل ; И بیل 12. Г,Х,TF,F,П آن

13. А و 14. А جمعی ; Б,Т شخصی ; П طایفهٔ 15. С,Ш оп. 16. И برتجسس 17. Г,Х,TF оп.

18. А,Г,Х,TF,И واشتند 19. П بوقتی 20. Г,Х,TF در 21. С مکان 22. Г,Х,TF,И,F, оп. 23. И کار

24. Е,П доб. و 25. Б,Т کار 26. Г,Х,TF,Б,И,F,Т оп. را 27. И оп. 28. И оп. 29*. А دزد کرده

30*. TF,Е,И,Ш оп. 31. Е,И,Ш оп. 32. Е,П غنایم

بنهادند نخستین دشمنی که بر[1] سر ایشان تاختن[2] خواب بود چندانکه[3] پاسی[4] از شب[5] درگذشت[6]

* قرص خورشید در سیاهی شد   یونس اندر دهان ماهی شد[7]

مردان دلاور از کمین[8] بدر جستند[9] و دست[10] یگان یگان بر کتف بستند[11] و بامدادان[12] بدرگاه ملک حاضر[13] آوردند همه را[14] به[15] کشتن اشارت[16] فرمود[17] در آن میان جوانی بود[18] میوهٔ عنفوان شبابش نو رسیده[19] و سبزهٔ گلستان عذارش[20] نو[21] دمیده یکی از وزرا پای تخت ملک را بوسه داد و روی شفاعت بر زمین* نهاد[22] و گفت این پسر[23] همچنان[24] از باغ زندگانی[25] برنخورده[26] است و از ریعان[27] جوانی[28] تمتع نیافته

1. TF در 2. A تاختن آورد 3. C оп.; A چنانکه 4. C,A оп. 5*. C оп.; A доб. پاسی 6. C оп.; Б,Е,И,П,Т بگذشت 7*. C оп. 8. Г,X,TF,Б,T کینگاه 9. Б,И,Т,Ш برجستند 10. C.E.И доб. همه را 11. A,E,И,F, оп. 12. A доб. همه; И,F, доб. همه را 13. A оп. 14. A همگنان را; ИF оп. 15. Г,X,TF оп. 16. A,Г,X,TF оп. 17. A,Б,Е,П,Т доб. اتفاقاً 18. Б,Е,П,Т,Ш доб. که 19. П,Ш доб. بود 20. И جمالش 21. Б,Т تازه 22*. Б,Т نهاده 23. Г,X,TF جوان 24. Г,X,TF همچنین; Б,П,Т هنوز 25. И,F جوانی 26. Б,И,Т نخورده 27. И оп. 28. И,F زندگانی

توقع بکرم[1] اخلاق خداوندی[2] آنست[3] که ببخشیدن خون او[4] بر بنده منت نهد[5] ملک
روی ازین سخن[6] درهم کشید و موافق رای[7] بلندش[8] نیامد و گفت

پرتو نیکان نگیرد هر که بنیادش بدست
تربیت نااهل را چون گردکان برگنبدست[9]

نسل فساد[10] اینان[11] منقطع کردن[12] اولیترست[13] و بیخ تبار[14] ایشان برآوردن[15]
که آتش نشاندن[16] و اخگر گذاشتن و افعی کشتن و بچه نگاه داشتن[17]
کار خردمندان نیست[18]

1. A,TF,Ш доб. و   2. A,Ш خداوندیست ; И خداوند   3. TF چنانست ; A,Ш оп.
4. И آن ; П این   5. Б,Т,Ш نهند   6. И оп.   7. И طبع   8. E جهانبینش
9. П доб. کسی که کند کار ناکردنی * غمی بایدش خورد ناخوردنی
نصیحت همه عالم چو باد در قفس است * به پیش مردم نادان چو آب در غربال   10. E,T تبار
11. Ш ایشان   12. F گردانیدن ; A,И оп.   13. Б,Т оп.   14. E,T بنیاد   15. C доб. اصوب ; Б,Т доб.
اولیترست ; П доб. بهتراست ; И доб. سزاوارتر   16. A کشتن   17. A доб نه   18. A است

ابر اگر آب زندگی بارد هرگز از شاخ بید برنخوری
با فرومایه روزگار مبر کز نی بوریا شکر نخوری

وزیر این سخن بشنید[1] و طوعاً[2] و کرهاً بپسندید و بر حسن[3] رای ملک آفرین خواند[4] و گفت[5] آنچه خداوند* دام ملکه[6] فرمود عین حقیقت[7] است[8] امّا[9] اگر در سلک صحبت* آن بدان[10] تربیت یافتی[11] طبیعت* ایشان گرفتی[12] اما بنده امیدوارست که[13] به عشرت[14] صالحان تربیت پذیرد و خوی خردمندان گیرد که هنوز طفلست و سیرت بغی و[15] عناد *آن گروه[16] در نهاد او[17] متمکن نشده[18] و در حدیثست[19] *ما من مولود[20] *الّا

1. Г,Х,TF доб. چون 2. Г,Х,TF,Е,П оп. 3. А доб. تدبیر ; И оп. 4. И оп ; П کرد 5. С,И,Ш оп.
6* С روی زمین ; TF оп. 7. Б,Т صواب 8. TF,Е доб که ; Б,Т доб. و 9. Б,Т لیکن ;
F که ; TF,Е,П оп. 10*. Б,Т ایشان 11*. TF منتظم ماندی ; П доб. منتظم گشتی 12*. Г,Х,Е,П
خوی ایشان گرفتی و یکی از ایشان شدی 13. А,Б,F,Т در 14. А,Е صحبت ; П عزت ; Б,F,Т
خدمت 15. Ш доб. فساد و 16. А,Е оп. 17. Б,Т,Ш وی 18. А,Б,Е,И,Т доб. است
19. Б,Т حدیث آمده ; Б,И,П,Т,Ш доб. که 20*. А,И,Ш کلّ

و قد[1] یولد علی الفطرة ثم[2] ابواه[3] یهودانه و ینصرانه و یمجسانه

*با بدان یار گشت همسر لوط[4]   خاندان نبوتش گم شد
سگ اصحاب کهف روزی چند   پی نیکان[5] گرفت و[6] مردم شد

این بگفت و طایفه‌ای از ندمای[7] ملک[8] با او[9] بشفاعت[10] یار شدند[11] تا ملک از سر خون او در گذشت و گفت بخشیدم اگرچه مصلحت ندیدم

دانی که چه گفت زال با رستم گرد
دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد
دیدیم بسی که آب*[12] سرچشمهٔ خرد[13]
چون بیشتر آمد شتر و بار ببرد

1. А,И,Ш оп. 2. Б,И,Т оп.; TF доб. قد 3. Б,И,Т فابواه 4*. Б,И,Т پسر نوح با بدان بنشست

5. A با 6. A ودید 7. TF ندما ; F доб. حضرت 8. Г,Х,TF оп. 9. Г,Х,TF оп. 10. И وی ; Г,Х,TF оп. 11. Б,Т оп. 12*. А,Е,И,Т آب که ; П آب ز 13. Б,Е,Т خورد

فی الجمله[1] پسر را[2] بناز و نعمت برآورد[3] و استاد[4] و ادیب[5]* تربیت او[6]* نصب
کرد[7] تا حسن خطاب و رد جواب[8] و سایر آداب خدمت[9] ملوکش[10] در آموخت[11]
چنانکه[12] در نظر همگنان[13] پسندیده[14] آمد باری[15] وزیر[16] از[17] شمایل[18] او در حضرت ملک
شمه‌ای[19] میگفت[20] که تربیت عاقلان[21] در او[22] اثر کرده است[23] و جهل قدیم از جبلت او
بدر برده[24] ملک* را از این سخن تبسم[25]* آمد[26] و گفت

عاقبت گرگ زاده گرگ شود گرچه با آدمی بزرگ شود

1. F القصه ; E доб. وزیر 2. E доб. بخانه برد و 3. Г,Х,TF برآوردن گرفت ; Б,И,F,П,Т براوردند ; E بپرورد 4. И,П استادان ; Б,Т доб. و 5. A آدب ; F ادبرا ; А,П,Ш доб. را 6* А,Е,И,П بتربیتش 7*. A برگماشت ; Б,И,F,П,Т,Ш نصب کردند 8. Г,Х,TF,F جوابش در آموخت 9. П حضرت ; А,И,Ш оп. 10. И ملوکانه 11. А,Б,П,Т در آموختند ; Г,Х,TF,F تعلیم کرد ; Ш بیاموختند 12. А,Б,Е,И,F,Т و ; Ш تا 13. Г,Х,TF بزرگان 14. Г,Х,TF,П پسند 15. Т доб. روزی 16. И доб. شمهٔ 17. Б,Т доб. حسن 18. Е доб. و اخلاق 19. И оп. 20. Б,П,Т,Ш همیگفت ; И بیان کرد 21. И,Ш оп. 22. Б,Е,П,Т وی 23. Б,И,П,Т,Ш оп. است 24. С,А,Е,П رفته ; Б,Т رفته است 25*. С این سخن ناپسند آمد 26*. С ازروی خشم ; Б,Т تبسم آمده ; И بخندید و

سالی[1] دو بر این برآمد طایفه‌ای[2] اوباش[3] محلت در[4] او پیوستند و عقد[5] مرافقت[6] بستند تا بوقت[7] فرصت[8] *وزیر و هر دو پسرش را[9] بکشت[10] و[11] نعمت[12] بی قیاس[13] برداشت[14] و در مغارهٔ دزدان بجای پدر بنشست[15] و *عاصی شد[16] ملک دست تحیر بدندان گزیدن گرفت[17] و گفت

شمشیر نیک از[18] آهن بد چون کند کسی

ناکس بتربیت نشود ای حکیم کس

باران که در لطافت طبعش خلاف نیست

از[19] باغ لاله روید و از[20] شوره‌بوم[21] خس

1. И سال 2. Б,Т доб. از 3. Ш اوباشان 4. Б,Т با ; E بد ; И به 5. Б,И,Т عهد 6. E, И,F,Ш موافقت 7. И بوقتی که 8. И оп. 9*. C,И وزیر و دو پسرش را ; Б,F,T وزیر را با دو سه پسر ; E وزیر را با دو پسرش ; Ш وزیر و هر دو پسرانش را 10. C,F,П بکشتند ; E کشته 11. И,П,Ш оп. 12. Г,X,TF نعمتی ; И оп. 13. И оп. 14. C,F,П برداشتند ; E برداشته ; И оп. 15. C رفتند ; И بنشستند 16*. F,П عاصی شدند ; Б,Т оп. 17. C доб. و فریاد از او در آمد 18. Б,Е,И,П,Т ز 19. Б,Е,И,П,Т,Ш در 20. TF ز ; Б,Е,И,П,Т,Ш در 21. Б,Е,И,Т شوره زار

زمین شوره سنبل بر نیارد در و[1] تخم[2] و عمل[3] ضایع مگردان

نکوئی با بدان کردن چنانست که بد کردن بجای نیکمردان

حکایت[4] (۵)

سرهنگزاده ای را[5] بر در سرای اغلمش دیدم[6] که عقل و کیاستی و فهم و فراستی[7] زاید الوصف داشت هم از عهد خردی[8] آثار بزرگی در[9] ناصیه او پیدا[10]

بالای سرش ز هوشمندی میتافت ستاره بلندی

فی الجمله مقبول[11] نظر سلطان آمد که جمال صورت و کمال[12] معنی داشت و حکما[13] گفته اند توانگری بهنرست نه بمال و بزرگی به عقلست[14] نه بسال ابنای جنس[15] او[16] بر وی[17] حسد

1. Г,Х,TF,Б,Е,Т در او ; И. در آن 2. А,Б,Е,И,П,Ш оп. 3. Б,Е,Т امل 4. И рассказ оп. 5. А, Ш доб. دیدم 6. А,Ш оп. 7*. Б,Т. فهم و فراست و عقل و کیاستی 8. Б,Е,Т. خوردی 9. П از 10. С доб. بوده ; Т доб. شده و لمعان انوار سروری در جبین او مبین گشته ; E,F,П,Ш доб. و در جبین مبین هویدا 11. А قبول 12. А,TF оп. 13. Г,Х,TF,Б,F,Т خردمندان 14. А علمست 15. Е,Ш оп. 16. С,Г,Х,TF доб. منصبِ 17. С,Г,Х, TF,Б,F,T. او

بردند[1] و بخیانتش[2] متهم کردند و* در کشتن او سعی[3] بیفایده نمودند

دشمن چه کند[4] چو مهربان باشد دوست

ملک پرسید که[5] موجب خصمی اینان در حق تو چیست گفت در سایه[6] دولت خداوندی* دام ملکه همگنانرا[7] راضی کردم مگر حسود را که راضی نمیشود الا بزوال نعمت من و اقبال[8] دولت خداوندی[9] باد[10]

توانم آنکه نیازارم اندرون کسی

حسود را چه کنم کو ز خود برنج درست

بمیر تا برهی ای حسود کین رنجیست

که از مشقت آن جز بمرگ نتوان رست

شوربختان بآرزو خواهند

مقبلان را زوال نعمت و جاه

1. П,Ш доб. وتهمتی بروی بستند 2. C بگناهی شنیعش 3. C,F ملک را بر هلاک او تحریض

4. C,A زند 5. E,F,П оп. 6. Б,Т оп. 7*. C,Б,E,T оп. 8. TF доб. و 9. TF خداوند

C доб. جاویدان ; E,T доб. باقی 10. Б,F,T, Ш оп.

گر نبیند بروز شپره[1] چشم		چشمهٔ آفتاب را چه گناه
راست خواهی هزار چشم چنان		کور بهتر که آفتاب سیاه

حکایت (۶)

*یکی از ملوک عجم[2] حکایت کنند که دست تطاول بمال رعیت دراز کرده بود[3] و جور و اذیت آغاز نهاده[4] *تا بجائی که[5] خلق از مکاید ظلمش[6] بجهان[7] برفتند[8] و از کربت جورش راه غربت گرفتند چون رعیت کم شد ارتفاع ولایت نقصان پذیرفت و خزینه[9] تهی ماند[10] و دشمنان[11] زور آوردند

هر که فریادرس روز مصیبت خواهد		گو در ایام سلامت بجوانمردی کوش
بنده حلقه بگوش ار ننوازی برود		لطف کن لطف که بیگانه شود حلقه بگوش

1. Б,Е,И,F,П,Т,Ш شب پره   2*. A,F یکی از ملوک عرب ; Г,Х,TF یکی را از ملوک عجم ; Б,И,F, П,Т доб. را   3. Е,И,П оп.   4. А,Г,Х,TF,И کرده   5*. Б,И,Т تا بجدی که ; Е,П,Ш оп.   6. A,TF فعلش   7. Е درجهان ; И بجان   8. Б,Т رفتند ; И آمدند   9. Г,Х,TF خزانه   10. Е,Т,Ш оп.   11. А,Б,Е,П,Т доб. از هر طرف

باری به[1] مجلس او در[2] کتاب[3] شاهنامه میخواندند[4] در زوال مملکت[5] ضحاک و عهد

فریدون *وزیر ملک را[6] پرسید که* هیچ توان دانستن[7] که فریدون که گنج و ملک*[8] و حشم[9]

نداشت چگونه[10] ملک[11] بر او[12] مقرر شد گفت آن[13] چنان که شنیدی خلقی بتعصب بر او[14] گرد

آمدند و تقویت کردند و پادشاهی[15] یافت گفت[16] *ای ملک[17] چون گرد آمدن خلق[18]

موجب پادشاهیست تو مر خلق[19] را چرا[20] پریشان[21] میکنی مگر سر پادشاهی[22] نداری

همان به که لشکر بجان پروری
که سلطان بلشکر کند سروری

1. Б,Е,F,П,Т در 2. Б,И,F,П,Т оп. 3. А,F,Ш оп. 4. И,П,Ш همیخواندند 5. А ملک ; Б,Т دولت 6*. Б,П,Т وزیر از ملک 7*. А هیچ توان دانست که ; И,F,Ш оп. 8. Ш مال ; И оп. ; П доб. و مال 9*. П,Т оп. 10. Г,Х,TF,П доб. برو 11. Г,Х,TF مملکت ; Е سلطنت ; Ш پادشاهی 12. Г,Х,TF,П оп. 13. Б,П,Т,Ш оп. 14. А,Б,Т بروی 15. Б,Т доб. قوت 16. Б,Е,П,Т доб. وزیر 17*. Е,И,П,F,Ш оп. 18. А,Г,Х,TF خلق 19. Е چرا ; И,П оп. 20. И ازبرای چه ; Г,Х,TF,Е,П оп. 21. Г,Х,TF,П доб. برای چه 22. Г,Х,TF,П. доб. کردن

ملک گفت[1] *موجب گرد آمدن سپاه و رعیت[2] چیست[3] گفت پادشاه[4] را کرم باید

تا بدو[5] گرد آیند[6] و رحمت[7] تا در پناه[8] دولتش[9] ایمن نشینند و ترا این هر دو[10] نیست

نکند جور پیشه سلطانی — که نیاید ز گرگ چوپانی

پادشاهی که طرح ظلم افکند — پای دیوار ملک خویش بکند

ملک را پند وزیر ناصح موافق طبع مخالف[11] نیامد *روی ازین سخن درهم کشید[12] و بزندانش فرستاد بسی برنیامد که بنی اعمامش[13] بمنازعت برخاستند[14] *بمقاومت[15] لشکر آراستند[16] و ملک پدر خواستند[17] قومی که از دست تطاول[18] او[19] بجان[20] آمده[21] بودند و پریشان شده بر ایشان گرد آمدند و تقویت کردند تا ملک از تصرف این[22] بدر رفت و بر آنان *مقرر شد[23]

1. T پرسید ; Ш گفتند   2*. A چه کار کنم که سپاه و رعیت گرد آیند ; И گرد آمدن سپاه و رعیت را موجب   3. A چه بود ; Г,X,TF چه باشد ; И оп.   4. TF پادشه ; Ш ملک   5. Б,И,П,T доб. خلق ; Ш доб. لشکر   6. Г,X,TF,E, F,П برو   7. A,П доб. باید   8. E سایه ; F,Ш оп.   9. F ملکش ; Ш مملکتش   10. C доб. اصلا در جبلت

11. С,Б,Е,И,F,П,Т оп.   12*. E,П بند فرمود   13. A عم ; Г,X,TF عم سلطان ; E اعمام سلطان ; И عمانش ; F,Ш عمش   14. A,Ш برخاست , Г,X,TF خاستند ; T برخاستند   15*. Г,X,TF,F,Ш оп.   16. A,Ш آراست ; Г,X,TF,F оп.; E,T доб. موروثی   17. A,Ш خوهست   18. A доб. ظلم و   19. П,Ш این ; A оп.   20. T بجهان   21. A رسیده   22. A,Б,И,F,T او   23*. П,Ш قرار گرفت

پادشاهی کو روا دارد ستم بر زیردست
دوستدارش روز سختی دشمن زورآورست

با رعیت صلح کن وز جنگ خصم ایمن نشین
زانکه شاهنشاه عادل را رعیت لشکرست

حکایت (۷)

پادشاهی با غلامی عجمی در کشتی نشست[1] غلام هرگز[2] دریا ندیده بود و محنت کشتی[3] نیازموده گریه و زاری در نهاد[4] و لرزه در[5] اندامش افتاد چندانکه ملاطفت کردند آرام نگرفت[6] *ملک را[7] عیش ازو منغض[8] شد[9] و[10] چاره ندانستند[11] حکیمی

1. Б,Е,И,F,П,Т نشسته بود 2. С,Т دیگر باره ; TF,Б,П,Ш دگر 3. А دریا 4. Е,П,Т آغاز نهاد 5. TF,Б,Е,Т بر 6. Г,Х,TF نمیگرفت ; П Е نیافت 7*. Г,Х,TF عیش ملک 8. Е,F,П,Ш منغص ; Т منغش 9. А میشد ; С,Г,Х,TF,И بود ; П میبود ; С,И доб. که طبع پادشاها نرا تحمل امثال این صورت نبندد 10. А,TF,И,Ш оп. ; А,Б,Т доб. هیچ 11. F, И,Ш نمیدانستند ; П ندانست

در آن کشتی بود *ملک[1] را گفت اگر فرمان دهی[2] من او را بطریقی[3] خاموش[4] گردانم[5]
ملک[6] گفت غایت لطف *و کرم[7] باشد[8] بفرمود[9] غلام را[10] بدریا انداختند *باری چند[11]
غوطه بخورد[12][13] پس[14] مویش بگرفتند[15] و سوی[16] کشتی آوردند بدو[17] دست در سکان[18] کشتی
آویخت[19] *چون بر آمد[20] بگوشه‌ای بنشست *و[21] قرار گرفت ملک را[22] عجب[23] آمد[24] که[25] در این

1*. E,F,П,Ш оп. 2*. A,Б,T خواهی ; E,F,П فرمائی 3. Б,T بقسمی ; П بطریق حکمت ; A,E,F,Ш оп. 4. TF خاش 5. E,И,F,П کنم 6. A,Г,X,TF,Ш оп. 7*. E,И,F,П,Ш оп.

8. Б,E,П,T доб. حکیم 9. Б,E.П,T فرمود ; F,Ш доб. تا 10. Ш доб. دست و پای بستند و

11*. A باری دو ; Б,T چند نوبت ; И оп. 12. И доб. چند 13. Г,X,TF,Б,E,П,T خورد 14. И از آن پس ; Г,X,TF,П,Ш оп. 15. Г,X,TF,Ш گرفتند ; И گرفته 16. A در ; Г,X,TF پیش ; Б,T بنزدیک 17. E,П غلام هر دو ; Б,T,Ш оп. 18. E,П دنبال ; И کنار 19. Б,T درآویخت ; И زد

20*. Б,T وبیرون آمد 21*. A,F قرار یافت ; Г,X,TF آرام یافت 22. E,П доб. تدبیر حکیم

23. E,F,П,Ш پسندیده 24. Г,X,TF,F,П,Ш доб پرسید ; E,И доб. حکیم را گفت 25. TF,E,П оп.

چه حکمت بود گفت از اول محنت غرقه شدن نچشیده بود و قدر سلامت کشتی نمیدانست
همچنین قدر عافیت کسی داند که بمصیبتی گرفتار آید

ای سیر ترا نان جوین خوش ننماید
معشوق منست آنکه بنزدیک تو زشتست

حوران بهشتی را دوزخ بود اعراف
از دوزخیان پرس که اعراف بهشتست

فرقست میان آنکه یارش در بر   با[1] آنکه دو چشم انتظارش بر در

حکایت (۸)

هرمز را گفتند[2] وزیران پدر را[3] چه خطا دیدی که بند فرمودی گفت خطائی معلوم[5] نکردم[6]
ولیکن دیدم[7] که مهابت[8] من در دل ایشان بی کرانست و بر عهد[9] من اعتماد کلی ندارند

1. A,TF,F تا ; Ш یا   2. A доб. که از ; С,Б,Е,И,F,П,Т доб. از   3. С,А,Б,Е,И,F,П,Т оп. را

4. A доб ایشانرا ; Б,Е,Т доб. همه را   5. А,Ш оп. ندیدم   6. А,Ш ندیدم ; Б,Т доб.

که موجب حبس باشد   7. С,А,Б,Т دانستم ; И оп.   8. И оп.   9. A,F,T доб. و دولت

ترسیدم که[1] از بیم گزند خویش[2] آهنگ[3] هلاک من کنند پس قول حکما را کار بستم که گفته اند[4]

از آن کز تو ترسد بترس ای حکیم | وگر با چو او[*5] صد برآئی بجنگ
نبینی که چون گربه عاجز شود | برآرد بچنگال چشم پلنگ
از آن مار بر پای راعی زند | که ترسد سرش را بکوبد بسنگ

حکایت (۹)

یکی از ملوک عرب[6] رنجور بود در حالت پیری و امید از زندگانی[7] قطع کرده[*8] که[9] سواری[10] از در درآمد و بشارت داد[*11] که فلان قلعه را بدولت خداوندگار[12] گشادیم و دشمنان اسیر آمدند[13] و سپاه[14] و رعیت آن طرف بجملگی[15] مطیع فرمان گشتند[16]

1. A доб. مبادا ; Г,X,TF оп. 2. И خود 3. Б,E,T قصد 4. Б,T оп. 5*. A,Г,X,TF باچنو 6. П,Ш عجم 7. TF оп. 8*. A منقطع کرده ; П بریده 9. X,И,F,Ш доб. ناگه ; E,П,T ناگاه ; Б оп. 10. A شخصی 11*. E,F,П وبشارت آورد ; Ш مژده آورد ; X,И оп. 12*. X که بدولت خداوند فلان قلعه ; Б,П,T که فلان قلعه را بدولت خداوندی 13. Б,E, F,П,T شدند 14. A شاه 15. Б,T جملگی 16. E доб. چون این بشنید

ملک بغنی سر برآورد و گفت این مژده مرا نیست دشمنان راست[1] یعنی وارثان مملکت[2][3]

درین امید بسر شد دریغ عمر عزیز	که آنچه در دلمست از درم فراز آید
امید بسته برآمد ولی چه فایده زانک[4]	امید نیست که عمر گذشته باز آید
کوس رحلت بکوفت دست اجل	ای دو چشم[4] وداع سر بکنید
* ای کف دست و ساعد[5] و بازو	همه توديع یکدگر بکنید
* برمن افتاده[6] دشمن[7] ناکام[8]	آخر ای دوستان گذر بکنید
روزگارم بشد بنادانی	من نکردم شما حذر بکنید

حکایت[9] (۱۰)

بربالین تربت یحیی پیغامبر[10] علیه السلام معتکف بودم در جامع دمشق

1. Б,И,П,Т доб. بلکه 2. Г,Х دشمنانمراست ; Б,Е,И,П,Т دشمنان مراست 3. И,Ш ملک ; Б,Е,П,Т,Ш доб. را 4. Ш چشمان 5*. И سرو 6*. А,Г,Х برمن او فتاده ; Б,Е,П,Т برمن افتاد ; Ш برمن افتاده ست 7. А,Б کار دشمن ; Е,П,Т مرگ دشمن 8. А,Г,Х,Б,Е,П,Т کام ; И بدکام 9. Е,П доб. سالی 10. Б,Е,И,F,П,Т پیغمبر

که[1] یکی از ملوک عرب[2] که به بی انصافی منسوب[3] بود[4] اتفاقا[5]* بزیارت آمد[6] و[7] نماز[8] و[9] دعا کرد و حاجت خواست

درویش و غنی بندهٔ این خاک درند * و آنان که[10] غنی‌ترند محتاج‌ترند

آنگه[11] *مرا گفت[12] از آنجا که همت درویشانست* و صدق معاملت ایشان[13] خاطری[14] همراه من کنید[15] که از دشمنی[16] صعب[17] اندیشناکم گفتمش[18] بر رعیت ضعیف رحمت کن تا از دشمن[19] قوی *زحمت نبینی[20]

ببازوان[21] توانا و قوت سر دست * خطاست پنجهٔ مسکین ناتوان بشکست

1. А,Б,Е,П,Т оп. 2. Б,Т доб. ازقبیلهٔ بنی تمیم 3. Е,П,Т موصوف ; F معروف 4. Т доб. وبظلم وتعدی معروف بود 5. И,F,Т,Ш оп. 6*. И ازدر درآمد 7. А оп. ; Ш доб. بسیار 8. Б,П,Т доб. گذارد ; А доб. کرد 9. Е,Ш оп. 10*. И وآنهاکه ; П آنها که 11. А وانگه ; Ш آنگاه 12*. Е,П روی بمن کرد و گفت 13*. F,Ш оп. 14. А,П همت ; И حاطر 15. И,Ш کن 16. Е,И,П,Ш دشمن 17. А доб. روی است و 18. Е,И,F گفتم 19. Б,Т دشمنان 20*. И ایمن باشی ; С доб. ودست نیابد 21. А بزور و بازو

نترسد[1] آنکه بر افتادگان نبخشاید — که گر ز پای درآید[2] کسش نگیرد دست

هر آنکه تخم بدی کشت و چشم نیکی داشت — دماغ بیهده پخت و خیال باطل بست

ز گوش پنبه برون آر و داد خلق بده — وگر[3] تو می‌ندهی داد روز دادی هست

بنی آدم اعضای یکدیگرند — که در آفرینش ز یک گوهرند[4]

چو عضوی بدرد آورد روزگار — دگر عضوها را نماند قرار

تو کز محنت دیگران بی‌غمی — نشاید که نامت نهند آدمی

حکایت (۱۱)

درویشی[5] مستجاب الدعوه در بغداد *پدید آمد[6] حجاج[7] یوسف* را خبر کردند[8] بخواندش[9] و گفت *دعائی خیر بر من بکن[10] گفت خدایا جانش بستان گفت از بهر خدا[11] این چه دعاست[12]

1. Е,И,П,Т بترسد 2. И درافتد 3. Б,Т که گر 4. А,F,П جوهرند 5. И,П درویش 6*. А,И بود ; Е,F,Ш بدید آمد 7. Б,Т доб. بن 8*. Е,F,Ш оп.; Б,Т доб. ویرا ; Е اورا 9. Б,Е,Т بخواند ; А оп. 10*. Г,Х,TF دعای خیری درحق من کن ; Е مرا دعائی بخیر کن ; Б,Т دعای خیری بر من بکن ; И مرا دعای خیر کن 11. Г,Х,TF خدای 12. Б دعا بود ; Т دعوت بود

گفت این دعای خیرست ترا و جمله مسلمانان[1] را[2]

ای زبردست زیردست آزار   *گرم تاکی بماند[3] این بازار
بچه کار آیدت جهانداری   مردنت به که مردم آزاری

حکایت (۱۲) یکی از ملوک بی انصاف پارسائی[4] را پرسید که از عبادت[5] ها کدام فاضلترست[6]
گفت ترا خواب نیمروز تا در آن یک نفس[7] خلق را نیازاری

ظالمی را خفته دیدم نیمروز   گفتم این فتنست[8] خوابش برده به
وآنکه خوابش بهتر از بیداریست   آنچنان[9] بد زندگانی مرده به

حکایت (۱۳) یکی از ملوک[10] را[11] شنیدم که شبی در عشرت روز[12] کرده[13] بود[14] و[15] در پایان مستی[16] همی گفت[17]

1. A خلایق 2. A доб. چنانک گفت ; C,F, доб. تا خلق از عذاب تو و تو از عذاب خدای تعالی رسته شوی ; П доб. چنانکه گفته اند

3*. Б,Т تا بکی گرم ماند 4. A доб. دیدو 5. T доб. همه 6. Б,Т فاضلتر 7. И ساعت ; Ш حالت

8. TF,Б,E,И,F,П,T,Ш فتنه است (размер нарушен) 9. A,П اینچنین 10. И,F,П,Ш доб. را

11. A,И,F,П,Ш оп. 12. Б,F,T بروز 13. Б,T آورده 14. И نامرادی 15. Б,И,Т оп.; A доб. همه شب می خورده بود

16. A,П доб. این بیت را ; И доб. بدو 17. A,F,И,П,Ш میگفت

مارا بجهان خوشتر از این یکدم نیست — کز نیک و بد اندیشه و از کس غم نیست

درویشی[1] برهنه[2] *بسرما برون[3] در خفته بود[4] و[5] گفت

ای آنکه باقبال تو در عالم نیست — گیرم که غمت نیست غم ما هم نیست

ملک را[6] خوش آمد[7] صره ای[8] هزار دینار[9] از روزن *برون داشت[10] و[11] گفت[12] دامن بدار ای[13] درویش[14] گفت دامن از کجا آرم که جامه ندارم ملک را *بر ضعف حال[15] او رقت[16] زیادت[17] شد[18] و خلعتی بر آن *مزید کرد[19] و *پیش او[20] فرستاد درویش آن نقد را[21] باندک زمان[22]

1. А,П доб. سروپا 2. С گرسنه 3*. Б,Т درسرما ; Е,F بیرون بسرما ; И برون بسرمادر ; П,Ш دربرون بسرما ; А оп. 4. Е доб. بشنید ; П доб. سربرآورد 5. Б,И,F оп. 6. Е,П доб. این کلام 7. Б,Т,Ш доб. و 8. А,F,Ш доб. از 9. Б,Т доб. زر 10*. Б,П,Т,Ш بیرون انداخت ; И بینداخت 11. TF,F ; А,Е,И оп. 12. Г,Х,TF,F оп. ; Е,П доб. ای درویش 13. А,Б,Е,И,F,Т оп. 14. А,Е,F оп. 15*. Г,Х,TF برحال ضعیف ; Б,Т برحال صعب 16. А شفقت ; Б,Е,Т رحمت 17. А,Б,F,Т,Ш оп. 18. А,Б,Т آمد ; Е,П گشت 19*. F,Ш بیفروز 20*. Г,Х,TF,Б,Т پیشش ; Е بدو ; П پیش درویش 21. Г,Х,TF доб. وجنس 22. А زمانی ; Г,Х,TF,Б روزی ; Е,И مدتی

بخورد و *پریشان کرد[1] و باز آمد

قرار در[2] کف آزادگان نگیرد مال — نه صبر در دل عاشق نه آب در غربال

درحالتیکه ملک را پروای او نبود* حال بگفتند[3] بهم برآمد و روی ازو درهم کشید و از[4]
اینجا[5] گفته اند[6] اصحاب فطنت* و خبرت[7] که[8] از حدت و سورت[9] پادشاهان برحذر باید بود[10] که
غالب همت ایشان بمعظمات امور مملکت متعلق باشد و تحمل ازدحام عوام نکند[11]

حرامش بود نعمت پادشاه — که هنگام فرصت ندارد نگاه

مجال سخن تا نبینی ز پیش — به بیهوده گفتن مبر قدر خویش

گفت[12] این گدای شوخ[13] مبذر[14] را[15] که چندان[16] نعمت[17] بچندین[19] مدت برانداخت برانید[18] که

1*. А,Е,П تلف کرد ; Б,F,Т,Ш оп. 2. TF بر 3*. Т,П,Ш ازحال درویش بازگفتند ; Б,И,Т доб. ملک 4. TF ز 5. А,Ш آنجاست که ; Б,П,Т доб. است که 6. Б,Т оп. 7*. Б,Т وارباب خبرت گفته اند 8. А,Б,И,Т,Ш оп. 9. А شدت : Б,Т صولت 10. TF,F بودن 11. Б,Е,F,Т,Ш نکنند 12. Е,П доб. برانید 13. Б,Е,F,Т,Ш شوخ چشم 14. И,П,Ш مدبر 15. Б,И,Т доб. برانید 16. А,Е,И,Т,Ш چندین 17. А,Ш مال ; Е доб. و مال را 18. А,Е,И,Т بانگ 19. Е,П,Т نداند

خزانه[1] بیت المال لقمهٔ مساکینست نه طعمهٔ اخوان الشیاطین[2]

ابلهی کو روز روشن شمع کافوری نهد

زود بینی کش بشب روغن نباشد[3] در چراغ

یکی از وزرای ناصح گفت ای خداوند مصلحت* آن بینم[4] که چنین کسان را وجه کفاف *بتفاریق مجری دارند تا در[5] نفقه اسراف نکنند[6] اما[7] آنچه[8] فرمودی از زجر و منع[9] مناسب سیرت[10] ارباب همت نیست یکی را بلطف امیدوار کردن[11] و باز بنومیدی خسته گردانیدن[12]

بروی خود در طماع[13] باز نتوان کرد

چو باز شد بدرشتی فراز نتوان کرد

1. A,E,И,F خزینه 2. Б,E,T شیاطین 3. Б,И,F,T,Ш باشد 4*. A بینم ; Б,T آنست ; E,И,Ш آن میبینم 5*. A معین فرمائی تا بتفاریق میستاند 6. A,И,П نکند

7. Б,T و 8.F,Ш доб. اشارت 9. Б,T доб. اگرچه تربیت است طایفهٔ بر بخل حمل کنند و دیگر

10. A حال ; Б,T оп. 11. Г,X,TF,E گردانیدن 12. A,Г,X,TF,E,И,F,П,Ш کردن ; A доб. این سخن ملک را مناسب آمد و بدان قرار گرفت 13. Г,Б,И,П,T اطماع

کس نبیند که تشنگان حجاز بر[1] لب آب شور گرد آیند

هر کجا چشمه ای بود شیرین مردم و مرغ و مور گرد آیند[2]

حکایت (۱٤)

یکی از پادشاهان پیشین در رعایت[3] مملکت[4] سستی کردی و لشکر بسختی داشتی لاجرم چون[5] دشمنی[6] صعب روی نمود[7] همه پشت بدادند

چو دارند گنج از سپاهی دریغ دریغ آیدش دست بردن بتیغ[8]

یکی از[9] آنانکه غدر کردند* با من دوستی بود[10] ملامتش[11] کردم و گفتم دونست و ناسپاس[12]

1. Г,Х,TF,Б,Е,П,Т,Ш به 2. П,Т доб. بیت مرغ جائی رود که چینه بود * نه بجائی رود که چی نبود

3. Б,Т доб. امور 4. Е,И رعیت 5. С,А,Г,Х,TF,Б,И,F,T оп. 6. Е,И,П,Ш دشمن 7. TF نموده; И доб. ولشکر 8. А,Б,П,Т доб.

بیت چه مردی کند در صف کارزار * چو دستش تهی باشد از روزگار

9. TF,Е доб. را 10*. А,Б,Т بامن دم دوستی میزد ; Е,П,Ш بامنش دوستی بود 11. Г,Х,TF,П,Ш ملامت 12. А,TF بی سپاس

وسفله* ناحق‌شناس[1] که باندک تغییر حال از مخدوم قدیم برگردد[2] و حقوق نعمت سالیان[3] در نوردد گفت[4*] اربکرم معذور داری شاید که اسپم* در این واقعه[5] بی جو بود و نمد زین*[6] بگرو[7] و سلطان که بزر با سپاهی بخیلی کند با او بجان جوانمردی نتوان کرد

زر بده مرد سپاهی را تا سر بنهد[8]   وگرش زر ندهی سر بنهد در عالم

اذا شبع الکمی یصول بطشا   وخاوی البطن یبطش بالفرار

حکایت (۱۵)

یکی از وزرا[9] معزول شد[10] و بحلقه[11] درویشان در آمد[12] برکت صحبت ایشان در وی[13] اثر[14] کرد و جمعیت خاطرش دست داد ملک بار دیگر بر[15] او دل خوش کرد و عمل فرمود

1*. Е,Т,Ш حق ناشناس   2. А,П доб. و صحبت ; Т доб. بساط   3. А,П سالیانه ; TF,Б سالها   4*. А,Е,П,Т,Ш اگر بگویم ; F اگر بکرم   5*. А,Б,Е,И,Т оп.   6*. Е,П,Ш زینم   7. Е,И درگرو   8. Б,Т بدهد   9. А,Б,И,Т وزرای   10. А,Б,И,Т شده   11. С,А,Б,И,F,Т оп.   12. А,Б, Е,И,П,Т,Ш доб. و   13. А,TF او   14. Г,Х,TF,И,Ш سرایت   15. А,TF,Б با

*قبولش نیامد[1] و گفت[2] معزولی به که مشغولی

آنانکه بکنج عافیت بنشستند   دندان سگ و دهان مردم بستند
کاغذ بدریدند و قلم بشکستند   وز دست و زبان حرف گیران رستند

ملک گفت[3] هر آئینه ما را خردمندی کافی باید که تدبیر مملکت را بشاید[4] گفت* ای ملک[5] *نشان خردمند کافی آنست که به[6] چنین کارها تن[7] در ندهد[8]

همای بر[9] همه مرغان از آن شرف دارد
که استخوان خورد و جانور نیازارد

سیه[10] گوش را گفتند ترا ملازمت[11] شیر بچه وجه[12]* اختیار افتاد[13] گفت تا فضلهٔ صیدش

1*. Б,Е,И,F,П قبول نکرد   2. А,И,П,Т доб. نزد خردمندان   3. A,F فرمود که ; TF گفتا
4. Б,Е,И,Т شاید   5*. Г,Х,TF,F оп.   6*. A خردمند جز آن نیست که با مثال چنین ; И,Ш
خردمند کافی جز آن نیست که بچنین   7. TF оп.   8. A دهد ; Ш ننهند ; П доб. وگفته اند   9. Е,И,
F,П سر   10. Б,Е,И,F,П,Т سیاه ; перед سیه доб. заголовки: Е,И,П,Ш مثل ; Б,F,T
حکایت   11. Г,Х,TF,Е,П,Ш доб. صحبت   12. А,И,F оп.   13*. A کار آید ; И اتفاق افتاد

میخورم و از شر دشمنان در پناه صولت[1*] او زندگانی میکنم گفتند اکنون که بظل
حمایتش در آمدی و بشکر نعمتش اعتراف کردی[2] چرا نزدیکتر نیائی تا بحلقهٔ[3] خاصانت
درآرد[4] و از[5] بندگان مخلصت[6] شمارد گفت همچنان از بطش او ایمن نیستم

اگر صد سال گبر آتش فروزد   چو[7] یک دم[*] اندر او[8] افتد بسوزد[9]

افتد[10] که ندیم حضرت سلطان[11] زر بیابد[12] و[13] باشد که سر برود و حکما گفته‌اند[14] از تلون
طبع پادشاهان برحذر باید بودن[15] که وقتی[16] بسلامی برنجند و گاهی[17] بدشنامی
خلعت دهند و آورده‌اند[18] که ظرافت[19] بسیار کردن[20] هنر ندیمانست و عیب حکیمان

1*. А,Е,F,Т صولتش ; Б دولتش ; И عصمتش   2. А,Е,И نمودی   3. Е بجامهٔ   4. И,F,Ш درآورد   5. А,П доб. جملهٔ   6. А مخلص ; П مخلصانت ; Ш خود   7. TF به ; А,Б,Е,F,П,Ш اگر   8*. А,Б,Е,F,П,Ш دراو ; TF کاندرو ; И اندرآن   9. А بمیرد   10. Т,Ш گاه افتد   11. С,Г,Х,TF доб. را   12. А,F,П,Ш یابد   13. Т,Ш доб. گاه   14. Б,П,Т,Ш доб. که   15. Б,Е,И,П,Ш,Т بود ; F,Ш доб. باشد   16. Е,П گاه ; А доб. که ; F,Ш оп.   17. А وقتی ; Г,Х,TF,И دیگر وقت ; Е,П گاه   18. Б,Е,И,П,Т,Ш گفته‌اند   19. Е,И,F,Ш оп.   20. С,Е,И,F,П,Т,Ш оп.

تو بر سر قدر خویشتن باش و وقار

بازی و ظرافت بندیمان بگذار

حکایت (۱۶)

یکی از رفیقان[1] شکایت روزگار نا مساعد[2] بنزد[3] من آورد[4] که کفاف اندک دارم و عیال بسیار و طاقت بار فاقه نمی آرم[5] بارها در دلم آمد که باقلیمی دیگر نقل کنم تا در هر آن[6] صورت که زندگانی کرده شود کسی را بر نیک و بد[7] من[8] اطلاع نباشد[9]

بس گرسنه خفت و کس ندانست که کیست

بس جان بلب آمد که بر وکس نگریست

باز از شماتت اعدا براندیشم[10] که بطعنه در[11] قفای من بخندند و سعی مرا در حق عیال

1. С ندیمان 2. А,Б,Е,Т مخالف 3. Б,И,Т پیش ; F,П بنزدیک 4. Б,П,Т وگفت 5. А,Б, Е,И,П,Т ندارم ; TF,И доб. که 6. Б,И,П,Т оп. 7. Е,П بدم ; Т доб. حال 8. Е,П оп. 9. И نیفتد ; Ш واقع نشود ; С доб. چنانکه گفته‌ام درین وصف 10. Б,П,Т میاندیشم 11. Б,Т بر

بر[1] عدم مروت حمل کنند و گویند[2]

مبین[3] آن بی حمیت را که هرگز
نخواهد دید روی نیکبختی

که آسانی[4] گزیند خویشتن را
زن و فرزند بگذارد بسختی

و در علم[5] محاسبت چنانچه[6] معلومست چیزی دانم[7] اگر بجاه[8] شما جهتی معین شود که موجب جمعیت خاطر باشد بقیت عمر از عهدهٔ شکر آن بیرون[9*] آمدن نتوانم[10] گفتم[*] عمل پادشه ای برادر[11] دو طرف دارد[12] امید نان و بیم جان و خلاف رای خردمندانست

بدان[13] امید درین[14] بیم افتادن

کس نیاید بخانهٔ درویش
که خراج زمین و باغ بده

1. Б,И,Т,Ш به 2. А доб. چرا چنین کرد و برحمت خدای راضی نبود 3. Б,Е,П,Т ببین 4. Б,И,F,Т,Ш بهمت ; F,Ш تن آسانی 5. Т عالم ; F,Ш сп. 6. Г,Х,TF,Е,И,Ш چنانکه 7. Т ندانم 8. Е,Т بجهد

9. Б,Е,И,F,П,Т بدر 10*. Б,Е,П,Т,Ш نتوانم آمد ; И نتوانم آمدن 11*. Г,Х,TF عمل پادشاه ای برادر ; Б,F,П,Т عمل پادشاهان ; Е,И,Ш ای برادر عمل پادشاه ای یار عمل پادشاه 12. Г,Х,TF доб. امید و بیم یعنی

13. Е,F,П,Ш بدین ; И برین 14. А درمعرض این ; Е,И,П,Ш درآن ; Б,Т بدین

یا بتشویش و غصه راضی شو[1] یا جگربند پیش زاغ بنه

گفت این[2] موافق حال من نگفتی[3] و جواب سؤال من نیاوردی[4] نشنیده که[5]

هرکه خیانت ورزد[6] دستش[7] از حساب بلرزد[8]

راستی موجب رضای خداست کس ندیدم که گم شد از ره راست

وحکما گفته اند[9] چهار[10] کس از چهار[11] کس بجان[12] برنجند[13] حرامی از سلطان و دزد از پاسبان و فاسق از غماز و روسپی از محتسب و آنرا که حساب پاکست از محاسبه[14] چه باکست

مکن فراخ روی در عمل اگر خواهی
که وقت رفع[15] تو باشد مجال[16] دشمن تنگ

1. Г,Х,TF باش 2. Б,Е,П,Т доб. سخن 3. A نیاوردی 4. A نگفتی 5. Б,Е,П,Т доб. گفته اند 6. Б,Е نورزد 7. Г,Х,TF پشتش 8. Б,Е نلرزد 9. Г,Х,TF,F گویند 10. Г,Х,TF چار 11. Г,Х,TF چار 12. Т доб. همی ترسند و 13. A رنجند ; И,П ترسند 14. Т,Х,TF محاسب ; F محاسبت 15. Б,И,Т دفع 16. Б,Е,Т گردد

تو پاک باش و* مدارای برادر ازکس باک[1]

زنند جامهٔ ناپاک گازران برسنگ[2]

گفتم حکایت آن روباه مناسب حال توست که دیدندش گریزان و[3] افتان و
خیزان کسی[4] گفتش[5] چه آفتست که موجب چندین[6] مخافتست گفتا[7] شنیده‌ام[8] که شتر[9] را بسخره میگیرند
گفت[10] ای سفیه[11] شتر[12] را با تو چه مناسبتست و ترا بدو[13] چه مشابهت گفت خاموش که اگر
حسودان[14] بغرض گویند که این شترست و گرفتار آیم کرا غم تخلیص[15]* من دارد تا تفتیش[16]
حال من کند و تا[17] تریاق از عراق* آورده شود[18] مارگزیده مرده باشد[19] ترا همچنین فضلست

1*. Г,Х,TF مدار ازکس ای برادر باک 2. П доб.

اگر محتسب گیرد آنرا غمست * که سنگ ترازوی بازش کمست

3. Г,Х,TF,F доб. بی خویشتن 4. А,И,F оп. 5. А,F گفتمش ; И گفتندش 6. С,А,И,Ш оп.

7. А,Б,Е,F,П,Т,Ш گفت 8. А,Б,Е,П,Т,Ш شنیدم 9. А,И,Ш شیر 10. А,И گفتم ; Б,Е,Т

گفتند ; П گفتش 11. С,Ш شیفته ; А آشفته ; Б,П,Т доб. لاعلم 12. А,И,Ш شیر

13. А,И,Ш باشیر ; Б,И,П,Т بااو ; F بتو 14. Б,Т حاسدان 15*. И اندیشهٔ استخلاص 16. Б,Е,И,

Т,Ш باشد ; F خواهد بود 17. А,И,Ш یا ; Б,Т و ; F оп. 18*. Б,Т آرند 19. А شود ; Г,Х,TF بود

و دیانت و تقوی و امانت اما[1] معاندان[2] در کمین اند و مدعیان گوشه نشین اگر آنچه حسن سیرت تست بخلاف آن[3] تقریر[4] کنند[5] و در معرض خطاب پادشاه آئی[6] در آن حالت کرا مجال مقالت[7] باشد پس مصلحت آن میبینم[8] که ملک قناعت را حراست[9] کنی و ترک ریاست گوئی[10]

بدریا در[11] منافع بیشمارست　　　　وگر خواهی سلامت بر[12] کنارست

رفیق[13] این سخن بشنید و بهم برآمد و روی* از این حکایت[14] درهم کشید و سخنهای[15]* رنجش آمیز[16] گفتن گرفت که این چه* عقل و کفایتست[17] و فهم و درایت[18] قول حکما درست آمد

1. Б,Т ولیکن　2. С,Г,Х,TF متعنتان ؛ И مدعیان ؛ F,П متعندان　3. А,Б,F,Т оп.　4. Ш оп.

5. А کرده شود ؛ Ш گفته شود　6. Г,Х,TF,И,F افتی　7. И,Ш مقال　8. Г,Х,TF بینم　9. Б,Т محارست

10. А,F گیری ؛ Б,Т доб. که گفته اند ؛ П,Ш доб. که عاقلان گفته اند　11. Б,П,Ш من

12. F,П در　13. Б,П оп.　14*. А,П از این سخن ؛ Б,Е,F,Т,Ш оп. ؛ Г,Х,TF доб. گر

15. А سخنان ؛ Б,Т,Ш سخن　16*. И پریشان　17*. А,Б,Т عقلست و کفایت　18. А فراست

که گفته‌اند دوستان در زندان بکار آیند که بر[1] سفره همه دشمنان دوست نمایند

دوست مشمار آنکه در نعمت زند — لاف یاری و برادرخواندگی

دوست آن باشد[2] که گیرد دست دوست — در پریشان حالی و درماندگی

دیدم که متغیر میشود و نصیحت[3] بغرض میشنود به[4] نزدیک صاحبدیوان رفتم بسابقهٔ معرفتی که در[5] میان ما بود[6] صورت حالش بگفتم[7] و اهلیت و استحقاقش[8*] بیان کردم[9*] تا بکاری مختصرش نصب کردند[10*] چندی براین[11] برآمد لطف طبعش را بدیدند و حسن تدبیرش را[12] بپسندیدند[13] کارش از آن درگذشت و[14] بمرتبه[15] بالاتر[16*] از آن[17*] متمکن[18] شد[19] و

1. А در ; Т,Ш доб. سر 2. С,Г,Х,TF,И دانم 3. Б,Е,П,Т доб. من 4. Б,И,Т,Ш оп. 5. А,Б, Е,И,F,П,Т оп. 6. TF доб. و 7. А,Г,Х,TF بیان کردم 8. А استعدادش ; Б,Т استحقاق او را 9*. А,Г,Х,TF بگفتم 10*. Б,Т چون چندی ; Е چندروزی برین ; П روزی چند براین 11. Е آمد ; И,П,Ш بگذشت 12. А استعدادشرا ; Ш رایش ; Б,Т ترتیبش را 13. TF доб. و 14. TF оп. 15. Г,Х,TF بمرتبتی 16. А,Г,Х,TF والاتر ; F,П برتر ; Ш فوق 17*. И,Ш оп. 18. С,А,Ш ممکن 19. Е,Ш گشت

همچنین نجم سعادتش در ترقی بود تا باوج ارادت[1] رسید[2] و مقرب حضرت سلطان و مشار الیه و معتمد علیه[3] گشت[4] بر[5] سلامت حالش شادمانی کردم[6] و[7] گفتم

زکار بسته میاندیش و دل شکسته مدار
که آب چشمهٔ حیوان درون تاریکیست

الا لا تحزنن[8] اخوالبلیه   فللرحمن الطاف خفیه

منشین[9] ترش از گردش ایام که صبر
تلخست[10] ولیکن بر شیرین دارد

در[11] آن قربت[12] مرا با طایفهٔ[13] یاران اتفاق سفر[14] افتاد چون از زیارت مکه[15] باز آمدم دو[16]

1. T وزارت   2. С,Б,Е,Т برسید   3*. Е مشار الیه بلبنان Т ; معتمد علیه عند الاعیان

4. А,Ш доб. و   5. А,И به   6. Б,Е,Т کرده   7. А,Б,Е,Т оп.   8. А تحازن ; TF تحازنن

9. Е,П доб. رو   10. Е,П گرچه تلخست   11. Б,Т اتفاقا در   12. А,Ш قرینه ; Б,Т نزدیکی ;

П مدت قربت   13. Е جمع ; Б,Т доб. از   14. Б,И,П,Т доб. حجاز ; Е доб. مکه   15. Е, оп.

16. С,И,П یکدو

منزلم[1] استقبال کرد* ظاهر حالش را دیدم پریشان[2] و در هیئت درویشان[3] گفتم[4]
*چه حالتست گفت[5] آنچنانکه[6] تو گفتی[7] طایفه ای حسد بردند و بخیانتم منسوب[8] کردند و ملک
*دام ملکه[9] در کشف حقیقت آن استقصا[10] نفرمود و یاران قدیم و دوستان حمیم[11]
از کلمه حق[12] خاموش شدند و[13] صحبت دیرین[14] فراموش کردند

1. И منزل مرا ; П منزل 2. П استقبالم 3*. Б,Т ظاهر حالش پریشان دیدم وبفراست دانستم که معزولست زیرا که
دوست دیوانی را فراغت دیدار دوستان وقتی باشد که از عمل فرو ماند قطعه

در بزرگی و گیر و دار و عمل زآشنایان فراغتی دارند
روز بیچارگی و درویشی درد دل پیش دوستان آرند
چون بظاهر پریشان و در هیئت درویشان بود

4. Б,Т گفتمش ; F доб. که 5*. Е,И,F,П,Ш حال چیست 6. А گفتا 7. А,F چنانکه ;
Б,Т همچنانکه ; А доб. دانی ; Т доб. دیدی 8. Б,И,Т متهم 9*. С,Е оп. 10. А
استبصار ; Б,И,Т استفسار ; Е استقصاص 11. Е رحیم ; И عمیم ; Т صمیم
12. Е,П доб. اعلان 13. Б,И,Т доб. حق 14. Б,Т دیرینه ; Е,П دیرینه را

*بینی که پیش خداوندجاه[1] ستایش[2] کنان دست بر بر[3] نهند
*وگر روزگارش درآرد زپای[4] همه عالمش پای بر سر نهند

فی الجمله بانواع عقوبت گرفتار بودم تا درین هفته که مژده[5] سلامت حجاج[6] برسید[7]
ازبند گرانم خلاص کردند[8] و ملک موروثم[9] خاص گفتم در[10] آن نوبت اشارت *من[11] قبول
نکردی[12] که گفتم عمل پادشاهان چون سفر دریاست *خطرناک و سودمند[13] یا گنج برگیری
یا در طلسم[14] بمیری

یا زر بهر دو دست کند خواجه در کنار یا موج روزی افکندش مرده بر[15] کنار[16]

1*. C : چو دیدند که اقبال دستش گرفت   2. Г,Х,TF نیایش   3. Б,П سر   4*. C
7. A,E بصنع خدا چون کسی افتاد : X,F چو بیند کارش ز دست او فتاد   5. Б,Т خبر   6. Б,Т حاج
8. C,TF کرد   9. A مبروثم   10. Г,Х,TF,И,F, Ш оп.   11. Б,F,Т نصیحت   12*. A رسید
13*. Б,Е,Т سودمند و خطرناک   14. Б,Т رنج   15. И,П در   16. П доб. قبولت نیاید : TF قبول نیامد
سود دریا نیک بودی گرنبودی بیم موج * صحبت گل خوش بودی گرنبودی تشویش خار

مصلحت ندیدم* ازاین بیش[1] ریش درونش[2] بملامت[3] خراشیدن و[4] نمک پاشیدن بدین[5] کلمه[6] اختصار کردم[7]

ندانستی که پیچی بند بر پای   چو در گوش نیامد[8] پند مردم
دگر ره گر نداری طاقت نیش   مکن انگشت در سوراخ کژدم[9]

حکایت (۱۷)

تنی چند[10] در صحبت من بودند ظاهر[11] ایشان بصلاح[12] آراسته و[13] یکی[14] از بزرگان* در حق این طایفه[15] حسن ظنی بلیغ داشت[16] وادراری معین کرده[17] تا[18] یکی از اینان[19] حرکتی کرد[20] نه[21] مناسب حال درویشان[22] ظن آن شخص فاسد شد و بازار

1*. Б,Т بیش ازاین   2. Б,И,Т,Ш درویش را ; F درویش رابنیش   3. А,Б,И,П оп.   4. Б,Т доб. براو ; Е доб. بران   5. И,П براین   6. Б,Е,F,П,Т دو بیت   7. Г,Х,TF کردیم ; А,Б,Е,Т доб. وگفتیم   8. Б,Е,Т,Ш نیاید   9. TF,И چون   10. Г,Х,TF доб. ازروندگان   11. Б,Е,П,Т доб. حال   12. Б,Т بزیور صلاح   13. Б,Е,И,П,Т,Ш оп.   14. С,Г,Х,TF,Ш доб. را   15* И درحق ایشان   16. С,Ш بود ; Г,Х,TF оп.   17. С,А کرد ; И,П, доб. بود   18. Е,F,П,Ш مگر   19. Б,Е,F,П,Ш ایشان   20. А کردند ; Т کرده   21. А نا ; И,П که   22. И,П доб. نبود

اینان کاسد خواستم تا بطریقی[1] کفاف یاران[2] مستخلص کنم[3] آهنگ خدمتش کردم دربانم رها نکرد و جفا کرد[4] معذورش داشتم که[5] گفته‌اند

در میر و وزیر و سلطان را بی وسیلت مگرد پیرامن
سگ و دربان چو یافتند غریب این گریبانش گیرد آن دامن

چندانکه مقربان حضرت* آن بزرگ[6*] بر حال من[7] وقوف[8] یافتند[9] باکرامم[10] در آوردند و برتر مقامی معین کردند اما بتواضع فروتر نشستم و گفتم

بگذار که بنده کمینم تا در صف بندگان نشینم

گفت الله الله چه جای این سخنست

گر بر سر و چشم ما[11] نشینی بارت بکشم[12] که نازنینی

1. F بطریق ; Ш طریق ; T доб. وجه 2. F ایشان ; E доб. را 3. T گردانم 4. TF доб. و
5. E,П,T بحکم آنکه ; А,Г,Х,TF доб. لطیفان 6*. Б,F,T оп. 7*. А برمن ; Б,T برحالم
8. E واقف ; F آگاهی 9. E شدند ; А доб. وگفتند ; F доб. بیرون آمدند و 10. А,Г,Х,TF باکرام
11. Б,Е,F,П,T من 12. Б,Е,F,П,T نازت

فی الجمله بنشستم و از هر دری سخن در[1] پیوستم تا حدیث ذلت یاران در میان آمد[2] گفتم

چه جرم دید خداوند سابق الانعام
که بنده در نظر خویش خوار میدارد
خدایراست* مسلم بزرگواری[3] و حکم[4]
که جرم بیند و نان برقرار میدارد

* حاکم این سخن عظیم بپسندید[5] و اسباب معاش یاران[6] فرمود تا* بر قاعدهٔ[7] ماضی[8] مهیا دارند و مؤنت[9] ایام تعطیل وفا کنند شکر نعمت بگفتم[10] و زمین خدمت ببوسیدم

1. Г,Х,TF,Е,И,П, оп. 2. A,TF,F доб. و 3*. A بزرگی و عزت 4. Г,Б,Т لطف ; A جبرون ; E,И,F حلم 5*. Г,Х,TF,И حاکم چون این سخن بشنید عظیم بپسندید ; Б,Т حاکم این سخن را عظیم بپسندید ; E,F,П حاکم را این سخن عظیم پسندیده آمد 6. Б,Е,Т доб. را 7*. A باز ; Б,Т برقراری ; Е оп. 8. A,E оп. 9. Б,Т بمؤنت 10. Г,Х,TF بگذاردم ; F,T گفتم

وعذر جسارت بخواستم[1] *در حالت[2] بیرون[3] آمدن[4] گفتم

چو کعبه قبلهٔ حاجت شد از دیار بعید

روند خلق بدیدارش از بسی فرسنگ

ترا تحمل امثال ما بباید کرد

که هیچکس نزند بر درخت بیبر سنگ

حکایت (۱۸)

ملک زاده ای گنج فراوان از پدر میراث یافت دست کرم برگشاد وداد سخاوت بداد و نعمت بیدریغ بر سپاه و رعیت بریخت

نیاساید مشام از طبلهٔ عود	بر آتش نه که چون عنبر ببوید

بزرگی بایدت *بخشندگی کن[5]	که دانه تا نیفشانی نروید

یکی از جلسای بیتدبیر نصیحتش آغاز کرد که ملوک پیشین مر این نعمت را بسعی اندوخته اند

1. Б,Т خواستم	2*. Г,Х,TF دروقت ; Б,Т هنگام ; С,А,И оп.	3. Б بر ; С,А,И оп.

4. С,А,И оп.	5*. А دل درسخا بند

وبرای مصلحت نهاده دست ازاین حرکت* کوتاه کن[1] که واقعه ها در پیشست و دشمنان[2] از[3] پس[4] نباید[5] که بوقت[6] حاجت فرو مانی[7]

اگر گنجی کنی بر عامیان بخش رسد هر کدخدائی[8] را برنجی

چرا نستانی از هر یک جوی سیم که گرد[9] آید* ترا[10] هر روز گنجی

ملک[11] روی ازاین سخن درهم کشید[12]* و موافق طبعش نیامد[13] و مر او را زجر فرمود[14] و[15] گفت* خدای تعالی مرا[16] مالک این مملکت گردانیده است[17] که[18] بخورم وببخشم نه پاسبانم که نگه[19] دارم

1. Г,Х,И جلیسان 2. А,Т دشمن 3. F,П در 4. F,П کمین 5 Б,Е,Т مبادا

6. А,Е دروقت ; Г,Х,TF,Б وقت 7. А فرو ماندگی وندامت باشد ; F درمانی ; П доб. وتاسف وتحسر سود ندارد وندامت باشد 8. Ш گدائی 9. Б,Т تا 10*. Б,Т آیدت 11. Б, Е,П,Т ملک زاده 12*. Г,Х,TF روی ازاین سخن بهم آورد ; Б ازاین سخن روی درهم کشید ; Ш ازاین سخن روی درهم آورد 13*. Т موافق طبع بلندش نیامد ; Г,Х,TF, оп. 14. Т,Ш оп. 15. F, Ш کرد 16*. А خداوند تعالی مرا ; F,П,Ш مرا خدای عزوجل 17. Б,Е,И,Т оп. است

18. TF,И,F,Ш تا 19. TF,Т نگاه

قارون هلاک شد که چهل خانه گنج داشت   نوشیروان[1] نمرد[2] که نام نکو گذاشت

حکایت (۱۹)

آورده اند که نوشیروان[3] عادل را[4] در شکارگاهی صیدی کباب کردند[5] و نمک نبود غلامی بروستا رفت[6] تا نمک آرد[7] نوشیروان[8] گفت[9] نمک بقیمت بستان[10] تا رسمی[*] نشود و ده خراب نگردد[11] گفتند[12] ازین قدر چه خلل زاید[13] گفت بنیاد ظلم[14] در جهان اول[15] اندکی[16] بوده است هر که آمد براو مزیدی[17] کرد[18] تا بدین غایت رسیده[19]

اگر ز باغ رعیت ملک خورد سیبی   بر آورند غلامان او درخت از بیخ

به پنج بیضه که سلطان ستم روا دارد   زنند لشکریانش هزار مرغ بسیخ[20]

1. Г,X,TF نوشین روان 2. Ш بماند 3. Г,X,TF نوشین روان 4. С,Б,Е,F,Т,Ш оп. را 5. С دوانیدند ; А,Б,Е,F,Т,Ш کرد ; Б,F,Т سیکرد ; Е,П,Ш کردندی : Е доб. چون 6. С,И بفرمود که ; F فرستاد ; П فرستادند 7. С,П,Ш آورد ; Б,Т доб. و 8. А,Б,F,Т оп. 9. Б,Е,Т بفرمودش تا 10. Б,Т گیرد ; F بستاند 11*. Б,Т ده خراب نشود و رسم بد ننهند 12. П,Ш گفتندش 13. ТF,F آید ; П خیزد ; Ш پدید آید 14. Б,Т доб. اول 15. А,Б,Е,И,F,Т оп 16. А Б,Т اندک 17. Е,П مزید 18. А,ТF کرده 19. С,Б رسید 20. Е,F,П доб.

نماند ستمکارهٔ بد روزگار * بماند بر و لعنت پایدار

حکایت (۲۰)

*وزیری غافل[1] را شنیدم که خانهٔ رعیت خراب کردی تا خزانهٔ[2] سلطان آبادان[3] کند بیخبر از قول حکما[4] که گفته‌اند هر که *خدایرا عزّ و جلّ[5] بیازارد تا دل خلقی[6] بدست آرد *خدای تعالی[7] همان خلق[8] را برو[9] گمارد[10] تا دمار از روزگارش برآرد[11]

آتش سوزان نکند با سپند آنچه کند دود دل مستمند[12]

سر[13] جملهٔ حیوانات گویند[14] شیرست[15] و کمترین[16] جانوران[17] خر و باتفاق[18] خر باربر به که شیر مردم در

1*. Г,ТF,Е عاملی ; И,Ш غافلی ; F ظالمی ; Т وزیر غافل 2. А,И,F خزینه ; Ш خانه 3. Г,Х,ТF آباد 4. Г,Х,ТF,И حکیمان 5*. А خداوند عزوجل ; Б,Т خلق خدایرا ; Е,И,Ш خدای عزوجل را 6. Б,И,Т مخلوقی 7*. А خداوند تعالی ; Г,Х,ТF خداوند تبارک و تعالی ; Б,Т حق جل و علا ; Е,П خدای عزوجل 8. Б,Т مخلوق 9. П,Ш بروی ; А,Б,F,Т оп. 10. А,Б,F,Т برگمارد 11. А برآورند 12. Г,Х,ТF دردمند 13. А سرور ; перед سر доб.: А نکته ; Е لطیفه ; И مثل ; Б,Е,П,Т گویند 14. Б,Т جانوران 15. Б,Е,П,Т оп. 16. С,А,И,Ш اذل 17. Б,Т حیوانات 18. Е,И,F,Т доб. خردمندان

مسکین خر اگرچه بی تمیزست چون* بار[1] همی برد عزیزست
گاوان و خران باربردار به ز آدمیان مردم آزار

*باز آمدیم بحکایت وزیر غافل[2] *ملک را طرفی از[3] ذمایم اخلاق او بقرائن[4] معلوم شد[5] در[6] شکنجه[7] کشید و بانواع عقوبت[8] بکشت[9]

حاصل نشود رضای سلطان تا خاطر بندگان نجوئی
خواهی که خدای بر تو بخشد با خلق خدای کن نکوئی

*آورده اند که[10] یکی از ستمدیدگان بر[11] او بگذشت *و در حال تباه او تأمل[12] کرد و گفت

نه هرکه قوت بازوی منصبی دارد بسلطنت بخورد مال مردمان بگزاف

1*. Б باربردبی : Е,F,П بارهمی کشد 2*. A باز آمدیم بحکایت ندیم غافل : Б,F,Т تا آخر : Е,П,Ш оп.

3*. Г,Х,ТF ملک را П: ملک ازطرفی Ш: ملک راطرفی 4. Ш بفراست ; Б,F,И,Т оп. 5. F

گشت و ; А,Ш доб. اورا 6. Е,F به 7. Б,Е,F,Т شکنجه اش 8. Б,Т доб. ویرا : П доб. مبتلا

9. П گردانید 10*. С شنیدم که : Б,Т درآن حالت ; Е,Ш оп. 11. А,Г,Х,ТF,П,Ш доб. سر

12*. Б,Т وبرتباهی حالش نظر کرد : F,Ш و در حالت او نظر کرد П: و در حالت تباه او نگه کرد ; Е,И оп.

توان بحلق فرو بردن استخوان درشت
ولی شکم بدرد چون بگیرد اندر ناف

نماند ستمکار بدروزگار　　بماند بر او لعنت پایدار

حکایت (۲۱)

مردم آزاری را حکایت کنند که سنگی بر سر صالحی زد درویش را[1] مجال انتقام نبود[2] سنگ را[3] نگاه میداشت[4] تا[*] زمانی که ملک را بر آن لشکری خشم آمد[5] و در چاهش[6] کرد درویش اندر آمد[7] و سنگ[8] بر سرش[9] کوفت گفتا[10] تو[11] کیستی[12] و[*] مرا این سنگ چرا زدی[13] گفت من فلانم و این همان سنگست که[*] در فلان تاریخ[14] بر سر من

1. А,Ш оп. را　2. А,Ш نداشت ; Б,Е,Т доб. آن　3. С,Е,F,Т доб. باخود　4. Г,Х,TF همی داشت ; И داشت　5*. Б,F,Т وقتی که سلطان بر او خشم گرفت ; Е,П وقتی که ملک را بر او خشم گرفت

6. С,Г,Х,TF چاه ; А,Б چاهی ; А,Т доб. محبوس　7. Е,F,П,Ш درآمد ; Т بیامد　8. Б,Т доб. که باخود داشت ; И,П доб. را　9. TF,Ш در　10. Е,П,Т,Ш گفت　11. Б,Т доб. چه　12. Б,Т کسی　13*. Е,П این سنگ را چرا بر سر من زدی ; Ш این سنگ مرا چرا زدی　14*. Г فلان تاریخ مرا

زدی گفت* چندین روزگار[1] کجا بودی گفت از جاهت* اندیشه میکردم[2] اکنون[3] که درچاهت دیدم[4] فرصت غنیمت شمردم[5]

ناسزائی راکه بینی[6] بختیار | عاقلان تسلیم کردند اختیار
چون نداری ناخن درنده تیز | با بدان آن به که کم گیری ستیز
هرکه با پولاد[7] بازو پنجه کرد | ساعد مسکین[8] خود را رنجه کرد
باش تا دستش ببندد روزگار | پس بکام دوستان[9] مغزش برآر

حکایت (۲۲)

یکی[10] از* ملوک را[11] مرضی هایل بود که اعادهٔ ذکر آن* ناکردن[12] اولیتر[13] طایفهٔ* از[14]

1*. Б,Т تا ; Б доб. چندین مدت ; E : دراین مدت 2*. TF می اندیشیدم 3. Т оп. 4. Е,И که بزرگان گفته اند ; П доб. : که گفته اند ; Б,Е,Т доб. دانستم 5. С,TF,Е انتقام کردم ; С доб. : یافتم

6. И,F,П,Ш چو 7. А,Б,Ш فولاد ; Т : فلاد 8. Б,Е,И,F,П,Т,Ш سیمین 9. F,Т,Ш خویشتن 10. Г,X,TF,Е,F доб. را 11*. А,Ш ملوک ماضی را ; П : ملوک ; Г,X,TF,Е,F : ملوک ماضی 12*. Ш کردن : ادب نیست ; Ш : موجه نبود ; Е,F : اولی 13. С,Г,X,TF Е,F,П оп. 14. А,Г,X,TF,F طایفهٔ

[*]حکمای یونان[1] متفق شدند که مرین[2] درد را[3] دوائی[4] نیست مگر زهرهٔ آدمی که[5] بچندین صفت موصوف باشد[6] بفرمود تا[7] طلب کردند[8] دهقان پسری یافتند بدان صفت[9] که حکیمان[10] گفته بودند پدر و مادرش را بخواند[11] و بنعمت بیکران[12] خوشنود گردانید[13] و قاضی[14] فتوی داد[15] که خون یکی از رعیت[16] ریختن[17] سلامت نفس پادشاه را[18] روا باشد[19] جلاد قصد کرد[20] پسر سر[21] سوی[22] آسمان[*] کرد و[23*] تبسم نمود[24] ملک پرسیدش[25]

1*. F حکما بودند که 2. А,Б,П این 3. Е,F,П رنجرا 4. Г متوجه ; Х مستوجه ; А,И دوا

5. TF,Ш оп. 6. Е,И,П,Ш بود ; Г,Х,TF оп. ; Ш доб. ملک 7. А که ; Г,Х,TF,П оп. 8. А,Г, Х,TF کردن 9. И,F,П,Ш صورت 10. Б,Е,И,F,П,Т,Ш حکما 11. А,Б,F,П,Т بخواندند

12. А,П بیقیاس 13. А,Е,Т کردند ; И,П گردانیدند ; Ш کرد 14. Б,Т доб. نیز

15. Б,Т نوشت 16. Б,Т آحاد رعایا 17. Е,Ш доб. برای 18. Г پادشه را ; Е,Ш оп. 19. Г است и до فرزندان оп. и дает پسر سر سوی آسمان کرد وگفت ناز Б,Т доб. پس 20. С,П, Ш доб. پسر ; Б,Е,F,Т доб. کشتنش 21. С بیچاره 22. А,Б,Т روی 23*. Б نموده ; Т کرده 24*. А تبسمی نمود ; Г,Х,TF تبسم کرد ; Б,Т تبسم کنان زیرلب چیزی همی گفت ; Е,F,Ш گفت 25. Б,И,Т پرسید ; Е,F,Ш وگفت ; Ш доб. بخندید

که در این حالت چه جای خندیدن[1] است[2] گفت[3] ناز فرزندان[4] بر *پدر و مادر[5] باشد
و دعوی پیش قاضی برند و داد از پادشاه خواهند اکنون پدر و مادر بعلت حطام
دنیا مرا بخون درسپردند و قاضی بکشتنم[6] فتوی داد و سلطان مصالح خویش
در[7] هلاک من همی بیند[8] بجز خدای[9] *عز و جل[10] پناهی نمی بینم

پیش که برآورم ز دستت فریاد

هم پیش تو از دست تو* گر خواهم[11] داد

سلطان را[12] از این[13] سخن[14] دل[15] بهم برآمد و آب در دیده بگردانید و گفت هلاک
من اولیتر[16] که خون بیگناهی[17] ریختن سر و چشمش ببوسید* و در کنار گرفت[18] و نعمت

1. Б,Е,F,Т,Ш خنده 2. Е,Т доб. پسر 3. А доб. که ; Т доб. زیرا 4. Б,И,Т فرزند 5*. Х,ТF پدران و مادران 6. Г,Х,ТF بکشتن 7. Г,Х,ТF اندر 8. С,А,Е,П,Ш میبیند ; Б,Т доб. اکنون مرا ; Е доб. پس ; И доб. اکنون 9. С حق ; F,Ш خدایم 10*. Е تعالی ; С,F,Ш оп. 11*. Б,Е,Т میخواهم 12. Г,Х,ТF,П,Ш доб. دل 13. Б,Т оп. 14. Б,Т доб. او 15. Г,Х,ТF,П,Ш оп. 16. Г,Х,ТF,И,П,Ш доб. است 17. С,Б,Е,Т,Ш доб. چنین 18*. А,П ودر کنارش گرفت ; Г оп.

بی اندازه بخشید[1]* و آزاد کرد[2] گویند[3]* هم در آن[4] هفته[5] شفا یافت[6]

همچنان در فکر آن بیتم که گفت　　پیلبانی بر[7] لب دریای نیل

زیر پایت گر ندانی[8] حال مور　　همچو حال توست زیر پای پیل

حکایت (۲۳)

یکی از بندگان عمرولیث گریخته بود کسان در[9] عقبش برفتند و بازآوردند وزیر را با او[10] غرضی بود[11] اشارت بکشتن[12] کرد[13] تا دیگر بندگان چنین فعل[14] *روا ندارند[15] بنده[16] سر[17] پیش عمرو[18] بر زمین نهاد و گفت

هرچه رود بر سرم[19]* چون تو پسندی رواست　　بنده چه دعوی کند حکم خداوند راست

1. Г بیکران داد ; И,F بیکران بخشید　2*. A оп. ; TF доб. و　3. Б,Т آورده اند که　4*. Б,Т درهمان　5. Е,И,F,П,Ш روز ; С,Б доб. ملک　6. А доб. بامر حق تعالی　7. Т در　8. Б,Т,Ш بدانی　9. Б, Т,Ш از　10. С,TF,Е,И وی　11. F,Ш داشت　12. П,Т доб. وی　13. Г,Х,TF,F فرمود　14. Б,Т حرکتی ; Е,F,П,Ш حرکت　15*. Б,Е,F,Т نکنند　16. А,Б,Т доб. مسکین　17. Г,Х,TF,Е оп. ; Б,Т доб. در　18. А,F,П,Т доб. لیث ; Г,Х,TF,Е доб. سر　19*. А,F,Ш برسرم گر ; И,П برسرمن چون

اما بموجب آنکه پرورده نعمت این خاندانم نخواهم که در[1] قیامت[2] بخون من گرفتار

آیی[*3] اجازت فرمای[*4] تا من[5] وزیر را بکشم آنگه[6] *بقصاص او بفرمای خون مرا ریختن[7]

تا بحق کشته باشی *ملک را خنده گرفت[8] وزیر را گفت[9] چه[10] مصلحت مبینی[11] گفت

ای خداوند جهان *از بهر خدای[12] این شوخ دیده را[13] بصدقات گور پدر[14]* آزاد

کن[15] تا مرا در بلائی نیفکند[16] گناه از منست و[17] قول حکما[18] معتبر[19]* که گفته اند[20]

1. П فردا 2. П به ; Б,Т доб. فردای 3. Г,Х,TF,Б,Е,F,П,Т,Ш доб. اگر بیگمان این بنده را نخواهی

4*. Б,Т کشت بتأویلی شرعی بکش تا در قیامت ناخون نباشی گفت تاویل چگونه است [چگونه توان کرد]

5. Г,Х,TF,И оп. 6. Б,Т بعد از آن ; П آنگاه ; Ш آنزمان 7*. Б,Т,Ш اشارت بده

П ; بقصاص او بفرمای که خون مرا بریزند И ; بقصاص او بفرمای کشتن E,F ; مرا بقصاص او بکش

8*. E,F,П,Ш بخندید و 9. Б,Т فرمود 10. А,Е,П چگونه 11. П بقصاص وی مرا بکشتن فرمای

Т доб. وزیر ; بینی 12*. Е,И,F,Ш оп. 13*. F,Т حرامزاده را ; Г,И,Ш оп. 14. Б,Е,И,П,Т,Ш پدرت

15*. F,П,Ш بگذار 16. F,П оп. 17. Б,Е,И,П,Т,Ш که 18. Б,Е,F,П,Т доб. را 19. С доб.

Б,П,Т доб. خوارگر دانیدم ولاجرم شنیدم ; Е доб. کار نبستم ; ندانستم 20*. С,А оп.

چو کردی با کلوخ انداز پیکار — سر خود را بنادانی شکستی
چو تیر انداختی در[1] روی دشمن — *حذر کن[2] کاندر آماجش نشستی

حکایت (۲٤)

ملک[3] زوزن را خواجه‌ای بود کریم النفس نیکمحضر که همگنان را در مواجهه *خدمت کردی[4] و در غیبت نکوئی گفتی اتفاقاً از او حرکتی[5*] در نظر *سلطان ناپسند[6] آمد مصادره فرمود و عقوبت کرد سرهنگان پادشاه[7] بسوابق نعمت او معترف بودند و بشکر آن مرتهن[8] *در مدت[9] *توکیل او[10] رفق و ملاطفت کردندی و زجر و معاقبت روا نداشتندی

صلح با دشمن اگر خواهی هر گه[11] که ترا — در قفا عیب کند در نظرش تحسین کن

1. Б,И,Т بر 2*. F یقین دان : П چنان دان 3. Т گویند ملک 4*. С,Б حرمت کردی : П خدمتی کردی ; Ш حرمت داشتی 5. Б,И,F صادر شد که 6*. Е,И,F سلطان ناپسندیده ; П,Ш ملک ناپسندیده 7. Г,Х,ТF,Е,И,F,П,Ш ملک 8. Б доб. لاجرم ; Е,П доб. پس 9*. И оп. 10*. А توکیل با وی ; Б تنکیل با او : И موکلان : F توکید او 11. А کس

سخن آخر بدهان میگذرد موذی را

سخنش تلخ نخواهی دهنش شیرین کن

آنچه مضمون خطاب ملک بود از عهدهٔ بعضی* بیرون آمد[1] و ببقیتی[2] در زندان بماند یکی از ملوک آن[3] نواحی در خفیه پیغامش[4] فرستاد[5] که ملوک آن طرف قدر چنان بزرگواری ندانستند[6] و بی عزتی کردند[7] اگر خاطر[8] عزیز فلان احسن الله خلاصه بجانب ما التفات[9] کند در رعایت خاطرش هرچه تمامتر سعی کرده شود و اعیان این مملکت بدیدار او مفتقراند[10] و جواب این حروف[11] را منتظر خواجه براین وقوف یافت و از خطر اندیشید* و در حال[12] جوابی مختصر* چنانکه مصلحت دید[13]

1*. Г,Х,А,TF,И بدر آمد 2. А ببعضی ; Б,Т بجهت بقیتی ; F,Ш ببقیت 3. Г,Х,TF,И,Ш оп.

4. Г,Х,TF,Ш پیامش 5. А کردند 6. А,F ندانست ; Б,Т ندانسته 7. А کرد ; Б,Т نمودند : Б доб. برما گران آمد 8. А,TF,И رای 9. TF,И,П,Ш التفاتی 10. И,F مفتخر ; Ш مفتخرند 11. Г,Х,TF,F,И حرف ; Ш نامه 12*. TF,Е,П,Ш оп. 13*. А,Б,Т оп.

*برفقای[1] ورق[2] نبشت[3] و روان کرد یکی از متعلقان[4] واقف[5] شد[6] و[7] ملک را اعلام کرد که
فلان را حبس فرمودی با ملوک نواحی مراسله دارد ملک بهم برآمد و کشف این خبر
فرمود قاصد را بگرفتند و رسالت بخواندند نبشته[8] بود که حسن ظن بزرگان بیش از فضیلت
ماست[9] و تشریف قبولی که فرموده اند[10] بنده را امکان[11] اجابت آن[12] نیست بحکم آنکه
پروردهٔ نعمت این خاندانست[13] و باندک مایه تغیر خاطر با ولینعمت[14] بیوفائی
نتوان کرد[15]

آنرا که بجای تست هر دم کرمی عذرش بنه ار کند بعمری ستمی

1*. C,E,F,П برظهر ; И درظهر ; A,Б,T оп. 2. C,И رقعه ; A,Б,T оп. 3. A,Б,E,И,F,П,T,Ш نوشت ; C,A,Б,И доб. که گر بر ملا افتد فتنه نباشد 4. C,A доб. که براین ; E,П доб. ملک براین واقعه ; И,T доб. 5. E,П مطلع 6. C,A بود 7. A,Б,F,П,T,Ш оп. 8. Б,E,И,F,П,T,Ш نوشته 9. Б,E,П,T,Ш ملک ; F اوست ; بنده است 10. A,Г,X,TF فرمودند ; Ш доб. باملوک نواحی 11. TF,F оп. 12. TF оп.
13. A,E,И,F,П,T خاندانم 14. E,П,T доб. خود ; Ш доб. قدیم 15. Г,X,Ш доб. چنانکه گفته اند ; E,П доб. که گفته اند

ملک را سیرت حقشناسی از او پسند آمد[1] خلعت و نعمت بخشید و عذر خواست که خطا کردم که ترا[2] *بیجرم بیازردم[3] گفت[4] *بنده در این حالت مر خداوند را خطائی نمی بیند[5] بلکه تقدیر *خداوند تعالی[6] چنین[7] بود که مرین بنده را مکروهی برسد پس بدست تو اولیتر که سوابق نعمت *براین بنده[8] داری وایادی منت و[9] *حکما گفته اند[10]

گر گزندت رسد زخلق مرنج
که نه راحت رسد زخلق نه رنج

از خدا دان خلاف دشمن و دوست
که دل هر دو در تصرف اوست

گرچه تیر از کمان همیگذرد
از کماندار بیند اهل خرد

1. T افتاد ; A,TF доб. و · 2. Е,И,П,Т,Ш و 3*. C بیخطا بیازردم ; Г,Х بیجرم وخطا آزردن ; TF,F بیگنه ; Е,П,Т,Ш بیگناه 4. Г,Х,TF,Б,E,F,T доб. ای خداوند 5*. E بنده دراین حالت ازشما گناهی نمیبینم ; F,П من ترا دراینکه کردی خطائی نمیدانم ; T بنده دراین خطائی نمیبینم 6*. A حق تعالی ; Б,F باری عزاسمه ; П باری تعالی ; T حق عزاسمه

7. Г,Х,TF оп. 8*. F برمن ; Ш مرین بنده ; А,И оп. 9. А,П که ; Б,И,Т оп. 10*. Б,И,Т оп.

حکایت (۲۵)

یکی از ملوک عرب[1] متعلقان[*] دیوان را[2] فرمود[3] که مرسوم فلانرا[4] چندانکه هست مضاعف کنید که ملازم درگاهست و مترصد فرمان و سائر[5] خدمتکاران بلهو و لعب مشغولند و در ادای خدمت متهاون صاحبدلی بشنید[6] و گفت علو درجات بندگان بدرگاه حق[*] جل و علا[7] همین مثال دارد

دو بامداد گر آید کسی بخدمت شاه
سیم هر آینه در وی کند بلطف نگاه
امید هست پرستندگان مخلص را
که نا امید نگردند از آستان اله[8]

مهتری در قبول فرمانست   ترک فرمان دلیل حرمانست

1. А,Б,П,Т,Ш доб. راشنیدم که 2*. А,Ш متعلقان را ; Б بامقربان 3. А,Б,Ш همی گفت 4. П فلان بنده را ; Г,Х,TF оп. را 5. А دیگران ; Г,Х,TF,Б دیگر 6. С,А,Б,П,Т,Ш доб. فریادوش از نهادش برآمد پرسیدندش چه دیدی 7*. Г,Х,TF,Б,Ш خداوند تعالی ; Т: حق تعالی
8. А شاه ; TF бейт оп.

هرکه سیمای راستان دارد   سر خدمت بر آستان دارد

حکایت (۲۶)

ظالمی را حکایت کنند که هیزم درویشان خریدی بحیف و توانگران دادی بطرح صاحبدلی بر او[*] گذر کرد[1] و گفت

ماری تو که هر کرا ببینی بزنی
یا بوم که هر کجا نشینی بکنی

زورت از[2] پیش میرود با ما   با خداوند غیب دان نرود
زورمندی مکن با اهل زمین   تا دعائی بر آسمان نرود

ظالم[3*] از این سخن برنجید و روی[4] درهم کشید و بر[*] او[5] التفات[6] نکرد که گفته اند[*] اخذته العزة بالاثم[7] تا شبی[8] آتش[9] مطبخ در انبار هیزمش افتاد و سایر املاکش بسوخت

1*. Е,И,П بگذشت   2. А,И,F,Ш از   3. А گویند ظالم : Б حاکم : Г,Х,TF,F,Ш آن ظالم

4*. А,Г,Х,TF از نصیحت : Б,Т از گفتن او برنجید و روی : ازگفتار او برنجید و روی   5*. Б,И,F بدو   6. А,

TF,F,Ш التفاتی   7*. С,Г,Х,TF,F,Ш оп. : И доб. محبسته جهنم   8. Е,П доб. که   9. Е,П доб. از

و از بستر نرمش[1] بخاکستر[2] گرم[3] نشاند[4] اتفاقاً همان شخص[5] بر او بگذشت[6] و دیدش[7] که با یاران همیگفت[8] ندانم این آتش از کجا در سرای من افتاد گفت* از دود دل درویشان[9]

حذر کن ز دود[10] درونهای ریش — که ریش درون عاقبت سر کند
بهم بر مکن تا توانی دلی — که آهی جهانی بهم بر کند

بر تاج کیخسرو[11] نبشته[12] بود

چه سالهای فراوان و عمرهای دراز — که خلق بر سر ما بر زمین بخواهد[13] رفت
چنانکه دست بدست آمدست ملک بما — بدستهای دگر همچنین بخواهد[14] رفت[15]

1. Е,Ш نرم 2. Е,И,П,Ш برخاکستر 3. Е,Ш گرمش 4. Т نشانید 5. Е صاحبدل; F مرد صاحبدل; П پارسا 6. Е,И,F оп. 7. Е شنیدش; П شنید 8. Б,Е,Т,Ш доб. خود 9*. Т,TF از دل درویشان; Х از دود دل دردمندان 10. Г,Х,TF درو 11. А برتاج; Б لطیفه برتاج; Е این لطیفه برتاج; П حکمت برتاج 12. А,Е,F,П,Ш نوشته 13. Т نخواهد 14. Т نخواهد نثر شنیدم که این بیت بر . . .
15. П доб. تفرج کنان در هوا و هوس * گذشتند بر خاک بسیار کس * هم آنانکه اندر (روی زمی) زنند * بیایند و بر خاک ما بگذرند

حکایت (۲۷)

یکی در صنعت کشتی گرفتن[1] سر[2] آمده بود[3] و[4] سیصد و شصت بند[5] فاخر[6] بدانستی[7]
و هر روز بنوعی کشتی گرفتی مگر[8] گوشهٔ خاطرش با[9] جمال یکی از شاگردان میلی
داشت سیصد و پنجاه و نه بندش[10] در[11] آموخت مگر یک بند[12] که در تعلیم آن[13]
دفع انداختی[14] و[15] تأخیر[16] کردی فی الجمله پسر در[17] قوت و صنعت[18] بر[19] سر آمد
و[20] کسی[21] را* در آن زمان[22] با او امکان[23] مقاومت نبود تا بجدی که پیش ملک[24]
آن[25] روزگار[26] گفته* بود[27] استاد را فضیلتی که بر منست از روی[28] بزرگیست و حق تربیت

1. A,E,И,F گیری 2. A,И,П برسر ; E بسر 3. Б,F оп. بود 4. Г,X,TF,E,F,Ш оп. و 5. Б,T فن ; И,F,Ш پند 6. И,F,П доб. در این علم 7. A,F,Ш دانستی 8. A,Г,X,TF доб. از آن 9. T,Ш به او 10. Б,T فن او را ; И,F پند ; Ш بندش 11. И,F доб. وی 12. Б,T فن ; F,И,Ш پند 13. П,T او 14. И,F, توقف 15. И,F انداخت 16. E,F تهاون 17. Б,Ш به 18. И доб. کشتی گرفتن ; T доб. کشتی 19. A,E,П به ; Г,X,TF оп. 20. Б,T چنانکه 21. И,F,П کس 22*. Г درزمان او ; TF,E,F,П оп. 23. Б,И,F,П,T مجال 24. E,П سلطان ; T پادشاه 25. E,И,F,П оп. 26. A,Ш عهد ; E,И,F П оп. 27*. E,F,П گفت که 28. A доб. استادی و

* وگرنه[1] بقوت از او کمتر نیستم و بصنعت با او برابرم ملک را این[*] سخن دشوار آمد[2] فرمود[3]

تا مصارعت کنند[4] مقامی متسع[5] ترتیب[6] کردند[7] و ارکان دولت و اعیان حضرت[8]

* و زور آوران[9*] آن اقلیم[10*] حاضر شدند[11] پسر چون پیل مست اندر[12] آمد بصدمتی که اگر کوه

آهنین[13] بودی از جای برکندی استاد دانست که جوان[14] بقوت از او برتر است[15]

بدان بند[16] غریب که از او[17] نهان داشته بود با وی[18] در آویخت پسر دفع آن بند ا نست[19]

استاد[20*] بدو دست از زمینش بالای سر برد و فرو کوفت[21] غریو از خلق برخاست[22]

1*. E والّا ; Ш доб. من 2*. Г,Х سخن دشخوار آمد ; TF ترک ادب ناپسند آمد ; E,F ترک ادب از وی پسندیده نیامد 3. E,И,F,П,Ш بفرمود 4. Б,П کردند 5. Б مبنیع ; И,Т سریع 6. E معین 7. Б,Т دادند 8. E مملکت 9*. E оп. 10*. А,Ш آن ملک ; Г,Х,TF روی زمین ; Б,F اقالیم ; E оп. 11*. Б,Т جمع شدند و مصاف آراسته کردند 12. А,Б,Е,F,П در 13. С,А,Ш روئین 14. Т,Ш پسر 15. Б,Т زیاداست 16. Б,F,Т فن ; Е,И,Ш غریو ; Г بند غریب با او در آویخت دفع آن ندانست و پسر درآمد غریو 17. А,TF,Е وی 18. А,TF,Е او 19. Б,Т ندانستی ; С,А доб. وبهم برآمد 20. И,F,Ш оп. 21*. Б,Т او را از زمین در ربود و بر بالای سر برد و بر زمین زد ; E,П بدو دستش از زمین برداشت و بر بالای سر برد و بر زمین زد ; И,F بدو دست بالای سرش برد و بر زمین زد 22. А,Т,Ш برآمد

ملک فرمود استاد را خلعت و[1] نعمت[2] دادن[3] و پسر را[4] زجر و[5*] ملامت کرد[6] که با پروند خویش[7] دعوی مقاومت کردی[8] و بسر نبردی گفت ای ملک[9*] بزور آوری[10*] بر من[11] دست نیافت بلکه مرا[12] از[13] علم[14] کشتی[15] دقیقه ای مانده بود که[16] از من دریغ همی داشت[17] امروز بدان دقیقه بر من غالب[18*] آمد[19] استاد گفت از بهر چنین روزی[20*] نگاه میداشتم[21] حکما[22] گفته اند دوست را چندان قوت مده که اگر[23] دشمنی کند[24] تواند[25]

1. А,И,Ш оп. 2. Б,П,Т доб. وا دند ; И доб. داد 3. И نوازش ; Б,Т доб. فراوان ; П доб. بیقیاس 4. А,П بخشید ; Б,Т بخشیدند ; Е,F دادند ; И فرمود ; Ш داد 5*. А,Ш оп. 6. Б, Е,F,Т کردند 7. F خود ; Т доб. بیوفائی کردی ; Х до گفت ای дает دعوی کرد گفت ای 8. Т оп. 9. Г,Х,ТF,F پادشاه روی زمین ; Е,И,П خداوند ; Х до مرا оп. 10*. Е بزور و قوت ; И оп. ; Б доб. استادرا 11*. А,И,П оп. 12. А,Г,Х,ТF,И оп. 13. А,Е,F,П оп. 14. Е,И,П در ; Ш به 15. А доб. گرفتن ; И доб. گیری این یک 16. А,ТF و ; С,И,Ш доб. وهمه عمر 17*. С,И واشت ; А,F,Т میداشت 18*. А,Б,Е,П,Т دست یافت 19. Г,Х,ТF оп. 20. Б,Е,И,F,П,Т,Ш روز 21*. А نگه میداشتم ; Г,Х,ТF оп. 22. С,Г,Х,ТF زیرکان ; П حکیمان ; Б,Т оп. 23. Г,Х,TF گر ; И доб. روزی 24. Т نخواهد 25. А نتواند ; И доб. کردن ; П,Т доб.

بیت: هر آن کهتر که با مهتر ستیزد * چنان افتد که هرگز برنخیزد

نشنیده ای که چه گفت* آنکه از پرورده ٔ خویش جفا دید[1]

یا وفا خود نبود در عالم یا مگر کس در این زمانه نکرد
کس نیاموخت علم تیر از من که مرا عاقبت نشانه نکرد[2]

حکایت (۲۸)

درویشی مجرد *بگوشه ٔ صحرائی[3] نشسته بود پادشاهی[4] براو بگذشت درویش از آنجا که فراغت[5] ملک قناعتست *سر بر نیاورد[6] و التفات[7] نکرد سلطان از آنجا که سطوت[8] سلطنتست برنجید[9] و گفت اینطایفه خرقه پوشان بر مثال حیوانند و اهلیت و آدمیت ندارند وزیر[10] گفت ای جوانمرد[11] سلطان[12] روی زمین بر تو گذر کرد چرا[13] خدمت[14] نکردی

1*. И,F آنکه پرورده ٔ خویش جفا کرد ; Б,Т доб. شعر : اعلمه الرمایة کل یوم * فلما اشتد ساعده رمانی

2. П доб. بیت : طلب یار وفادار مکن در عالم * زحمت خود مده ایدل که وفا معدومست

3*. Г,Х,TF بگوشه ای ; Е,П,Ш درگوشه ٔ صحرائی 4. Х پادشاه وقت 5. Г,Х,TF,Е,Ш فراغ; А,И,П, оп.

6*. И,F,T оп. 7. Б,И,Т التفاتی 8. А,Б,П,Т,Ш شوکت; П доб. سطوت 9. Е,И,П بهم برآمد; Б,Т доб.

بهم برآمد و 10. А доб. پیش راند و ; Г,Х,TF,F доб. نزدیکش آمد و ; Б,Т доб. نزد درویش آمد و ; П,Ш доб.

نزدیکش راند و 11. Е,И,F,П,Т,Ш درویش 12. А,Е,П,Ш پادشاه 13. С оп. 14. С,Г,Х,TF,Б,Т خدمتی

وشرط ادب بجا نیاوردی گفت[1] ملک[2] را بگوی[3] توقع خدمت[4] ازکسی دار[5] که توقع[6] نعمت ازتو دارد و دیگر بدانکه[7] ملوک ازبهر پاس رعیت اند نه رعیت ازبهر طاعت[8] ملوک

پادشه پاسبان درویشست
گرچه نعمت[9] بفر دولت اوست
گوسپند از برای چوپان نیست
بلکه چوپان برای خدمت اوست

یکی امروز[10] کامران بینی — دیگری را دل ازمجاهده ریش
روزکی چند باش تا بخورد — خاک مغز سر خیال اندیش
فرق شاهی وبندگی برخاست — چون قضای نبشته[11] آمد پیش
گرکسی* خاک مرده بازکند[12] — نشناسد[13] توانگر[14] از درویش

1. Т جواب دادکه 2. А,Г,Х,TF,Б,Т,Ш سلطان 3. А,И,П,Т,Ш доб. که 4. Т خدمتی 5. А بدار Ш; دارد И,П,Т; باید داشت 6. Б,Т تمنای 7. Б,И,F,Т آنکه 8. Т طاقت 9. А,Г,TF رامش 10. Б,Т ازبخت 11. Е,И,F,Т,Ш نوشته 12*. Х,И بالله ار خاک مرده بازکنند 13. Г,Х,TF,F و 14. Г,Х,TF ننماید

ملک را گفتِ[1] درویش استوار آمد[2] گفت ازمن چیزی بخواه[3*] گفت آن میخواهم[4] که دیگربار[5] زحمت من ندهی گفت مرا پندی ده[6] گفت

دریاب کنونکه نعمتت هست بدست · کین نعمت[7] و ملک میرود دست بدست

حکایت[8] (۲۹)

یکی از وزراء پیش ذوالنون مصری[9] رفت[10] وهمت خواست که روز وشب بخدمت سلطان مشغولم وبخیرش امیدوار واز عقوبتش ترسان ذوالنون بگریست وگفت اگر من از[11] خدای[12*] عزوجل[13] چنان[14] ترسیدمی[15*] که تو از سلطان[16] از جملهٔ صدیقان بودمی[17]

1. Б گفتن ; Е,F,П,Т,Ш گفتار 2. Б,Т доб. و 3*. А,Ш تمنای ازمن بکن ; Г,X,TF درویش ; چیزی ازمن بخواه 4. А,Г,X,TF همی خواهم 5. Г,X,TF باره 6. Г,X,TF,Е,П بده ; Б,Т доб. پرفایدهٔ موثر Ш доб. 7. А,Г,X,TF,F,Ш دولت 8. И оп. этот рассказ 9. Е доб. قدس سره 10. F, П,Ш آمد 11. Б,Т با ; С,TF оп. 12. С,TF доб. را 13*. Е تعالی ; П оп. 14. Г,X,TF,Е,F,П چنین ; Б,Т چنانکه 15. Г,X,TF پرستیدمی ; Б,Т оп. 16*. Б,Т که تو با سلطانی بودمی 17. Б,Т شمرده شدمی

*گر نبودی امید راحت[1] و رنج
پای درویش بر[2] فلک بودی

* ور وزیر از خدا بترسیدی[3]
همچنان[4] کز ملک ملک بودی

حکایت (۳۰)

پادشاهی بکشتن بیگناهی فرمان داد[5] گفت ای ملک بموجب خشمی که ترا بر منست آزار خود مجوی[6] که[7] این عقوبت* بر من بیک نفس بسر آید[8] و بزه[9] آن جاوید[10] بر تو[11] بماند

دوران بقا چو باد صحرا بگذشت
تلخی و خوشی و زشت و زیبا بگذشت

پنداشت ستمگر که ستم[12] بر ما کرد
در[13] گردن او بماند و بر[14] ما بگذشت

ملک را نصیحت[15] او[16] سودمند آمد و از سر خون او* درگذشت[17].

1*. Г,Х,ТF گر نه اومید و بیم راحت   2. П,Т,Ш در   3*. П,Т,Ш گر وزیر از خدای ترسیدی
4. А همچنین : Е آنچنان   5. Б,И,Т доб. بیچاره   6. И مده ; Е,И,П доб. گفت چگونه گفت : F доб. گفت بچه معنی گفت از برای آنکه   7. Е,И,F,П оп.   8*. А,И بیک نفس بر من بسر آید : Б بیک نفس بر من بر آید : Е مرا در یک نفس بسر آید   9. F,П,Ш این : Т оп.; А доб. تا   10. П جاویدانه : Г,Х,ТF,Е,F оп.   11. Г,Х,ТF,EF доб. جاوید   12. Г,Х,ТF جفا   13. Т بر   14. Б از   15. Е,F,П, Т,Ш доб. این   16.Е,F,П,Т,Ш оп.   17*. С,Г,Х,ТF برخاست

حکایت (۳۱)

وزرای نوشیروان[1] در مهمی از مصالح مملکت[2] اندیشه همیکردند[3]* و هر یک[4] *رائی همی زدند[5] و[6] ملک[7] همچنین[8] در[9] تدبیر[10]* اندیشه میکرد[11] بزرجمهر را[12] رای ملک اختیار آمد[13] وزیران* در نهانش[14] گفتند[15] رای ملک را چه مزیت دیدی[16] بر فکر[17] چندین حکیم[18] گفت بموجب آنکه انجام کار معلوم نیست و رای همگنان[19] در مشیت[20] است که صواب آید یا خطا پس موافق[21] رای ملک اولیترست[22] تا اگر خلاف صواب آید[23] بعلت

1. A,T انوشیروان ; П доб. عادل   2. Б,F ملک   3. A,Г,X,TF,Б,E میکردند   4*. С,Ш وهریکی ; Б,И оп. ; Е,П,Т доб. بروفق دانش خود   5* E رائی میزد   6. C,A,E,F,П,Ш оп.   7. A,И,Ш оп. ; С доб. ازایشان دیگرگونه ; Б,Е,П доб. نیز   8. T همچنان ; A,И,П,Ш оп.   9. C,Г,X,TF,E,И,F,П,Ш оп.   10. Г,X,TF,П تدبیری ; F رائی ; C,A,E,И,Ш оп.   11*. С,Г,X,TF اندیشه کرد ; П اندیشید ; A,И,Ш оп.   12. A خواجه ابوزرجمهر را   13. E,T افتاد   14*. И درنهان ; F درخفیه ; E оп.   15. E گفتندش ; F پرسیدند که ; Б,Т доб. که   16. Б,И,Ш,Т доб. که   17. A,Б رای   18. T доб. گزیدی وابوزرجمهر ; Ш доб. بگزیدی   19. Г,X,TF همگان   20. E доб. خدا ; П доб. الله   21. A,E,П,Ш موافقت   22. A,И,F,T اولیتر   23. A,F,Ш оп.

متابعت[1] او از معاتبت ایمن باشیم[2]

خلاف رای سلطان رای جستن

بخون خویش باشد دست شستن

اگر[3] خود روز را گوید شبست این

بباید گفت[4] اینک[5] ماه و پروین

حکایت (۳۲)

شیادی گیسوان بافت[6] که[7] من علویم[8] و با قافلهٔ حجاز بشهری[9] درآمد[10] که از حج میآیم[11] و قصیده ای[12] پیش ملک برد[13] که من[14] گفته ام[15] نعمتش[16] داد[17] و اکرام[18] کرد[*] و نوازش[19]

1. T معاتبتش 2. Г,Х,TF باشم 3. А,И,П,Ш واگر 4. C,Г,Х,TF,E گفتن 5. C,Г,Х,TF آنکه
6. E برتافت ; П دربافت 7. C,A یعنی 8. C,A,П оп. 9. TF,Б,E,T,Ш بشهر 10. C,A,Ш کردو ; Б,T آمده گفت ; درآمد و نمود 11. C,Ш میاید ; Г,Х,TF همی آیم 12. А,И,Ш доб. نیکو ; П доб. کردو
13. Б آورد ; F خواند ; C,A доб. ودعوی کرد 14. C,Ш وی 15. C,Ш گفته است 16. Г,Х,TF نعمت بسیارش ; E,И,F оп. 17. Г,Х,TF فرمود ; E,И,F оп. 18*. E,И,F оп. 19. Ш نمود ; E,И,F оп.

بیکران فرمود[1] یکی از ندمای[2] حضرت[3] پادشاه[4] که[5] [6]در آن سال از سفر دریا[7] آمده[8] بود گفت من[9] او را[10] عید اضحی[11] به بصره دیدم *حاجی چگونه باشد[12] دیگری گفت[13] پدرش[14] نصرانی بود در[15] ملطیه[16]* پسر شریف چگونه باشد[17] و شعرش را[18] بدیوان[19] انوری یافتند[20] ملک فرمود تا[21] بزنندش[22]* و نفی کنند[23] که[24] چندین دروغ درهم[25] چرا گفت[26] گفت ای

1*. A وتواضع بجید فرمود ; Б,Т ونوازش نمود ; Г,Х,TF,Е,И,F оп. 2. F,П ندیمان 3. Б,Е,И,F,П,Т оп. 4. Б,Е,И,F,П,Т ملک 5. Е,И,F,П оп. 6. П,Ш оп. 7. Е,П оп. 8. И بازآمد 9. F,П,Ш оп. 10. Б,Е доб. در ; Т доб. درروز 11. С,Г,Х,TF,Е,И,F,П,Ш در 12*. С,А,Х معلوم شد که حاجی نیست ; Ш доб. اکنون معلوم که حاجی نیست 13. Г,Х,TF گفتا ; А,П,Ш доб. من او را میشناسم و 14. Б,Т доб. رامیشناسم که 15. Б,Т оп. 16. Е,И ملاطیه ; F حلب ; Б,Т оп. 17*. С,А,П,Ш بدانستند که سید نیست ; Б پس علوی از کجا باشد . И چگونه علوی باشد ; F چگونه علوی صورت بندد ; Т علوی چون تواند بود 18. Б,Е,F,Т оп. را 19. А,Б,Е,И,F,П,Т,Ш دردیوان 20. А دیدند ; Г,Х,TF دریافتند ; F بیافتند 21. Б,Т که ; П оп. ; Ш доб. اورا 22. F بزنند ; Ш فروکوبند 23*. Б,Т ونفی کنندش ; И,Ш оп. 24. А,Г,Х,TF,F,Ш تا 25. А,Б,Е,И,F,П,Т оп. 26. Е,П گفتی ; Ш گوید ; F доб. شیاد

خداوندروی زمین* مرا سخنی مانده است[1] به خدمت[2] بگویم[3] اگر راست نباشد بهر عقوبت که فرمائی سزاوارم گفت[4] آن چیست گفت[5]

غریبی گرت ماست پیش آورد
دو پیمانه آبست و یک چمچه دوغ
*گراز بنده لغوی شنیدی[6] مرنج[7]
جهاندیده بسیار گوید دروغ

ملک* را خنده گرفت[8] و گفت ازاین راست ترسخن[9]* درعمر خود[10] نگفته ای[11] نفرمود[12] تا آنچه مامول اوست[13] مهیا دارند[14] و[15] *بخوشی برود[16]

1*. Г,Х,TF یک سخنت دیگر ; E,И,F سخنی دیگر ; T مرا سخنی ست 2. C,A,Г,X,TF,П,Ш در ; E,И,F оп.
3. E,И,F оп. 4. Г,X,TF доб. بگوتا 5*. A اگر راست میخواهی ازمن دروغی گرازمن شنیدی 6. П
7. A شنو ; Г,X,TF ببخش 8*. A,П راخنده آمد ; E,И,F بخندید 9. F,Ш سخنی ; Б,T оп. 10*. A
تاعمراو بوده است ; Б,П,Т,Ш تاعمراو بوده است 11. А,П,Ш نگفته است ; Б,И,F,T نگفتی ; Б,F доб.
پس 12. Г,X,TF فرمود 13. А,Б,И اوبود 14. А.И,T داشتند 15. E,И,F оп. 16*. A
بخوشدلی برفت T ; تابدلخوشی برود Б ; اورابدل خوشش روانه گردانیدند И,F оп.

حکایت[1] (۳۴)

یکی[2] از وزرا[3] بر زیر دستان رحمت آوردی و صلاح[4] همگنان را[5] بخیر[6] توسط کردی[7] اتفاقاً بخطاب ملک گرفتار آمد همگنان[8] در[9*] استخلاص[10] او سعی کردند و موکلان در معاقبتش ملاطفت نمودند[11] و بزرگان ذکر[12] سیرت خوبش[13] با فواه[14] بگفتند تا ملک از سر عتاب[15] او درگذشت صاحبدلی برین[16] اطلاع یافت و گفت

تا دل دوستان بدست آری

بوستان پدر فروخته به

پختن دیگ نیکخواهان را

هرچه رخت سراست سوخته به

1. С,Ш этот рассказ оп. 2. Е,И آورده اندکه یکی 3. Г,Х,TF به 4. А,Б,F,П,Т اصلاح 5. Г,Х, TF оп. را 6. Е,И оп. 7. Г,Х,TF نمودی ; Е جستی 8. Г,Х,TF بیچنان 9. А,Е,П доб. موجب نیک او 10**. F استخلاصش 11. Е کردندی ; П نمودندی 12. Е در ; А,И оп. 13. А,П او ; Е حال 14. Б,Т در افواه ; Е,П بپادشاه 15. А,И,F خطاب ; Б,Т جرم ; Е,П خطای 16. Б,Е,П,Т доб. حال

با بد اندیش هم نکوئی کن   دهن سگ بلقمه دوخته به[1]

حکایت (۳٤)

یکی از پسران هارون الرشید پیش پدر آمد خشم آلود[2] که[3] فلان سرهنگ زاده مرا دشنام داد[4] هارون[5] ارکان* دولت را[6] گفت جزای[7] چنین کسی[8] چه باشد یکی اشارت[9] بکشتن کرد و دیگری بزبان بریدن و دیگری بمصادره و نفی[10] هارون گفت ای پسر کرم آنست که عفو کنی وگر نتوانی تو نیزش[11] دشنام[12] ده نه چندانکه انتقام[13] از حد درگذرد[14] که[15] آنگاه ظلم از طرف تو باشد و دعوی* از قبل[16] خصم

نه مردست آن بنزدیک خردمند   که با پیل دمان پیکار جوید

1. Б,Т доб. به [Б بدوخته] بسنان اجل سوخته * دیدهٔ تنگ دشمنان خدای 2. Г,Е. И,П,Т,Ш خشمناک 3. А,Т,Ш وگفت 4. С,Г,Х,П,Т доб. بمادر ; И доб. بخواهر 5. Б داده ; Е доб. بمادر 6*. Г جلسای حضرت را 7. А,Б,Т سزای 8. Г,Х,TF,П کس ; Е,И оп. 9. TF اساره 10. Б,Т доб. کردن 11. Б,Т نیزاورا ; Е,П نیز 12. С,Г,Х,TF,П доб. مادر ; Е доб. مادرش ; И доб. خواهر 13. С оп. 14. А نرود ; Б,Е,Т گذرد ; Ш بگذرد 15. А,Е,П оп. 16*. А ازطرف ; Б,Т بجانب ; С оп.

بلی مرد آن کس است از روی تحقیق — که چون خشم آیدش باطل نگوید

* * *

یکی از شتر خوئی داد دشنام — تحمل کرد و گفت ای نیک فرجام[1]
بتر زانم که خواهی گفت آنی — *که دانم عیب من چون من ندانی[2]

حکایت (۳۵)

باطایفهٔ[3] بزرگان بکشتی[4] در[5] نشسته[6] بودم زورقی در پی ما غرق شد دو برادر بگردابی درافتادند یکی از بزرگان *ملاح را گفت[7] بگیر این *هردو را[8] که[9] *بهر یکی[10] پنجاه[11] دینارت[12] بدهم[13] ملاح *در آب افتاد و[14] تا یکی را برهانید[15] آن[16] دیگر[17] هلاک شد گفتم بقیت عمرش

1. А,И,Ш خوب فرجام 2*. Б ولیکن 3. П доб. یاران و ; Т доб. از 4. Е,И,F,Ш درکشتی 5. Б,Е,И,F,T,Ш оп. 6. Е,П оп. 7*. Г,Х,TF ملاح را گفت ; F ملاح را طلب کرد و گفت ; Б,Е,И,П доб. که 8. Г,Х,TF هردوان را ; Е,И دو برادر را 9. Е,И,П تا 10*. Б,F,T بهر یک ; Е,И,П ترا ; И доб. که 11. Е,И,П صد 12. Е,И,П دینار 13. С,Г,Х,TF دهم 14*. А,П بخندید و گفت چنین کنم ; Б,Т از آن بخندید و گفت چنین کنم و در آب رفت ; Ш در آب رفت جهت استخلاص ایشان ; F در آب افتاده 15. Е,И,П خلاص کرد ; Б,Т доб. و 16. Е,И,П,Т оп. 17. Е,И,П,Т دیگری

نمانده بود* ازاین[1] سبب[2] درگرفتن او *تأخیر کردی[3]* و درآن دیگر[4] تعجیل ملاح بخندید وگفت
آنچه تو گفتی یقین[5] است[6] و[7] دیگر[8] میل خاطر من[9] برهانیدن این[10] بیشتر بود که[11] وقتی
در بیابان[12] مانده بودم این[13] مرا بر شتر[14] نشاند[15] و از دست* آن دگر[16] تازیانه[17]* خورده
بودم[18]* در طفلی[19] گفتم*[20] صدق الله من عمل صالحاً فلنفسه ومن اساء فعلیها[21]

*تا توانی درون کس مخراش — کاندرین راه خارها باشد

*کار درویش مستمند برآر — که ترا نیز کارها باشد[22]

1*. А,Е,И,П,Т,Ш ازآن ; Г до ملاح оп. 2. А,И,П,Т оп. 3*. А,Г,Х,TF تعجیل کرد ; Е,И,F افتاد 4*. Б,Е,И,П,Т оп. 5. Б,Т عین حق ; Е راست 6. C,F доб. اما سبب دیگر هست گفت آن چیست ملاح گفت 7. C,Е,И,F оп. 8. Б,Е,Т لیکن ; И اما ; C,F оп. 9. Г,Х,TF,Б оп. 10. А,И او ; Б,П آن یک ; Т доб. یک 11. Е,П بسبب آنکه ; И بعلت آنکه 12. Г راه ; Х,TF بیابانی ; П راهی ; Е доб. ضعیف و پیاده 13. Г,Х,TF,И,F و ; А,Б,Т,Ш оп. 14. А,Т,Ш شتری 15. Г,TF,F نشانده ; Т نشانید 16*. И,П دیگری ; F یکی 17. Г,Х,TF,П تازیانهای 18*. П خورده ام ; Ш خورده بودم 19*. Б,Т оп. 20. F بموجب آیهٔ کریمه ; Б,П,Т,Ш доб. تعالی ; Е доб. العظیم که 21*. С оп. 22*. И оп.

حکایت (۳۶)

دو برادر بودند[1] یکی خدمت سلطان کردی و دیگر بزور[2] بازوان[3] خوردی باری[4] توانگر گفت[5] درویش[6] را[7] که چرا خدمت[8] نکنی تا از مشقت کار کردن برهی گفت تو چرا کار نکنی تا از مذلت خدمت رهائی یابی که خردمندان گفته اند نان خود خوردن و نشستن به که *کمر زرین بخدمت بستن[9]

بدست آهن[10] تفته کردن خمیر
به از دست بر سینه پیش امیر

* * *

عمر گرانمایه درین صرف شد
تا چه خورم صیف و چه پوشم شتا

ای شکم خیره بنانی[11] بساز
تا نکنی پشت بخدمت دو تا

1. Г,Х,TF,Б,F,Т оп. 2. А ازور ; Б,Е,F,П,Т بسعی 3. Г,Х,П بازونان ; TF بازو ; Б,Т بازوی خود نان ; F بازوان نان 4. Х,TF доб. این ; Б,П,Т доб. برادر ; Е доб. آن برادر 5. Е,П این ; Б,И,Т оп. 6. А,Ш بدرویش 7. А,Ш оп.; Б,Е,И,П,Т گفت 8. Б доб. پادشاه ; И,П доб. سلطان 9*. А کمر خدمت در میان بستن ; Г,Х کمر شمشیر زرین بخدمت بستن ; Б,Т کمر زرین بستن و بخدمت امیر ایستادن ; Е کمر زرین از پی خدمت بمیان بستن و نزد مخلوق ایستادن ; И,F کمر زرین بستن و ایستادن 10. А,Г,Х,TF,И آهک 11. Т,TF بتائی

حکایت (۳۷)

کسی[1] مژده آورد[2] پیش انوشیروان[3] عادل[4] که[5] شنیدم[6] که فلان دشمن ترا خدای عزوجل برداشت گفت هیچ شنیدی که مرا* خواهد گذاشت[7]

*اگر بمرد[8] عدو جای شادمانی نیست
که زندگانی ما نیز جاودانی نیست

حکایت (۳۸)

گروهی[9] حکما[10] به حضرت[11] کسری[12] به[13] مصلحتی در[14] سخن همیگفتند و ابوزرجمهر[15] که مهتر*[16] ایشان بود[17] خاموش[18] گفتندش[19] چرا[20] با ما*[21] درین بحث[22] سخن نگویی[23] گفت حکیمان[24] بر مثال اطبا اند

1. Б,Т یکی 2. А,Г,Х,TF,Б,Е,Т оп. 3. Е,И,F,Ш نوشیروان 4. А,Г,Х,TF,Б,Е,Т доб. آورد ; Г,Х,TF گفت 5. Е,И,F,П оп. 6. Б,Е,И,F,П,Т оп. 7*. С,А,Б,F,П فروگذاشت 8*. Е,П,Ш مرا بمرگ 9. Е,Т доб. از 10. Б,Е,П,Т در 11. С,Е,П بارگاه 12. Г,Х,TF доб. در 13. Б,П,Ш برای ; Е 14. Г,Х,TF,Б,Е,П,Т,Ш оп. 15. TF بزرگمهر ; F,П,Ш بوزرجمهر ; Т بزرجمهر 16. Б,Т بزرگ ; Е,F оп. 17*. Е, F оп. 18. Е,F доб. بود ; Т доб. نشسته 19. Г,Х,TF,Б,Т گفتندش 20. Б,Т تو 21*. Б,Е,F,П, Т оп. 22. Б,Т доб. چرا ; Е, П доб. باما 23. Е نمیگوئی 24. TF وزیران ; Б,Е,F,П,Т وزراء

وطبیب دارو ندهد جز سقیم را پس چون بینم[1] که رای[2] شما بر صوابست مرا بر سر آن سخن گفتن[3] حکمت نباشد

چو کاری بی فضول من برآید مرا در وی سخن گفتن نشاید
وگر بینم که نابینا و چاهست اگر خاموش بنشینم گناهست

حکایت (۳۹)

هارون[4] الرشید را چون ملک مصر مسلم شد گفت بخلاف آن[5] طاغی[6] که بغرور ملک مصر[7] دعوی خدائی[8] کرد[9] نبخشم این مملکت[10] را مگر بخسیس ترین[11] بندگان[12] سیاهی[13] داشت *نام او خصیب[14] ملک مصر را بوی ارزانی داشت[15] گویند[16] عقل[17] و کفایت[18*] و فهم

1. E,T میبینم 2. F,П حدیث 3. А,Ш доб. هیچ 4. Г,Х,TF هرون 5. Б,Т доб. یاغی
6. С,И,Ш доб. یاغی 7. Б,Т оп. 8. Т,Ш الوهیت 9. F,П میکرد ; Ш کردی 10. Б,F,T ملک 11. Е,И کمترین 12. И доб. خودگوینده ; F доб. خود ; Т доб. گوینده 13. А,Ш بندهٔ ; را 14*. Г علام سیاه Т ; Б حصب نام ; خضیب نام Х,TF доб. درغایت جهل , 15. Г,TF,Б,И,Т оп. را
16. TF,И доб. و 17. Б آورده اند 18. С,Г,Х,TF درایت ; И,F,T کیاست

و فراست او[1] تا[2] بجائی[3] بود که طایفه‌ای[4] حرّاث مصر شکایت[5] آوردندش[6] که پنبه کاشته بودیم[7]
باران بی‌وقت آمد و تلف شد گفت پشم[8] بایستی کاشتن[9]

*اگر دانش بروزی[10] درفزودی[11]   ز نادان تنگ روزی‌تر نبودی

*بنادانان چنان[12] روزی رساند   *که دانا اندر[13] آن[14] حیران[15] بماند

* * *

بخت و دولت بکاردانی نیست   جز بتأئید آسمانی نیست

افتاده است[16] در جهان بسیار   بی‌تمیز ارجمند و عاقل خوار

1*. C,Г,X,TF,E,И,F,T оп.   2. Б,E,T оп.   3. Б,E,T,Ш بحدی   4. Б,T доб. از   5. A оп. ; T доб.
نزدوی   6. A,E,И,F آوردند ; Б,T کردند ; П اوردندپیش او   7. A,Ш доб. و ; E,И,F,П доб. برکنار نیل
8. A оп.   9. A بکارید تا تلف نشود حکیمی درویش بشنید و گفت ; C доб. حکیمی گفت ; Б доб.
که گوسفند بروئیدی این سخن بهارون برسید بخندید و گفت ; E доб. صاحبدلی بشنید و گفت ; И доб.
تا تلف نشدی ; F,П,T کاشت доб. تا تلف نشدی دانشمندی این سخن بشنید و گفت ; Ш доб.
تا تلف نشدی حکیمی گفت   10*. X,Б,E,F,П,T اگر روزی بدانش   11. X,Б,F,П برفزودی ; E درفروزد ;
T برفروزد   12*. T,Ш بنادان آنچنان   13*. E,F,T که صد دانا در   14. F,T او   15. T عاجز
16. Г,X اوفتاده است ; Б,T کاوفتاده است

کیمیاگر بغصه مرده ورنج   ابله اندر خرابه یافته گنج

حکایت (۴۰)

یکی را[1] از ملوک کنیزکی[2] چینی[3] آوردند[4] خواست[5] تا[6] در حالت مستی با او جمع آید[7] کنیزک[8] ممانعت کرد ملک در خشم رفت[9] و[10] او را[11] بسیاهی[12] بخشید که لب زبرینش[13] از پره بینی[14] درگذشته بود و زیرینش[15] بگریبان[16*] فروهشته[17] هیکلی که صخر جنی[18*] از طلعت او برمیدی[19] و عین القطر[20] از بغلش بگندیدی[21]

تو گوئی تا قیامت زشت روئی   بر و ختمست و بر یوسف نکوئی[22]

* * *

1. А,Б,И,П,Т,Ш оп. را 2. Б,Т доб. عربرا ; И,П доб. را ; F доб. عجم 3. Е,И کنیزک 4. С,Б,F ختنی
5. Е,И,F آورده بودند 6. Б,Е,И,F,Т که 7. А,И,Ш شود 8. Е,F,П دختر 9. Б,Т شده ;
Е,И,П,Ш شد 10. С,Г,Х,TF,Е ومر ; Б,Т оп. 11. Е доб. از بندگان 12. А,Ш доб فراش ; П доб.
زنگی 13. А,Ш زبراو ; Т بالایش 14. Е,Т оп. 15. А,F,Ш لب زیرین ; Б,И لب زیرینش 16. А
درگریبان 17*. А رفته 18. Г,Е,F صخرهٔ 19*. Г,Х,TF,Е,F,П ازطلعتش 20. П,Ш القطن
21. Г,TF بدمیدی ; И,П доб. چنانکه گویند ; Ш доб. چنانکه گفته اند 22. TF доб. چنانکه ظریفان گفته اند ;

Б,F,Т бейт переставлен со след. четверостишием.

شخصی نه چنان کریه منظر   کز زشتی او خبر توان داد
آنگه بغلی[1] نعوذ[2] بالله   مردار بآفتاب مرداد

آورده اند که سیاه[3] را در آن مدت نفس[4] طالب بود و شهوت غالب مهرش بجنبید و مهرش برداشت بامدادان[5] ملک کنیزک را جست[6] و نیافت حکایت[7] بگفتند[8] خشم[9] گرفت[10] و فرمود[11] تا سیاه را با کنیزک[12] استوار ببندند و از بام جوسق[13] بقعر خندق در اندازند[14] یکی از وزرای نیکمحضر روی شفاعت بر زمین نهاد و گفت[15] سیاه[16] بیچاره[17] را در این خطائی[18] نیست که[19] سایر بندگان و خدمتکاران بنوازش[20] خداوندی متعودند ملک[21] گفت اگر

1*. Б,Т گند بغلش ; Е,F,П وانگه بغلش 2. Т,Ш доб. و 3*. Б,F,Т,Ш оп. 4. Т,Ш حالت 5. А,П,Ш بامداد ; Г,Х,TF доб. که 6. Т,Ш بجست 7. Б,Е,F,П,Т ماجرا 8. Е گفتند ; А,И,П доб. ملک 9. И درخشم ; Т خشمناک 10. И,Т شد ; F بگرفت 11. Е,И بفرمود 12. Е,П доб. دست و پای 13. Б,Е,F,Т оп. 14*: Б,И بیندازند ; F,Ш اندازند 15. Б доб. جهان بکام خداوند باد و دولت و اقبال ; Т доб. جهان بکام خداوند باد 16. Т غلام 17. F مسکین ; Е,И,Т оп. 18. А,Т,Ш گناهی 19. Б,Т چه ; Е,F,П بلکه 20. Б,Е,F,Т بخشش و انعام 21. Г,Х,TF,Е,F оп.

در معاوضهٔ او شبی تاخیر کردی چه[1] شدی که من او را افزون[2] از قیمت کنیزک*[3] دلداری کردمی[4] گفت ای خداوند[5] نشنیده ای که[6]

تشنهٔ سوخته در[7] چشمهٔ روشن[8] چو رسید
*تو مپندار که[9] از پیل دمان اندیشد
ملحد گرسنه در خانهٔ خالی بر[10] خوان[11]
عقل باور نکند کز رمضان اندیشد

ملک را این لطیفه[12] پسند آمد و[13] گفت اکنون[14] سیاه[15] ترا[16] بخشیدم[17] کنیزک را[18] چه[19] کنم گفت[20]

1. Е,И,F до کردمی оп. 2. TF فزون 3. А,Б,Е,И,П,Т,Ш оп. 4*. Б,Т دادمی ; F نوازش کردمی

5. Г,Х,TF,F доб. روی زمین ; Б,П,Т,Ш доб. آنچه فرمودی معلومست فاما 6. А,Е,F,Ш доб. گفته اند

7. Б,Т بر 8. Б,Е,П,Т,Ш حیوان 9*. А,Ш جای آن نیست 10. Е به ; F,П,Т و 11. F, П,Т طعام 12. Е,И,П خوش 13. Е,F,П,Ш оп. 14. А,Е,И,F,П оп. 15. Б,Е,И,F,П,Т,Ш доб. را

16. Б,Е,И,F,П,Т,Ш بتو 17. А доб. اکنون ; П доб. ولیکن با 18. П оп. را 19. А,Ш доб. وزیر

20. П доб. ای ملک ; Ш доб. ای شاه

کنیزک[*1] سیاه را بخش[2] که نیخورده او هم[3] او[4] را شاید[5]

هرگز آنرا بدوستی مپسند * که رود جای ناپسندیده

تشنه را دل نخواهد آب زلال * نیم خورد دهان گندیده[6]

حکایت[7] (٤١)

اسکندر رومی[8] را پرسیدند[9] دیار[*] مغرب و مشرق[10] بچه گرفتی که ملوک پیشین را [*]خزاین و لشکر[11] بیش از تو[12] بوده است[13] و چنین فتحی میسر نشد[14] گفتا[15] بعون[16] خدای[17] عزوجل[*18] هر

1. A کنیزرا ; Б,F доб. را ; Е,И,Т راهم ; П доб. رانیز 2*. А,Б,Е,И,F,П,Т,Ш بسیاه 3. TF оп. 4. TF доб. هم 5. А доб. ملک گفت بخشیدم ; Ш доб. کہ گفته اند 6. А,Б,Е,И,П,Т,Ш доб.

دست سلطان دگر کجا بیند * چون بسرگین در او فتاد برنج

نخورد تشنه آب از آن کوزه * که رسیده است بر دهان سرنج

7. И оп. этот рассказ. 8. А,F,Ш оп. 9. А,Б,Е,F,П,Т доб. که 10*. TF,Е مشرق و مغرب ; Б,F, П,Т,Ш مشرق و مغرب را 11*. С,Г,Х,TF,F خزاین و عمر و لشکر ; Б,Т خزانه و عمر و لشکر و ملک ; П مال و خزاین و عمر و لشکر 12. С,TF,Е,F این 13. Г,Е,F بود ; Т بوده 14. Е доб. ایشانرا ; F доб. کسرا ; Т доб. هیچ یک را ; Г оп. 15. П,Ш نشده ; А,Б,Т доб. است 16. С,Б,Е,F,П,Т,Ш گفت 17. Е,П,Т الله 18*. Е,F,П,Ш الله

مملکتی[1] را[2] که گرفتم[3] رعیتش[4] نیازردم و نام پادشاهان جز به نکوئی نبردم

بزرگش نخوانند اهل خرد   که نام بزرگان به زشتی برد

* * *

اینهمه هیچ است چون می‌بگذرد   تخت و بخت و امر و نهی و گیرودار[5]

نام نیک رفتگان ضایع مکن   تا بماند نام نیکت پایدار[6]

1. F,П مملکت   2. A,E оп.   3. A بگرفتم   4. Б,F,П,Т доб. را   5. Г,X,TF оп. это четверостишие.   6. Б,П برقرار ; Ш یادگار ; П,Ш доб.

نام نیکو گر بماند ز آدمی * به کز او ماند سرای زرنگار

* * *

سعید آورد قول سعدی بجای * که ترتیب ملکست و تدبیر رای

باب دوم

در اخلاق درویشان

حکایت (۱)

*یکی از بزرگان گفت پارسائی را[1] چه گوئی در حق فلان عابد که[2] دیگران[3] بطعنه سخنها گفته اند گفت بر ظاهرش عیب نمی بینم و در باطنش غیب نمی دانم

هرکه را جامهٔ پارسا بینی — پارسا دان و نیک مرد انگار
ور ندانی که در نهادش[5] چیست — محتسب را درون خانه چه کار

1*. A آورده اند که یکی از بزرگان گفت پادشاهیرا ; Б,Т یکی از بزرگان پارسائیرا گفت ; И یکی از بندگان پادشاهیرا گفت ; Ш یکی از ملوک پارسائی را گفت ; П پارسائی بزرگیرا گفت

2. И,П,Ш оп. 3. TF доб. وروی ; Е,И,П доб. درحق وی 4. Б,И,Т در ; Ш به 5. X,TF نهانش

حکایت[1] (۲)

درویشی را دیدم که[2] سر بر آستان کعبه[3] همی مالید[4] و میگفت[5] یا غفور[6] یا رحیم تو دانی که از ظلوم و[7] جهول چه آید[8]

عذر تقصیر خدمت آوردم که ندارم بطاعت استظهار
عاصیان از گناه توبه کنند عارفان از عبادت استغفار

عابدان جزای طاعت خواهند و بازرگانان بهای بضاعت من بنده امید آورده‌ام نه[9] طاعت و بدریوزه آمده‌ام نه بتجارت *اصنع بی ما انت اهله[10]*

*گر کشی ور جرم بخشی روی و سر بر آستانم
بنده را فرمان نباشد هر چه فرمائی بر آنم[11]*

1. И оп. этот рассказ. 2. TF,F оп. 3. Е,F,П доб. نهاده بود و روی در زمین 4. А,Ш میمالید ; П همی نالید ; Е,Т доб. همی نالید و 5. С مینالید 6. С доб. یاکریم ; А,П,Т,Ш доб. و 7. Г,Х,TF,F оп. 8. Ш کار آید ; Е,Т доб. که ترا شاید 9. А,Б доб. به 10*. А,П,Ш ولا اصنع بی ما انا اهله. Б,Т доб.: اصنع لنا ما انت له اهله ولا تفعل بنا ما نحن اهله 11*. А,Г,Х,TF оп.

بر در کعبه سائلی دیدم　　که همی گفت[1] و میگرستی[2] خوش
مینگویم[3] که طاعتم بپذیر　　قلم عفو[4] بر گناهم کش

حکایت (۳)

عبدالقادر گیلانی را[5]* رحمة الله علیه[6] دیدند[7] در حرم کعبه[8]* روی بر حصبا نهاده[9] می گفت[10] ای[11] خداوند[12] بخشای وگر[13]* هر آینه[14] مستوجب عقوبتم[15] در روز[16] قیامتم[17] نابینا برانگیز تا در روی نیکان شرمسار نشوم[18]

1. Б,Т همی گفتی　2. Б,Т گرستی　3. Б,Е,П,Т,Ш من نگویم　4. А,П در　5. Г

А,Е,F оп. را　6*. Е قدس سره را ; И,F,Т,Ш оп. ; А доб. را　7. С,Г,Б,

Е,И,П,Ш دیدم که ; F оп.　8*. А,И оп.　9*. А,Ш روی بر زمین نهاده بود و ; Б,П,Т

روی بر حصار نهاده بود و ; И دست در حلقهٔ کعبه زده بود و　10. Г,Х,ТF,Ш همی گفت

11. А,И,Ш оп.　12. И خداوندا ; А,Ш оп. ; Б,П,Т доб. برمن　13. А اگر ; Б,Е,F,П,Т,Ш

14*. А,Е,И;F,П,Ш оп.　15. Б,Т به　16. Е,Ш оп.　17. А,Е,Ш قیامت مرا　18. А,Б,Т,Ш

نگردم ; F доб. وخجالت سرم

روی بر خاک عجز میگویم هر سحرگه که باد میآید
ایکه هرگز فراموشت نکنم هیچت از بنده یاد میاید

حکایت (٤)

وزدی بخانه[1] پارسائی درآمد[2] چندانکه* جست چیزی نیافت[3] دل تنگ شد پارسارا[4] خبر شد گلیمی که بر[5] آن خفته بود در[6] راه[7] دزد انداخت تا محروم نشود[8]

شنیدم که مردان راه خدای[9] دل دشمنان را[10] نکردند تنگ
ترا کی میسر شود این مقام که با دوستانت خلافست و جنگ

مودت[11] اهل صفا چه در روی وچه در قفا نه چنان کزپست عیب گیرند و *در پیشت میرند[12]

در برابر چو گوسپند سلیم در[13] قفا همچو گرگ مردمخوار

1. Е,П,Ш درخانه 2. Б,И,Т رفت 3*. А جست وچیزی ندید ; Е طلب کرد و نیافت ; И چیزی جست و نیافت 4. Г,Х,TF оп. 5. А,Ш در 6. И,F بر 7. Б,Е,И,F,П,Т رهگذر или راه گذر 8. А نماند ; Е,Т نگردد 9. F,Т خدا 10. Б,Т هم 11. А حقیقت مودت

12*. Г,Х پیشت پیش میرند ; TF پیشت میرند 13. F,Ш وز

هر که عیب دگران پیش تو آورد و شمرد
بی گمان عیب تو پیش دگران خواهد برد

حکایت (۵)

تنی چند از روندگان متفق سیاحت بودند و شریک رنج و راحت خواستم تا[1] مرافقت[2] کنم موافقت[3] نکردند گفتم از کرم[4] اخلاق بزرگان[5] بدیعست[6] روی از مصاحبت مسکینان[7] تافتن و فایده[8] دریغ داشتن که من در نفس خویش[9] این قدر[10] قوت[11] و سرعت[12] میشناسم[13] که در خدمت مردان[14] یار شاطر باشم نه بار خاطر

1. Е,И,F,П که 2. А,П,Ш موافقت 3. А,П مرافقت ; Ш مراغبت 4. Т مکارم و ; А,Б,И,Ш доб. و 5. Б,Т درویشان 6. Т,Ш بعیداست وغریب ; А,Б,П доб. وغریب 7. А,И,Ш درویشان 8. Г,Х доб. وبرکت 9. F,П,Т خود 10. Г,Х,TF оп. 11. Г,Х,TF قدرت 12. А,Е,П,Ш قدرت 13. А شناسم ; Б,Т مییابم ; П میدانم 14. А,Ш ایشان ; Т مردمان

ان لم اکن راکب المواشی   اسعی لکم حامل الغواشی

یکی*[1] از آن میان گفت ازین سخن که شنیدی دل تنگ مدار که درین روزها دزدی بصورت درویشان[2] برآمد[3] و[4] خود را در سلک صحبت ما[5] منتظم کرد[6]

چه دانند مردم که در جامه کیست   نویسنده داند که در نامه چیست

و از آنجا که سلامت حال درویشانست گمان فضولش نبردند[7] و بیاری قبولش کردند[8]

صورت حال عارفان دلقست   این قدر بس که[9] روی در خلقست

در عمل کوش و هرچه خواهی پوش   تاج بر سر نه و علم بر دوش

*ترک دنیا و شهوتست و هوس   پارسائی نه ترک جامه و بس[10]

1*. TF زان ; Ш درآن 2. И,F,П صالحان 3. Г,Х,TF,F برآمده ; E درآمد نه برصفت ایشان ; П برآمده بود 4. С,Г,Х,TF,F оп. 5. С اصحاب 6. A,F,П گردانید 7. E نبردیم 8. E کردیم ; Б,Е,П,Т доб. زاهدی در پلاس پوشی نیست * زاهد پاک باش و اطلاس پوش

9. TF,F چو 10*. Г,Х,TF оп.

در کژاگند[1] مرد باید بود   بر مخنث سلاح جنگ چه سود

روزی[2] تا بشب[3] رفته بودیم و شبانگه[4] بپای حصاری[5] خفته[6] که دزد بی توفیق ابریق رفیق برداشت که بطهارت* میروم[7] و بغارت میرفت

پارسا بین که خرقه[8] در بر کرد   جامه کعبه را جل خر کرد

چندانکه از نظر درویشان غایب شد[9] برجی* بر رفت[10] و درجی بدزدید[11] تا روز روشن آن[12] تاریک[13] رای[14] مبلغی راه رفته بود و رفیقان بیگناه خفته بامدادان همه را بقلعه در آوردند[15] و بزندان کردند از آن تاریخ ترک صحبت گفتیم* و طریق[16] عزلت[17] گرفتیم[18]

1. C,A,F قزاکند ; Г,Х,TF,П,Т قزّاکند ; Б کج اکند ; И,Ш غزاگاه 2. Е,И,П فی الجمله روزی 3. А,Б,Е,Т شب 4. А,Ш سحرگاه ; Б,Е,П,Т شبانگاه 5. А,Ш دیواری ; TF حصار 6. TF,Б,Е,Т оп. 7*. А,F میروم خود ; Г,Х میروم و ; Б,Е,Т доб. میروم او خود 8. И,Ш جامه 9. Е,П گشت 10*. Б,Е,П,Т برفت ; F برشد 11. Б,Т доб. و 12. А доб. اندرون ، И,П доб. در 13. И,П تاریکی 14. Е,Ш دل ; А,Г,Х,TF, И,П оп. 15. Е,F بردند ; Г,Х,TF,П доб. وبزدند 16*. С,И,Ш оп. 17. И,Ш оп. ; А доб. پیش 18. F گرفتم ; П گفتیم ; И,Ш оп.

که[1] السلامة فی الوحدة[2]

چو از قومی یکی بی دانشی کرد
نه که را منزلت ماند نه مه را
شنیدستی[3] که گاوی در علف خوار[4]
بیالاید همه گاوان ده را

گفتم سپاس و منت خدایرا[5] که از برکت درویشان محروم نماندم اگرچه[6] بصورت[7*] از صحبت[8] وحیدا[9] فتادم[10] بدین[11] حکایت مستفید[12] گشتم و امثال مرا همه عمر[13] این[14] نصیحت[15] بکار آید

1. T,F و ; П оп. 2. A,Г,X,TF,E,Ш الوحده ; C доб. پس گفتم ; A,Б,П,T,Ш доб. والافه بین الاثنین

3. E,И نمی بینی ; F,П ندیدستی 4. Б,E,F,П علفزار 5. Г,X,Б,E,T доб. عز و جل 6. TF گرچه

7. E,И,F,П оп. 8*. A,T,Ш оп. ; E доб. ایشان 9. C. جدا ; A,Ш دور 10. C,E,П شدم ; F,T ماندم اما 11. Б,T بشنیدن این 12. TF доб. که گفتی 13*. C,Б,T оп. 14. TF آن

15. Ш حکایت ; C оп.

بیک ناتراشیده در مجلسی   برنجد دل هوشمندان[1] بسی
اگر برکه‌ای پر کنند از گلاب   سگی در وی افتد[2] کند[3] منجلاب

حکایت[4] (۶)

زاهدی مهمان پادشاهی بود چو *بطعام خوردن[5] بنشستند[6] کمتر از آن خورد که ارادت او بود و چون بنماز برخاستند[7] بیشتر[8] از آن کرد که عادت او[9] تا ظن صلاحیت[10] در حق او[11] زیادت کنند

ترسم نرسی بکعبه ای اعرابی   کین ره که تو میروی بترکستانست

1. E,F,T اهل مجلس   2. И,F,T,Ш شود   3. П,Ш доб.

دور باش از حریف ناندام * که کج آید الف بصحبت لام
با بدان کم نشین که صحبت بد * گرچه پاکی ترا پلید کند
آفتاب بدین بلندی را * صحبت ابر ناپدید کند

4. И оп. этот рассказ   5*. Г, Х, TF بطعام ; Б,F,T بخوان ; E برسفره   6. A,F بنشست ; Б,T نشستند   7. A,F,Ш برخاست   8. TF بیش   9. A,Б,E,F,П,Ш доб. بود   10. С,Б,T صلاح

11. С,Б وی

چون بمقام خویش آمد[1] سفره خواست تا تناول[2] کند پسری[3] صاحب فراست داشت[4]
گفت ای پدر* باری به مجلس سلطان در[5] طعام نخوردی[6] گفت در نظر ایشان چیزی
نخوردم[7] که بکار آید[8] گفت نماز را هم قضا کن که چیزی نکردی[9] که بکار آید[10]

ای هنرها نهاده[11] بر کف دست
عیب ها بر[12] گرفته[13] زیر بغل

تا چه خواهی خریدن ای مغرور
روز درماندگی بسیم دغل

1. E,F,П,Ш بازآمد ; T آمد 2. E,T ساول 3. C,Б,E,T доб. داشت 4. C,Б,E,T оп.

5*. A مگر در خانه سلطان ; Б,E,И,F,T,Ш مگر در دعوت سلطان 6. A,Б,E,F,T چیزی

7. П نخورده ام ; Б,T оп. 8. Б,T оп. نخورده ام 9. A,F,Ш نکرده باشی ; Б,T نبوده

10. П доб. کلید در دوزخست آن نماز * که در چشم مردم گزاری دراز
چو روی پرستیدنت باخداست * اگر جبرئیلت پشت رواست

11. Г,X,TF لر هه 12. Б,П,T را 13. П نهاده

حکایت[1] (۷)

یاد دارم که[2] در ایام[3] طفولیت[4] متعبد بودمی[5] و شب خیز* و مولع زهد[6] و پرهیز[7] شبی[8] در[9]
خدمت پدر* رحمة الله علیه[10] نشسته بودم[11] و[12*] همه شب[13] دیده برهم[14] نبسته و مصحف عزیز
بر[15] کنار گرفته[16] و طایفه ای گرد ما خفته پدر را گفتم از اینان یکی سر بر نمی دارد[17] که دوگانه[18*]
بگذارد[19] چنان[20] خواب[21] غفلت[22] برده اند[23*] که گوئی[24] مرده اند[25] گفت[26] جان پدر تو نیز اگر
بخفتی به که[27] در پوستین خلق[28] افتی

نبیند مدعی جز خویشتن را　　　　که دارد پرده پندار در پیش

1. С,И оп. этот рассказ　2. Е оп.　3. F оп.　4. F طفلی　5. Е,F,Т,Ш بودم　6*. А оп.
7. А оп.　8. А оп.　9. Ш به　10*. А,Б,Е,Т,Ш оп.　11. Ш оп.; П доб. وکلمهٔ چند میگفتم
12. А оп.　13*. Ш оп.　14. Е بهم　15. Е,Т,Ш در　16. П نهاده　17. F برنمیدارند ; П
بدرگاه خداوند یگانه ; Т доб. دورکعت نماز ; П دوگانیی 18. ТF ; برنمیآرند Ш ; برنمیآرد
19. А,F,П,Ш بگذارند　20. F چنانشان ; Т доб. خودرا ; А,Ш оп.　21. А оп.; Т خوابشان ; Ш
بخواب　22. А,Ш оп.　23. А оп.; F برده ; Ш برده است　24*. А оп.; Г,Х,ТF доб. نخفته اندکه ;
F,П доб. نخفته اند بلکه　25. А оп.　26. А доб. ای　27. С,ТF доб. ازآن　28. ТF مردم

گرت چشم[1] خدا بینی ببخشد   نبینی هیچکس عاجزتر[2] از خویش

حکایت (۸)

یکی را[3] از[4] بزرگان[5] به[6] محفلی[7] اندر[8] همی ستودند[9] و در اوصاف جمیلش مبالغه میکردند[10]

سر بر آورد و گفت من آنم که من دانم[11]

کفیت اذی[12] یا من[13*] [14] بعد[15] محاسنی   علانیتی هذا و لم تدر[16] ما[17] بطن[18]

* * *

شخصم به چشم عالمیان خوب منظرست

وز خبث باطنم سر خجلت فتاده پیش

1. E گرش 2. A مسکین تر 3. E ,F оп. 4. А,Б,Е,F,Т,Ш оп. 5. E,F. оп. 6. Б,Е,F,Т доб. را 7. Б,Е,F,П,Т در 8. Е,П,Т,Ш оп. 9. F میستودند 10. A همیکردند ; E,F مینمودند ; Ш همینمودند 11. F доб. اللهم اجعلنی خیرا مما یظنون واغفرلی مما لا یعلمون 12. Ш этот бейт оп. 13. А,Т اذاً 14*. F ممن 15. Б,Е,F,П,Т,Ш تعد 16. A,F یدر 17. Е,П,Т оп. ; F доб. فی 18. Е,П,Т باطنی ; F بطنی

طاوس را بنقش و[1] نگاری که هست خلق

تحسین کنند و او خجل از پای زشت خویش

حکایت (۹)

یکی از صلحای لبنان[2] که مقامات او در دیار عرب[3] مذکور[4] بود و بکرامات[5] مشهور بجامع دمشق در آمد[6] و برکنار برکه کلاسه[7] طهارت[8] همی ساخت[9]* پایش بلغزید و[10]* بحوض در افتاد و به مشقت بسیار[11] از آن جایگه[12] خلاص یافت[14] چون از نماز[15] بپرداختند[16][17] یکی از[18] اصحاب[19] گفت مرا مشکلی هست اگر اجازت[20]* پرسیدنست[21] گفت[22]* آن چیست

1. F رنگ 2. E,T جبل لبنان 3. A,Ш مغرب 4. И оп. 5. TF کرامات : E,F, H کرامات او 6. F оп. و 7. П که ; И,F,Ш оп. 8. Ш وضو 9. П کند ; Б,E,F میکرد ; И میساخت ; T همیکرد 10*. И,F оп. 11. TF оп. 12. Б,T جایگاه ; E,И,F,П,Ш جا 13. TF,F رهائی ; T خلاصی 14. П доб. و بیرون آمد 15. П оп. 16. П доб. را 17. Б,И,T بپرداخت ; F,Ш فارغ شد 18. C,A,Ш доб. جملهٔ 19. F یاران 20*. E,И,F оп. 21. E شیخ ; П هست بگویم ; T پرسیدن باشی ; F,И оп. 22*. Б,T بگو

گفت یاد دارم که شیخ[1] بر[2] روی دریای[3] مغرب برفتی[4] و قدمش[5] تر نشدی[6] امروز چه[7]
حالت بود[8] که[9] در این قامتی[10] آب[11] از هلاک چیزی[12] نمانده[13] بود[14] شیخ[15] اندر این[16] فکرت[17]
زمانی[18] *فرورفت[19] و[20]* پس از تأمل بسیار سر برآورد[21] و گفت نشنیده‌ای[22] *که خواجه
عالم[23]* علیه السلام[24] گفت[25] لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل
و نگفت[26] علی الدوام وقتی[27]* چنین که فرمود بجبرئیل و میکائیل نپرداختی و دیگر وقت

1. F,П تو ; E оп.; Ш доб. روزی 2. TF,Ш به ; F در 3. Ш آب 4. C,A,Г,X,TF,Ш برفت ; E میرفتی ; П همیرفتی 5. C,Б,E,П,T قدمت 6. C,A,Г,X,TF,F,Ш نشد ; E,П نمیشد 7. E,F,П оп. 8*. E,И,F,П оп. 9. E,И,F,П,Ш оп. 10. Б,E,И,F,П,T,Ш یک قامت 11. T доб. چیزی ; Ш доб. که 12. Б,E,F,П,T هلاکت 13. T оп. 14. C نماند ; E,П,T доб. در این چه حکمت است ; F доб. چه حکمت است 15. Г,E оп.; F доб. این سخن بشنید 16*. A,Ш در این ; Г,F زمانی ; Б,T در ; E,И,П سر بجیب 17. Г,E,И,П تفکر 18. Ш نهانی ; Г,TF,E,F оп. 19*. Г کرد ; E,И,П فروبرد 20. Г,И,F оп. 21*. Г,F оп. 22. Г,F نشنیدی 23*. C,A,Б,E,T,Ш سید عالم ; Г سید المرسلین 24*. C,A,Б,И,T,Ш صلی الله علیه واله وسلم ; E,F محمد مصطفی صلعم 25. Б,T فرمود ; И فرموده است ; Ш چه گفت 26. A بگفت 27*. Б,F چنین بود که ; П,Ш چنین فرمود که ; И оп.

با حفصه و زینب در ساختی[1] *مشاهدة الابرار بین التجلّی[2] و الاستتار[3] مینمایند[4] و میربایند[5]

دیدار مینمائی و پرهیز میکنی ... بازار خویش و آتش ما تیز میکنی

*اشاهد من اهوی بغیر وسیلة ... فیلحقنی شان اضل طریقا

یؤجج نارا ثم یطفی برشة ... کذاک ترانی محرقا و غریقا[6]

حکایت[7] (۱۰)

یکی پرسید ازآن گم کرده[8] فرزند ... که ای روشن گهر[9] پیر[10] خردمند

ز مصرش بوی پیراهن شنیدی ... چرا در چاه کنعانش ندیدی

بگفت احوال ما برق جهانست ... دمی پیدا و دیگر دم نهانست[11]

گهی بر طارم اعلی نشینم ... گهی در[12] پشت پای خود نبینم

اگر درویش بر[13] حالی[14] بماندی[15] ... سر دست از دو عالم برفشاندی

1. E доб. که 2*. Ш оп. 3. Г,Х,TF الاستتار ; Б,Е,Т الاشتتار ; Ш оп. 4. E مینماید ; И оп.

5. E میرباید ; И оп. 6*. И,F это четверостишие оп. 7. Т مثنوی ; Б,F,Ш оп. ; А,Е,И,П доб.

منظومه 8. Ш گشته 9. А روشن دل ; Б,F,T,Ш روشن روان 10. E پور 11. С,Ш

یمانست 12. Г,Х,TF,И,F,Ш بر ; Б,Т تا 13. Г,Х,TF در 14. Б,Т یک حال 15. Б,Т ماندی

حکایت[1] (۱۱)

درجامع بعلبک وقتی[2] کلمه‌ای[3] همی گفتم[4] بطریق[5] وعظ[6*] با جاعتی[7] افسرده[8] دل مرده[9] ره[10] از عالم[11] صورت[*] بعالم معنی[12] نبرده دیدم که نفسم درنمیگیرد وآتشم[13] در هیزم تر اثر نمیکند[14] دریغ آمدم تربیت ستوران وآینه داری درمحلت[15] کوران ولیکن درمعنی باز بود وسلسلهٔ سخن[16] دراز[*] درمعنی این آیت[17] که[18] ونحن اقرب الیه من حبل الورید سخن بجائی رسانیده[19] بودم[20] که میگفتم[21]

1. И этот рассказ оп. 2. Б,Е,F,Т оп. 3. С,Г,Б,Е,F,Т کلمهٔ چند ; Ш سخنی 4. Г میگفتم ; С,Б,Е,F,Т оп. 5. Е,П برطریق ; F از 6. С,Б,Е,F,Т доб. میگفتم 7*. Г باقومی ; F برسرقومی ; Т باطایفهٔ 8. А,Б,F افسرده‌ای 9. Б,Е,П,Т,Ш доб. و 10. Б,Е,F,П,Т,Ш راه 11. Б,Т оп. 12*. С,А,Б,Е,F,П,Т,Ш بمعنی 13. А آتش ; Е آتش گرم من 14. Е,П доб. ایشان 15. А,Е,Т,Ш محله 16. А оп. 17*. Г درمعنی آیت ; Х درمعانی این آیت ; А доб. بخواندم 18. Г و ; F,Ш оп. ; А доб. ونحن اقرب علیه منکم ولاکن لایطرون ; Б доб. خداوند عزوجل میفرماید 19. Т رسیده 20. А,Х оп. 21. Х گفتم ; Г,ТF оп.

دوست نزدیکتر از من به منست * وین عجبتر[1] که من از وی دورم
چه کنم با که توان گفت که دوست[2] * در کنار من و من[3] مهجورم

من از شراب این سخن مست و فضاله[4] قدح[5] در دست که رونده ای در[6] کنار مجلس گذر کرد و دور آخر در او[7] اثر کرد[8] و[9]* نعره ای چنان زد[10] که دیگران به[11] موافقت او در[12] خروش آمدند و خامان[13] مجلس بجوش گفتم سبحان الله دوران با خبر در حضور[14] و نزدیکان بی بصر دور[15]

فهم سخن چون نکند مستمع * قوت طبع از متکلم مجوی
فسحت میدان ارادت بیار * تا بزند مرد سخن گوی گوی

1*. Г,Х,ТF وینت مشکل ; F,П,Ш اینست مشکل   2. Е او   3*. П با من است و من ازو

4. С,А,Б,Е,F,П,Т,Ш فضله   5. Ш оп.   6. Г,Х,ТF,Б,F,П,Т بر ; Е از   7. Б,Т وی

8. Т نمود   9. Б,F,Ш оп.   10*. А نعره زد ; Б,П,Т چنان نعره برزد ; Ш نعره برزد   11. А در

12. А به   13. Т خادمان   14. Г خروش   15. Г خاموش

حکایت (۱۳)

شبی در بیابان مکه از[1] بی خوابی پای رفتنم نماند سر بنهادم[2] و شتربان را گفتم *دست از من بدار[3]

پای مسکین پیاده چند رود کز تحمل ستوه[4] شد بختی[5]
تا شود جسم فربهی لاغر لاغری مرده باشد از سختی

*گفت ای برادر حرم در پیش است و حرامی در[6] پس اگر رفتی[7] بردی و گر خفتی مردی

خوش است زیر مغیلان[8] براه بادیه خفت
شب رحیل ولی ترک جان بباید گفت

حکایت[9] (۱۴)

پارسائی را دیدم *بر کنار دریا[10] که زخم پلنگ داشت[11] *و بهیچ دارو به[12] نمیشد

1. Б,Е,Т доб. غایت 2. F نهادم ; Б,Т و دل از جان 3*. Ш оп. 4. F,T,Ш ستوده

5. F لختی ; П четверостишие оп. 6*. Б,Т از 7. Е,Т доб. جان 8. Ш خار 9. И этот рассказ оп. 10*. Г,Х برکنار صحرا ; Б,Т درکناردریا 11. П خورده بود و پای لنگ 12*. Ш оп.

مدتها[1] در آن رنجور[2] بود و همچنان[3] شکر خدای[4] *عز و جل[5] میگفت[6] که به مصیبتی گرفتارم نه به معصیتی

*گر مرا زار[7] بکشتن دهد آن یار عزیز

تا نگوئی که در آن دم غم جانم باشد

گویم از بنده مسکین چه گنه شد صادر

کو[8] دل آزرده شد از من غم آنم باشد

حکایت (۱٤)

درویشی را ضرورتی پیش آمد گلیمی[9] از خانهٔ یاری[10] بدزدید حاکم *فرمود تا دستش[11]

1. F مدتی   2. Б,А,П,Т رنج   3. Е,И,F,П دمبدم ; А,Б,Т,Ш оп.   4. Г حق ; F,П خداوند   5*. TF حق E,F تعالی ; Г оп. ; А,Х доб. علی الدوام Б,Т доб. همچنان Ш доб. بردوام   6. А,Ш گفتی ; Е همی گفت الحمد الله ; F,П میکرد ; А,Б,П,Т,Ш доб. پرسیدندش که شکر چه میگوئی گفت شکر آنکه [Б اینکه]   7*. А گرم آزار   8. Б,Е,И,Ш که   9. П оп.   10. F,П پارسائی ; П доб. گلیمی   11*. Б,Т قطع یدش

برند[1] صاحب گلیم شفاعت کرد[2] که[3] من[4] او را بحل کردم[5] گفتا[6] بشفاعت تو حد[7] شرع

فرو نگذارم[8] گفت[9] راست گفتی[10][11] ولیکن[12] هرکه از مال[13] وقف چیزی[14] بدزدد قطعش[15] لازم

نیاید که[16*] الفقیر لا یملک[17] هرچه درویش راست وقف محتاجانست حاکم* دست ازاو

بداشت و[18*] ملامت[19] کردن گرفت که[20] جهان بر تو تنگ آمده بود[21] که[22] دزدی نکردی الا از

خانه چنین یاری[23] گفت ای خداوند نشنیده ای که گفته اند خانه دوستان بروب*

و در دشمنان مکوب[24*] چو بسختی درمانی[25] تن بعجز اندر مده   دشمنانرا پوست برکن دوستانرا پوستین

1. А,П بدرکنند ; Б,Т فرمود ; F جدا کنند 2. П درخواست 3. А,Б,Т کرده ; П доб. که دستش بدرکنید نکنید 4. Б,Т گفت 5. Е,И,F,П доб. حاکم 6. А گفتند ; Е,F,П گفت ; И доб. راست میکوئی 7. F оп. 8. И فرو نتوان گذاشت ; F доб. درویش فرمودی 9. А,Б,С,Т доб. آنچه فرمودی ; Ш доб. آنچه تو فرمودی 10. Б,С,Т است ; А,Е,F فرمودی 11. F оп. 12. Е اما 13. F оп. 14. А оп. 15. Б,Е,Т قطع یدیش 16. А,ТF و 17*. F оп.; Б,Е доб. شیئاً ولا یملک 18*. Б,Т درگذشت [Б دست] ازقطع دستش 19. А,Ш کس 20. Е,F,П گفت 21*. А آمد 22. Б و 23. С,F کسی ; Т دوسی 24*. Г رفتن به که در دشمنان کوفتن 25*. Б,Е,F,П,Т چون فرومانی بسختی

حکایت (۱۵)

پادشاهی[1] پارسائی را گفت[2] هیچت از ما یاد میاید گفت بلی[3] هرگه[4] که خدا را[5] فراموش میکنم[6]

هر سو دود آن کش ز در خویش براند　　و آنرا که بخواند بدر کس ندواند

حکایت (۱۶)

یکی از[7] صالحان[8] بخواب[9] دید پادشاهیرا[10] در بهشت و پارسائی[11] در دوزخ پرسید که موجب درجات این چیست و سبب درکات آن چه[12] که مردم[13] بخلاف این

1. А,Б,Е,Т,Ш یکی از پادشاهان ; F یکی از بزرگان　2. А,Е,П,Ш доб. دید　3. F оп.

4. Г,Х,TF وقتی ; Б,П هرگاه　5. А оп. را ; П доб. عزوجل　6. А کنم ; Б مینمایم

7. А,Г,Х,TF بر　8. А,Ш доб. جمله　9. И صاحبدلان ; Е доб. پادشاهی را

10. Е оп.　11. Е,И,П,Т доб. را　12. А,Г,Х,TF оп.　13. Е,F ما ; П,Ш من

همی پنداشتند[1*] ندا آمد که[2][3] این[4] پادشاه[5] بارادت[6] درویشان به بهشت اندر[7] است[8]
وآن[9] پارسا بتقرب[10] پادشاهان در دوزخ[11]

دلقت[12] بچه کار آید و تسبیح[13] و مرقع
خود را از عملهای نکوهیده بری دار
حاجت بکلاه برکی[14] داشتنت نیست
درویش صفت باش و کلاه تتری[15] دار[16]

حکایت (۱۷)

پیاده ای سر و پا برهنه[17] با کاروان حجاز[18] از کوفه بدر آمد[19*] و همراه ما شد[20*]

1. Г,Х,TF همی می پنداشت ; Е,F همی می پنداشتیم ; П پنداشتیم ; Ш پنداشتم می پنداشتم 2. Е,F,И,П,Ш گفتند 3. Е,И,F,П оп. 4. Е,П این 5. Т,F پادشه 6. Е بامحبت 7. А,Б,Е,И,П,Т در 8. А,Б,Е,П,Т оп. 9. А,TF,Е,F,П این 10. F,Ш оп. 11. А доб. است 12. Т перед этим четверостишием доб. نعم الامیر علی باب الفقیر * وبئس الفقیر علی باب الامیر 13. А مسحی ; TF سبحی 14. Б ترکی 15. И تتر 16. И مدار 17. Ш درویشی 18. Б,Т доб. ازکوفه 19*. Б,Т оп. 20*. П оп.; С,А,Б,Т,Ш доб. نظر کردم

و[1]* معلومی نداشت خرامان[2] همی[3] رفت[4] و میگفت[5]

* نه به استر بر سوارم نه[6]* چو اشتر زیر[7] بارم

نه خداوند رعیت نه غلام شهریارم

غم موجود و پریشانی معدوم[8] ندارم

نفسی میزنم آسوده و عمری[9] میگذارم[10]

اشتر[11] سواری گفتش[12] ای[13] درویش[14] کجا[15] میروی[16] برگرد[17] که[18] بسختی بمیری[19] نشنید و قدم

1. Б,F,П,T,Ш оп. 2*. Е,И,F оп. 3. А оп. 4. F همی رفتی 5. F گفتی 6*. А,Ш نه برشتری سوارم ; Б نه باستری سوارم ; Е به براشترسوارم ; И,F,T نه باشتری سوارم ; П نه براسب برسوارم 7*. А چون شترزیر ; Б,F,T,Ш چو خربزیر ; П شتربزیر 8. А معلوم 9. П عمر 10. Б,Е بسرآرم ; Ш بگذارم ; С бейт оп. 11. F,П,Ш доб. توانگری 12. F,П,Ш اشترسوار ; И доб. اورا بدید و 13. И گفت 14. П оп. 15. F,И оп. 16. F مرو ; И оп. 17. Е,И,П,T,Ш بازگرد ; F оп. 18. F доб. راه درازاست و 19. П доб. درویش

در بیابان نهاد و[1] برفت[2] چون[3] به نخله محمود[4] رسیدیم[5] توانگر[6] را اجل فرا رسید در[7] ویش بابالینش فراز[8] آمد[9] و گفت ما به سختی[10] نمردیم[11] و تو[12] بر بختی[13] بمردی

شخصی همه شب بر سر بیمار گریست
چون روز[14] شد[15] او بمرد و بیمار بزیست

ای بسا اسب تیزرو که بماند
که خر لنگ جان بمنزل برد

بس که در خاک تندرستان را
دفن کردیم و زخم خورده نمرد

حکایت (۱۸)

عابدی[16] را[17] پادشاهی[18] طلب کرد[19] اندیشید[20] که داروی بخورم تا ضعیف شوم مگر[21]

1. И оп. 2. Б,Т میرفت ; И оп. 3. F تا 4. F,Ш محمودی ; T بنی محمود 5. TF بربهدم ; A دررسیدم 6. И اشترسوار 7. E доб. ومرد 8. Б,Е,Т,Ш оп. 9. E بیامد 10. Ш بنمردیم 11. Г,Х,TF بنمردیم 12. И оп.; С доб. چرا 13. Ш ببدبختی 14. T صبح 15. TF, در آمد 16. Б,Т,Ш پادشاهی 17. Т,Б,Ш,А оп.; П доб. حکایت کنند که 18. Б,Т,Ш عابدیرا ; A доб. را 19. Е,F,П,Т доб. عابد 20. И اندیشه کرد 21. И که پادشاه

اعتقادی[1] که[2] دارد[3*] درحق من زیادت کند[5] آورده اند که داروی قاتل بود[6] بخورد و[7] بمرد

آنکه چون پسته دیدمش[8] همه مغز   پوست بر پوست بود همچو پیاز
پارسایان روی در مخلوق   پشت برقبله میکنند نماز
چون بنده خدای خویش خواند[9]   باید که بجز خدا نداند[10]

حکایت[11] (۱۹)

کاروانی[12] در زمین[13*] یونان بزدند[14] و[15] نعمت[16] بی قیاس ببردند[17] بازرگانان[18] گریه و زاری کردند[19] و خدا و پیمبر[20] شفیع آوردند[21] فایده[22] نبود[23]

1. E,И اعتقاد ; F حسن ظنی ; П حسن اعتقادی ; T اعتقاد پادشاه 2. E,И,T оп. 3. C,A,E,И,F оп. 4*. F оп.; C,A доб. دارد 5. F,T شود 6. TF,T,Ш оп.; И доб. چون 7. И оп. 8. Б,F,T دیدیش 9. T داند 10. П доб.? گر عشق تکسی بود مکمّل * از عشق ز عشق او بماند ; Т,Ш доб. تا زاهد عمرو بکرو [تا زاهل جهان و عمرو Ш] زیدی * اخلاص طلب مکن که شیدی 11. И доб. آورده اند که 12. E,F,И,П,T доб. را 13*. F یونان زمین ; Ш راه یونان 14. F بردند 15. Б,И,T оп. و 16. И оп. 17. Ш بیکران ; И оп. 18. E,F,П,T بردند 19. F میکردند ; П آغاز کردند 20. E,И رسول را ; F پیغمبر را ; Б,T,Ш را 21. TF доб. و 22. F سودی 23. A, E نداد ; Б,T نکرد ; F,Ш نداشت

چو پیروز شد دزد تیره روان   چه غم دارد از گریهٔ کاروان

لقمان حکیم اندر آن کاروان بود یکی گفتش از کاروانیان مگر اینانرا نصیحتی کنی و موعظهٔ ای گوئی تا طرفی از مال ما دست بدارند که دریغ باشد چندین نعمت که ضایع شود گفت دریغ کلمهٔ حکمت باشد با ایشان گفتن

1. П فیروز   2. П,Ш доб. درد زر بارنخواهد داد * گر تضرع کنی و گر فریاد   3. Е,И,F,П در

4. П доб. میان   5. Е,F,Т میان   6. А оп.; П доб. ویرا ; Б,Е,И,F,Т доб. از کاروانیان

7. А,Е,И,F گفت   8*. И ای حکم ; А,Е,И,F,Т оп.   9*. Б,Т اینانرا نصیحت و حکمت و موعظه فرما باشد ;

Е,П,F کلمهٔ چند از حکمت با اینان بگوی ; И کلمهٔ چند از حکمت و موعظت [ایشان F] اینان بگو باشد

10. Т,Б,Е,П,И که ; F مگر از   11. F оп.   12. F оп.   13. F دریغست ; Е,И,П доб. که

14. А оп.   15. F مال ; А оп.   16. А,Б,Е,И,П,Т оп.   17. А оп.   18. А оп.; Е گردد

и доб. لقمان   19. А оп.   20. Т оп.; Е,Ш доб. باشد   21*. А оп.   22. И بود ; F,П

است ; Е,Т,Ш оп.   23. И,F,П اینان   24. Т доб. دریغ باشد

آهنی را که موریانه بخورد[1] نتوان برد ازو بصیقل زنگ[2]

با سیه دل چه سود گفتن وعظ نرود میخ آهنین در سنگ[3]

بروزگار سلامت شکستگان دریاب

که جبر[4] خاطر مسکین بلا بگرداند

چو سائل از تو بزاری طلب کند چیزی

بده وگرنه ستمگر بزور بستاند

حکایت (۲۰)

چندانکه مرا شیخ اجلّ *ابوالفرج بن جوزی*[5] رحمة الله علیه[6] ترک[7] سماع[8] فرمودی و بخلوت و عزلت[9] اشارت کردی عنفوان[10] شبابم غالب آمدی و هوا و هوس

1. A,F مورجانه 2. E,П ترنگ 3. A,Б,F,T доб. همانا که جرم از طرف ماست 4. Б,T,Ш خیر 5*. Б,E,T شمس الدین ابوالفرج ابن جوزی ; F شهاب الدین ; П شمس الدین ابوالفرج الخوارزمی ; Ш ابوالفرج همدانی 6*. Б,T علیه الرحمة 7. Б,T بترک 8. Б,T доб. وصحبت 9*. Б,T,Ш بعزلت وخلوت 10. Б,T,Ш доб. سمع [Ш به] در قبول من نیامدی

طالب ناچار بخلاف رای مربی قدمی چند[1] برفتی و از سماع و مجالست[2] حظی[3] برگرفتی[4]

و چون[*] نصیحت شیخم یاد آمدی گفتی[5]

قاضی ار با ما نشیند برفشاند دست را
محتسب گر[6] می خورد معذور دارد مست را

تا[7] شبی به[8] مجمع[9] قومی[10] برسیدم[11] و[12] در آن[13] میان[14] مطربی دیدم[15]

گوئی[16] رگ جان میگسلد زخمهٔ[17] ناسازش[18]
ناخوشتر از آوازهٔ مرگ پدر آوازش[19]

1. A,TF оп. 2. E,T مخالطت 3. П доб. وافر 4. A بگرفتی 5*. A برسیدی بامدادان شرح گفتی 6. И اگر 7. Б,Т доб. همچنان 8. Ш. در 9. Г,Х,TF جمعی 10. П оп. 11. Б, П,Т برسیدیم ; И,Ш رسیدم 12. TF,F که ; Б,Т,Ш оп. 13. TF оп. 14. П доб. ایشان

15. И بود и доб. که از نغمهٔ او انگشت حریفان گاهی در گوش و گاهی بر لب ; Б,Т доб. بدآواز که گفتی ان انکر الاصوات در شأن اوست 16. И оп. 17. Б,F,П,Ш نغمه 18. Б,Е,П سازش 19. Б оп.

گاهی[1] انگشت حریفان* ازاو در گوش[2] وگهی[3] بر لب که خاموش

تهاج[4] الی صوت الاغانی لطیبها[5] وانت مغن ان سکت[6] نطیب[7]

*نبیند کسی در[8] سماعت خوشی مگر وقت رفتن دم درکشی

چون در[9] آواز آمد آن بربط سرای

کدخدا را گفتم از بهر خدای

زیبقم[10] در گوش کن تا نشنوم[11]

یا درم بگشای تا بیرون روم[12]

فی الجمله پاس خاطر یاران را موافقت کردم و شبی به چند[13] محنت[14] به روز[15] آوردم[16]

1. А,И до خاموش оп.; Б,Т доб. چنانکه عرب گوید ; F после خاموش доб. چنانکه گفته‌اند 2*. Г برگوش 3. Б,Е,Т,Ш گاه ; F گاهی 4. А,Е,F,П یهاج ; И,Ш этот бейт оп. 5. А,Е لطبه ; Б,Т بطیبها 6. А سیلت 7. Б یطیب ; Е,П تطیب ; F الطیب 8*. А نیابنداند 9. F به 10. П,Ш پنبه‌ام 11. Ш نه 12. П شوم 13. Б,Т صد 14. Г,Х,TF,Е,F,П مجاهده 15. И سر 16. И بردوم ; Ш доб. وگفتم

مؤذن بانگ بی هنگام[1] برداشت[2]   نمی داند که *چند از شب[3] گذشته است

درازی شب از مژگان من پرس   که یک دم خواب در چشمم نگشته است

بامدادان[4] بحکم تبرک[5] دستاری[6] از سر و دیناری[7] از کمر بگشادم[8] و پیش مغنی نهادم[9] و در کنارش گرفتم[10] و بسی[11] شکر گفتم. یاران ارادت من[12] در حق[13] او[14] خلاف عادت دیدند* و برخفت[15] عقلم[16]* حمل کردند[17] یکی[18]* از آن[19] میان[20] زبان تعرض دراز کرد و ملامت کردن[21] آغاز[22] که[23] این حرکت[24] مناسب[25] رای خرد[26]مندان نکردی[27] خرقهٔ

1. П ناهنگام 2. П درداد 3*. И ازشب چند 4. И,Ш بامداد 5. Б,Т صورت 6. Е,Т دستار 7. Е,Т دینار 8. F,П,Ш доб. در 9. Б,И,Т بنهادم 10. Б,Т بگرفتم 11. А بسیاری 12. Ш доб. و 13. Б,Т,Ш وی 14. Е برخلاف ; И,Т بخلاف 15*. F وبرستی ; Ш وبخفت ; Г оп. 16. Е,И عقل من ; П رای وعقل من ; F رای من ; Г оп. 17*. С,А,И,Ш حمل کرده و نهفته بخندیدند ; Т ونهفته می خندیدند ; Е доб. ونهانی بخندیدند ; Б доб. نهفته بخندیدند ; Г оп. 18. F,И оп. 19*. TF زان ; Е ازیشان 20. И,F доб. یکی ; Е оп. 21. А حرکت 22. F,И оп. 23. А доб. کرد 24. П доб. را 25. Б,Т,Ш موافق 26. Е حال ; И оп. 27. Б,Т,Ш доб. که

مشایخ[1] بچنین مطربی دادن[2] که در[3] همه عمرش درمی[4] بر کف[5] نبوده[6] است[7] و قراضه‌ای[8] در دف[9]

مطربی دور از این خجسته سرای

کس دو بارش ندیده[10] در یکجای

راست چون بانگش[11] از دهن برخاست

خلق را موی بر[12] بدن برخاست

مرغ ایوان ز هول او بپرید

مغز ما برد و حلق خود[13] بدرید

گفتم زبان[14] تعرض[5] مصلحت* آنست که[16] کوتاه کنی که[17] مرا کرامت[18] این* شخص[19] ظاهر شد گفت[20]

1. П доб. را 2. Е,П,Т,Ш دادی 3. Б,F,Т,Ш оп. 4. А,Б,Е,Т بر 5. П доб. او

6. А,И оп. 7. А,Б,И,F,Т,Ш оп. 8. F بر 9. А,И доб. نبوده است 10*. А ندید دوبار ; Б,Т ندیدش دوباره ; И,Ш دوبارش ندید 11. Г مویش 12. П از 13. А او 14. Б, Е, И, П, Т оп. زبان 15. F طعن ; Б, Е, И, П, Т оп. 16*. Ш است که : Б, Е, И, П, Т доб. زبان

17. А, Б, Т, Ш بحکم آنکه 18. F کرامات 19*. Г, И, F, П شیخ : Е او 20. И گفتند

مرا[1] بر[2] کیفیت آن[3] واقف[4] نگردانی[5] تا* منش[6] هم تقرب نمایم[7] و بر[8] مطایبتی[9] که کردم[10] استغفار
گویم[11] گفتم بلی[12]* بعلت آنکه[13] شیخ اجلم[14] بارها[15] بترک سماع فرموده است[16] و موعظهٔ[17] بلیغ[18] گفته[19]
و در سمع[20] قبول من[21] نیامده[22] امشبم[23] طالع میمون[24]* و بخت[25] همایون[26] بدین[27] بقعه[28] رهبری[29] کرد[30]

1. А, Б, П, Т доб. نیز ; И مارا ; F оп. 2. Ш به 3. А این ; F до مارا оп. 4. Е مطلع

5. А گردانی ; Г, Б, Е, F, П, Т, Ш گردان ; Г до شیخ оп. 6*. А, Б, Т, Ш همچنین ; Е همکنان ; П مانیزش ; F, И оп. 7. TF کنم ; Т, Б جوییم ; Е, F نماییم ; И, П کنیم 8. F در 9. П, Ш, Т, Е, F مطایبه ; И خطائی 10. И, П, Е رفت ; F کردیم ; Ш کرده‌ام 11. А کنم ; F, П, Е کنیم 12. F, оп. 13*. Е بحکم آنکه مرا ; Ш оп. ; И доб. مرا بارها 14. Е оп. ; F, И اجل 15. И оп. ; F доб. مرا 16. Г, И فرمودی ; Б, Е, Т فرموده بود ; F فرموده 17. Г, Е, И, F, П موعظه‌های ; Ш موعظه و 18. Ш تبلیغ ; П доб. درآن باب 19. Г, И گفتی ; F доб. است

20. И доб. من 21. И оп. 22. Е نیامد ; И نیامدی ; П доб. است 23. А, И, Ш تا مشب که ; Е امشب مرا ; Т تا این شب که ; F وامشب 24. П همایون 25*. Г, F оп. 26. П میمون ; Г, F оп. 27. Б, Т, Ш در این 28. Б, Т بقعه‌ام 29. И رهنمون 30. F доб. وبخت همایون یاوری

تا[1] بدست این[2] توبه کردم که بقیت[3] عمر[4] گرد سماع[*] و مخالطت[5] نگردم

آواز خوش از کام و[6] دهان ولب شیرین

گر نغمه کند ور نکند دل بفریبد

ور پردهٔ عشاق و خراسان و[7] حجازست

از حنجرهٔ مطرب مکروه نزیبد

حکایت[8] (۲۱)

لقمان[9] را گفتند[10] ادب[11] از که آموختی گفت از بی ادبان که[12] هر چه[13] از ایشان

در نظرم[14] ناپسند آمد از فعل[15] آن پرهیز[16] کردم

1. А,Г,Т,Ш و ; Г до توبه оп. 2. Б,Е,П,Т, доб. مطرب ; И доб. مغنی 3. Е,И دیگر

4. TF زندگانی ; E بار ; T العمر ; F доб. خویش ; П доб. خویش دیگربار 5*. Г مجالست ; Б,F оп.

6. Е,И оп. 7. Б,Е,Т,Ш صفاهان ; F نهاوند 8. T تمثیل 9. И,F لقمان حکیم را 10. F

فعل 13. Б доб. 12. TF,F,П оп. 11. П آداب را ; П доб. که حکمت ; پرسیدند که

14. А доб. زشت 15. Ш доб. وقول ; Г,Х,TF,T оп. 16. F,П,Ш احتراز

نگویند از سر بازیچه حرفی / کز آن پندی نگیرد صاحب هوش

و گر صد باب حکمت پیش نادان / بخوانند[1] آیدش بازیچه[2] در گوش

حکایت (۲۲)

عابدی را* حکایت کنند که[3] شبی ده من[4] طعام بخوردی[5] و تا سحر[6] ختمی[7] بکردی[8] صاحبدلی بشنید[9] و گفت اگر نیم[10] نانی بخوردی[11] و بخفتی[12] بسیار[13*] از این[14] فاضلتر[15] بودی

اندرون از طعام خالی دار / تا در او نور معرفت بینی

تهی از حکمتی بعلت آن / که پری از طعام تا بینی

1. И بگوئی ; П بگویند 2. Б افسانه 3*. T گویند 4*. X,П هر شبی ده بار

5. E,T,Ш خوردی ; A доб. وبخفتی 6. Б,T صبح نخفتی ; F بسحر در نماز ; П доб. در نماز

7. Б,T ختم قرآن ; Г,X,E доб. در نماز 8. Б,E,T کردی 9. A,Г,X,TF شنید 10. П оп.

11. Ш доб. خوش 12. A оп. 13. И,F,П,T оп. 14*. И از آن ; Б,E,П,T оп.

15. Б,T доб. از این ; E доб. از آن

حکایت[1] (۲۴)

بخشایش الهی گم شده ای را در مناهی چراغ توفیق فرا راه داشت تا بحلقهٔ اهل تحقیق[2] درآمد[3] بیمن قدم[4] درویشان و صدق نفس ایشان ذمایم اخلاقش بحمائد[5] مبدل گشت[6] دست از هوا و هوس کوتاه کرده[7] و[8] زبان[9] طاعنان* در حق او همچنان دراز[10*] که[11] بر قاعده اولست و زهد و صلاحش[12] نا[13] معول

بعذر و[14] توبه توان رستن[15] از عذاب خدای[16]   ولیک می نتوان از زبان مردم رست

طاقت[17*] جور زبانها نیاورد و[18] شکایت[19] پیش[20] پیر طریقت برد[21*] جوابش داد که[22]

1. И здесь этот рассказ оп., помещен после рассказа 36   2. П تصوف   3. Б,П,Т доб. و

4. E صحبت   5. E,F بحامد : П بحامده   6. E,T доб. و   7. TF کرد   8. Б,T اما   9. A оп.

10*. F درحقش دراز : П درازهمچنان درحق او : T درحق او دراز بود : Ш همچنان درحق وی دراز

11. E,F доб. همچنان   12. TF طاعتش   13. F,Ш بی   14. Б,E,F,П,T,Ш оп.   15. A جستن

16. T الیم ; Ш خدا   17. П перед этим доб. نثر چون   18*. Ш оп.   19. F доб. این حال ; П доб. ازبیطاقتی   20. F با   21. F درمیان نهاد ; C,A,Ш доб. وگفت ازربان مردم برنجم ; Б,T доб. شیخ بگریست وگفت : F شیخ بگریست که از زبان مردم در رنجم   22. E,П,T جوابش گفت [T]

شکر[1] این نعمت[2] چگونه گزاری[3] که بهتر از آنی که همی پندارندت[4]

چندگوئی که بداندیش وحسود　　عیب گویان[5] من مسکینند

گه[6] بخون ریختنم[7] برخیزند　　گه[8] ببد خواستنم[9] بنشینند

نیک باشی وبدت گوید[10] خلق　　به که بد باشی ونیکت بینند

لیکن[11] مرا[12] که حسن ظن همگنان[13] *در حق من[14] به[15] کمالست و من در عین نقصان روا[16] باشد[17] اندیشه بردن وتیمار خوردن

گرآنها[18] که میگفتمی[19] کردمی　　نکوسیرت و پارسا بودمی[20]

1. F оп. 2. A доб. را 3. F,T,Ш گذاری 4. Г,Х,ТF,Е پنذارندت ; Б,F,Ш میپسندارندت ; A доб. وچنان نیستی که میگوییندت 5. Б,Е,F,П جویان 6. Е گر ; F ور 7. Е,F ریختنت 8. Е,F ور 9. Е,F خواستنم 10. Т بیند 11. Е ولیکن ; F اما Х до خوردن оп. и дает مصیبت من دشوارست که ظن . . . ومن بخلاف آن 12. П مصیبت مراست ; Е,Т доб. بین 13. А,Б,Т,Ш خلایق ; F کسان 14. Т حقم 15. Б,Т,Ш بر 16. Е,П до تیمارخوردن оп. 17. Т بود 18. А آنچ 19. F,Ш من گفتمی 20. А,F,П مردمی ; Г,Х,ТF этот бейт оп.

انی لمستتر[1] من عین جیرانی * * * والله یعلم اسراری و اعلانی

در بسته بروی خود ز مردم   تا عیب نگسترند ما را

در بسته چه سود و عالم الغیب   دانای نهان و آشکارا

حکایت (۲۴)

*گله کردم[2] پیش یکی از[3] مشایخ[4] که فلان بفساد[5] من[6] گواهی[7] داده است[8] گفت[9] به صلاحش خجل کن[10]

تو نیکو روش باش تا بدسگال   بنقص تو گفتن نیابد مجال

چو آهنگ بربط بود مستقیم   کی[11] از دست مطرب خورد گوشمال

حکایت[12] (۲۵) یکی را[13] از مشایخ[14] شام[15] پرسیدند[16] که حقیقت[17] تصوف چیست گفت* از

1. F المستتر 2*. С,А,Г,Х,Б,Т,Ш оп. 3. А доб. اکابر 4. Г کبار ; С,А,Г,Х,TF,Б,Т,Ш доб. گله کردم 5. С,А,Б,Т доб. درحق من 6. Е درحق 7. С,А,Б,Т оп. 8. Б,Т оп. است ; Е доб. بفساد 9. Г,Х,TF گفتا 10. А доб. تا در چشم مهمانان آنچه گفته خود را گفته باشد 11. А که

12. Т этот рассказ переставлен со следующим; Г, И этот рассказ оп. 13. А,Т,Ш оп. را 14. Т, Ш доб. را 15. Б,Т,Ш,Б доб. را 16. А,F پرسیدم 17. Ш оп.

این پیش[1] طایفه‌ای بودند درجهان پراکنده بصورت[2*] وبمعنی جمع اکنون[3] قومی هستند به صورت جمع[4] وبمعنی[5] پراکنده[6]

چو هر ساعت از تو بجائی رود دل
بتنهائی[7] اندر[8] صفائی[9] نبینی[10]
ورت مال وجاهست[11] وزرع وتجارت
چو دل با خدایست خلوت نشینی

حکایت[12] (۲۶)

یاد دارم که شبی[13] در[14] کاروانی[15] همه شب رفته[16] بودیم[17] وسحر[18] در[19*] کنار بیشه‌ای[20]

1*. А,Е,Т,Ш,И پیش از این 2*. А,Г,TF,F طایفه‌ای درجهان [درجهان طایفهٔ А] طایفهٔ بودند درجهان بصورت پراکنده Т ; درجهان پراکنده بودند بصورت Х ; بودند بصورت پراکنده 3. А این ساعت ; Х,Б,Е,F,Т امروز 4*. А,F,П خلقی بظاهر جمع اند ; Х خلقی جمعند ; Б,Т خلقی اند [قومی اند Е] بظاهر جمع ; Е,Ш طایفه اند بصورت جمع 5. Х,П,Ш بدل ; Е بباطن 6. Е پریشان ; Ш доб. و پریشان 7. А تنهائی 8. Ш از وی 9. А صفایی 10. А بینی. 11. Г,Х,TF,F جاه و مالست 12. Ш этот рассказ помещен в конце этой главы. 13. А,Б,Т,Ш оп. 14. И,Т با 15. А доб. شب 16. И,Г رانده 17. А,И,Т بودم 18. С,П,Т سحرگاه ; F سحرگه 19. С,F, П,Т بر ; И,Ш оп. 20*. И,Ш оп.

خفته شوریده ای[1] که [2]در آن* سفر همراه ما بود[3] نعره ای برآورد[4] و راه بیابان گرفت و یک نفس آرام نیافت[5] چون[6] روز شد[7] گفتمش[8] آن[9] چه حالت بود[10] گفت بلبلان را دیدم[11] که[12] بنالش[13]* درآمده بودند[14] از[15] درخت[16]* و کبکان از کوه[17] و غوکان در[18] آب[19] و بهایم در بیشه اندیشه کردم که[20] مروت[21] نباشد[22] همه در تسبیح[23] و من بغفلت[24] خفته[25]

دوش مرغی[26]* به صبح[27] می‌نالید[28] — عقل و صبرم برد[29] و طاقت و هوش

*یکی از دوستان مخلص را — مگر آواز من رسید بگوش

1. Г که شوریده ای ; Ш درویش 2. Г до نعره оп. ; Б,F,T,Ш оп. 3*. Ш میان 4. А, И,Т,Ш برزد 5. А,И نگرفت 6. П تا 7. И,F,П доб. روشن 8. И,Т گفتم 9. F оп.; Б,Е,П,Т این 10. Е است 11. F,Ш شنیدم 12. И доб. از درخت گل ; П доб. بر شاخ درخت 13. И بناله 14*. F درآمدند ; П درآمده 15. Ш بر ; П,И оп. 16. F درختان; И,П оп. 17*. Ш оп. ; П доб. به آواز آمده 18. Б,Е,F,T از 19. F دریا ; П доб. فغان برآورده 20. TF,Б,Е,F,П,Т از 21. И روا 22. И доб. که ایشان ; П доб. که جانوران 23. Е доб. رفته 24. F درغفلت ; И оп. 25. Г,И خاموش ; Ш نخفته 26. П مرغ 27*. П سحر 28. П همی نالید 29. П نماند ; А,F,T,Ш برد

گفت باور نداشتم که ترا بانگ مرغی چنین کند مدهوش[1]

گفتم این شرط آدمیت نیست مرغ تسبیح خوان[2] و من خاموش

حکایت (۲۷)

وقتی در[3] سفر حجاز[4] طایفه‌ای جوانان صاحبدل[5] همدم من[6] بودند[7] و همقدم[8] وقت‌ها زمزمه‌ای بکردندی[9] و بیتی[10] محققانه بگفتندی[11] عابدی در[12] سبیل[13] منکر حال درویشان بود و[14] بی‌خبر[15] از درد[16] ایشان[17] تا برسیدیم به خیل[18] بنی هلال کودکی[19] سیاه از حیّ عرب

1. И оп. 2. А,Г,Х,ТF,П,Ш گوی 3. Т وقت 4. И,Т доб. با 5. А یک دل ; П доб. بودند که همه ; Б доб. همراه بودیم و 6. А,Б,Е,И,F,П,Т оп. 7. И بودیم ; Т بودم ; П,Б оп. 8. П доб. بودیم 9. F میکردندی ; Б,Е,Т کردی 10. Б,Е,Ш доб. چند ; П ابیات 11. Б,F,И,Т گفتندی ; А доб. و 12. И,П,Ш بر 13. F доб. دل ; Т доб. تقلید ; همراه ما بود 14. А,F,Ш оп. 15. А оп. 16. А,И حال ; П оп. ; Е доб. دل 17. Ш доб. با ایشان بود 18. Б,Т حی ; Е,Ш نخیل 19. ТF کودک

بدر آمد[1] و[2] آوازی برآورد که مرغ از هوا[3] درآورد[4] اشتر[5]* عابد را دیدم که برقص[6] اندر آمد[7] و[8] عابد[9] را بینداخت و راه بیابان گرفت[10]* گفتم* ای شیخ[11] در حیوانی[12] اثر کرد و ترا[13] همچنان[14] تفاوت[15] نمیکند

دانی چه گفت مرا آن بلبل سحری ** تو خود چه آدمیی[16] کز عشق بیخبر[17]

اشتر بشعر عرب در حالتست[18] و طرب ** گر ذوق نیست ترا کژ[19] طبع جانوری[20]

1 Ш درآمد 2. П оп. 3. Е оп. 4. Е доб. را از طیران و آب وآنرا از جریان 5. Е درآوردی ; П بازداشت 6*. А оп. 7. П,Е درآمد ; А оп. 8. А,Б,Т оп. 9. Б,Т وی ; И زاهد 10*. Г,Х,TF برفت 11*. Ш سبحان الله که ; П доб. آواز این 12. TF حیوان 13. TF اثر ; Е,И,П ترا ; И درتو 14. А,Ш همچنین ; И هیچ ; F هنوز ; С,Е,П оп. 15. Б,Т,Ш تفاوتی 16. Е,Т آدمی 17. П دانی که چه گفت بلبل اندر سحری * کای آدمی از عشق اگر باخبری ; И этот бейт оп. 18. F,П جنبش است. 19. А در ; Е کز ; F,Ш کج 20. П از صوت عرب رقص شود اشتر را * آخر نکنی ذوق کم از جانوری ; И этот бейт оп.; Е,Т перед этим бейтом доб. اشتر را چو شور و طرب در سرست * اگر آدمی را نباشد خرست

وعند هبوب الناشرات علی الحمی		تمیل غصون البان لا الحجر الصلد[1]

بذکرش هرچه بینی در خروشست		دلی[2] داند[3] در این معنی که گوشست

نه بلبل بر گلش[4] تسبیح خوانیست[5]		که هر خاری بتسبیحش زبانیست

حکایت (۲۸)

یکی را[6] از ملوک[7] مدت عمر[8] سپری[9] شد[10] و[11]* قایم مقامی نداشت[12] وصیت کرد که بامدادان[13] نخستین[14] کسی که[15] از[16] در[17] شهر اندر آید[18] تاج شاهی[19] بر سر وی نهند[20] و تفویض مملکت[21] بدو[22] کنند[23]

1. И,Ш бейт оп. 2. T ولی 3. Ш باید 4. П گلی 5. A خوانست 6. А,И,П,Т оп. را

7. Б,П,Т доб. عرب 8. А,Б,Е,П,Т,Ш عمرش 9. П,Ш بسر 10. П شده بود 11. A,TF оп.

12*. А оп. 13. Ш بعد از وفات من 14. A,F اول 15. Ш доб. بامداد 16. И,Ш به ;

F оп. 17. И оп.; F доб. این 18. А,И,F,П,Т درآید ; Ш آمد 19. E پادشاهی

20. A,E نهید 21. T تخت و ممالک 22. А,И,Т,Ш بوی 23. A,E کنید ; Ш доб.

چون ملک از عالم درگذشت

اتفاقاً[1] اول[2] کسی که در[3] آمد گدائی بود[4] همه عمر لقمه[5] اندوخته[6] و رقعه[7] دوخته[8] ارکان دولت[9] و اعیان حضرت[10] وصیت ملک[11] بجای آوردند و تسلیم[12] مفاتیح[13] قلاع[14] و[15] خزاین* بدو کردند[16] مدتی ملک[17] راند[18] تا[19] بعضی[20] امرای دولت گردن[21] از طاعت او بپیچانیدند[22] و ملوک[23] از هر طرف[24] به منازعت[25] برخاستند[26] و بمقاومت لشکر آراستند[27] فی الجمله

1. И,П بامدادان ; F оп. ; Ш доб. درآن روز 2. F نخستین 3. Е,Т доб. ازدرشهر ; П доб. ازدروازه 4. Б,И,П,Т доб. که ; И,Е доб. که در 5. Б,Е,Т لقمه لقمه ; П لقمه برلقمه 6. Е,F اندوختی ; П доб. بود 7. Б,Т رقعه بر رقعه ; Е,П خرقه برخرقه ; И رقعه برخرقه ; Ш باره برهم 8. F,E دوختی 9. F доб. وسلطنت 10. Б,Т مملکت 11. А оп. ; F او ; Е,П,Т доб. را 12. Б,Е,И,F,Т оп. ; П доб. ملک و 13. И,F оп. 14. Е ملک ; И,F оп. 15. И,F оп. 16*. Б,Т بداوتسلیم کردند ; Е بدوارزانی داشتند ; F تسلیم اوکردند ; И оп. ; А,Ш доб. و ; TF доб. درویش ; П доб. وسلطنت ومملکت سپردند ودرویش 17. Е,П,Т مملکت 18. F براند 19. F оп. 20. Е,F, П доб. از 21. Т سر 22. Б,Ш بپیچیدند ; Е,П پیچانیدند ; F درپیچیدند 23. Е,И,F,П доб. دیار ; Ш доб. طویق 24. Ш گوشه 25. Б,Ш доб. او ; Т بمنازعه او 26. Г,Х,TF برخاستند ; Т خاستن گرفتند 27. Г,Х,TF آراستن

سپاه و رعیت[1] بهم برآمدند[2] و برخی[3] طرف[4] بلاد از قبض[5] تصرف او بدر رفت *درویش

از این[6] واقعه *خسته[7] خاطر[8] همی بود[9] تا[10] یکی از دوستان[11] قدیمش[12] که در حالت درویشی

قرین[13] او[14] بود از سفری[15] باز آمد و[16] در چنان مرتبه دیدش[17] گفت منت خدای را

* عز وجل[18] که[19] گلت[20]* از خار[21] و خارت[22]* از پای[23] بدر آمد[24]* و بخت بلندت رهبری کرد

و اقبال[25]* و سعادت[26] یاوری[27] تا[28] بدین پایه[29] رسیدی[30]* انّ مع العسر یسرا[31]

1. П доб. آن دیار 2. Г,Х,TF برآمد 3. П بعضی ; F,Е,Ш доб. از 4. Б,П,Т از 5. Т قبضه ; И оп.; Ш доб. و 6*. А оп. 7. Б,Т واقعات ; F جهت ; А оп. 8*. И کوفته خاطر ; А оп. 9. F میبود ; А оп. 10. Т,Б که ; F оп. 11. F دوستانش 12. И قدیم ; F оп. 13. Ш همنشین 14. Т دید ; F,Ш оп. 15. А,Б,Е,Т,Ш سفر 16. F оп.; Е доб. اورا ; П доб. درویش را 17. Е دیدو ; П دید 18*. Г,Х,TF,Ш оп ; Г до بخت оп. 19. Е,F,П доб. П تا بخت بلندت یاوری کرد و اقبال رهبری که 20. Ш گل ; И оп. 21*. И оп. 22. Ш,И,А оп.; TF خار 23*. А,И,Ш оп. 24. И оп.; А,Е,Ш,F برآمد 25*. Е,П,F оп. 26*. А,Е,И,F,П оп. 27. И رهبری ; Е,F,П оп. 28. Е که ; П و 29. И مرتبه 30. И برسید ; Б,Т доб. که ; Ш доб. قوله تعالی 31*. И,F оп. ; П доб. وحکما نیز گفته اند

شکوفه گاه شگفته است و گاه خوشیده

درخت وقت[1] برهنه است و وقت[2] پوشیده[3]

گفت[*] ای یار عزیز[4] تعزیتم کن[5] که[6] جای[7] تهنیت نیست[8] آنگه[9] که[10] تو دیدی غم نانی داشتم[11]

اکنون[12] تشویش جهانی[13]

اگر دنیا نباشد دردمندیم — وگر باشد بمهرش پای بندیم

بلائی[14] زین جهان[15] آشوب‌تر نیست — که رنج خاطر است ار[16] هست ور نیست

مطلب گر توانگری خواهی — جز قناعت که دولتیست هنی

[17]گر غنی زر بدامن افشاند — تا نظر در ثواب او[18] نکنی

1. Б,Т گاه 2. Б,Т گاه 3. И доб. فان مع العسر یسرًا مع العسر یسرًا ; П доб.

زکار بسته میندیش و دل شکسته مدار * که آب چشمه حیوان درون تاریکیست 4*. А عزیز ; Е برادر ; Ш

یار 5. А,Б,Т,Ш گوی 6. И چه ; F оп. 7. Б,F,Т بجای 8. Б,И,F,Т است 9. Б,Т

آندم ; F درآن زمان 10. И оп. 11. F оп. 12. А,Г,Х,TF,Б,Е,Т امروز ; П این زمان

13. И جهان ; П доб. دارم 14. TF بلای ; И حجابی 15. Е,Т درون 16. TF وگر

17. И бейт. оп. ; F переставлен со следующим бейтом. 18. F آن

گر بزرگان شنیده ام بسیار | صبر درویش به که بذل غنی[1]
* اگر بریان کند بهرام گوری | نه چون پای ملخ بودی زموری[2]

حکایت[3] (۲۹)

یکی را دوستی[4] بود که عمل دیوان کردی[5] مدتی[6] اتفاق[7] دیدن[8] نیفتاد کسی گفت[9]
فلانرا[10] *دیر شد[11] که[12] ندیدی[13] گفت من او را نخواهم[14] که بینم[15] قضا را یکی[16] از کسان او[17] حاضر
بود گفت چه خطا[18] کرده است که *ملولی[19] از دیدن او گفت[20] هیچ ملالی[21] نیست اما[22] دوست[23]
دیوانی را وقتی توان دید[24] که معزول باشد[25] و مرا[26] راحت[27] خویش[28] در[29] رنج او نباید[30]

1. A شکر 2*. И,Ш оп. 3. С,А,Г,Х,И этот рассказ оп. 4. П доб. بزرگ 5. Б,F,П,Т доб. او 6. П доб. اتفاقاً 7. F,П оп. 8. TF,F ملاقات ; E دیدنش ; Б,П доб. وی ; Т доб. پادشاه 9. E доб. که 10. Б,Т оп. 11*. Е,Ш دیرایست 12. F تا ; Б,Т доб. فلانرا 13. П ندیدم ; Т ندندیم ; Ш ندیدهٔ 14. E نمیخواهم 15. Е,П,Ш بینم 16. Б,Т شخصی ; Е оп. 17. E доб. یکی 18. F خطائی ; Е گناه 19*. Б,F,Т ملولی [F دیدن او] ازدیدنش 20. Е,Ш оп. 21. Б ملالتی ; Е خطائی 22. E ولی 23. TF دوستان 24. П دیدن 25. TF باشند 26. F مارا ; П من 27. П ازبهر 28. Ш خود 29. П оп. 30. E نمباید ; П روانداردم ; Т نمباشد ; Ш نیاید

در بزرگی و[*]دار و گیر[1] عمل ز آشنایان فراغتی دارند
روز درماندگی و معزولی درد دل پیش دوستان آرند

حکایت (۳۰)

ابو هریره [*]رضی الله عنه[2] هر روز بخدمت[3] حضرت[4] مصطفی[*5] صلی الله علیه[*6] و سلم[7] آمدی[8] گفت[9] یا ابا هریره زرنی[10] غبًا تزدد حبًا یعنی[11] هر روز میا تا محبت[12] زیادت شود[13] [*]صاحبدلی را گفتند[14] بدین خوبی که آفتابست نشنیده ایم که کسی او را دوست گرفته[15] است[*16] و عشق آورده[17] گفت[18] برای[19] آنکه هر روز[20] میتوان دید[21]

1*. Б,Т گیرودار ; F دارگیر 2*. И لعنت الله علیه ; Б,F,Т,Ш оп. 3. Б,Т خدمت 4. А,Г,Х,TF, П,Ш оп. 5. А رسول خدا ; П پیغمبر ; Т رسول 6*. А علیه افضل الصلوات ; П علیه السلام ; Б,И, F доб. وآله 7. Т آله ; А,Г,Х,TF,Б,П оп. 8. А доб. روزی رسول خدا صلی الله علیه وسلم ; Т доб. ; Ш доб. 9. С,А,F,Т فرمود 10. И زر 11. С یا ابو هریره ; Г,Х,TF,F оп. 12. Ш وخردمندان گفته اند ; 13. Е گردد и доб. لطیفه 14*. А,Ш وصاحبدلان گفته اند که ; Б,Т دوستی И گفتند صاحبدلیرا ; П وصاحبدلان گفته اند که 15. И داشته 16. Б,Е باشد 17*. Е,И,П оп.; А доб. است 18. Б,Т оп.; Е,И,П доб. از 19. F سبب 20. Е روزش 21. Т,Б دیدش

مگر در[1] زمستان که محجوب[2] است[3] و محبوب[4]

بدیدار مردم شدن عیب نیست ‌‌ ‌‌ ولیکن نه چندانکه گویند بس

اگر خویشتن را ملامت کنی ‌‌ ‌‌ ملامت *نباید شنیدن ز[5] کس

حکایت (۳۱)

یکی را[6] از بزرگان بادی[7] مخالف[8] در شکم پیچیدن گرفت و[9] طاقت ضبط آن نداشت پس[10] بی اختیار[11*] از وی[12*] صادر شد[13*] گفت ای دوستان مرا در[14] آنچه[15] کردم اختیاری نبود[16] و *بزه[17*] آن بر من[18] ننوشتند[19] و راحتی *[20] بمن[21*] رسید شما[22] هم[23] بکرم[24] معذور دارید

1. Б,Е,И,F,T به 2. Ш محبوب 3. Б,Т ازاین سبب 4. Ш محجوب 5*. П شنیدن نباید ; T نخواهی شنیدن 6. C,A оп. 7. TF,Е,П باد 8. Б,Ш оп. 9. A,F,П,T оп. 10. TF و ; Е,И,F,П оп. 11. F بغیراختیار ; И оп. 12*. Г,X,TF,F,T,Ш ازاو ; И оп. ; П доб. ضرطی 13*. И оп. 14. C,F,Ш оп. 15. A,Ш این که ; И این چه 16. T نبوده 17*. A برمند ; Г,X,TF بزهی ; Е,F,П بزهٔ 18*. A оп. 19. C,E,П ننویسید ; A نشدم ; Б, T доб. وشمارا زیانی نرسید 20. П доб. هم 21*. A باندرون من ; Е,И,F بمن ; П برمن ; Ш باندرونم 22. Б,Т امید ; Ш оп. 23. Б,Т که ; Б,F نیز 24. П оп.

شکم زندان باد است ای[1] خردمند

ندارد هیچ[2] عاقل باد در بند

چو باد اندر شکم پیچد[3] فرو هل

که باد اندر شکم باریست[4] بر دل

حریف ترشروی[5] ناسازگار[6]　　چو خواهد شدن دست پیشش مدار

حکایت[7] (۳۲)

از صحبت یاران دمشقم ملالتی پدید* آمده بود[8] سر در[9] بیابان قدس نهادم و با حیوانات[10] انس گرفتم تا وقتی که اسیر قید[11] فرنگ[12] شدم[13] در خندق طرابلس با جهودانم[14]

1. A доб. برادر　2. И مرد　3. A بینی ; F داری ; П آید ; Ш باشد　4. TF بارست

5. C,A,Б گرانجان ; E, T доб. و　6. Ш ناسزاکار　7. П доб. باری ; T доб. وقتی

8*. И,Т بدید آمد　9. П оп.　10. Ш حیوان　11. F بند ; A,Г,X,TF оп.　12. И فرنگی

13. A,F,T,Ш доб. و　14. F جهودان

بکارگل[1] بداشتند[2] یکی از رؤسای حلب[3] که[4] سابقهٔ[5] معرفتی[6] میان[7] ما[8] بود گذر کرد و[9] بشناخت و گفت ای[10] فلان[11] این چه حالتست[12] گفتم چگویم[13]

همی گریختم از مردمان بکوه و بدشت
که از خدای نبودم بدیگری پرداخت[14]
قیاس[15] کن که چه حالم بود درین ساعت[16]
که در طویله نامردمم بباید ساخت

[17]*پای در زنجیر پیش دوستان
به که با بیگانگان در بوستان

1. F گلم 2. F,T,Ш داشتند ; E,П доб. تا 3. П دوستان ; Ш مردم 4. И оп. که ; T доб. مراباو 5. И سابقه 6. Ш оп.; C доб. در ; И доб. که 7. T оп. 8. T,Ш оп. 9. E,П, Ш доб. مرا 10. И,П,Ш оп. 11. И سعدی ; П оп. 12. E,F,П доб. [E گذاری] وچگونه میگذرانی 13. E,F,П оп.; C доб. اینست که میبینی 14. A,Г,X,TF آدمی ; П مردمان 15. C نگاه 16. П آن 17*. И оп.; П доб.

در دیده بجای سرمه سوزن دیدن * برق آمده آتش زده خرمن دیدن
در قید فرنگ غل بگردن دیدن * خوشتر که بجای دوست دشمن دیدن

برحالت[1] من رحمت آورد و بده دینار[2] از قید فرنگم[3*] خلاص کرد[4] و با خود بحلب[5]

برد[6] و[7*] دختری که داشت[8] بنکاح[9] من[10*] درآورد[11] به کابین صد دینار[12] مدتی

برآمد[13] دختر بدخوی[14*] و[15] ستیزه روی[16] و[17] نافرمان[18] بود[19] زبان درازی کردن گرفت

و عیش مرا[20*] منغص داشتن[21*]

زن بد در سرای مرد نکو — هم درین عالمست دوزخ او

1. Б,И حال ; П,Т доб. تباه 2. A,F,П دینارم ; F доб. بخریدو 3*. С,Б,И,Т قیدفرنگ ; Г,Х,TF آورد ; F قیدم بندم 4. П,Т داد 5. С,Т,Ш خویشتن ; A خویشتنم ; F خورم 6. А,Б,И,Ш

7. A оп. 8*. Б,Т دخترخود ; Е,И,F,П,Ш دخترداشت ; F,Ш доб. و 9. A درنکاح ; Е,И,F,П, به [در E] عقدنکاح [نکاحم F] 10. F оп. 11*. E آورد 12. Б,Е,П,Т доб. چون 13. А,Г,

Х,TF,Ш оп. ; F اتفاقا دختر 14*. А,Б,Т بدخوئی ; П زشت خوی ; Е доб. بود 15. Г,Х,TF,И,F оп.

16. А,Т,Б, [A کرد] ستیزه روئی آغازنهاد ; П доб. بودآغازکرد ; Е ستیزه جوی ; Ш ستیزه رای

17. Г,Х,TF оп. 18. И نافرمان بردار ; П نافرمانی ; Т نافرمان برداری ; A,F оп. 19. Т و ; А,Б,Е,И,

П оп. 20*. Б عیشم 21. С میگردانید ; Б میداشت ; F,T,Ш داشت ; A доб. تاازحدبرفت ;

E,F,П доб. چنانکه حکما گفته اند

زنهار از قرین بد زنهار   وقنا ربنا عذاب النار

باری زبان تعنت[1] دراز کرده همی گفت[2*] تو[3] آن نیستی که پدرم[4] ترا[5*] از قید فرنگ[6*] بده دینار[7*] باز خرید[8] گفتم بلی[9] بده[10] دینارم[11*] باز خرید[12] و بصد دینار[13] بدست[14] تو[15] گرفتار[16] کرد[17]

شنیدم گوسپندی[18] را بزرگی   رهانید از دهان و دست گرگی

شبانگه کارد بر حلقش بمالید   روان[19] گوسپند[20] از وی بنالید

که از چنگال گرگم در ربودی   چو دیدم عاقبت خود گرگ[21*] بودی

1. П طعن; T طعنت 2. C,A,Ш کردو; П کرده بودو; И کردن گرفت و 3. C,И گفت; П میگفت 4. A,E,F,П پدرمن 5. Б оп.; A,П,T доб. بده دینار 6*. Г,X,TF ازفرنگ; Б ازقید فرنگ 7*. C. آزاد کرد و بده دینار خرید; И خلاص داد بده دینار; Б خلاص کرد; TF خلاص داد; A,Г .*8 оп. A,Б,И,F,П,T خرید Ш 9. A оп.; C,Б,T,Ш доб. آنم که 10. И оп. 11. TF,Б,F,T,Ш دینار ازقید فرنگم; A,E,П دینار; И оп. 12*. A خلاص داد; Г,TF خلاص کرد; Б رهانید; И оп. 13. A دینارم 14. TF,И در 15. Б,T توام 16. И گرفتارم 17. Б,T نمود; Г,TF оп. 18. Б,E,И,F,П,T گوسفند 19. И روانی 20. Б,E,И,F,П,T گوسفند 21*. Б,E,И,П,T گرگم تو

حکایت (۳۴)

یکی از پادشاهان عابدی را[1] پرسید که[2] اوقات عزیزت[3] چگونه[4] می گذرد[5]
گفت همه شب[6] در[7] مناجات و[8] سحر[9] در دعای[10]* حاجات و[11] همه[12] روز[13] در بند اخراجات
ملک *را مضمون اشارت عابد معلوم گشت[14] فرمود تا وجه کفاف[15] او[16] معین[17] دارند[18]
*تا بار عیال از[19] دل[20] او[21] برخیزد[22]

ای گرفتار[23] پای[24] بند عیال — دیگر آسودگی[25] مبند خیال
غم فرزند و نان و جامه و قوت — *بازت آرد ز[26] *سیر در[27] ملکوت

1. С.Б доб. که عیالان داشت ; П доб. عیالمند بود ; Т доб. عیال بسیار داشت و کفاف اندک
2. А که عیالان داشت ; Ш عیالان داشت گفت که 3. A,F عزیز 4. А چون 5. И همی گذرد
6. А оп. 7. И доб. دعا و 8. Ш оп. 9. Ш оп. 10. Б,Е,П دعا و 11*. И,Ш оп. 12. П هر ;
Б,И,Т оп. 13. А روزه ; И оп. 14*. Е,И,F,П оп. 15. F کفافش 16. С,TF,Ш وی ; F оп.
17. Ш مهیّا 18. А کروند 19*. Б оп. 20. И گردن ; Б оп. 21. Т وی ; Б оп. 22. Б оп.; П доб.
و اندوه نکشد 23. А этот бейт оп. 24. Б,Т доб. و 25. С,TF,Е آزادگی 26*. Б,Ш باز دارد
27*. А سیر از ; Т سیرت ; Ш سیرت از

*همه روز اتفاق میسازم که بشب باخدای پردازم[1]
شب چو عقد نماز میبندم چه خورد بامداد فرزندم

حکایت (۳٤)

یکی از متعبدان شام در بیشه[2] زندگانی[3] کردی و برگ درختان خوردی[4]
پادشاهی[5] بحکم زیارت[6] بنزدیک[7] وی[8] رفت و[9] گفت اگر مصلحت بینی[10] به[11] شهر اندر[12]
برای[13] تو[14] مقامی[15] بسازم[16] که فراغ[17] عبادت[18] ازاین[19] به دست دهد[20] و دیگران هم[21]

1*. И оп. 2. А,Ш оп.; Т,Б доб. سالها 3. Е,П доб. سالها 4. Б,Е,И,П,Т عبادت ; F ترک ; Ш کشتی و عبادت 5. Е یکی از پادشاهان آنطرف ; И,F,П بادشاه آن طرف 6. И ارادت ; Ш ترک 7. Б نزد ; И پیش ; F نزدیک 8. И,F,П او 9. F оп. 10. И доб. ازبهر تو 11. Б, Е,И,F,Т,Ш در 12. С,А,Б,Е,И,F,Ш оп. ; П доб. آی 13. И,П оп. ; С,А,Е,F,Ш ازبرای 14. П تا 15. П доб. برای تو 16. Е سازیم ; И,П بسازیم 17. Е,Ш فراغت ; И оп. 18. Ш оп. 19*. Ш به ازاین 20*. TF بدست دهد ; Б,Е,F,Б,П,Т,Ш میسر شود 21. П همه ; Е оп.

ببرکت[1] انفاس شما[2] مستفید گردند[3] و به[4] صلاح[5] اعمال شما[6] اقتدا کنند[7] زاهد[8] قبول نکرد[9]* یکی از وزیران[10] گفتش[11] پاس خاطر ملک[12] را* [13] روا باشد[14] که* چند روزی[15] به شهر آندر آئی[16]* و کیفیت مقام[17] معلوم کنی[18] پس اگر صفای وقت عزیزان[19] را از[20] صحبت اغیار کدورتی باشد اختیار[22] باقی است[23] عابد[24] بشهر درآمد[25] و بستان[26]* سرای[27]*

1. С,Е,П,Ш ازبرکات 2. И,F,П,Ш оп. 3. Е شوند 4. Е,И بر 5. Б,И,Т مصالح ; Е оп.

6. Е доб. صالح 7. И نمایند ; F доб. چندانکه گفت 8. И оп. ; А,Б,Т,Ш доб. را این سخن ; Е доб.

وزیران این سخن 9. А,Ш نیفتاد و روی برتافت Б,Т ; نیامد و روی برتافت 10*. Г

11. Г,Е,F,П یکی از وزرای ملک Б,Т ; وزرای دولت П ; وزرای حضرت F ; ارکان دولت Е

15*. Б مصلحت آنست 14*.Е,И,F,П 13. И оп. 12. F حضرت سلطان گفتند И ; گفت

مکان И,F,Ш ; حال 17. Б 16*. Б,Т,Ш درآئی ; Е,И,F,П آئی روزچند Т ; روزی چند

18. П کنید 19. Б,F,Т,Ш عزیزت 20. Е,П оп. 21. F خلق 22. Е بپذیرد 23. А,Б,

Т,Ш доб. آورده اندکه ; И доб. که 24. Б,Т,Ш доб را 25. Б,Т درآوردند ; Ш اندرآوردند

26. А,Е,И,Л оп. 27*. А,F سرای بستان

خاص[1] ملک را[2] بد[3] و پرداختند مقامی[4] دلگشای[5] روان[6] آسای[7]

گل سرخش چو عارض خوبان | سنبلش همچو زلف محبوبان
همچنان از نهیب برد عجوز | *شیر ناخورده طفل دایه هنوز

و افانین علیها[10] جلنار[11] | علقت بالشجر الاخضر نار

ملک[12] در حال کنیزکی[13] خوبروی[14] پیشش[15] فرستاد

از این مه پاره ای عابدفریبی | ملایک صورتی طاوس زیبی
که بعد از دیدنش صورت نبندد | وجود پارسایان را شکیبی

و[16] همچنین[17] در[18] عقبش[19] غلامی[20] بدیع الجمال[21] لطیف الاعتدال[22]

1. TF оп. 2. E,F,П оп. 3. E,П برای او ; T,Ш ازبرای او 4. F доб. دید 5. E,И доб. و ; П доб. وآبهای روان 6. П روح 7. E,T доб. چون بهشت ; П доб. چنانکه گفته اند 8*. T طفل ناخورده شیر
9. F غنچه 10. И علینا 11. И چنار 12. F оп. 13. П,Ш کنیزک 14. Б ماهرو 15. A پیش ; П پیش وی
16. A,Г,X,TF,E,И оп. 17. Г,X,TF,E همچنان 18. П بر 19. И.П عقب او 20. П غلام
21. E доб. و 22. Б,П,T,Ш доб. که زور سرپنجهٔ جمالش دست [پنجه П] تقوی شکسته [شکستی П]
فرستاد E доб. ; ودست قدرت [قوت Ш] صاحبدلان برکتف بسته [بستی П]

هلک الناس حوله عطشا   وهو ساق یری ولا یسقی

دیده از دیدنش نگشتی سیر   همچنان کز فرات مستسقی

عابد[1] طعامهای[2] لذیذ[3] خوردن گرفت و[4] کسوت های[5] لطیف[6] پوشیدن از
فواکه و مشموم و[7] حلاوات[8] تمتع یافتن[9] و در جمال غلام و کنیزک[10] نگریستن[11] و خردمندان[12]
گفته اند زلف خوبان زنجیر پای عقلست و دام مرغ زیرک

در سر[13] کار تو کردم دل و دین با همه دانش

مرغ زیرک بحقیقت[14] منم امروز[15] و[16] تو دامی[17]

1. А доб. آن   2. Е,П,F لقمه ; И طعام   3. А,Б,Т لطیف   4. А доб. آن   5. Е,И,F,П کسوت   6. Б,Т نظیف   7. Е оп.   8. Б,Т حلاوتها ; Е доб. و   9. F یافت   10. Б,Т کنیز   11. С,А,П نظر کردن ; Е,F نظر کردن گرفت   12. И حکما   13. А,И,F,Ш доб. و   14. А оп.   15. А доб. بحقیقت   16. ТF,Е,Т оп.   17. Б,F,П доб. * گر شاهدان بدیده دل میبرند و عقل
پس زاهدان برای چه خلوت گزیده اند * زنهار اگر بدانهٔ خالش نظر کنی * میدان که دام زلف بر او گستریده اند *
با چابکان دلبر و شوخان نازنین * بسیار در فتاده و اندک رهیده اند

فی الجمله دولت[1] وقت[2] مجموع[3] بزوال[4] آمد چنانکه[5] گفته اند[6]

هر که هست از فقیه و پیر و مرید ‏ ‏ وز زبان آوران[7] پاک نفس
چون بدنیای دون* فرود آمد[8] ‏ ‏ بعسل در بماند پای[9] مگس

باری[10] ملک[11] بدیدن او رغبت کرد[12] عابد را دید[13] از هیأت نخستین بگردیده[14] و سرخ و سپید[15] و فربه شده[16] و بر[17] بالش[18] دیبا[19] تکیه زده[20] و[21] غلام[22] پری پیکر با[23] مروحه[24] طاوسی[25] بالای[26] سر[27] ایستاده[28] بر سلامت حالش شادمانی* کرد[29] و از هر دری[30] سخن گفتند[31] تا[32] ملک[33]

1. Б оп. 2. И оп. 3. И مجموعش ; Т مجموع او 4. Г,Х برزوال ; И بروز زوال 5. Т,Ш چنانچه ; А,Б,И,F оп. 6. Г,Х,Ш شاعر گوید ; А,Б,И оп. 7. Т زبان روان 8*. Г,Х,Б,Т فرود آید ; И فروماند 9. Е همچو 10. И,Т,Ш оп. 11. Г,Ш доб. بار دیگر 12. Ш доб. و 13. Ш доб. که 14. F گردیده 15. А,Б,Т доб. شده ; Е доб. گشته ; Ш доб. برآمده 16. Б,Т گشته ; F برآمده ; А оп. ; И,П,Ш доб. وکسوت ثمین پوشیده 17. А به 18. F,П بالین 19. И دنیا 20. F کرده ; П доб. وکنیزک گلعذار درجوار نشسته 21. Е оп. 22. И غلامی 23. Ш به 24. И оп. 25. И,F оп. 26. А بربالین 27. Е سرش ; А,Т,Ш доб. او 28. И,F,П доб. ملک 29*. И خرم شد ; Т доб. ونشستند 30. Ш доб. دیگر با ملک 31. Ш گفتن آغاز کرد 32. Ш оп. 33. Т,П,F,И оп.

بانجام سخن[1] گفت من این دو[2] طایفه را[3*] درجهان[4] دوست میدارم[5] یکی[6] علما و دیگر[7] زهاد[8] وزیری[9] فیلسوف جهاندیده[10] حاضر بود[11] گفت[12] ای خداوند[13*] شرط دوستی آنست که با هردو طایفه[14] نکوئی[15] کنی[16] عالمان را[17] زر بده[18] تا دیگر بخوانند و زاهدان را[19] چیزی مده تا زاهد بمانند[20]

خاتون[21] خوبصورت[22] پاکیزه روی را
نقش و نگار و خاتم پیروزه گو مباش
درویش نیک سیرت فرخنده رای را[23]
نان[24] رباط و لقمهٔ دریوزه گو مباش

1. Ш چنین ; F,П,T حدیث и доб. ملک 2. С,А,Ш هردو ; X چنین که من این هردو 3. Г,Ш оп. را 4*. С,А,Г,Х,Ш оп. 5. X چنین درجهان کس ندارد ; С,А доб. دارم درجهان کس ندارد 6. Г,Е,И,F,П, Ш оп. 7. Г,Е,И,F,П,Ш оп. 8. X,TF,Е,И, П доб. را 9. Г,Х,TF,П وزیر 10. Б,Т,Ш оп. 11. Г, X доб. حاذق ; Б,Т,Ш доб. فیلسوف حاذق 12. А,Х,Б,Т,Ш که با او 13. Е,F,П ملک ; А,Ш доб. روی زمین 14. И оп. 15. F احسان ; И оп. ; А,П доб. و دوستی 16. И оп. 17. И,П,Т,Ш علما 18. А оп. 19. Е,И,F زهاد 20. Б,Е,И,П,Т,Ш доб.
بیت :
نه زاهد را درم باید نه دینار * چو بستد زاهد دیگر بدست آر * قطعه: آنرا که سیرت خوش و سریست با خدای * بی نان وقف و لقمهٔ دریوزه زاهد است * انگشت خوبروی و بناگوش دلفریب * بی گوشوار و خاتم فیروزه شاهد است
21. И,F до حکایت оп. 22. Е خوبسیرت ; П доб. و 23. Г,Х پاکیزه خوی 24. Ш доб. و

تا مرا هست[1] و دیگرم باید   گر نخوانند زاهدم شاید

حکایت[2] (۳۵)

*مطابق این سخن[3] پادشاهی را مهمی پیش آمد گفت اگر انجام این حالت[4] به[5] مراد من برآید[6] چندین درم[7] زاهدان را دهم[8] چون حاجتش[9] برآمد و[10] تشویش خاطر[11]ش[12] برفت[13] وفای نذرش بوجود[14] شرط لازم آمد یکی را از بندگان خاص کیسهٔ[15] درم داد تا[16] *[17]صرف کند بر[18] زاهدان گویند[19] غلامی[20] عاقل[21] و[22] هشیار بود همه روز بگردید و شبانگه[23] بازآمد و درمها[24]* بوسه داد و[25] *پیش ملک[26]* بنهاد[27] و گفت *زاهدان را[28]* چندانکه

1. E оп. 2. F,И этот рассказ оп. 3*. Б,Т оп. 4. П کار 5. Е,П بر 6. Е,П باشد 7. П هزار

8. С,Г,Х,ТF доб. دهم مر ; П доб. صدقه بدهم ; Ш доб. به 9. А,Е بدهم ; С,Г,Х,ТF,П оп. 10. А,Е оп.

11. Е оп. 12. Б,Е,Т,Ш оп. 13. Е оп.; А доб. و 14. Е,П,Ш بموجب 15. П доб. را 16. Б,Ш تفرقه کند ; Е доб. که 17*. Б,Е,П,Т оп. 18. Е به 19. Б,Т доб. قسمت کند ; Е,П доб. بداد

20. Б,Т оп. 21. Е,Т غلام ; Б оп. 22. С,Ш оп. 23. А,Е شبانگاه ; Б,Т доб. بخدمت سلطان

24. П کیسهٔ درم ; Е,Т доб. را 25*. Б بوسیده 26*. Б,Т برزمین 27. Б,Е,Т نهاد 28*. Б,Т оп.

طلب کردم نیافتم[1] گفت[2] این چه حکایت است آنچه من دانم[3] در این ملک[4] چهار صد
زاهدست[5] گفت ای خداوندجهان[6*] آنکه زاهدست[7] نمیستاند و[8] آنکه میستاند[9] زاهد
نیست[10] ملک بخندید و ندیمان راگفت چندانکه مرا درحق[11] خداپرستان[12] ارادتست[13]
واقرار مرا[14] این شوخ دیده راعداوتست و انکار و[15] حق بجانب اوست

زاهدکه[16] درم گرفت ودینار * زاهدتر ازاو کسی[17] بدست آر

آنزاهکه[18] سیرتی خوش وسرّیست باخدای
بی نان وقف ولقمهٔ[19] دریوزه زاهدست

1*. Е оп.; Б,Т доб. زاهدی 2. Б,П доб. ملک 3. Б,Т میدانم 4. Б,Е,Т شهر 5. А هست ; Б,Е,П,Т زاهدند 6. С روی زمین ; А оп. 7*. А оп.; Б,Т доб. زر 8. А оп. 9. П оп. 10. П доб. میستاند 11. С,Е доб. این طایفه ; П доб. درویشان و 12. Б,Т درویشان 13. А هست 14. Ш مرا ; Е,П,Т оп. 15. Б,Т доб. اگرراست خواهی ; Ш оп.; Е لیکن ; П ولی 16. А оп. этот бейт 17*. ТF زاهدترازآن یکی ; Е وزاهد دیگری ; Т,Ш زاهدترازاویکی 18*. Г,Х,Б,Е,П,Т,Ш четверостишие оп. 19. А سفر

وانگشت خوبروی و بناگوش دلفریب

بی گوشوار و خاتم فیروزه شاهدست

حکایت[1] (۳۶)

یکی از علمای[2] راسخ[3] را[4] پرسید[5] ند[6] چه گوئی[7] در[8] نان وقف گفت اگر نان[9]* از بهر[10]
جمعیت خاطر میستاند[11] حلالست[12] واگر جمع[13]* از بهر[14] نان[15] مینشیند[16] حرام[17] [18]
نان از برای کنج عبادت گرفته اند[19] صاحبدلان نه کنج عبادت[20] برای نان[21]

1. И этот рассказ помещен в начале данной главы после рассказа 10. 2. Г,Х,TF,F доб. را 3. Ш علما 4. И ناصح ; Ш оп. 5. Г,Х,TF,F оп. 6. С پرسید که ; Б,Е,F,П,Т,Ш доб. که 7. F,П فرمائی ; Ш میفرمائی 8. И доб. حق 9. Б,Ш оп. 10*. Б,Т برای ; Ш جهت 11. Б,Т,П,Ш,Е,F доб. و فراغ عبادت 12. Б,Е,Т ستانند ; F,П,Ш میستانند 13. А حلال 14. Е,И,F,П,Ш مجموع 15*. И ازبرای ; Ш оп. 16. Ш оп. 17. Б,Е,F,П,Т,Ш مینشینند 18. Ш است 19. П گزیده اند 20. Ш قناعت 21. F доб. مثال دیگر موافق و مناسب حال

حکایت (۳۷)

درویشی به مقامی درآمد[1] که صاحب آن[2] بقعه کریم النفس بود[3*] و خردمند[3] طایفه[4]
اهل *فضل و بلاغت[5] در صحبت او[6] هر یکی[7] بذله و لطیفه[8] چنانکه[9] رسم[10] ظریفان[11] باشد[12]
همی گفتند[13] درویش[14*] راه بیابان[15*] کرده بود[16*] و مانده[17*] و چیزی نخورده[18] [19*] یکی از آن[20*] میان[21]
بطریق ظرافت[22] گفت[23] ترا هم چیزی[24] بباید[25] گفت[26] گفت[27] مرا چون دیگران[28] فضل[29] و

1. Е,И,П رسید ; F برسید ; T برآمد 2. Г,Х,TF,F,И оп. 3*. Ш,Т ونیک محضر ; А,Б,Е,И оп. 4. Б,Т طایفه‌ای از 5*. И оп. 6. Б,И,Т,Ш доб. بودند و 7. F,T,Ш یک 8. П نکتهٔ از لطایف 9. С,А,Б,И,Ш оп. 10. П عادت ; С,А,Б,И,Ш оп. 11. TF حریفان ; П لطیفان ; С,А,Б,И,Ш оп. 12. А,Б,И,Ш оп. ; П доб. ورسم ظریفان 13. F,И,Ш میگفتند ; Т доб. و 14. И оп. ; А доб. 15*. И оп. ; Е,П доб. قطع ; F доб. طی 16*. А آمده بود ; Б,Т پیموده ; И оп. 17. А,Е وماندهشده ; Т کوفته و مانده ; И оп. 18*. С,И оп. 19. А نمانده ; С,И оп. 20*. И оп. 21*. F,П جوانان ; И оп. 22. Б,Е,F,И,Т انبساط 23. Б,Т گفتش ; И گفتند 24. Б,И,F,П سخنی 25. Б,Т باید ; П میباید 26. П,Ш گفتن 27. Е درویش گفت که 28. А دیگری 29. А,F فضلی ; П بلاغتی

بلاغتی[1] نیست و چیزی نخوانده ام[2] بیک بیت از من قناعت[3] کنید همگنان[4] به[5] رغبت[6] [7]
گفتند بگوی[8] گفت

من گرسنه[9] در برابرم سفرهٔ[10] نان   همچون عزبم بر در حمام زنان

یاران[11] بخندیدند[12] و[13] ظرافتش[14] بپسندیدند[15] و سفرهٔ[16*] پیش آوردند[17] صاحب دعوت
گفت ای یار[18] زمانی[19] توقف کن که[20] پرستارانم کوفته بریان همی سازند[21] درویش[22*] سر
برآورد و[23] گفت

1. Г,Х,TF ادبی ; E بلاغت ; F هنری ; П فضلی   2. Б,П,Т доб. اگر   3. А اختصار   4. Б, Т доб. بگویم ; П доб. دریغ نباشد   5. И до گفت оп.   6. Ш оп.   7. Е,П, доб. وارادت ; Ш доб. کردند   8. П доб. درویش   9. F گرسنه ام   10. Г,TF,F برابر   11. Г,TF همگنان ; E همه   12. TF بخندید ; C̄,А,Г,Х,Е оп.   13. С,А,Г,Х,Е оп.   14. С,А,Г,Х نهایت عجز او ; Е оп. ; П доб. را   15. С,А,Г,Х,Ш بدانستند ; П پسندیدند   16. F доб. فرا   17*. Б,Т بکشیدند ; П درپیشش نهادند ; И доб. و   18. А یاران ; И доб. عزیز   19. С ساعتی   20. А کنید   21. Г,Х,TF,Е میسازند ; И,П,Т همی کنند ; Г بزیان оп.   22. И доб. کوفته بود و راه بیابان طی کرده   23*. И درجواب ; А,П оп. ; Ш доб. بخندید و

کوفته[1] بر سفره من[2] گو مباش　　　گرسنه[3] را نان تهی کفته است

حکایت (۳۸)

مریدی* گفت پیر را[4]* چه کنم کز[5] خلایق[6] برنج[7] اندرم[8] از بس[9] که[10]* بزیارت من[11] همی آیند[12] و*اوقات مرا از تردد[13] ایشان تشویش[14] میباشد[15] گفت[16] هرچه درویشانند مر[17] ایشان را وام بده و آنچه[18] توانگرانند از ایشان چیزی بخواه که[19] دیگر[20] گرد تو نگردند[21]

گر گدا پیشرو لشکر اسلام بود[22]

کافر از بیم توقع برود تا در چین

1. F,И,Т,Ш در　2. А,Б,Т,Ш ما　3. Е,П کوفته　4*. С,А,Т,Ш پیر را گفت ; И گفت مر پیر را

5*. И,Т оп.　6. Б,И,F که از ; Е از　7. Б,F خلق　8. Б,Е برنجتم　9. F درم ; Б,Е оп.

10. Е,И,F,П بسیاری　11*. Б,Е,F,П,Т بزیارتم　12. Б,И,П میایند　13*. TF اوقاتم ; Е

اوقات عزیزم را ; Ш مرا　14. С زحمت ; TF مشوش　15. С است ; А همی باشد ; TF میشود ;

Б,Е,И,П حاصل میشود　16. А پیر گفت　17. Б,Е,Т оп.　18. И,F,П,Т هرچه　19. И تا　20. А,

П,Ш доб. یکی　21. И نگردد　22. Б,Т شود

حکایت (۳۹)

فقیهی پدر[1] را گفت[2] هیچ[3] از[*] این سخنان[4] رنگین[5] دلاویز[6] متکلمان در من[7] اثر نمیکند[8] بحکم[9] آنکه نمی بینم مر[10] ایشانرا کرداری[11] موافق[12] گفتار[13]

ترک دنیا[14] بمردم آموزند خویشتن سیم وغله اندوزند

عالمی را که گفت باشد وبس *هرچه[15] گوید[16] نگیرد اندر کس[17]

عالم آنکس بود که بد نکند نه بگوید بخلق وخود نکند[18]

*أتأمرون الناس بالبرّ وتنسون انفسكم[19]

1. Б پسر ; Т پیر   2. Б,Т доб. که   3. С,А оп.   4*. Х,И سخن ; F این سخنهای   5. А,Е,И, F,П оп.   6. Х,И оп.   7. Б,Т تو   8. Б,Т доб. گفت   9. Б,Е,П,Т بعلت   10. Х,Б,Е,П,Т оп.   11. А,Ш فعلی   12. А доб. ومناسب   13. П доб. ایشان ; Е,И доб. قوله تعالی и нижеследующий стих из Корана   14. И دینی   15*. Е چون   16. Е گویند   17. И,F бейт переставлен со след. бейтом.   18. А доб. قال الله تعالی ; Б,F,П,Т قوله تعالی   19*. F оп.; Е,И см. сноску 13.

عالم که کامرانی و تن پروری کند　　او[1] خویشتن گمست کرا رهبری کند

پدر گفت ای پسر بمجرد این[2] خیال باطل[3] نشاید[4] روی از[5] تربیت[6] ناصحان[7] بگردانیدن و علما[8] را بضلالت منسوب کردن و در طلب عالم معصوم از فواید[9] علم محروم[10] ماندن[11] همچو[12] نابینائی[13] که[14] شبی در وحل[15] افتاده[16] بود[17] و[18] میگفت[19] ای[20] مسلمانان[21] چراغی فرا راه من دارید[22] زنی[23] مازحه[24] گفت[25] تو که[26] چراغ نبینی به چراغ[27] چه بینی[28] همچنین[29] مجلس وعظ[30] چون کلبه بزاز است[31]

1. Ш خویشتن 2. Г,Х,TF оп. 3. Ш оп. 4. Ш نتوان 5. П доб. مناصحت 6. Ш صحبت
7. Б,Т گردانیدن ; F,Ш برتافتن ; Е,П доб. وراه بطالت گرفتن 8. Ш عالمان 9. Ш оп.
10. Ш оп. 11. П,Ш доб. подзаголовок مثل 12. Б همچون ; И چون ; П,Ш [همچنانکه Ш] چنانکه
13. A نابینایان 14. F,П оп. 15. Ш وحلی 16. E افتاد 17. E, П,Ш оп. 18. TF,И оп. 19. TF,E,И گفت ; Г,Х,А доб. آخر یکی از ; Б,Т доб. آخر ; Ш доб. یکی از 20. А,Г,Х,TF,Ш оп. 21. TF доб. آخر 22. П بدارید 23. С,П شخصی 24. А,Ш گفتند 25. П بشنید و ; С,F,П оп. ; А,Х,Б,Е,И,Т,Ш доб. فاجره ; Б,Е,Т,Ш فاجه ; Х,И قارجه
26. П چون 27. Ш доб. هم 28. П خواهی دید 29. Ш چنین ; И оп. 30. С,А,Б,И,F,Т واعظ 31. П عطارست ; Е برازان است

آنجا تا نقدی ندهی[1] بضاعتی[2] نستانی و اینجا[3] تا ارادتی نیاری[4] سعادتی نبری[5]

گفت عالم بگوش جان[*][6] بشنو — ور نماند بگفتنش[7] کردار[8]

باطلست آنچه[9] مدعی گوید — خفته را خفته کی کند بیدار

مرد باید که گیرد[10] اندر گوش — ور[11] نبشتست[12] پند بر دیوار

صاحبدلی بمدرسه[13] آمد ز خانقاه[14] — بشکست عهد صحبت اهل طریق را

گفتم میان عالم و عابد چه فرق بود — تا اختیار کردی از آن این فریق را

گفت آن گلیم[15] خویش بدر[16] میبرد ز موج — وین جهد میکند[17] که بگیرد غریق را

حکایت (۴۰)

یکی بر سر راهی مست خفته بود و زمام اختیار[18] از دست رفته[19] عابدی[*] بروی[20*] گذر کرد[21]

1. A نیاری ; Б,Т نبری 2. A جنسی 3. A,Ш آنجا 4. C,Ш نبری 5. C,Ш نیابی 6*. A بجان و دل 7. П بگفتش 8. И گفتار 9. Б,И,F,Т,Ш آنکه 10. И گوید 11. A که 12. Г,Х,TF,E,F,П,Т,Ш نوشته است 13. И ازمدرسه 14. И به 15. A حکیم 16. E,F,П,Ш بیرون 17. П,Т,Ш سعی 18. Е,П,Т,Ш اختیارش 19. И داده بود 20*. Е,И,F,П [F وی] برسراو ; Т оп. 21*. И بگذشت

و در حالت[1] مستقبح[2] او نظر کرد[3] جوان[4] سر بر آورد[5] و گفت[6] * اذا مرّوا باللغو مرّوا کراماً[7]

اذا رایت[8] اثیماً کن ساتراً و حلیماً[9] | یا من تقبّح امری[10] لِم[11] لا تمرّ کریماً

متاب ای پارسا روی از گنهکار | * ببخشایندگی در وی نظر کن[12]

اگر من ناجوانمردم به کردار | تو بر من چون جوانمردان[13] گذر کن

حکایت (۴۱)

طایفه[14] رندان[15] بخلاف[16] درویشی[17] * بدر آمدند[18][19] و سخنان[20] ناسزا گفتند * و بزدند[21] و

1. А доб. آن ; Б,F بر 2. F,T,И,Е,П حال 3. Ш оп. 4. Б,Т نمود 5. Г,TF مست ; قوله تعالی F,Ш доб. ; و 6. Б,Е,И,П,Т доб. از خواب مستی Б,Т,Ш доб. ; از خواب درآمده А,П доб.

7*. F оп. 8. И,F этот бейт оп ; С в конце бейта доб. وگفته‌ام 9. А حکیماً 10. Е,П لغوی 11. А بللو 12*. Ш переставлен со след. строкой. 13. А جوانمرد 14. Б,F,T طایفه‌ای از 15. Е,И,F,T,Ш доб. نابکار 16. Б بطریق انکار ; Е,И بانکار ; F با ; Ш درپیش ; П доб. والکار 17. П بدرآمده بودند ; Ш برآمدند ; F درآمدند ; 18*. Б راازدر ; Т доб. بخلاف ; F доб. درویشان آمدند 19. П доб درویش را 20. С سخن ; И سخنهای 21*. Б,Е,Т оп.

برنجانیدند[1] شکایت[2] پیش پیر طریقت برد[3] که[4] چنین حالتی[5] رفت[6] گفت* ای[7] فرزند خرقه[8] درویشان جامه[9] رضاست[10] هرکه دراین کسوت[11] تحمل بی مرادی[12] نکند[13] مدعیست و خرقه بر[14] او[15] حرام[16]

* دریای فراوان نشود تیره بسنگ — عارف که برنجد تنک آبست هنوز[17]

گر گزندت رسد* تحمل کن[18] — که بعفو از گناه پاک شوی

ای برادر چو* عاقبت خاکست[19] — خاک شو پیش از آنکه خاک شوی

حکایت[20] (۴۲)

این حکایت شنو که در بغداد — رایت و[21] پرده را خلاف افتاد

1. T доб. ازبیطاقتی ; F,П доб. درویش 2. А,П,Ш доб. ازبیطاقتی 3. A برند 1. E وگفت ; Ш доб. برمن 5. А,Г,Х,TF حالی ; F доб. برمن 6. F واردشده ; T رفته است ; П доб. پیر 7*. A ای فرزندان ; И,F جان پدر 8. П جامه 9. A حلقه 10. И,Ш доб. و 11. И جامه 12. Б,Е,И,П نامرادی ; Ш оп. 13. Ш доб. بیمرادی 14. F بد 15. Е,F,Т,П وی 16. А,П доб. است 17*. И оп. 18*. Б,Т زخلق مرنج 19*. Г,Х,TF خاک خواهی شد 20. Е,П,Т,Ш доб. منظومه 21. F оп.

رایت از گرد[1] راه و رنج رکاب — گفت با پرده با طریق عتاب

من و[2] تو هر دو خواجه‌تاشانیم — بندهٔ بارگاه سلطانیم

من ز خدمت دمی نیاسودم — گاه و بیگاه در سفر بودم

تو نه رنج آزموده‌ای نه حصار — نه بیابان و باد[3] و[4] گرد[5] و غبار[6]

قدم من بسعی پیشتر است — پس چرا عزت[7] تو بیشتر است

تو بر بندگان مه‌روئی — با کنیزان[8] یاسمن‌بوئی

من فتاده بدست شاگردان — بسفر پای‌بند و سرگردان

گفت من سر بر آستان دارم — نه چو تو سر بر آسمان[9] دارم

هر که بیهوده گردن افرازد — خویشتن را[10] بگردن اندازد[11]

1. A رنج　2. E оп.　3. И,T کوه ; T گرد　4. E.F оп.　5. E راه ; И,F باد　6. F,T оп.　7. F,Ш راحت　8. E,П غلامان　9. A آستان

10. Б,T оп.　11. А,П доб. سعدی افتاده است آزاده * کس نیاید بجنگ افتاده

حکایت (۴۲)

یکی از صاحب دلان[1] زور آزمائی[2] را[3] دید[4] بهم برآمده[5] و کف بر[6] دماغ[7] آورده گفت این[8] را[9] چه حالتست[10] گفتند[11] فلان[12] دشنام[13] داد[14] ش[15] گفت[16] این[17] فرومایه[18] هزار من سنگ[19] برمیدارد[20] و[21] طاقت[22] سخنی[23] نمیارد[24]

لاف سرپنجگی و دعوی مردی بگذار

عاجز نفس فرومایه چه مردی چه زنی

1. П доб. گفت 2. Ш آوری 3. А оп. 4. П دیدم ; Е доб. که 5. Е,П доб. بخشم رفته ; И,F доб. درخشم شده 6. С,Б در 7. Б,Е,И,П,Т دهان 8. П گفتم 9. И شخص доб. 10. Б,Т оп. 11. F شد ; И شده 12. А گفت ; Е,F,Ш کسی گفت ; И کسی گفتش 13. Е,П доб. اورا 14. Б,Т دشنامش 15. Б,Т گفته ; Е,П وادش ; Ш доб. این مردیست که هزار من سنگ برمیدارد و از غایت زورمندی 16. П گفتم 17. Б ای 18. F,Ш оп. 19. Ш оп. 20. Б برمیداری 21. Ш доб. وچونست که 22. Т طاقتی ; Е доб. بار 23. Б,Ш یکسخن ; И سخن ; П دشنامی 24. Б نمیاری ; F ندارد

گرت از دست بر آید دهنی شیرین کن
مردی آن نیست که مشتی بزنی بر دهنی [1]

اگر خود* بر درد [2] پیشانی پیل — نه مرد است آنکه دروی مردمی نیست
بنی آدم سرشت از خاک دارد — اگر خاکی نباشد آدمی نیست

حکایت (٤٤)

بزرگی را پرسیدم [3] از [4] سیرت [5] اخوان [6] الصفا [7] گفت کمینه آنکه [8] مراد خاطر یاران بر [9] مصالح [10] خویش [11] مقدم دارد [12] که* حکما گفته اند [13] برادر [14] که در بند خویش است نه برادر و نه خویش است [15]

همراه اگر شتاب کند همره* تو [16] نیست [17] — دل در کسی مبند که دل بسته [18] تو نیست

1. C доб. هم درین معنی 2*. Б,П بشکند 3. И پرسیدند 4. A که 5. F оп. 6. A اهل
7. Г,Х,Т,Й,П,Ш صفا ; A доб. چیست 8. Ш آنست که 9. И به 10. П مصلحت 11. E, F,И خود 12. Ш داری 13. A,TF,E و ; И оп. 14*. Ш قول حکماست ; И оп. ; A доб. که
15. C,A,И,F доб. است 16. F,T درسفر 17*. T بابیست 18. F دل وارهٔ

چون نبود خویش را دیانت و تقوی

قطع رحم بهتر از مودت قربی

یاد[1] دارم[2] که مدعی[3] در[4] این بیت بر[5] قول من[6] اعتراض کرد[7] و گفت[8] حق تعالی[9] در کتاب[10] مجید از[11] قطع رحم نهی کرده است[12]* و به مودت[13]* ذی القربی[14] فرموده[15] و[16] آنچه[17] تو[18] گفتی مناقض آنست[19] گفتم غلط کردی[20] که موافق[21] قرآنست[22] وَاِن جاهَداکَ عَلی اَن تُشرِکَ بی ما لَیسَ لَکَ بِهِ عِلمٌ فَلا تُطِعهُما[23]

1. Ш перед یاد доб. заголовок حکایت 2. Е доб. یک ; П доб. یکی 3. И بر 4. И доб. یک 5. А از ; И оп. 6. И оп. 7. А,Ш کرده بود 8. Ш گفته که 9. Е,И,F,T جل وعلا 10. С,А قرآن ; И کلام 11. F در 12. А فرموده است که ; Ш کرده نموده که 13*. А,Ш оп. 14*. А ذوی القربی ; И قربی ; F,T,Ш доб. امر 15. А,П доб. است 16. С,Ш оп. 17. А این چه 18. Т оп. 19. И,П قرآنست 20. F کرده 21. Б доб. نص ; F موافق 22. С,П доб. قول تعالی ; Е доб. قال الله تعالی ; П доб. آیه 23. А,П доб. وصاحبهما فی الدنیا معروفا الآیة ; F оп.

هزار[1] خویش که بیگانه از خدا باشد / فدای یکتن[2] بیگانه کآشنا باشد

حکایت (۴۵)

پیرمردی لطیف[3] در بغداد / *دختر خود[4] بکفشدوزی داد

مردک[5] سنگدل چنان بگزید / لب دختر که خون ازو بچکید

بامدادان پدر چنان دیدش / پیش داماد رفت و پرسیدش

کای فرومایه این چه دندانست[6] / چند خائی لبش نه انبانست

بمزاحت نگفتم[7] این گفتار / هزل بگذار و جد ازو بردار

خوی بد در طبیعتی که نشست / نرهد[8] جز[9] بوقت[10] مرگ از دست

1. F этот бейт оп.
2. Ш یکسر
3. F ظریف
4*. С,Г,Х,ТF دخترک را ; A دختری را ; E دخترش را
5. И مردکی
6. Ш انبانست
7. П بگفتم
8. И,Б,Е,И,П,Т نرود
9. Б,Т تا
10. Б بروز

حکایت[1] (٤٦)

فقیهی دختری داشت[2] بغایت زشت روی[3] بجای[4] زنان[5*] رسیده و[6] با وجود جهاز و نعمت[7] کسی[8] در[9] مناکحت او رغبت نمی نمود[10]

زشت باشد دبیقی و دیبا   که بود بر عروس نازیبا

فی الجمله بحکم ضرورت[11] عقد[12] نکاحش[13*] با ضریری[14] بستند[15] آورده اند[16] که حکیمی[17] در آن تاریخ[18] از سرندیب[19] آمده بود که دیدهٔ نابینا[20] روشن همی کرد[21] فقیه[22] را گفتند[23] داماد[24] را چرا علاج نکنی

1. С,А,Б,П,Ш доб. آورده اند 2. А оп. 3. Е,П,Ш,Т доб. و 4. С,Б,Т بحد ; П بحالت ; И оп. 5. П بلوغ ; И оп. 6*. И оп. 7. И,П,Ш доб. بسیار 8. F کس 9. Е,И به 10. А نمیکرد 11. Б,Е,F,Ш доб. با ضریری ; И доб. با بصیری ; П доб. با پسری نابینایی 12. С,П عقدش ; Ш оп. 13. С,П оп. 14. Б,Е,И,F,П оп. 15. Ш ببستند 16. П وشنیدم 17. Е;И,F оп. 18. Б ایام ; Е,И,F доб. حکیمی حاذق 19. С ازجانب هند ; Ш سراندیل 20. Е,И,F,Т برسید 21. Е نابینا یا نزا ; А,И доб. را 22. Е کردی ; П همی گردانید ; И میکرد 23. А доб. که 24. Б,F داماد خود ; Е دامادت

گفت[1] ترسم[2] که بینا شود و دخترم[3] را طلاق دهد[4]   شوی[5] زن زشت روی نابینا به

حکایت (۴۷)

پادشاهی بدیده[6] حقارت[7] در[8] طایفهٔ درویشان[9] نظر کرد[10] یکی از آن[11] میان[12] بفراست[13*] بجای آورد[14] و[15] گفت ای ملک ما[*] درین دنیا[16] بجیش[17] از تو کمتریم[*] و بعیش[18] خوشتر[19] و بمرگ[20] برابر و بقیامت[21] بهتر[22]

اگر کشورخدای[23] کامرانست   وگر درویش حاجتمند نانست
در آن ساعت که خواهند[24] این و آن مرد   نخواهند از جهان بیش[25] از کفن برد

1. F доб. ازآن 2. Б,Т میترسم 3. Ш دختر 4. Б,Т گوید 5. Б مرو ; Т رو ; А оп. 6. Е,И,F, П,Ш بچشم 7. С,А,Б,Т استخفاف ; Ш استحقار 8. Е به 9. И доб. بحقارت 10. Е,Т,Ш دریافت و طریق خدمت ; П سیکردی ; کردی 11. Б,Е,Т оп. 12. Б,Е,Т доб. ایشان 13. П доб. دریافت و طریق خدمت 14*. Б,Е,И,F,Т دریافت ; Ш بدانست 15. И оп. 16*. F,И оп. 17. И بتجمل 18*. И оп.; Е,Ш доб. ازتو 19. Б,Т بیشتر ; И оп. 20. Ш доб. باتو 21. Б درقیامت ; Ш доб. ازتو 22. С,А,П доб. انشا الله تعالی 23. Б,Т گشائی ; Е,И,П,Ш گشای 24. Е خواهد 25. F غیر

چو رخت از مملکت بربست خواهی

گدائی[1] بهترست[2] از پادشاهی

ظاهر[3] درویشی[4] جامهٔ ژنده است[5] و موی سترده[6] و حقیقت[7] آن[8] دل زنده است[9] و نفس مرده[10]

نه آنکه بر در دعوی نشیند از خلق[11]

وگر[12] خلاف کنندش بجنگ برخیزد

اگر ز کوه فرو غلطد آسیا سنگی

نه عارفست[13] که از راه سنگ[14] برخیزد

*طریق درویشان[15] ذکرست و شکر و خدمت و طاعت و ایثار و قناعت

1. Ш строка оп. 2. Е,И,F خوشتر است 3. А حقیقت ظاهر 4. Е,И,Ш درویشان ; П حال درویشان 5. А,Г,Х,ТF оп. 6. F دریده 7. F доб. است 8. И باطن 9. И ایشان 10. А,Г,Х,ТF,И,F оп. است 11. Б,Т نخوت 12. Ш که گر 13. А عاقلست 14. Ш جنگ 15*. А حقیقت ظاهر طریق درویشی

و توحید و توکل و تسلیم و تحمل هر که بدین صفتها[1] موصوفست تحقیقت[2] درویشست[3] اگرچه[4] در قباست اما هرزه گردی[5] بی نماز[6] هوا پرست[7] هوس باز[8] که روزها بشب آرد در بند شهوت[9] و شبها* روز کند[10] در[11] خواب[12] غفلت[13] و بخورد هرچه* در میان آید[14] و بگوید هرچه بر[15] زبان آید[16] رندست[17] اگرچه[18] در[19] عباست[20]

ای درونت برهنه از تقوی   کز[21] برون جامهٔ ریا داری
پردهٔ هفت رنگ در[22] مگذار[23]   تو که در خانه بوریا داری

1. И چیزها ; T جمله 2. И,T متصف است ; A доб. که گفتم ; П доб. که بیان کردم
3. Г,Х,TF,F оп. 4. П доб. و 5. Е,П گوی ; П доб. و 6. И,Ш بینمازی ; Е,П доб. و
7. И,Ш هواپرستی ; Е,П доб. و 8. И,Ш هوس بازی 9*. П оп. 10*. C,E,T بروز آرد
11. П доб. قید شهوت و 12. A بند 13. C,E,F,П оп. 14*. F دریابد 15. A,F به
16. П доб. واو 17. И نه درویش است ; Ш گبرست 18. T واگر 19. Ш,И оп.
20. А,Б,Т доб. کم من مؤمن فی قباء و کم من کافر فی عبا 21. Б,П گر 22. Б,П,Т را
23. Б,П,Т بگذار

حکایت[1] (۴۸)

دیدم گل تازه چند دسته | بر[2] گنبدی از گیاه بسته[3]
گفتم بود گیاه ناچیز | تا در صف گل نشیند او نیز
بگریست گیاه وگفت خاموش | صحبت نکند کرم[4] فراموش
گر نیست جمال و رنگ و بویم | آخر نه گیاه باغ اویم
من بنده حضرت کریمم | پرورده نعمت قدیمم
*گر بی هنرم وگر هنرمند | لطفست امیدم از خداوند[5]
با[6] آنکه بضاعتی ندارم | سرمایهٔ طاعتی ندارم
او چارهٔ کار بنده داند | چون هیچ وسیلتش نماند
رسمست[7] که مالکان تحریر | آزاد کنند بنده پیر
ای بارخدای عالم[8] آرای | بر بندهٔ پیر خود ببخشای

1. А,Е,П,Т доб. منظوم 2. И چون 3. И,F,П رسته 4. П کریم 5*. И,F,П переставлено со след. бейтом. 6. Ш به 7. А رسمیت 8. И,Ш گیتی

سعدی ره کعبهٔ رضا گیر ای مرد خدا ره[1] خدا گیر

بدبخت کسی* که سر[2] بتابد زین در که دری دگر نیابد

حکایت (۴۹)

حکیمی را پرسیدند[3] از[4] سخاوت[5] و[6] شجاعت* کدام بهترست[7] گفت* آنرا که[8] سخاوت هست[9] به[10] شجاعت حاجت نیست

نبشته[11] است[12] بر گور بهرام گور

که[13] دست کرم به ز بازوی زور

1. Г,Х,TF در 2*. И سرکه 3. Ш доб. که 4. Б,И,П,Т که 5. И доб. بهترست ; Б,П,Т доб. پسندیده تراست 6. Б,И,П,Т یا 7*. F کدام پسندیده تراست ; Б,И,П,Т оп. 8*. А آنک ; Г,Х,TF آنکه را ; И,Ш هرکه را 9. С,Г,Х,TF است ; А وارآذ 10. А оп. 11. С бейт оп. ; А,TF этот бейт переставлен со след. четверостишием. 12. А,И بنشست ; Б,Е,F,П,Ш نوشته است 13. А,И,П,Ш که

نماند حاتم طائی ولیک تا[1*] باید

بماند نام بلندش[2] بنیکوی مشهور

زکوة مال بدر کن که فضله رز[3] را

چو باغبان بزند[4] بیشتر دهد انگور[5]

1*. А باشد 2. П نگویش 3. Т رز 4. Б,Е,П,Т ببرد 5. И доб.

گرفتیم عالم بمردی و زور * ولیکن نبردیم با خود بگور

باب سوم

در فضیلت قناعت

حکایت (۱)

خواهندهٔ مغربی در صف بزازان[1] حلب میگفت ای خداوندان نعمت[2] اگر شمارا انصاف بودی و مارا قناعت رسم سؤال ازجهان[3] برخاستی

ای قناعت توانگرم گردان — که ورای تو هیچ نعمت[4] نیست
کنج[5] صبر اختیار لقمانست — هرکرا صبر نیست حکمت نیست

حکایت (۲) دو امیرزاده در[6] مصر بودند[7] یکی علم آموخت[8] و دیگری[9] مال

1. A بازار 2. A مال 3. П میان 4. И عزت 5. A доб. و 6. Ш доб. شهد 7. Ш оп. 8. П آموختی 9. A,П آن دیگر : Г,X,TF دیگر

اندوخت[10] عاقبة[9] الامر[1*] آن[2] یکی[3] علامهٔ[4] عصر[5] گشت[6] و این[7] یکی[8] عزیز مصر شد پس

این[11] توانگر به چشم حقارت در[16] فقیه[13] نظر[12] کردی[14] و گفتی[15] من بسلطنت رسیدم و تو[17] همچنان

در مسکنت[18] بماندی[19] گفت ای برادر شکر نعمت باری[20] عز[21*] اسمه همچنان[22] افزونترست[23]

بر من[24*] که میراث پیغمبران یافتم[25] یعنی علم و تو[26] میراث فرعون و هامان[27*] یعنی ملک مصر[28*]

من آن مورم که در پایم بمالند   نه زنبورم که از دستم[29] بنالند

کجا خود شکر این نعمت گذارم[30*]   که زور مردم آزاری ندارم

1. П اندوختی   2*. Е,И,F,Ш оп.   3. С,А,И,П,Ш این ; Б,Т оп.   4. Е,F,П оп.   5. П شهر

6. Е,И,F,П شد   7. С,А,И,F,П آن ; Б,Т оп.   8. А,Ш دیگر ; Б,Т دیگری ; Е,F,И,П оп.   9. Е,F گشت ; П оп.   10. А و ; доб. باری   11. И,Т آن   12. А доб. آن ; П доб. این   13. И درویش   14. И,F کرد   15. И,F گفت   16. А برسیدم   17. С,А او ; Г,Х,TF این

18. Ш به   19. TF,C بمانده است ; А مانده است ; F,П,Ш ماندهٔ ; Е доб. فقیه   20. F доб. مرا میبایدگفتن

21*. И,П;Ш تعالی ; F оп.   22. F همچنین ; Е,П,И оп. ; Б,Т доб. برمن   23. П,Е,И,F,П оп.

24*. С,А,Б,Т оп. ; Е,И,П доб. است   25. Ш یافته ام   26. Б,F ترا ; Ш بتو   27*. Б,F رسید ;

П رسیده است ; Ш رسیده   28*. И من مورم   29. Б,Е,П نیشم   30*. И,Т چگونه

حکایت (۳)

*درویشی را شنیدم[1] که در آتش[2] فاقه همیسوخت[3] و خرقه[4] بر[5] خرقه[6] میدوخت[7] و تسکین[*8] خاطر مسکین را[9] همیگفت[10]

بنان خشک قناعت کنیم[11] و جامهٔ دلق
که بار محنت[12] خود به که بار منت خلق[13]

کسی گفتش[14] چه نشینی که فلان[15] در این شهر طبعی[16] کریم[17] دارد[18] و کرمی[19] عمیم[20] میان

1*. П درویشی دیدم که ; Ш شنیدم که درویشی   2. T доб. فقر   3. E,TF,F,T میسوخت   4. Б,F,T رقعه   5. C,A به   6. Б,F,T رقعه   7. Г,Х,TF,Ш همیدوخت   8. П تسلیهٔ ; E,Ш تسلی

9*. E,Ш خاطر خود بدین ابیات ; F,П خاطر خود را بدین بیت   10. C میگفت ; E,И,F,Ш میکرد   11. E оп.

12. Ш منت   13. Х,И,П доб. گر آنچه میکند از جور فاقه شرح دهم * کسان تفقد حالم کنند یا نکنند ;

Х,П еще доб. هم احتمال جفا زمانه اولیتر * که احتمال سؤالم کنند یا نکنند   14. Ш اوراگفت

15. А,И доб. کس   16. Ш طبع   17. Ш доб. و خلق عظیم   18. Ш оп.   19. Е,П,Ш کرم

20. И доб. و

بخدمت آزادگان[1] بسته[2] و بر در دلها نشسته اگر[3] بر صورت* حال[4*] تو چنانکه هست[5*] مطلع گردد[6*] پاس خاطر عزیزان[7] منت دارد[8] گفت[9] خاموش[10] که[11] در پی[12] مردن[13] به که[14] حاجت پیش کسی بردن[15]

هم رقعه[16] دوختن به[17] و[18] الزام کنج صبر
کز بهر جامه رقعه بر خواجگان نبشت[19]
حقا که با عقوبت دوزخ برابرست
رفتن بپایمردی همسایه[20] در بهشت[21]

1. Ш آزادها ; F оп. 2. А,И доб. است 3. И,Ш به ; А оп. 4*. Б,F حالت ; А оп. 5*. Б,Е,И,F,Т оп. 6*.С,А وقوف یابد 7. Б,И,F عزیزت را ; А доб. داشتن ; П доб. را 8. А,Б,П,Т,Ш доб. غنیمت شمارد 9. Ш доб. که 10. F доб. باش 11. Б,Ш оп. 12. Т از آنک بگرسنگی 14. А ; به ; И оп. 13. Б پستی ; Е,F,П نیستی ; Ш درویشی ; И оп. ; А доб. که گفته اند 15. Е 16. Ш خرقه 17. F که 18. А доб. و 19. Б,Е,И,F,Ш نوشت 20. Е,П بپای مردم 21. А доб. گر آنچه میبرم شرح دهم * کسان تفقد حالم کنند یا نکنند

حکایت[1] (۴)

یکی از ملوک عجم طبیبی[2] حاذق[3]* به خدمت[4] مصطفی صلی الله علیه[5] وسلّم فرستاد[6] سالی[7] در دیار عرب بود[8] و کسی[9] تجربتی[10] پیش او[11] نیاورد[12] و معالجتی[13] از وی[14]* در نخواست[15]* پیش پیغمبر علیه السلام آمد و شکایت کرد[16] که[17] مرا برای[18] معالجت[19] اصحاب[20] فرستاده اند و در این مدت کسی[21]* التفاتی[22] نکرد[23] تا[24] خدمتی[25] که[26] بر بنده[27] معینست بجای آورد[28]

1. Ш доб. آورده اند 2. А доб. را 3. А оп.; И,П,F доб. را 4*. Ш پیش ; И доб. حضرت 5. А,И,Т доб. و آله 6. Ш доб. و دیر 7. Ш سال ; Е доб. چند ; П доб. و و 8. F نیامد ; Ш همی بود ; باند 9. Е,П,Т,Ш оп. 10. Ш هیچ ; Б,Е,П доб. به 11. И,П وی 12. Е,П نیامد ; Ш نیامدند ; بزد F 13. А معالجهٔ 14. Б,Т,Ш او 15*. Ш نخواستند ; Б,F,Т نخواست ; Е доб. روزی 16*. С,Г,Х,ТF پیش پیغمبر آمد و گله کرد ; Б,Т آن حضرت آورد ; Е طبیب شکایت نزد آن حضرت آورد 17. Ш доб. هیچ بهی پیش من نمی آیند 18. С,Т پیش سید الانبیا علیه الصلاة و السلام آمد و گله کرد 19. Б ازجهت ; И به 20. И оп; С доб. بخدمت 21*. Ш оп. من بنده ; А مرا این بنده را 22. Е هیچ کس بمن ; Ш оп. 23. А,Е التفات ; Ш оп. 24. Ш оп. 25. И,Ш оп.; П,F که 26. И,Ш до بجای آورد оп. 27. Е доб. این 28. А,Е,F,П,Е آورم

رسول[*] علیه[1] السلام گفت[3] این طایفه را[2] طریقی[4] است[5] که[6] تا اشتها[7] غالب نشود[8] چیزی[9] نخورند
و هنوز[10] اشتها باقی باشد[11] که[12] دست از طعام بدارند[13] حکیم[14] گفت[15] اینست[16] موجب تندرستی[17]
زمین خدمت[18] ببوسید و برفت

شعر

سخن انگه کند حکیم آغاز — یا سر انگشت سوی لقمه دراز
که ز ناگفتنش[19] خلل زاید — یا ز ناخوردنش[20] بجان[21] آید
لاجرم حکمتش بود گفتار — خوردنش تندرستی آرد بار[22]

1. Б,Т آنجناب ; И,F,П خواجهٔ عالم ; А доб. خدا 2. А,И صلعم ; Б,Т оп. 3. Б,П فرمود ; Т اشتها طعام 4. П قاعده 5. А,F هست ; П آنست 6. И оп. 7. F فرمودند که مر ; Е,И доб. که 8. П,И نباشد Ш نشوند 9. С,Г,Х,TF оп. 10. Е доб. که 11. С,А,Б, بود 12. Е оп. 13. Б,Е, И,Т بازدارند 14. Б طبیب 15. Б,Т доб. صدقت یارسول الله 16. П,Ш این ; Т همینست 17. Е доб. پس П доб. است Ш доб. میشود 18. С,А,Г,Х,TF оп. 19. И پر 20. И پر 21. А زیان 22. Е,П после этих стихов доб. след. рассказ حکایت یکی توبه بسیار کردی و باز بشکستی تا یکی از مشایخ بدو گفت چنین میدانم که بسیار خوردن عادت داری و قید نفس از موی باریکتر است یعنی توبه و [تن خسیس که تو میپروری از غایت غلبه شهوت — П] نفس را چنین که تو میپروری زنجیر بگسلاند و آید روزی که ترا بدرد بیت : یکی بچه گرگ میپرورید — چو پرورده شد خواجه را بدرید

حکایت (۵)

در سیرت اردشیر بابکان آمده است[1] که حکیم[2] عرب را[3] پرسید[4] که[5] روزی[6] چه مایه[7] طعام باید[8] خوردن[9] گفت صد[10] درم سنگ[11] کفایتست[12] گفت این قدر[13] چه قوت دهد[14] گفت هذا المقدار یحملک و مازاد علی ذلک فانت حامله یعنی[15] اینقدر[16] ترا برپای همی دارد[17] وهرچه براین زیادت کنی توحمال آنی[18]

خوردن برای زیستن وذکر[19] کردنست

تو معتقد که زیستن ازبهر خوردنست

1. F آورده اند 2. F,T حکیمی 3. Б از ; T оп. 4. И,F,Ш پرسیدند 5. F доб. در

6. Ш هرروز 7. Б,T مقدار 8. F مصلحت 9. F خوردنست ; Е,П,Т,Ш خورد

10. Ш چهل 11. Б,T оп. 12. A,F کفایت کند ; Е کفایت میکند 13. П مقدار

14. Е доб. حکیم 15. Ш до حمال оп. 16. И доб. که 17. А,Б,И,Т دارد ; F میدارد

18. Ш оп. ; П доб. که درسخن حکما آمده است العاقل یأکل لیعیش والاحمق یعیش لیأکل

19. Ш گرد

حکایت (۶)

دو درویش خراسانی ملازم[1] صحبت[2] یکدیگر[3] سفر[4] کردندی یکی ضعیف بود که[5*] به هر دو شب[6] افطار کردی و[7] دیگر[8] قوی که[9] روزی سه بار[10] خوردی قضا را[11*] بر در شهری به[12] تهمت جاسوسی گرفتار آمدند[13] هر دو را به[14] خانه‌ای کردند و[15] در[16] به گل برآوردند[17] بعد از دو هفته[18] معلوم شد که بی‌گناهند[19] قوی را دیدند مرده و ضعیف جان بسلامت برده[20] در این[21] تعجب[22] ماندند[23] حکیمی گفت[24] خلاف[25*] این عجب[26] بودی[27] آن[28] یکی بسیار[29] خوار

1. И درملازمت ; F بملازمت 2. Ш оп. 3. E,T доб. بودندی 4. И,П,Ш سیاحت

5. F,T оп. 6*. A هردوروز ; E,П,Ш هردوشب ; F هردوشب باندک طعامی ; T هرسه شب

7. E,И,T,Ш доб. آن 8. П دیگری 9. A,F доб. به 10. П,Ш доб. طعام 11. C,A,Б,Ш اتفاقاً 12*. T درشهری 13. A,Б,F доб. و 14. F در 15. П درکردند 16. E,Б,П درش را ; T درآن خانه را 17. И درآوردند 18. F,Ш доб. که 19. Б,T доб. چون دربگشادند ; F,П,T دربازکردند ; П بیگناه بودند 20. C,T,Ш доб. مردم ; A доб. مردم را 21. П доб. احوال ; T доб. حال 22. C,Г,X,TF,E,Ш عجب ; Б,F,T متعجب 23. E بماندند ; П کردند 24. E,П, T доб. اگر 25. A,E بخلاف ; ИF оп. 26*. И,F оп. 27. Б,T نمودی چه ; E,П [П که] داشتی زیرا ; И,П оп. 28. A,T,Ш این 29. T یک

بود[1] و[2] طاقت بینوائی نیاورد[3] و[4]* به سختی[5] هلاک شد[6] و این[7] دیگر خویشتن دار[8] بود[9] لاجرم[10] بر عادت خویش صبر کرد[11] و[12]* بسلامت بماند[13]

*چو کم خوردن طبیعت شد کسی را[14] — چو سختی پیشش آید[15] سهل گیرد
وگر تن پرورست اندر فراخی — چو تنگی بیند از سختی بمیرد[16]

حکایت (۷)

یکی از حکما پسر[17] را نهی کرد[18]* از بسیار خوردن[19] که سیری مردم[20] را[21] رنجور کند[22] گفت

1. A,F,П بوده است 2. Г,Х,TF,E,F,П оп. 3. E,И,П نداشت ; Б,T نیاورده 4. TF,E,F,П оп. 5*. E,И,F оп. 6. Б,T شده 7. A,F,Ш آن 8. F کم‌خوار 9. T,Б بوده ; F оп. 10. Б,T و ; E,И,F,П оп. 11. Б,T نموده 12. Б,T لاجرم 13*. Ш بسلامت جان برد ; И оп. 14*. П,T,Ш بکم خوردن چو عادت 15. Ш آمد 16. Б,П,T,Ш доб.

تنور شکم دمبدم تافتن * مصیبت بود روز نایافتن

17. E پسرش 18. A همی کرد ; Б,F,Ш میکرد 19*. Б سیر خوردن ; И,F,П بسیار خوردن 20. A مرو ; И,F,П,T,Ш شخص 21. A оп. 22. E,F,П,T دارو ; Б,Ш доб پسر

ای پدر گرسنگی خلقرا[1] بکشد[2] [3] نشنیده ای[4] که ظریفان گفته اند[5*] به سیری مردن به که گرسنگی[6] [7] بردن گفت[8] اندازه[9] نگاه دار[10*] کلوا واشربوا ولا تسرفوا[11]

*نه چندان بخور کز دهانت برآید
نه چندانکه از ضعف جانت برآید[12]

با آنکه در وجود طعامست[13] حظ[14] نفس[15]
رنج آورد طعام که بیش[16] از قدر بود[17]
گر گلشکر خوری بتکلف زیان کند[18]
ور[*] نان خشک دیر خوری[19] گلشکر بود

1*. Г,Х,И,Ш оп.; F доб. خاموش باش که 2. Г,Х مردرا; Б,Т نیز; F,П مردمرا; E оп. 3. Г,Х میکشد; A доб. و 4. Г,Х,И,Ш оп. 5*. Г,Х,И оп.; A доб. که 6*. Г,Х,И оп. 7. A بگرسنگی; Г,Х,И оп. 8. Ш خوردن; Г,Х,И оп. 9. С доб. نگویم هیچ مخور; Т доб. ای پسر 10. E доб. قال الله تعالی; П доб. قوله تعالی 11*. Ш مثنوی : چونکه خدا گفت کلوا واشربوا * ورعقبش گفت ولا تسرفوا; С,F оп.

12*. И,F этот бейт переставлен со след. четверостишием; С доб. هم درین معنی 13. E доб. عیش 14. А,Ш خوش 15. Ш خوش 16. F چو 17. И خوری 18. А بود 19. Х خشک نان بوقت

مکن[1] گر مردمی بسیار خواری — که سگ زین[2] میکشد[3] بسیار خواری

حکایت (۸)

رنجوری را[4] گفتند دلت چه میخواهد[5] گفت آنکه[6] دلم چیزی[7] نخواهد

معده چو پر[8] گشت و[9] شکم[10] درد خاست[11] — سود ندارد همه اسباب راست

حکایت (۹)

بقالی[12] را درمی چند بر صوفیان گرد آمده بود[13]* در[14] واسط[15] هر روز[16] مطالبت[17] کردی وسخنهای باخشونت[18] گفتی[19] اصحاب از تعنت[20] او[21]* خسته خاطر[22] همی بودند[23] و[24]* از تحمل چاره

1. А,Г,Х,Е,F,Ш бейт оп. 2. П را 3. П میکشد 4. А оп. را 5. А خواهد 6. И,Т آنچه 7. Б,Е هیچ 8. С,Г,Х,Ш پر کر 9. И,П оп. 10. П,Ш درون 11. F,T خواست 12. Е,Т قصابی 13. Е доб. در شهر واسط 14. И,П доб. و 15*. И در واسطه ; Б,П,Т оп. ; Ш بدان واسطه 16. А روزی 17. А تقاضا 18. С باوحشت 19. А,П,Ш доб. و 20. Ш رنج 21. TF وی 22*. Б شکسته خاطر ; И بجان ; F پریشان خاطر 23. И آمده بودند ; F,Ш میبودند ; T میماندند 24. И,F оп. ; Б,Е,Т доб. جز ; Ш доб. غیر

نبود[1] صاحبدلی در[2] آن میان[3] گفت نفس را[*] وعده دادن[4] به[5] طعام[6] آسانتر[7] است[8] که بقال[9] را بدرم

ترک احسان خواجه اولیتر | کاحتمال جفای بوابان
بتمنای گوشت مردن به | که تقاضای زشت قصابان

حکایت (۱۰)

جوانمردی را[10] در[11] جنگ تاتار جراحتی[12] هول[13] رسید[14] کسی گفت[15] فلان بازرگان[16] نوشدارو دارد اگر[17] بخواهی[18] باشد[19] که[20]* دریغ ندارد[21] گویند[22] آن بازرگان به بخل

1*. И, F оп. 2. E از 3. Б,И,T доб. بود 4*. Б,И,F,T оп. 5. И بر 6. Б,И,F,T доб. وعده دادن ; П доб. بنزدیک من 7. П اولیتر 8. И بود 9. Б,Е,Т قصاب

10. А оп. 11. F به 12. А زخمی 13. Б,И,П هولناک 14. И رسیده بود

15. Б,Е,И,П,Т گفتش که 16. Ш کس ; И доб. بزرگ 17. Е,И,Т доб. قدری

18. И خواهی 19. Е,П,Т شاید ; И оп. 20. Б,И,Т оп. 21*. Е,И,F,П قدری بدهد

22. А доб. که

معروف[1] بود[2]

گر بجای نانش اندر سفره بودی[3] آفتاب

تا قیامت روز روشن کس[4] ندیدی[5] در جهان[6]

جوانمرد گفت[7] اگر بنوش دارو[8] خواهم[9] دهد یا ندهد و اگر دهد[10] منفعت کند یا نکند باری[11]

خواستن از او[12] زهر کشنده است[13]

هرچه از دونان بمنت خواستی　　در تن افزودی و از[14] جان کاستی

و حکیمان[15] گفته اند آب حیات اگر[16] فروشند[17] فی المثل[18]* بآب روی[19] دانا نخرد که[20]

1. A منسوب ; Б,Т چنان معروف ; F مشهور　　2. Б,Т доб. که حاتم طائی بکرم　　Ш доб.

هرچه از دونان خواستی　در تن افزودی از جان کاستی　　3. Б,Т دیدی　　4. Ш доб. را　　5*. Ш

بدیدی کسی　　6. Т,Ш جز بجواب　　7. И доб. در جواب　　8. F доб. از او　　9. С,А,П доб.

از او　　10. A доб. یا　　11. Е,П بهر حال ; A доб. از او　　12. Б,Т از وی ; А,Е,П оп.　　13. Ш

کشنده ترست که گویند ; А,Б,Е,П,Т قاتل است ; П доб. که بزرگان گفته اند　　14. А,И در　　15. И,F,Т

حکما　　16. Б,Е,П,Т доб. اگر　　17. Т بآبرو ; Б,Е,П,Т оп.　　18. И,F,Т оп.　　19*. TF оп.　　20. И оп.

مردن به علت[1] به[2] از زندگانی[3] به ذلت[4]

اگر حنظل خوری از دست خوشخوی   به از شیرینی از دست ترشروی[5]

حکایت (۱۱)

یکی از علما خورنده بسیار داشت و کفاف اندک[6]* با یکی از بزرگان که حسن ظنی بلیغ داشت در حق او بگفت[7] روی از توقع او[8] درهم کشید و تعرض سؤال از اهل ادب در نظرش قبیح[9] آمد[10]

ز بخت روی ترش کرده پیش یار عزیز   مرو که عیش برو نیز تلخ گردانی

1. E عزت   2. F که   3. П زیستن   4. C,A,И,F,П,T,Ш مذلت   5. Б,T доб.

حکایت یکی توبه بسیار کردی و شکستی با یکی از مشایخ بگفت گفت چنان دانم که بسیار خوردن عادت داری و قید نفس از موی باریکترست یعنی توبه و چنانکه تو نفس میپروری زنجیر بگسلاند   6. A доб. و   7*. C,Г, X,TF,Ш با یکی از بزرگان که حسن ظنی بلیغ در حق وی داشت حال; Б,T: با یکی از بزرگان که در حق او معتقد بود; И شکایت پیش یکی برد که در حق او حسن ظنی بلیغ داشت   8*. И گفت   9. Г,X,TF,E ناپسند; И оп.; T доб. و ناپسند   10. И оп.

به حاجتی که روی تازه روی و خندان رو[1]

فرو نبندد[2] کار گشاده پیشانی

آورده اند که اندکی[3] در وظیفهٔ او زیادت کرد[4]* و بسیاری[5] از ارادت کم[6] [7] دانشمند[8]

چون[9] پس از چند روز[10] مودت[11] معهود برقرار ندید گفت

بئس[12] المطاعم[13] حین الذل یکسبها[14] | القدر منتصب والقدر مخفوض[15]

نانم افزود و آبرویم کاست | بینوائی به از مذلت خواست

حکایت (۱۳)

درویشی را ضرورتی پیش آمد کسی گفت[16] فلان نعمتی[17] دارد بیقیاس اگر بر حاجت[18]

1. Б,F,Ш باش 2. F در نبندد 3. A اندک چیزی ; Б,Т оп. 4*. Б,Т اندکی افزود

5. A,TF بسیار 6. A доб. او 7. Б,TF کاست ; A доб. شد 8. Г فقیه ; Б,И,П,Т

عالم ; E оп. 9. A چو از او ; Е,И,П,Т оп. ; Г оп. до مودت 10. Е,П,Т доб. چون 11. И

ارادت ; Т محبت 12. А,Ш بئس ; И этот бейт оп. 13. Ш المطاعم 14. Е,П تکسبها

15. А محفوظ 16. Б,Е,П,Т گفتش 17. Е,П,Т,Ш نعمت بیقیاس 18. Б وافر ; Е,П,Т,Ш оп.

تو واقف گردد[1] همانا[2] که[3] در قضای آن توقف روا[4] ندارد گفت من او را ندانم گفت منت رهبری کنم دستش گرفت[5] تا[6] بمنزل[7] آن شخص[8] در آورد[9] یکی[10] را دید لب فروهشته[11] و تند نشسته برگشت[12] و سخن نگفت *کسی گفتش[13] *چه کردی[14] گفت *عطای او را[15] *بلقای[16] او بخشیدم[17]

مبر حاجت بنزدیک ترشروی — که از خوی بدش فرسوده گردی[18]
اگر گوئی غم دل با کسی گوی — که از رویش بنقد آسوده گردی

حکایت (۱۳)

خشکسالی در[19] اسکندریه[20] عنان طاقت درویش[21] از دست رفته بود[22] و[23] درهای

1. И شود 2. Б هرآینه ; И оп. 3. А,Б,Е,П,Т оп. 4. И جایز 5. Е,П,Т بگرفت 6. С,Б,И,П و ; Ш واورا 7. Б,Т نزو ; П بمقام 8. Е,П کس 9. Б,Т برد 10. Т وی 11. Х,П доб. وابرو بهم درکشیده 12. Х,П بازگردید 13*. Х پرسیدش Б,Т پرسیدندش ; Ш доб. که 14*. Б,Т چرا چیزی نگفتی 15*. С عطای خواجه ; Т عطایش 16. А оп. 17*. С بلقای ناموزونش ; Т بلقایش 18*. А переставлены бейты 19. А به 20. А доб. در ; Б,Т پدید آمده بود چنانکه ; Е,П доб. پدید آمد چنانکه ; F پدید آمد و ; И доб. واقع شد 21. Б,Е,И,П,Т,Ш خلق 22. А رفت ; F,Т رفته 23. ТF оп.

آسمان بر زمین بسته و فریاد[*] اهل زمین[1] با آسمان[2] پیوسته[3]

نماند جانور از وحش و طیر و ماهی و مور
که بر فلک نشد از بیمرادی[4] افغانش

عجب که دود دل مردم جمع می نشود
که ابر گردد و سیلاب[5] دیده بارانش

در چنین سالی[6] مخنثی[*] دور از[7] دوستان[8] که سخن[9] در وصف او[10] ترک ادب است[*] خاصه در حضرت بزرگان[11] و[*] بطریق اهمال از آن درگذشتن[12] هم نشاید[13] که طایفه ای[14] بر عجز گوینده حمل کنند[15] [16] براین[17] دو[18] بیت اختصار کنیم[19] [20] که اندکی[21][*] دلیل بسیاری[22]

1*. C زمینیان 2. И برآسمان 3. П رسیده 4. Б,Е,F,Т,Ш بینوائی 5. А طوفان; П доб. و 6. TF سال 7*. И оп.; А доб. روی 8. И оп. 9. Ш оп. 10. Ш доб. سخن گفتن 11*. F оп. 12*. Ш هم اهمال کردن 13. И,П موجه نیست 14. И,F доб. حمل 15. И,F оп. 16. Е доб. پس 17. Б,F,П,Ш بدین 18. Ш سه 19. И کردم; Т رفت; П کردیم 20. И оп. 21. А,TF اندک; И оп. 22*. И оп.

باشد[1] *و مشتی[2] نمودار خرواری[3]

*گر تتر[4] بکشد[5] این[6] مخنث را — تتری را دگر نباید کشت[7]

چند باشد چو جسر بغدادش[8] — آب در زیر و[9] آدمی بر پشت

چنین شخصی که *یک طرف[10] از نعت[11] او شنیدی در آن[12] سال نعمتی[13] بیکران[14] داشت[15]
تنگدستان را[16] سیم و زر دادی و مسافران را سفره نهادی گروهی[17] درویشان[18] از جور[19] فاقه
بجان[20] آمده[21] بودند[22] آهنگ[23] دعوت[24] او کردند و مشاورت[25] بمن[26] آوردند[27] سر از

1. И оп. Б,Т,Ш است ; E,F بود   2*. А,И, оп.   3. Б,Е,F,П,Т نمونهٔ   4. Б,F,T
تتری گر   5. Б,F کشد   6. А,Е,Ш آن ; Б,F,T оп.   7. Ш доб.

زشت باشد زروی عقل نهاد * بر حروف قبیح او انگشت

8. Ш عادتش همچو جسر بغداد است   9*. Г مردمان ; TF,П   10. Е,П,Ш طرفی ; Б شمهٔ   11. Ш
تنعت   12. А,Г,Х,TF این   13. TF,E,F,П نعمت   14. И,Т وافر   15. Т доб. و   16. Ш
زیردستانرا   17. И,F طایفهٔ   18. Б,П,Т доб. که   19. А доб. فقر   20. А بطاقت   21. А,Б
رسیده   22. Б,Т доб. وازشگی بفغان ; F доб. و   23. F قصد   24. Е سماط   25. Е,И,П,Ш
مشورت   26. И,F доб. سوی   27. Б,Т доб. عزت نفسم فتوی نداد

موافقت[1] باز زدم[2] و گفتم

نخورد شیر[3] نیم‌خورده سگ — *ور بمیرد بسختی[4] اندر غار
تن به بیچارگی و گرسنگی — بنه و دست پیش سفله مدار
گر فریدون شود بنعمت و ملک[5] — بی‌هنر را به هیچ کس[6] مشمار
پرنیان و نسیج[7] بر نااهل — لاجورد و طلاست بر دیوار

حکایت (۱۴)

حاتم طائی را گفتند[8]* از خود[9] بزرگ[10] همت‌تر[11] در جهان[12] دیده‌ای[13] یا[14] شنیده‌ای[15] گفت
بلی[16] روزی[17] چهل شتر[18] قربان کرده بودم[19] امرای[20] عرب[21] را[22] پس[23] بگوشهٔ صحرائی[24]

1. С,П доб. ایشان 2. Ш آوردم A доб. واین برخواندم 3. A перед этим бейтом доб. заголовок حکایت منظومه 4*. Б,Е,И,F,П ورسختی بمیرد 5. E,F مال ; И,П گنج 6. Б,F در 7. Ш برند 8. F پرسیدند ; A доб. که 9*. A تو ; F ازتو 10. Б,Т بلند ; Ш,Е بزرگتر 11. Е,Ш همت ; A доб. ازتو 12. П,Ш доб. کسی را 13. F هرگز 14. F,Т оп. 15. Т оп. 16. A یک ; Е оп. 17. П оп. 18. Б قربانی 19. Б,Е доб. و 20. Е,П باامراء ; И,F امیران ; Ш оп. 21. Ш до رفتم оп. 22. Е,П оп. را ; A доб. بگوشهٔ دعوت کردم و ; X доб. وبجاجتی ; Б,Т доб. ازهرخیلی بمهمانی خوانده 23. С من ; A بعدازآن ; X,Б,И,F,П,Т оп. 24. С,Х,Е,F,П صحرا

به حاجتی[1] *برون رفتم[2] خارکنی[3] دیدم[4] پشته[5] فراهم[6] آورده[7] گفتمش[8] به مهمانی حاتم چرا[9] نروی که خلقی بر[10] سماط[11] او گرد آمده اند[12] گفت

هر که نان از عمل خویش خورد
منت[13] حاتم طائی نبرد

من[14] او را به همت[15] جوانمردی[16] از خود[17] برتر[18] دیدم

حکایت (۱۵)

موسی[19] علیه السلام درویشی را دید[20] از برهنگی به ریگ اندر[21] شده[22] گفت[23] *یا موسی[24]

1 С,А,Х,Б,Е,П,Т оп. 2*. Х رفتم ; ТF وبرون رفته بودم ; Е,П بیرون رفتیم 3. С شخصی ; А,Б خارکشی ; И خارکن پیری ; Х доб. را 4. Е,И,Т доб. که 5. С نشسته وابرو ; Х оп. ; Е,И,П,Т доб. خار 6. Ш بهم ; Х оп. 7. Х оп. ; Б доб. وآهنگ شهر کرده 8. Х,Е,И,F,П,Т بخندید و گفتم ای پیر چرا ; Б گفتم 9. Б оп. 10. Ш به 11. А,Ш بساط 12. F доб. و 13. Е,Т доб. از 14. С,А پس انصاف دادم و ; Т حاتم انصاف داد که من 15. А همت تر 16. А доб. وسخاوت تر 17. П доб. بهتر و 18. Ш زیاده تر 19. Б,Т доб. علی نبینا 20. Е,F,Т, Ш доб. که 21. С,Г,Х در ; Е доб. نهان 22. Г,Х,Е شده بود ; Ш شد و 23. Г,Х,ТF,И до ای موسی ; П,Ш یارسول الله 24*. F دعا کرد تا خدای عزوجل مرا او را نعمتی داد оп. дает دعا کرد و

دعا[1] کن تا[2] خدای*[3] عزوجل مرا کفافی دهد[4] که از بیطاقتی بجان آمدم[5] موسی* علیه السلام[6] دعا کرد[7] و برفت[8] پس[9] از چند روز[10]* که باز آمد از مناجات مر او را[11] دید[12] گرفتار و خلقی انبوه[13] بر او گرد آمده گفت این چه حالتست گفتند خمر خورده است[14] و عربده[15] کرده[16] وکسی[17] را[18] کشته اکنون[19] قصاصش[20] میکنند[21]

[22]عاجز باشد که دست قدرت[23] یابد   برخیزد و دست عاجزان برتابد

1. Е,F,Т,Ш دعائی 2. П доб. باشد 3*. Ш حق تعالی 4. F بدهد 5. Б,Е,Т آمده ام 6*. F, Т,Ш оп. 7. Е доб. تا خدای تعالی او را تمکینی داد ; F доб. تا حق تعالی او را دستگاهی داد ; П доб. تا خداوند جل وعلی مرا او را دستگاهی بخشید 8. Г,Х,ТF,Е,F,П оп. 9. А,И,П بعد 10. Е روزی 11*. Г, Х,ТF,И,F,П оп.; Е,Т که از مناجات باز آمد مرد را 12. Г,Х,ТF,Е,И,F دیدش 13. Г,Х оп. 14. Б,Е, И,Ш оп. است 15. П خصومت 16. F доб. است 17. Е یکی 18. F,Ш оп. 19. С او را ; Г, Х,ТF,F оп. 20. С,F بقصاص ماخوذ ; А,Е,И,П,Ш قصاص ; Б,Т بقصاصگاهش 21. С خواهند کرد ; А,П,Ш فرموده اند او را ; Г,Х,ТF همی کنند ; Б,Т میبرند ; F میبرندش وظرفا گفته اند 22. С,Б,Е,Т,Ш перед этим бейтом доб. آنکه هفت اقلیم عالم را نهاد * هرکسی را آنچه لایق بود داد * آن دو شاخ گاو اگر خر داشتی آدمی را نزد خود نگذاشتی * گربه مسکین اگر پر داشتی * تخم گنجشک از جهان برداشتی

23. Б,Т قوت

ولو بسط الله الرزق لعباده لبغوا فی الارض موسی[1] علیه السلام[2] به[3] حکمت[4] جهان آفرین[5] اقرار کرد و از تجاسر خویش[6] استغفار[7]

*ماذا اخاضک یا مغرور فی الخطر — حتی هلکت فلیت النمل لم یطر[8]

سفله چو جاه آمد و سیم و زر ش — سیلی خواهد بضرورت[9] سرش

*آن نشنیدی که حکیمی[10] *چه[11] گفت[12] — مور همان به که نباشد پرش

پدر را عسل بسیار است *ولیکن[13] پسر[14] گرمی[15] دارست[16]

1*. Б,Е,И,П,Т,Ш этот стих из корана переставлен в конец следующего предложения после слова استغفار 2*. Ш چون براین حال واقف شد 3. Ш доб. یگانگی و عدل و 4. Б доб. ازباری سبحانه و تعالی 5. F حق تعالی ; И جان آفرین ; Б,Т,Ш доб. باردیگر 6. П доб. و عدل 7. Ш доб. خواست چنانکه در کلام قدیم میفرماید قوله تعالی ; П доб. خواست که الرزق مقسوم قوله تعالی 8*. И, F,Ш оп. 9. Е,И,П بحقیقت 10*. Е,П این مثل آخر 11. С,А,Б,И,Ш فلاطون 12*. Е,П زره است 13*. Б,F اما ; Ш ولی 14. Ш مزاج فرزند ; Е доб. را 15. Ш оп. 16. TF وارد ; Ш حارست

آنکس که[1] توانگرت نمیگرداند   او مصلحت تو از تو بهتر[2] داند[3]

حکایت (۱۶)

اعرابی را دیدم[4] در حلقهٔ جوهریان بصره[5] حکایت همیکرد[6] که وقتی در بیابانی[7] راه گم کرده بودم و از زاد[8] معنی[9]* با من[10] چیزی[11] نمانده[12] و[13] دل بر هلاک[14] نهاده[15] که[16] ناگاه کیسه‌ای یافتم[17] پر[18] مروارید هرگز آن ذوق[19] شادی[20] فراموش نکنم که

1. И,Т бейт оп. 2. Б,Ш به 3. Б,Ш میداند ; П доб. شعر :

آنکه هفت اقلیم عالم را نهاد * هرکسی را آنچه بایستی داد * گر توانایی ور کوتاه دست * هرکسی را آنچنان باید که هست
آنکه درویش است اگر قادر شود * بس خیانتها کزو صادر شود * گربهٔ مسکین اگر پر داشتی * تخم گنجشک از جهان برداشتی

4. Ш доб. که 5. F مصر ; С.А,Г,Х доб. که 6. И,Т میکرد 7. Е,F,П,Т,Ш بیابان 8. Ш راه 9. И,Т оп.; Г,Х,TF, доб چیزی ; Ш доб. چیزی از زاد 10*. Т оп. 11. Г,Х,TF,F,Ш оп. 12. А نبود, Е,F,П نمانده بود 13. Б,Т оп. 14. F доб. خوش 15. И,Е نهاده بودم ; F کرده ; П,Т نهادم 16. TF, И,F оп. 17. И دیدم انداخته 18. Б,Е,Ш доб. از 19. Б,Т شوق و ; Е,F,П,Ш доб. و 20. А,И оп.

پنداشتم[1] گندم بریانست[2] یا[3] از آن[4] تلخی و نومیدی که[5] معلوم کردم[6] که مروارید[7] ست

در بیابان خشک و ریگ روان
تشنه را در دهان[8] چه در چه صدف

مرد بی توشه کاوفتاد[9] از پای
بر[10] کمر بند او چه زر[11] چه خزف[12]

حکایت[13] (۱۷)

یکی از عرب[14] در بیابانی[15] از غایت تشنگی میگفت[16]

یالیت قبل منیتی[17] یوماً افوز بمنیتی

نهراً تلاطم رکبتی واظل[18] املاء قربتی

حکایت[19] (۱۷) همچنین در قاع بسیط مسافری گم شده بود[20] و قوت و قوتش[21]

1. E,F,Ш доб. که 2. TF оп. 3. Б доб. فراموش نکنم 4. A از 5*. Г,TF بدانستم ; Б,Т معلوم شد ; Ш معلومم شد 6. Т оп. 7. A доб. وآن زمان طمع از جان برداشتم 8. A دهن 9. А,И,П کوفتاد 10. Б,Т در 11. Е در 12. Е صدف 13. F,И,Ш рассказ оп. 14*. Б,Т عربی 15. Б,Е بیابان 16. Б,Т همی گفت 17. A لیتنی 18. Т واضل ; Е فاظل 19. Т оп.; И доб. و 20*. П کرده بود 21*. И قوه وقدرت او

*به آخر آمده[1] و[2] درمی چند بر[3] میان[4] داشت[5] بسیاری[6] بگردید[7] و[8] ره[9] بجائی نبرد[10]
پس[11] بسختی *هلاک شد[12] طایفه‌ای[13] برسیدند[14] و[15] درمها[16] دیدند[17] پیش[18] رویش[19] نهاده[20]
و بر خاک[21] بنشسته[22]

گر همه زر جعفری[23] دارد[24] — مرد بی توشه برنگیرد گام
در بیابان فقیر سوخته را — شلغم[25] پخته به که[26] نقره خام

حکایت[27] (۱۸) هرگز از دور[28] زمان ننالیدم[29] و روی[30] از گردش آسمان[31]

1*. E نمانده ; И باخر رسیده   2. И,П,Т оп.   3. Б,Т در ; F,П оп.   4. F оп.   5. E داشته   6. E,F,П,T بسیار   7. E بگردیده   8. E оп.   9. A,E,П,T راه   10. E نبرده   11. E,И و ; F وعاقبت   12*. E هلاک شده ; И هردو   13. Б,Т доб. برسروی   14. П доб. دیدندکه آن   15. Б,П,Т оп.   16. П оп. ; И, T доб. را   17. Ш بدیدند ; E оп.   18. Б,Т درپیش   19. Б,Т وی ; П,Ш оп.   20. E,F دیدند ; П доб. بود ; T ریخته   21. И доб. او   22. E,И,П,T,Ш نوشته   23. И مغربی   24. Б باشد ; И داری   25. TF شغلم   26. Б از   27. П,Ш доб. درویشی گفت   28. И جور   29. Г,Х,TF,Б,E,T ننالیده بودم   30. F оп.   31. И وایام ; F доб. روی

درهم نکشیدم[1] مگر وقتی[2] که پایم برهنه[3] بود* و استطاعت پای پوشی نداشتم[4] به جامع کوفه در آمدم دلتنگ[5] یکی[6] را دیدم که پای نداشت سپاس نعمت حق[7] بجای آوردم و بر بی[8] کفشی[9] صبر کردم[10]

مرغ بریان بچشم مردم سیر — کمتر از برگ تره بر خوانست
وانکه را دستگاه و[11] قوت[12] نیست — شلغم پخته مرغ بریانست

حکایت[13] (۱۹)

یکی از ملوک با تنی چند از خاصان در شکارگاهی[14] بزمستان از

1. С بهم نیاورده ; Г,Х,TF,Б,Е,Т نکشیده 2. И روزی 3. П доб. مانده 4*. С وارتدبیر پا افروز عاجز باری درین محنت 5. И تنگدل و دلتنگ 6. И شخصی 7. И خدا ; Ш доб. سبحانه وتعالی 8. П نیستی 9. П کفش 10. С,Б доб. وگفتم ; П доб. واین بیت را مونس خود ساختم 11. П оп. 12. Б,Т,Ш قدرت 13. И этот рассказ оп.
14. Б,Т شکارگاه

عمارت دور افتاد[1] شب در آمد[2] خانهٔ دهقانی[3] دیدند[4] ملک گفت[5] شب[6] آنجا
رویم تا[7] زحمت سرما نباشد[8] یکی از وزرا گفت لایق قدر بلند[9] پادشاهان[10]
نباشد به خانهٔ دهقانی[11] رکیک[12] التجا[13]* کردن[14] هم[15] اینجا خیمه زنیم[16] و آتش کنیم[17] دهقان را
خبر شد ماحضری* ترتیب کرد و پیش[18] آورد[19] و زمین[20] بوسید[21] و گفت قدر بلند
سلطان[22] بدین قدر[23] نازل نشدی ولیکن نخواستند که[24] قدر دهقان[25] بلند گردد[26] ملک[27] را
سخن گفتن[28] او[29] مطبوع آمد[30] شبانگاه به منزل او نقل کردند[31] بامدادانش[32]

1. Б افتادند ; П افتاده بودند ; C,A,F,Ш доб. تا ; E доб. و 2. П доб. بمزرعهٔ رسیدند 3. T доб. ازدور 4. T بدیدند 5. C گفتا ; A فرمود که 6. A امشب 7. Б که 8. A نبریم 9. T,X,TF, T оп. 10. A پادشاه 11. A,F,T نیست ; E التجا 12. F,П دهقان 13. Г,X,TF оп.; П доб. وذلیل 14*. A رفتن ; Б,T التجابردن ; E بردن 15. П доб. در 16. П زنید 17. Б کنند ; E افروزیم ; F,П,Ш کنید 18*. TF оп. ; E,T ترتیب کرده پیش ملک 19. E,П برد 20. Б,E,П,T доб. خدمت 21. П بوسه داد 22. П پادشاه 23. Ш доб. نزول 24. F با 25. T دهقانی 26. A شدی ; E,F,П,T شود 27. A,F,Ш سلطان 28. П оп. 29. F وی 30. A,Б,T доб. و 31. Б,T کروه ; A доб. و 32. Б,T بامدادش ; E بامداد او را

خلعت[1] و نعمت فرمود[2] دهقان[3] در رکاب[4] سلطان[5] همی رفت[6] و میگفت[7]

زقدر و شوکت سلطان نگشت چیزی کم — از[8] التفات بمهمان سرای دهقانی

کلاه گوشه دهقان بآفتاب رسید — که سایه بر سرش انداخت[9] چون تو سلطانی

حکایت (۲۰)

گدائی هول[10] را[11]* حکایت کنند[12] که نعمتی[13] وافر[14]* اندوخته بود[15]* یکی از ملوک[16] گفتش[17] همی نماید[18] که مال[19] بیکران[20] داری[*] و مارا همی[21] هست[22] اگر[23] برخی[24] از آن دستگیری کنی[25] چون[26]

1. Б доб. داد 2. А,Б,Т بخشید ; F فرمودش ; П دادش 3. А شنیدیم که П ; شنیدش که قدمی چند ; F,E доб. قدمی چند 4. Б,Т رکابش 5. П,E,F ملک ; Б,Т оп. 6. E,П میرفت ; F برفت 7. F همی گفت ; T گفت 8. Б, E,П,Т,Ш ز 9. А,Г,Х,TF,Ш افگند 10. Б ستول ; Ш оп. 11. А оп. 12*. Б,Т گویند 13. E,И,F,П نعمت 14. F بیقیاس 15*. C,E داشت ; Т доб. برزجر 16*. А, И یکی ازپادشاهان ; TF پادشاه 17. А,E,F,П گفت 18. E,И,П مینماید ; F مینمایند 19. А نعمتی 20. А وافر ; И فراوان 21*. И,F,П оп. ; Б доб. درپیش 22. Б است ; И,F,П оп. 23. И, F,П оп. 24. Ш برخی 25. F کن ; И доб. مرا احتیاجی هست ; E доб. بحکم عاریت ; П доб. مارا بحکم قرض مهمی هست 26. П оп.

ارتفاع[1] رسد[2]* وفا کرده شود[3] گفت* ای خداوند[4]* روی زمین[5] لایق[6] قدر بزرگوار[7] پادشاهان[8] نباشد دست همت[9] بمال چون[10] من[11]* گدائی[12] آلوده[13] کردن که جوجو[14]* فراهم آورده ام گفت غم نیست که بکافران[15] میدهم[16]* الخبیثات للخبیثین[17]

گر آب چاه نصرانی نه پاکست   جهود مرده میشوئی چه باکست[18]

قالوا[19]* عجین الکلس لیس بطاهر   قلنا نسدّ به شقوق المبرز

شنیدم* که سر از فرمان ملک باز زد و حجت[20]* آوردن گرفت[21] و شوخ[22]* چشمی کردن[23] ملک[24]

1. П оп.; Е доб. ولایت 2. Е,И,F,Т برسد; П оп. 3*. И ازاداء آن بیرون آیم; F اداکرده شود; П оп.; А,Т,Ш доб. وشکر گفته آید 4*. Е,F,П оп. 5*. А,Б,Е,F,П,Т оп. 6. И оп. 7. А,Е,П بلند; И оп. 8. А,ТF پادشاه; Е خداوندجهان; F خداوندگار; П شما; И доб. رالایق 9. F оп. 10. F, Ш оп. 11. А оп. 12*. А من گدا; И,Ш زمنی; F доб. دست 13. Б,Ш دراز 14*. F,П,Ш کافر; F,Т,Ш لشکر; И تاتار; Е تتر 15. ТF ازدرها; Т доб. بگدائی; С,А,Б,И доб. جبه جبه; П بیشتر. 16. Е доб. قوله تعالی 17*. Б,И,F оп.; П доб. الخبیثین للخبیثات 18. П میشوئیم 19*. А,И,F,Ш оп. 20*. И оп. 21. Б آورد; И оп. 22. А,Б,И, оп. 23*. И оп.; А,Б доб. گرفت 24. А,Ш оп.

بفرمود[1] تا مضمون خطاب[2*] از وی[3] بزجر[4*] و توبیخ مستخلص کردند[5*]

بلطافت[6] چو بر نیاید کار　　　سر بی حرمتی کشد ناچار

هر که بر خویشتن نبخشاید　　　گر نبخشد[7*] کسی برو شاید

حکایت (۲۱)

بازرگانی را دیدم[8] که صد و[9] پنجاه شتر بار[10] داشت[11*] و چهل بنده و خدمتکار شبی[12] در جزیرهٔ کیش مرا[13] بحجرهٔ خویش در آورد[14] همه شب نیارامید[15] از سخنهای پریشان گفتن[16] که فلان انبارم[17] به[18] ترکستانست و فلان بضاعت بهندوستان و این[19] قباله فلان زمینست[20*] و فلان چیز را[21] فلان[22] ضمین[23] گاه گفتی[24] خاطر[25] اسکندریه دارم که هوائی[26]

1. Е,П فرمود　2*. F پنجاه هزار دینار ; Т доб. را　3*. Б,F оп. ; TF,Е,И,П ازو　4*. F,Б ازاو
5*. И خلاص نمودند ; F بستدند　6. И ملامت　7*. А,Б,F بروکسی ; Е بدوکسی　8. И,F شنیدم
9. Б оп.　10. X,F доб. در زیر　11*. И оп. ; F доб. داشت　12. И оп.　13. И شبی بنده را　14. А, Е,F,П,Ш برد ; Б,Т خواند　15. F دیده برهم نبست ; Б доб. که　16. А همی گفت　17. А,Е کس انبارم　18. Е در　19. Б,И,F در　20*. И оп.　21. И,Ш оп.　22. С,А,Е,П,Т доб. کس
23. А ضامن ; С,Ш доб. است　24. Е,П,Т доб. که　25. И خاطرم هوائی　26. И доб. او

خوشست[1] بازگفتی[2] نه[3] که[4] دریای[5] مغرب[6] مشوّشست[7] سعدیا سفری دیگرم[8] در پیشست[9]
اگر آن کرده شود بقیّت عمر خویش[10] بگوشه[11] بنشینم[12] گفتم آن کدام سفر[13] است گفت گوگرد
پارسی[14] خواهم بردن[15] بچین[16] که شنیدم[17]* قیمتی عظیم[18] دارد و از آنجا کاسهٔ چینی بروم آرم[19]
و دیبای رومی بهند[20]* و فولاد هندی بحلب و آبگینهٔ حلبی بیمن[21] و بردیمانی[22] بپارس[23]
وزان پس[24] ترک تجارت[25] کنم و بدکانی بنشینم[26] انصاف[27] از این[28] ماخولیا[29] چندان[30]

1. A خوبش و دلکش است ; Б,Е,П,Т доб. و   2. E گاه   3. И,П оп.   4. П,Ш оп.   5. П دیار

6. A оп.   7. E доб. بازگفت   8. E,F دیگر   9. F پیش دارم   10. Б,Т оп.   11. И,F,T درگوشه

12. Б,Т نشینم و غزلت گزینم   13. A,F,T оп.   14. T فارسی بچین   15. Е,И,П برد   16. T оп.

17. С,Б,И,Т شنیده ام ; Ш оп. ; Г,Х,Е,П доб. که   18*. Г,Х عظیم قیمتی ; Б,Е,П قیمت عظیم

19. А,И برم ; Б,Т оп.   20. А,П доб. برم   21*. И оп.   22. А,П یمنی   23. Б,Е,П,Т بفارس

24*. Б پس از آن   25. А,Т,Ш سفر   26. А доб. و   27. С الحق ; А تا انصاف ; И القصه ; Е,П оп. ; Т доб. که   28*. И چندان   29. Б,Е,И,Т مالیخولیا   30. И,F оп.

فروگفت[1] که[2] بیش[3] طاقت[4] گفتنش[5] نماند[6] گفت* ای سعدی[7] تو هم[8] سخنی بگو از* آنها

که[9] دیده ای یا[10] شنیده گفتم

آن شنیدستی[11] که در[12] صحرای[13] غور   بار سالاری[14] بیفتاد[15] از ستور
گفت چشم تنگ دنیادار[16] را   یا قناعت پر کند یا خاک گور

حکایت ۲۲

مالداری را شنیدم[17] که به[18] بخل[19] چنان[20] معروف[21] بود که[22] حاتم طائی[23] در[24] کرم[25]
ظاهر حالش* بنعمت[26] دنیا آراسته و خست[27] نفس جبلی[28] *[29] در وی[30] همچنان[31]

1. Б,Е,Т,Ш فروخواند; И برخواند 2. Б,Т доб. مرا 3. Б,Т доб. ازاین بیشم 4. С,Ш طاقتش
5. А گفتن; Б,И,Т شنیدن; С,Ш оп. 6. Б,И واو نیز از گفتن باز ماند پس; П: نداشتم واو نیز از گفتن بماند;
Т доб. پس 7*. И оп. 8. Е,И نیز 9*.Б,Т ازآنچه 10. Е,И,П,Т,Ш و 11. Ш вместо этого бейта дает آن شنیدستی که وقتی تاجری * در بیابانی بیفتاد از ستور 12. И شنیدی 13. TF اقصای
14. П یار 15. П,Т سالار 16. Т,F دنیادوست 17. И گویند ; F оп. 18. Б,F оп. 19. И در
20. Ш آنچنان ; И оп. 21. Б,Т مشهور 22. И چنانکه 23. А оп. 24. А,Б,Е,F,Т,Ш به 25. Е سخا
26*. И بکرم 27. А,И,Ш خبث 28. Б,Т оп. 29. И оп. 30. Б,Е,П,Т بنهادش ; И درنهادش ;
Ш оп. 31. И,П оп.; Ш доб. در وی

متمکن* تا بجائی که نانی[1] بجائی[2] از دست ندادی و گربهٔ بو هریره را بلقمهٔ ای ننواختی
و سگ اصحاب کهف را استخوانی نینداختی فی الجمله[3] خانهٔ او* را کس ندیدی[4]
درگشاده[5] و*[6] سفرهٔ او را سرگشاده[7]

درویش بجز بوی طعامش نشنیدی[8]
مرغ از پس[9] نان او ریزه[10] نچیدی

شنیدم که به[11] دریای[12] مغرب اندر[13] راه مصر برگرفته[14] بود[15] و خیال فرعونی در سر[16]
حتی* اذا ادرکه الغرق[17] بادی مخالف[18] کشتی برآمد[19]

1*. И شده ; F که آورده اند ; T بجدی ; П,Е оп. 2. А,П,Ш доб. را 3. И و 4*. И оп. 5. И دانه
6*. Б,Т سفره اش ; И оп. 7. А оп. 8. И бейт оп. 9. А,П,Ш پی 10. Е,П,Ш بسته
11. Б,F,Т در 12. F دیار 13. Б,Е,F,П,Т,Ш оп. 14. Б,Т پیش گرفته 15. П,Т оп. 16. П سرش افتاده ; Б,Е доб. قوله تعالی 17*. П حتی اذا رکبوا فی الفلک دعوا الله مخلصین الآیه ; Б,Т доб. قال آمنت ; Е доб. ناگاه ; F оп. 18. Б,Е,П,Т,Ш доб. کرد ; F доб. به 19. И оп. ; Е,Т доб. و غرق شد ; Ш доб. د دریا بشورش در آمد چنانکه گفته اند ; П доб. چنانکه گفته اند

باطبع ملولت چه کند دل که[1] نسازد[2]

شرط همه وقتی نبود لایق کشتی

دست دعا[3] برآورد و فریاد بی فایده خواندن[4] گرفت* و اذا رکبوا فی الفلک

دعوا الله مخلصین له الدین[5]

دست تضرع چه سود بندهٔ محتاج را

وقت دعا بر خدا[6] وقت[7] کرم در بغل

[8] از زر و سیم راحتی برسان   خویشتن هم تمتعی برگیر

وانگه[9] این خانه کز[10] تو خواهد ماند   خشتی از سیم و خشتی از زر گیر

آورده اند که در مصر اقارب درویش[11] داشت[12] به بقیت* مال او[13] توانگر

1. F оп. 2. Е,П بسازد 3. Ш بدعا ; E оп. 4. Е,П کردن 5*. П حتی اذا ادرکه الغرق قال آمنت ; F оп. 6. TF خدای 7. Ш گاه 8. F четверостишие оп. 9. Б,П,Т,Ш چونکه 10. Б,Е, П,Т,Ш از 11. А,Б,F,Т,Ш доб. او [F وفات] بعد از هلاک 12. Е,F,П оп. 13*. Б,F مالش

شدند* و جامه های کهن بر گ او بدریدند*[1] و خز[2] و دیباطی[3] بریدند[4] هم در آن

هفته یکی* را دیدم*[5] از ایشان[6] بر بادپائی روان[7] و غلامی[8] در پی[9][10][11] دوان[12]

وه که گر بر دهٔ باز گردیدی به[13] میان[14] قبیله و پیوند[15]

ردّ میراث سخت تر بودی وارثان را ز[16] مرگ خویشاوند

بسابقهٔ معرفتی که[17] میان ما[18] بود[19] آستینش گرفتم[20] و گفتم

بخور ای نیک سیرت و[21] سره مرد کان نگو بخت گرد[22] کرد و نخورد

حکایت (۲۳)[23] صیادی[24] ضعیف[25] را ماهی[26] قوی بدام[27] اندر[28] افتاد[29] طاقت[30] حفظ[31]

1*. И оп. 2*. И,F оп. 3. И оп.; Б,Т دیبای چینی ; Е,П,Ш دیبا 4. И,F оп.; Б,Е,П ببریدند و 5*. И оп.

6*. П оп.; И доб. را دیدم 7. А,И سوار 8. TF оп. 9. Е,П غلام پری پیکر ; Б,Т доб. چند 10. Ш از

11. Ш پیش ; А доб. وی 12. Е,П,Т доб. با خود گفتم ; F доб. گفتم 13. Б,Т در 14. Ш سرای

15. Ш فرزند 16. И به 17. А,И,Ш доб. در ; Е доб. به 18. Б,Т доб. واو ; П доб. و 19. Е доб. و

20. Е,П کشیدم ; И بگرفتم 21. Е,П,Т доб. و 22. Ш جمع 23. F,П доб. شنیدم که 24. Е,И صیاد 25. П оп. 26. F عظیم 27. Е,И,П,Ш در دام 28 А,Е,И,П,Ш оп. 29. П افتاده بود ; Б,И,Ш доб. و 30. П оп.; И,F قوت 31. П оп.; Б,Е,С,Т,Ш ضبط

آن نداشت[1] ماهی بر و غالب آمد و[2] دام از دستش در ربود[3]* و برفت[4]

شد غلامی که آب جوی آرد · آب جوی آمد و غلام ببرد

دام هر بار[5] ماهی آوردی · ماهی این[6] بار رفت و دام ببرد[7]

دیگر صیادان دریغ خوردند[8] و ملامتش کردند که چنین صیدی[9] در دامت افتاد و[10]* ندانستی نگاه داشتن[11] *گفت ای برادران[12]* چه توان کردن[13] مرا روزی[14] نبود و ماهی راهمچنان روزی[15] مانده[16] بود[17] صیاد بی روزی[18] در دجله[19] نگیرد[20] و

1*. П оп. 2*. И оп. ; П صیاد ضعیف با ماهی قوی برنیامد و 3. Т,Б بربود ; П درکشید 4*. И оп.

5. Т روز 6. А,Ш آن 7. А доб. صیاد نه هر بار شغالی ببرد * یک روز ببینی که پلنگش بدرد ;

Б доб. صیادان دیگر دریغ خوردند صیاد نه هر روز شکاری ببرد * افتد که یکی روز پلنگش بدرد 8*. Ш

9. И доб. را 10*. И оп. ; Б,Т,Ш بدام تو افتاد و 11*. И حفظ نکردی ; Б,П,С,Т نگاه نتوانستی داشتن

12*. F оп. ; П ای برادر 13*. Г چون کنم ; И,Е,П,Т,Ш چه توان کرد که ; Б,F چه توانم کرد 14. И مارا ;

Г доб. آن ماهی 15. Б,И,F,С,Т,Ш оп. 16. F,Т روز 17. И باقی ; Ш оп. 18. Б доб. که گفته اند

19. А,И доб. ماهی 20. Б,П,Т,Ш доб. ماهی

ماهی بی اجل بر[1] خشک[2] نمیرد

حکایت (۲۴)

دست و پا بریده ای هزار پایی را[3] بکشت صاحبدلی براو بگذشت[4] و[5] گفت سبحان الله با هزار پای که داشت چون اجلش فرا رسید[6] از بیدست و پائی* گریختن نتوانست[7]

چو آید[8] ز پی[9] دشمن جان ستان ببندد اجل* پای اسب دوان[10]
در آن دم که دشمن پیاپی رسید کمان کیانی نباید کشید

حکایت (۲۵) ابلهی را دیدم[11] سمین[12] خلعتی[13] ثمین[14] در بر[15] و مرکبی[16] تازی در زیر[17]

1. Б,Е,F,Т,Ш در 2. Е,И,П,Т خشکی 3. Г,Х,ТF оп. را 4. Г,Х,ТF,F گذر کرد 5. И,Т,F оп.

6. И,Ш فراز آمد ; Б در رسید 7*. И زجان برد ; Б,Е,С,Т نتوانست گریخت 8. И آمد 9. Е,И,F,Т پس

10*. И پای مرد روان ; А,F,П,Ш دست و پا روان 11. Е,И доб. که 12. И,F,Б оп. ; Ш ثمین ; Т,Б,F,Е доб. و 13. Е,П,Т خلعت 14. F оп. ; И,Ш,Т سمین ; А سهمگین 15. П доб. کرده 16. Е مرکب 17. F доб. زین

وقصبی[1] مصری بر[2] سر[3] کسی[4] گفت سعدی[5] چگونه[6] همی بینی[7] این[8] دیبای[9] معلم بر این

حیوان[10] لایعلم گفتم[11] *خطی زشتست که به آب زر نبشتست[12]

[13] قد شابه[14] بالوری حمار   عجلا جسدا[15] له خوار[16]

یک[17] خلقت[18] زیبا به از هزار خلعت دیبا

به آدمی نتوان گفت ماند این حیوان

مگر دراعه[19] و[20] دستار و نقش بیرونش

1. Е,И,П قصب   2. Б,Т,Ш در   3. П доб. نهاده   4. Б,П оп.   5. И оп.; Е,П ای سعدی ; Б,Т سعدیا   6. И چون   7. А,Б,Е,F,Т میبینی   8. F оп.   9. F оп.; П قبا   10. А خر   11. Т оп.; И доб. این   12*. Т оп.   13. И,F бейт. оп.   14. Ш شاب   15. Т جدًا   16. Т доб. گفتم خطی زشت است که با آب زر و بزرگان گفته‌اند ; F доб. گفته اند که ; Ш доб. وبزرگان گفته‌اند   17. Ш یکی ; Е,И,П до стихов оп.   18. А طلعت ; Б,Т,Ш خلعت   19. Ш دراعه‌ای   20. F,П,Ш оп.

بگردد در همه[1] اسباب[2] و[3] ملک و[4] هستی او

که هیچ چیز نبینی[5] حلال جز خونش

شریف[6] اگر متضعف شود خیال مبند[7]

که پایگاه[8] بلندش ضعیف خواهد شد

ور آستانهٔ سیمین بمیخ زر بزند

گمان مبر که یهودی شریف خواهد شد

حکایت (۲۶)

دزدی گدائی را گفت شرم نمیداری[9] که[10] از برای[11] جوی سیم دست[12] پیش

هر لئیم[13] دراز[14] میکنی[15] گفت[16]

1. F оп. 2. И اطراف 3. И,Т,Ш оп. 4. И,П,Т,Ш оп. 5. E نیابی 6. Г,Х,И четверостишие оп. 7. E مبر 8. Ш بارگاه 9. Г,Х,TF,П,И,F نداری 10. ГХ,TF доб. دست 11. A بهر 12. Г,Х,TF,И оп. 13. И доб. دست 14. Ш оп. 15. Ш میداری 16. A گدا گفت

دست دراز از[1] پی یک حبه سیم   به[2] که ببرند[3] بدانگی و نیم

حکایت (۲۷)

مشت زنی را حکایت کنند که از دهر مخالف[4] بفغان[5] آمده بود[6] و[7]
حلق[8*] فراخ[8] از[9] دست تنگ[10] بجان[11] رسیده[12] شکایت[13] پیش پدر برد و اجازت
خواست که عزم سفر دارم مگر[14] بقوت بازو دامن[*] کامی[15] فراچنگ[16] آرم[17][18]

فضل و هنر ضایع است تا ننمایند   عود بر آتش نهند[19] و مشک بسایند

پدر گفت ای پسر خیال[20] محال[21] از[*] سر بدر کن[22] و پای قناعت در دامن

1. T оп. 2. A оп. 3. TF برند 4. И دور 5. E,И بجان 6. A آمد ; TF آمده

7. Б,E,T доб. از 8*. И оп. ; A,F доб. او ; Б,Ш حلق فراخش ; П доб. داشت 9. E,T و

10. Б,E,И,П تنگی ; C,A,F доб. او 11. E بفغان 12. A آمد ; Б,E,T оп. 13. F مشورت

14. F باشد که ; E,И,П تا مگر 15*. И کفافی 16. C,И оп. ; C,A,E,F,П,Ш 17. И

حاصل ; A,П دست ; E کف 18. И کنم ; C,A,Б,F,T,Ш که بزرگان گفته اند 19. П оп.

20. T,Б доб. این 21. Б محالست 22*. Б оп.

سلامت[1] کش[2] که بزرگان[3] گفته‌اند[4] دولت نه[5] بکوشیدنست[6]* چاره کم جوشیدنست[7]

کس نتواند گرفت دامن دولت بزور[8]

کوشش بیفایدست[9] وسمه بر ابروی کور

چه[10] کند زورمند وارون[11] بخت — بازوی بخت به که بازوی سخت

اگر[12] بهر سر موئیت *صد[13] خرد باشد

خرد[14] بکار نیاید چو بخت بد باشد

پسر گفت ای پدر فوائد سفر بسیارست از نزهت خاطر و جر[15] منافع[16] و دیدن عجایب و شنیدن غرایب و تفرج بلدان و محاورت[17] خلان و[18] تحصیل جاه و ادب و مزید مال و مکتسب[19] و معرفت یاران و تجربت روزگاران چنانکه

1. С فراغت ; А,И,Ш оп. 2. Б درکش 3. С,А,Б,Т خردمندان ; Ш оп. 4. И доб. که 5. Ш оп. 6. Б,Т доб. بکه 7*. П оп. 8. И بروز 9. Г,Х бейт оп.; TF,T بیفایده است. размер нарушен. 10. Г,Х,TF,И,F — бейт переставлен с предыдущим бейтом. 11. Е,П وارثون 12. А бейт переставлен с предыдущим. 13*. F,T هنروصد ; Б,И,Е,П دوصدهنر 14. Б,Е,И,F,П,Т هنر 15. Е,F,П جذب 16. Е,F,П فواید 17. А مجاورت 18. И до یاران оп. 19. Б,П,Т مکنت ; Е,Ш مکسب

سالکان طریقت[1] گفته[2]

تا بدکان و خانه درگروی   هرگز ای خام آدمی نشوی

برو اندر جهان تفرج کن   پیش از آن روز کز[3] جهان بروی

پدر گفت ای پسر منافع سفر[4*] چنین که گفتی[5] بسیار[6] است[7] ولیکن مسلم[8] پنج طایفه است نخستین[9] بازرگانی که با وجود نعمت و مکنت[10] غلامان[11] و کنیزان دارد[12] دلاویز[13] و شاگردان چابک[14] هر روز[*] بشهری و هرشب بمقامی[15] و هردم[*] بتفرج گاهی[16] از نعیم[17] دنیا[18] متمتع[19]

1. Ш оп. 2. Й گویند 3. TF که از 4*. А,И,F,Ш оп. ; Е,Т بدین نمط که تو ; П برین نمط که ; Б چنانکه 5. А,И,F,Ш оп. 6. С,Г,Х,TF,Е,П بیشمار 7. F доб. چنین که گفتی 8. П доб. بر ; Ё оп. 9. Е مسلم است 10. Е اول ; Ш حکمت 11. Ш доб. دلاور 12. Ш دلبر دارد ; Б,Е,И,F,П,Т оп. 13. А,Ш оп. ; Б,F,Т доб دارد 14. И оп. ; Е,П доб. دارد 15*. И оп. ; А بجای و هرشب 16*. И وتفرج گاهی 17. Б,Т نعم 18. С доб. ونزهت 19. А,И,F ممتع ; П доб. باشد ; Б доб. گردد ; Ё доб. شود

منعم بکوه* و دشت[1] و بیابان غریب نیست

هر جا که رفت خیمه زد و خوابگاه[2] ساخت

و آنرا که بر مراد جهان نیست دسترس

در زاد و بوم خویش غریبست و ناشناخت

دوم[3] عالمی که بمنطق شیرین[4] و قوت فصاحت و مایهٔ بلاغت هر جا که رود *بخدمت

او[5] اقدام[6] نمایند *و اکرام کنند[7]

وجود مردم دانا مثال زر[8] طلاست[9]

که هر[10] کجا که[11] رود[12] قدر و قیمتش دانند

بزرگزاده نادان بشهروا ماند

که در دیار غریبش به هیچ نستانند

1*. А оп. 2. А,Б,Е,Т,Ш بارگاه 3. Ш پند 4. П доб. زبانی 5*. Б,Е,И,F خدمتش 6. С,Ш قیام 7*. Б оп. 8. Б,F رز 9. Г,Х,TF طلی است 10. П به 11. Г,Х,TF оп. 12. Г,Х,TF,Ш برود

سیم[1] خوبروی که درون صاحبدلان بمخالطت[2] او[3] میل[4] کند[5] که بزرگان گفته[6] اند[7] اندکی[8] جمال به[9] از بسیاری مال[10] و[11] گویند[12] روی زیبا مرهم دلهای خسته است[13] و کلید درهای بسته[14] لاجرم صحبت او را همه جای[15*] غنیمت[16] شناسند[17] و خدمتش[18*] را[19] منت[20] دانند[21]

شاهد آنجا[22] که رود حرمت[23] و عزت[24] بیند[25]
ور[26] برانند[27] بقهرش پدر و مادر[28] خویش

1. Ш حکمت ; Б,Е,П سوم 2. F доб. را 3. Б,Т بمجالست 4. А,С وی 5. А کنند ; П باشد ; Е,F доб. وصحبتش را غنیمت شناسند و خدمتش [F را] منت دانند 6. Е,F оп. 7. Б,И,П доб. که 8. И,П оп. 9. П که 10. F доб. است 11. П که 12. Б,Е,F,П, Ш оп. 13. А оп. 14. Е до стихов оп. 15*. И,F,П оп. ; Б,Т همه کس 16. И доб. همت 17. И оп. ; Б,Т شمرند ; Ш شمارند 18*. И,F оп. 19. Б,И,F,Т оп. 20. И,F оп. 21. Б,F оп. ; П,Т دارند 22. Ш هرجا 23. Е عزت 24. Е حرمت 25. И یابد 26. F گر 27. А براند 28. Б,ТF доб. و

پر طاوس در[1] اوراق مصاحف دیدم
گفتم این منزلت[2] از قدر تو می بینم بیش
گفت خاموش که هر کس که جمالی دارد
هر کجا پای نهد دست ندارندش[3] پیش

* * *

چون در پسر موافقتی[4] و دلبری بود — اندیشه نیست گر پدر از وی بری بود
او گوهرست[5] گو صدفش در میان[6] مباش — دریتیم را همه کس مشتری بود

چهارم خوش آوازیکه بحنجرهٔ داودی آب از جریان و[7] مرغ از طیران باز دارد پس[8] بوسیلت[9] این[10] فضیلت دل مشتاقان[11] صید کند و ارباب معنی *بمنادمت او[12] رغبت[13] نمایند[14]* و بانواع خدمت کنند[15]

1. А,Е,П,Ш بر 2. F مرتبه 3. Т بدارندش 4. Е,П,Т,Ш موافقت 5. Ш جوهر 6. Г,Х,TF جهان 7. А оп. 8. F و 9. И بوسیله 10. А آن 11. Е,П مردمانرا ; F مردمان 12*. И باو 13. F رغب 14*. Е,И,F оп. 15. А,Е,И,F оп.

سمعی[1] الی حسن الاغانی — من ذا الذی جس[2] المثانی

چه خوش باشد آواز[3] نرم[4] حزین[5] — بگوش حریفان مست صبوح

به از روی زیباست[6] آواز خوش — که آن[7] حظ نفست و این[8] قوت روح

یا[9] کینه[10] پیشه وری که بسعی[11] بازو[12] کفافی حاصل کند تا آبروی[13] از بهر نان ریخته نگردد[14] چنانکه[15] خردمندان[16] گفته اند[17]

گر بغریبی* رود[18] از شهر[19] خویش — سختی و محنت[20]* نکشد پینه دوز

ور بخرابی فتد از مملکت[21] — گرسنه خفتد[22] ملک نیمروز

1. И,Ш этот бейт оп. ; A سمع 2. A,F, حسن E حسس 3. Г,Х,TF آهنگ 4. Е,П доб. و 5. И صبوح 6. Ш خوبست 7. Б,Т این 8. Б,Т آن 9. Б,Е,F,Т,Ш پنجم 10. Б,Е,F,П,Т оп. 11. Е,П بقوت ; А доб. و 12. Е بازوان ; Б,Т وجه 13. А آب وروی 14. Е,F نشود 15. И,Ш оп. 16. С,И,П,Ш оп. ; А بزرگان 17. Ш оп. 18*. A,F بغریبی فتد Г بجدائی رود 19. Б,Т ملک 20*. Б,Т محنت وسختی 21. А ازشهر خویش 22. С,А,Б,И خسبد

چنین صفتها که بیان کردم[1] ای[2] پسر[3] در[4] سفر[5] موجب[6] جمعیت خاطرست[7]* و داعیهٔ طیب عیش[8] و آنکه ازاین جمله* بی بهره است[9] بخیال باطل درجهان[10] برود[11] و دیگر کس[12] نام[13] و نشان[14] نشنود[15]

هرآنکه گردش گیتی بکین او برخاست
بغیر مصلحتش رهبری کند ایام

کبوتری که دیگر آشیان نخواهد دید
قضا همی بردش تا بسوی دانه[16] و دام[17]

پسر[18] گفت ای پدر قول حکما را[19] چگونه مخالفت کنیم[20] که گفته اند رزق* اگرچه[21] مقسومست[22]

1. A کردیم 2. A,E,F оп. 3. Г,Х,TF,П فرزند ; A,E,F оп. 4. А,Б,Т оп. 5. Б,Т оп. 6. Й оп.

7. Б,Т доб. درسفر 8*. И оп. 9*. A نیست 10. И عالم 11. A نرود 12. И оп. 13. E کس 14*. Ш оп. E نام ونشانش 15.П نبرد ; Ш نبیند 16. TF оп. 17. А,Б,Т доб.

آنرا که نه قسمت [حرمت است A] ونه فضل * نه بیم که اصل زندگانی است

18. И * درگرد جهان دویدن اورا * ازغایت خام [جهل و Б.Т] قلتبانی است

этот абзац и стихи оп. 19. Ш حکیمان 20. E,F,П,Т,Ш کنم 21*. A اگرچه رزق

22. E доб. لیکن ; П доб. اما

باسباب[1] حصول آن تعلق شرطست و بلا اگرچه مقدور[2] از ابواب دخول آن احتراز[3] واجب[4]

رزق[5] اگر[6] چند بیگمان برسد — شرط عقلست جستن از درها
ورچه[7] کس بی اجل نخواهد مرد — تو مرو در دهان اژدرها

در[8] این صورت که منم با[9] پیل دمان بزنم و[10] با شیر ژیان پنجه در[11] افکنم پس[12] مصلحت آنست* ای پدر که سفر کنم*[13] کزین بیش[14] طاقت بینوائی نمی آرم[15]

چون مرد برفتاد[16] ز جای[17] و مقام خویش
دیگر چه غم خورد همه آفاق جای اوست

1. Ш همه اسباب 2. Е مقدرست ; Т مقدار ; П доб. است 3. А,Ш حذر 4. А اولی ; Б,П,Т доб. است 5. Ш روزی 6. Б,F,П,Т هر ; Ш ار 7. Б,Т گر 8. И перед در доб. پسر گفت ای پدر ; Б,F доб. گفت ; П,Т доб. و 9. Б оп. 10. Б که 11. Б оп. 12. Е,F оп. 13*. Б,И,F,П,Т оп. 14*. С,И که بیش ازین ; Б وازین پیش 15. Е,И,F,П,Т,Ш ندارم ; F перед четверостишием доб. هنرور چو بختش نباشد بکام 16. Г,Х,ТF,Е,И درفتاد 17. Б,F جاه

شب هر توانگری بسرائی همی روند[1]

درویش هر کجا که شب آید[2] سرای اوست[3]

این بگفت و *پدر را وداع کرد وهمت خواست[4] و روان شد* و با خود همی گفت[5]

*هنرور چو بختش نباشد بکام بجائی رود کش ندانند نام[6]

همچنین[7] تا برسید بکنار[8] آبی که سنگ از صلابت او[9] بر سنگ همی آمد[10] و خروش[11]

بفرسنگ همیرفت[12]

سهمگین[13] آبی که مرغابی در[14] او ایمن نبودی[15] کمترین موج آسیاسنگ از کنارش در ربودی[16]

1. Б,Е,П,Т همیرود 2. Г,Х,TF,Е آمد 3. П,Т доб. او را مقام و منزل و مسکین چه حاجتست

4*. Е همت خواست و پدر را وداع کرد 5*. И,F оп.; А هر جا که میرود همه ملک خدای اوست

6*. F см. выше, сноску 16. Е,П; وباخویشتن همیگفت ودر [П به] هنگام رفتن شنیدندش که میگفت

7. Е,F, оп; Б,Т доб. میرفت 8. А,Ш برکنار; Т بکنارهٔ 9. Б,Т آن 10. Б,Т آمدی; رفتی

П زد 11. С,А,П غریوش; Б,Т خروشش; Е,F آوازش 12. Г,Х,TF,И میرفت; Б,Т

13. Е,П,Т سهمگین 14. П از 15. И نبود 16. И درربود

گروهی[1] مردمانرا[2] دید[3] هر یک[4] بقراضه‌ای در معبر[5] نشسته و رخت سفر بسته[6] جوانرا[7]
دست عطا بسته بود[8] زبان ثنا[9] برگشود[10] چندانکه زاری کرد یاری نکردند[11]

بی[12] زر نتوانی[13] که کنی[14] بر کس زور ور زر داری بزور محتاج نه‌ای

ملاح[15] بی مروت ازو بخنده برگردید[16] و گفت

*زر نداری نتوان رفت بزور از دریا
زور ده مرده چه باشد زر یک مرده بیار[17]

1. П перед گروهی доб. آنجا 2. Ш оп. را 3. Е,П,Ш доб. که 4. А,П یکی
5. И,Т کشتی ; П معبر کشتی 6. Б,Т برسته ; F درهم بسته 7. Б,Т جوانمردرا 8. П доб.
و پنجهٔ دلیری شکسته ; Ш доб. و 9. Б,Ш شفا ; И,F دعا 10. П برگشاد ; А,Т,Ш доб. و
11. С ندید ; А,П,Ш доб. ملاح بیمروت ازو بخنده برگردید وگفت ; Б доб
رحمت نکردند و ملاح بی مروت بخنده درو نگریست وگفت ; Е доб. وگفتند ; И доб. ملاح بیمروت روی
ازو بگردانید وازسر غضب گفت ; Т доб. ملاح بیمروت ویرا بخنده گفت 12. Г,А,Б,Т,Ш бейт. переставлен
со след. бейтом ; С бейт оп. 13. F,Ш نتواند 14. F,Ш کند 15. Г,А,Б,П,Т,Ш,И до сти-
хов оп. 16. TF оп. 17*. Г,А,Б,Т см. выше сноску 12.

جوانرا دل [1]از [2*]طعنهٔ ملاح بهم برآمد [3]خواست [4*]که از [5]او [6]انتقام کشد کشتی رفته بود

آواز داد* و گفت [7]اگر* بدین جامه که پوشیده ام [8]قناعت [9]کنی [10]دریغ

نیست* [11]ملاح طمع کرد [12]و کشتی [13]باز گردانید[14]

*بدوزد شره دیدهٔ هوشمند — در آرد طمع مرغ و ماهی ببند[15]

چندانکه [16]ریش [17]و گریبانش [18]بدست [19]جوان [20]افتاد [21]بخود [22]درکشید [23]و بی محابا[24]

فرو کوفت [25]یارش [26]از کشتی بدر آمد[27]

1. E доб. ازاین طعنه ; Г до ملاح оп. 2. E оп. ; F,П,Ш доб. این 3*. E оп. 4. F تا 5*. Б,Т оп.

6. F انتقامی 7*.Б,Е,И,П,Т که 8*. Б,И بجامه که دربر دارم اگر ; П بدین جامه 9. E قانع

10. E شوی ; F,П,Т کنید 11. Б,Т نباشد ; И ندارم 12*. Б,Т ملاح را قوت طامعه بحرکت درآمد ;

П ملاح بطمع 13. E وکشتی را ; F,П оп. 14. E,П باز آمد 15*. F,П, оп. 16. E доб. دست جوان

17. E بریش 18. Г,X,TF گریبان ; E گریبان ملاح ; И زنخدانش ; П گریبان او 19. E оп.

20. E,И оп. 21. E رسید اورا ; И آورد ; F درافتاد ; A доб. و 22. И оп. 23. F درکشیدش ;

И оп. 24. И بی تحاشی 25. Г,X,TF کوفتن گرفت ; Б,Т доб. بیت : چو دستت رسد مغز دشمن برآر

که فرصت فروشوید از دل غبار 26. Б,F,T یارانش 27. Б,F,T بدر آمدند

تا[1] پشتی کنند[2] همچنین[3] درشتی[4] دید[5] و[6*] پشت بداد[7] جز این[8] چاره[9] ندانستند[10] که با او
بمصالحت[11] گرایند[12*] و با جرت کشتی[13] مسامحت[14] نمایند[15][16]

چو پرخاش بینی تحمل بیار[17] | که سهلی[18] ببندد در کارزار
بشیرین زبانی و لطف و خوشی[*] | توانی که پیلی بموئی کشی[19]
لطافت کن آنجا که بینی ستیز[20] | نبرد قز[21] نرم را تیغ[22] تیز

بعذر ماضی در قدمش افتادند[23] و بوسهٔ چند بنفاق بر سر و چشمش[24]

1. Е,Т,Ш که 2. F مدد ; Ш یاری ; А доб. او 3. Б,F,Т کنند 4. Е همچنان ; П او هم ; А,Б,И,F оп. 5. А دیدش ; Б,F,Т دیدند 6. Б,И,F,П,Т оп. 7*. С بگریخت ; А,Е پشت بگردانید ; Б,Т پشت بدادند ; Ш پشتی نکرد وروی بگردانید ; И,F оп. 8*. С مصلحت и до стихов оп. ; F جز آن ; Е,И,П оп. 9. Е مصلحت ; И,П доб. جز آن 10. С نبود ; Г,Х,ТF نداشتند ; Б,F,П,Т ندیدند ; Е دیدند ; Ш ندید 11. Е,П,Ш مصالحت 12. Е,Ш کنند ; И انجامید ; П نمایند 13*. F وبمزد ; П оп. 14. А,Г,Х,ТF,П оп. ; И доб. با او 15. П оп. 16. Б,Е کنند ; А,П оп. 17. П перед этим бейтом доб. пропущенный выше бейт (см. примечание 15) 18. Б,Т نرمی 19*. И оп. 20. Г,Х, И,Ш бейт оп. 21. А رق 22. Б شمشیر 23. Т فتادند 24. Б,И,Т رویش

دادند[1] پس بکشتی درآوردند و روان شدند تا برسیدند[2] بستونی[3]* از عمارت
یونان[4]* در آب ایستاده[5] ملاح گفت کشتی را خللی[6] هست[7] یکی[8] از شما
که[9] زورآورتر[10] است[11] باید که بدین[12] ستون برود[13] و خطام[14] کشتی[15] بگیرد[16] تا
*عمارت کنیم[17] جوان[18] بغرور دلاوری که در سر[19] داشت[20] از خصم دلآزرده
نیندیشید* و قول حکما معتبر نداشت که گفته اند[21]* هرکرا رنجی بدل رسانیدی[22]
اگر[23] در[24] عقب آن صد راحت برسانی[25] از پاداش یک رنجش[26] ایمن مباش

1. Ш دادند 2. П доб. بعمارت یونان 3. Ш برستونی ; Б,Е,Т доб. که 4*. П оп ; Ш доб. که 5*. И оп. ; Б,Е,П,Т,Ш доб. بود 6. TF خلل 7. Б است 8. А доб. که ; Т доб. را 9. А оп. 10. Г,Х,TF,Е,И,F,П دلاورتر 11. E,F,П доб. مردانه و زورمندتر 12. E برین ; И بالای 13. Б,Т رود ; И رویم 14. С,Ш,Т زمام ; E ریسمان 15. И оп. ; П доб. را 16. И оп. 17*. Б,Т از ستون نقل کنیم 18. И доб. را 19. И оп. 20. И بود 21*. А,П,Ш وقول حکما که گفته اند ; Б,Т وازقول حکما غافل که گفته اند ; E قول حکما را کار نفرمود که گفته اند ; F وحکما گفته اند ; И оп. 22*. И оп. ; П هرکرا دل رنجانیدی 23. И до стихов оп. 24. Б,Е,F از 25. Т رسانی 26. Е,Т رنج

که پیکان از جراحت بدر آید و آزار در دل بماند

چه خوش گفت[1] بکتاش[2] با خیل تاش

چو دشمن خراشیدی ایمن مباش

* * *

مشو ایمن که تنگدل گردی | چون ز دستت دلی بتنگ آید
سنگ بر باره[3] حصار مزن | که بود کز حصار سنگ آید

چندانکه مقود[4] کشتی به[5] ساعد[6] برپیچید[7] و بر[8] بالای ستون رفت[9] ملاح زمام[10] از[11] کفش[12] در گسلانید[13] و کشتی براند[14] بیچاره[15] متحیر[16] بماند[17] روزی دو بلا و محنت[18] کشید و[19]

1. А этот бейт оп.; П перед этим бейтом доб. جراحات السنان لها التیام * ولا یلتام ما جرح اللسان 2. И بکتاش 3. Е باروی 4. И عمود 5. Е,И,П بر

6. С,И دست ; А ساعت 7. Е,И,П بپیچید 8. Г,Х,TF,Б,Т оп. 9. Т شد ; Ш آمد 10. Ш زمامش ; П доб. کشتی 11. П оп. 12. Ш کف 13. F,П برگسلانید ; Ш درکشید 14. И براه انداخت 15. А доб. و ; Е доб. درآنجا ; F доб. جوان در سر ستون و در میان آب ; П доб. جوان درآنجا

16. Е,F حیران 17. И فروماند ; Б доб. و 18. Е,F دید 19. F доб. رنج و

بعد از[8] انداخت[7] در آب و*[6] گرفت[5] گریبان[4] خوابش[3] روز[2] سوم[1] دید سختی

شبانروزی دگر برکنار[9][10] افتاد[11] از حیاتش رمقی مانده بود[12] برگ درختان

خوردن گرفت[13] و بیخ گیاهان برآوردن[14] تا[15] اندکی[16] قوت[17] یافت[18] سر در

بیابان نهاد و همی رفت[19] تا تشنه[20] و بی طاقت[21] بسر[22] چاهی رسید[23] *قومی بر و

گرد آمده[24] و[25] شربتی[26] آب[27] بشیزی[28] همی آشامیدند[29] جوانرا بشیزی[30] نبود[31]

1. E,F کشید 2. И,П روز ; Ш روزش ; A оп. 3. И,П,Ш سوم ; A оп. 4. Ш خواب

5. И,Ш оп. 6. И دربود 7*. TF,E,F,П بآب 8. И افتاد 9. E,И,П оп. 10. A در ; Б,E به

11. И доб. و 12. Г,X,TF,F оп. 13. Ш оп. 14. Ш доб. گرفت 15. Ш و 16. A آنگه که ;

Б,И,T اندک ; Ш оп. 17. Б,F قوتی ; Ш оп. 18. И گرفت ; Ш оп. 19. Б,И,Ш میرفت ; E,F

برفت 20. E доб. وگرسنه 21. E,T,Ш доб. شد 22. Б,E,F برسر 23. Ш رسیدند 24*. A

کهگروهی F ; قومی را دید برو گرد آمده بودند E,П ; جمعی دید برگرد آن برآمده Б,T ; قومی برو گرد آمدند

برسر آن چاه گرد آمده 25. Б,П,T оп. 26. Б,E,F,T شربت 27. Б,T آبی 28. TF,E,F,П بپشیزی

29. И میاشامیدند 30. TF,П پشیزی ; Б,И,T بشیز ; F چیزی 31. Б,E,F,П,T доб. آب

طلب کرد[1] و[2] بیچارگی نمود رحمت نیاوردند[3] دست[4] تعدی* دراز کرد[5]* میسر نشد[6] بضرورت[7]

تنی[8] چند را فرو کوفت مردان[9] غلبه کردند و بی محابا[10] بزدند و[11] مجروح شد[12]

پشه چو پر شد بزند پیل را — با همه تندی[13] و صلابت که اوست

مورچگان را چو بود[14] اتفاق — شیر ژیان را بدرانند پوست

بحکم ضرورت[15] در پی کاروانی[16]* افتاد[17] و شبانگاه[18] برسید[19] بمقامی[20] که از

دزدان پرخطر[21] بود[22]* کاروانیان را دید[23] لرزه بر اندام[24] او فتاده[25]* و[26] دل بر[27] هلاک[28]

1. Т طلبید ; И оп. ; Б,Е,F,П доб. اما کردند 2. Т,Б,Е,И,F оп. 3*. Б,Е оп. 4. А ودست

5*. Б,Т گشاد 6*. А,Ш میسر نمیشد ; С,И,Т оп. 7. С,А,И,Ш оп. 8. И وتنی 9. И مردم

10. Б,F بی محابایش ; И оп. 11. А,И оп. 12. С گردانیدند ; Б,Е,П,Т گردند 13. С,А مردی

14. Б,Т فتد 15. Е,П,Т,Ш доб. خسته و مجروح 16. Б,Е,F,П,Т,Ш کاروان 17*. И оп. 18. Г,

Х,Ш,ТF شبانگه ; И تا 19. Е بمقامی ; Ш برسید 20. А بجای ; Б,Т بمکانی ; Е برسیدند 21. Е,П

در ; Ш ; И оп. 22. П,Ш بودند 23*. И оп. 24. И اهل کاروان 25. И افتاد 26*. И оп.

27. П به ; И оп. 28. П,F مرگ ; И оп.

نهاده[1] گفت[2] اندیشه مدارید که* یکی منم درین میان[3] که[4] به[5] تنها[6] پنجاه[7] مرد را جواب[*8] دهم[9]
و[10] دیگر جوانان هم[11] یاری کنند[*12] این بگفت[13] و مردم[14] کاروان[15] را[*16] به لاف
او[17] دل[18] قوی[19] شد[*20] و به صحبتش[21] شادمانی[22] کردند[23] و بزاد[24] و آبش[25] دستگیری
*واجب دانستند[26] جو از آتش معده بالا گرفته بود[27] و عنان طاقت[28] از دست
رفته لقمه‌ای چند از سر اشتها تناول کرد و *دمی چند آب[*29] در سرش[30] آشامید[31]

1. И оп. 2. А,И جوان گفت 3*. С درمیان شما یکی منم ; Б,Т دراین میان یکی منم ; И من ; F بپنجاه منم تنها که دراین میان 4. F оп. ; И доб. من 5. А,Б,Е,F,П,Т оп. 6. А,Е,F оп. 7. И بپنجاه 8. И کس 9*. А,Б جواب گویم ; И,Т,Ш بزنم 10. Ш оп. 11. А,И оп. 12. Е دهند ; Б доб. وکسی بر ما دست نیابد 13*. Б,Е,F,П,Т оп. 14. Б,F,Т оп. ; Е,П,Ш مردمان 15. Б,F,Т کاروانیان ; Е оп. 16. Ш оп. ; Б,Т доб. دل 17*.И بکار او ; F بگفتن او ; А оп. 18. Ш قوی ; Б,F,Т оп. 19. Ш دل 20. Г,Х,ТF گشت ; F قوتی پیدا کردند ; П شدند ; Ш گشتند 21*. Е,F وبصحبت او ; И оп. 22. Е,F شادمان ; И оп. 23. Е گشتند ; F شدند ; И оп. 24. Б بنان 25. F آب اورا طاقتش 26*. Б,Т,Ш نمودند ; А,Е,И,F کردند ; П واجب داشتند ; С оп. 27. И до لقمه оп. 28. Ш ازپیش ; 29*. А دمی چند آبش ; F شربتی آب ; П قدحی چند ; Ш دمی چند 30. А درسر ; П ازپی آن ; Ш ازپیش ; Б,Е,И,F,Т оп. 31*.F,Т,Ш بیاشامید ; П درآشامید

*تا دیو درونش بیارامید[1] و بخفت[2] پیر مردی[3] جهاندیده[4] در آن[5] کاروان بود[6]
گفت* ای یاران[7] من ازین[8] بدرقهٔ[9] شما[10] اندیشه ناکم[11] نه[12] چندانکه[13] از دزدان
چنانکه* حکایت کنند که[14] عربی را درمی چند گرد آمده بود[15] و به شب* از تشویش
لوریان درخانه تنها خوابش نبردی[17*] یکی[18] را[19*] از دوستان[20*] پیش خود آورد[21]
تا* وحشت تنهائی[22] بدیدار او[23] منصرف[24] گرداند[25] شبی چند در صحبت او بود چندانکه

1*. F خوابش درربود ; Б,Е,П,Т доб. خوابش ببرد ; A, оп. 2. Т оп. 3. И بخفتید 4. Б,Е, F доб. پخته 5. Е,F,Т оп. 6. Г,Х,TF,F میان 7*. Ш оп. 8. П доб. مردکه 9. А доб. ایمن نیستیم 10. А оп.; П доб. است 11. Б,F اندیشه ناکترم ; И مترسم 12. Б,F,Т оп. 13. Б,И,F,Т оп. 14*. F ازتشویش لوریان تنها ; Г,Ш ازبیم دزدان درخانه 15. И оп. 16. П همه ; А,Е,И,F оп. 17*. А گویند نخفتی ; Ш خوابش نمیبرد ; Т درخانه تنها ازتشویش دزدان ; F وازتشویش درخانهٔ تنها خواب نبودی 18*. А,Х,TF,И نزدخود برد ; Е بنزدیک خود خواند 19. А,И,Ш оп. 20*. TF оп.; И доб. را 21*. А بنزدیک خود خواند ; Е نزد خود برد ; Т,Ш دربرخود خواند ; F,П برخویش آورد 22*. И оп. 23. П,Ш وی 24. Ш صرف 25. Г,Х, TF,Ш کند ; И شود ; П,Т گردد

بر درمهاش[1] و وقوف[2] یافت برد[3] و[4] سفر کرد بامدادان[5]* دیدند عربرا[6]* گریان و عریان[7] گفتند[8]* حال چیست[9] مگر آن[10]* درمهای ترا[11] دزد برد[12] گفت لا والله[13] بدرقه برد

هرگز ایمن ز مار ننشستم — تا[14] بدانستم آنچه خصلت اوست
زخم[15] دندان دشمنی[16] بترست — که نماید بچشم مردم دوست

چه[17] دانید[18] اگر[19] این[20] هم[21] از جملهٔ[22] دزدان باشد[23] که[24]* بعیاری در میان ما[25] تعبیه شده[26]

1. F درمی که داشت ; Ш درهما   2. Г,Х,TF,И اطلاع   3. И доб. و بخورد ; F доб. درمهارا ; П доб. و بشبی ظفر یافت ; Ш доб. و   4. А,П доб. و بخورد   5. Ш بامداد   6*. Г,F,П دیدندش ; Е,Б,И,Ш عربرا دیدند   7*. Г غمگین و گریان ; Т,F,TF عریان و سرگردان و گریان   8. А,Г کسی گفتش ; F,T گفتندش ; Ш کسی گفت   9*. Г,И оп.   10. Б,F оп.   11*. Б,Т درمهارا   12. Б,И,F ببرد   13. П доб. یا اخی که   14. А چون ; Г,Х,TF,П که ; Ш گر   15. А زهر   16. И دشمن   17. Е перед چه доб. گفت   18. Е доб. ای یاران من   19. Е,И,F,П,Ш که   20. Е,И доб. جوان نیز   21. Б,Е,Ш, оп. ; F نهم   22. F میان   23. А,F,Ш است ; И نباشد   24. А,Б,И,Е,П,Т و   25*. Е,Т درمیان ما بعیاری ; П خودرا بعیاری درمیان شما   26. А شد ; И شده باشد ; П کرده است ; Г,Х,TF доб. است

تا بوقت[1] فرصت یاران[2] را خبر کند[3] پس مصلحت آن[4] بینیم[5] که[6] مر او[7] را خفته بمانیم[8]
و برانیم[9] جوانانرا تدبیر[10] پیر[11] استوار آمد و مهابتی از مشت زن در دل
گرفتند[12] و[13] رخت[14] برداشتند و جوانرا[15] خفته[16] بگذاشتند[17] آنگه[18] خبر[19] یافت که
آفتابش[20] در[21] کتف[22] تافت سر برآورد[23] کاروان را[24] رفته[25] دید[26] بیچاره[27] بسی[28] بگردید[29]
وره[30] بجائی[31] نبرد[32] تشنه[33] و بی نوا[34] روی بر خاک[35] و دل بر هلاک نهاده[36] همی گفت[37]

1. П هنگام 2. И دزدان ; П یارانش 3. А,Г,X,TF,И,П оп. 4. Б,F چنان 5. Е می بینیم ; F,T همی بینیم ; П,Ш میدانم 6. А,И, оп. 7. Б,F,И,П,Т оп. 8. А,Б,Е,Т بگذاریم ; Ш بگذارید 9. А, Т,Ш رخت برداریم ; Б همچنان رخت بداریم 10. И,F نصیحت 11. А оп. 12. П داشتند 13. Е,И,F, П оп. 14. F رحلت 15. А جوان ; И مرد 16. F оп. ; И доб. را 17. П доб. جوان خبر 18. И آنگاه جوان 19. П оп. 20. Б,Е,П,Т آفتاب 21. Б,Е,Т بر 22. Б,Е,П,Т کتفش 23. А,F доб. و 24. А,Г,X,TF,F,Ш оп. را 25. А,F оп. 26. А ندید ; F بود 27. А оп. 28. П,Т بسیار 29. П گردید 30. Б,Е,Ш оп. 31. Е,П راه 32. С ندانست ; Б,Т доб. گرسنه و 33. А доб. گرسنه 34. И گرسنه 35. И,F,Ш доб. نهاد 36. С,Е,Т نهاد و ; И و باخویش ; Ш وازبیم جان 37. Е,И,П,Ш میگفت

من ذا[1] یحدّثنی[2] و زمّ[3] العیس   ما للغریب سوی الغریب انیس

درشتی کند با غریبان کسی   که نابوده[4] باشد بغربت[5] بسی

مسکین[6] درین سخن[7] بود[8] که پادشه[9] پسری بصید[10] از لشکریان[11] دور افتاده
بود[12] بالای سرش[13] ایستاده[14] همی شنید[15*] و در هیأتش[16*] نگه میکرد[17*] صورت
ظاهرش[18] پاکیزه دید[19] و صفت[20] حالش[21] پریشان[22] پرسید[23*] از کجائی[24] و بدین

1. Б,И,Ш бейт оп. 2. F الحدیث 3. T قدم 4. F,T یا 5. A برغریبی 6. E,F,П او

7. И حدیث 8. П оп.; И доб. ناگاه 9. Б,E,F,T زادهٔ 10. Б درصید; E,T درپی صید 11. И

لشکر خود درشکار 12. И оп.; Б,T доб. ناگاه بسروقت او رسید و; F,П доб. و بر 13. И سرجوان;

П доб. فرارسید و 14. И رسید و زاریش; П بایستاد; Б,E,F,T доб. و این سخن 15. E بشنید;

И,F شنید 16*. И оп. 17*. C,T مینگرید; A,Б مینگریست; E,F نظر میکرد; Ш میدید; И оп.

18*. F حالش 19. A,Г,X,TF,A оп. 20. Б,T سیرت; И,Ш احوال; E оп. 21. И,Ш

گفت و پرسید ای جوان П; گفت F; پرسیدش 23. E شوریده 22. И حال П; حال او F; باطنش;

T доб. که 24*. П оп.

جایگه[1] چون[2] افتادی[3] برخی از آنچه بر سر[4] او[5] رفته[6] بود[*7] عادت کرد[8] ملک
زاده را[9] بر حال[10] تباه[11] او[12] رحمت[13] آمد[14] خلعت و نعمت داد[15] و معتمدی[*16] با وی[17]
بفرستاد[18][19] تا بشهر خویش[20] آمد[21] *پدر بدیدار او[22] شادمانی کرد[23] و بر سلامت حالش
شکر گفت[24] شبانگه[25] از[26] آنچه بر سر او[27] گذشته[28] بود از حالت کشتی و جور ملاح و

1. Б,F,П,T جایگاه ; Ш موضع 2. E چگونه 3. И доб. جوان 4. E سرش ; П оп. 5. П وی ; E оп. 6. F,П گذشته 7. И доб. باملکزاده 8*. A آغازکرد ; И درمیان نهاد

9. И оп. 10. E,F,П оп. 11. A پریشان ; E,F,П оп. 12. F,П,Ш وی 13. E رحم ; П مرحمت 14. П آورد ; C доб. چون لشکریان ونواب وحجاب وخزاین فرمود و 15. И بخشید ; П دادش ; C доб. جوانرا 16. П معتمد ; C,И доб. را 17*. E همراه او ; F باو 18. Г,Х,TF,И روان کرد ; F,П کرد ; E فرستاد 19. И доб. اورا 20. Б,T خویشش ; И خود 21. Б,F رسانیدند ; E,П,Ш بازآمد 22*. C,E پدرش بدیدن او ; A,F,Ш پدربدیدن او ; И پدرچون پسرا بدید

23. A,Б,E شادمان شد ; И شاد وخرم شد 24. A گزارد ; C оп. 25. Б,E,И,П,T شبانگاه

26. И,F оп. ; TF ز 27. F оп. 28. Г,Х,TF,E,И,П رفته

جفای[1] روستائیان[2] *بر سر چاه[3] و غدر کاروانیان *در راه[4] با پدر رهی گفت[5]
پدر گفت ای پسر نگفتمت[6] هنگام رفتن[7] که تهی دستان از دست دلیری بسته‌اند[8]
و پنجهٔ[9] شیری شکسته

چه خوش گفت آن تهی دست سلحشور
جوی[10] زر بهتر از پنجاه[11] من زور

پسر گفت ای پدر هر آینه تا رنج نبری *گنج برنداری[12] و تا جان در[13] خطر ننهی بر دشمن[14] ظفر نیابی و تا دانه *پریشان نکنی[15] خرمن برنگیری[16] نبینی[17] باندک مایه[18] رنجی که بردم چه *تحصیل راحت کردم[19] و بنیشی[20] که[21] خوردم چه مایه *عسل آوردم[22]

1. Г,Х,TF,Е,П оп. 2. TF روستایان 3*. F,Ш оп. 4*. А,Г,Х,TF,Е,F,Ш оп. 5. TF,Е,П,Ш میگفت; И بگفت 6. F доб. در 7. А بوقت رفتن; Е دروقت رفتن; Б,И,П оп. 8. И оп. 9. F доб. سر 10. Б,F مشتی 11. И هفتاد 12*. Е,Т گنج برنگیری; И گوهر مقصود بدست نیاوری 13. А,Б,F,Т بر 14. Ш دشمنان 15*. А,И,F,П نیفشانی 16. Е,И,F برنداری 17. Е,F,Т доб. که 18. И оп. 19*. Е مایه گنج آوردم; И مایه حاصل آوردم; П مایه مال حاصل کردم; Т مقدار راحت تحصیل کردم 20. Б,Е نیشی 21. П оп. 22*. Б,Е نوش حاصل کردم; Т نوش آوردم

گرچه بیرون ز رزق نتوان خورد

در طلب کاهلی نشاید[1] کرد

غواص اگر[2] اندیشه کند کام نهنگ

هرگز نکند[3] درّ گرانمایه بچنگ

آسیا[4] سنگ زیرین متحرک نیست لاجرم[5] تحمل بار گران همی کند[6]

چه[7] خورد شیر شرزه[8] در بن غار   باز افتاده را چه قوت بود

تا[9] تو در خانه صید خواهی کرد   دست و پایت چو عنکبوت بود[10]

پدر گفت ای پسر ترا[11] درین[12] نوبت[13] فلک[14] یاوری کرد[15] و اقبال[16] رهبری[17] که[18] حکمت

1. И نتوان ; Ш نباید   2. Б,И,F,T گر   3. Ш درنکند   4. E,T,Ш перед آسیا доб. گر

5. П بدان سبب   6. С میکشد ; И,П میکند   7. А جو   8. И شرژه   9. А,Е,И,П,Ш گر

10. Ш доб. باز ار پرواز باید شیر سیر تا ز فعل خویشتن یابد خبر   11. Б,Е,П,Т оп.   12. И,Ш оп.

13. И оп.   14. Ш بار ; Б,Т доб. ترا   15. И حق تعالی درین بار   16. А بخت ; F سعادت

17. Б,Е,Е,F,T доб. بدرآمد [F برآورد] تا گلت از خار و خارت از پای ; И доб. نمود   18. Б,Е,F,П,Т و

صاحب دولتی[1] در[2] تو رسید و بر تو[3] بخشائید[4] و کسر حالت را[5] بتفقدی جبر کرد و چنین اتفاق[6] نادر افتد و بر نادر حکم نتوان کرد زنهار[7] تا[8]* بدین طمع دگرباره گرد ولع نگردی[9]

صیاد نه هر بار شگالی[10] ببرد[11] افتد[12] که یکی روز پلنگش بدرد[13]

چنانکه[14] یکی[15] از ملوک پارس نگین[16] گرانمایه[17] در[18] انگشتری[19] داشت[20] باری بحکم

1. Б صاحبدلی 2. A به ; Б,F,T,П,Ш بر 3. E,T حالت 4. C بخشاگسترید ; И,П,T بخشید ; F بخشود ; E بخشید и доб. وترحم کرد 5. E,П حال ترا ; A,F оп. را 6. Б,T اتفاقی 7. A,E,П оп. 8. A,Б,E, T оп. 9*. И بدین طمع گرد دام نگردی که گفته اند ; П دیگرباره مولع نشوی و سفر نکردی که بزرگان گفته اند ; A,E оп. ; Б,T доб. و فرش هوس درنوردی 10. A,И,F,T شکاری ; Б,E,П شغالی 11. E,П گیرد 12. Б,T باشد ; Ш آید 13. П بخورد 14. E,П доб. تمثیل ; F, Ш перед چنانکه доб. حکایة, а после آورده اند که 15. A доб. روز ; Г,X,TF доб. را 16. F ماضی 17. Б,E,T درّی ; E,Ш نگینی 18. TF,П بر 19. A,Ш انگشترین 20. A,Г,X,TF,F بود

تفرج[1] با تنی چند از خاصان[2] به مصلای شیراز بیرون رفت[3] فرمود تا[4] انگشتری[5] را[6]

بر[7] گنبد عضد[8] نصب کردند تا هر که تیر از حلقهٔ انگشتری بگذراند[9] خاتم[10] او را[11] باشد

اتفاقا چهارصد حکم انداز که[12]* در خدمت[13] او[14] بودند جمله[15] خطا کردند[16] مگر کودکی[17] که[18]

بر[19] بام[20] رباط[21] بازیچه[22] تیر از[23] هر طرف[24] می انداخت[25] باد صبا تیر او را[26] از حلقهٔ[27] انگشتری[28]

درگذرانید[29] *خلعت و نعمت[30] یافت[31] و خاتم[32] بوی ارزانی داشتند[33] پسر تیر و

1. Б,F ضرورت 2. TF,И оп. 3. Б,Е,П,Т доб. و 4. Б,Т که 5. А,Ш انگشترین 6. Ш оп.

7. И بسر 8. Б,Е,Т доб. الدوله 9. Ш بیرون کند 10. F انگشتری 11. F ازآن او 12. Б,Т

مرد تیرانداز ; Е تیرانداز ; F تیراندازحکمی 13. А,И,F оп. 14*. И حاضر 15. Б,Е доб. بینداختند 16. F,T

همه 17. Б,Е оп. 18. Г,Х,TF,Б,П,Т оп. 19. А,И به ; F از ; Ш оп. 20. Ш оп. 21. Г,Х,TF,F

رباطی ; Ш оп. 22. Е,F,Т оп. 23. П,Ш به ; И оп. 24. И оп. 25. Г,Х,TF طرفی ; А,Ш سو ; И оп. ;

Е,F,Т доб. تیر 26. Е,И انداختی ; F,П همی انداخت ; Б доб. ناگاه 27. С در ; TF,Ш به 28. А,F,Ш

انگشترین 29. А,Е,П,Ш بگذرانید ; Г,Х,TF درگذرانید 30*. F نعمت وخلعت ; Е оп. 31. F داد ; Е оп.

32. Е انگشتر را 33. А,F داشت ; С доб. شنیدم که ; Е доб. ونعمت بیقیاس دادندش وبعد از آن ; Б,Е,

Т,Ш доб. آورده اند که

کمان[1] را بسوخت گفتند[2] چرا چنین کردی[3] گفت تا رونق نخستین[4] بر[5] جای باند[6]

که بود کز حکیم روشن رأی | بر نیاید درست تدبیری
گاه باشد که[7] کودکی[8] نادان | بغلط بر هدف زند تیری

حکایت ۲۸

درویشی را شنیدم[9] که[10] بغاری[11]* در نشسته بود[12] و[13] در بر روی[14] از جهانیان[15]
بسته و[16] ملوک و اغنیا را[17] در چشم همت[18] او هیبت[19] و شوکت[20] نمانده[21][22]

هر که بر خود در سؤال گشاد[23] | تا بمیرد نیازمند بود

1. A کمان 2. П گفتندش 3. TF оп. 4. E,F,П,Ш اولین 5. И به 6. TF,F,Ш ماند 7. П оп.
8. E,И,П کودک 9. Б,E,T دیدم 10. Б,E,T оп. 11. E,F,П در غاری ; И بکنجی 12. А,Б,И,F,
П,Т نشسته بود ; E نشسته 13. А оп. 14. E,И,П,Ш доб. خود ; F доб. خلق 15. E,П,F جهان
16. А,И,F оп. 17. А اعیانرا ; E,F,П سلاطینرا 18. А,И,П оп. 19. А همت ; Г,Х,TF,И,F,П شوکت ;
E,Ш оп. 20. E,Ш оп. 21. Г,Х,TF,F هیبت ; П صلابت 22. А доб. بود 23. E,И گشود

آز بگذار و پادشاهی کن　　گردن بطمع بلند بود

یکی از ملوک آنطرف اشارت کرد که توقع بکرم[1] اخلاق[2] مردان[3] چنانست[4] که[5]* بنان و نمک[6]* با ما[7]* موافقت کنند[8] شیخ* رضا داد[9]* بحکم آنکه[10]* اجابت دعوت سنتست[11]* دیگر روز ملک[12]* بعذر قدمش[13] رفت عابد[14][15]* از جای[16]* برخاست[17] و* ملک را[18]* در کنار[19] گرفت و[20]* تلطف کرد و ثنا گفت[21]* چون غایب شد[22]* یکی از اصحاب پرسید شیخ را که[23]* چندین ملاطفت امروز با

1. Ш доб. و　2. И оп.　3. С ایشان; И,F,Ш عزیزان; E عزیز　4. А,Г,Х,TF,Ш چنین است; E,F,П آنست　5. А доб. یکی با ما; Б,Т доб. یکی روز　6*. Г,Х,TF بنمک; F بنمکی; П با نان نمک　7*. А, F оп.　8. Е,Т کنید; F,Ш کنی　9*. И оп.; E,F доб. که　10*. E,F оп.　11. А,И доб. و　12*. Б, F,T ملک روز دیگر; И دیگر روز; П قدومش; E قدومش پیش او　13.TF,И,F خدمتش　14. П برفت; F رفته بود　15. E,F درویش　16*.F,П оп.　17. C,A,TF,И برجست　18*. A ملک; Г,Х,TF,И оп.　19. Г,Х,TF,И کنارش　20. П доб. بسیار　21*. F دلداری کرد; T شکر و ثنا کرد و دعا و آفرین گفت　22*. Б,Е,П,Т چون ملک بازگشت; C,A оп.　23*. C,A یکی از جماعت پرسید شیخ را; Ш یکی از اصحاب گفت شیخ را که; F مریدی از شیخ پرسید که; Б,Т شیخ را پرسیدند

پادشه که تو کردی[1*] خلاف عادت بود[2*] و دیگر ندیدیم[3*] گفت[4] نشنیدی[5]

[6] هر که را بر سماط[7] بنشستی[8] | واجب آمد[9] بخدمتش برخاست[10]

گوش تواند که همه عمر وی | نشنود آواز دف و چنگ و نی

دیده شکیبد ز تماشای باغ | بی گل و[11*] نسرین بسر آرد دماغ

ور نبود بالش آگنده پر | خواب توان کرد حجر[12] زیر سر[13]

1*. T,A چندین ملاطفت که امروز با پادشاه کردی ; E چندین ملاطفهٔ پادشاه ; И چندین ملاطفت که کردی ; F,П доб. امروز چندان ملاطفت با پادشاه چه بود 2*. И оп. 3*. E درین چه حکمت بود که دیگر چنین ندیده بودم ; F درین چه حکمت است ; Б,И,Т оп. 4. И оп. ; F,П доб. ای پسر 5. Б,Е,F,П,Т نشنیدهٔ که گفته اند ; С,И оп. 6. Т перед этим бейтом доб. واجب است آنکه پیش میر و وزیر * پشت را خم کنند و بالا راست 7. F,T بساط 8. Б,Т بنشانی 9. Б,Е آید 10. Б,Е,Т доб. چون مکافات فضل نتوان کرد * عذر بیچارگی بباید [خواست E] ساخت ; A доб. از طمع باشد آنکه پیش کسان * پشت خم میکند بالا راست ; Ш доб. حاجتست آنکه پیش میر و وزیر * پشت خم میکنند و بالا راست 11*. A,F عنبر 12. Г,X سقط ; TF خزف 13. Ш доб. ورنبود مرکب راهوار رام * پای تواند که دود چند گام

ور نبود دلبر همخوابه پیش   دست توان کرد در آغوش خویش

وین شکم بی‌هنر پیچ پیچ   صبر ندارد که بسازد به هیچ

باب چهارم
در فوائد خاموشی

حکایت (۱)

یکی را[1] از دوستان[2] گفتم[3] امتناع[4] سخن گفتنم[5] بعلت آن[6] اختیار آمده است[7]
که[8] غالب[9] اوقات[10] در[11] سخن[12] نیک و بد[13] اتفاق[14] افتد[15] و دیدهٔ دشمنان جز بر[16] بدی[17]
نمی آید[18] گفت[19] دشمن آن به* که نیکی نبیند[20]

[21]واخو العداوة لا یمرّ بصالح   الّا[22] و یلمزه[23] بکذّاب اشر

1. Б,И,F,П,T оп. 2. Б,И,F,П,T доб. را 3. F,T доб. که 4. TF امتناع 5. Ш оп.
6*. A ازبهر 7. Б,И آمد ; E,П افتاده است 8. T оп. ; E,F,П доб. در 9. F بیشتر
10. TF доб. که 11. Б,И оп. 12. Б оп. 13. Б доб. درسخن ; И доб. بهم 14. F واقع
15. Б,П,T میافتد ; F میشود 16. И оп. 17. И بد 18. A,F,Ш نمیافتد ; И نبیند 20*. И
بیند 21. И,F бейт оп. 22. A لا 23. A یلمنده ; Ш یلزمه

هنر بچشم عداوت بزرگتر عیبست
گلست سعدی و در چشم دشمنان خارست

نور[1] گیتی فروز چشمهٔ[2] هور[3]
*زشت باشد بچشم موشک کور

حکایت (۲)

بازرگانی را هزار دینار خسارت افتاد پسر[5] را گفت[6] نباید[7] که[8] این سخن[9]
با کسی *در میان نهی[10] گفت ای پدر *فرمان تراست[11] نگویم[12] *ولیکن[13] خواهم[14] که*[15] مرا
بر فائدهٔ[16] این[17] مطلع گردانی[18] که[19] مصلحت[20] در[21] نهان داشتن[22] چیست[23] گفت تا

1. Ш бейт. оп. 2. И دیدهٔ 3. Е,П خود 4*. И خوش نبیند ; П خوش نباید 5. И با پسر ; Е,П پسرش را 6. П доб. که 7. И باید ; Ш مبادا 8. Т оп. 9. Т доб. را 10*. Б نگوئی ; F در میان آری 11*. F оп. 12. Б,F,Т оп. 13*. ТF ولکن ; F оп. 14. F оп. 15. ТF,F оп. 16*. П براین فایده مرا ; F оп. 17. С,А,Б,Т آن ; F,П оп. 18. F оп. 19. П, Е,И گردان ; F оп. 20. F,П چه 21. F,П доб. دیدی 22. Б,Т доб. آن 23. F,П оп.

مصیبت دو نشود[1] یکی نقصان مایه و دیگر[2] شماتت همسایه

مگو انده خویش با دشمنان[3]   که لاحول گویند شادی کنان

حکایت (۳)

جوانی[4] خردمند[5] از فنون فضایل حظی وافر داشت و طبعی[6] نافر چندانکه[7] در محافل[8] دانشمندان نشستی زبان[9] سخن[10] ببستی[11] باری پدرش گفت ای پسر تو نیز[12] آنچه دانی بگوی[13] گفت ترسم[14*] که بپرسندم از آنچه ندانم[15*] و شرمساری برم

آن شنیدی[16] که صوفی[17*] میکوفت[18]   زیر نعلین خویش میخی چند

1. П نباشد 2. А,И دوم ; С оп. 3. Ш دیگران 4. П جوانمردی 5. Е,П доб. که 6. Б,П ناقد ; Т نافذ 7. Б,Е چنانکه ; Ш оп. 8. F مجالس 9. Е,F оп. ; П هیچ 10. Б,Т,Ш از سخن ; И оп. 11. Е,F,П نگفتی 12. Е,П доб. از 13. Б, Е,F,П,Т چرا نگوئی 14*. А که بپرسند ; И از آنچه ندانم پرسند ; Ш از آنچه ندانم بپرسند ; Г,Х,TF که بپرسند آنچه ندانم 15*. И оп. ; А доб. از آنچه ندانم 16. Г,Х,TF نشنیدی 17. Е,И,П صوفی 18. Ш میگفت

آستینش گرفت سرهنگی — که بیا نعل[1] بر ستورم[2] بند
*نگفته ندارد کسی با تو کار[3] — *ولیکن چو گفتی دلیلش بیار[4]

حکایت (٤)

*عالمی معتبر را[5] *مناظره افتاد[6] با یکی از ملاحده *لعنهم الله[7] علی[8] جده[9] و[10]
بحجت *با او[11] بر نیامد[12] سپر[13] بینداخت و برگشت[14] کسی گفتش[15] ترا با چندین[16] فضل[17] *و
ادب[18] که داری[19] با بی دینی[20] حجت[21] نماند[22] گفت علم[23] من قرآنست[24] *و حدیث[25] و

1. И оп. 2. С,А,Г,Х ستوری 3*. Г,Х,TF,И оп. ; F,T ناگفته کار [برتو F] ندارد کسی با تو
4*. Г,Х,TF,И оп. 5*. E یکی از علمای معتبر ; F,П یکی از علما را ; И دانشمندی را 6*. И оп.
7*.Б,Ш оп. 8. Б,Е,П,Ш оп. 9. TF حده ; Б,Е,П,Ш оп. ; И доб. مناظره افتاد 10. А,F,П оп.
11*. E оп. 12. Г,Х,TF بس نیامد 13. F,T سر 14. П بازگشت 15. А,Ш گفت 16. Б,
И,Т چنین 17. F,П,T علم 18*. А وبلاغت ; И оп. ; Е доб. وعلم وحکمت 19. E,F оп. ;
А доб. بودی و 20. И هست ; E,F оп. 21. А بحجت ; С,Е,И,П оп. 22. С,И برنیائی ;
А نماندی ; Е,П نیامدی 23. С حجت ; И سخن 24. И قرآن 25*. Е,И оп.

گفتار مشایخ و او بدینها معتقد نیست* و نمی شنود[1] مراشنیدن کفر او بچه کار آید[2]

آنکس که بقرآن و خبر زو[3] نرهی
آنست جوا[4]بش که جوابش ندهی

حکایت (۵)

جالینوس[5] ابلهی را دید[6] دست در[7] گریبان دانشمندی زده[8] و بی حرمتی همی کرد[9] گفت اگر این دانا بودی کار وی[10] با[11] نادان بدینجا[12] نرسیدی[13]

دو عاقل را نباشد کین و پیکار
نه دانائی[14] ستیزد با سبکبار

اگر نادان بوحشت سخت گوید
خردمندش بنرمی دل بجوید[15]

دو صاحبدل نگه دارند موئی
همیدون سرکشی[16] و[17] آزرم جوئی

1*. И оп. 2. А,Г,Х,TF,Ш میاید 3. Ш درم 4. F اینست 5. А,Е доб. حکیم 6. Б, Е,Т доб. که 7. Ш доб. دامن و 8. Ш زو ; И доб. بود 9. С,И,Ш میکرد ; Е کرده 10. Б,Е,И,F,Т او 11. И доб. آن 12. Б بدین غایت ; Е,F بدین جایگه ; П,Т تا بدین مراتب ; Ш باینجا 13. Б,Т نینجامیدی ; С доб. و وقار مانع شدی 14. С,Е,Т دانا خود 15. И бейт оп. 16. И سرکش ; Т ازسر 17. TF, F доб. و

وگر بر[1] هر دو جانب جاهلانند — اگر زنجیر باشد بگسلانند[2]

*یکی را زشتخوئی[3] داد[4] دشنام[5] — تحمل کرد و گفت ای نیک[6] فرجام

بتر زانم که خواهی گفتن آنی — که دانم عیب من چون من ندانی

حکایت[7] (۶)

سحبان وائل[8] را[9] در فصاحت بی نظیر نهاده اند بحکم آنکه[10]* سالی[11] بر سر جمعی[12] سخن گفتی و[13]* لفظی مکرر[14] نکردی و گر همان[15] اتفاق افتادی بعبارتی[16] دیگر بگفتی[17] وز جملهٔ آداب ندماء ملوک[18] یکی اینست[19]

سخن گرچه دلبند و شیرین بود — سزاوار تصدیق و تحسین بود

چو یکبار گفتی مگو باز پس — که حلوا چو یکبار خوردند بس

1. Б,Е,Т از 2. И бейт. оп. 3. И оп. 4. И برعابدی 5. И میداد 6. А,Г,X,TF,И خوب

7. И этот рассказ оп. 8. А فاضل 9. Ш оп. 10*. Е оп. ; Б,Т доб. اگر 11. С,Г,X,TF,П оп.

12. С,Г,X,TF جمع سالی 13. С,П که 14. Б,П تکرار کلام ; Е,Т لفظی را تکرار ; F,T оп. 15. Б,Е доб. معنی ; F доб. لفظ 16. F,П,Т بعبارت 17. П اداکردی 18. F,П حضرت پادشاهان

19. П. доб. که سخن را مکرر نکنند

حکایت (۷)

یکی را[1] از حکما[2] شنیدم[3] که میگفت هرگز کسی[4] بجهل[5] خویش[6] اقرار نکرده است[7] مگر[8] آن کس[9] که چون دیگری در[10] سخن باشد[11] همچنان[12] تمام[13] ناگفته[14] سخن آغاز کند[15]

سخن را سرست ای خردمند[16] وبن   میاور سخن درمیان سخن
خداوند تدبیر و فرهنگ وهوش   نگوید سخن تا نبیند خموش

حکایت (۸)

تنی چند از بندگان[17] محمود[18] گفتند[19] حسن میمندی را[20] که* سلطان امروز ترا

1. А,И,Т оп. 2. И,Т доб. را 3. И دیدم 4. И هیچ کس 5. И برجهل 6. А,Б,И,F خود 7. А نکرده باشد ; Б نکرده ; Е,И,F نکند 8. И الّا 9. А,F کسی ; И оп. 10. И оп. 11. А آید ; И گوید ; Б,Т доб. و 12. Е هنوز ; С оп. 13. А ناتمام ; С оп. 14. И ناشد ; А کرده ; Б,Е,Т ناکرده ; С оп. ; F او ; П доб. آنکس 15. П доб. او بجهل خود اقرار کرده باشد 16. Б,Т خداوند 17. Б,Т خاصان 18. F доб. سبکتکین 19. Б,Е,И,Т,Ш оп. ; С доб. خواجه 20. Б,Е,И,Т,Ш доб گفتند

چه گفت در فلان مصلحت[1] گفت بر شما هم پوشیده نماند[2] گفتند[3] آنچه با تو گوید باَمثال ما[4] گفتن روا ندارد[5] گفت باعتماد آنکه داند که[6] نگویم[7*] پس چرا میپرسید[8]

نه هر سخن که برآید بگوید[9] اهل شناخت
بسر شاه[10] سر خویشتن[11] نشاید[12] باخت[13]

حکایت (۹)

در عقد بیع[14] سرائی متردد بودم[15] جهودی گفت[16] من از کدخدایان[17]

1*. C,Б,И,T سلطان امروز چه گفت ترا در فلان مصلحت , A,F,Ш سبکتکین ترا [باتو И] در فلان مصلحت چه گفت

2. C,TF بناشد 3. E,П доб. که تو ظهیر سریر سلطنتی و مشیر تدبیر مملکت تو دستور مملکتی 4. F,T مردم 5. F доб.

6. П,T доб. بکس ; Б,E من باکسی 7. Б,T نمیگویم 8*. C پس چرا همیپرسید ; TF بامن میگوید

9. E,F,T بداند 10. C,A,F доб. و 11. Б,Ш خویش را 12. Б,И,F,П نباید 13. A,E,П,Ш доб.

بیت : چو گوید ملک [شهی] با تو پنهان سخن * بسر با سر خویش بازی مکن 14. Ш оп. 15. Ш

доб. جهت بیعش 16. C,A,Б,И,T,Ш تجرکه ; F,П доб. آخر 17. T گدایان ; F,П доб. قدیم

این محلتم وصف[1] این خانه چنانکه هست*[2] از من پرس بجز[3] که[4] هیچ[5] عیبی[6] ندارد[7]
گفتم بجز[8] آنکه[9][10] تو[11] همسایه[12] ای

خانه ای راکه چون تو همسایه است — ده درم سیم کم[13] عیار[14] ارزد
لیکن[15] امیدوار باید بود — که پس از مرگ تو هزار ارزد

حکایت (۱۰)

یکی از شعرا پیش[16] امیر دزدان رفت[17] و ثنائی[18] برخواند[19] فرمود[20] تا جامه[21] از و[22]

1. F نیک و بد ; T صفت 2*. A,И,F оп. 3*. И من دانم ; F چنانکه من میدانم دیگرکس معلوم نکرده

4. C,A,И,T,Ш оп. ; П доб. چنانکه من دانم هیچ کس معلوم نکرده باشد 5. A,И,T,Ш оп. 6. Б,T оп.

7. E عیب 8. Б,T доб. بلی 9. И,T جز 10. И این که 11. Б,T قواش 12. Г,X,TF доб.

منی ; F,E,П доб. اوئی 13. Г,X,TF بد 14. T بها 15. TF لکن ; И,F لیک 16. F,T نزد

17. Г,X,F,П доб. درقلب زمستان 18. Б,T قصیدهٔ در ثنای او ; C,Г,X,TF доб. برو ; C,E,П ثنا

19. C خواند ; Г,X,TF,F بگفت ; E,П گفت 20. A,F بفرمود 21. E جامه اش ; П جامهاء ;

A доб. وایزارش 22. Б,T ازبرو ; И ازتن او ; П ازوی ; E,Ш оп.

برکنند[1] و[2] از ده[3] بدرکنند[4] مسکین[5] برهنه[6] بسرما[7] همی رفت[8] سگان[9] در[10] قفای[11] او[12] افتادند خواست تا سنگی بردارد *و سگانرا[13*] دفع کند[14] در[15] زمین[16] یخ گرفته[17] بود عاجز شد[18] گفت این[19] *چه حرامزاده مردمانند[20*] سنگ راگشاده اند و سنگ را بسته[21] امیر[22] از غرفه بدید[23] و[24] بشنید[25] و بخندید[26] گفت ای حکیم از من چیزی بخواه گفت

1\. E بستدند ; И,F کنند ; T بدرکنند 2. F,П,Ш доб. اورا 3. С آن موضع ; Ш قریه

4\. Б,П, بدرکردند ; F بیرون کردند ; T بدرنمایند 5. E,F оп. 6. Б,E,F,T оп. 7. Б,T درسرما ; E,F оп. 8. П,И میرفت ; E,F оп. ; Б,T و 9. Б,F доб. قریه ; П доб. ده 10. Б,T به 11. A قفایش ; Б,T دنباله 12. С,Г,Х,TF,E,Ш وی ; Б,T оп. 13*. E,F,T оп. 14*. И بزنند ; E,F,T оп. ; Ш доб. سنگ 15. Б,E,И,F,П,T оп. 16. П سنگرا 17. А,E,П,Ш بسته 18. Б,T ماند و 19. И оп. 20*. F حرامزادگانند که 21*. E,T که سنگ رابسته و سگ راگشاده اند

22\. А,E,T,Ш доб. درزوان 23. И,П оп. 24. E,И,F,П оп. 25. E,F оп. 26. Б,T доб. و ; С доб. و وی رانزد خود طلبید و

جامه خود میخواهم[1]* اگر انعام[2] فرمائی[3] *رضینا من نوالک بالرحیل[4]

امیدوار بود آدمی بخیر کسان	مرا بخیر تو امید نیست شر[5] مرسان

سالار دزدان[6] را[7] از ابر و رحمت آمد[8] و جامه[9] باز فرمود[10] و قبا پوستینی[11] بر[12] او مزید کرد[13] و درمی چند[14]

حکایت (۱۱)

منجمی بخانه در آمد[15] یکی[16] مرد[17] بیگانه[18] را[19] دید[20] با زن او[21]* بهم[22] نشسته دشنام[23]

1. А оп. 2*. F оп. 3. Б کنی ; F оп. ; А доб. میخواهم ; П доб. که از دست تو بسلامت رهائی یافتن غنیمت محض است 4*. F,Ш оп. ; А,Б,Е,П перед رضینا доб. заголовок مصراع ; 5. F,П بد 6*. П امیررا ; И,Ш امیر دزدان 7. А,Ш رحم 8. Ш آورد 9. Б,Е,F,T جامه اش ; П доб. را 10. Б,Т بازداد ; Е,П بفرمود ; F بفرمود تا باز دادند ; Ш оп. 11. F پوستینی ; П قبا پوستین ; Ш قبائی 12. Ш оп. ; И,F برآن 13*. Б,Т بیافزود ; F مزید کردند ; Ш оп. 14. Б доб. بوی بخشید ; F доб. بدادند ; Е,И доб. بداد ; П доб. انعام ; Ш доб. برآن افزود و بوی داد 15. Е,П доб. خود 16. А доб. و 17. А,Б,Е,И,Е,П,Т,Ш оп. 18. А,Б,Е,Т مردی 19. Е,П بی گانه ای 20. А, Е,Ш оп. 21*. Б,Т زنش 22. Б,Т оп. 23. С,А,Е,И,F,П,Ш доб. داد

وسقط گفت[1] و[2] فتنه*[3] و آشوب[4] برخاست[5] صاحبدلی که[6] برین[7]* واقف بود[8] گفت

تو براوج فلک چه دانی چیست که ندانی[9] که در سرایت[10] کیست

حکایت (۱۲)

خطیبی کریه الصوت خود را خوش آواز پنداشتی و فریاد بیهده[11] برداشتی[12] گفتی[13] نعیب[14] غراب البین[15] در پرده الحان اوست یا آیت ان انکر الاصوات[16] در شان او[17]

1. C شنید ; А,Б,Т доб. وبرهم افتادند 2. Е,Ш оп. 3. И جنگ ; Ш оп. 4*. И وفتنه ; Ш оп. 5. TF خواست 6. Е,F,П,Т,Ш оп. 7. Ш بدان ; И оп. ; Б,Е,П,Т доб. حال 8*. С,Б,Е,П,Т وقوف یافت و ; F,Ш واقف شد و 9. Б,Е,И,П,Т,Ш که 10. Б,Е,И,П,Т,Ш سرای تو 11. C بی مزه ; А,Е,F,Ш بیفایده 12. А,И,F,П,Ш داشتی 13. И گویا ; П доб. که 14. Б نعیق ; П نعب ; Ш نعیت ; И,F оп. 15. F доб. بعینه 16. А,И доб. لصوت الحمیر 17. F оп. ; И доб. آمده است

اذا نهق[1] الخطیب ابو الفوارس   له[2] صوت[3] یهدّ اصطخر فارس[4]

*مردم قریه[5] بعلت *جاهی که داشت[6] بلیتش میکشیدند[7] و اذیتش را[8] مصلحت نمی

دیدند[9] تا یکی از خطبای آن اقلیم[10] که[11] با او[12] *عداوتی[13] نهانی[14] داشت باری[15] به

پرسش *آمده[16] بود دس[17] گفت ترا خوابی دیده ام *خیر باد[18] گفتا[19] چه دیدی[20] گفت

چنان دیدم[21] که ترا آواز[22] خوش بود[23] *و مردمان[24] از انفاس[25] تو در[26] راحت[27]

1. Ш نهیق   2. A که   3. TF شغب   4. И,F бейт оп.   5*. Б,T مردم آن ده ; E

مردمان ده ; F оп.   6*. Б,T جاهش ; П доб. بار   7. Б,T هی کشیدند   8. Е,И оп.   9. Б,T

ندیدند   10. П оп.   11. Е,П اقالیم   12. A оп.   13. Е,И,П باوی ; F оп.   14*. C عداوت ;

Е,П نهانی عداوتی ; T نهان باوی عداوتی ; F عداوت نهانی   15. И оп.   16. Б پرسشش ;

Е,П,F پرسیدن ; И,Ш доб. او   17*. А,Е,П,Ш آمده بود ; T آمده ; И доб. و   18*. Б,И,F,

T оп.   19 . С,Б,И,F,T گفت и доб. خیرباد   20. T دیدهٔ ; A оп.   21. С,Г,Х,TF دیدمی

22. С,Б,И,F,T آوازی   23. Г,Х,TF,Б,Е,Т,Ш بود   24*. И ومردم ; F مردمانرا ; Ш оп.   25*. A

آواز تو ; Б,T انفاست ; Е,П نفست ; F نفس تو   26. И به ; F оп.   27. F,П آسایش ;

С,Б,Е,П,Т,Ш доб. بودند ; F доб. بودی

خطیب اندرین لختی بیندیشید و[1] گفت این[2] مبارک خوابیست[3] که دیدی[4] که[5] مرا[6] بر عیب خود[7]* واقف گردانیدی[8] معلوم شد که آواز[9] ناخوش دارم[10] و خلق *از بلند خواندن من[11] در[12] رنج[13]* توبه کردم[14] کزین پس خطبه نگویم[15] مگر با آهستگی[16]

از صحبت دوستان[17] برنجم — کاخلاق بدم حسن نماید[18]
عیبم هنر و کمال بینند[19] — خارم گل و یاسمن نماید[20]
کو دشمن شوخ چشم ناپاک[21] — تا عیب مرا بمن نماید[22]

1. F оп. 2. И,F доб. چه 3. Г,Х,TF,E خوابست 4. Б,Е,И,Т دیدهٔ 5. П و ; Б,F,Т оп. 6. А оп. 7. А,F,П,Т من ; И خویش 8*. Е مطلع گردانیدی ; И واقف کردی ; F آگاه کردی 9. С آوازی بغایت ; Б,Т آوازم 10. Б,Т است 11*. Е,F از نفسم 12. П به ; И доб. زحمت و 13. Б,Е,И,F,Т رنجند ; П доб. اندرند ; Ш доб. میباشند 14. С,А,Б,Т,Ш به دوستی عهد کردم 15. Е,И,П,Т نخوانم ; F نکنم 16. Т доб. و ملایمت 17. Г,Х,TF,Б,Т دوستی 18. Г,Х,TF,Б,Т نماید 19. Г,Х,TF,Б,Т بیند. 20. Г,Х,TF,Б,Т نماید 21. С,Б,Е,П چالاک ; Т بیباک. 22. Г,Х,TF,Б,Т نماید ; Б,И,F,П,Т доб. بیت : هرآن کس که عیبش نگویند پیش
هنر داند از جاهلی عیب خویش

حکایت (۱۳)

یکی در مسجد[1] سنجار[2] به تطوع[3] بانگ نماز[4] گفتی[5] بادائی[6] که مستمعان را ازو نفرت بودی[7] و صاحب مسجد[8] امیری بود[9] عادل و[10] نیک سیرت[11] نمی خواستش[12] که دل آزرده[13] گردد و[14] گفت ای جوانمرد[15] این مسجد را مؤذنانند[16] قدیم[17] هریکی[18] را[19] پنج دینار* مرتب داشته‌ام[20] ترا ده دینار میدهم تا[21] جائی[22] دیگر روی[23] برین قول[24]

1. A مسجدی از شهر 2. Е,П سنجاریه 3. F طوع 4. Г,Х,TF оп. 5. F میگفت ; И доб. تا 6. Е,Ш باآوازی ; И بجدی 7. И آمدی ; F کروندی ; П گرفتندی 8. A بقعه 9. F оп. 10. A,TF,F,Ш оп. 11. F доб. بود 12 Е,F,П نخواستش ; И,Т نمیخواست 13. И دلش 14. Б,F,Т شود и доб. روزی 15. Г,Х,TF,Е,F,П оп. 16. Б,Е,F,П,Т موذنان 17. Б,Е,П,Т доб. اندو ; F هست 18. Б,Т یک از ایشان ; F یک 19. A доб. از ایشان ; П доб. مشاهره 20*. Г,Х,F,П میدهم و ; Е وظیفه است ; И,Т مقرر داشته‌ام 21. F بدهم ; П دهم 22. Е,И,Т,Ш بجائی 23. Г,Х,TF,Е,И بروی ; П доб. القصه 24. Е,F,П оп.

اتفاق کردند[1] و[2] برفت و[3] بعد[4] از مدتی[5] درگذری[6]* پیش[7] امیر[8] باز[9] آمد گفت[10] ای
خداوند[11] بر من حیف کردی که بده[12] دینارم[13] از آن[14] بقعه بدر[15] کردی که[16] اینجا[17] که
رفته ام[18] بیست دینار[19] همیدهند[20] تا[21] بجای[22]* دیگر روم[23] و[24] قبول نمیکنم[25]* امیر از خنده بخود
گشت[26] و[27] گفت زنهار تا نستانی که[28] به پنجاه دینار[29] راضی گردند[30]

1. E,F,П افتاد 2. F,Ш оп. 3. Ш оп. 4. Б,E,F,Ш оп. 5. C,A,Б,T پس 6. A доб. دیر ; И доб. میدید 7*. C,A,Б,E,F,П,T оп. 8*. Б,T оп. 9. A оп. 10. E,F,T,Ш доб. و
11. A امیرتو 12. F,T و 13. Г,X,TF دینار ; И مرا 14. E,F,T,Ш این 15. C,И,Ш روانه ; П روان ; A,E,F بیرون 16. Б,T و ; E,И,П оп. 17. A,Б,E,И,F,Ш آنجا 18. И доб. هرروز 19. Б,E,П,T,Ш دینارم 20. Б,E,И,F,П,T,Ш میدهند 21. E,F,П,T,Ш که ; A оп. 22. Г,X,TF,E جای ; F بانگ ; A оп. 23*. F نمازگوی ; Ш بجای دیگررو ; A оп.
24. A,E,П оп. 25 . A نمی ستانم 26*. E,F,П,T امیربخندید ; C доб. واوراصلتی داد
27. E,F оп. 28. Б,E,F,T,Ш که 29. Г,X,TF оп. 30. Б,T میشوند ; E,И,F,П,Ш شوند

بتیشه[1] کس نخراشد ز روی خارا گل چنانکه بانگ درشت تو میخراشد دل

حکایت (۱۴)

ناخوش آوازی ببانگ بلند قرآن همی خواند[2] صاحبدلی برو بگذشت و[3] گفت ترا مشاهره چندست گفت هیچ گفت[*] پس زحمت خود چندین چرا همی دهی گفت از بهر[5] خدا[6] میخوانم[7] گفت از بهر[8] خدا[9] مخوان

گر تو قرآن برین نمط خوانی ببری[10] رونق مسلمانی

1. A بتیسه 2. И خواندی; П,Ш میخواند 3. Г,X,TF,E,F,Ш оп. 4*. C,Ш پس این زحمت بخود چرا میدهی; E پس چرا چندین زحمت بخود میدهی ; Б,П,T از بهر چه چندین زحمت خود میدهی A; И,F چرا چندین زحمت خود میداری ; پس این زحمت خود چرا میداری 5. Б,F برای 6. Ш خدای 7. A همی خوانم 8. Б,T برای 9. Ш خدایکه 10. И доб. از

باب پنجم
در عشق و جوانی

حکایت (۱)

حسن میمندی را[1] گفتند سلطان محمود چندین بندهٔ[2*] صاحب جمال[3] دارد[4] که هریکی[5] بدیع جهانی اند[6*] چگونه افتاده است[7] که با[*] هیچ یک از ایشان[8] میل[9] و[10] محبتی[11] ندارد چنانکه[12] با[13] ایاز[14] که[15] زیادت[*] حسنی[16] ندارد[17] گفت هرچه در[18] دل فرو آید[19] در دیده نکو نماید

1. И доб. که 2. Ш غلام и доб. دارد 3*. A ماهرو ; И خدمتکار 4. Ш оп. 5. Б,И,F, П,Т یک 6. С,Е,Т,Ш جهانند ; И الزمانی اند 7*. И,Т چگونه است ; F,П,Ш چونست 8*. А,И هیچ کسی ; П ایشان هیچکدام ; F هیچکس از ایشان 9. А,Е,И,Ш میلی 10. Е оп. 11. Е оп.; Б,И محبت и доб. چنان 12. И که 13. А оп., 14. П ایاز هست 15. И,Ш оп. ; Е,F,П و и доб. اورا 16*. И,Ш оп. 17. А نیست ویرا ; Е,F,П نیست ; И,Ш оп. 18. Г,Х,TF به 19. Г,Х,TF فرو آید

هر که سلطان مرید او باشد — گر[1] همه بد کند نکو باشد
وآنکه[2] را پادشه بیندازد — کش از خیل خانه ننوازد
کسی به دیدهٔ انکار اگر نگاه کند — نشان صورت یوسف دهد به ناخوبی
وگر بچشم ارادت[3] نگه[4] کنی[5] در دیو — فرشته ایت[6] نماید[7] بچشم کروبی[8]

حکایت (۲)

گویند خواجه‌ای را بنده‌ای[9] نادر الحسن بود[10] و[11] با وی بسبیل[12] مودت[13] نظری[*] داشت[14] با یکی[15] از[16] دوستان[17] گفت دریغ[18] این بنده[19] با[20] حسن و شمایلی[21] که دارد اگر زبان[22]

1. И که 2. Ш هر که 3. Е доб. کند 4. Б,Е,И,Т,Ш نظر 5. Б,Е,И,F,Т,Ш کند 6. Б,И,F,Т,Ш فرشته ایش 7. П بنماید 8. С,А это четверостишие оп. 9. Е,Б,Т,П доб. بود 10. Б,Е,П,Т оп. 11. С,Б,Е,И оп. 12. Е,П برسبیل 13. С,А,Б,F,Т доб. و دیانت ; Ш доб. ومحبت 14*. Ш نظر کردی 15. F оп. 16. F доб. را 17. F,П صاحبدلان 18. Б,Е,F,П,Т доб. اگر 19. А,F доб. من 20. Е доб. چنین 21. Ш доб. چنین 22. Б,Е,F,П,Т оп.

درازی[1] و بی ادبی[2] نکردی[3] گفت ای برادر چون[4] اقرار دوستی کردی[5] توقع خدمت مدار که چون عاشق[6] و معشوقی در میان[7] آمد مالک[8] و مملوکی برخاست[9][10]

خواجه با بندهٔ پری رخسار	چون درآمد[11] ببازی[12] و خنده
نه[13] عجب کو[14] چو[15] خواجه حکم کند	وین کشد بار ناز[16] چون[17] بنده
*غلام آبکش باید و خشت زن	بود بندهٔ نازنین مشت زن[18]

حکایت (۳)

پارسائی را[19] دیدم بمحبت شخصی گرفتار[20]* نه طاقت صبر و نه یارای گفتار[21]

1. C,Б,E,И,П,T زبان دراز 2. C,Б,E,И,F,П,T بی ادب 3. C,Б,E,И,F,П,T ننمودی 4. Г,X,TF چو ; E,T оп. 5. E доб. دیگر 6. Б,E,И,F,П,T,Ш عاشقی 7. F,T به 8. Б,E,F,П,T مالکی 9. И,Ш доб. ازمیان 10. C رخت بربست ; П доб. چنانکه بزرگان گفته اند 11. E,И,П,Ш درآید 12. E,T بنازی 13. Ш چه 14. Б,E,И,F,П,Ш گر 15. Ш به 16. E,T,Ш ناز 17. И جورو 18*. Г,X,И оп. 19 T را оп. 20. F,П مبتلا شده E доб. شده 21*. E,F,П ورازش ازپرده برملا افتاده

چندانکه ملامت *دیدی و[1] غرامت[2] کشیدی ترک تصابی[3] نگفتی[4] و[5] گفتی

کوته نکنم ز دامنت دست — وز[6] خود بزنی بتیغ تیزم
بعد از تو ملاذ[7] و ملجائی[8] نیست — هم در تو گریزم ار گریزم

باری ملامتش کردم و گفتم[9] عقل[10] نفیست[11] را چه شد[12] تا[13] نفس خسیس[14] غالب آمد *زمانی[15] به فکرت[16] *فرو رفت و[17] گفت

هر کجا سلطان عشق آمد نماند — قوت بازوی تقوی را محل
پاک دامن چون زید بیچاره‌ای — او فتاده تا[18] گریبان در وحل

1*. Б оп. 2. A مشقت ; Б оп. 3. Б وصال او ; И منظور خود ; Ш محبت ; F оп.
4. Б,E,F نکردی ; И,П نگرفتی 5. C доб. پیوسته ; T доб. بزاری و خاری 6. F,T ور
7. И غیر 8. E,И,П,T ملجائم ; Ш ملجأ 9. F که 10. Ш доб. که ; F оп.
11. F شریفت 12. E,F,П رسید 13. A,И,F,T,Ш که 14. E,П,T خسیست برو ; F خبیث برو
15*. П оп. 16. F تفکر ; П оп. 17*. П оп. 18. П کو فتاده

حکایت * (٤)

یکی [1] را دل از دست رفته بود و ترک جان گفته و مطمح نظرش [2] جائی [3] خطرناک [4] و ورطه [5] هلاک [6] نه لقمه [7] که متصور [8] شدی که [9] بکام آید [10] یا مرغی که بدام [11] افتد [12]

چو در چشم شاهد نیاید زرت زر و خاک یکسان نماید برت

باری [13] به [14] نصیحتش گفتند [15] ازاین خیال محال تجنب * [16] کن که خلقی [17] هم بدین [18] هوس [19] که تو [20] داری [21] اسیرند [22] و پای [23] در زنجیر بنالید و گفت [24]

1*. И القصه او 2. И نظر ; F,П نظر او 3. П بجای 4. F доб. افتاده بود ; П,Ш доб. بود 5. F оп. 6. C,A,Б,T مظنه ; F оп. 7. F оп. 8. Б,И,F,П,T متصور ; Ш تصور 9. Б,T оп. 10. И رسد 11. И در دام 12. А,И آید 13. E,F,П یاران ; C оп. 14. F,T оп. 15. T,Ш доб. که 16*. F برگرد 17. Ш оп. 18. Б,F براین 19. F گونه ; П سودا 20. F توئی ; C оп. 21. C,F оп. 22. П گرفتارند 23. И оп. 24. Ш доб. زخم دندان دشمنی بتر است * که نماید بچشم مردم دوست

دوستان گو نصیحتم مکنید | که مرا دیده بر ارادت اوست
جنگجویان بزور[1] پنجه* و کتف[2] | دشمنان را کشند و خوبان دوست[3]

شرط[4] مودت[5] نباشد باندیشهٔ جان[6] دل از مهر جانان برگرفتن[7]

تو که در بند خویشتن باشی | عشق بازی[8] دروغ زن باشی
گر نشاید بدوست ره بردن[9] | شرط یاریست[10] در طلب بردن[11]

گر دست دهد که[12] آستینش گیرم
ورنه بروم بر[13] آستانش میرم

1*. Е,И,F,П باروی 2. И گفت 3. П доб. مبارزان جهان قلب دشمنان شکنند ترا چه شد که همه دوستان شکنی 4. А доб. محبت 5. Б,Т مروت 6. С доб. وترک دادن ; И,Ш доб. دل 7. П,Т خوبان بر داشتن [доб. П] دیده [دیدار] از دیده را و ; Е доб. دل 8. Г,Х,ТF,Б,И,F عشقباز 9. Т رو 8. F доб. که هواداران گفته اند ; F доб. که بزرگان گفته اند 10. С,А,Ш عشقست 11. Е,П,Т,Ш доб. رباعی : چیزم چو نماند بیش ازین تدبیرم خصم ار همه شمشیر زند یا تیرم 12. Г,Х,ТF,Ё,П̄,Ш رسد 13. А,F,Ш در

*متعلقان[1] را که نظر[2] در کار او بود و شفقت به روزگار او پندش دادند و بندش نهادند[3] سودی نکرد[4]

درد را که طبیب صبر می فرماید — وین نفس حریص را شکر می باید
آن شنیدی که شاهدی بنهفت — با دل از دست رفته[5] میگفت
تا ترا قدر خویشتن باشد — پیش حشمت چه قدر من باشد

*آورده اند که[6] مر[7] آن[8] پادشه زاده[9] را[10] که ملموح[11] نظر او بود خبر کردند که جوانی بر سر این[12] میدان[13] مداومت می نماید[14] خوش طبع و[15] شیرین زبان[16] سخنهای

1*. A,C متعلقانش ; Б,T متعلقانی که ; E,И,F,П متعلقانشرا   2. Б,T نظرشان   3. TF доб. و

4. E,F,П نداشت ; И доб. گفت   5. И داده   6*. E,F оп.   7. E,И,F,П оп.   8. A

این ; E,И,F,П оп.   9. F,П ملکزاده   10. A,TF,И оп.   11. A ملحوظ ; Б,E,П,T مطمح ; F منظور ;

Ш مملوح ; И مهوج   12. E оп.   13. П доб. هر روز   14. П میکنند   15. C,Ш оп.

16. TF,E,F,П доб. و

لطیف[*] میگوید و نکته های بدیع[*2] از وی[3] میشنوند[4] چنین معلوم همی[5] شود که[6] دل[*]
آشفته[7] است و[8] شوری در سر دارد[9] پسر[10] دانست[11] که[*] دل آویخته او ست و[12]
این گرد بلا انگیخته[13] او مرکب بجانب[14] او[15] راند چون[16] دید که نزدیک[17] او[18] عزم[19]
آمدن[20] دارد[21] بگریست و گفت

آنکس که مرا بکشت باز آمد پیش
مانا[22] که دلش بسوخت بر کشته خویش

1*. E оп. 2. E,F,П,T غریب 3*. TF,Б,T او ; F оп. 4. E,П میشنویم ; F میاورد ; T доб. و 5. A оп. 6. A مینماید ; E,F,П,T,Ш میشود ; И شود 7*. E,И,F оп. ; Б,T دل آویخته و آشفته است 8. E,И,F оп. 9. E доб. سوزی در دل 10. Б доб. سوزی ور دل ; F доб. شیدا صفت مینماید ; E доб. وشیدا گونه است چون ملکزاده این حال معلوم کرد 11. F оп. 12*. Б,T оп. 13. E,П,Ш доб. است 14. Б,E سوی او درحال 15. C,F وی 16. Б,T доб. درویش ; E,И доб. بنزدیک ; E,F,П جانب 17. C,И,F доб. معشوق عزم 18. C جانب ; E,F,П نزدیک 19. C,И,F оп. 20. C,Г,X,TF,И,F оп. 21. C کرد и доб. وادزار 22. F گویا

چندانکه[1] ملاطفت کرد و[2] پرسیدش[3] که[4] از کجائی و[5] چه[6] نامی و[7] چه[8] صنعت[9] دانی[10] در قعر بحر مودت[11] چنان[12] غریق[13] بود که مجال نفس[14] زدن[15] نداشت

اگر خود هفت سبع از بر بخوانی

چو آشفتی* ا ب ت[16] ندانی

گفتا[17] سخنی[18]* با من[19] چرا[20] نگوئی[21] که[22] هم[23] از حلقهٔ درویشانم بلکه حلقه بگوش ایشانم[24] آنگه[25]

1. И до عجبت оп. 2. Ш оп. 3. С,А,Б,Т پرسید ; Ш оп. 4. TF оп. ; С,Б,Т,Ш доб. چونی و 5. С,Ш оп. 6. С,Б,Т,Ш оп. 7. С,Ш оп. ; Б,Е,Т доб. داری 8. Б,Т оп. 9. Б صنعتت ; Т доб. چه 10. Б چیست ; Е доб. جوان ; П داری ; Ш доб. عاشق ; Б доб. وی 11. F,T محبت 12. Т оп. 13. F доб. شده ; А,Ш доб. ماند 14. Б,Е,Т دم 15. Г,Х,TF оп. 16*. Б,Е,F,T الف بی تی ; Т الف ازبا ; Ш الف ازبی 17. Е شهزاده گفت ; Б,Т,Ш گفت 18. Б,Е,F,T,Ш оп. 19*. Ш оп. ; Б,Т доб. سخن 20. Е доб. سخن ; Ш доб. بامن سخن 21. F نمیگوئی 22. Е,П доб. من 23. Б,Т من 24. А,Б,Е,Т ایشان 25. П آنگاه ; Б доб. جوان ; Е доб. درویش

بقوّت استیناس محبوب از میان تلاطم امواج محبت سر برآورد و گفت

عجبست[1] با[2] وجودت که وجود من[3] بماند

تو بگفتن اندر آئی و مرا سخن بماند[4]

این بگفت* و نعره[5] بزد[6] و جان[7] بحق[8] تسلیم کرد

* عجب از کشته نباشد بدر خیمهٔ دوست

عجب از زنده که چون جان بدر آورد سلیم[9]

حکایت[10] (۵)

یکی را[11] از متعلمان کمال[12] بهجتی[13] بود[14]* و[15] طیب لهجتی[16] و معلم از آنجا که حسّ[17] بشریّت[18]

1. И доб. که 2. Т به ; Ш از 3. А,И,Ш نماند 4. А,И,Ш نماند ; Ш доб. четверостишие, начало ... دیر آمدی ای نگار سرمست 5*. F оп. 6. F оп. ; TF زد 7. Ш روح 8. Ш оп.

9*. И оп. 10. Ш — этот рассказ переставлен со следующим 11. С,А,Б,Е,И,F,П,Т,Ш оп.

12. И доб. باشاگردی ; F доб. را 13. П جمال 14. Б بهجت. 15. С,Е,И,Т,Ш داشت ; Б,П оп. 16*. Е,И,F оп. ; Б,П доб. داشت 17. А,F,Т,Ш доб. را 18. П оп.

باحسن بشرهٔ او معاملتی داشت زجر و توبیخی که بر کودکان کردی در حق وی

روا نداشتی و* وقتی که به خلوتش دریافتی گفتی

نه آنچنان بتو مشغولم ای بهشتی روی

که یاد خویشتنم در ضمیر میآید

ز دیدنت نتوانم که دیده دربندم

وگر مقابله بینم که تیر میآید

باری پسر گفت چنان که در آداب* درس من نظری میفرمائی

1. А بشریه 2. Е,F,П,Т,Ш میلی 3. Б درمیان و ; F,Т بودو ; F,П доб. و ; Е доб. تا بمرتبهٔ که

4. Е,П توبیخ 5. Б,F باو ; И با 6. F پسران دیگر ; П دیگران ; С,Е,И دیگر 7. Е доб. و

8. Е,П او 9. А,Б,F оп. 10*. Б هنگامی که ; Е,F,П оп. 11*. Е,П غالب اوقات دراین سخن بودی ; F چنانکه غالب اوقات گفتی ; Ш درخلوتش یافتی گفتی

12. Б همچنان 13. А ظمیر

14. А,Е,F,П,Ш بردوزم ; Б دربندم 15. Б,F,Т معاینه 16. Г,Х,ТF,Е,П آنچنان ; Б,Т همچنان

17*. С,А درسم 18. Е,F,П اجتهاد ; И,Т نظر 19. Е,И,F,П میکنی

در آداب نفسم[1] نیز[2] تأمل[3] فرمای[4] تا[5] اگر در اخلاق من[6] ناپسندی بینی که[7] مرا[8]
آن[9] پسند[10] همی نماید[11] بر آنم اطلاع[12] فرمای[13] تا بتبدیل آن[14] سعی[15] کنم[16] گفت
ای پسر این سخن از دیگری پرس که[17] آن نظر که مرا[18] با تست جز هنر[19] نمی بینم[20]

چشم بد اندیش بر کنده باد — عیب نماید هنرش در نظر
ور[21] هنری داری و هفتاد عیب — دوست نبیند بجز آن یک هنر

حکایت (٦) شبی* یاد دارم که[22] یاری[23] عزیزم[24] از در درآمد چنان بیخود[25] از جای

1*. Б درآداب نفس من ; И оп. 2. E,F,П هم ; C,Ш همچنین ; И оп. 3. Б,Т تأملی ; E,F,П نظری ; И оп. 4. E,F,П کن ; И оп. 5. E,И,П оп. 6*. E,И,F,П اخلاقم ; F,П,T اگر 7. И,F оп. 8. И оп. 9. Б,И,Т оп. 10. A,E,F,П,T,Ш پسندیده 11. A,C همی آید ; Б,Т آمده است ; E,F مینماید 12. F مطلع 13. Б,E,F,П گردانی 14. A доб. در 15. E,F,П مشغول 16. E, F,П باشم ; Б,Т نمایم 17. И,П доб. مرا 18. И,П оп. 19. И نیکوئی 20. И,Т نمی بینم 21. F گر 22*. F یاد دارم که شبی 23. Б,E,T یار 24. Г,X,TF عزیز 25. E,П بی اختیار ; F بیخبر

برجستم[1] که چراغم[2]* به آستین[3] کشته شد[4] — سری طیف من یجلو[5] بطلعته الدجی

شگفت آمد از بختم که این دولت از کجا[6] — بنشست و عتاب آغاز کرد که[7]

مرا[8] در حال[9] که[10] بدیدی[11] چراغ[12] بکشتی[13] بچه* معنی[14] گفتم* بدو معنی یکی آنکه[15] گمان بردم که آفتاب برآمد و* دیگر آنکه این بیتم به خاطر بگذشت[16]

چون گرانی بپیش شمع آید — خیزش اندر میان جمع بکش
ور شکرخنده ایست[17] شیرین لب — آستینش بگیر و شمع بکش

1. Б جستم ; F,П برآمدم 2. F چراغ 3*. F بآستینم ; C оп. 4. И доб. وازبختم شگفت که این دولت از کجاست 5. А,Б,Т,Ш یجلوا 6. И,F бейт оп. ; А доб. درآمد ; Б,П доб. است ; Ш доб. روی نمود 7. Б,И,П доб. چرا 8. Б چون مرا ; И,F, П,Т оп. 9. Б оп. 10. И,F,П مرا ; Б,Т оп. 11. Е,И,F,П,Т دیدی 12. Е доб. را 13. Б,F کشتی ; П فروکشتی 14*. Б,Е,П,Т оп. 15*. Б,Е,И,П оп. 16*. Е, F,П نیز ظریفان گفته اند ; Т دیگرآنکه این دو بیت بخاطر گذشت 17. Г,Х,ТF خنداست

حکایت (۷)

یکی[1] دوستی[2] را[3] که[4] زمانها[5] ندیده بود[6] گفت کجائی که *مشتاق بوده ام[7] گفت[8] مشتاق[9] به که ملول[10]

دیر آمدی ای نگار سرمست   زودت ندهیم دامن از دست

معشوقه[11]* که دیر دیر[12] بینند   آخر کم[13] از آنکه سیر بینند

شاهد[14] که با رفیقان آید[15] بجفا کردن آمده است به حکم آنکه از *غیرت[16] و مضادّت[17] خالی نباشد

اذا جئتنی فی رفقة لتزورنی   وان جئت فی صلح فانت محارب

1. И, Т, Ш оп. ; А доб. را 2. F ازدوستان 3. А, Б, F оп. 4. Е, П, Ш оп. 5. Е, П مدتها 6. И, F, Ш بودم ; Т доб. بدیدو 7*. Е, И مشتاقیم ; F, Ш مشتاق بودم 8. И, F, Ш گفتم 9. Г, Х, TF, Б, F, Т مشتاقی 10. Г, Х, TF, Б, F, Т ملولی 11. Е, И معشوق 12*. Б, Е, П اگرچه 13. Б, F, Т, П به 14. Перед شاهد доб. заголовки: А, П لطیفه ; Е تنبیه ; F حکایت 15. F آمد 16*. И оп. 17. И مصادره ; Б, Т доб. یاران

به یک نفس که برآمیخت یار با اغیار
بسی نماند که غیرت وجود من بکشد

بخنده گفت که من شمع جمعم ای سعدی
مرا از آن چه که پروانه خویشتن[1] بکشد

حکایت (۸)

یاد دارم که[2] در ایام پیشین[3] من و دوستی چون دو مغز[4] بادام[5] در پوستی صحبت داشتیم[6] ناگاه[7] اتفاق[8] مغیب[9] افتاد* پس از مدتی که[10] باز آمد[11] عتاب آغاز کرد که[12] *در این[13] مدت[14] قاصدی نفرستادی گفتم دریغ آمدم که دیدهٔ قاصد

1. И خویشرا 2. Г, X, TF оп. 3. Г, X, TF доб. که 4. Г, X, TF, П بادام 5. Г, X, TF, П مغز ; Б, F, T, Ш оп. 6. П میداشتیم 7. П ناگه ; И, F оп. 8. И اتفاقاً 9. Г, X, Б, И, F, T غیبت ; E, П سفر ; Ш بغیب 10*. F چون 11. П доб. و 12. И доб. چرا ; П چرا и доб. گله کردن گرفت 13*. И درچندین ; F, П оп. 14. F, П оп. ; E доб. چرا

بجمال تو روشن[1] گردد و من[2] محروم[3]

یار دیرینه مرا گو بزبان توبه[4] مده — که مرا توبه بشمشیر نخواهد بودن
زشکم آید که کسی[5]* سیر نگه[6]* در تو کند[7] — باز گویم* نه[8] که کس[9] سیر نخواهد بودن[10]

حکایت (۹)

دانشمندی را دیدم[11] بکسی[12]* مبتلا شده[13] و *رازش از پرده برملا افتاده[14] جور فراوان بردی و تحمل بی کران[15] کردی باری *بلطافتش گفتم[16]* دانم[17] که ترا[18] در مودت[19]

1. C доб. شود وازروایح حسن تو بهره ور   2. C بیچاره ; Б, Т доб. از آن   3. E доб. باشم

4. A, И, F, Ш پند   5. И доб. در تو   6*. Б, Е, И, Т نظر   7*. И سیر کند   8*. A, E, F, П که نه ; Б, И, Т که   9. Б, И, Т کسی   10. И دیدن   11. Б, Т, Ш доб. که   12. И, Т, П, E, F بحبت شخصی   13*. E, F گرفتار ; П گرفتار شده بود   14*. E, F, П بگفتار   E ازاو راضی   15. F بی پایان   16*. E بطریق نصیحت گفتمش ; F, П بطریق نصیحتش گفتم ; Б, Т доб. و ملاطفتش کردم   17*. И که دانم ; Ш оп.   18. Ш بر ; И доб. حسن   19. Х, Б, Е, F, П, Т, Ш محبت

این منظور علتی[1] و[2] بنای[3] محبت[4*] برزلتی[5] نیست[6] با وجود چنین[7] معنی* لایق قدر علما نباشد[8]
خود را متهم گردانیدن[9] و جور بی ادبان بردن گفت ای یار[10] دست عتاب
از دامن[11] روزگارم بدار[12] بارها[13] در این[14] مصلحت که تو بینی[15] اندیشه[16] کردم[17] و صبر بر جفای
او سهل تر آید[18] که صبر[19] از[20] نادیدن[21] او و[22] حکیمان[23] گویند[24] دل بر مجاهده نهادن آسانتر است
که چشم از مشاهده[25] برگرفتن

1. E, F, П доб. نیست ; И доб. جز   2. Б, И оп.   3. И زیبای ; Е, Т доб. این   4. Б, Е, П, Т مودت ; Ш مودتی   5*. И оп.   6. Е, F, Т نه بس   7. Е, F, П این   8*. И قدر علما را لایق نباشد   9. Б, Е, F, Т, Ш کردن   10. П برادر   11. И, Ш оп.   12. И من   13. Е, F. П доб. که   14. И до слова گویند оп.   15. Б, Т میبینی ; Е, П گوئی   16. F, П فکر   17. Б, Т, Ш کرده ام   18. С, Г, Х, TF آیدهمی ; Е, F نماید ; П, Ш مینماید   19. Б, Т оп.   20. С, А, Б, Т, Ш оп.   21. TF, F, Ш دیدن ; Е لقای ; F, П оп.   22. А оп.   23. Г, Х, TF, Е حکما   24. Е, F گفته اند که   25. И مشاهد.

*هر که[1] بی او بسر نشاید برد — گر جفائی کند بباید برد[2]

روزی از دست[3] گفتمش زنهار[4] — *چند از آن[5] روز گفتم[6] استغفار

نکند دوست زینهار از دوست — دل نهادم بر آنچه خاطر[7] اوست

گر بلطفم *بنزد خود خواند[8] — ور بقهرم براند او داند[9]

حکایت (۱۰)

در عنفوان جوانی چنانکه افتد و دانی با شاهدی[10] سری[11] و سرّی[12] داشتم به حکم آنکه حلقی داشت[13] طیب الاداء[14] و خلقی کالبدر *اذا بدا[15]

1. Б, F, T آنکه   2. А, Б, И, F, Т перед этим бейтом, а Е после него доб.

مثنوی : هر که دل پیش دلبری دارد * ریش در دست دیگری دارد * آهوی پالهنگ در گردن * نتواند بخویشتن رفتن

3. Б, П, Т, Ш دوست   4. Б برده ام   5*. А چند از آن ; И بعد از آن چند   6. Б, Е, F, П, Т کردم   7. И عادت   8*. И بخواند و خواند   9. И راند   10. Б, F, T, Ш شاهد پسری   11. А, Б, П, Т, Ш оп.   12. Б, Е, П, Т, Ш оп.   13. И оп.

14. TF оп.   15*. F فی السما ; T اذا هدا

آنکه نبات عارضش آب حیات[1] میخورد

در شکرش نگه[2] کند هر که نبات میخورد

اتفاقاً بخلاف[3] طبع[4] از وی[5] حرکتی بدیدم[6] که[7] نپسندیدم[8] دامن از او[9] درکشیدم و مهره[10][11] برچیدم[12*] و گفتم[13]

برو هر چه می بایدت پیش گیر   سر ما نداری سر خویش گیر

شنیدمش که[14] میرفت[15] و میگفت

شب پره گر وصل آفتاب نخواهد   رونق[16] بازار آفتاب نکاهد

این بگفت و سفر کرد و پریشانی[17] او[18] در[19*] من[20] اثر کرد[21]

1. A حیوة   2. E, Й نظر   3. A خلاف ; И оп.   4. И оп.   5. И, F, П او   6. Б, E, И, П, T دیدم ; П صادر شد   7. A, И оп.   8. Ш پسندم نیامد ; A оп.   9. F, П وی

10. C, И оп.   11. E, F, П مهرش ; C, TF оп.   12. E درچیدم ; C, И оп.   13*. И оп.

14. C, И, F, Ш شنیدم که ; C доб. از غایت طیش   15. Г, X, TF, Ш همی رفت   16. A доб. و   17. Й گفت   18. C, A, И оп.   19. И оп. ; A доб. دل   20*. И оп.   21. И, T оп. ; Ш доб. گفتم

فقدت زمان الوصل و المرء جاهل

بقدر لذيذ العيش قبل المصائب

باز آی و مرا بکش که پیشت مردن

خوشتر که پس از تو زندگانی کردن

اما بشکر[1] و[2] منت[3] باری[4] پس از مدتی باز آمد آن[5] حلق[6] داودی متغیر شده[7]
وجمال یوسفی* بزبان آمده[8] و[9] بر[10] سیب زنخدانش[11] چون[12] به[13] گردی[14] نشسته[15]
و رونق بازار حسنش شکسته متوقع که در کنارش گیرم[16] کناره گرفتم* و گفتم[17]

1*. Б, Т اما شکر ; F оп. 2. Б, И, F, П, Т, Ш оп. 3. F оп. ; Б, И, Т, Ш نعمت 4. П доб. سبحانه وتعالی ; Т доб. تعالیرا ; Ш доб. عز اسمه 5. И оп. 6. И, Т خلق 7*. И, П بزبان آمده 8*. И, П متغیر شده 9. А оп. 10. Ш به 11. П زنخدان او ; Ш زنخدان 12. A, F, Ш چو 13. Ш بهش ; F доб. که 14. E غباری 15. Т доб. بود 16. И оп. 17*. И оп.

آن روز که خط شاهدت بود — صاحب نظر از نظر براندی
امروز[1] بیا مدی به صلحش — کش فتحه و ضمه بر نشاندی

* * *

تازه بهار را ورقت زرد شد — دیگ منه کآتش ما سرد شد
چند خرامی و تکبر کنی — دولت[2] پارینه تصور کنی
پیش کسی رو که طلبکار تست — ناز بر[3] آن کن که خریدار تست

* * *

سبزه در باغ گفته اند[4] خوشست — داند آنکس[5] که این سخن گوید[6]
یعنی از روی نیکوان[7] خط سبز — دل عشاق بیشتر جوید
بوستان تو[8] گند نازار[9] یست — بس که بر میکنی[10] و میروید[11]

* * *

گر صبر[12] کنی و[13] ور بکنی[14] موی بناگوش — این دولت ایام نکوئی[15] بسر آید

1. A, Б, E, T وامروز 2. C رونق 3. A, И, F, П بد 4. A دیدهٔ چه 5. Ш او 6. Ш همی گوید 7. Б, E, F, T دلبران 8*. П باغ روی تو 9. A, F بازاریست 10. A بر میکنند 11*. П همی روید 12. И باز 13. F و 14. C, A, E, И, F, T, Ш نکنی 15. Б, E, T جوانی

گر دست بجان داشتمی همچو تو بر ریش   نگذاشتمی تا بقیامت که برآید*[1]

سؤال کردم وگفتم جمال*[2] روی ترا[3]
چه شد که مورچه*[4] برگرد ماه جوشیدست

*جواب داد[5] ندانم چه بود رویم را
مگر بماتم حسنم سیاه پوشیدست

حکایت (۱۱)

یکی را[6] پرسیدند[7] از مستعربان[8] ماتقول فی المرد[9] گفت لاخیر فیهم مادام احدهم[10]

1*. И بدرآید ; C доб. بازایادکردم ; Е, П доб. قطعه توپار برفتهٔ چو آهو * امسال بیامدی چو یوزی سعدی خط سبز دوست دارد * نه هر الف چو الدوزی 2. Г, X, TF کمال 3*. F رویت را

4*. Ш مورچات 5*. Е, И, F, П بخنده گفت 6. И оп. 7. А پرسید ; Б پرسیدم ; И оп.

8. Ш متقربان ; Г, X, TF, Е, П доб. بغداد ; И доб. عربرا پرسیدند که 9. С, А, Ш المردان ; Б, F, T الامارد 10. Б حدهم ; И جدهم ; T خدهم

لطیفا تیخاشن[1] فاذاخشن تیلاطف[2] یعنی چندانکه[3] خوب[*4] ولطیفست[5] درشتی کند[*6] و سختی[7] وچون[8] سخت[*] و درشت[9] شد[10] تلطف کند[11] و دوستی نماید[12]

امرد[13] آنگه[14] که خوب[*] وشیرینیست[15]
تلخ گفتار وتندخوی[16] بود

چون بریش آمد[17][18] وبلعنت شد[19]
مردم آمیز ومهر جوی بود

حکایت (۱۲)

یکی را[20] از علما[21] پرسیدند که کسی[22] با ماهروئی درخلوت نشسته و در ها

1. И оп. 2. Ш доб. کشف 3. Ш до نماید оп. 4. Е تا ; F доб. امرد 5*. А, П خوب ولطیفند ; Е خوب ولطیف ونازک اندامند ; Б, Т خوب ولطیف ونازکست ; F لطیف وخوب ونازک اندامست 6. Е کنند ; Б, Т оп. 7*. Е оп. ; А доб. جوید ; Б, Т доб. کنند 8. А, TF, Е, П оп. 9*. Е درشت ; И بدریش 10. Б, Т شدند ; Е شوند ; А, И, F, П доб. چنانکه بکاری نیاید 11. Б, Т نمایند ; И, F оп. 12. Б, Т جویند 13. И آنکه ; Т مراد 14. И امروز 15. Е, П روی بود 16. А تنگ ; И زشت 17. Е آمده 18. Е оп. 19. Т بسبلت 20. И, Т оп. 21. Т доб. را 22. Г, Х, TF, И یکی

بسته *و رقیبان خفته[1] و[2] نفس طالب[3] و شهوت غالب چنانکه عرب گوید[4] التمر یانع و الناطور غیر مانع هیچ[5] باشد[6] که بقوت[7] پرهیزگاری از[8] وی[9] بسلامت بماند[10] گفت اگر از مه رویان[11] بسلامت بماند[12] از[13] بدگویان[14] نماند *و ان سلم الانسان من سوء نفسه فمن سوء ظن المدعی لیس یسلم[15]

شاید پس کار خویشتن بنشستن لیکن نتوان زبان[16] مردم بستن[17]

حکایت[18] (۱۳)

طوطی[19] را با زاغی در[20] قفس کردند[21] طوطی[22] از قبح مشاهدهٔ او[23] مجاهده میبرد[24]

1*. И оп. 2. Ш оп. 3. Ш оп. 4. T گوید ; Ш доб. که 5. E доб. کس ; И доб. ممکن 6. E دانی 7. E بعلت 8. И оп. 9. TF, E او ; И оп. 10. A, Б, T, Ш ماند 11. Б, E, F, П ماهرویان 12. A, Б, E, T, Ш ماند 13. П доб. زبان 14. Б, T بی ملامت ; E доб. سالم ; F, Ш доб. بسلامت 15*. И, F оп. 16. И دهان 17. Б, T доб. بیت : بعذر توبه توان رستن از عذاب خدای ولیک می نتوان از زبان مردم رست 18. A, И مثل 19. Г, E, F, П, T طوطی 20. Б, F, T доб. یک 21. Б, E, T کرده بودند 22. C, A, TF, И, F و ; П оп. 23. A оп. 24. A, Ш میدید ; И بود

و[1] میگفت[2] این چه طلعت مکروهست و هیأت ممقوت و منظر ملعون و شمایل ناموزون یا غراب البین یا لیت بینی بینک بعد المشرقین[3]

علی الصباح بروی تو هر که برخیزد صباح روز سلامت[4] بر و مسا باشد

بد اختری چو تو* در صحبت[5] تو بایستی[6]

ولی چنان[7] که توئی در جهان کجا باشد

عجب[8] آنکه غراب[9] از مجاورت[10] طوطی هم[11] بجان آمده بود[12] و[13] ملول شده[14] لاحول کنان از گردش گیتی[15] همی نالید[16] و دستهای[17]* تغابن بر یکدیگر[18]

1. И که 2. И оп. 3. А доб. فبئس القرین 4. Б قیامت 5*. Б, Т همصحبت

6. Ш میباید 7. Г, X. TF, F, П چنین 8. Б, Е. И, F, П, Т, Ш عجبتر 9. И, F, Ш доб.

نیز ; Т доб. هم 10. И. F, П محاورت ; Ш محاوره 11. Б, Е, И, F, П, Т оп. 12. Б, И,

F оп. 13. Е оп. 14. И, F, доб. بودو 15*. И روزگار 16. Б, И مینالید ; И доб.

ومیگفت 17. F оп. ; С, Б, Е, И, F, П دست 18*. F оп.

همی مالید[1] که[2] این چه بخت نگونست[3] و طالع دون و ایام بوقلمون لایق قدر من آنستی[4] که[*] با زاغی[5] بدیوار[6] باغی بر[7] خرامان[8] همی رفتی[9]

پارسا را[10] بس اینقدر زندان   که بود همطویلهٔ رندان

تا[16] چه گنه[11] کردم[12] که روزگارم بعقوبت[13] آن در سلک صحبت[14] چنین[15] ابلهی خودرای ناجنس[17] خیره درای[18] بچنین[19] بند[20] بلا[21] مبتلا گردانیده است[22]

1. Б مالید ; И مینالید ; F میگفت ; Ш میزد и доб. ومیگفت   2. П, Ш оп. ; Б, Е, И و и доб. میگفت   3. Ш زبونست   4. И آنست   5*. F درصحبت زاغی   6. С, И در دیوار ; Б, Е, F, П, Т بر دیوار ; Ш برسر دیوار   7. С, Е, П, Б, Т, Ш, F, И оп.   8. С оп. ; Е доб. وجلوه کنان   9. С بودمی ; И میرفتی ; П доб. وازغمز خیش حظی گرفتی   10. F оп.

11. Б, Е, П گناه ; F оп.   12. Б, И, П, Т, Ш کرده‌ام ; F کرده بودم   13. Ш درعقوبت   14. Б, F, Ш оп.   15. И оп.   16. Б, Е, Т доб. و   17. И ناجنسی ; П доб. یاوه گوی   18. Е یاوه درای ; И, F هرزه درای   19. Б, Т, F оп.   20. Б, И, Т ببند ; Ш доб. و   21. F, П оп.   22. Б گردانید ; Е, F کرده است ; И گشته

کس نیاید بپای دیواری　　　　که بر آن[1] صورتت نگار کنند

گر ترا در بهشت باشد جای　　　　دیگران دوزخ اختیار کنند

این[*] ضرب المثال[2] بدان آوردم تا[3] بدانی که صد[4] چندان که دانا را
از[5] نادان نفرتست[6] نادان را[7] از دانا وحشتست[8]

زاهدی در سماع رندان بود　　　　زان میان گفت شاهدی بلخی

گر ملولی ز ما ترش منشین　　　　که تو[9] هم در میان[10] ما تلخی[11]

جمعی چو گل و لاله[*] بهم پیوسته[12]　　　　تو هیزم خشک[13] در میانشان[14] رسته

چون باد مخالف و چو سرما ناخوش　　　　چون برف نشسته ای[15] و چون یخ بسته

1. F او　2*. Б, Е, И, F, П, Т, Ш مثل　3. A که　4. Б, Е, П, Т оп.　5. Н صحبت　6. И وحشتست ; Е доб. صدچندان　7. Б. Т доб. نیز　8. С доб. بل بیشتر; И نفرتست　9. И оп.　10. A دهان　11. С доб. هم در این معنی　12*. С بنشسته　13. F, П خشکی　14. A میان　15. A оп.

حکایت (۱٤)

رفیقی داشتم که سالها[1] باهم[2] سفر کرده بودیم[3] و نمک خورده و بیکران[4] حقوق[5] صحبت ثابت[6] شده آخر بسبب نفعی[7] اندک[8] آزار خاطر من روا داشت و دوستی سپری شد و با* این همه[9*] از هر دو طرف دلبستگی[10] بود[11] که[12] شنیدم[13] روزی[14*] دو بیت[15] از سخنان[16] من در مجمعی[17] همی گفتند[18]

نگار من چو درآید بخنده نمکین — نمک زیاده کند بر جراحت ریشان
چه بودی ار[19] سر زلفش بدستم[20] افتادی — چو آستین کریمان بدست درویشان

1. И оп. 2. П بهم 3. E доб. و نان 4. F بسیاری ; Б, Т оп. 5. И оп. 6. Б, Т доб. بیکران 7. Б, Т اندک ; Ш جمعی 8. Б, Т نفعی 9*. С оп. ; A باآنکه 10*. F, П دلبستگی از هر دو طرف 11. Е, П حاصل بود 12. А, Б, И, Е, F, П, Т, Ш بحکم آنکه ; С оп. 13. А, Е, И, F, П, Ш доб. که 14. Б, Т, Ш доб. این 15*. И بیتی 16. F, Т سخنهای 17. П مجلس 18. А همی خواندند ; И میخواندند واین بود ; Т همیخواند ; Ш همیگفت که ; С доб. که 19. Т از 20. А بچنگم

*طایفهٔ[1] دوستان[2] برلطف این سخن *نه که*[3] برحسن[4] سیرت خویش گواهی
همی داده بودند[5] و آفرین[6] کرده[7] و او[8] هم[9] در آن[10] جمله[11] مبالغه[12]* کرده بود[13] و بر[14] فوت
صحبت دیرین[15] تأسف خورده و بخطای خویش اعتراف[16] نموده[17] معلوم کردم[18]
که از طرف او هم[19] رغبتی[20] هست این[21] بیتها[22] فرستادم[23] و[24] صلح کردیم[25]

نه ما را در میان[26] عهد و وفا بود — جفا کردی و بدعهدی[27] نمودی

1. Б, П در آن مجمع طایفهٔ ; И, F, T, Ш وطایفهٔ از 2. Б, Е, F, П, Т, Ш доб. نه 3*. С نه بل کی ; Б, Е, F, П, Т, Ш بلکه 4*. Ш оп. 5*. Б, П, Т همیدادند ; Е داده اند ; И داده بوودند ; F, Ш داوند ; Г, Х, TF оп. 6*. Е, И, F, П, Ш оп. 7. Е, И, F, П, Ш оп. ; Г, Х, TF برده ; Б, Т کردند 8. А, Б, И, Т, Ш آنذوست 9. Ш оп. 10. Г, Х, TF این ; F доб. میان بود 11. Е, П میان ; F оп. 12. F مبالغتها 13*. А, И, Т نموده ; Е کرده ; Ш همی نمود 14. Б, Т به 15. Б, Е, F, Т قدیم 16. F, П, Ш معترف 17. А, И کرده ; Е, П شده ; Ш کردم 18. Б, И, Т شده 19. Г, Х, TF, И, F оп. 20. Е رغبت ; Г, Х, TF доб. هم 21. Б, F چند 22. Б, Т بیت ; П ابیات ; Е, F доб. را 23. Б, F, T نفرستادم 24. Б, Т доб. باوی 25. А کردم وگفتم ; Б, Е, Т کردم 26. Т جهان 27. С, F مهری

بیک بارا[1] ازجهان دل درتو بستم ندانستم که برگردی[2] بزودی[3]
هنوزت[4] گر سر صلحست بازآی کزان محبوب[5] تر باشی که بودی

حکایت (۱۵)

یکی را زنی صاحب جمال[6] جوان[7] درگذشت و مادر زن[8] فرتوت بعلت کابین[9] درخانه متمکن بماند[10] مرد[11] از[12] محاورت[13] او بجان رنجیدی[14] و[15] از مجاورت[16] او[17] چاره ندیدی تا[18] گروه[19] آشنایان[20] بپرسیدنش[21] آمدند[22] یکی[23] گفتا[24] چگونه‌ای درمفارقت[25] یار عزیز گفت نادیدن زن برمن

1. F بارا 2. И بدگردی 3. И برودی 4. И کنونت 5. Г, X, TF مقبول 6. E, П доб. بود و 7. C, A; Б, E, П, T, Ш оп. 8. E доб. پیر 9. E صداق ; Ш доб. دختر 10. Б, T оп. 11. TF, И доб. و 12. И оп. 13. E, И, П, Ш مجاورت 14. П برنجید 15. E, F доб. بحکم صداق 16. E, И, П, Ш محاورت 17. A, И оп. 18. T, Б, E, F, П, T оп. 19. C گروهی ; E یکی ; F, П طایفهٔ 20. E ازاین طایفه ; F, П دوستان 21. Г, X, TF, И, F بپرسیدن ; П پرسیدن او ; Ш بپرسیدندش ; E оп. 22. Г, X, TF, F, И آمدندش ; E, Ш оп. 23. E, Ш оп. 24. A, E, П, F گفت ; Ш оп. 25. E, F, П, Ш فراق ; Ш وفات ; Б, T доб. آن

چنان[1] دشوار[2] نمی آید که[3] دیدن مادر زن[4]

گل بتاراج رفت و خار بماند گنج برداشتند و مار بماند

دیده بر تارک سنان[5] دیدن *خوشتر از روی[6] دشمنان دیدن

واجبست از هزار دوست برید تا یکی دشمنت نباید دید

حکایت (۱۶)

یاد دارم که در ایام جوانی[7] گذر[8] داشتم بکوئی و نظر[9] بروئی[10] [11] در تموزی که حرورش[12] دهان[13] بجوشانیدی و سمومش[14] مغز[15] استخوان بجوشانیدی[16] از ضعف بشریت تاب آفتاب[17] هجیر[18] نیاوردم و[19] التجا به دیواری بردم[20]

1*. F, T چنان برمن 2. Г, Х, TF دشخوار ; И, F, Ш سخت 3. А, Б, И, F, Т, Ш نیست

4. С доб. پیر فرتوت برحجت 5. Б ناوک 6*. С, F, Т به که دیدار 7. А доб. که ; Ш доб. چنانکه افتد و دانی 8. Б, F, Т گذری 9. Б, F, Т نظری 10. С, Ш باماهروئی ; А باروئی ; TF بماهروئی ; Б, Е, И, F, П, Т بروی 11. П доб. ایام 12. Б, Ш حرارتش 13. П, Е آب دهانرا ; Ш آب دردهان 14. Б بجوشانیدی 15. Ш доб. در 16. Б بخوشانیدی 17. Ш оп. 18. А, Ш هجر ; Б, И, F, Т оп. 19. И لاجرم ; Е, И, F оп. 20. Г, Х, TF, Е, И, П کردم ; Ш آوردم

مترقب[1] که کسی[2] [3]حر تموز[4*] از من[*] برد آبی[5] فرو نشاند[6] که همی[7] ناگاه از ظلمت[8] دهلیز
خانه روشنائی[9] بتافت[10] یعنی جمالی[11] که زبان فصاحت از بیان صباحت او
عاجز آید[12] چنانکه در[13] شب تاری[14] صبح برآید یا آب[15] حیات[16] از ظلمات[17] *بدر آید[18] قدحی
برفاب بر[19] دست[20] و شکر در[21] آن ریخته و به[22] عرق[23] برآمیخته[24] ندانم[25] به گلابش[26]
مطیب[27] کرده بود[28] یا قطره[29] چند از گل رویش در آن چکیده فی الجمله شراب[30]

1. Ш مترصد ; А, И оп. ; П доб. ومنتظر 2. F доб. برحمت 3. Е доб. زحمت 4*. А گرمی ; Б, И, Ш حرارت تموز ; П زحر تموز 5*. А ببرد و آبی ; Б, И, Т ببرف آبی ; Е, П ببرد و بآبی آتش من ; Ш оп. 6. Ш доб. بآبی 7. Б, Е, И, П, Т, Ш оп. 8. Е, F, П تاریکی 9. Г, Х, ТF, И روشنی 10. Б تافت ; Е, F, П دیدم 11. П صاحب جمالی 12. Б, Т آمدی ; Е, F, П بماند ; И آمد 13. Б, Т از 14. А, Е, И, П تاریک ; Б, Т تار 15. Ш آفتاب 16. Б, Т доб. که 17. А, Б, Т, Ш ظلمت 18*. И جلوه نماید 19. Б, И, П, Т در 20. Е, П, Т доб. گرفته 21. П بر 22. Б, Ш با 23. И عطر 24. F درآمیخته 25. Е доб. که 26. Ш گلاب 27. Ш معطر 28. Ш оп. 29. Е оп. 30. Т شربت

از دست نگارینش برگرفتم[1] و[2] بخوردم و عمر[3] از سر گرفتم[4]

*ظماء بقلبی لا یکاد یسیغه رشف الزلال و لو شربت بحورا[5]

خرم آن فرخنده طالع را که چشم

بر چنین[6] روی[7] او فتد[8] هر بامداد

مست می بیدار گردد نیم شب

مست ساقی روز محشر بامداد

حکایت (۱۷)

سالی[9] محمد[10] خوارزم شاه *رحمة الله علیه[11] با[12] ختا[13] برای مصلحتی صلح اختیار[14] کرد[15]

1. Б, Т بگرفتم ; И оп. 2. И оп. 3. С доб. و جوانی تلد دزندگانی ; Б, Е, П, Т доб. گذشته ; Ш доб. گرانمایه 4. F доб. و در بدیه گفتم 5*. И, F, Ш оп. 6. Б, П چنان 7. П روئ 8. П فتد 9. Б, Т درسالی که ; И سالی که 10. Е سلطان محمد ; И, П سلطان محمود ; F سلطان سعید محمد 11*. С, Б, Е, F, Т оп. 12. Б, Т доб. لشگر 13. С, И, F, П, Ш خطای ; Б, Е خطا 14. F آغاز ; Б, Т оп. 15. А افتاد ; Б, Т کرده بود ; И, F доб. و

بجامع کاشغر در آمد[1] م پسری[2] دیدم بخوبی[3] در[4] غایت اعتدال*[5] و نهایت جمال[6] چنانکه[7] در امثال[8] او[9] گویند[10]

معلمت همه شوخی و دلبری آموخت
جفا و ناز و عتاب و ستمگری آموخت

من آدمی بچنین شکل[11] و خوی[12] و قد و روش*[13]
ندیده ام مگر این شیوه از پری آموخت[14]

مقدمهٔ نحو زمخشری در دست داشت[15] و همی خواند[16] ضرب زید عمرواً* و کان المتعدی عمرواً[17] گفتم ای پسر[18] خوارزم[19] و ختا[20] صلح[21] کردند[22] و زید و عمرو را[23] همچنان* خصومت[24]

1. И, F درآمد 2. И, Ш доб. را 3. Е, И, П درخوبی ; F, Ш نحوی 4. А, Г, Х, TF, Е, И, П به

5*. Х ودراعتدال ; F, Ш доб. در 6. И بکمال وپاکی زلال ; Е, П گفته اند ; Х оп. 7. И оп.

8. Б доб. وصف ; И, F оп. 9. И, F оп. 10. Е, П گفته اند ; F, T گفته ام ; И оп. 11. Б, Т доб. قدو 12. И, Ш доб. وقد 13*. Б, И, Т, Ш оп. 14. Б, Т доб.

وگرنه قصد سیاحت کند نه عزم [سفر Б] وطن * کسی بر سر کویت مجاوری آموخت

15. П оп. 16. F, ‥ میخواند ; Ш میخواند که ; Б, П, Т доб. که 17*. Х оп. 18. Б, Т доб. میان

19. П, Т خوارزمشاه 20. Ш با 21. С, А, Е, F, П خطا ; И доб. باهم 22. Б, Т افتاد

23. F доб. همچنان سان 24*. F оп.

باقیت بخندید و[1] مولدم[2] پرسید گفتم[3] خاک[4] شیراز گفت از سخنان سعدی چه[5] داری[6] گفتم

بلیت بنجویّ یصول مغاضباً   علیّ کزید فی مقابلة[7] العمرو

علی جر ذیل لیس یرفع رأسه   وهل یستقیم الرفع من عامل الجر[8]

لحنی[9] باندیشه[10] فرو رفت*[11] وگفت غالب اشعار[12] او در این[13] زمین*[14] بزبان پارسیست[15]

اگر بگوئی[16] بفهم[17] نزدیکتر[18] باشد[19] کلّم*[20] النّاس علی قدر عقولهم[21] گفتم[22]

1. Б, Т доб. از 2. F مولودمن ; Б, Е, И, П, Т, Ш مولود ; А доб. را 3. Б, И, П, Т, Ш доб. از 4. Б, Т доб. پاک 5. Ш доб. یاد 6. И دانی 7. И, F, П مقاتله 8. А البحرو 9. F زمانی 10. F باندیشید 11*. Б, Т فروشد ; F оп. 12. F گفتار 13. Ш оп. ; Б, F доб. سر 14. Ш доб. ما 15*. Б بفارسی مشهوراست ; Е, F, П بزبان فارسی است ; Ш فارسی است 16. Б, Т доб. ازآن چیزی ; Ш доб. بفارسی 17. Б, Т گفته شود 18. П доб. بیتدی 19. Б است که 20. Б تکلمو ; П کلّموا ; А, И, F, Ш оп. 21*. А, С, И, F, Ш оп. 22. Ш доб. بحکم آنکه

طبع ترا تا هوس نحو کرد[1] صورت عقل[2] از دل ما محو کرد[3]

ای دل عشاق بدام تو صید ما بتو مشغول و[4] تو با عمرو و زید

بامدادان که عزم سفر مصمم شد گفته بودندش[5] که فلان[6] سعدیست[7] دوان آمد[8] و[9]
تلطف کرد و تاسف خورد که *چندین مدت[10] چرا نگفتی که منم[11] تا[12] شکر قدوم[13][14]
بزرگانرا[15]* میان بخدمت بستمی[16] گفتم[17] با وجودت[18] *زمن آواز نیاید[19] که منم گفتا چه[20]

1. E, П, T شد 2. Г, X, TF صبر 3. E, П, T شد 4. E оп. 5. E, F, П доб. مگر کسی از کاروانیان 6. E, F, П بودش 7. П доб. کس که با تو بود 8. E, П доб. دیدم که 9. F, П доб. بوداع 10*. E, F چندین روز ; И, Ш оп. ; П доб. که ترا میدیدیم و سخن ترا میشنیدیم 11. Б, TF, T оп. ; F доб. سعدی 12. Б من فلانم ; T من سعدیم ; Ш доб. سعدی 13. E доб. شرط خدمت بجای آوردمی 14. И, Ш قدم 15. A بزرگان ; Б, И, T بزرگوار ترا 16*. A بخدمت کمر ; E میان ; П کمر خدمت ; И, Ш میان بخدمت ; F کمر بخدمت کمر 17. Г, X, TF ببستمی 18. Ш доб. که 19*. И оп. 20. Б, И, F, T نیامد

شود اگر[1*] در این خط[2] چندی[3] بر آسایی[4] تا بخدمت[5] مستفید گردیم[6] گفتم[7*] نتوانم بحکم

این حکایت[8]

بزرگی دیدم اندر کوهساری — قناعت کرده از دنیا بغاری

چرا گفتم بشهر اندر نیائی — که باری بندی از دل برگشائی[9*]

بگفت آنجا پری رویان نغزند[10] — چو گل بسیار شد پیلان بلغزند

این بگفتیم و بوسه بر سر[11*] و روی[12] یکدیگر[13] دادیم و وداع کردیم

بوسه دادن بروی دوست چسود[14] — هم در این لحظه کردنش بدرود

سیب گوئی وداع یاران کرد — روی از این[15] نیمه سرخ و از آنسو زرد[16*]

1. TF گر ; E, Ш که 2*. И оп. 3. E, П بقعه ; F مکان 4. Б, T روزی چند ; E, И, F, П چندروزی ; Ш оп. 5. Б, F, П بیاسائی 6. E خدمت ; Б, F доб. تو 7. Ш گردم 8*. C оп. ; Ш доб. که 9*. П که بار بند غم از دل گشائی 10. A بگفتا 11. Б, F, П доб. چند 12*. Ш оп. 13. E همدیگر ; F هم 14. T یار 15. Б, T, Ш آن 16*. A, Б, T نیمی زرد ; Ш از نیمی زرد

ان لم[1] امت یوم الوداع تأسفا
لا تحسبونی[2] فی المودة منصفا[3]

حکایت (۱۸)

خرقه پوشی در کاروان حجاز همراه ما بود یکی از امرای عرب مر[4] او[5] را صد دینار بخشید[6] تا قربان کند[7] دزدان خفاجه[8] ناگاه[9] بر کاروان زدند و[10] پاک[11] ببردند بازرگانان[12] گریه و زاری* کردن گرفتند[13] و فریاد بی فایده خواندن[14]

گر تضرع کنی و گر فریاد دزد زر باز پس نخواهد داد

1. A لن 2. E, T تحبونی 3. C, Б, И, F, Ш бейт оп. 4. T, Ш оп. 5. TF و 6. C داد ; TF بخشیده ; E, П بخشیده بود ; И داده بود 7*. Б نفقه کند ; E, П نفقه عیال خود کند ; F, Ш نفقه فرزندان گرداند ; Е,П,Т доб. ناگاه 8. F بنی خفا ; Б, Т, Ш оп. 9. E, П, T оп.
10. A, П оп. 11. П هرچه بود 12. F доб. را تمام غارت کردند و 13*. Б, И, Ш کردند
14. Б, И نمودند ; Ш, E خواندند ; T برداشتند ; П доб. آغاز کردند

مگر آن درویش صالح که[1] بر[2] قرار خویش[3] مانده بود و تغییر[4]* در او[5] نیامده[6] گفتم
مگر آن[7] معلوم ترا در[8] نبرد[9] گفت بلی بردند[10] ولیکن مرا با آن* الفتی چنان[11]
نبود که *بوقت مفارقت[12] خسته دلی[13] باشد[14]

نباید بستن اندر چیز و[15] کس دل که دل برداشتن کاریست مشکل

گفتم موافق[16] حال منست آن[17] چه[18] گفتی که مرا در[19] عهد[20] جوانی *با جوانی[21] اتفاق مخالطت
بود[22] و صدق مودت تا بجائی[23] که قبلهٔ چشمم[24] جمال او بودی[25] و سود و[26] سرمایه

1. С, Е, И, F, Т, П оп. 2. С, А, Е, И, F, П, Т оп. 3. А, И, F خود 4. П هیچ تغییری ; Т تغییری 5*. Б, F, Т دروی ; П оп. 6. F نشده ; П بدید نیامده 7. Г, Х, TF оп. 8. Е, F, П оп. 9. Б, Т نبرده ; Е, F, П نبردند 10. Б, Т برده 11*. Б, F, Ш چنان الفتی ; И چندان الفتی ; П الفت 12*. С, Е, П بمفارقت ; Б, Т ازمفارقتش 13. F, Т دل 14. F, Т باشم 15. Б, F оп. 16. Г, Х, TF مناسب 17. Г, Х, TF این 18. И, F доб. تو 19. Б, Т оп. 20. С موسم ; Ш وقت 21*. А оп. ; П بادلبری 22. Б, F, П افتاد ; И оп. 23. Е, F, П, Т بمثابتی ; И доб. رسیده بود 24. И, F چشم من 25. Е, F, Т, П بود 26. А, TF оп.

عمرم وصال[1] او

مگر ملائکه بر آسمان*[2] وگر نه بشر

بحسن صورت او*[3] در زمی نخواهد بود

بدوستی که حرامست بعد از و صحبت

که هیچ نطفه چنو[4] آدمی نخواهد بود

ناگهی[5] پای وجودش بگل اجل[6] فرو رفت[7] و دود فراق[8] از دودمانش[9] بر آمد

روزها بر سر خاکش مجاورت کردم[*] وز جمله بر فراق او گفتم[10]

1. П доб. روح افزای 2*. A ور 3*. A آدمی ; E درزمین ; П برزمین ; T, Ш برزمی 4. И چنان ; П چنین 5. E, T ناگاه ; F, П ناگهان 6. C, A, Г, Б, T عدم

7. A, И, Ш شد 8. Ш فراقش 9. Ш دودمان 10*. A

И, П ; وازجملهٔ بیتها که درفراق او گفتم این بود ; E وازجمله برفراق او میگفتم وآن این دو بیت بود

وازآنجمله که درفراقش گفتم یکی اینست T ; وبرفوت وصالش همی گفتم ـ F ; وهمیگفتم

کاش کان[1] روز[2] که در پای تو شد خار اجل[3]
دست گیتی بزدی تیغ هلاکم بر سر

تا در این[4] روز جهان بی تو ندیدی چشمم
این[5] منم بر سر خاک تو که خاکم بر سر

آنکه[6] قرارش نگرفتی و خواب   تا گل و نسرین نفشاندی نخست
گردش گیتی[7] گل[8] رویش بریخت   خاربنان بر[9] سر خاکش[10] برست

بعد از مفارقت او[11] عزم کردم و نیت جزم که بقیت[12] زندگانی[13] فرش هوس درنوردم و گرد مجالس نگردم[14]

سود دریا نیک بودی گر نبودی بیم موج
صحبت گل خوش بدی گر نیستی[15] تشویش خار

1. А, И کاج 2. F, П, Т آن 3. И امل 4. И оп. 5. F, П ای 6. И четверостишие оп. 7. F, Т بفشاندی 8. F گردون 9. А از 10. F خارش

11. И, Ш وی 12. П доб. عمر 13. Б, Т, Ш عمر 14. А доб. وگفتم 15. Ш نبودی

دوش چون طاوس مینازیدم[1] اندر باغ وصل
دیگر[2] امروز از فراق یار میپیچم چو مار[3]

حکایت (۱۹)

یکی را[4] از ملوک عرب[5] حدیث[6] مجنون[7] لیلی[8] و شورش حال وی[9] بگفتند که[10] با کمال فضل و بلاغت سر در[11] بیابان نهاده است و زمام اختیار[12] از دست داده بفرمودش[13] تا حاضر آوردند[14] و ملامت[15] کردن گرفت[16] که[17] در شرف نفس[18] انسان[19] چه[20] خلل دیدی که خوی بهایم[21] گرفتی و ترک

1. T مینالیدم 2. F باز 3. И доб. опущенное выше четверостишие 4*. A بایکی 5. И оп. 6. T حکایت عشق 7. C, A, Б, E, F, П, Ш لیلی و ; И доб. و 8. C, A, Б, E, F, П, Ш مجنون ; F, П, Ш доб. بگفتند ; T بلیلی 9. TF او 10. F, П, Ш оп. 11. F, П به ; И оп. 12. Г, X, TF عقل 13. C, И, Ш بفرمود 14. C مجنون را حاضر کردند 15. E ملامتش 16*. A, Ш کردند وگفتند 17. Б, T وگفت 18. E, И, П, Ш оп. 19. E, F انسانی 20. A доб. ملامت دیدی و چه 21. E, F حیوان ; П حیوانان

عشرت[1] مردم[2] گفتی[3] گفت

*[4] ورب صدیق لامنی فی ودادها   الم یرها یوماً فیوضح[5] لی عذری

کاش[6] کانان[7] که عیب من[8] جستند[9]   رویت ای دلستان بدیدندی

تا بجای ترنج در نظرت   بی خبر دستها بریدندی

تا حقیقت معنی بر[10] صورت[11] دعوی گواه[12] آمدی[13] که[14] فذلک الذی لمتننی فیه[15]

ملک[16] را در دل آمد جمال لیلی[17]* مطالعه[18]* کردن تا[19] چه[20] صورتست[21] موجب

1. Б, F, T صحبت   2. E آدمی   3. A, E, F, П, Ш کردی и Ш доб.

4*. И, F оп.   5. П فتور ضح   Е, F, П مجنون نالید ; مجنون زمانی تأمّل کرد و بعد از آن نالید و

6. С, А, И, Ш کاج   7. Б, Е, F, Т آنان   8. А оп.   9. А می جستند ; Б, Т گفتند ; Е جویند ;

Ш کردند ; F گویند   10. И در   11. F, П سر   12. П گواهی   13. Е, F, П دادی

14. F, П, Ш وگفتی ; Б, И, Т, оп. ; Е доб. قال الله تعالی   15. Е доб. دیگر   16. Т доб.

خیال مطالعه جمال لیلی   17. Е, И, F, П доб. که   18*. Т оп. ; Е, И доб. را   19*. Е, И, F, П

مطالعه کند ; Т оп. ; Ш доб. که   20. Е доб. بداند که   21. С, Б, Е, И, F, Т, Ш доб. که

چندین[1] فتنه[2] بفرمودش[3] طلب[4] کردن[5] در[6] احیاء عرب بگردیدند و بدست
آوردند[7] و[8] پیش ملک درصحن سراچه[9] بداشتند[10] ملک در هیأت[11] او نظر[12]
کرد[13] شخصی[14*] دید سیه فام[15] ضعیف[16] اندام[17] در نظرش حقیر[18] آمد بحکم آنکه کمترین
خدم[19] حرم[20] او بجمال[21] از او[22] در پیش[23] بودند[24*] و زینت[25] بیش[26] مجنون بفراست
دریافت[27] گفت[28] از دریچه چشم مجنون[29] بایستی[30] در[31] جمال لیلی نظر[32] کردن تا

1. Т چنین 2. С, Б, Е, И, F, П, Т, Ш доб. است ; С, А доб. پس 3. Б, Т بفرمود تا او را ; И بفرمود تا ; П, Ш فرمود تا لیلی را 4. Б, И, Т حاضر 5. Б, Т کنند ; И, П کردند 6. И до درصحن оп. 7. Ш آوردندش ; Т آورده 8. Т оп. ; F доб. در 9. И доб. ملک 10. Ш بداشتندش 11. А, ТF هیئت 12. С, Г, Ш تأمل 13. И, Ш доб. و 14. С, А, Ш оп. ; F доб. را 15*. С, А, Ш оп. 16. ТF, И باریک ; F نازک ; С, А, Ш оп. 17. С, А, Ш оп. 18. А قبیح 19. С پرستاران ; Г, Х, ТF, Е, F, П خدام 20. F доб. را 21. А بکمال ; F جمال 22. С, А, Б, Е, П, Т, Ш оп. 23. С, А, F, П بیش 24. С, Е, Ш بود 25*. А وبتربیت ; С оп. 26. А, F, П پیش ; И زیادت ; С оп. 27. С, F بدانست ; Б, Е, И, Т, Ш доб. و 28. Б, Е, F, Т, П доб. ای ملک 29. И доб. روی را 30. С, Г, Х, ТF, И باید ; Е, F, П оп. 31. F, Е, П به 32. F نگاه ; Е, П, F доб. بایستی

سر مشاهدهٔ[1] او[2] بر[3*] تو تجلی کند

ما مر ذکر الحمی[4] بمسمعی　　　لو سمعت ورق الحمی صاحت معی[5]
یا معشر الخلان قولوا للمعا　　　فی لست تدری ما بقلب الموجعی[6]
تندرستان را نباشد درد ریش　　　جز بهمدردی نگویم درد خویش
گفتن از زنبور بی حاصل بود　　　با[7] یکی[8] در عمر خود ناخورده نیش
تا ترا حالی نباشد همچو ما[9]　　　حال ما[10] باشد ترا افسانه پیش
سوز من با دیگری نسبت مکن　　　او نمک بر دست و من بر عضو ریش[11]

حکایت (۲۰)

قاضی همدان را حکایت کنند که با نعلبندپسری سرخوش[12] بود[13] و[14]

1. Ш مجاهده　2. И, Ш оп.　3*. С, И оп.　4. Т الحسمی　5. С, И, F, Ш это четверостишие оп.

6. Г, X, TF, E, П الموجع　7. И تا　8. F کسی　9. Б, И من　10. Б, И من　11. Б, И خویشتن;

..., E, П, Т доб. مثنوی: ترا بر درد من رحمت نیاید * رفیقی من یکی همدرد باید * که با او قصه گویم شب

روز * دو هیزم را بهم خوشتر بود سوز [T همه]　12. И оп.　13. Б داشت ; И оп.　14. И оп.

نقل دلش در آتش روزگاری در طلبش متلهف بود[1] و[2*] پویان و مترصد و جویان[3] و برحسب[4] واقعه[5] گویان

در چشم من آمد آن سهی سرو بلند

ربود دلم ز دست و در[*] پای افکند[6]

[*]این دیده شوخ میکشد[7] دل بکمند[8]

خواهی که بکس دل ندهی دیده ببند[9]

شنیدم که گذری[10] پیش قاضی آمد[11] برخی از این معامله بسمعش[12] رسیده[13] و

1. F مترددِ 2. И, П оп. 3*. Е оп. 4. Ш доб. این 5. Ш доб. بیت 6*. F, X, TF پای فکند ; И پا افکند 7. С, А, Б, Т ببرد 8*. F بی فایده پندم مده ای دانشمند 9. Б, Е, F, П, Т. доб. ازیاد تو غافل نتوان کرد بهیچم * سرکوفته مارم نتوانم که [بپیچم Е, П] پنیچم 10. Е, Т, Б رهگذری 11. А, И, F, Ш بازآمد 12. Е بگوشش 13. А رسید ; Ш رسیده بود

*زایدالوصف[1] رنجیده[2] دشنام بی تحاشی[3] داد[4] و سقط گفت[5] و سنگ برداشت و هیچ از بی حرمتی نگذاشت[6] قاضی *یکی[7] را گفت[8] از علمای معتبر که هم عنان او بود[9]

آن شاهدی و خشم گرفتن ببینش   و آن عقده بر ابروی ترش شیرینش[10]

در[11] بلاد[12] عرب گویند[13] ضرب الحبیب زبیب

از دست تو مشت بر دهان خوردن

خوشتر که بدست[14] خویش[15] نان[16] خوردن

1*. E, F оп. 2. И برنجید ; F доб. و 3. F, Ш оп. 4. Б, И, Т دادن گرفت ; Ш دادن و بی تحاشی کردن گرفت 5. Б, И, Т, Ш گفتن 6. Б, Е, F, П, Т فرونگذاشت

7*. Б, Е, И, F, П, Т بایکی 8. Е, И, F, П, Т оп. 9. Е, И, F, П, Т доб. گفت 10. Ш доб. :

چون گل که بروز ژاله بود فصل بهار * از قهر عرق کرده رخ رنگینش

11. E چنانکه در ; И و در : С, А, Б, Т, Ш оп. 12. С, А, Б, Т, Ш оп. 13. С, А, Б, Т, Ш گوید 14. Т زدست

15. F خویشتن 16. Ш نانی

همانا کز و قاحت او بوی سماحت همی آید[1]

انگور نو آورده ترش طعم بود — روزی دو سه صبر کن که شیرین گردد

این بگفت و ببند قضا باز آمد تنی چند از بزرگان[2] عدول[3] که[4] در[5]* مجلس حکم[6] او بودند[7] زمین خدمت ببوسیدند[8] که[9] با[10] جازت سخنی[11] در[12]* خدمت بگوییم[13] اگرچه ترک ادبست[14] و بزرگان گفته اند[15]*

نه در هر سخن بحث کردن رواست[16]
خطا بر بزرگان گرفتن خطاست

1. Б, Е, П, Т, Ш, F доб. پادشاهان سخن بصلابت گویند و باشد که در نهان صلح جویند [Б оп.]

2. И بمنزل ; F, T, Ш برسند 3. Е, И, F, П оп. 4. Б, F, T доб. مزکی 5. T.F оп.

6*. Б, Т ملازم مجلس ; Е, П در ملازمت ; F بمجلس 7. Г, Х, TF بودندی 8. И, Ш оп.

9. F доб. و گفتند 10. И, П و 11. И اجازت خواستند که 12. F, П, T доб. چند ;

Е доб. داریم 13*. С, Г, Х, TF, Т оп. 14. С خواهیم گفت ; И عرضه داریم 15*. И оп.

16. Ш خطاست

اما[1] بحکم آنکه[2] سوابق[3] انعام[4] خداوندی ملازم روزگار[5] بندگانست مصلحتی که ببینند و[6] اعلام نکنند[7] نوعی از خیانت باشد طریق صواب آنست که[8*] با این پسر گرد[8] طمع نگردی و فرش ولع[9] درنوردی که منصب قضا پایگاهی منیعست[10] تا بگناهی[11] شنیع[12] ملوث نگردانی[13] و حریف اینست[14] که دیدی و حدیث[15] اینکه[16] شنیدی[17]

یکی کرده بی آبروئی بسی | چه غم دارد از آبروی کسی
بسا نام نیکوی پنجاه سال | که یک نام زشتش کند پایمال

قاضی را نصیحت یاران یکدل پسند آمد و بر حسن رای[18] قوم[19] آفرین خواند[20] و گفت[21]

1. A ولی ; Б, И, Т ولیکن 2. Ш доб. پرورده نعمت این خاندانیم و 3. Ш شکر 4. Б, F نعم ; Ш نغمت ; И оп. 5. A حال 6. A, F оп. 7. A نکنند 8*. E, F, П و پر امن این 9. A لعب 10. Т доб. وجایگاه رفیع 11. E, И, П بگناه 12. Ш شفیع 13. A, И, F, П, Ш نکردی 14. П آنست 15. Ш حرف 16. С, A اینست که ; Ш آنکه ; С доб. بمبارکی 17. A оп. 18. E доб. وحفظ وفای 19. Б, E, И, F, П, Т, Ш ایشان 20. F, П کرد 21. F, П доб. که

نظر عزیزان در مصلحت حال من عین صوابست[1] و مسئله بی جواب و لیکن[2]

ملامت[3] کن مرا چندانکه خواهی
که نتوان شستن از زنگی سیاهی

از یاد تو غافل نتوان کرد بهیچم

سر کوفته[4*] مارم نتوانم که نپیچم

این بگفت و کسانرا[5] به تفحص حال[6] وی[7] برانگیخت[8] و نعمت بی گران بریخت[9]

و[10] گفته اند هر کرا زر در ترازوست زور در بازوست[*] و آنکه بر دینار دسترس

ندارد[11] در همه[12] دنیا[13] کس ندارد

هر[14] که زر دید سر فرو آورد
ور[15] ترازوی آهنین دوشست

1. Б, И, Т оп. 2. Б, F, Т اما ; А доб. گفته‌اند ; Е, П, Т доб. نصیحت مشعر: ولو انّ حبّا بلالم یزول لسمعت انکا بفریه عذول 3. С, А, Б, И, Т, Ш نصیحت 4*. Б, Е, F, П, Т оп. 5. Б, F, Т کسان 6. С, А, И احوال 7. Б, Е, П او 8. А برگماشت 9. Б, Ш ریخت 10. Е, И, П, Т که 11*. А, И, Т оп. 12. Ш оп. 13. Е, П عالم 14. Е, П перед этим бейтом доб. بیت: آنکه بر دنیا ندارد دسترس * در همه عالم ندارد هیچکس 15. А, Б, F گر

فی الجمله[1] شبی خلوتی میسر شد و هم در آن شب شحنه را خبر[2] قاضی همه شب شراب در سر[3] و شباب[4] در بر از تنعم نخفتی و بترنم[5] گفتی

امشب مگر بوقت[6] نمیخواند[7] این خروس عشاق بس نکرده هنوز از کنار و بوس

پستان[8] یار در خم گیسوی[9] تابدار[10] چون گوی عاج در خم چوگان آبنوس

*یک دم که چشم فتنه بخوابست[11] زینهار بیدار باش تا نرود عمر بر فسوس

تا نشنوی ز مسجد آدینه بانگ صبح یا از در سرای اتابک غریو کوس

لب[12] از لبی[13] چو چشم خروس ابلهی بود بر داشتن بگفتن[14] بیهوده خروس

قاضی در این حالت[15] که یکی از متعلقان[16] در آمد و[17] گفت چه[18] نشینی[19] خیز[20] و تا[21] پای داری

1. Б, Т доб. تا 2. С оп.; Е, П, Ш доб. که 3. Ш оп. 4. Б, Е, И, F, П, Т شاهد 5. И ترنم

6. А оп. 7. И оп. 8. Е, П, Т رخسار ; А, Г, Х, TF, F этот бейт оп. 9. Ш ازلف 10. П عنبرین

11*. А یک دم که دوست فتنه خفته است ; TF یکدم که دوست خفته خوابست ; П امشب که چشم فتنه نخفته است 12. A, TF, Ш بر 13. Б. Е. Т لب 14. Б, Т بگفته

15. Е, И, П, Т доб. بود 16. С, А, Б, Т, Ш خدمتکاران 17. А که 18. А оп.

19. И доб. که نه جای نشستن است 20. Б, Т برخیز 21. A, F оп.

گریز[1] که حسودان بر تو دق گرفته اند بلکه[2] حقی[3] گفته اند[4] تا[5] مگر[6] آتش فتنه که هنوز[7] اندکست[8] به آب تدبیری[9] فرونشانیم مبادا* که فردا[10] چون[11] بالا گیرد عالمی را[12] فراگیرد قاضی بتبسم[13]* در او نظر کرد[14] و گفت

پنجه در صید برده ضیغم را — چه تفاوت کند که سگ لاید

روی در[15] روی دوست کن بگذار — تا عدو پشت دست میخاید

ملک را هم[16] در آن شب آگهی[17] دادند که در ملک تو چنین منکری حادث[18] شده است[19]

1. Б, T بگریز 2. C بل ; Б оп. 3. A خلقی ; Б оп. 4. TF, F گفته ; Б оп.

5. Б, И, F оп. 6. И оп. 7. F, П оп. 8. A بالا گرفته است ; F, П درخواب است

9. A, Б, И, П, T, Ш تدبیر 10*. A оп. 11. A, TF, F چو 12. A, Г, X, TF, F, Ш оп.

13. C از غایت غفلت تبسم کنان ; Г, X, TF شنیدم تبسم کرد ; И متبسم ; F, П تبسم کرد ; Ш تبسم کنان 14*. C نگاه کرد ; E درو نگه کرد ; И, F, П оп. 15. Ш بر 16. Б, И оп.

17. Ш خبر 18. C, Ш ظاهر 19. C, Б, T оп. است

چه[1] فرمائی[2] ملک[3] گفت[4] من او را از[5] فضلای عصر میدانم[6]* و یگانهٔ[7] دهر[8] باشد[9] که معاندان[10] در حق وی[11] خوضی[12] کرده اند[13] این سخن[14] در سمع قبول من[15] نیاید مگر[16]* آنکه معاینه گردد[17] که[18] حکیمان[19] گفته اند[20]

بتندی سبک دست بردن بتیغ　　　بدندان گزد[21] پشت دست دریغ

شنیدم که سحرگاه[22] با تنی چند[23] از خاصان به بالین قاضی* فراز آمد[24] شمع را دید

1. Б, Т оп. 2. А میگوئی ; И میفرمائی ; Б, Т оп. 3. И, F, Ш оп. 4. TF گفتا
5. Е, F, П доб. جملهٔ 6. Б, Е, F, Т оп. 7*. С, Б, И оп. 8. А, Г, Х, TF, F, Ш روزگار ; Б, Е, F, Т доб. میدانم ; А доб. میشناسم ; С, Б, И оп. 9. Ш شاید 10. Б, Т доб. بحسد ; F دشمنان بغرض 11. Е او ; Б, Е, П, Ш доб. بغرض 12. Е, П خوض 13. И, Е کرده باشد ; Ш, А доб. پس 14. И سخنها 15. И оп. 16. Б, Е, F, Т آنکه ; И وقتی که 17. Е, П بینم 18. П چنانکه 19. Г, Х, TF, Е, П حکما ; F گفتار ; Б, И, Т оп. 20. Ш доб. شنیده کی بود مانند دیده 21. А, Г, Х, TF, F برد 22. Г, Х, TF, П سحرگاهی ; Б, Е, И, F, Т доб. ملک 23. С, Г, Х, TF, Б, П оп. 24*. Е رسید ; F درآمد ; Т آمد

ایستاده[1] و شاهد نشسته* و می ریخته[2] و قدح شکسته و قاضی در خواب مستی[3] بی خبر از ملک[4] هستی[5] بلطف[6*] اندک[7*] بیدار کردش[8] که[9] خیز[10] که[11] آفتاب برآمد قاضی دریافت که حال[12] چیست گفت[13] از کدام جانب برآمد[14] گفت از قبل[15] مشرق[16] گفت الحمد الله که در توبه[17] همچنان[18] بازست بحکم این[19] حدیث که[20] لا یغلق باب التوبه* علی العباد حتی تطلع الشمس من مغربها[21] استغفرک[22] اللهم[23] و اتوب[24]

1. И доб. وقاضی خفته 2*. А оп. 3. И, Ш доб. و 4. А عالم 5. Т доб. ملک اورا ; Е, И доб. ملک 6. Е, И, П بلطفش ; Т оп. 7. С, Е, И, П оп. ; Т доб. بلطف 8*. Б بیدارش کرد ; Е, И, П, Т بیدار کرد 9. А, П گفت ; Е وگفت که 10. А, Е برخیز 11. TF оп. 12. П احوال ; А оп. 13. TF گفتا 14. С, F, И оп. ; А, Б, Ш доб. سلطان عجب داشت 15. С طرف ; А, Б, F, Е, И, П, Ш جانب 16. А, Ш, Т доб. چنانکه معهود است ; Б доб. برسم معهود 17. С, Е, И, П, Ш, Т доб. هنوز 18. Е, И, F, П, Т, Ш оп. 19. С, А. Г, Х, TF оп. 20. Е доб. قال رسول الله صلی الله علیه وسلم 21*. А, Г, Х, TF оп. 22. Е, П доб. وگفت 23. Е, И, П, Т استغفر 24. Б, Е, П اللّه ; F, T اللّه ربی

الیک[1]

این دو چیزم بر گناه انگیختند[2] / بخت[3] نافرجام و[4] عقل ناتمام
گر گرفتارم[5] کنی[6] مستوجبم / ور ببخشی عفو بهتر کانتقام

ملک گفت[7] توبه در این حالت که بر هلاک[8] خویش[9] اطلاع[10] یافتی[11] سودی[12] نکند[13]

*فلم یک ینفعهم ایمانهم لما رأوا بأسنا[14]

چه سود از دزدی آنگه توبه کردن / که نتوانی کمند انداخت بر کاخ
بلند از میوه گو[15] کوتاه کن دست / که کوتاه خود ندارد دست بر شاخ

1. Б, Е, И, П, Т الیه ; С доб. یا غفار یا وهاب   2. А انگیختن   3. И نفس   4. Ш بدفرجام   5. И, F عقوبت   6. И, F میکنی   7. Е, И, П, Т, Ш گفت   8. А گناه و عقوبت ; Б عقوبت ; F, Ш گناه   9. А من ; Б, Е, И, П خود ; Г, Х, TF оп.   10. F, П مطلع   11. F, П بشدی ; И доб. چه   12. И, F سود   13. И, F оп. ; А, Б, Е, доб. قال الله تعالی ; П ندارد и доб. قوله تعالی   14*. С, Ш оп.   15. А پیش

ترا با وجود چنین منکری که ظاهر[1] شد[2] سبیل[3] خلاص[4] صورت نبندد[5] این بگفت و موکلان عقوبت در وی[6*] آویخته[7] گفت[8] مرا[9] در[10] خدمت[11] سلطان[12] یک[13] سخن باقیست ملک بشنید[14*] و گفت[15] آن[16] چیست گفت

بآستین ملالی که بر من افشانی[17]
طمع[18] مدار که از دامنت بدارم دست
اگر خلاص محالست* از این[19] گنه که مراست
بدان کرم که تو داری امیدواری هست

1. F, П, T, Ш حادث 2. Б, П شده است ; E, F, Ш شده 3. C, A, E оп. 4. C خلاصی ; Б عفو 5. A, F, П доб. و 6*. Б, F دراو ; Ш بدو ; П, T оп. 7. П, T قاضی ; T доб. درآویختند 8. TF گفتا که ; И доб. بگذارید 9. Б, F оп. ; И доб. که 10. И, П به 11. T حضرت 12. F, Ш ملک 13. Г, X, TF یکی 14*. E, И, F, T, оп. 15. E پرسید 16. Г, X, TF این ; Ш доб. سخن 17. A, Б افشانی 18. Б, T گمان 19*. T زین

ملک گفت این لطیفه[1] بدیع[2] آوردی و این[3] نکته[4] غریب گفتی ولیکن محال عقلست و خلاف شرع[5] که ترا[6*] فضل و بلاغت[7] امروز[8] از چنگ عقوبت[9] من[*] رهائی دهد[10] مصلحت آن[11] بینم[12] که ترا از قلعه[13] بزیر[14] اندازم تا دیگران[15*] نصیحت پذیرند و عبرت گیرند گفت ای خداوند[18] جهان[19] پرورده[17] نعمت[16*] این خاندانم[20] و[*] این گناه نه تنها من کرده ام[21] دیگر را[*] بینداز[22] تا من عبرت گیرم

1. A نکته   2. A نیکو   3. Б, F, T оп.   4. A لطیفه   5. C, A, Г, Б, F, T, Ш نقل; П راه شرع   6. И доб. با ; E, П доб. امروز   7*. Ш оп.   8. E, П оп.   9. F оп.   10.* Б خلاصی دهد ; E, П برهاند ; Ш رهائی دهند ; И برهی   11. E, Ш оп.   12. E, И, Ш می بینم ; П همی بینم   13. Б, T, Ш доб. بام   14. E, П доб. نشیب   15. F خلایق   16*. Б, E, И, П оп.   17. Б, E, И, T, Ш оп.   18*. Б, E, И, П, Ш оп.   19. Б, П روی زمین ; И, F, Ш оп.   20*. A توام   21*. C, A در جهان این جرم نه تنها من کرده ام ; E این گنه کرده ام نه تنها من ; П نه تنها من این گنه کرده ام ; Ш این جرم تنها در جهان نه من کرده ام ; T این جرم تنها نه من کرده ام ; F تنها من این گناه نکرده ام   22*. Б این جرم نه من تنها کرده ام ; E, П بفرما بیندازند تا اندازند تا

ملک را[1] خنده گرفت و[2] بعفو از سر جرم[3] او[4] در گذشت[5] و متعنتان[6] را که *اشارت بکشتن او همی کردند[7] گفت

*هر که[8] حمال عیب خویشتنید[9] — طعنه بر عیب دیگران[10] مزنید[11]

حکایت (۲۱)

جوانی پاکباز پاک رو بود[12] — که با پاکیزه روئی در گرو بود
چنین خواندم که در دریای اعظم — بگردابی در افتادند با هم
چو ملاح آمدش تا دست گیرد — مبادا کاندران حالت بمیرد

1. Б, Е, П доб. ازین سخن 2. Е, Ш آمد 3. Г, Х, TF, П оп. 4. Г, Х, TF, Е, Н خطای ; F جرمش 5. Б, И, F, T, Ш برخاست 6. Б بمطیعانی ; Е, П متعندان اورا ; F مفتنانرا ; И معاندانرا ; T منعتدانرا ; Ш مدعیانرا 7*. Б اشاره بکشتن او کرده بود ; Е اشارت بکشتن او فرموده بودند درکرد ; П بکشتن او اشارت کرده بودند 8*. Б, Е, T همه ; F, Ш ای که 9. И, T حویشتنند 10. F دیگر 11. И, T مزنند ; F доб. 12. Б, Е, И, П, T доб. و وهم در این معنی گفته شد

همی گفت[1] ازمیان موج وتشویر — مرا بگذار و دست یار من گیر

دراین گفتن[2]* جهان بروی[3] برآشفت — شنیدندش که جان میداد ومیگفت

حدیث عشق ازآن بطال منیوش — که درسختی کند یاری[4] فراموش

چنین کردند یاران زندگانی[5] — زکار افتاده بشنو تا بدانی

که سعدی راه ورسم عشقبازی — چنان داند که دربغداد تازی

دلارامی که داری دل دروبند — دگر چشم ازهمه عالم فروبند

اگرمجنون[6] لیلی زنده گشتی — حدیث عشق ازاین دفتر نبشتی[7]

1. Б, Т جوان گفت 2. И оп. 3. С جهانی بر ; Ш جهان با 4. F یارش

5. Ш مهربانی 6. С, Б, Е, И, F, П, Т, Ш доб. و 7. С, А, Б, Е, F, Т, Ш نوشتی ; И вместо этого бейта дает غلام عشق شو کاندیشه اینست * همه صاحبدلانرا پیشه اینست

باب ششم
در ضعف و پیری

حکایت (۱)

با طایفهٔ[1] دانشمندان[2] در جامع دمشق[3] بحثی[4] همی کردم[5] که جوانی[6]* از در[7] درآمد و گفت در این[8] میان[9] کسی هست که پارسی[10] داند[11] اشارت بمن کردند گفتمش[12] خیراست[13] پیری[14] صد و پنجاه ساله در حالت[15] نزعست و* بزبان پارسی[16] چیزی

1. Б доб. از 2. F جوانان 3. И شام 4. Б, И, П بحث 5. С همیرفت ; А, F, И میکردم ; Е, П доб. ناگاه 6. Е, П оп. ; Б, Т доб. ناگاه 7*. С, Г, Х, ТF, И, F оп. 8. Б, П оп. 9. И مجمع ; Б, П доб. شما 10. Б, Е, F, Ш فارسی 11. С, Г, Х, ТF, F, И, Ш بداند غالب 12. Б, Е, И, П گفتم 13. Б, П چه حالتیست 14. Т پیر ; И оп. 15. Г, Х, ТF حال ; И, Ш, F оп. 16*. А, С, F, Ш بزبان عجم ; Б оп.

میگوید[1] و[2] مفهوم ما نمیگردد[3] اگر بکرم[4] رنجه[5] شوی[6] مزد[7] یابی باشد[8] که وصیتی همی کند[9]
چون ببالینش فرا رسیدم[10] این[11] میگفت[12]

دمی چند گفتم برآرم بکام
دریغا که بگرفت راه نفس

دریغا که برخوان الوان عمر
دمی* خورده بودیم[13] و[14] گفتند بس

معانی[15] این دو سخن[16] را[17] بعربی با شامیان[18] همی[19] گفتم[20] و[21] تعجب همی کردند[22]

1. Г, Х, TF, И همی گفتم 2. Б, Т که 3. Б, Т оп. 4. А, Б, И, F نمیشود 5. А оп.; Е, F, П, Т доб. قدم 6. Б, Т فرمائی ; F, П کنی 7. Б, П ثواب 8. С, Б, И, Т شاید 9. Б, Е, П, Т, Ш کند ; F میکند 10. С, Б, П, Т, Ш فراز آمدم ; Е, И فراز رسیدم 11. Б, F, Т, Ш شنیدم که ; С оп. 12. П همیگفت ومیگریست 13*. Б, Е, F, Т, Ш دمی چند خوردیم 14. Б, Е, П, Ш оп. 15. И, F معنی 16. Б, F, Т سخنان 17. А, Е, F, Ш оп. 18. И, F, Т оп. 19. И, F, Ш ایشان 20. С میگفتم ; Б, Е, Т گفتم 21. Б, Е, Т оп. ; F доб. ایشان انگشت 22. С میکردند ; Б, Е, Т کردند ; F میگزیدند

از عمر دراز[7] و تأسف او[1] همچنان[2] بر حیات[3] دنیا[4] گفتم چگونه[5] در این حالت[6]

گفت چه گویم[8]*

ندیده که چه سختی همی رسد به کسی[9]*

که از دهانش بدر میکنند دندانی[10]

قیاس کن که چه حالت بود در آنساعت[11]

که از وجود عزیزش بدر رود جانی[12]

گفتم تصور مرگ از سر بدر کن و وهم را بر طبیعت مستولی مگردان که فیلسوفان[13]

یونان گفته اند[14]* مزاج ارچه[15] مستقیم بود[16*] اعتماد بقا را نشاید[17*] و مرض گرچه هایل[18*][19]

1. Б, Е доб. خوردن 2. Б, И, Т оп. 3. Е, И, F, П оп. 4. Б, F عمر ; Е доб. و

5. Б, F دراز ; И دنی 6. Б, И, Т оп. 7. Б, И, Т доб. چگونه 8*. Б, И, F, Т оп. ; С доб. ازین ورطهٔ هایل

9.* Б, F, Т رسد بحال کسی 10. И, Ш بدر آورند 11. F حالش

12. F, Ш شریفش 13. Х до مرض оп. 14. Е, F, И, П оп. 15. Б, F, Т доб. که

16*. П هر چند که مزاج ; Т مزاج اگرچه ; И оп. 17*. И оп. 18*. И, Т оп. 19*. Т оп.

بود[1] دلالت کلی بر هلاک نکند اگر فرمائی[2] طبیبی[3] را[4] بخوانم[5] تا معالجت کند[6] * دیده برکرد[7] و بخندید[8]* و گفت[9]

دست برهم زند طبیب ظریف ... چون خرف بیند او فتاده حریف[10]
خواجه در بند نقش ایوانست ... خانه از پای بست ویرانست
پیرمردی زنزع مینالید ... پیرزن[11] صندلش همی مالید
چون مخبط شد اعتدال مزاج ... نه عزیمت[12] اثر کند نه علاج

حکایت ۲ پیری[13] حکایت کند[14] که دختری[15] خواسته بودم[16] و حجره[17] بگل[18] آراسته و

1. F است ; Г, X, TF, T оп. 2. A فرمان دهی ; И, Т خواهی 3. И, П طبیب 4. Б, F, T оп. 5. Б بخواهم ; F آرم ; П بخوانیم 6. Е доб. که بهشوی ; П доб. باشد که شفا یابی
7. Т دیده بازکرد ; Ш دیده پرکرد ; Е, И, П оп. 8*. Е, И, П оп. 9. Е, И, П доб. هیهات
10. А, И خریف 11. Е, П پیروزن 12. Ш عزایم 13. Б, И, П, Т, Ш پیرمردیرا
14. Б, И, П, Т, Ш کنند ; F کرد 15. Ш زن جوانی 16. С, А, Б, Т, Ш بود ; И оп.
17. П доб. خانه و 18. F چهره

بخلوت[1*] با او نشسته و دیده و دل در او بسته[2] شبهای دراز نخفتی[3] و بذلها و لطیفه ها گفتی[4] باشد[5] که مؤانست پذیرد[6] و وحشت نگیرد[7*] از جمله[8] شبی میگفتم[9] بخت بلندت یار بود[10] و چشم[11] دولت[12] بیدار[13] که به[14] صحبت پیری[15] افتادی[16] پخته[17] پرورده[18] جهاندیده[19] آرمیده[20*] گرم و سرد چشیده[21] نیک[22] و بد[23] آزموده که[24] حق[25] صحبت بداند[26] و شرط مودت بجای آرد[27] مشفق و مهربان[28] خوش[29] طبع[30] و شیرین زبان[31]

1*. И оп. 2. Ш доб. که زنی چون تو جوان روزی من شد 3. С, А, Б, И, Т, Ш نخفتی 4. С, А, Б, И, Т, Ш گفتی ; Е, F, П, Т доб. تا 5. А, F оп. 6. И, Т, Ш گیرد 7. И, Т, Ш نپذیرد 8*. Е, П ازآن جمله ; И فی الجمله 9. А, С, Ш همیگفت که ; Б, И, Т میگفت که ; Е доб. که 10. Б, И, Т оп. 11. Б, И, F, Т دیده 12. Т دولت ; И оп. 13. Б, И, Т доб. بود 14. А доб. درایام دلشادی 15. Б, Т доб. همچو من 16. И, F افتاده 17. Е, П доб. و 18. Е, П доб. و 19. Е доб. و 20. Б, Е, F, П, Т оп. 21. Е, F, П, Т سرد و گرم ; Е, И, Ш доб. روزگار 22. Е, П доб. و 23. Б доб. جهان ; И доб. روزگار 24. Б, Е, F оп. 25. А, Б, Т, Ш حقوق 26. Б, Т داند ; И بشناسد 27. ТF, И, П, Ш آورد 28. А, F доб. و 29. Г, Х, ТF طمع ; F سخن 30. С, А оп. 31. F доб. باشد

تا توانم دلت بدست آرم   ور بیازاریم[1] نیازارم
ورچو طوطی شکر بود خورشت   جان شیرین فدای[2] پرورشت

نه گرفتار آمدی[3] بدست جوانی معجب[4] خیره رای[*5] سر تیز سبک پای[6] که هر دم هوسی[7] پزد و هر لحظه رائی[8] زند و هر شب جائی خسبد و هر روز یاری گیرد

*جوانان خوبروی و ماه رخسار[9]   ولیکن در وفا با کس نپایند[10]
وفاداری مدار[11] از بلبلان چشم   که هر دم بر[12] گلی دیگر سرایند

خلاف[13] پیران[14] که به[15] عقل و ادب زندگانی کنند نه به[16] مقتضای[17] جهل و[18] جوانی

1. И доб. از   2. И, F برای   3. Б, Т آمدهٔ   4. Ш оп. ; Е, П, Т доб. و   5. Ш تیره رای ; Е, П доб. و   6*. TF سرسبک و تیز پای ; Б, П سبک سر ; T سرکش و سبک پای   7. Е, П هوائی   8. F, П, Т رای   9*. С, TF جوانان خردمند و خوب رخسار ; Б, Т, Ш جوانان گرچه خوب و دلربایند ; F جوانان خوش بو و خوب رخسار ; П جوانان خوب رخسار و لطیفند   10. Г, Х, Е, И бейт оп.   11. Е, И, F مجوی   12. П, Ш با   13. Б, Т بخلاف ; Е, И, F, П اما   14. Е, И, F, П طایفه پیران   15. Е, И, F, П оп.   16. Е, П, Т بر   17. Б, Т оп.   18. TF, Е, Ш оп.

ز خود بهتری جوی[1] و فرصت شمار — که با چون خودی گم[2] کنی روزگار

گفت چندان[3] بر این[4] نمط *بگفتم که[5] گمان بردم که دلش در[6] قید من آمد[7] و صید من شد[8] ناگه نفسی سرد* از دل پردرد[9] برآورد و گفت چندین سخن که گفتی[10] در ترازوی عقل من وزن آن یک[11] سخن ندارد که وقتی[12] شنیدم[13] از قابلهٔ[14] خویش[15] که گفت[16] زن جوان را اگر تیری در[17] پهلو نشیند به که پیری

*لما رأت بین یدی بعلها — شیئاً کارخی شفة الصائم
تقول هذا معه میت — وانما الرقیة للنائم[18]

زن کز بر مرد بی رضا برخیزد — بس فتنه و جنگ از آن سرا برخیزد

1. И оп. 2. Г, Х, TF گُم 3. Г, Х, TF, П, Ш چندین ; Б, Т доб. افسانه 4. Б, И بدین ; F ازین ; E оп. 5*. Б, Т گفتم که ; E سخن گفتم که 6. Г, Х, TF بر 7. Б درآمد 8. Б, И, П, доб. که 9*. A ازدرون سینه ; Г, Х, TF سردرد ; Б, F, Ш оп. 10. Г, Х, TF, Ш, F بگفتی 11. Г, Х, TF, Б, И оп. 12. И روزی ; E, Ш оп. 13. A بشنیدم ; E, Ш оп. 14. С, Ш دایهٔ ; И قبیله 15. E, Ш доб. شنیده‌ام که 16. E, Ш оп. 17. A بر 18*. Б, И, F, Ш оп.

فی الجمله امکان موافقت نبود و *بمفارقت انجامید[1] چون مدت عدت

برآمد[2] عقد نکاحش *بستند با جوانی[3] تند و[4] ترش روی تهیدست[5] بدخوی[6] جور و[7] جفا

میدید و[8] رنج و عنا میکشید و[9] شکر نعمت حق[10] همچنان[11] میگفت[12] که الحمد لله[13] از آن[14]

عذاب الیم برهیدم و بدین[15] نعیم[16] مقیم[17] برسیدم[18]

با این همه جور و تندخوئی   بارت[19] بکشم که[20] خوبروئی[21]

*

1*. A بمفارقت کشید 2. П ببرآمد 3*. Е, И باجوانی بستند 4. С, А, Е, F, П, Ш оп. 5. F, П доб. و 6. Б, Т, Ш خودپرست که 7. TF, И, Ш оп. 8. С, Б دیدی 9. С, Б کشیدی 10. И باری ; П доб. را ; Б, Ш доб. تعالی 11. Б, И, Т, Ш оп. 12. Б, F گفتی 13. А, Е, П, Ш доб. که 14. Б, И, F, П оп. 15. Т доб. جنت 16. А, И, Ш نعمت 17. Б, Т оп. 18. А, И, Ш رسیدم 19. Б, Е, П, Т نازت 20. Ш доб. بس 21. А نازنینی ; Ш نیکوئی ; Б, Е, F, П, Т, Ш доб.

روی زیبا و جامهٔ دیبا * عرق و عود و رنگ و بوی و هوس

این همه زینت زنان باشد * مرد را کیر و خایه زینت و بس

با تو مرا سوختن اندر عذاب   به که شدن با دگری در بهشت
بوی پیاز از دهن خوبروی   نغزتر[1*] آید که گل از دست زشت

حکایت ۳

مهمان پیری بودم[2] در دیار بکر[3] که مال فراوان[4] داشت[5] و فرزندی[6] خوبروی[7] شبی حکایت کرد که[8] مرا بعمر[9] خویش بجز[10] این فرزند[11] نبوده است[12] درختی درین وادی زیارتگاه است که مردمان[13] بحاجت خواستن آنجا روند[14*] شبهای دراز[15*] در آن پای[16] درخت بحق[17] بنالیده ام[18] تا مرا

1*. A به تحقیقت ; И, Т, Ш خوبتر آید   2. Г, Х, TF, И, F شدم   3. F دیار بعلبک

4. С, Б, Т بسیار   5. Е оп.   6 Б, Е, И, П, Т فرزند   7. Е доб. داشت   8. TF оп.

9. Б, Е, И, П درعمر   10. Т, Ш جز ; Б, П оп.   11. Б, П доб. بیش   12. Б, Е, Т, Ш доб. و

13. F, П, Т مردم   14. Б, И, Т доб. ومن   15*. И, П شبها ; Т доб. بحق نالیده وروی

16*. Б, Е, П, Ш درپای آن   17. Г, Х, TF برحق ; Т оп.   18. Б, Е, F, П, Ш نالیده ام ; Т نالیده ام

این فرزند بخشیده است[1] شنیدم که پسر با رفیقان آهسته[2] همی گفت[3] چه بودی که من آن درخت را[4] بدانستمی[5] کجاست[6] تا[7] دعا کردمی[8] و[9] پدرم[10] بمردی[11].[12]

خواجه شادی کنان که پسرم[13] عاقلست[14] و پسر طعنه[15] زنان که پدرم فرتوت[16]

سالها بر تو بگذرد که گذار[17] نکنی سوی تربت پدرت

تو بجای[18] پدر چه کردی خیر تا[19] همان چشم داری از پسرت

حکایت ۴

روزی بغرور جوانی سخت[20] رانده بودم و شبانگاه[21] بپای[22] گریوه‌ای

1. C بخشید ; F, Ш داده است 2. C, Б, И, Ш оп. 3. C, E, И, F, П میگفت 4. TF گر
5. TF را оп. 6. A, E, И, F доб. که ; Б, Т, Ш بدیدمی 7. C, Б, П, Т, Ш оп. 8. Б,
И, F, T, Ш و 9. Ш زاری 10. Б, Е, Т, Ш که ; И تا ; П доб. زودتر 11. Г, X, TF پدر
12. Е, П بمیرد. 13. И до فرتوت оп. 14. F پسر ; П, Ш فرزندم 15. Ш فرزند 16. C
غافلست ; A, П доб. است 17. Б, Е, И, П, Т, Ш گذر 18. Б, И, F, Ш برای
19. Б, F, T, Ш که 20. Б, Т доб. درراهی 21. A شبانگه 22. И درپای ; F بسایه

سست مانده پیرمردی ضعیف* از پس کاروان همی[1] آمد و[2] گفت چه خسبی[3] که نه جای خفتنست گفتم چون روم که نه پای رفتن ست گفت این[4] نشنیدی[5] که صاحبدلان گفته[6] اند[7] رفتن و نشستن به که دویدن[8] و گسستن

ای که مشتاق منزلی مشتاب — پند من کار بند و صبر آموز[9]
اسب تازی دو تک رود بشتاب[10] — اشتر[11] آهسته میرود شب و روز

حکایت ۵

جوانی چست[12] لطیف[13] خندان[14*] شیرین زبان[15] در حلقهٔ عشرت ما بود که در دلش از هیچ[16] نوعی[17] غم[18] نیامدی[19] و لب[20] از خنده فراهم[21] روزگاری برآمد که اتفاق

1*. Ш оп. 2. С, Е, F, П оп. 3. Е خیز 4. Б, Е, И, F, П, Т оп. 5. Е, П, Т, Ш نشنیدهٔ 6. Е, F, П оп. 7. Б, Т, Ш доб. که 8. Ш доб. وسست کشتن 9. F اندوز 10. Б, F, T باشتاب 11. Г, Х, TF واشتر ; T شتر 12. Б, Е, П, Т доб. و 13. Е, И, П доб. و 14. А, F, Ш оп. ; С доб. زیباطلعت ; Е, И, П доб. و 15*. И оп. ; Б, Т доб. مدتها 16. F оп. 17. Б, F, Т گونه ; И نوع 18. И доб. واندوه 19. F оп. 20. F, Ш لبش 21. А, Е, И доб. نیاوردی ; П доб. نبود ; F доб. نیامدی

ملاقات نیوفتاد بعد از آن[1] دیدمش[2] زن خواسته[3] و فرزندان خاسته[4] و بیخ نشاطش بریده و گل هوسش[5] پژمریده[6] پرسیدمش[7] چه گونه[8] و[9*] چه حالتست[10] گفت تا کودکان بیاوردم دگر کودکی نکردم[11]

ما ذا الصبی[12] و الشیب غیرلمتی و کفی بتغیر[13] الزمان نذیراً[14]

چون پیر شدی زکودکی دست بدار

بازی و ظرافت[15] بجوانان[16] بگذار

طرب نوجوان زپیر مجوی که دگر ناید آب رفته بجوی

زرع را چون رسید وقت درو نخرامد چنانکه سبزهٔ نو

1. Т доб. مدت ; П доб. مدتی 2. Б, Т доб. که 3. Б, Т کرده 4. А آمده ; Г, И, F, Т, Ш آورده ; Е, П خواسته 5. Г, Х, TF هوس 6. Е, F, П, Т پژمرده 7. Б, Е, И, П, Т доб. که 8. Е, И, П доб. این ; F оп. 9. Е, И, F, П, Ш оп. 10*. Ш оп. 11. Е доб. وحضور نیافتم 12. Е, П الصبا 13. TF بتغییر 14. И, F, Ш бейт оп. 15. F, П جوانی 16. Ш ندیمان

دور جوانی بشد از دست من — آه و[1] دریغ[2] آن زمن[3] دل[4] فروز

قوت سرپنجهٔ شیری برفت[5] — راضیم[6] اکنون[7] به پنیری[8] چو یوز[9]

پیرزنی موی سیه کرده بود — گفتمش ای مامک دیرینه روز

موی بتلبیس[10] سیه کرده گیر — راست نخواهد شدن این پشت گوز[11]

حکایت ۶

وقتی بجهل[12] جوانی بانگ[13] بر مادر[14] زدم دل آزرده[15] بکنجی[16] نشست[17] و گریان همی گفت مگر[18] خردی[19] فراموش کردی که[20] درشتی می کنی

چه خوش گفت زالی بفرزند خویش — چو دیدش پلنگ افکن و پیلتن

1. A, Б, F оп. 2. A, Б, F دریغا 3. T من ; A, Б, F оп. 4. Ш نفس 5. Б نماند

6. П قانعم 7. T امروز 8. T پیری 9. Ш оп. эти бейты: 10. И به تزویر : T بتلبیس

11. T, Ш کوژ 12. И, F доб. و 13. F, T доб. درشت 14. Б, T доб. پیر

15. П доб. شد و 16. И, F بگوشه 17. Б, F, П بنشست 18. И доб. عهد

19. E, T, Ш خوردی 20. A доб. اکنون.

گر از[1] عهد خردیت یاد آمدی | که بیچاره بودی[2] در آغوش من
نکردی درین روز بر من جفا[3] | که تو شیر مردی و من پیرزن

حکایت ۷

توانگری بخیل را پسری[4] رنجور بود[5] نیک خواهان[6] گفتندش[7] [8*] مصلحت آنست که ختم قرآن کنی[9*] [10] [11*] از بهر وی[12] یا بذل قربان[13] [14] نحتی[15] باندیشه[16] فرو رفت[17] وگفت[18] مصحف مهجور[19] اولیتر[20] است[21] [22] که گله دور[23] صاحبدلی بشنید وگفت

1. Б, И که گر 2. И بود 3. Ш خطا 4. И, F بود 5. А доб. بود 6. А شد ; F داشت 7. Б, Е, П, Т نیکخواهانش ; F, Ш оп. 8. Б, Е, Т گفتند که ; F گفتندش که 9*. Б, Т оп. ; Е, П доб. از بهر او 10. Г, Х, TF قرآنی 11. F, Т, Ш کن 12*. Б, Е, F, П, Т, Ш оп.
13. Т доб. و 14. Г, Х, TF قربانی ; Е, П, Т, Ш доб. [بخشد T] باشد که خدای تعالی شفا دهد
15. F زمانی 16. F متفکر 17. F شد ; П доб. وختم اختیار کرد 18. Е, П доб. ختم
19. Б, F, Т ختم 20. Е بحضور ; И مسطور ; F, Т قران ; Ш خواندن ; Б, П доб. بر رنجور
21. F اولیست ; Ш اولیتر 22. А از ; П доб. بذل قربان و 23. Е, F, П, Т, Ш доб. است

ختمش به علت آن اختیار آمد[1] که قران بر سر زبانست و زر در میان جان[2]

دریغا گردن طاعت نهادن　　گرش همراه بودی دست دادن

بدیناری چو خر در گل بمانند[3]　　ور الحمدی بخواهی صد بخوانند[4]

حکایت ۸

پیرمردی را گفتند چرا زن نکنی گفت[5] با[6] پیرزنانم عیشی[7] نباشد گفتند جوانی[8] بخواه چو[9] مکنت داری گفت مرا که پیرم با[10] پیرزنان[11] الفت[12] نیست[13] پس[14] او[15] را[16] که[17] جوان باشد[18] با من[19] که[20] پیرم[21] چه[22] دوستی[23]* صورت بندد[24]

1. Ё, F افتاد ; П آمده است　2. С доб. تا آن بر نیاید این بر نیاید　3. А, Е, И, Ш بماند　4. А, Е, И, Ш بخواند　5. П доб. بسبب آنکه　6. И, F, Ш оп.　7. С, Б, Е, И, П, Т الفتی ; F عیش　8. Е زن جوان　9. Б, F که　10. А, Ш من　11*. Ш پیرم　12. И, Ш الفتی ; П عیش خوش　13. С ندارم ; Е, И نباشد ; Г نمیباشد ; П نیاید　14. Е, И, F, П, Т, Ш оп.　15. Б, П آن　16. А оп.　17. Ш доб. زن　18. F بود ; П, Т است ; Ш оп.　19. Ш оп.　20. Б, И, Т, Ш оп.　21. И, Ш پیر ; Б, Т оп. ; С доб. که دست دهد و　22. С, Б, F, П, Т, Ш چگونه ; Е چون　23. F محبت ; Б, Т, Ш оп.　24*. Б, Т رغبت باشد

*پرهفطا ثله جو نے میکند عشغ مغری فخی وبونی چش روشت[1]
زور باید نه زر که با نو را گرزی[2] دوستر[3] که ده[4] من گوشت

حکایت[5] ۹

شنیدم که در ین روزها کهن پیری
خیال بست بپیرانه سر که گیرد جفت
بخواست دخترکی خوبروی گوهرنام[6]
چو درج گوهرش از چشم مردمان بنهفت[7]
چنانکه رسم عروسی بود تماشا[8] بود[9]
ولی بجمله اول عصای[10] شیخ[11] بخفت

1* A شیرازی : برهفتا ثله جوانی میکاند * عشغ مقری وخرنی چش روست ; Б, Е, И, F, П, T, Ш оп. 2. E, F, T گرزی 3. П خوبتر 4. Б, Т, Ш صد 5. TF оп.
6. X مهین 7. A همگنان 8. Б, П, T مهیا 9. Б, E, F, T کرد 10. Б, Т عصا 11. F, П, T پیر

کمان کشید و نزد*[1] بر هدف که[2] نتوان دوخت
مگر بسوزن فولاد جامهٔ هنگفت
بدوستان گله آغاز کرد و حجت ساخت[3]
که خان و مان من این شوخ دیده پاک برفت
میان شوهر و زن جنگ و فتنه خاست[4] چنان[5]
که سر بشحنه و قاضی کشید و سعدی گفت
پس از خلافت[6] و شنعت گناه دختر نیست[7]
ترا که دست بلرزد گهر چه دانی سفت

1*. A оп. 2. И خانکه 3. Б, Ш خواست 4. И برخواست 5. A چنانکه; И оп. 6. И, F, Ш خلاقت 7. F, T چیست

باب هفتم در تأثیر تربیت

حکایت ۱

یکی[1] از وزرا[2] پسری کودن داشت[3] پیش یکی[4*] از دانشمندان[5] فرستاد که مر این[6] را تربیتی[7] میکن[8] مگر عاقل شود روزگاری[9] تعلیم[10] کردش[11] و[12] مؤثر نبود پیش پدرش کس[13] فرستاد که[14] این[15] عاقل نمیشود[16] و[17] مرا[18] دیوانه کرد[19]

چون بود اصل گوهری[20] قابل تربیت را درو اثر باشد

1. Г, Х, TF доб. را 2. И доб. را 3. Г, Х, TF, И بود 4*. Б, Т оп. 5. Б, Т دانشمندی 6. И او 7. F, П, Т تربیت 8. Б, Е, И, П, Т کن ; F فرمائی تا 9. Е, F, П مدتی ; И مدتی مدید 10. Б, Е, П, Т تعلیمش 11. С, Б, П, Т, Ш کرد 12. С, Е, И, П, Т оп. 13. Е, П کسی ; И, Т оп. 14. Б, И رفت وگفت 15. С, Ш доб. پسر 16. Г, Х, TF نمیباشد 17. Б, П, Ш оп.; С доб. نزدیکست کی 18. Б, Т доб. نیز 19. С کند ; Б, Т کرده 20. Б, Е, Ш جوهری

هیچ صیقل نکو نداند[1] کرد — آهنی[2] را که بدگهر[3] باشد
سگ بدریای هفتگانه نشوی[4] — *که چو[5] ترشد پلید تر باشد
خر عیسی گرش بمکه برند[6] — چون بیاید هنوز خر باشد

حکایت ۲

حکیمی پسران را پند همی داد[7] که جانان پدر هنر آموزید که ملک و دولت دنیا *اعتماد[8] را نشاید[9] و سیم و زر *در[10] سفر[11] بر محل خطرست یا دزد بیکبار ببرد یا خواجه بتفاریق بخورد اما هنر چشمهٔ[12] زاینده است[13] و دولت[14] *پاینده و[15] اگر هنرمند[16] از دولت بیفتد غم نباشد که[17] هنر *در نفس[18] خود[19] دولتست[20]

1. Б, T نیارد 2. И کی آهنی 3. А, Б, Ш گوهر 4. Б, Е, П, Т نشوی 5*. Т چونکه
6. F, T بری 7. F оп. 8*. Ш اعتمادی 9. Ш نیست ; Б, Е, И, F, П, Т; Ш доб. وجاه و مال از دروازه بدر نرود 10*. Б, Е, F оп. 11. С, Б, Е, F در ; Т оп. 12. Б, П доб. است 13. Б, П оп. 14. С, Б, Т دولتی است ; А оп. 15*. Б, F, T پاینده ; А оп. 16. Е, П, Т, Ш خردمند 17. И, F оп. 18*. F оп. 19. С عین ; А, Б доб. دارد 20. А, Б, Т دولتی است ; Е, И, П доб. هنرمند

هر جا که رود قدر بیند و بر صدر نشیند[1] و بی هنر[2] لقمه چیند[3] و سختی[4] بیند[5]

سختست پس از جاه[6] تحکم[7] بردن[8]

خو کرده بناز جور[9] مردم بردن

وقتی افتاد فتنه ای در شام | هر کس[10] از گوشه ای فرا رفتند
روستازادگان دانشمند | بوزیری پادشا رفتند
*پسران وزیر ناقص عقل[11] | بگدائی بروستا رفتند

میراث پدر خواهی علم[12] پدر آموز

کاین مال پدر خرج توان کرد به[13] یک روز[14]

1. A, Б, T بہ ; Г, X, TF در 2. A بیهنران 3. A چینند 4. A доб. ومشقت 5. A بینند ; E,

F, П доб. قطعه صاحب کمال را چه غم از نقص جاه و مال * چون بنگری که هیچ در و سرخ و زر دنیست

مردیکه هیچ جامه ندارد باتفاق * بهتر ز جامه که درو هیچ مرد نیست

6. Б حکم 7. Б, И تحمل 8. Б, И کردن 9. П доб. و 10. И یک 11*. F

پادشه زادگان بی دانش 12. A عقل 13. A, E, F, П دو 14. C, Г, X, TF, Б бейт оп.

حکایت ۳

یکی از فضلا[1] تعلیم ملک زاده‌ای همی کردی[2] و ضرب بی محابا[3] زدی[4] و زجر بی قیاس نمودی[5] باری[6] پسر از بیطاقتی شکایت پیش پدر برد و جامه از تن دردمند بر[7] داشت[8] پدر را دل بهم برآمد[9] استاد را بخواند و گفت[10] پسران آحاد رعیت را[11] چندین[12] جفا و[13] توبیخ[14]* روا نمیداری[15] که فرزند[16] مرا[17] سبب چیست گفت[18] سبب[19] آنکه سخن اندیشیده[20] باید[21] گفتن[22] و حرکت[23] پسندیده[24] کردن[25] همه خلق را[26]

1. Б وزرا 2. A, И, F همی کرد ; Г, X, TF همی داد ; E کردی ; Ш میکرد 3. И چوب

4. C کردی ; Ш میزد 5. A, Г, X, TF, E, И, F کردی ; Ш میکرد ; C оп. 6. C, E оп.

7. A оп. 8. A برگرفت 9. A доб. را 10. Б, E доб. بر 11. Б, E оп. 12. A چندان ; И доб. جور و 13. A оп. 14. Б, Ш زجر ; A оп. 15*. И, F نکردی

16. Б, T پسر 17. Ш من 18. T доб. ای خداوند 19. Б, T بسبب ; C, E, F оп.

20. C, E, F, оп. 21. E, F, П با اندیشه 22. C, A گفت 23. И فعل 24. E, И, F, П, T, Ш доб. باید 25. C, A оп. 26. C до стихов оп. ; F, T, Ш оп.

*علی العموم[1] و پادشاهانرا *علی الخصوص[2] بموجب[3] آنکه[4] بر[5] دست و زبان ایشان[6] هرچه *رفته شود[7] هرائینه بافواه[8] بگویند[9] و قول و فعل عوام الناس[10] راچندان[11] اعتباری[12] نباشد[13]

اگر[14] صد *ناپسند[15] آید ز درویش　　رفیقانش یکی از صد ندانند
وگر یک *بذله[16] گوید پادشاهی　　از[17] اقلیمی باقلیمی رسانند

پس *واجب آمد معلم پادشه‌زاده را[18] در[19] تهذیب[20] اخلاق خداوندزادگان[21]

1*. F оп.　2*. F خاصه ; E, П оп.　3. A, Б موجب ; E, F, П оп.　4. F که　5. F به ; E, П оп.　6. A, T پادشاهان ; E ملوک　7*. E رفته ; И رفته بود ; F رود ; П گفته شود ; T رفته باشد ; Б, T доб. قولاً وفعلاً　8. F برافواه ; П, T درافواه　9. E, F, П افتد　10. Б, E, П, T оп.　11. Б, Ш چندین　12. A, E, И, F اعتبار　13. Б نیست ; И доб. که ملوک رانزد حکیمان　14. Б, F ور　15*. F جرم دارد مرد درویش　16*. Б, И, T ناپسند آید زسلطان ; E, F, П بدبگوید پادشاهی　17. Б, E, T ز　18.* E, F, П оп.　19. И به ; A, Б оп.　20. A تهدید　21. И доб. را

انبتهم الله نباتا حسنا اجتهاد از آن بیش[1] کردن[2] که در حق[3] عوام[4]

هر که در خردیش ادب نکنند در بزرگی فلاح[5] از و برخاست

چوب تر را چنانکه خواهی پیچ نشود خشک جز بآتش راست[6]

ملک را حسن *تدبیر فقیه و تقریر جواب او[*7] موافق رای[8] آمد[9] خلعت[10] و نعمت[11]

بخشید[12] و[*] پایهٔ منصب او[13] بلند[14] گردانید

1. Б, Т بیشتر ; E, F, П доб. باید 2. E, F کرد 3. Т доб. ابنای 4. И دیگران ;

С доб. چه تفاوت معین است ; Б, Т доб. الناس 5. П صلاح 6. E, П, Т доб.

شعر : ان الغصون اذا قومتها اعتدلت * ولیس ینفعک التقویم بالخشب ; Т еще доб..

بیت : هر آن طفل کو جور آموزگار * نبیند جفا بیند از روزگار ; 7. Б, Т تقریر و وجه تدبیر ادیب ;

E, П تدبیر استاد و تقریر سخن 8*. A استوار ; Б, Т موافق آمد و پسندیده ; E, И, F پسندیده

9. Б, Т افتاد 10. A خلعتش فرمود 11. A, И نعمتش 12. И داد ; П بخشیدش

13*. С قدر و منصب ; Г, Х پایهٔ منصب ; Б, Т, Ш پایهٔ منصبش ; E, П پایگاهش از آنچه بود ; И

مرتبه اش از آنچه بود ; TF оп. او 14. E برتر ; И زیاده ; П بلندتر

حکایت ۴

معلم کتابی را[1] دیدم در دیار مغرب ترشروی[2] تلخ گفتار[3] بدخوی[4] مردم آزار[5] گداطبع[6] ناپرهیزکار که عیش مسلمانان[7] بدیدن او[8] تبه[9] گشتی و خواندن قرآنش[10] دل مردم[11] سیه[12] کردی[13] جمعی[14] پسران پاکیزه و دختران دوشیزه بدست جفای[15] او گرفتار[16] نه[17] زهره خنده و نه یارای گفتار گه عارض سیمین یکی را طپانچه زدی وگه ساق[18] بلورین دیگری[19] شکنجه کردی[20] القصه شنیدم که طرفی از خباثت[21] نفس[22] او معلوم کردند و بزدند[23] و براندند[24]* و مکتب

1. TF, E را оп. 2. Б, E, F, T, Ш доб. و 3. Б, E, F, T, Ш доб. و 4. Б, E, F, T, Ш доб. و 5. Б, E, F, T, Ш доб. و 6. И کج طبع ; F оп. 7. Г, X, TF, И, T مسلمان 8. Б, F وی ; E, И, T оп. 9. E تیره ; Б, Ш منغص ; T تباه 10. A قران او ; И قران 11. C, И, T مردمان ; П доб. را 12. Б, E, T سیاه 13. A, F گشتی 14. И چندی از 15. F, П оп. 16. F, П доб. بودند 17. И до شکنجه کردی оп. 18. T ساقی 19. F, Ш یکی را ; Б, E, T доб. را 20. И نهادی 21. A, Б, E, T, Ш خیانت 22. F فعل ; A, Б, E, И оп. 23. Б, E, T بزدندش 24. Ш براندندش

اورا[1] مصلحی دادند پارسای[2] سلیم[3] نیکمرد[4] حلیم[5] که سخن بجز بحکم ضرورت
نگفتی و موجب آزار کس بر زبانش[6] نرفتی کودکانرا هیبت استاد
نخستین از سر برفت و معلم دومین را[7] اخلاق ملکی[8] دیدند[9*] و یک
یک دیو[10] شدند باعتماد حلم او[*] علم فراموش کردند[11] و[12] اغلب اوقات
ببازیچه فراهم نشستندی و لوح درست ناکرده[*] در سر هم[13] شکستندی

استاد و[14] معلم چو بود بی آزار[15] ... خرسک بازند کودکان در بازار

بعد از دو هفته بر[16] آن مسجد[17] گذر کردم معلم اولین[18] را[19] دیدم که دل خوش

1*. А, Б, И, Т, Ш پس آنگه مکتب ویرا   2. Б, Т پارساو   3. F, И سلیمی   4. П, Т, Ш نیکمردی   5. С, А, F, П حکیم   6. А, Г, Х, ТF, И زبان او   7. Б, Т доб. با   8. Ш доб. بودو   9. Ш بدیدند   10*. А, F ودیو یک یک ; Б, П, Т هریک ; Е دیو یکدیگر ; Ш دوو دیو یکدیگر   11*. Г, Х, ТF ترک علم دادند ; Е, F, П ترک علم کردند   12. А, Б, Т همچنین ; ТF, Ш оп. ; Е доб. در   13*. С, Е, П بر سر یکدیگر ; Б, Т بر سر هم   14. ТF, Е, F, П оп. و   15. Б, Е, П, Т کم   16. С, А در ; Б, Е, F, И, П, Т, доб. در   17. F, П оп.   18. А, И доб. و   19 F نخستین

کرده بودند و بمقام خویش[1] آورده[2] انصاف[3] برنجیدم[4] و لاحول[5] گفتم که* دیگر باره[6]
ابلیس را معلم ملائکه[7] چرا کردند[8] پیرمردی ظریف[9] جهاندیده* بشنید و بخندید و[10] گفت[11]

پادشاهی پسر بمکتب داد — لوح سیمینش بر کنار نهاد
بر سر لوح او نبشته[12] بزر — جور استاد به که مهر پدر

حکایت ۵

پارسازادهٔ[13] را نعمت بیکران[14] از ترکهٔ[15] عمان بدست افتاد[16] فسق و فجور آغاز کرد[17] و مبذری* پیشه گرفت[18] فی الجمله[19] نماند از سایر معاصی[20]

1. TF بجای 2. T اصلی 3. C برده ; Ш بازآورده بودند ; Б, T باز آمده ; Е, И
بازآورده 4. И الحق 5. Е, И, П, Т доб. کنان 6*. Г, Х, TF, П оп. 7. Б, Т
ملکوت ; Г, Х, TF доб. دیگر ; П доб. دیگر باره 8. F, T, Ш کرده اند 9. C
لطیف ; Е, F, Ш оп. 10*. Г, Х, TF оп. 11. Е, П, Т доб. نشنیدهٔ که خردمندان گفته اند
12. Б, Е, F, П, Т, Ш نوشته 13. F, И, П پادشاهزادهٔ 14. Е, F بیقیاس ; П
بیشمار 15. Х оп. 16. F آمد ; П افتاده بود 17. И доб. مدبری و 18*. Б,
F, Т پیشه نهاد ; Ш پیشهٔ خود کرد 19. Е, П, Т доб. چیزی 20. А, П доб. و

منکری[1] که نکرد و مسکری که نخورد[2] باری * به نصیحتش[3] گفتم ای فرزند[4] دخل آب
روانست و عیش[5] آسیاب[6] گردان یعنی خرج فراوان کردن[7] *مسلم کسی را
باشد[8] که دخل[9] معین[10] دارد[11]

چو دخلت نیست خرج آهسته‌تر کن * که میگویند[12] ملاحان[13] سرودی
اگر[14] باران بکوهستان[15] نبارد * به سالی دجله گردد خشک‌رودی

عقل و ادب پیش گیر و لهو ولعب بگذار که چون نعمت سپری شود سختی بری و
پشیمانی خوری[16] پسر از لذت[17] نای و نوش[18] این سخن در[19] گوش[20] نیاورد[21] و بر قول ۸

1. И, F оп. 2. И, F доб. و منکری که نکرد 3*. F оп. ; П доб. کردم و 4. Б, И, F, Ш پسر
5. C, A, Б, T, Ш خرج 6. E, F, TF, C آسیای ; Ш آسیاى باشد 7. Б, И, F оп. 8*. Б, И, T مسلم کسی راست ; Ш کسی را مسلم است
9. C که او را پیوسته دخل ; A دخلی 10. Ш فراوان
11. Б, T داشته باشد 12*. A همی گویند ; П оп. 13. П доб. همی گویند 14. F, И که گر
15. E, F بکوهساران 16. F, Ш بری 17. П доб. و حلاوت 18. П доб. که در سر داشت
19. П به 20. И доб. هوش 21. П درنیاورد

من اعتراض کرد و گفت راحت عاجل به[1] تشویش[2] محنت[3] آجل[4] منغص کردن *خلاف رای[5] خردمندان است[6]

خداوندان کام و نیکبختی — چرا سختی برند[7] از بیم سختی

برو شادی کن ای یار دلفروز — غم فردا نشاید خوردن[8] امروز

فکیف مرا که در صدر مروت نشسته ام[9] و عقد فتوت بسته و ذکر انعام[10] در افواه عوام افتاده[11].

هر که علم شد[12] بسخا و کرم — بند نشاید که نهد بر درم

نام نکوئی چو برون شد بکوی[13] — در نتوانی[14] که ببندی[15] بروی

دیدم که نصیحت نمی پذیرد و دم[16] گرم من در آهن *سرد او[17] اثر[18] نمی کند[19] ترک مناصحت

1. A آجل ; Б, F, П, T доб. را 2. Б, Ш доб. و 3. И, F оп. 4. A عاجل

5*. F, Ш کار 6. F, Ш نیست 7. A, TF, И خورند 8. C, TF خورد 9. TF نشسته باشم

10. F, Ш انعامم 11. Б افکنده 12. X سمر 13. Б, И, T زکوی

14. Б, И, T نتواند 15. Б, И, T ببندد 16. Б, F, T نفس 17*. Б, T سردش

18. T оп. 19. T نمیگیرد

کردم[1] و روی از مصاحبت[2] بگردانیدم[3] و قول حکما را[4] کار بستم که[5] گفته اند

بلغ ما علیک[6] فان لم یقبلوا[7] ما[8] علیک

گرچه دانی که[9] نشنوند[10] بگوی	هرچه دانی ز نیکخواهی[11] و پند
*زود باشد که خیره سر بینی	بدو پای او فتاده اندر بند[12]
دست بر دست میزند که دریغ	نشنیدم حدیث دانشمند

تا[13] پس[14] از مدتی آنچه* اندیشهٔ من بود[15] از نکبت حالش[16] بصورت[17] بدیدم
که[18] پاره پاره بهم میدوخت[19] و لقمه لقمه همی[20] اندوخت[21] دلم از ضعف حالش بهم

1. TF گرفتم 2. E, П доб. او 3. E, F, П доб. کنج سلامت بنشستم E و بر در 4. TF, Б. F, Ш оп. را 5. И, F و 6. Ш الیک 7. Б, T تقبلوا 8. Б, E, F, П, T, Ш فما 9. E, П میدانی ; F پیش آمد 10. E, F, П توازاز ; И از 11. E, И, F, П نصیحت

12*. И оп. 13. E оп. 14. A بعد 15*. E, П اندیشه کرده بودم 16. И, F روزگارش 17. И معاینه ; T بصورتی 18. Г до درچنان оп. ; П доб. جامه 19. TF, F, Ш برمیدوخت 20. C, Б, T می ; П оп. 21. F, T بعدازآن

برآمد[1] مروت[2] ندیدم[3] درچنان[4] حالی[5] ریش درویش[6] را[7] بملامت[8] خراشیدن ونمک پاشیدن پس[9] با دل خود[10] گفتم[11]

حریف سفله در پایان مستی نیندیشد ز روز تنگدستی
درخت اندر بهاران بر[12] فشاند زمستان لاجرم بی برگ ماند

حکایت ۶

پادشاهی پسری[13] را[14] بادیبی داد و گفت این* فرزند تست تربیتش همچنان[15] کن که* یکی از[16] فرزندان خویش[17]* گفت فرمانبردارم[18] سالی[19] چند[20]* بروسعی

1. A, TF, F доб. و 2. И, F оп. 3. И доб. که 4. E, F, П چنین 5. A جائی; E, П حالت; Ш جای 6. E, И, F, П درویش 7. TF, П оп. 8. И بتیر ملامت; F بنیش ملامت 9. Г آهسته; A доб. از غایة اعتبار و نهایة احتیاط; C доб. ; Б, E, И, T оп. ; مصلحت ندیدم پس 10. Б, T оп.
11. П доб. چون مرهم نتوانی نهادن نیش مزن 12. A, E زر 13. E, F, Ш پسر 14. A, Б, T оп.
15*. Б, T فرزند را چنان تربیت 16*. Б, П, Ш оп. 17. E, П оп. ; Б, F, T доб. را 18*. TF سالها 19. F, П سالها 20. E, F, П оп. ; پس آن ادیب; F ادیب خدمت کرد و متقبل شد و

کرد[1] و بجائی نرسید و پسران[2] ادیب[3] *در فضل و بلاغت[4] منتهی[5] شدند ملک دانشمندرا
مؤاخذت کرد[6] و معاتبت[7] فرمود[8] که[9] وعده خلاف کردی و[10] وفا بجا نیاوردی گفت
*بر رأی[11] *خداوند روی زمین[12] *پوشیده نماند که[13] تربیت یکسانست[14] و طبایع[15] مختلف[16]

گرچه سیم و زر ز سنگ[17] *آید همی ‏— در همه سنگی[18] نباشد[19] *زرّ و سیم[20]

*برهمه عالم همی تابد[21] سهیل ‏— جائی انبان میکند جائی ادیم

حکایت ۷ یکی را شنیدم از پیران مربی[22] که مریدی[23] راهی گفت[24] *ای پسر چند[25] انکه

1*. Б, Т برین بگذشت وسعی ادیب 2. Е, F, П فرزندان 3. Б, Т او 4*. F оп. 5. F, Ш مفتی 6. Б, Т оп. 7. И مقاومت ; Е оп. 8. Е گفت ; ТF оп. ; П доб. وگفت 9. И وعهده ; F, Е, П доб. را 10. Б, Е, F, П, Т доб. شرط 11*. Е, F, П, Ш ای 12*. Б, Е, Т ملک ; F پادشه 13.* Б, Т مخفی نماناد که ; Е, F, П оп. 14. Б, Е, F, П, Т доб. ولیکن ; И доб. فاما 15. Е, F, П استعداد 16. С доб. ونفوس متفاوت ; П доб. است 17*. Т آید بیرون 18. F, И, П از 19. П نیاید 20*. F, И سیم و زر 21*. F, И میتابد در همه عالم 22. F, Ш оп. 23. И, F مرید 24. Б, Е, П, Т میگفت 25*. А, Е, F, Ш, П оп.

تعلق[1] *خاطر آدمیزاد[2] بروزیست[3] اگر بروزی ده بودی[4] بمقام[5] از ملائکه[6] در گذشتی

فراموشت نکرد ایزد در آن حال | که بودی نطفهٔ[7] مدفون[8] مدهوش
روانت داد و طبع[9] و عقل[10] و ادراک | جمال و نطق و رای و فکرت[11] هوش
ده انگشتت مرتب کرد[12] بر کف | دو بازویت مرکب ساخت بر دوش[13]
کنون پنداری ای ناچیز همت | که خواهد کردنت روزی فراموش

حکایت ۸

اعرابی[14] را دیدم که[15] پسر[16] را[17] همی گفت[18] یا بنی انک مسئول یوم القیامة *ماذا[19]

1. Б, F оп. 2*. И آدمیزاده ; Т آدمی ; F, Ш доб. است 3. F, Ш بروزی 4. И میبودی 5. И بمرتبه 6. И, F مقرب 7. А نقطهٔ 8. Б, Е, П, Т доб. و 9. С, А, Е عقل 10. С, А, Е طبع 11. А, Т هنرت 12. Б, Е, И, П دست 13. А کرد 14 Б, Е, И, П, Т اعرابی 15. И, П доб. با 16. П پسری ; Е доб. خود 17. И, П оп. 18. Б, Е, П میگفت 19*. Б, F, Т بما

اکتسب ولا یقال بمن انتسبت[1] یعنی[2] ترا[3]* خواهند پرسید[4] که عملت[5] چیست[6]
بگویند[7] پدرت کیست

جامهٔ کعبه را که می بوسند[8] | او نه از کرم پیله نامی شد
با عزیزی نشست روزی چند | لاجرم* همچو[9] او گرامی شد

حکایت[10] ۹

*در تصانیف حکما آورده اند[11] که کژدم را ولادت معهود[12] نیست چنانکه دیگر[13] حیوانات را[14]
بل[15] احشای مادر[16] را[17] بخورند و[18] شکمش را[19] بدرند[20] و راه صحرا گیرند و آن پوستها[21] که

1. И, Ш لاتسئل 2. И نسبت ; Ш доб. و 3. Б, F, Ш оп. 4*. А, И خواهندپرسیدن ; F, П, Ш پرسند ; F доб. روز قیامت 5. А, Т هنرت 6. Б, Е, И, Ш, Т доб. و 7. И صحبتش Ш ; درجهان ; Б, Т همچو 9*. TF ; 8. А, Е, Т میپوشند ; Е, П, Ш доб. که ; بپرسندکه
10. А حکمت ; Б, Т نکته 11*. Т حکما در تصانیف 12. Б, И, F معلوم 13. Е, F, П سایر 14. И, П, Ш оп. 15. Б, Е, F, П, Т بلکه 16. Б, И مادران 17. А, И, F, Ш оп. 18. А, Ш پس 19. А, F, Ш оп. 20. А, П доб. وبیرون آیند 21. Б, Т پوست پاره ها

در خانه کردم ببنیذ[1] اثر[2] آنست باری این نکته[3] پیش[4] بزرگی همی گفتم[5] گفت[6] دل[7] من بر[8] صدق این[9] سخن[10] گواهی میدهد و جز چنین[11] نتوان[12] بودن[13] در حالت خردی با مادر[14] چنین معاملت کرده اند لاجرم در بزرگی چنین[15] مقبلند[16] و[17] محبوب[18]

پسری[19] را پدر[20] وصیت کرد — کای جوانمرد[21] یادگیر*[22] این پند

هرکه[23] با اهل[24] خود وفا نکند — نشود دوست روی و دولتمند[25]

1. Б, F, П ببینند 2. Ш, F оп. 3. F سخن ; E доб. را 4. П خدمت 5. A, Б, F, Ш میگفتم 6. Б, F, T گفتا 7. И, F до و оп. 8. E, П به 9. Ш оп. 10. E, П حدیث 11. F, T این 12. E, F, П نشاید ; Ш نتواند 13. E, F, П, Ш بودکه ; И доб. آنهاکه 14. TF, E, F, П доб. و پدر ; Б, И, T доб. خویش 15. Б, T оп. ; Ш доб. اند 16. Б, И, П, T نامقبول اند ; E مقبولند ; Ш оп. 17. И, Ш оп. 18. C محمود ; Б, T نامطبوع اند ; П نامحبوب اند ; И, Ш оп. 19. A پدری 20. A پسر 21. TF, F جوانبخت 22*. Ш گیرش 23. И доб. با 24. E, F, П, T اصل 25. T دوستکام

لطیفه [1]

کژدم را گفتند[2] چرا بزمستان* بدر نمی آئی[3] گفت بتابستانم[4] چه حرمتست[5] که به زمستان نیز بیایم[6]

حکایت ۱۰

فقیره درویشی[7] حامله بود[8] مدت حمل[9] بسرآورده[10] و[11] درویش را[12] همه عمر فرزند[13] نیامده بود گفت اگر خدای*[14] عز و جلّ[15] مرا پسری[16] دهد[17] جز این خرقه که* پوشیده دارم[18]

1. A حکمت ; Б, И حکایت ; П, Ш مثل ; TF, F оп. 2. F پرسیدند که 3*. TF درتابستانم ; Б, T بتابستان 4. TF بیرون نمیائی ; E, П بدر نیائی ; Б, T بیرون نیائی 5. TF حرمت دارم 6. Б, F, T بیرون آیم ; E, П بدرآیم 7. A درویش 8. C оп. до گفت ; A, F, Ш доб. و ; И доб. چون 9. Б, E, T حملش ; A доб. و 10. A, Б, E, И, П, T بسرآمده 11. Б, E, И, T, Ш оп. ; TF доб. مرین 12. E доб. در 13. T فرزندی 14. C حق ; Ш خداوند 15*. C, A, Б, T, Ш تعالی 16. A فرزندنرینه 17. A, И, Ш بخشد 18*. Б, E, F, П, T, Ш پوشیده ام

*هرچه[1] *ملک منست[2] ایثار درویشان کنم اتفاقاً[3] پسر[4] آورد[5] و[6] سفره درویشان[7] بموجب[8]
شرط بنهاد[9] پس از چند سالی[10] که از سفر شام[11] باز آمدم به محلت آن[12] دوست[13]
برگذشتم[14] و[15] از چگونگی[16] حالش خبر[17] پرسیدم گفتند[18] بزندان[19] شحنه درست[20]
سبب پرسیدم *کسی گفت[21] پسرش خمر خورده است[22] و عربده کرده و خون کسی[23]
ریخته[24] و از میان[25] گریخته و[26] *پدر را[27] بعلت او[28] سلسله در نای[29] است[30] و بند گران[31]

1*. F оп. ; А, Б, Т доб. در 2*. Ш وارم ; F оп. ; И доб. بموجب شرط ; Е доб. بذل و 3. Е, П доб. زنش 4. Б, Е, И, П, Т پسری 5. Б, Е, П доб. شادمانی کرد 6. Т, Ш оп. 7. Б, F, Т یاران 8. И بوفای 9. Б, Е доб. و 10. А, Б, Е, И, F, П, Т, Ш. سال 11. И, F оп. 12. И او 13. Е, F, П درویش ; И оп. 14. F گذشتم ; П گذرکردم 15. Т оп. 16. Е, П کیفیت 17. И, F, П, Ш оп. 18. Б, И оп. 19. Б, И, Ш до کسی оп. 20. Т اندرست 21*. Е, F, П گفتند ; Ш оп. 22. Б, F, Т, Ш оп. 23. Е, И, F یکی 24. TF доб. خود 25. Е, F, П شهر 26. TF, Е, F, П оп. 27*. Ш پدرش 28. Е, F آن 29. А, И, F, Ш پای ; П دست 30. А, Е, F, П, Ш оп. 31. А оп.

بر[1] پای[2] گفتم[*3] این بلا را[3] به حاجت[4] از خدا[*5] خواسته است[6]

زنان باردار ای مرد هشیار | اگر وقت ولادت مار زایند
از آن بهتر بنزدیک خردمند | که فرزندان ناهموار زایند

حکایت ۱۱

طفل بودم که بزرگی را[7] پرسیدم از[8] بلوغ[9] گفت[10*] در مسطور آمده است[11] که[12] سه نشان[13] دارد[14] یکی پانزده[15] سالگی و[16] دیگر[17] احتلام[18] و سیم برآمدن[19] موی پیش[20] اما در[21]

1. Б, Т در 2. А, Ш نای ; И دست ; F گردن نهاده‌اند ; П پایت 3*. Ш ازحق ; Б, Т доб. خود ; П доб. او " 4*. С بتضرع ; А, Е, Ш оп. 5*. С ازحق ; این چه بلاست که وی И, П оп.; А доб. تعالی بحاجت 6. П доб. ازخدای عزوجل 7. Б, Т از ; И оп. 8. Б, Т оп. 9. Б, Т که 10. Б, Т доб. چه نشان دارد 11*. С, П, Ш درکتب مسطوراست ; А درکتاب مسطوراست ; Б, Т آنچه درکتاب علما مسطوراست ; Е درمسطورکتب آمده است 12. Б, П, Т оп. 13. Б оп. 14. Б оп. 15. F, Ш پانجد 16. Б, Е, И, Т, Ш оп. 17. Е, И, П, Т, Ш دوم 18. Т, И, Ш оп. 19. Е آمدن 20. Б, Т عانه ; Е, И, П زهار 21. Б, Т, Ш به

حقیقت یک[1*] نشان دارد[2] و بس آنکه[3*] در بند رضای حق[4*] جل و علا بیش از آن باشد[5]

که در بند حظ نفس خویش[6] و هر[7] آنکه[8] در او این صفت موجود نیست[9*] به نزد[10*] محققان بالغ

نشمارندش[11]

بصورت آدمی شد قطرهٔ آب — که چل روزش قرار اندر رحم ماند[12]

وگر چل ساله را عقل و ادب نیست — بتحقیقش نشاید آدمی خواند

جوانمردی و لطفست[13] آدمیت — همین نقش[14] هیولانی[15] مپندار

هنر باید که صورت میتوان کرد[16] — بایوانها در از شنگرف و زنگار

1*. F نشان بیش نیست ; И оп. 2. E, F, Ш, П оп. 3*. Б, Т آن اینست که ; F آنکه ; Ш که ; E, П оп. 4*. Б, E, Т تعالی ; П عزوجل ; Ш سبحانه و تعالی 5. A, И, F, Ш باشد 6. F خود ; C, E оп. 7. И до نشمارندش оп. 8. A آنکس که ; Б, E, Ш که 9. C موصوفست 10*. C بیقین ; E, F, П оп. 11. C است ; A نشمارند ; Б, Т نیست 12. Б بود 13. A, Б, Т ساخت 14. A, F نفس 15. Б, E, И, F, П, Т, Ш هیولائی 16. F, П ساخت

چو انسان را نباشد فضل و احسان　　چه فرق از آدمی تا[1] نقش دیوار
بدست آوردن دنیا هنر نیست　　یکی[2] را گر توانی دل بدست آر

حکایت ۱۲

سالی نزاعی[3] در میان[4] پیادگان حجاج[5*] افتاده بود[6] و داعی هم[7] در آن سفر[8] پیاده[9] انصاف در سر و روی هم[10] افتادیم[11] و داد فسوق[12] و[13] جدال[14] بدادیم کجاوه نشینی را شنیدم[15] که با عدیل خود میگفت[16] یا للعجب[17] پیاده[18] عاج چون[19] عرصه[20] شطرنج بسر میبرد[21] فرزین میشود یعنی به از آن میگردد[22*] که بود[23] و پیادگان[24]

1. П با　2. Б, Т کسی　3. Е, И, П, Т نزاع　4. TF оп.　5. Б, F, Т, Ш حاج　6*. Е افتاد　7. А نیز هم Т نیز همراه و; С, TF, П оп.　8. С, TF доб. هم　9. А, Б, Е доб. بودم; И, П, Т, Ш доб. بود　10. А, Е, И یکدیگر; Б, П همدیگر　11. TF, Ш فتادیم　12. А, Е فسق; Ш جدل; С, И оп.　13. С, И оп.　14. С جدل; Ш جنگ　15. И, Ш دیدم　16. Е, И همی گفت　17*. Ш بوالعجب; А оп.; F, П, Ш доб. که　18. П پیادگان　19. Б در; И, Т оп.　20. И, F оп.　21. П میبرند; И, Т, Ш доб. و　22. А, Б, Е, И, Т, Ш میشود　23*. Ш оп.　24. А پیاده

حاج[1] بادیه[2] بسر بردند[3] و[4] بتر شدند[5]

ازمن بگوی حاجی مردم گزای را

کو پوستین خلق بآزار میدرد[6]

حاجی تو نیستی شترست ازبرای آنک[7]

بیچاره *خار میخورد و بار میبرد[8]

حکایت ۱۳

هندوئی نفط اندازی همی آموخت[9] حکیمی گفت[10] ترا که[11] خانه نیینست بازی[12] نه اینست[13]

تا ندانی که سخن عین صوابست مگوی

وآنچه دانی که نه نیکوش[14] جوابست مگوی

1. П حجاج ; Б, Т доб. در 2. Е, П عرصهٔ بادیه را 3. А میبرد ; И میبرند 4. А доб. ازآن 5. А میشود که بود ; И, П میشوند 6. И میدرند ; Т میبرد 7. И, П, Т آنکه 8*. Б, И باربیبرد و خارمیخورد 9. И, F میاموخت 10. Б, Е, Т گفتش 11. Б, И, Ш оп. 12. Ш بازیت 13. С доб. باهوش ای 14. П نیکوست

حکایت ۱۴

مردکی را *چشم درد[1*] خاست[1] پیش بیطاری[2] رفت که[3] دوا کن[4] بیطار[5] از آنچه در چشم چهارپایان[6] میکرد[7] در دیدهٔ[8] او کشید و[9] کور شد حکومت[10] بداور[11] بردند[12] گفت برو[13] هیچ تاوان[14] نیست اگر این خر نبودی پیش بیطار نرفتی مقصود[15] از این آنست[16] *تا[17*] بدانی که هر آنکه[18] ناآزموده را کار بزرگ فرماید *با آنکه*[19*] ندامت برد[20*] *نزدیک خردمندان[21*] *بخفت رای[22*] منسوب گردد

نهد هوشمند روشن[23] رای   بفرومایه کارهای خطیر

1*. Б, Е, F, П, Т, Ш در چشم   2. TF, Ш بیطار   3. Б, Т تا ; Е, F, П доб. مرا ; Ш доб. مراورا

4. Б, Т, Ш کند   5. И, F, Ш оп.   6. TF چارپایان ; F حیوان   7. TF میکنند ; Е کردی ; И میکشد ; П کشیدی ; Ш همیکرد   8. И, П چشم   9. Б, Т درحال ; Е, И, П оп.   10. Б, Т داوری ; F مرافعه ; Ш خصومت   11. Б پیش حاکم ; Е, И پیش داور ; F, T, Ш پیش قاضی   12. П доб. حاکم

13. Б, Т بروی ; F оп.   14. F доб. بربیطار   15. Б منظور   16. TF, Е, И, П, Ш доб. که   17*. F تامعلوم کنی که ; Е, П, Ш оп.   18. Б, Е, F, П, Т که ; Ш کس که   19*. И تاابد ; Б, F, П, Т оп.   20*. F پشیمانی خورد و ; Б, Т доб. و   21*. F оп.   22*. A بخفت عقل ; F بخودرائی   23. A نیکو ; И مردم

بوریا باف اگرچه بافنده است　　نبرندش بکارگاه حریر

حکایت ۱۵

یکی را[1] از بزرگان[2] ائمه[3] پسری[4] وفات یافت[5] پرسیدند[6] که بر صندوق گورش[7] چه نویسیم[8] گفت[9] آیات *کتاب مجید[10] را عزت* و شرف[11] بیش[12] از آنست[13] که *روا باشد بر چنین جایها نوشتن[14] که بروزگار سوده[15] گردد و خلایق بر او[16] گذرند* و سگان بر او شاشند[17] اگر بضرورت چیزی[18] نویسند[19] این[20] بیت[21] کفایت[22] است[23]

1. А, Е, И оп.　2. И доб. را　3. Е. И оп.; А доб. را　4. И پسرش; Е доб. شایسته داشت و; Ш доб. را　5. И کرد　6. А, Б, Е, Т, Ш پرسیدندش　7. Е تربتش; И او; F قبر; П تربت او

8. А نویسی　9. И доб. آیات کلام گفت که　10*. И کلام　11*. С, И, Ш, Б оп.　12. П بیشتر; А оп.　13. А آن بیشترست　14*. А برجاهای چنین مینویسند; Б, Т چنین جایها روا باشد نوشتن; Е برچنین جایها نویسند　15. F سترده　16. F, П, Т آن　17*. И سگان بدو بی ادبی نمایند; Б, Т оп.

18. F оп.　19. TF همی نویسند; Б, Т باید نوشت; Е, F مینویسند　20. Ш همین　21. Е, П دو بیت; F قدر　22. F بس; Т کافی　23. Е میکند; И بود; С доб. ودرخور

وه که هر* گه که[1] سبزه در بستان — بدمیدی چه خوش شدی دل من
بگذر ای دوست تا بوقت بهار — سبزه بینی دمیده از[2] گل من

حکایت ۱۶

پارسائی بر یکی از خداوندان نعمت گذر کرد[3] که بنده ای را دست و پای استوار[4] بسته[5] عقوبت همیکرد گفت ای پسر[6] همچو تو مخلوقی را *خدای عزوجل[7] اسیر حکم تو گردانیده[8] است[9] و ترا بر وی فضیلت داده[10] شکر نعمت *باری تعالی[11] بجای آر[12] و[13] چندین جفا بر وی مپسند[14] نباید[15] که[16] *فردای قیامت[17] به از تو

1*. A, F, که ; Б, T گاه   2. TF, П بر   3. Б, E, И, T доб. دید ; П доб. و دید   4. A, Б, T, Ш оп.   5. И کرده بود و ; A, Б, F доб. بود و ; Ш доб. و   6. Б, T доб. خدای عزوجل   7*. Б, T оп.   8. A, П کرده   9. И, F, Ш оп.   10. E, F, П نهاده   11*. Б رب العالمین ; E حق تعالی ; F خدای عزوجل ; Ш, П باری · И оп.   12. A, П, Ш آور   13. F, П, Ш оп.   14. E, П, F روا مدار ; Ш доб. و   15. Б, T مبادا ; A, И оп.   16. A تا   17*. A فردا ; E فردا در قیامت ; F فردا در حشر ; П فردا روز قیامت

باشد[1] و[2] شرمساری بری

بر[3] بنده مگیر خشم بسیار — جورش[4] مکن و دلش میازار
اورا تو بدره درم خریدی — آخر نه بقدرت آفریدی
این حکم و غرور خشم تا چند — هست از تو بزرگتر خداوند
ای خواجه ارسلان و آغوش — فرمانده خود مکن فراموش

در[5] خبر است از خواجهٔ* عالم[6] صلی الله علیه و سلم[7] که گفت[8] بزرگترین[9] حسرتی[10] روز قیامت آن بود[11] که[12] بنده صالح را ببهشت برند و خواجه[13] فاسق[14] بدوزخ[15]

1*. A پشیمانی خوری واگرنه ; Б این بنده از تو به باشد ; И ازتو بهتر باشد 2. A оп.; C доб. آنگاه ; И доб. توازوی ; E доб. تو 3. И доб. این 4. F خوارش 5. И, F, Ш перед در доб. заголовок حکایت 6. Б سید عالم وخلاصه بنی آدم ; E, T پیغمبر ; И حضرت رسالت ; F, П حضرت پیغمبر 7* E, T علیه السلام 8. E, И, П, T فرمود 9. A, E, F بزرگتر 10. A, Б, E, T доб. در 11. E, И, П باشد 12. A, TF, Г, F доб. یکی 13. Б, И, F, Ш خداوندگار ; E خداوند 14. T طالح را ; TF, Б, E, И, П доб. را 15. C доб. آه از این حیف

بر غلامی که طوع[1] خدمت تست[2] — خشم بیحد مران و طیره مگیر
که فضیحت بود بروز شمار — بنده آزاد و خواجه در زنجیر

حکایت ۱۷

سالی از بلخ بامیانم[3] سفر بود و راه[4] از حرامیان پر[5] خطر جوانی به[6] بدرقه[7] همراه ما[8] شد سپر باز[9] چرخ انداز[10] سلح شور[11] بیش[12] زور که به[13] ده[14] مرد توانا کمان او[15] زه[16] کردندی[17] و زورآوران *روی زمین[18] پشت او[19] بر[20] زمین[21] نیاوردندی *ولیکن[22] *چنانکه دانی[23] متنعم بود[24] و سایه پرورده[25] نه جهان دیده و[26] سفر کرده[27] رعد[28] کوس

1. E, T طوق   2. E, T بست   3. Б, E, T باشامیانم ; F بهمدانم ; П تاشامیانم ; Ш بارو میانم
4. П افتاد   5. A, Б, E بر ; П در   6. TF, F оп.   7. F оп.   8. F, П من   9. E, П доб. و
10. E, П доб. و   11. Б, E, П, T доб. و   12. Б, T پیل ; И بسیار   13. Б, E, T оп.   14. Б دو
15. Б, F, T, Ш доб. را   16. Б, E, И, T, Ш بزه   17. C, Б, E, И, П, T, Ш نکردندی   18*. Ш оп.
19. И, F, П, T доб. را   20. T به ; F оп.   21. F خم   22*. E, F, И, П, T اما   23*. E, F, П оп.
24. Ш оп.   25. Ш پروربود   26. E, И доб. نه   27. И доб. نه آواز ; П доб. و   28. И доб. و

دلاوران بگوشش[1] نرسیده[2] و[3] برق شمشیر سواران[4] ندیده[5]

نیفتاده در[6] دست دشمن اسیر   بگردش نباریده باران تیر

اتفاقا من و این جوان *هردو[7] در پی هم دوان[8] هر آن دیوار قدیمش[9] که[10] پیش آمدی بقوت بازو[11] بیفکندی[12] و هر[13] درخت عظیم[14] که دیدی بزور[15] سر[16] پنجه[17] *برکندی[18] و تفاخر کنان گفتی

پیل کو تا کتف و بازوی گردان[19] بیند
شیر کو تا کف و سرپنجه مردان[20] بیند

1. E بگوش او 2. И, F نرسیده 3. И доб. نه 4. A دلاوران ; Ш مردان ; C доб. هرگز 5. И دیده ; A доб. وآواز دلاوران نشنیده ; П доб. واثر گرز دلیران نیازموده 6. TF بر 7*. Б, E, F, П, T оп. 8. A доб. و 9. C قوی ; E, И, П قدیم 10. И доб. در 11. A доб. و 12. A بکندی 13. F, П доб. آن 14. И سال خورده 15. F بر 16. И, Ш оп. 17. F, T доб. پنجهٔ شیرگیر از بیخ 18*. И بکندی 19. И شیران ; П مردان 20. П گردان

ما در این حالت[1] که د[2]و هند[3]و از پس سنگی *سر بر آوردند[4] و آهنگ[5] قتال[6] ما کردند[7] بدست[8] یکی[9] چوبی و در بغل *آن دیگر[10] کلوخ کوبی[11] جوانرا گفتم[12] چه پائی[13]

بیار آنچه داری ز مردی و زور   که دشمن بپای خود آمد بگور

تیر و کمانرا دیدم از دست جوان افتاده[14] و لرزه[15] *بر استخوان[16]

نه هر که موی شکافد بتیر[17] جوشن خای

بروز[18] *حمله جنگ آوران[19] بدارد[20] پای

چاره جز آن[21] ندیدیم که رخت و سلاح *و جامه[22] رها کردیم[23] و جان

1. Е, П доб. بودیم 2. П, Ш доб. ناگاه 3. F, Ш هند 4*. А بانگ برآوردند ; F, Т بدرآمدند 5. А, Б, Е, П, Т قصد 6. Т قتل 7. Е доб. یکی را 8. Е, F, П, Ш در دست 9. Е оп. 10*. Б, И, Т دیگری 11. Б, И, Ш оп. 12. И, Ш доб. که 13. Б, Т استاده درین حالت ; И доб. که وقت کارست ; Ш доб. دشمن آمد 14. А درافتاد ; Е, Т افتاد 15. А گرزه 16*. А دراندام گذشته ; И доб. نهاده ; П доб. درآمده 17. И تیغ 18. А, Ш بزور 19*. А زورآوران 20. Ш ندارد 21. F این 22*. TF وجامها ; С, И оп. 23. Б, Е, Т کنیم

بسلامت بیاوردیم[1] بکارهای گران مردکار دیده فرست

که شیر شرزه درآرد بزیر خم کمند

جوان اگرچه قوی یال[2] و پیل تن باشد

بجنگ دشمنش از هول[3] بگسلد پیوند

نبرد پیش مصاف آزموده معلومست

چنانکه مسئلهٔ شرع پیش[4] دانشمند

حکایت ۱۸ توانگرزادهٔ را[5] دیدم بر سر گور پدر[6] نشسته[7] و با درویش بچهٔ ای مناظره درپیوسته که صندوق تربت پدرم[8] سنگینست وکتابه رنگین و فرش رخام انداخته[9] و خشت[10] پیروزه[11] در[12] و ساخته[13] بگور پدرت چه ماند[14] خشتی دو[15] فراهم

1. Б, Е, Т بریم ; И, F, П بردیم ; С بدرآوردیم и доб. شکر حق تقدر طاقت بگفتم 2. F, П بال

3. П, Т بیم ; И оп. 4. F نزد 5. С توانگربچهٔ را ; И, Ш оп. را 6. А, Е, П پدرش 7. F, Ш доб. بود 8. А, Г, Х, TF ما ; F, Т, Ш پدرمن 9. А оп. 10. П доб. زرین و 11. А, Б, F, Т, Ш فیروزه 12. Б درآن ; А, И, F оп. 13. А, Б, F بکاربرده 14. F, Т доб. که 15. Т چند

آورده و مشتی دو[1] خاک * بر آن[2] پاشیده[3] درویش[4] پسر این بشنید و گفت[5] تا پدرت زیر[6] این *[7] سنگهای گران[8] *بر خود[9] *بجنبیده باشد[10] *پدر من[11] ببهشت رسیده بود[12]

خر که کمتر[13] نهند بروی[14] بار بیشک آسوده[15] تر کند رفتار

* * *

مرد درویش که بار ستم فاقه[16] کشید[17]
بدر مرگ همانا که سبکبار آید

1. C دوسه ; F, П, Ш оп. 2*. C, П برو ; И درو ; Ш بروی 3. C, И ریخته ; П کرده 4. Ш до بجنبیده باشد оп. 5. Б, E, П, T доб. خاموش 6. Б, F, П, T доб. از 7. Г, X, TF, Б آن 8*. C گران سنگها ; E, F, П, T سنگ گران 9*. A, Б, F оп. 10*. C بجنبید ; Б, И, F, T بجنبد ; F جنبیده باشد 11*. A, Б, E, F, T پدرم 12. C رسید ; Б, E, И, F, T, Ш باشد ; Б, E доб. که درخبرست که موت الفقراء راحة [وموت الاغنياء ; F, П, T, Ш доб. موت الفقرا راحة حسرت ; T доб. [که درویشان [ازبهرآنکه П] [Ш, F оп.] چیزی ندارند که بحسرت گذارند 13. Б, И, F оп. 14. Б, И, F доб. کمتر 15. E, И, П بره 16. И, П, Ш доб. و 17. C, A, Б, T کشد

وآنکه* در نعمت و آسایش و آسانی[1] زیست

مردنش زین همه شک نیست که دشخوار[2] آید

بهمه حال اسیری که ز بندی برهد

*بهتر از حال امیری[3] که گرفتار آید

حکایت ۱۹

بزرگی را پرسیدم[4] در[5] معنی این حدیث که[6] اعدا[7] عدوک نفسک التی[8] بین جنبیک گفت بحکم آنکه *هر آن دشمنی را* که[9] با وی[10] احسان کنی دوست گردد مگر نفس را که[11] چندانکه[12] مدارا[13] بیش[14] کنی مخالفت[15] زیادت[16] کند[17]

1.* F, П, T در دولت و در نعمت و آسایش 2. Б, E, F, П, T دشوار 3*. П خوشتر آید ز فقیری ; T خوشترش دان ز امیری 4. Б, F پرسیدند 5. Б, E, П, T از 6. И, F, Ш оп. 7. Ш اعدی 8. Б, T اللتی 9*. C, E, И, F, П هرکس که دشمنی دارد با تو A ; هر آن دشمن 10*. A ولو ; Б, T بروی 11. E, И, Ш оп. 12. Б, Ш оп. 13. Б, T هرچند 14. F بیشتر ; A оп. 15. C доб. او 16. И بیشتر ; Ш بیش 17. C گردد

فرشته خوی شود آدمی بکم[1] خوردن
وگر خورد[2] چو بهایم بیوفتد[3] چو جماد

مراد هرکه برآری مطیع امر تو گشت[4]
خلاف نفس[5] که *فرمان دهد[6] چو یافت مراد

*جدال سعدی با مدعی[7] [8]در بیان[9] توانگری و درویشی

یکی[10] در[11] صورت درویشان نه بر[12] صفت[13] ایشان در محفلی دیدم[14] نشسته و شنعتی[15] در پیوسته و دفتر شکایت باز کرده و ذم توانگران آغاز نهاده[16] و[17] سخن بدینجا رسانیده[18] که درویش[19] را دست قدرت بسته است و توانگر را[20] *[21] پای ارادت[22] شکسته[23]

1. Б, Т زکم 2. Е, И, F خوری 3. Е, И, F بیوفتی 4. Б, Е, И, Т شد 5. F, П بغیر 6*. Е, П گردن کشد 7*. F جدال مدعی با سعدی 8. F до درویشی оп. 9. Б باب ; П میان 10. Ш доб. را دیدم 11. С به ; Б, И, Т, Ш بر 12. С در 13. Е, П, Т سیرت 14. Б, Е, И, Т, Ш оп. 15. Ш تشنیع ; И شنعت 16. Г, Х, TF, F, П کرده ; С, И оп. 17. TF, Е, F, П, Т оп. 18. П رسیده بود ; Б, Т بود 19. Е, П درویشان 20. С, А, Е, И, П توانگران ; Ш оп. 21. F, Ш оп. 22*. Ш پنجهٔ شیری 23. А доб. است

کریمانرا بدست اندر درم نیست *خداوندان نعمت را[1] کرم نیست

مرا که پرورده نعمت بزرگانم[2] این سخن[3] سخت[4] آمد[5] گفتم ای یار توانگران دخل مسکینانند و ذخیره گوشه‌نشینان و مقصد زائران و کهف مسافران و محتمل بارگران از بهر راحت[6] دیگران دست تناول *بطعام آنگه[7] برند[8] که متعلقان و زیردستان بخورند [9]و فضله مکارم ایشان بارامل[10] و پیران[11] و اقارب[12] و جیران رسد[13]

توانگرانرا وقفست و نذر و مهمانی *زکات و فطره[14] و اعتاق و هدی و قربانی

تو کی بدولت ایشان رسی که نتوانی جزین دو رکعت و آن هم بصد پریشانی

اگر قدرت[15] جودست[16] و گر قوت سجود[17] توانگرانرا[18] به[19] میسر شود[20] که مال مزکا[21] دارند و

1*. E, F درم داران عالم 2. И, F, П بزرگان بوده‌ام ; Ш این خاندانم 3. Ш سخنم 4. Б. Т گران ; E, F, П ناپسند ; И ناپسندم 5. A آمدم 6. И آسایش 7*. C بطعام وقتی ; Г, X, TF, И آنگه بطعام 8. C درازکنند 9. C оп. 10. C صاغر ; Б بفقرا ; И باربابِ امل ; П доб. وایتام 11. Б درویشان 12. C اکابر ; П خویشان 13. Г, X, TF, E رسیده ; Б, T میرسد ; П رسیده باشند ; Ш رسانند 14*. T زکوة وفطرة 15. И, Ш قوت 16. И سجودست 17. И جود 18. A توانگران ; E توانگرا 19. И, F, Ш оп. 20. И, F, П میشود 21. Ш دجاه

جامهٔ پاک و عرض مصون و دل فارغ[1] و[2] قوت طاعت در لقمهٔ لطیفست و صحت عبادت در کسوت نظیف پیداست که از معده خالی چه قوت آید و از دست تهی چه مروت[3] و از پای تشنه[4] چه سیر آید[5] و از دست[6] گرسنه[7] چه خیر[8]

شب پراکنده خسبد آنکه بدید[9]   نبود وجه بامداد انش
مور گرد آور د بتابستان   تا فراغت بود زمستانش

فراغت[10] با فاقه نپیوندد و جمعیت[11] در تنگدستی[12] صورت نبندد یکی تحرمهٔ[13] عشا و دیگری[14] منتظر عشا نشسته *هرگز این[15] بدان[16] کی ماند[17]

1. T доб. عاقلان وانند   2. T که   3. F доб. زاید   4. C, И, F, Ш بسته ; А, П شکسته ; Б, Е, Т برهنه   5. F خیزد ; И оп.   6. Б, Е, И, Т, П شکم   7. С سیر   8. И доб. آید   9. TF, Е پدید ; Б, Т بدست   10. Б, Т перед فراغت доб. یقین است که   11. Б, Т доб. خاطر   12. И بینوائی   13. Б, Е, П, Т تحریمه   14. Г, Х, TF, П, Ш دیگر   15*. С این ; Ш оп.   16. Б, Т بآن ; Ш оп.   17*. Ш оп.

خداوند مکنت[1] بحق مشتغل   پراکنده روزی پرکنده دل[2]

پس[3] عبادت اینان به[4] قبول اولیترست[5] که جمعند و حاضر و نه پریشان و پراکنده[6] خاطر[7] اسباب معیشت ساخته[8] و باوراد عبادت پرداخته[9] عرب گوید اعوذ بالله من الفقر المکب[10] جوار[11] من[12] لا احب[13] و در خبرست[14] الفقر سواد[15] الوجه فی الدارین گفتا[16] نشنیدی[17] که *پیغمبر[18] علیه السلام[19] گفت[20] الفقر فخری[21] گفتم[22] خاموش

1. Б, F, П, T نعمت 2. И бейт оп. и дает هیهات هیهات 3. А, И بس ; С, F оп.
4. Б, Е, П, T بحل 5. С بهترست ; Б, Е, П, T نزدیکترست 6. И, F آسوده 7. А دل ; Б, Е, П доб. که ; И доб. وایشان 8. Е доб. دارد 9. Ш, И, F доб. و 10. П доб. علی وجهه
11. T, Е, Ш, F, П مجاورة 12. И, F оп. 13. А, Г, X, TF یحب ; Б, И تحب 14. П, T доб. خبر آمده است ; Ш доб. ازرسول صلی الله علیه وسلم که 15. И سوادی 16. П доб. گفت . 17. F, И, Ш درویش بی معرفت نیارمد تا فقرش بکفر انجامد کاد الفقران یکون کفرا
18. А, Б, Е, П نشنیده ; И, Ш آن شنیدی وآن نشنیدی ; С оп. 19*. С پیغامبر صلعم ; А پیغمبر علیه الصلوة ; Е خواجه عالم صلی الله علیه وآله وسلم ; Б, T خواجه محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم ; И. Ш оп. 20. С, А, Б, Е, П, T فرموده است که ; И, Ш оп. 21. П, Е доб. [П انا] وبه افتخر
22. И, П, Ш доб. که

که اشارت خواجه[1] علیه السلام[2*] به فقر طایفه ایست که مرد[3] میدان رضا اند و تسلیم تیر[4] قضا نه ایشان[5] که خرقه ابرار پوشند[6] و لقمه ادرار فروشند[7]

ای طبل بلند بانگ[8] در باطن هیچ
بی توشه چه تدبیر کنی وقت بسیچ
روی طمع از خلق بپیچ از[9] مردی
تسبیح هزار دانه بر دست مپیچ

درویش بی معرفت نیارامد[10] تا فقرش بکفر انجامد[11] کاد الفقران یکون کفراً که[12]

1. C سید صلعم ; Б, Т آن حضرت ; Е خواجهٔ عالم ; И حضرت سید کاینات ; Ш سید عالم

2*. А, Б, Е, И, Т оп. 3. Б, Е, П, Т مردمان 4. F, П بر 5. Ш ایشان 6. А پوشیده اند

7. С, Б, Т, Ш نوشند ; А نوشیده ; Ш доб. و دین بدنیا فروشند

8. П نام ; И доб. و 9. П, Т از 10. F, Т نیارامید 11. С رساند ; F, Т نیانجامید ;

Б, Е, И доб. که 12. F, П, Т, Ш و ; Б, И оп. که ; П от درویش до که оп.

نشاید* جز بوجود[1] نعمت برهنه‌ای[2] پوشیدن یا در[3] استخلاص گرفتاری[4] کوشیدن و ابنای جنس ما را[5] بمرتبهٔ ایشان که رساند و ید علیا* بید سفلی[6] چه ماند نبینی[7] که* حق جل و علا در*[8] محکم تنزیل[9] از نعیم اهل بهشت خبر میدهد[10] که اولئک لهم رزق معلوم[11] تا بدانی که مشغول[12] کفاف[13] از[14] دولت عفاف[15] محروم‌ست و ملک فراغت زیر نگین رزق معلوم[16]

تشنگانرا نماید اندر خواب همه عالم بچشم چشمهٔ آب[17]

حالی که من این سخن بگفتم عنان[18] طاقت درویش[19] از دست تحمل[20] برفت*[21] تیغ زبان

1*. Б, И باوجود 2. С, Б, Т, Ш برهنه را 3. F, И, Т با 4. Б, Т محبوسی 5. С доб. نشاید

6*. Б, Т بسفیلی 7. Г, Х, TF, П ببینی 8*. Т, Ш خدای تعالی 9*. П کلام مجید 10. А

11. Е доб. فواکه و هم مکرمون فی جنات النعیم 12. С оп. 13. С بیکفاف 14. С доб. این میفرماید

15. С оп.; F صفا 16. Ш доб. ومقسوم 17. Б, Е, F, П, Т после этого бейта доб. абзац начинающийся باگرسنگی قوت پرهیز نماند (см. дальше) и кончающийся стихами: هرکجا سختی کشیده‌ای

18. А доб. فصاحت و 19. Б, Т وتحمل 20. Б, Т درویش; А оп. 21. А, Е, F, П, Ш доб. و

برکشید[1] و[2] اسب فصاحت درمیدان وقاحت جهانید وبرمن دوانید[3] وگفت
چندان مبالغه در وصف ایشان بکردی[4] وسخنهای پریشان بگفتی[5] که وهم تصور
کند که[6] تریاقند یا کلید خزانهٔ[7] ارزاق مشتی[8] متکبر[9] مغرور[10] معجب[11] نفور[12] مشتغل
مال ونعمت[13] مفتتن[14] جاه وثروت که[15] سخن نگویند الّا بسفاهت و نظر
نکنند الّا بکراهت علما را بگدائی منسوب کنند[16] وفقرارا بی سروپائی
*معیوب گردانند[17] بعزّت[18] مالی که دارند وعزّت[19] جاهی که پندارند برتر ازهمه
نشینند وخودرا بهتر[20] ازهمه بینند[21] ونه آن درسر دارند که سر[22] به[23] کسی[24] بردارند

1*. Ш оп. 2. Б, Т оп. 3*. С оп. 4. Е, П کردی 5. Е, П گفتی 6. Е, П доб. این طایفه زهر فاقه را 7 П درخزینهٔ ; Ш درخانه 8. П مشتی اند 9. Е متکبرند و ; П доб. و 10. Е, П доб. و 11. А, Е, П доб. و 12. С, Г, Х, TF, Б, Е, П ومشتغل 13. А, Б, Е, П, Т, Ш доб. و 14. Б متفتن ; П, Ш مفتون 15. Б, Е, F, П, Т оп. 16. А کنند 17*. С, Ш طعنه زنند ; TF, П доб. و 18. Б, F, Т بعلت ; Е, П غرور 19. А غیرت ; Б, F, П بغرت ; Т بعزت ; Ш ثمرهٔ 20. С, А بِه ; Б, Т بالاتر 21. С دانند 22. Ш بر 23. F, П کس 24. Б, F, Т فرودآرند

بی خبر از قول[1] حکما که[2] گفته اند هر که بطاعت[3] از دیگران[4] کمست[5] و بنعمت بیش بصورت توانگرست و بمعنی درویش

گر بی هنر بمال کند کبر[6] بر حکیم   کون خرش شمار[7] و گر[8] گاو عنبرست

گفتم مذمت اینان[9] روا مدار که خداوندان[10] کرمند گفت غلط[11] گفتی[12] که بندهٔ[13] درمند چه فایده[14] چون[15] ابر آذارند[16] و[17] نمی بارند و چشمه آفتابند و بر کس نمی تابند بر مرکب استطاعت سوارند[18] و نمی رانند[19] قدمی بهر خدا ننهند و درمی* بی من و اذی[20] ندهند مالی[21] بمشقت *فراهم آرند[22] و بخست[23] نگه دارند و بحسرت بگذارند چنانکه[24] حکیمان[25] گفته اند[26] سیم

1. F оп. 2. F оп. 3. F доб. کم 4. F доб. است 5. F оп.; П کمتر است 6. F, П, T فخر 7. C شمارو ; F, Ш شمارم 8. C, Б, E, F, П, T اگر 9. A, E, П ایشان 10. Г, X, TF, F خداوند 11. E, П خطا 12. Б, T کردی 13. Б, T بندگان دینارو 14. F, T доб. که 15. E, F, П که 16. E آذرند ; П بهارند ; T آزارند 17. A. E доб. برکس 18. Б, E, F, П, T, Ш سوارند 19. Б, T نمیتازند 20*. Ш بی روی دریا 21. Б, F, П, Ш مال 22*. A بهم آورده اند 23. Ш ببخل 24. E, F, П و 25. Б, T, Ш بزرگان ; E, F, П حکما 26. T گویند

بخیل[1] از[2] خاک وقتی[3] برآید[4] که وی[5] در[6] خاک رود

برنج و سعی کسی[7] نعمتی به چنگ[8] آرد   دگر کس آید و بی سعی و رنج بردارد

گفتمش[9] بر بخل[10] خداوندان نعمت وقوف نیافته‌ای الا بعلت گدائی[11] وگرنه هرکه طمع یک سو نهد[12] کریم و بخیلش یکی[13] نماید محک داند که زر چیست و گدا داند که ممسک کیست گفتا بتجربت آن[14] همی گویم[15] که متعلقان بر[16] در بدارند و غلیظان شدید[17] برگمارند تا بار عزیزان ندهند و دست[18] بر سینهٔ *صاحب تمیزان[19] نهند و گویند کس[20] اینجا[21] در[22] نیست و[23] راست گفته باشند[24]

1. E, F, T доб. وقتی   2. A اندر   3. E, F, T оп.   4. Б, T, Ш بدرآید   5. C بخیل ; F, T او   6. E, Ш به   7. Б, T یکی   8. Б, F, П دست   9. E, F, П گفتم   10. F, П, Ш به   11. Ш طمع   12. Ш نهاد   13. E, F, П, T یکسان   14. Б, F, П, T оп.   15. E, П, T, Ш میگویم   16. Ш به   17. A وشدیدان ; E شداد را بردر   18. C доб. در ; F, П, T доб. جفا   19*. Ш صالحان   20. Б, E доб. و   21. П کسی   22*. E, F درسرای ; Б, T, Ш اینجا ; П درخانه ; C اینجا به   23. Б, E, T, Ш بحقیقت   24. Г, X, TF باشد

آنرا که عقل و همت و تدبیر و رای نیست
خوش گفت پرده دار که کس در سرای نیست

گفتم بعذر[1] آنکه از دست متوقعان[2] بجان آمده اند[3] و از رقعه گدایان بفغان و محال عقلست که[4] اگر ریگ بیابان درشود[5] چشم[6] گدایان[7] پرشود[8]

*دیده اهل طمع بنعمت دنیا
پر نشود همچنانکه چاه بشبنم[9]

هرکجا سختی کشیده ای[10] تلخی دیده ای[11] را[12] بینی[13] خود را بشره[14] در[15] کارهای مخوف[16] اندازد و از توابع[17] آن نپرهیزد و از عقوبت ایزد[18] نهراسد[19] و حلال از حرام نشناسد

1. А, Б, F, T بعداز 2. Ш تو 3. А آمدند 4. TF оп. 5. TF доб. که ; Е, П, Ш доб. و

6. Ш دیده 7. Ш اهل طمع 8. Ш доб. همچنانکه چاه بشبنم 9* Ш оп. 10. А دیدهٔ و ; E, F доб. و ; П доб. یا 11. А کشیدهٔ ; Б, Е, И, F, П, Т چشیده 12. А, И оп. 13. И باشد ; Б, F доб. که 14. С, А, Б, И بستیزه ; F оп. 15. F, П به 16. И, F عظیم 17. Б, Т موانع

18. А آن ; Б, Е, П, Т آخرت ; F оп. 19. А доб. ونیندیشد

سگی را اگر کلوخی بر سر آید — ز شادی برجهد کین[1] استخوانیست[2]

وگر نعشی دو کس بر دوش گیرند — لئیم الطبع پندارد که خوانیست[3]

اما صاحب[4] دنیا بعین[5] عنایت حق[6] ملحوظست و بحلال از حرام محفوظ من[7*] همانا که[8] تقریر این سخن نکردم و برهان[9] بیان نیاوردم انصاف از تو توقع دارم[10] هرگز دیده ای[11] دست دعائی[12] برکتف بسته یا بینوائی بزندان[13] در[14] نشسته یا پرده معصومی دریده[15] یا[16] کفی[17] از معصم بریده الا بعلت درویشی شیرمردان را[18] بحکم ضرورت در نقبها گرفته اند و کعبها سفته و محتملست[19] آنکه[20*] یکی را از درویشان[21*]

1. F کان 2. E, И, П, Ш استخوانست 3. E, И, П, Ш خوانست 4. Б, T доб. نعمت 5. И دینی ; F غنا 6. E доб. تعالی 7. И, F оп. 8*. T همانا انگار که 9. Ш این 10. П доб. که 11. E, T دیدی که ; Б, F, П, Ш دیدی 12. C عابدی ; F, T دغائی ; П منعمی 13. E, И, F, П, T, Ш در زندان 14. C, E, И, П, T, Ш оп. 15. И بریده 16. И до الا оп. 17. T دستی 18. A, Б оп. 19. Ш محتمل ; A доб. ما 20. E, F, П که ; И, Ш اینکه 21*. E, F, П, Ш درویشی را

نفس اماره[1] *طلب کند[2] چو[3] قوت احسانش[4] نباشد بعصیان مبتلا گردد که بطن و فرج

توام اند[5] *یعنی دو[6] فرزند یک شکم اند[7] مادام[8] که این یکی[9] بر جایست[10] آن دیگر[11]

بر پایست[12] شنیدم که *درویشی را با حدثی[13] *برخبثی[14] بگرفتند[15] *با آنکه[16] شرمساری

برد[17] بیم[18] سنگساری بود[19] گفت ای مسلمانان قوت[20] ندارم که زن کنم و طاقت[21]

نه[22] که صبر کنم[23] *چه کنم[24] لا رهبانیة فی الاسلام و از[25] جمله مواجب سکون جمعیت

1. Б, Т نافرمان ; И, Ш доб. مرادی   2*. Б, Т قضای شهوت خواهد ; Е, F, П مطالبت کند

3. ب ، و   4. С, Е, F, П, Т احصانش ; Б اجتنابش   5. TF, Б, Т توامند   6*. Б, Т و

7. Б, Т شکم   8. F تا   9. F یک ; Е, Ш оп.   10. Е, П Т, Ш جاست ; А доб. و

11. Е, Ш оп.   12. Е, П, Т, Ш پاست ; F доб. حکایت ; Ш доб. چنانکه   13*. Х درویش را با مخنثی ;
Е, П درویشی را با حدث ; Т درویشی را با مخنث : С оп.   14*. F درخبثی ; Х, Е, П оп.   15. Г, TF
گرفتند ; И, Ш بدیدند   16*. Б, Т باوجود   17. А بردیم ; Б, Т   18. А نیز   19. И گردو ;
П شد ; Б, Т оп.   20. Б, Е, F, П, Т زر   21. Б, Е, И, F, П, Т قوت   22. Б, Т оп. ; Ш, Е, П, F,
И ندارم   23. Б, Т صبر نیز ندارم   24*. Б, Е, И, Т оп.   25. А این ; И до هر شب оп.

درون که مر[1] توانگرانرا[2]* میسر میشود[3] یکی آنکه[4] هر شب صنمی[5] در برگیرند[6] که[7] هر روز بدو[8] جوانی از سر گیرند[9] صبح تا بانرا دست[10] از صباحت او[11] بر دل[12] و سرو خرامانرا پای[13] از[14] خجالت او[15] در گل

بخون عزیزان فرو برده چنگ   سر انگشتها کرده عناب رنگ

محالست که با[16] حسن طلعت او[17] گرد مناهی گردند[18] یا قصد[19] تباهی کنند[20]

دلی که حور بهشتی ربود و[21] یغما کرد   کی التفات کند بر بتان یغمائی

من[22] کان بین یدیه ما اشتهی رطب   یغنیه[23] ذلک عن رجم العناقید

1. C, E, F, П, Ш оп. 2. Г, X, TF, Ш توانگررا ; E, П خداوندان نعمت را ; C оп. را 3*. E, П است ; F هست ; C оп. 4. E, F, П آنست که 5. F доб. چو ماه 6. Г, X, C, TF, Ш گیرد 7. E, Ш, П و ; A, И, F оп. ; Б, T доб. بدیدار او 8. Б, E, П, T, Ш оп. ; A, F بنو 9. Г, X, C, TF, Ш گیرد ; Б доб. و ; E, F, Ш доб. که ; П доб. ونگاری درکنار کشند که ; T доб. آنچنان صنمی که 10. F, T оп. 11. F, T доб. دست 12. E, T доб. است 13. Б, F, Ш, T оп. 14. Б, E оп. 15. E оп. ; Б, F, T, Ш доб. پای 16. E, П доб. وجود 17. T ایشان ; Ш وی 18. A, Г, X, TF, И, F, Ш گردد 19. И, F رائی 20. A, Г, X, TF, Ш کند ; И, F زند 21. И, F, П оп. 22. И, F, Ш бейт оп. 23. A یعشیه

اغلب تهی دستان[1] دامن عصمت بمعصیت آلایند و[2] گرسنه گان نان[3] ربایند[4]

چون سگ درنده گوشت یافت نپرسد

کین شتر صالحست یا خر دجال

*چه مایه[5] مستوران[6] بعلت درویشی در[7] عین فساد افتاده اند و عرض[8] گرامی بباد[9] زشت[10] نامی *بر داده[11]

با گرسنگی قوت پرهیز نماند   افلاس عنان از کف تقوی بستاند[12]

و[13] آنچه[14] گفتی که[15] در روی مسکینان میبندند[16] حاتم طائی که[17] بیابان نشین بود اگر[18] شهری[19] بودی از جوشش گدایان بیچاره شدی[20] و[21] جامه برو[22] پاره

1. Ш доб. را 2. П доб. چون سگان 3. П оп. 4. И بربایند 5*. Е, П بسیار 6. Б, F доб. که 7. Б, Ш به 8. Е, П доб. ودین 9. И برباد 10. Б, Т بد 11*. Б, F, П, Т داده ; Ш برداده اند ; Е دادند 12. А برباید 13. А, Г, Х, TF, Е, F, П میبندند оп. 14. Т آنکه 15. TF, И оп. 16. Б, И, Т ببندند ; Ш نبندند 17. Ш оп. 18. А, Б, Е, F, Т доб. در 19. Б, Е, F, Т شهر 20. П доб. وعاجز 21. Е, F, П گشتی 22. Е برتن او ; F, Т, Ш بروی

کردندی گفتا[1]نه[2] که[3] من[4] برحال ایشان رحمت[5] میبرم[6] گفتم نه[7] که[8] بر مال ایشان
حسرت میخوری ما در این گفتار و[9] هر دو بهم گرفتار هر بیدقی که براندی[10]
بدفع آن بکوشیدمی[11] و هر شاهی که بخواندی[12] بفرزین[13] بپوشیدمی[14] تا نقد
کیسه همت[15] درباخت[16] و تیر جعبه حجت[17] همه[18] بینداخت[19]

هان تا سپر نیفکنی از حمله فصیح کورا *جز آن[20] مبالغه[21] مستعار نیست

1. П شدی ; Е оп. ; С доб.

چنانکه گفته اند : درمن سنگر تا دگران چشم ندارند * کز دست گدایان نتوان کرد ثوابی ; Б,

Е, И, F, П, Т, Ш доб. چنانکه در طیبات آمده است , а затем идет этот бейт. 2. Б, F گفت

3. Е, F, П оп. 4. Е, F, Т оп. 5. Б, Е, Т حسد 6. F بردم 7. Б, Т نی ; F, Ш оп.

8. Е оп. 9. Б, Е оп. 10. F براندمی 11. F بکوشیدمی 12. F بخواندمی ;

Ш доб. من 13. Ш بفرزینی 14. F بپوشیدمی. 15. Б, Е, F, П, Т, Ш доб. همت

16. И درباخته شد 17. F оп. ; П доб. را 18. Б جمله ; И, Т оп. 19. Б, Т доб. گفتم

20*. Г, Х, ТF بجز ; Б, F, Т جز این 21. F, Ш مقابله

*دین ورز و معرفت که سخندان[1] سجع گوی[2]

*بردر[3] سلاح دارد و کس در حصار[4] نیست

تا[5] عاقبة الامر دلیلش نماند[6] ذلیلش کردم دست تعدی دراز* کرد و[7] بیهده گفتن آغاز[8] و[9] سنت جاهلانست[10] که چون بدلیل[11] از خصم فرو مانند[12] سلسله خصومت بجنبانند[13] چون[14] آزر بت تراش به[15] حجت[16] با[17] پسر[18] بر نیامد[19] بجنگش[20] برخاست که لئن لم تنته لارجمنک دشنامم داد سقطش گفتم گریبانم[21] درید[22] زنخدانش گرفتم[23]

1*. Б, Т دین ورزد معرفت وسخندان و   2. Т доб. است   3*. И دربر   4. А سرای

5. Е, И, F, П оп.   6. Б, F, П доб. و   7*. Т کرده .   8. А доб. کرد   9. И که ; С доб.

10. А, Ш جاهل آنست   11. Б, Т, Ш بحجت   12. А, Ш فرو ماند   13. А, Ш درجنباند خود

14. Б, Т همچو   15. А با ; Б, Т оп.   16. Б, Т جواب حجت ; И ذلیل   17. И از ; Б, Т оп.

18. И доб. خود ; П доб. ابراهیم عزم   19. Б, Т نداشت ; И فروماند   20. Б, Е, F, П, Ш بجنگ

21. Г, Х, TF گریبان   22. А, Б, П, Ш گرفت   23. Б شکستم ; П خراشیدم

او در من و من در و فتاده   خلق از پی ما دوان و خندان

انگشت تعجب جهانی   از گفت و شنید ما[1] بدندان

القصه مرافعه این سخن پیش[2] قاضی بردیم و بحکومت[3] عدل[4] راضی شدیم تا حاکم مسلمانان مصلحتی جوید و میان *توانگران و درویشان[5] فرقی بگوید قاضی چو[6] حلیت[7] ما بدید و *منطق[8] ما بشنید[9] سر بجیب تفکر فرو برد و پس[10] از تأمل بسیار سر[11] برآورد و گفت ای که[12] توانگران[13] را ثنا گفتی[14] و *بر درویشان[15] جفا روا داشتی بدانکه هرجا که[16] [17] گلست خارست و *با خمر[18] خمارست و[19] بر سر[20] گنج[21] مارست[22]

1. И оп. 2. Б, Т به 3. Б, Т بمحاکمه 4. Х او ; Г оп. 5*. Б, Т, Ш توانگر و درویش 6. F, П доб. و سخن ما هردو بشنید و 7. И, Т حالت ; Ш منازعت ; Е هیأت 8.* Ш و مباحثت ; F, П оп. 9*. Б, Т ساعتی ; F, П оп. 10. Е, F, П, Т, Ш بعد 11. Г, Х, TF оп. 12. Г, Х, TF, Е, П آنکه 13. Ш توانگر 14. Б, F کردی 15*. П درویش را 16. Г, Х, TF, Ш کجا 17. Т, Ш оп. 18*. Ш هرکجا میست 19. А, Ш до مارست оп. 20. П هر 21. F, П گنجی 22. Б, Е مار

وآنجا[1] که در شاهوارست نهنگ مردم خوارست[2] لذت عیش دنیا[3] را الدغه اجل[4] در پست[5] و نعیم[6] بهشت را دیوار[7] مکاره در پیش

گنج و مار و گل و خار و غم و شادی بهمند[8]
جور دشمن چکند گر نکشد طالب دوست

نظر نکنی در بوستان که بید مشکست[9] و چوب خشک[10] همچنین در زمرهٔ توانگران شاکرند و کفور و[11] در[12*] حلقه درویشان صابرند[13] و ضجور[14]

اگر ژاله هر قطره ای دُر شدی
چو خرمهره بازار ازو پر شدی

مقربان[15] حق* سبحانه و تعالی[16] توانگرانند درویش سیرت و[17] درویشانند[18] توانگر همت و مهین[19] توانگران آنست که غم درویشان[20] خورد[21] و بهین[22] درویشان[23] آنست[24] که کم

1. А до خوارست оп. 2. Б, F, П, Т доб. و 3. И دینی ; Ш دایه 4. А آمرزش 5. Б, Т, Ш پس 6. И доб. اهل 7. Б, Т دیو 8. А, Б, Ш بهم است 9. Ш مشک 10. И, Ш доб. و 11. А, F, П оп. 12*. Ш оп. 13. Б, Т زاهرند 14. А, Б, Т صبور 15. А, Е, И, F, П доб. حضرت ; Б, Т доб. درگاه 16*. А جل جلاله و عم نواله ; Г, Х, TF, Е, F, П جل و علا ; И تعالی جل جلاله 17. Ш доб. گروهی 18. И درویشان 19. Е, Ш بهین 20. А, TF, И درویش 21. А, Е, П بخورد 22. Б, Ш مهین 23. А, Ш درویش 24. Б, Е, F, П, Т آن

توانگران گیرد[1] و *من یتوکل علی الله فهو حسبه[2] پس روی عتاب از من بجانب[3]
درویش آورد و گفت ای که گفتی[4] توانگران مشتغلند[5] بمناهی[6] و مست[7] ملاهی
نعم[8] طایفه ای[9] هستند بر[10] این صفت[11] که بیان کردی قاصرهمت و کافرنعمت که ببرند
و بنهند و نخورند و ندهند و[15] اگر بمثل باران نبارد[16] یا *طوفان جهان بردارد[17]
باعتماد مکنت خویش از محنت درویش نپرسند *و از خدا[18] نترسند[19] *و گویند[20]

گر از نیستی دیگری شد هلاک — مرا هست بط[21] را ز طوفان چه باک

وراکبات[22] نیاقا[23] فی هوادجها — لم یلتفتن الی من غاص فی الکثب[24]

1. E, П, T, Ш نگیرد 2*. F оп. 3. E, И, П به 4. F доб. که 5. E مشتغل ; TF, A доб. و 6. A مناهی ; Г, X, TF وساهی ; Б, И, T بتباهی ; E доб. اند 7. A доб. و 8. T, Ш فرمودی و بلی 9. E, F, П доб. چنین که گفتی 10. И, Ш بد ; E, F, П до کردی оп. 11. И доб. و 12. A, TF, F, Ш оп. 13. E, F, П оп. 14. П доб. مال رابخزینه 15. A, E, П оп. 16. И, E, T доб. و 17*. Б, E, П جهانرا طوفان ; TF جهان طوفان 18*. A, Г, X, TF, И وزخدای عزوجل ; E, П وزخدای تعالی ; F оп. 19. F оп. 20*. Б, Ш оп. 21. И, F доб. و 22. A, И, F, Ш этот бейт оп. 23. TF نیاقی ; Б, T سباقا ; F, Ш نیاقِ 24. F الکتب

دو نان چو گلیم خویش بیرون بردند		گویند چه غم گر همه عالم مردند

قومی بدین[1] نمط[2] که شنیدی[3] و طایفهٔ دیگر خوان نعم[4] نهاده و دست[5] کرم گشاده[6]
طالب نام[7] و معرفت و صاحب دنیا و آخرت چون بندگان حضرت پادشاه
عالم عادل[8] مؤید[9] مظفر[10] منصور[11] مالک ازمّه[12] انام[13] حامی ثغور اسلام وارث ملک
سلیمان اعدل ملوک زمان[14] مظفر* الدنیا و[15] الدین اتابک[16]* ابو بکر[17] بن سعد[18]* بن زنگی[19]
ادام الله ایامه و نصر اعلامه[20]

پدر بجای پسر هرگز این کرم نکند		که دست جود تو با[21] خاندان آدم کرد

1. A, Г, X, TF, E برین 2. Б, E, F, П صفت ; Ш نمطند 3. Б, E, F, П بیان کردم 4. Г, X, TF, П نعمت 5. E, F, П, T صلای 6. E, F, П, T در داده و и доб. بخدمت بسته و ابرو بتواضع گشاده 7. П امید 8. П وعادل ; E оп. ; F доб. مجاهد مرابط 9. F оп. ; E, П доб. من عند الله 10. E, П доб. و 11. E, П доб. علی الاعداء 12. Ш ارمنه ; E, П ازمّه 13. E, П الانام 14. И الزمان ; E, F, П جهان 15*. E оп. 16. E, И, F, П оп. 17*. И, F, Ш ابونصر 18. TF, E, И, П, Ш оп. 19*. A, Г, X, TF оп. 20. Б, T доб. واجری بالخیر اقدامه 21. П بر

خدای خواست که بر عالمی ببخشاید * ترا برحمت خود[1] پادشاه عالم کرد

قاضی چون سخن بدینجا[2] رسانید و از حد[3] قیاس ما[4] اسب مبالغه درگذرانید بمقتضای حکم قضا رضا دادیم و از ما مضی[5] درگذشتیم و بعد از مجارا[6] طریق[7] مدارا گرفتیم و سر بتدارک[8] در[9] قدم یکدیگر[10] نهادیم و بوسه بر سر و روی[11] هم[12] دادیم[13] و ختم سخن برین[14] بود[15]

مکن ز[16] گردش گیتی[17] شکایت ای درویش * که تیره بختی اگر هم بر[18] این نسق مردی[19]

توانگرا[20] چو دل و دست کامرانت هست[21] * بخور ببخش که دنیا و آخرت بردی[22]

1*. F, TF بفضل خویش ترا 2. C, TF, Б, F, Ш بدین غایت; E, И, П پایه 3. E, П доб. و; Б, T оп. 4. F, Ш оп. 5. Б, E, И, П ماضی 6. E, П ماجری; F مجازا 7. П راه 8. A, И, П تدارک 9. A, TF, E, П بر 10. F, И оп. 11. F چشم 12. E, П, T همدیگر; И, F, Ш یکدیگر 13. Б, T доб. فتنه بیارامید و خصومت بصلح انجامید 14. E, T بدین и доб. دو بیت 15. Б, И, T کردیم 16. И بر 17. F گردون 18. A, F بد 19. И بودی 20. Ш توانگری 21. П دوست و; T دوست 22. П доб.

عجب دارم ازین حکم الهی * یکی مفلس یکی در پادشاهی
یکی از تشنگی جان میسپارد * یکی غرقه بدریا همچو ماهی

باب هشتم در آداب صحبت[1]

مال از بهر آسایش عمرست نه عمر[2] از بهر گرد کردن مال *عاقلی را[3] پرسیدند[4] نیکبخت کیست و بدبخت[5] چیست[6] گفت نیک بخت آنکه خورد وکشت و بدبخت آنکه مرد و هشت

مکن نماز بر آن[7] هیچکس که هیچ نکرد
که عمر در[8] سر تحصیل مال کرد ونخورد

* * *

موسی[9] علیه السلام قارون را *نصیحت کرد[10] که[11] احسن کما احسن الله الیک نشنید و

1. Б доб. وتربیت ; П доб. وحکمت 2. Г, Х, TF оп. 3*. Ш ازعاقلی 4. И گفتند که ; Б, F, П, Т доб. که 5*. С, Г, Х, TF وبدبختی ; F оп. 6. Е که ; F оп. 7. И, F این 8. А بر 9. Е, И حضرت موسی 10*. F پندداد ; П доб. وگفت 11. И, F این 12. А ولیک ; П доб. فیما انعم الیک و قبل بالشکر والطاعة کما احسن الله الیک بالانعام

عاقبتش شنیدی

آنکس که بدینار و درم خیر نیندوخت | سر عاقبت اندر سر دینار و درم کرد
خواهی که[1] ممتّع[2] شوی از دینی و[3]* عقبی | با خلق کرم کن چو خدا با تو کرم کرد[4]

*عرب گوید جد[5] ولا تمنن[6] فان[7] الفائدة[8] الیک[9] عائدة[10] یعنی ببخش و منت منه که نفع[11][12] آن بتو باز گردد[13] .

درخت کرم هر کجا بیخ کرد | گذشت از فلک شاخ و[14] بالای او
گر امید داری*[15] کز و بر خوری | بمنت منه اره بر پای او
شکر خدای کن که موفق شدی بخیر | ز انعام و فضل او[16] نه معطل گذاشتت

1. E, F, П, T оп. 2. E, F, П, T متمتع 3*. E, И, F, П, T از نعمت دنیا 4. Ш доб. که

5*. И оп. ; Ш доб. آنست جوابش که جوابش ندهی * وانکس که بدینار و درم رو نرهی

6. A حد ; И خذ ; Ш اعط 7. A لایمن 8. A, И, T, Ш لان 9. И, F, Ш الفاده

10. Б, T علیک 11. C, A, TF عایده 12. E فایده 13. A بازرسد ; Г, X, TF بازمیگردد

14. T оп. 15*. A, Г, X, TF, E امیدواری 16. Б, T خود

منت منه که خدمت سلطان همیکنی[1]
منت شناس[2] از او[3] که بخدمت بداشتت

* * *

دو کس رنج[4] بیهوده بردند و سعی بیفایده کردند یکی آنکه[5] اندوخت و نخورد و دیگر[6]
آنکه[7] آموخت و[8] نکرد

علم چندانکه[9] بیشتر خوانی — چون عمل در تو نیست نادانی
نه محقق[10] بود نه دانشمند — چارپائی بر[11] او کتابی چند
*آن تهی مغز را چه علم و خبر — که برو هیزم است یا دفتر[12]

* * *

علم از بهر دین پروردنست نه از بهر دنیا خوردن
هر که پرهیز و[13] علم و زهد فروخت — خرمنی گرد[14] کرد و پاک[15] بسوخت

* * *

1. Г, X, TF کنی همی ; И هیکنم 2. Б, Т بدار 3. F آن 4. Ш доб. مروند
5. Е, F, П, Т, Ш доб. مال 6. F دوم 7. Ш که ; А, Б, Е, F, П, Т доб. علم
8. F доб. بدان عمل ; А, Б, Е, П, Т доб. عمل 9. И هرچند 10. И مدرس 11. А بد
12*. И оп. 13. Ш оп. 14. Ш پاک 15. Ш کرد

عالم ناپرهیزکار کوریست[1] مشعله دار[2]

بی فایده هرکه عمر[3] درباخت چیزی نخرید و زر بینداخت

* * *

ملک از خردمندان جمال[4] گیرد و دین[5] از[6] پرهیزکاران کمال[7] یابد[8]
پادشاهان بصحبت[9] خردمندان[10] از آن[11] محتاج ترند که خردمندان بقربت[12]
پادشاهان

پندی[13] اگر بشنوی ای پادشاه در همه عالم[14] به از این پند نیست
جز بخردمند مفرما عمل گرچه عمل کار خردمند نیست

1. С, А, ТF, И کور 2. С, А, ТF, И доб. است ; А, Б, Е, F, П, Т доб.
یهدی به و هولا یهدی 3. Б, И, F علم 4. А, Б, Т کمال 5. П доб. اسلام
6. П به 7. Б, F, Т دانشمندان 8. А, Б, Т جمال 9. F, Т پذیرد : П оп. ;
А доб. و 10. А, Е, И, F, П, Ш بنصیحت 11*. А, Е, И оп. 12. Е, И, Т تقرب
13. Е پندم : П پند 14. А, Е, И, F, П, Ш دفتر

سه چیز[1] پایدار نماند[2] مال بی تجارت و علم بی بحث و ملک بی سیاست[3]

* * *

رحم[4]* آوردن بر بدان[5] ستمست[6] بر[7] نیکان و[8] عفو کردن[9] از[10] ظالمان[11] جورست بر درویشان[12]

خبیث را چو تعهد کنی و بنوازی ... بدولت تو گنه[13] میکند بانبازی[14]

* * *

بدوستی[15] پادشاهان اعتماد[16]* نتوان کرد و بر[17] آواز خوش کودکان که[18] آن

1. F, T доб. بی سه چیز 2. П доб. الا سه چیز 3. Ш بی اسباب ; С, А, Б, F, T доб.

قطعه : وقتی بلطف گوی و مدارا و مردمی * باشد که در کمند قبول آوری دلی

وقتی بقهر گوی که صد کوزه نبات * گه گه چنان بکار نیاید که حنظلی 4. П ورحم 5*. И, Ш

بربدان آوردن 6. И доб. و 7. Б به 8. И, F оп. بمودن 9. Б نمودن ; П оп.

10. И, Ш بر 11. А доб. و 12. С, И, F, T مظلومان ; П доб. ومسکینان 13. Б, T نگه

14. П доб. ترحم بر پلنگ تیز دندان * ستمکاری بود بر گوسفندان 15. Б, Е, F, П, T, Ш بر دوستی 16*. Б, F,

T نشاید کرد ; П بیست 17. F, Ш به 18. Б, Е, П, T, Ш доб. بود [نشاید П] غره نباید

به خیالی مبدل شود[1] و این بخوابی[2] متغیر[3] گردد[4][5]

معشوق هزار دوست را دل ندهی ور میدهی آن دل بجدائی بنهی

* * *

هر آن سرّی که داری با دوست[6] در میان منه* چه دانی[7] که وقتی[8] دشمن گردد[9] و هر بدی[10] که توانی بدشمن[11] مرسان[12] که[13] باشد[14] که وقتی[15] دوست گردد[16] و[17] رازی که نهان[18] خواهی[19] باکس[20] در میان منه* اگرچه[21]* دوست مخلص[22] باشد[23] که مر[24] آن

1. Б, Е, Т متبدل : И متغیر 2. П, Ш گردد 3. А, F آن 4. И оп. 5. А, F شود ; Ш شود که گفته اند ; И оп. 6. Б, Т دوستان 7*. А оп. ; Х до وهربدی оп. и даст درمیان منه واگرچه معتمد بود که هیچکس از سرّ تو بر تو مشفق تر نباشد : И до اگرچه оп. 8. Ш روزی 9. Б گردند 10. Г, Х, TF, Е, F گزندی 11. Б, Т بدشمنان 12. Б, Т مکن 13. Б, Е, П, Т оп. 14. F افتد 15. Б, П, Ш روزی ; Т оп. 16. Г, Х, TF شود ; Б, Т گردند 17. TF, Е, F, П оп. 18. Е, П оп. 19. Е, П доб. نهان ماند 20. TF, Ш کس 21*. Г, Х, TF, П وگرچه 22*. Е معتمد : И دوست مخلصت : F محب 23. Е, F, П بود 24. А до مسلسل даст هیچ کس بر اسرار تو مشفق تر نخو بد بود [Е نباشد] : Е, F از تو و بر سر تو مشفق تر نباشد

دوست را نیز[1] دوستان *مخلص باشند[2] همچنین[3] مسلسل[4]

خامشی[5] به که ضمیر دل خویش   باکسی گفتن و گفتن که مگوی

ای سلیم آب ز سر چشمه ببند   که چو پر شد نتوان بستن جوی

* * *

سخنی در نهان نباید[6] گفت   که بهر[7] انجمن نشاید گفت[8]

* * *

دشمنی[9] ضعیف که در طاعت آید[10] *و دوستی نماید[11] *مقصود وی[12] جز آن[13] نیست که

1. Б, Т оп.   2*. Б, Т بسیارند   3. И оп. ; П доб.

4. Ш بتسلسل انجامد ; И, П оп. اگر نیز معتمد باشد بر اسرار تو شفیقتر نتواند بود و پوشیده داشتن اسرار از نتایج عقلست

5. F, И, П перед этим доб. بیت : سر خود با یار خود گفتن نباید زان سبب   یار را یاری بود از یار یار اندیشه کن

6. Г, Х, TF, Б, Е نباید   7. A در ; TF, F, И بر ; Б براو   8. Б, Е, И, П доб. قطعه : پدر که جان عزیزش بلب رسید چه گفت * یکی نصیحت من گوش دار یار عزیز   بدوست گرچه عزیزاست راز دل مگشا * که دوست نیز بگوید بدوستان عزیز

9. И, F, Ш دشمن

10. A доб. را   11*. И оп.   12*. A, F مقصود او ; Б, Т مقصودش   13. A, Б, Т, Ш این

دشمنی قوی گردد[1] و[2] گفته‌اند[3] بر دوستی دوستان اعتماد نیست تا به[4] تملق دشمنان[5] چه رسد[6]

***

هرکه[7] دشمن کوچک را[8] حقیر میشمارد[9] بدان ماند که آتش اندک[10] را مهمل[11] میگذارد[12]

امروز بکش[13] چو میتوان کشت — کآتش[14] چو بلند شد جهان سوخت
مگذار که زه کند کمان را — دشمن که[15] به تیر میتوان دوخت

سخن[16] در[17] میان دو دشمن[18] چنان[19] گوی که اگر[20] دوست[21] گردند[22] شرم زده[23] نباشی[24]

1. И کند 2. Б, Т که 3. А, Е, Ш доб. که 4. Ш بر 5. А دوستی

6. А, Б, F, Ш доб. و 7. А, F оп. 8. Б, F, Ш оп. 9*. С, Г, Х, ТF حقیر میدارد ; F خوار دارد ; Б, Е, П, Т حقیر شمارد

10. И قوی 11. Ш بهل 12. И گذارد تا قویتر گردد ; Б, Е, П, Т گذارد ; F فروگذارد

13. Е, П که 14. П که آتش 15. Е, П, Т, F چو

16. А оп. 17. ТF, Ш оп. 18. И دوست 19. F, Т آنچنان 20. ТF گر

21. И دشمن 22. Е, П شوند ; И доб. تو 23*. Б, И, Т شرمنده 24. С نگردی ; ТF, Б, Т نشوی

میان دو کس جنگ[1] چون آتشست | سخن چین بدبخت هیزم کشست
کنند این و آن خوش دگر باره دل | وی اندر میان کوربخت[2] و خجل
میان دو تن[3] آتش افروختن | نه عقلست[4] و[5] خود در میان سوختن

* * *

در سخن با دوستان[6] آهسته باش | تا ندارد دشمن خونخوار گوش
پیش دیوار آنچه گوئی هوش[7] دار | *تا نباشد[8] در پس دیوار گوش

* * *

هرکه با دشمنان[9] صلح[10] میکند[11] سر آزار دوستان دارد[12]

بشوی ای خردمند* از آن[13] دوست دست
که با دشمنانت[14] بود هم نشست

1. И, F تن 2. П شور 3. И, F, T, Ш کس 4. И شرطست 5. А, Б, Е, П, Т оп. 6. И دوست 7. F گوش 8*. Ш زانکه باشد 9. Б دشمن ; Е, Т доб. دوستا خود 10. П доб. برای مصلحتی 11. С, А کرد ; Б, Е, И, Т کند 12. А دارد همی 13*. И, F оп. 14. А دشمنانش ; И, F دشمنان

چون در امضای[1] کاری متردد باشی آن طرف[2] اختیار کن که بی آزارتر باشد[3]

با[4] مردم[5] سهل[6] خوی[7] دشخوار[8] مگوی　　　با آنکه در صلح زند جنگ مجوی

***

تا کار بزر برمیاید[9] جان در خطر* افکندن نشاید[10] عرب[11] گوید[12] آخر الحیل السیف[13]

چو دست از همه حیلتی درگسست　　　حلالست بردن بشمشیر دست

***

بر عجز دشمن رحمت مکن که[14] اگر قادر شود بر تو نبخشاید[15]

دشمن چو بینی ناتوان لاف از بروت خود مزن

مغزیست در هر استخوان مردیست[16] در هر پیرهن

1. F оп. 2. Б, Т доб. را 3. А باشی ; Г, Х, TF, E, Ш برآید 4. Б оп. 5. П مرد ; Ш оп. 6. Ш доб. سخن دگر تو 7. С, Б, Е, Т گوی ; F, П доб. و Ш оп. 8. Б, Е, И, Т دشوار 9. А, И آید 10*. Б, И انداختن نشاید ; F نباید نهاد ; П, Т доб. چنانکه ; Ш доб. که 11. Г, Х, TF, E до السیف оп. 12. Б, Т доб السیف 13. Б, Т оп. 14. F, П оп. 15. Е, F, Т, П رحمت نکند ; А доб. و ترحم نکند 16. Ш پوستیست

هرکه بدی را بکشد* خلق را[1] از* بلای او[2] برهاند[3] و او[4] را از عذاب خدای[5]

پسندیده است بخشایش ولیکن
منه بر ریش خلق[6] آزار مرهم

ندانست آنکه رحمت کرد بر[7] مار
که آن ظلمست بر فرزند[8] آدم

***

نصیحت از دشمن پذیرفتن خطاست ولیکن شنیدن رواست تا[9] بخلاف آن کار کنی که[10] عین صوابست[11]

حذر کن زانچه دشمن گوید آن کن
که بر زانو زنی دست تغابن

گرت راهی نماید راست چون تیر
ازآن[12] برگرد[13] و راه دست چپ گیر

***

خشم بیش از حد گرفتن[14] وحشت آرد و لطف* بی وقت هیبت ببرد[15] نه چندان درشتی[16]

1*. С, Ш خلق ; Б, Т خلقرا 2*. Б, Т بداو ; F عذاب او ; Ш بلا 3. F оп. 4. Б, Ш وی 5. TF доб. عزوجل ; Е, И доб. تعالی ; F доб. تعالی رهانیده باشد 6. П کس

7. А با 8. F اولاد 9. И до صوابست оп. 10. А, П, Е, F وآن ; Б доб. صوابست

11. С صواب آید ; П доб. واحسن رای 12. А, TF, Е او 13. А درگرد 14. А, F оп

15*. И پیش از وقت هیبتر ازیان دارد 16. Б, Т نرمی

کن که* از تو سیر گردند[1] و نه چندان[2] نرمی[3] که[4]* بر تو دلیر شوند[5]

درشتی[6] و نرمی بهم در بهست   چو رگ زن[7]* که جرّاح و مرهم نهست[8]

درشتی[9] نگیرد خردمند پیش   نه سستی[10] که نازل[11] کند قدر خویش

نه مر خویشتن را فزونی[12] نهد[13]   نه[14] یکباره تن در مذلّت[15] دهد[16]

شبانی[17] با پدر گفت ای خردمند

*مرا تعلیم ده[18] پیرانه یک پند[19]

بگفتا نیکمردی کن نه چندان[20]

که گردد خیره[21] گرگ تیز دندان

1*. Б, Т برتو دلیر شوند 2. Ш доб. که از 3. Б, Т درشتی ; С, П доб. کن 4. Ш оп. 5*. Б, Т از تو سیر گردند 6. Б, П перед этим бейтом доб. بیت : تواضع گرچه محمود است و فضل بیکران دارد نباید کرد بیش از حد که رازیان دارد 7*. П, А, Е فاصد 8. П доб. قطعه 9. И этот бейт оп.

10. Б, Т برمی 11. F قاصر ; Б, Е, П, Т ناقص 12. Б, И, Т زبونی 13. Б, П دهد ; И نهند

14. Б, F, Т به 15. И, Б, F زبونی 16. Б, П نهند ; И دهند 17. А, И, П, Ш جوانی 18*. И مرا پیرانه ده تعلیم یک چند 19. Б کن 20. А چندانک 21. А, Е, И, П, Т چیره

دو کس دشمن ملک و دینند[1] پادشاه بی حلم[2] و[3] زاهد بی علم

بر سر ملک مباد آن[4] ملک فرمانده — که خدا را نبود بندهٔ فرمانبردار

* * *

پادشه[5] باید که تا[6] بحدی[7] خشم[8] بر دشمنان[9] نراند[10] که دوستان را[11] اعتماد نماند[12] که[13] آتش خشم[14] اول در[15] خداوند خشم افتد[16] پس[17] آنگه[18] زبانه[19] بخصم[20] رسد یا نرسد[21]

نشاید بنی آدم خاک زاد — که در[22] سر کند کبر و تندی و باد

ترا با چنین تندی[23] و سرکشی — نپندارم از خاکی[24] از[25] آتشی[26]

1. С دین خویشند ; Б, П, Т доб. یکی 2. И, F بی حکم 3. Б, П, Т دوم 4. Б, F оп. 5. Б, Е, И, П, Т پادشاه 6. Б, И, П оп. 7. Б, Т оп. 8. Б, Т оп. 9*. И оп. ; Б, Т доб. خشم 10. Б, Т, Ш براند 11. А دوستی را 12. Б, П, Т, Ш بماند 13. А, TF, П, Ш оп. 14. F, Ш оп. 15. Б, Ш بر 16. TF اوفتد 17. Б, Е, F, Т оп. 18. Б, Т آنگاه ; А оп. 19. Б, Т доб. برخصم زند و 20. А درخصم ; Ш برخصم 21*. С رسد ; Ш زند یا نزند 22. Б, Т بر 23. Г, Х, TF, Е, F گرمی 24. Е, П, Ш خاک ; И آبی 25. Е, Ш یا П ویاز 26. F, П доб.

مثنوی : چو گردن کشید آتش هولناک * به بیچارگی تن بینداخت خاک * چون سر فرازی نمود این یکی * از آن دیو کردند از این آدمی

در خاک بیلقان برسیدم بعابدی[1] گفتم مرا بتربیت از جهل پاک کن
گفتا برو چو خاک تحمل کن ای فقیه[2] یا هرچه خوانده‌ای همه در زیر خاک کن

بدخوی[3] در[4] دست دشمنی گرفتارست[5] که[6] هرکجا[7] که[8] رود* از چنگ عقوبت او[9] خلاص نیابد[10]

اگر ز دست بلا بر فلک رود بدخوی
ز دست خوی بد خویش در بلا باشد

* * *

چو بینی که در سپاه دشمن[11] تفرقه افتاد[12] تو جمع باش و گر جمع* شوند[13] از پریشانی اندیشه کن

برو با دوستان آسوده[14] بنشین چو بینی در میان دشمنان جنگ

1. Б, И, Т براهدی 2. А فقیر 3. И مرد بدخوی 4. А, И به 5. Т خوی بدخود 6. F, П оп. 7. Б, И, Т جا 8. TF, Б, Т оп. 9*. Ш оп. ; С доб. بهیچ وجه 10. П доб. بهیچ وجه 11. F, T доб. خلاف و 12. Г, Х, TF افتاده ; Б, Т افتاده است 13*. F, T متفق وجمعند 14. И آهسته

وگر بینی که باهم یک زبانند — کمان را زه کن و[1] بر باره بر[2] سنگ

***

دشمن چو از همه[3] حیلتی فرو ماند[4] سلسله دوستی بجنباند[5] پس[6] آنگه[7] بدوستی
کارها[8] کند[9] که هیچ[10] دشمن نتواند[11]

***

سر مار بدست دشمن بکوب که از احدی[12] الحسنیین[13] خالی نباشد اگر این غالب
آمد[14*] مار کشتی[15] وگر آن[16] از[17] دشمن رستی[18]

بروز معرکه ایمن مشو ز خصم ضعیف — که مغز شیر برآرد چو دل ز جان برداشت[19]

***

خبری که دانی که[20] دلی[21] بیازارد تو[22] خاموش باش[23] تا دیگری بیارد[24]

1. Ш ور 2. Ш زن 3. И هر 4. E, F, П, Ш درماند ; И بازماند 5. A, Ш جنباند
6. A, Б, T, Ш оп. 7. Б, F, T آنگاه 8. TF, F کارهائی 9. Ш بکند 10. E, П оп.
11. И, Ш نکند ; E, F доб. کند ; П доб. کردن 12. T احدای 13. Б, И, F, T الحسنین
14. C, A آید 15*. И رستی ; Ш مارراختی 16. П доб. غالب آمد
17. F, T доб. دست 18. И برستی 19. П برخاست 20. Б, И, П, T оп. 21. Б, П, T دل 22. A تا 23. TF, И оп. ; П доб. که 24. A بگوید

بلبلا[1] مژده بهار بیار　　　خبر بد ببوم[2] باز گذار

***

پادشه[3] را بر خیانت کسی[4] واقف مگردان مگر آنگه[5] که[6] بر قبول کلی[7] واثق[8] باشی[9] وگرنه در[10] هلاک خود[11] کوشی[12]

بسیچ سخن گفتن آنگاه کن　　　که دانی که در کار گیرد سخن[13]

***

هرکه نصیحت[14] خودرای[15] میکند او[16] خود بنصیحت گری[17] محتاج[18] است[19]

1. И بلبلازا　　2. И доб. شوم　　3. Б, Е, F, П, Т. پادشاه　　4. Ш کس

5. И وقتی ; F, T آنگه　　6. F, T оп.　　7. Б صحت и доб. آن قول ; Т доб. آن

8. Б, Т بکلی　　9. Ш گردی　　10. П, Т, Ш بر　　11. Г, TF خویش ; И оп.　　12. С, А, F, Ш سعی میکنی ; Г, Е, П هی کوشی ; Б, Т میکوشی　　13. П доб. کمالست در نفس انسان سخن　تو خود را بگفتار ناقص مکن

14. Б, Т доб. از روی　　15. Б, И, F, Т, Ш خود در رائی

16. F, Ш оп.　　17*. А, Ш بنصیحت گوی ; Ь, Т بنصیحت　　18. Б, Т доб. تر　　19. Ш доб.

گر نصیحت کنی بدیگر کس * خویشتن را بکن نصیحت و بس

فریب دشمن مخور[1] و غرور مداح مخر[2] که این[3] دام[4] زرق[5] نهاده است[6] و آن[7] دامن[8] طمع گشاده[9] احمق را ستایش خوش آید* چون لاشه[10] که[11] در کعبش[12] دمی[13] فربه[14] نماید

الا تا نشنوی مدح سخن گوی — که اندک مایه نفعی از تو دارد
که گر روزی مرادش بر نیاری — دو صد چندان عیوبت[15] بر شمارد[16]

* * *

متکلم را[17] تا[18] کسی عیب[19] نگیرد سخنش[20] صلاح نپذیرد

مشو غره بر حسن گفتار خویش — بتحسین نادان و پندار خویش

1. И مخز 2. A محوز ; Ш ; C, И оп. 3. E, F, Ш آن 4. И دانه 5. И, F, Ш رزق 6. F, T, Ш оп. 7. E, И, F, П, Ш این 8. E, П گام 9. A доб. است 10*. A оп. 11. Ш доб. باد 12. F доб. باد 13. F دمند ; Ш доб. و 14. A بماند 15. A عقوبت ; Ш غیبت 16. И бейт оп. 17. F оп. 18. A, F оп. 19. Б, F عیبش 20. И, П سخن

همه کس را عقل خود بکمال[1] نماید و فرزند خود[2] بجمال[3]

یکی جهود و مسلمان[*] نزاع میکردند[4] — چنانکه خنده گرفت از حدیث ایشانم[5]
بطیره گفت مسلمان گر این قباله من — درست نیست خدایا جهود میرانم[6]
جهود[7] گفت بتوریة می خورم سوگند — [*] وگر[8] خلاف کنم همچو تو مسلمانم
گر از بسیط زمین عقل[9] منعدم گردد — [*] بخود گمان[10] نبرد هیچ کس که نادانم

* * *

ده آدمی بر سفره ای[11] بخورند و دو سگ بر[12] مرداری[13] بسر نبرند حریص با[14] جهانی
گرسنه است و قانع به نانی سیر و[*15] حکما گفته اند[16] توانگری[17] به[18] قناعت به از[19]

1. Ш برکمال 2. C صلبی ; E خویش ; И, T оп. 3. C доб. وآدمی پیوسته گرفتار بدین دو حال
4*. C, A, Г مناظره کردند ; F نزاع میجستند ; Ш بهم مناظره کرد 5. C, Б, И, F, П, T نزاع 6. A گردانم ; Ш میدانم 7. F, T یهود 8*. Б, E, T که گر ; П اگر 9. Ш جهان 10*. Б, T گمان بخود 11. П خوانچه 12. A به 13. Б, F لاشه ; E, T جیفه ; C, Г, X, TF доб. باهم ; A, Ш доб. بهم 14. Б, F به 15. TF, E, F оп. 16*. E, F оп.
17. A, И, F, П, T درویشی ; E оп. 18. E до بضاعت оп. 19. Ш که

توانگری[1] ببضاعت

روده تنگ بیک نان تهی پر گردد
نعمت روی زمین پر نکند دیده تنگ

پدر چون دور عمرش منقضی گشت
*مرا این یک نصیحت کرد و بگذشت[2]
که شهوت آتشست ازوی بپرهیز
بخود بر آتش دوزخ مکن تیز[3]
در آن آتش نداری طاقت سوز
بصبر آبی برین آتش زن امروز

* * *

هر که در حال[4] توانائی نکوئی[5] نکند[6] در وقت[7] ناتوانی سختی[8] بیند[9]

بد اختر تر از مردم آزار نیست
که روز مصیبت کسش یار نیست[10]

* * *

هر چه زود بر آید دیر نپاید[11]

1. С ثروت ; Ш оп. 2*. А مرا این یک وصیت کرد ; Б, F, Т پدرانه پندی داد ; И مرا کرد این نصیحترا

3. И سوزان 4. П, Т, Ш حالت 5. Ш نیک 6. Б, Т کند ; С доб.

وطریق مروت و فتوت نورزد 7. Б, Т حال ; Ш حالت 8. Ш доб. وحسرت 9. Б, Т نبیند 10. Е,

П доб. афоризм, начинающийся جان درحمایت یکدست 11. П доб. وحکیمان گفته اند که دولت تیز را بقا نبود

خاک شرق [1] شنیده ام که کنند   بچهل سال کاسه‌ای [2] چینی
صد بروزی کنند در مردشت [3]   لاجرم [4] قیمتش همی [5] بینی

مرغک از بیضه برون آید و روزی طلبد
وآدمی بچه [6] ندارد خبر [7*] از عقل و تمیز

آنکه [8] ناگاه کسی گشت [9] بچیزی [10] نرسید [11]
وین [12] بتمکین و [13] فضیلت بگذشت از همه چیز

آبگینه همه [14] جا یابی [15] از آن [*] قدرش نیست [16]
لعل دشخوار [17] بدست آید از آنست عزیز

1. И, F مغرب   2. И, Т, Ш کاسه   3. Е, П بغداد ; И شیراز ; Т مغرب   4. С, А доб.
قدرو   5. С, А оп.   6. С, А, F, Т, Ш زاده   7*. Г, Х, TF خبروعقل ; F خبر ورای ; Ш
طلب عقل   8. А, Ш وانگه   9. Ш نیز ; Б, И, F, Т доб. و   10. F بجائی   11. И, П
نرسد   12. И وآن   13. П оп.   14. П بهمه   15. Е, П, F, Т هست   16*. А,
Г, И, Ш بی محل است   17. А, Е, F, П, Т دشوار

کارها به صبر برآید و مستعجل بسر درآید

به چشم خویش دیدم در بیابان * که آهسته سبق برد[1] از شتابان
سمند بادپای از تک فرو ماند * شتربان همچنان آهسته میراند

* * *

نادانرا به از خاموشی[2] نیست* و گر[3] این مصلحت[4] بدانستی نادان نبودی

چون نداری کمال فضل[5] آن به
که زبان در دهان نگه داری
آدمی را زبان فضیحه[6] کند[7]
جوز بی مغز را سبکباری[8]

خری را ابلهی تعلیم میداد[9] * بر و بر صرف[10] کرده[11] سعی[12] دایم
*حکیمی گفتش ای نادان[13] چه کوشی[14] * درین سودا بترس از لوم[15] لایم

1*. Е, П, Ш که مرد آهسته بگذشت 2. Г, Х, TF خامشی 3*. Б, И اگر 4. И доб. را 5. Е, И, F, П, Т, Ш доб. و 6. Б, F فضیحت 7. Б, Т کرد 8. С هم درین معنی 9. Б, F, П میکرد ; И کرد 10. Ш پر 11. Т کردی 12. Б, Е, F, Т عمر ; Ш درش 13*. Б حکیمش گفت کای 14. А, И گویی 15. А доб. و

نیاموزد[1] بهائم[2] از تو گفتار   تو خاموشی بیاموز از بهائم
هرکه[3] تأمل نکند در جواب   بیشتر آید سخنش ناصواب
یا سخن آرای چو مردم بهوش   یا بنشین *همچو بهائم[4] خموش

***

هرکه با دانا[5] تر از خود بحث[6] کند تا بدانند[7] که داناست *بدانند که نادانست[8]

چون درآید[9] مه[10] از توئی بسخن   گرچه به دانی اعتراض مکن

***

هرکه با بدان نشیند نیکی نبیند

گر نشیند فرشته‌ای[11] با دیو   وحشت آموزد و[12] خیانت و ریو
از بدان نیکوئی[13] نیاموزی   نکند[14] گرگ پوستین دوزی[15]

***

1. Ш بیاموزد 2. F بهیمه 3. С, А, И нижеследующ. четверостишие оп. 4*. Г, Х, TF چون حیوانان 5. И نادانتر 6. А, Б, Т, Ш مجادله ; И جدل 7. А, И بداند 8*. А, И عرض نادانی خویشتن میکند ; Ш برنادانی خود اقرار میکند ; F بدانندکه نادانست 9. Б, Т بیاید ; И درآمد 10. Е, И, F, П, Т, Ш به 11. F, И, П, Ш فرشته 12. F, T оп. 13. А, И جزبدی 14. Б, Т نایداز 15. П доб. مثنوی : بابدان کم نشین که صحبت بد * گرچه پاکی تراپلید کند
چشمهٔ آفتاب تابانرا * ذرّهٔ ابر ناپدید کند

مردمان را عیب نهانی پیدا[1] مکن که مر[2] ایشان را رسوا کنی و خود را بی اعتماد[3]

***

هر که علم خواند[4] و عمل نکرد[5] بدان ماند[6] که گاو راند[7] و تخم[8] نیفشاند[9]

***

از تن[10] بی دل طاعت نیاید و پوست بی مغز بضاعت را نشاید

***

نه[11] هر که در[12] مجادله چست[13] در[14] معامله درست[15]

بس قامت خوش که زیر[16] چادر باشد

چون* بازکنی[17] مادر مادر باشد

***

1. Е, П آشکار 2. И عاقبت ; П سرّ 3. И بی‌اعتماد 4. Б, F, П, Т, Ш خوانَد

5. Б, Е, F, П, Т, Ш نکند 6. Б, Е, F, П, Т, Ш مانَد 7. Б, Е, F, П, Т, Ш رانَد 8. Ш دانه

9. Б, Е, F, П, Т, Ш نیفشانَد 10. F این 11. F оп. 12. А оп. 13. И حبت ;

Е доб. و 14. А, F оп. 15. П доб. نه هر ازرق پوشی صوفی و نه هر صوفی صافی و نه هر زیر پوست دوست

بیت : نه هر بیرون که میبینی درونش همچنان باشد * بسا حلوای صابونی که زهرش درمیان باشد

16. А شیب 17*. И درنگری

اگر[1] شبها[2] همه[3] قدر بودی[4] شب قدر[5] بی[6] قدر بودی

*گر سنگ همه لعل بدخشان بودی پس قیمت لعل و سنگ یکسان بودی[7]

***

نه هر که بصورت[8] نکوست سیرت زیبا دروست کار اندرون[9] دارد نه پوست

توان شناخت بیکروز[10] در شمایل مرد

که تا کجاش رسیده است پایگاه علوم

ولی ز باطنش ایمن مباش غرّه مشو

که خبث نفس نگردد بسالها معلوم

***

هر که با بزرگان[11] ستیزد[12]* خون خود بریزد[13]

خویشتن را بزرگ می بینی[14] راست گفتند[15] یک دو بیند لوچ

1. Ш گر همه 2. Ш شب 3. Ш شب 4. E доб. پس 5. F доб. را

6. F چه 7*. И, F оп. 8. F, Ш به صفت 9. И مغز 10. П بیک لحظه

11. Ш زیرکان 12*. F оп. 13. F оп. ; Г, X, TF, П, Ш, И, E ریزد 14. A, TF پنداری 15. П, Ш گویند

زود بینی[1] شکسته پیشانی   تو که بازی[2] کنی[3*] بسر[3] باغوچ[4]

* * *

پنجه با شیر[5] و مشت با[6] شمشیر[7] زدن[8] کار خردمندان نیست
جنگ و زورآوری مکن با مست

پیش سرپنجه در بغل نه[9] دست[10]

* * *

ضعیفی که با قوی دلاوری کند[*] یار دشمنست در هلاک خویش[11]

سایه پرورده را چه طاقت آن[12]   که رود با مبارزان بقتال

سست بازو بجهل می فکند   پنجه با مرد آهنین چنگال

* * *

هر که نصیحت[13] نشنود[14] سر ملامت شنیدن دارد

چون نیاید نصیحتت[15] در گوش   اگرت سرزنش کنم[16] خاموش[17]

1. П باشی 2. Ш به 3*. A, Б, E, F, П, T بسر کنی 4. И, П قوچ 5. A доб. انداختن ; Г, X, TF доб. زدن 6. TF بر ; Б به 7. A شمیر 8. Г, X, TF, Ш оп. 9. Б, T به 10. И этот бейт оп. 11*. Ш درخون وجان خود دلاوری میکند 12. И قوت 13. A, TF до خاموش оп. 14. Ш доб. او 15. П نصیحتم ; И نصیحت 16. Б, T کنند 17. Б, T خموش

بی هنران[1] هنرمند[2] را نتوانند[3] دیدن[4] همچنانکه[5] سگان[6] بازاری[7] سگ صید[8] را[9]
مشغله[10] برآرند[11] و پیش آمدن نیارند یعنی[12] سفله چون به[13] هنر[14] با[15] کسی برنیاید به خبثش[16] در
پوستین[17] افتد

کند هر آینه غیبت[18] حسود کوته دست
که در[19] مقابله گنگش بود[20] زبان مقال

***

1. F, Ш بهنر. 2. Б, Е, П, Т, Ш هنرمندان 3. F, Ш نتوانند 4. С, А, Г, Х, TF که بیسنند; چون خفاش آفتاب را و سگ بازاری سگ تازی F که بیند ; Ш دید 5. Ш до نیارند и дает بیت : نادانکه بجهل خویش اقرار کند * چو اهل ببیند انکه انکار کند; 6. И, F سک 7. А доб. که چون; И доб. چون 8. А صیدی ; Е, П شکاری ; F تازی 9. Б, F оп. ; С доб. که از و بدار ; А, Е, И, П, Т доб. ببینند 10. F до یعنی оп. 11. Б, Т بردارند 12. Е تحذیر ; Ш حکمت ; И оп. 13. Ш با ; И, F оп. 14. И, F оп. 15. Ш به 16. А خبث ; Т غیبتش ; Ш عیبش 17. А پوستینش 18. F عیب 19. Е چو 20. И کند

اگر[1] جور شکم نیستی[2] هیچ مرغ[3] در[4] دام صیاد[5] نیوفتادی بلکه صیاد خود[6] دام نهادی[7]

حکیمان[8] دیر دیر خورند و عابدان[9] نیم سیر و زاهدان[10] سد رمق[11]* و جوانان تا طبق برگیرند و پیران تا عرق بکنند[12] اما قلندران چندانکه[13] در معده جای نفس نماند[14] و[15] بر[16] سفره[17] روزی کس[18]

اسیر بند شکم را دو شب نگیرد خواب[19] شبی ز معده سنگی[20] شبی* ز دل تنگی[21]

* * *

1. TF گر ; А до نهادی оп. 2. Б, F, П, Т, Ш بنودی 3. Б, Е, И, П, Т مرغی

4. Б, F به 5. Б, Е, Ш оп. 6. Б, Е, Ш оп. 7. А, Б, Т, Ш доб.

بیت شکم بند دست و زنجیر پای * شکم بنده نادر [کمتر Б] پرستد [بود با Ш] خدای

8. Ш до سد رمق оп. и дает زاهدان سیر سیر خورند و حکما دیر دیر و عابدان نیم سیر ; И до سد رمق оп.

9. Б, Т عباد 10. Б, Т زهاد ; Е доб. تا 11*. И оп. ; Т, Б доб. برگیرند 12*. Б, Т, Ш

پیران تا عرق کنند جوانان تا طبق بردارند 13. А, И چندان بخورند که ; Б, Т, Ш доб. نه

14. Б, Т ماند 15. Б, П, Т, Ш доб. نه 16. Б, П, Т, Ш доб. نه 17. С, F, Т, Ш در

18*. Ш خورده باشد ; А доб. و حکما گفته اند 19. А کس 20. А سنگین ; И, F,

Т خالی 21*. Б, Т ز پر خوردن

مشورت بازنان تباهست وسخاوت با مفسدان گناه[1]

ترحم برپلنگ تیز دندان * ستمگاری بود برگوسفندان[2]

***

هرکرا دشمن پیشست[3] اگر نکشد دشمن خویشست

سنگ در[4] دست و مار سربرسنگ * خیره[5] رائی بود قیاس و درنگ[6]

***

وگروهی[7] بخلاف[8] این[9] مصلحت دیده اند[10] وگفته اند[11] که* درکشتن[12] بندیان[13] تأمل[14] اولیترست بحکم آنکه اختیار[15] باقیست توان کشت وتوان بخشید[16] واگر[17] بی[18] تأمل[19]

1. А доб. است 2*. П, И خبیث را چو تعهد کنی ونوازی * بدولت تو گنه میکند بانبازی ; Г, Х, TF, оп. 3. Б, F دشمنی 4. TF, И, F, П بر 5. С, F سست 6. Б, Т, Ш вместо этого бейта дают نکند مرد هوشیار درنگ * سنگ در [Ш بر] دست و مار بر سنگ 7. Ш до باشد оп. и вместо этого дает: بقول حکما درنگ درقتل او اولیتر و تأمل درکار او بهتر 8. Е доб. ازخردمندان 9. Б, F, T بعکس 10*. Б, F, T оп. 11. Б, И оп. 12*. F оп. 13. П مقیدان ; F оп. 14. Б, Т تحمل 15. Б, Т доб. همچنان 16. Е, П هشت 17. А, И اما ; Е ; Б, Т оп. 18. TF گر 19. Б, Т بی مصلحت

کشته شود[1]* محتملست که[2] مصلحتی فوت شود که[3] تدارک آن ممتنع باشد[4]

نیک سهلست زنده بیجان کرد — کشته را باز زنده نتوان کرد

شرط عقلست صبر تیرانداز — که چو رفت از کمان نیاید باز

* * *

حکیمی[5] که با جهال[6] درافتد[7] باید[8] که[9]* توقع عزت[10] ندارد[11] و اگر[12] جاهلی[13]* بزبان آوری
[14]* بر حکیمی[15] غالب آید* عجب نیست[16] که[17] سنگیست[18] که[19] گوهر[20] همی[21] شکند[22]

نه[23] عجب گر فرو رود نفسش — عندلیبی[24] غراب همقفسش

1. Б, Т شده باشد 2*. Б, Т оп. 3. Г, Х, TF, E, П, Ш доб. مثل 4. Б, Т بود : П доб. وندامت بیفزاید 5. Ш عالمی 6. И, Ш جاهلی 7. Б, Т درافتاد ; И اندرافتد : Ш درافتاد 8. Г, Х, TF оп. 9. Г, Х, TF, Б оп. ; Ш доб. بحرمت 10*. Б, F, Т عزت توقع 11. Б, F, Т оп. 12. TF ; E, П, F оп. 13. И, Ш جاهل ; F доб. که 14*. Ш بجدل ; Б, Т доб. وشوخی 15*. Ш باحکیم ; Т, F оп. 16*. Ш عجب نباشد ; И оп. 17. А, Б, И, F, Т оп. 18. Б, Е سنگ است 19. Б, П оп. 20. С, А گوهررا ; Е, F, П جوهررا 21. А, Е, И, П می 22. Ш доб. که گفته اند 23. П چه 24. П عندلیب

گر هنرمند[1] ز[2] اوباش جفائی بیند * تا دل[3] خویش نیازارد و درهم نشود
سنگ بدگوهر اگر کاسهٔ زرین شکند[4] قیمت سنگ نیفزاید و زر کم نشود

* * *

خردمندی[5] را[6] که در زمرهٔ اوباش[7] سخن[8] ببندد[9] شگفت مدار[10] که آواز بربط با غلبهٔ دهل بر نیاید[11] و[12] بوی عبیر از گند[13] سیر فرو ماند

بلند آواز نادان گردن افراخت * که دانا را[14] به بی شرمی بینداخت
نمی داند[15] که آهنگ حجازی * فرو ماند ز بانگ طبل غازی

* * *

جوهر[16] اگر در خلاب افتد همان[17] نفیس است و[18] غبار اگر[19] بفلک[20] رسد[21] همان[22] خسیس[23]

* * *

1. А, Ш هنرمندی ; Б, Т خردمندی 2. А, Б, П, Т, Ш از 3*. Ш خاطر 4. Г, Х, TF شکست

5. Б, F, П, Т, Ш — переставлен со след. афоризмом. 6. И, F, П, Ш оп. 7. Г, Х, TF, Е اجلاف

8. Б, Е, Т, П صورت ; Ш سختی 9. Б, Е, Т, П نبندد 10. Б, Т نیست 11*. Ш سگ کاروانی بدواند و گرگ رمه را برماند 12. Ш до فرو ماند оп. 13. Б, П, Т گند ; Е گنده 14*. F اگر دانائی 15. F, Т نیداند 16. Б, Т گوهر 17. Е, F, П, Т, Ш همچنان 18. Б, F, Ш доб. اگر

19. Б, F, Ш оп. 20. Б, Е, И, F, Т, Ш بر فلک 21. С, Б, И, F رود 22. Е, F, П, Т, Ш همچنان 23. И, П доб. است

استعداد بی تربیت دریغیست و تربیت نامستعد[1] ضایع خاکستر[2] نسبتی[3] عالی دارد که آتش[4] جوهری[5] علویست[6] ولیکن[7] چون بنفس[8] خود هنری ندارد با خاک برابرست[9] و قیمت[10] شکر[11] نه[12] از نیست* که آن[13] خود[14] خاصیت ویست

چو کنعان را طبیعت بی هنر بود — پیمبرزادگی قدرش نیفزود

هنر نمای[15] اگر داری نه گوهر — گل از خارست و ابراهیم از آزر

مشک آنست که[16] ببوید[17] نه آنکه عطار بگوید[18] دانا[19] چو طبله عطارست خاموش و هنرنمای و نادان چو طبل غازی[20] بلند آواز و میان تهی

1*. Т, Ш بی استعداد 2. Ш до که оп.; Е, П доб. اگرچه 3. Г, Х, TF, И نسبی; Е نسب; Б, П, Т نسبت 4. И доб. از آتش است و 5. Г, Х, TF, Е, П, Т جوهر; F доб. است 6. F علوی 7*. И او حرق است خاکستر از و موجود میشود چون هنر 8. Ш оп. 9. Ш доб. و خاصیتش خاکستر 10. Е, F, П оп. 11. F, Ш نیشکر 12. Б оп. 13*. Б, F, П بلکه 14. Е, F оп. 15. И هنردار 16. Б, П, Т, Ш доб. خود 17. И ببویند 18. Б, Т доб. بیت: اگر هست مرد از هنر بهره ور هنر خود بگوید نه صاحب هنر 19. Б, Т перед دانا доб. بند 20. Е доб. است

عالم اندر میان[1] جاهل[2] را[3] مثلی گفته اند صدیقان

شاهدی در* میان کور است[4] مصحفی در سرای زندیقان[5]

***

دوستی را[6] که به[7] عمری فرا[8] چنگ آرند نشاید که بیکدم[9] بیازارند

سنگی به چند سال شود لعل پاره ای

زنهار تا بیک نفسش نشکنی بسنگ

***

عقل در دست نفس چنان[10] گرفتار است که[11] مرد عاجز* در دست[12] زن گربز

در خرمی بر سرائی ببند که بانگ زن* از وی[13] برآید بلند[14]

***

رای[15] بی قوت مکر و[16] فسون[17] است[18] و قوت بی رای جهل و[19] جنون

1. Б, Т میانه 2. Б, Т جهال ; Ш جاهلگان 3. Б, Т, Ш оп. 4*. A میان کورستان ; F میانه کوران 5. С, И کنشت 6. A, F оп. 7. Ш оп. 8. Ш به 9. F بیکدمش 10. F, П همچنان ; Ш оп. 11. Ш همچنانکه 12*. Г, Х, TF با 13*. F آنجا 14. Г, Х, TF, И этот бейт оп. 15. И этот афоризм оп. 16. Б, П, Т, Ш доб. است 17. Ш فنون 18. Б, П, Т, Ш оп. 19. Б, П, Т, Ш доб. است

تمیز باید و تدبیر[1] و[2*] عقل[3] وانگه ملک که ملک و دولت نادان سلاح[4]
جنگ خداست

جوانمردی[5] که بخورد و بدهد به از عابدی[6] که روزه دارد[7*] و بنهد[8]

هرکه ترک شهوات[9] از بهر قبول خلق داده[10] است از شهوتی[11] حلال در[12] شهوتی[13]
حرام افتاده است

عابد که نه از بهر خدا گوشه نشیند[14]

بیچاره در آئینهٔ[15] تاریک چه بیند

***

1. И تربیت 2*. Б, F, T, Ш ورای و ; И оп. 3. И عقل 4. Г, Х, TF
صلاح 5. Г, Х, TF, F جوانمرد ; Б رندی 6. А, F عابد 7*. А, И ببرد ;
Г, F نخورد 8. Перед А доб. حکمت ; Е доб. مطایبه ; Ш доб.
هرکه در زندگی نانش نخورند در مردگی نامش نبرند لذت انگور رزن بیوه داند نه خداوند میوه د 9. А, Е,
И, П, Ш سهوت 10. Е کرده 11. Б, Е, И, П, Т, Ш شهوت 12. А, Б, F, Т, Ш
به 13. Б, Е, П, Т شهوت ; А, Ш оп. 14. F نشین است 15. TF آئینه

اندک اندک خیلی شود وقطره قطره سیلی گردد یعنی آنان که* دست قوت[1]
ندارند* سنگ خرده[2] نگه میدارند[3] تا بوقت[4] فرصت دمار از دماغ[5] ظالم[6] برآرند[7]

وقطر[8] علی[9] قطر[10] اذا اتفقت[11] نهر — ونهر الی[12] نهر اذا اجتمعت بحر

اندک اندک بهم[13] شود بسیار — دانه دانه است غله در انبار

***

عالم را[14] نشاید که سفاهت[15] از[16] عامی به حلم درگذراند[17] که[18] هردو طرف[19] را[20] زیان[21]
دارد[22] هیبت این[23] کم شود وجهل آن[24] مستحکم

1*. F قوت دست ; Ш دست   2*. Ш ریزه   3. Г, Х, TF, Е دارند   4. Б, Т, Ш بهنگام   5. С نهاد ; Б, F, П, Т, Ш روزگار ; И оп.   6. С, А, Ш خصم ; И دشمنان   7. Ш برآرد   8. С, И, F, Ш этот бейт оп.   9. Б قطرة   10. Б قطرة   11. А, Т التقیت   12. А, Б علی   13. А همی   14. А оп.   15. Т доб. از   16. Т оп.   17. А, F, Ш درگذارد   18. F доб. از   19. F доб. وی   20. А, Ш оп.   21. А, Ш نقصان   22. А доб. و ; Ш доб. که   23. Е, П آن   24. А, Ш این ; Е, П او

*چو با سفله گوئی بلطف و خوشی   فزون گرددش کبر و گردنکشی[1]

* * *

معصیت از هر که *صادر شود[2] ناپسندیده[3] است[4] و از علما[5] ناخوب تر[6] که علم سلاح[7] شیطانست و خداوند سلاح را چون[8] به[9] اسیری برند شرمساری بیش[10] برد[11]

عام[12] نادان پریشان روزگار   به ز دانشمند ناپرهیزگار
کان[13] بنابینائی[14] از راه اوفتاد   وین دو چشمش بود و در چاه اوفتاد

* * *

جان[15] در حمایت یکدمست و دنیا[16] وجودی[17] میان[18] دو عدم دین بدنیا

1*. F оп.; Ш доб. هر کجا داغ بایدت فرمود * چون تو مرهم نهی ندارد سود   2*. Г در وجود آید ; И صادر گردد   3. Б, Е, И ناپسند   4. Ш آید   5. П доб. صادر شدن   6. A ناخوشتر ; Б, Е ناپسندتر ; П, Т, Ш ناپسندیده تر   7. С доб. جنگ   8. F оп.   9. А, И оп.   10. Б, Е, F, Т بیشتر ; С, Г, И, Ш оп.   11. Б, Е, F, П, Т, Ш بود   12. Е, П عامی   13. Ш چون   14. И, П نابینائی   15. Е, П этот и след. афоризмы здесь оп.   16. Ш оп.   17. Б وجود   18. Ш درمیان

فروشان[1] خرند[2] یوسف[3] بفروشند[4] تا چه خرند[5]* الم اعهد الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان[6]

بقول دشمن پیمان دوست بشکستی ... ببین که از که بریدی و با که پیوستی

***

شیطان[7] با[8] مخلصان بر نمی آید و سلطان با مفلسان[9]

وامش مده آنکه بی نمازست ... *گرچه[10] دهنش ز فاقه بازست

کو[11] فرض[12] خدا نمی گذارد ... از قرض تو نیز غم ندارد[13]

***

1. F فروشند 2. Г до الم оп. ; F оп. ; А доб. و 3. С доб. را 4. Б, F, T, Ш فروشند

5. Е доб. قال الله تعالی 6*. С, Б, И оп. ; Е, П, Т доб. انه لکم عدو مبین : П еще доб.

شعر : مافات مضی و ماسیأتیک * قم فاغتنم الفرصت بین العدمین

بیت : یار مفروش بدنیا که بسی سود نکرد * آنکه یوسف بزر ناسره بفروخته بود

7. П доб. رجیم 8. С از 9. С доб. فرو ماند 10*. Б, Е, F, П, Т ور خود 11. С, И او 12. А, Б, Т قرض 13. А, Г, Х, TF доб. * امروز دو مرده بیش گیر د مرکن

فردا گوید تربی از اینجا برکن

هرکه[1] در زندگی[2] نانش نخورند چون بمیرد نامش نبرند

***

لذت انگور[3] بیوه داند نه خداوند میوه[4]

***

یوسف صدیق[5] علیه السلام در خشک سال[6] مصر سیر نخوردی تا[7]
گرسنگان را[8]* فراموش نکند[9]

*آنکه در راحت و تنعم زیست   او چه داند که حال گرسنه چیست[10]
حال[11] درماندگان کسی داند   که باحوال خویش[12] درماند[13]

ایکه[14] بر مرکب تازنده سواری هشدار[15]
که خرخارکش مسکین[16] در آب و گلست[17]

1. Ш до گرسنه چیست оп. 2. Г, Х, TF زندگانی 3. Е, П доб. زن 4. Б, Е, П, Т доб. حکایت 5. Е, F, П оп. 6. Е, П سالی 7. А доб. ازحال 8. С, А, Г, Х, TF, F оп. 9*. С بخورند ; А باخبر باشد 10*. А оп. 11. А, Ш этот бейт оп. 12. Б, Е, П, Т خود 13. Б, Е, П, Т فرو 14. С, F, Ш четверостишие оп. 15. Г شتاب 16. Б خسته دل; Т سوخته ; И خسته 17*. Б اندر وحل است ; И به گل است

آتش از خانه همسایه درویش مخواه

*کانچه بر[1] روزن او میگذرد دود دلست

درویش *ضعیف حال را[2] [3]در *خشکی تنگ سال[4] مپرس که چونی الا[5] بشرط

آنکه مرهم[6] ریشش[7] نهی[8] و معلومی[9] پیشش[10]

خری که[11] بینی و باری بگل درافتاده

بدل برو[12] شفقت کن ولی مرو بسرش

*کنون که[13] رفتی و پرسیدیش که چون افتاد

میان ببند و چو مردان بگیر دم[14] خرش

* * *

1. Г کانکه بر ; П کانچه از 2*. Ш مسکین 3. А, Ш оп. 4*. С, И, F, Ш خشکسال ; А تنگی سال ; Б, Т تنگی خشکسال ; Е تنگسال ; П خشکسالی وتنگی 5. Б, Е, F, Т مگر 6. Б, Е, И, F, П, Т مرهمی بر 7. Е, И ریش 8. Б, Е, И, П, Т نهی 9. А, Ш معلوم ; Б, Е, И, F, Т доб. در 10. С درپیش ; И پیش ; П پیش او и доб. بری ; Ш доб. بری 11. F چه 12. П بدو 13*. А ولی چو 14. Г, Х, ТF دمب

دو چیز محال عقلست خوردن بیش از رزق مقسوم و مردن پیش از وقت[1] معلوم

قضا دگر نشود[2] گر[3] هزار ناله و آه | بکفر یا بشکایت[4] برآید از دهنی
فرشته‌ای که وکیلست[5] بر خزاین[6] باد | چه غم خورد که بمیرد چراغ پیرزنی[7]

***

ای طالب روزی[8] بنشین که[9] بخوری وی مطلوب[10] اجل مرو که جان نبری

جهد رزق ار کنی و گر نکنی | برساند خدای عز و جل
ور روی در دهان شیر و پلنگ | نخورندت مگر بروز اجل

***

بنانهاده دست نرسد و نهاده هر کجا[11] که[12] هست[13] برسد

1. И اجل 2. И بشود 3. TF, Ш ور 4. Б, E, F, T به شکر 5. П موکلست 6. A, E, F خزینه; П, Ш خزانه 7. E, T, Ш بیوه زنی; F, П پیره زنی 8. A доб. مرو که 9. П تا 10. С مهروب 11. С, Б, F, П جا 12. TF оп. 13. П باشد

شنیده‌ای که سکندر برفت تا ظلمات
بچند محنت[1]* و خورد آنکه خورد[2] آب حیات

***

صیادبی روزی در دجله ماهی نگیرد[3] و ماهی بی اجل در خشک[4] نمیرد[5]

مسکین حریص در همه عالم همی رود[6]
او در قفای رزق و اجل در قفای او

***

توانگر فاسق کلوخ زراندود است و درویش صالح شاهد خاک آلود این[7]
دلق موسی است مرقع و آن[8] ریش فرعون[9] مرصع

شدت نیکان روی در فرج[10] دارد و دولت بدان[11] سر در نشیب[12]

هر[13] کرا[14] جاه و دولتست[15] بدان
خاطر[16] خسته در نخواهد یافت

1. П доб. رحمت و   2.* Б, Т, Ш وآنکه نخورد ; П نخورد   3. TF, F оп.   4. Б, Е, И, Т خستگی   5. И доб. ومن یتوکل علی الله فهو حسبه   6. И دود ; П همی دود   7. F آن   8. F این   9. Б, Е, И, П, Т доб. است   10. И, П فرح   11. Ш بآن   12. П доб. دارد   13. Б, И четверостишие оп.   14. A با ; F در   15. A, Е, П оп.   16. С, А, Г, Х, TF, F خاطری

خبرش ده که هیچ دولت و جاه[1] بسرای[2] دگر نخواهد یافت

* * *

حسود از نعمت حق بخیلست و بنده[3] بی گناه را دشمن میدارد[4]

مردکی[5] خشک مغز را دیدم رفته[6] در پوستین صاحب جاه
گفتم ای خواجه گر تو بدبختی مردم نیکبخت را چه گناه
الا تا نخواهی بلا بر حسود که آن بخت برگشته خود در بلاست
چه حاجت که با[7] وی[8] کنی دشمنی که او[9] را چنان[10] دشمنی[11] در[12] قفاست

* * *

تلمیذ[13] بی ارادت عاشق بی زرست و رونده بی معرفت مرغ بی پر و عالم بی عمل درخت بی بر و زاهد بی علم خانه بی در

* * *

مراد از نزول قرآن[14] تحصیل[15] سیرت خوبست نه[16] ترتیل سورت[17] مکتوب

* * *

1. С ملک 2. Ш بمراد 3. E, F, П مردم 4. A, Ш, П, С دارد ; E, И, F оп.
5. И, Т مردک 6. A رفت 7. П بر 8. TF او 9. A, Ш وی 10. Г, Х, TF, Б, E, Т چنین 11. Ш دشمن 12. Ш اندر 13. Ш مرد 14. Ш تنزیل 15. П доб. مجید 16. И до مکتوب оп. 17. F, П صورت

عامی متعبد پیادهٔ رفته است و عالم متهاون سوار خفته عاصی که[1] دست[2] بردارد به از عابد[3] که[4] در سر دارد

سرهنگ لطیف خوی[*] دلدار[5] بهتر ز فقیه[6] مردم آزار

***

یکی[7] را گفتند عالم[8] بی عمل[9] بچه ماند گفت بزنبور بی عسل

زنبور درشت بی مروت را گوی

باری چو عسل نمی دهی نیش مزن

***

مرد بی مروت زنست و عابد[10] با طمع رهزن[11]

ای بناموس کرده جامه سپید[12] بهر پندار خلق[13] و نامه[14] سیاه

1 Е, П доб. بخدا 2. Т доб. برخدا 3. А زاهد ; Б, Е, И, F, П, Т عابدی 4. Е, П, Т доб. کبر ; F, Ш доб. عجب 5*. Е خوی ودلدار ; И خوب دلدار ; Ш خوب کردار 6. А که 7. Ш вместо этого афоризма дает علم بی عمل زنبور بی عسل است 8. А علم 9. П доб. دانی که 10. Е زاهد ; F عالم 11. Б, Т, Ш راهزن 12. С, И, Т, Ш سفید 13. Е, И, F, Ш оп. 14. С روی ; Ш جامه

دست کوتاه باید از دنیا[1] آستین نوه[2] دراز و خوه[3] کوتاه

***

دوکس را حسرت از دل نرود[4] و پای تغابن[5] از گل بر نیاید تاجر[6] کشتی شکسته و وارث[7] با قلندریان[8] نشسته

پیش درویشان[9] بود خونت مباح گر نباشد درمیان مالت سبیل
یا مرو با یار ارزق پیرهن یا بکش[10] *بر خان و مان[11] انگشت نیل[12]
*دوستی با پیلبانان یا مکن[13] یا طلب[14] کن خانه ای[15] درخورد پیل

***

خلعت سلطان اگرچه عزیزست جامه خلقان[16] خود[17] بعزت تر[18] و خوان بزرگان

1. F دینی 2. E, F, П, T چه ; И کو ; Ш خواه 3. E, F, П, T چه ; И کو ; Ш خواه 4. E, И بدر برود 5. И خجالت ; F ندامت 6. E, П تاجری 7. E وارثی 8. A, E, Ш قلندران ; Б, F, T قلندر 9. A درویشانت 10. T مکش 11*. E, П, T خانمان 12. A نیک 13*. Б, E, И, F, T, Ш یا مکن با پیلبانان دوستی 14. Б, E, И, П, T بنا 15. П خانه را 16. A оп.; И کهنه 17. E, И, П, T доб. ازان 18. Б, П, T, Ш عزیزتر

اگرچه لذیذست خردهٔ[1] انبان خود[2] بلذت تر[3]

هر که از دست رنج خویش و تره   بهتر[4] از نان دهخدا[5] و بره

***

خلاف راه[6] صوابست و[7]* عکس رای اولوالالباب دارو بگمان خوردن وراه نا[8]دیده بی[9] کاروان رفتن

امام[10] مرشد[11] محمد[12] غزالی[13] را[14]* رحمة الله علیه[15] پرسیدند[16] چگونه[17] رسیدی بدین[18] منزلت[19]

1. И, F, T خورده 2. A خویش; A, E, И, Ш доб. از ان 3. Б, T بالذت تر; Ш لذیذتر 4. F خوشتر 5. Б, E, F کدخدا 6. E, И, F, П, T, Ш رای 7*. С, П نقض عهد اولی ; A نقض رای اولو ; Б, E, T نقض اولی 8. T نه ; И оп. 9. И درپی 10. A, E, П از امام ; И, F, Ш оп. 11. И, F, Ш оп. 12. Й оп. 13. Б, E, П, Ш غزالی ; И از غزالی 14. A, E, П оп. 15*. Б, E, И, T оп. 16. Б, T گفتند ; A, F, Ш доб. که ; E доб. که بدین منزلت در علوم 17. Ш доб. در علوم 18. E до علوم оп. 19. A مرتبت ; И بااین پایه ; F, T مقام

*در علوم[1] گفت بدانکه[2] هرچه ندانستم از پرسیدن آن ننگ نداشتم[3]

امید[4] عافیت[5] آنگه بود موافق عقل[6]

که نبض را به طبیعت شناس بنمائی

بپرس هرچه[7] ندانی که ذل پرسیدن

دلیل راه تو باشد بعز[8] دانائی

***

هرآنچه[9] دانی که هرآینه معلوم تو *خواهد شد[10] بپرسیدن آن تعجیل مکن که هیبت[11] سلطنت[12] را زیان دارد

چو لقمان دید کاندر[13] دست داود

همی آهن بمعجز[14] موم گردد

1*. П از علوم ; Ш оп. 2. E بدانچه که ; F, Ш بدانچه 3. A ندانستم 4. T امید 5. A, F عاقبت 6. И طبع 7. Б, T آن 8. Б نه عز 9. F, Ш چه 10*. Г, X, TF گردد 11. П оп. 12. C, П حکمت 13. И کندر ; П اندر 14. F بنرمی

نپرسیدش چه میسازی[1] که دانست

که بی پرسیدنش معلوم گردد

***

یکی[2] از لوازم صحبت[3] آنست که[4] خانه بپردازی یا با خانه خدای[5] درسازی

حکایت بر مزاج مستمع گوی اگر خواهی[6] که دارد با تو میلی

هر آن عاقل که با مجنون نشیند[7] *نباید کردنش جز ذکر[8] لیلی

***

[9] هر که با بدان نشیند اگر نیز[10] طبیعت ایشان[11] *در[12] وی اثر نکند[13] بطریقت[14] ایشان

متهم گردد[15]

1. Б, Е, Т چو 2. Е, И, П, Т оп. 3. Е, И, П, Т доб. یکی 4. Б, F доб. یا

5. А, Ш خانه خدا 6. С, Б, Е, И, F, П, Т دانی 7*. Е, F, П نگوید جز حدیث روی لیلی

8. Г, Х, TF فکر 9. А доб. آن 10. Б, Е, П, Т چه ; А, Ш оп. 11. А, И, F,

Ш оп. 12*. А دروی ; Ш دارد ; Е, П оп. 13*. Е نگیرد ; П نگیرد دلیلی 14. А,

И, Ш بفعل ; Е بطریق 15. Е, П доб. چنانکه

و[1]اگر[2] بخرابات[3] رود بنماز کردن منسوب[4] شود[5] بخمر خوردن[6]

رقم بر خود بنادانی کشیدی   که نادانرا بصحبت برگزیدی
طلب کردم ز دانایان[7] یکی پند   مرا گفتند[8] با نادان مپیوند
که گر دانای دهری[9] خر باشی[10]   وگر نادانی ابله‌تر باشی[11]

* * *

حلم شتر چنانکه معلومست اگر طفلی مهارش[12] گیرد[13] و صد فرسنگ[14] برد[15] گردن[16] از متابعتش[17] نپیچد[18] اما اگر دره[19] هولناک پیش آید* که موجب هلاک باشد[20] و[21] طفل[22]

1. А, И یا ; E, F, П оп. 2. E, П доб. شخص ; F доб. چنانکه شخص 3. Б, E, И, П, T خرابات

4. И موصوف ; F متهم 5. TF نشود مگر ; И باشد ; П نکنندش ; F نشود مگر 6. П доб. واگر بازاهد باشد بنمازگزاردن 7. Г, Х, TF, Б, E, F, T دانائی 8. Г, Х, TF, Б, T فرمود ; E, F گفتا که 9. E عصری 10. Ш نباشی 11. Ш نباشی 12. И доб. را 13. И, F, T, Ш بگیرد 14. П доб. راه 15. C بکشد ; Б, E, И, T ببرد 16. F, T سر

17. E, П متابعت او ; Ш متابعت 18. П نپیچاند 19. П در راه موضعی ; Ш ورّه

20*. И оп. 21. F до رفتن оп. 22. Ш او .

آنجا[1] بنا دانی خواهد رفتن[2] زمام ازکفش درگسلاند[3] وبیش[4] مطاوعت[5] نکند که[6] هنگام درشتی ملاطفت[7] مذموست وگویند[8] دشمن به ملاطفت دوست[9] نگردد بلکه طمع[10] زیادت کند[11]

کسی که لطف کند[12*] باتو[13] خاک پایش[14] باش[15]
وگر ستیزه[16] کند[17] دردو چشمش آکن[18] خاک
سخن بلطف وکرم بادرشتخوی مگوی
که زنگ[19] خورده نگردد بنرم[20] سوهان پاک

***

1. Б, Т до رفتن оп. и дает بنا دانی خواهد که بدان جایگاه رود 2. Г, Х, TF شدن ; Ш رفت 3. А درربايد 4. Е, F, П دیگر 5. П مطاوعتش ; Ш متابعتش 6. Б, И, П, Т доб. در 7. Ш مطاوعت 8. Е,F,П,Т گفته اند که ; И اگر بند 9. И درست 10. И دشمنی 11. И شود 12. И ,Т доб. باتو 13*. А, И, Т оп. 14. И доб. را 15. И оп. 16. А, Е, F, П, Ш خلاف 17. Г, Х, TF برو 18. Б, И افشان ; Ш افکن 19. Е ژنگ 20. Ш مگر

هر که در پیش[1] سخن دیگران[2] افتد تا مایه[3] فضلش بدانند پایه[4] جهلش بشناسند[5]

ندهد مرد هوشمند جواب	مگر آنگه کز[6] و سؤال کنند

گرچه بر حق بود مزاح[7] سخن	حمل[8] دعویش بر محال کنند

***

ریشی درون[9] جامه داشتم و[10] شیخ[11]* رحمة الله علیه[12] هر روز بپرسیدی[13] که[14] چونست و نپرسیدی[15] کجاست دانستم[16] که[17] از[18]* آن احتراز می کند که[19] ذکر همه[20] عضوی[21]

1. Б, Е, П میان 2. F مهتران 3. Б, F, T پایه 4. C یقین که مایه ; Б, F, T مایه

5. Г, Х, TF شناسند ; Б, И, Т معلوم کنند 6. Б, И کزوی 7. А, И, Ш فراخ 8. А جهل

9. П اندرون 10. Е, F, П, Т, Ш оп. 11. Е, П حضرت شیخ ; Г, Х, TF доб. ازآن

12*. Б, П علیه الرحمة ; Г, Х, TF, F оп. 13. Б, Е, F, П, Т, Ш پرسیدی ; Ш پرسید

14. Е, П доб. ریشت ; F доб. علت ; Ш доб. جراحت 15. Б, Т بگفتی که در ; Ш نپرسید که بر ; А, F доб. که بر ; Е, П доб. که 16. F оп. 17. TF, F оп.

18. F оп. ; Б, Т доб. ذکر 19*. F احتراز آنکه 20. А, Б, Е, F, П, Т همه 21. Б, Т доб. را

روا نباشد و خردمندان گفته‌اند[1] هرکه سخن نسنجد[2] از جوابش[3] برنجد[4]

تا نیک ندانی که سخن عین صوابست

باید که بگفتن دهن از هم نگشائی

گر راست سخن گوئی[5] و در بند بمانی

به[6] زانکه دروغت دهد از بند رهائی

* * *

دروغ گفتن به ضربت[7] لازم[8] ماند[9] که[10] اگر نیز[11] جراحت[12] درست[13] شود نشان[14]

بماند چون برادران یوسف[15] *علیه السلام[16] که[17] بدروغی[18] موسوم[19] شدند نیز[20]

1. И доб. ازروی حکمت و دانائی 2. А, И بسنجد 3. А, F, Ш جواب سخن ; Б, Т доб. بغایت 4. А, И نرنجد 5. А, И باشی 6. П оп. 7. С بضرورت 8. Б, Т, Ш شمشیر ; Е, П لازب 9. С نیاید ; А آید 10. Б, И, Т оп. 11. И до برادران оп.

12. П سر ; А, Б, Т оп. 13. Ш به 14. Б, Т доб. همچنان ; Ш доб. شمشیر 15. Б, Т доб. پیغمبر 16*. Г, Х, TF, П оп. 17. Б, F, Е оп. 18. Б, Е, Б, Ш بدروغ

19. F, П منسوب 20. Б, Е, И, П, Т оп.

بر[1] راست گفتن ایشان[2] اعتماد[3] نماند[4]

قال[5]* بل سولت لکم انفسکم امراً[6]* فصبر جمیل[7]

یکی[8] را که عادت بود راستی * خطائی رود[9] در گذارند ازو

وگر نامور شد* بقول دروغ[10] دگر راست باور ندارند ازو[11]

* * *

اجل[12] کاینات* از روی ظاهر[13] آدمیست واذل موجودات سگ و به

اتفاق خردمندان[14] سگ حق شناس به[15] از آدمی ناسپاس

سگی را لقمه‌ای هرگز فراموش نگردد ور[16] زنی صد نوبتش سنگ

1. TF, T به 2. Б, F, П оп. 3. Б, E, П доб. نیز 4. E доб. قال الله تعالی ; T, Ш доб. قوله تعالی 5. E, И, П, T оп. 6*. И оп. 7*. A, И, F, Ш оп. 8. E, П کسی 9*. Б, F, T خطائی کند ; E خطاگر کند ; И, П دروغ و خطا 10*. E, F بناراستی 11. E, П доб. قطعه : دروغی نگیرند صاحب دلان * بر آنکس که پیوسته گفته ست راست وگر مشتهر شد کسی در دروغ * اگر راست گوید تو گوئی خطاست 12. Ш اعز 13*. П باتفاق 14. E, П оп. 15. Б, F که 16. Б, E, F, П, T گر

وگر[1] عمری[2] نوازی سفله‌ای را — بکمتر تندی[3] آید با تو در جنگ

***

از نفس پرور هنرپروری نیاید و بی هنر سروری را[4] نشاید

مکن رحم بر گاو[5] بسیار خوار[6] — که بسیار[7] خسبست[8] و[9] بسیار خوار

چو گاو ار همی بایدت فربهی — چو خر تن بجور کسان در دهی

***

در[10] انجیل آمده است که ای[11] فرزند آدم اگر[12] توانگری دهمت[13] مشتغل شوی*[14] بمال از من[15] و اگر[16] درویش کنمت تنگدل[17] نشینی[18] پس[19] حلاوت ذکر من کجا[20] دریابی[21] و بعبادت* من کی[22] شتابی[23]

1. Б, F, Ш ور 2. F, П صدره 3. A, Б, E, T چیزی ; И خیر ; F خیری ; П چیز 4. Б, И, F оп. ; С доб. بهیچ 5. T مرد 6. A بار 7. П غایت 8. П خوارست ; T خسیس است 9. TF, Б, T оп. 10. Ш доб. کتاب 11. Б, И оп. 12. TF گر 13. E, П доб. ازمن 14. F گردی 15*. C بمال ; Б, T ازمن بمال ; E, И, F, П оп. 16. TF گر 17. F, И دل تنگ 18. A بنشینی ; П доб. بحال 19. Б, И, T بس 20. Б, E, T оп. 21. F تا ; П یا 22*. A, И, Ш مرکجا کی ; F оп. 23. A, И بشتابی

گه[1] اندر[2] نعمتی مغرور و غافل — گه[3] اندر[4] تنگدستی خسته و[5] ریش

چون در سرّا و ضرّا حالت اینست — ندانم کی بحق پردازی از خویش

***

ارادت بی چون یکی را[6] از تخت[7] شاهی[8] فرود آرد[9] و دیگری[10] را در شکم ماهی نکو[11] دارد[12]

وقتیست[13] خوش آنرا که بود ذکر تو مونس

ور خود بود اندر شکم حوت چو یونس

***

اگر[14] تیغ قهر برکشد نبی[15] و ولی سر* در کشد[16] و گر غمزهٔ لطف بجنباند *بدان[17] را

بنیکان در رساند[18]

1. Б بگاه ; F, T, Ш که ; И это четверостишие оп. 2. Б оп. 3. Б بگاه ; F, T, Ш که 4. Б оп. 5. П دل 6. F, Ш оп. 7. Ш доб و 8. F, Ш پادشاهی 9. Г, Х, TF, F, П فرود آورد 10. А, F, Ш оп. 11. Е, F, П, Т نگه 12. Б, Т доб. هر دو کمال حکمت اوست 13. А, Е, Т وقتست 14. TF گر 15. Г, Х, TF, F, Ш بنی 16*. F, П کشد 17*. А, Г, Х, TF оп. 18. А در رسانند

گر به محشر خطاب[1] قهر کند[2] انبیا را چه[3] جای معذرتست
پرده از روی لطف گو بردار کاشقیا را امید مغفرتست

***

هرکه تبادیب دنیا[4] راه[5] صواب نگیرد بتعذیب عقبی گرفتار آید[6] ولنذیقنهم من العذاب الادنی دون العذاب الاکبر[7]

پندست خطاب مهتران آنگه بند چون پند دهند[8] نشنوی[9] بند نهند

***

نیک بختان[10] بحکایت و امثال پیشینیان[11] پند[12] گیرند از[13] آن پیش[14] که پسینیان[15] بواقعه ایشان[16] مثل زنند[17] و دزدان دست کوته[18] نکنند تا دستشان[19] کوته[20] نکنند[21]

1. Ш доб. و 2. Г, X, TF کنند; Б رسد 3. Б نه 4. E, П دینی 5. Б, F оп. 6. A شود; F оп.; E, П доб. قال الله تعلی 7. Б, T доб. لعلهم یرجعون ; П доб. بیت : بهر حال مر بنده را شکر به که بسیار بد باشد از بد بتر 8. A, П оп. 9. A نشنوند 10. И до کس نیاسودی оп. 11. A, Ш پیشینگان ; F, П پسینان 12. A до پیشینان оп. 13. TF ز 14. Г, X, TF نکنند 15. Пپسینان ; Ш پیشینیان 16. TF, F, Ш او ; Б, T آن 17. X, TF оп. ; E, Ш до بیشتر оп. 18. Б, E کوتاه 19. П دستش 20. Б, E کوتاه 21. A, Г, X, TF کنند

زود مرغ سوی دانه فراز | چون دگر مرغ بیند اندر بند[1]
پندگیر از مصائب دگران | تا نگیرند دیگران بتو[2] پند[3]

***

آنرا که گوش ارادت گران آفریده اند[4] چون کند که بشنود و آنرا که[5] کمند سعادت* کشان میبرد[6] چه[7] کند که نرود

شب تاریک دوستان خدای | می بتابد[8] چو روز رخشنده
وین سعادت بزور بازو نیست | تا نبخشد خدای بخشنده
از تو بکه نالم که دگر داور[9] نیست | وز[10] دست تو هیچ دست بالاتر نیست
آنرا که تو رهبری کسش[11] گم نکند[12] | وآنرا که تو گم کنی کسش[13] رهبر نیست

***

1. Б دام 2. Б, F, П, T زتو 3. Ш вместо этой строки дает تا نیفتی تو هیچو او دربند
4. А, П, Т آفریده است 5. Б, Е, F доб. به 6*. Е, П کشیده اند ; F کشد ; Ш کشند 7. Б, Е, F, П چون 8. А مینماید ; П میدرخشد 9. Ш یاور 10. F, T از 11. С, Г, Х, TF کسی ; Е, F, П, Ш کس 12. Е, F, П, Ш نشود 13. С, Г, Х, TF کسی

گدای نیک انجام[1] به[2] از پادشاه[3] بد فرجام

غمی کز پیش شادمانی بری به از شادیی[4] کز پیش[5] غم خوری

***

زمین را از آسمان نثارست و آسمان را[6] از زمین غبار[7] کلّ اناء یترشح بما فیه

گرت خوی من آمد ناسزاوار

تو خوی* نیک خویش[8] از دست مگذار

***

حق[9]* جل و علا[10] می بیند[11] و میپوشد و همسایه نمی بیند و می خروشد

نعوذ بالله اگر خلق غیب دان بودی

کسی بحال خود[12] از[13] دست کس نیاسودی

***

1. T سرانجام 2. A بهتر 3. Г, X, TF پادشاهی 4. Б, П شادی

5. A, F, П, Ш پیش 6. A, F آسمان 7. Ш доб. که 8*. Ш

خویشتن 9. A خداوند 10*. A, F تعالی 11. F, П بیند 12*. П

که کس زحال خود 13*. Ш دستشان

زر از معدن بکان کندن بدر آید[1] و از[2] دست بخیل بجان کندن[3]

دونان نخورند و گوش دارند   گویند امید به که خورده

روزی بینی به کام دشمن   زر مانده و خاکسار[4] مرده

* * *

هر که بر[5] زیردستان نبخشاید به جور زبردستان گرفتار آید[6]

نه هر بازو که در وی قوتی هست   بمردی عاجزان را بشکند دست

ضعیفان را مکن بر دل گزندی   که در مانی به جور زورمندی

* * *

عاقل چو[7] خلاف[8] در[9] میان آمد[10] بجهد و چون صلح بیند[11] لنگر بنهد که آنجا[12] سلامت[13]

بر[14] کرانست[15] و اینجا حلاوت در میان[16]

1. A, F, T برآید 2. TF ز 3. Б, Е, T доб. برنیاید 4. F, T نامراد ; Ш خاکوار

5. A, П به 6. A доб. بتحقیق 7. Е, П, Ш چون ; Б, F, T چون بیند که 8. Ш بخلاف

9. TF, Ш اندر 10. A, Ш آید ; Е بیند 11. Б, F, T, Ш دید

12. Б, И, F оп. 13. Ш ملامت 14. Ш оп. 15. Б, Е کنار رست

16. П доб. بیت : عاقل بچنین روز کناری گیرد * یا خیزد و اندر میان برود

مقام[1] را سه شش میباید و[2] لیکن[3] سه یک میاید[4]
هزار باره چراگاه خوشتر[5] از میدان
ولیکن[6] اسب ندارد[7] بدست خویش[8] عنان

***

درویشی به[9] مناجات در[10] می گفت[11]* یارب[12] بر بدان رحمت کن که بر نیکان*[13] خود رحمت کرده ای که[14] مر[15] ایشان[16] نزا نیک آفریده ای

***

اول کسی که علم برجامه کرد[17] و انگشتری[18] در[19] دست[20] جمشید بود[21] گفتندش[22] چرا

1. A صاحب کعبتین ; Ш этот афоризм находится в конце рукописи. 2. Б, И оп. 3. С доб. لعبش 4. С میارد 5. Б, Т بهنر 6. Б, F, T, Ш لیک 7. A оп. 8. A خود ندارد

9. Б, Е, И, F, П, Т, Ш در 10. Б, Е, И, F, П, Т, Ш оп. 11. Б, И, F доб. که 12*. П خدایا

13*. A رحمت خود ; Ш خود رحمت است 14. Ш до آفریده ای оп. 15. A, T до آفریده ای оп. 16. Б, Е, П оп. 17. A دوخت ; Е оп. 18. A, Ш انگشترین 19. A, Б, T بر

20. Е, П доб. نهاد ; A, Б, И доб. چپ 21. F доб. انگشتری در دست چپ کرد 22. Б, T پرسیدندش ; Ш ازوی سؤال کردند ; F ویرا پرسیدند که

همه[1] زینت[2] بچپ دادی[3] و[4] فضیلت راست[5] گفت راست[6] را زینت[7] راستی تمامست

فریدون گفت نقاشان چین را | که پیرامون خرگاهش بدوزند
بدان را نیک دار ای مرد[8] هشیار | که نیکان خود بزرگ و نیکروزند

* * *

بزرگی را پرسیدند[9] که[10] با[11] چندین[12] فضیلت[13] که دست راست راست[14] خاتم[15] * در انگشت[16] چپ[17] چرا[18] میکنند[19] گفت ندانی[20] که[21] اهل فضیلت[22] همیشه[23] محروم باشند[24]

1. А, Б, Е, И, F, П, Т оп. 2. Е, И, П доб. همه 3. Ш доб. با آنکه 4. Ш оп. 5. А, Ш پیش است; F دارو 6. Б, Т آن 7. И, F оп. 8. П دان 9. Е, П گفتند 10. TF, Е, П оп. 11. Б, П, Т оп. 12. А چنین 13. F, Ш оп. 14. Г, Х, TF هست; Б, Е, П, Т, Ш دارو 15. Б доб. را; Е доб. چرا 16*. Е در دست; F در; П оп. 17. П доб. را 18. Е, И оп. 19. F است; П داده اند 20. Т ندانید; П оп. 21. Б, П оп. 22. Е, И, Т, Ш فضل; F هنر 23. F همواره; Ш همه 24. А اند; Е, И, F, П باشد

آنکه حظّ آفرید و روزی[2] سخت[3] یا فضیلت همی دهد یا بخت[4]

***

نصیحت پادشاهان کردن[5] کسی را مسلّم باشد[6] که[7] [8]بیم سر ندارد[9] [10]و امید زر[11]

موحّد چه[12] در پای ریزی زرش   چه[13] شمشیر هندی نهی بر سرش

امید و هراسش نباشد ز کس   بر این است بنیاد توحید و بس

***

شاه[14] از بهر[15] دفع ستمکاران است و شحنه برای خونخواران و قاضی مصلحت جوی طراران هرگز دو خصم [16]بحق[17] راضی [18]پیش قاضی نروند[19]

1. A خیر ; Б, T شخص ; F خلق ; Ш خطّ   2. Б, T بازوی ; F دولت و ; A, F, П, Ш доб. و   3. A, F تخت ; П, Ш بخت   4. Ш تخت   5. F, Ш گفتن ; Б, E, П, T оп.   6 . Г, X, TF بود ; F, П, T است   7. A, П доб. نه   8. A доб. از   9. A, И, П دارد   10. TF یا ; И, П доб. نه   11. A بزر   12. И, F, П, T, Ш چو   13. И, F, П, T, Ш چو   14. E, F, П پادشاه   15. Б, F, T, Ш برای   16. E کس   17. F, И оп.   18. C доб. شوند ; И, Ш доб. نروند   19. И, Ш оп. ; A доб. و ندیدم ; П доб. و هرگز دو خصم از پیش قاضی راضی نروند

چو حق[1] معاینه دانی که[2] میبباید داد   بلطف به که بجنگ آوری و[3] دلتنگی[4]

خراج اگر نگزارد[5] کسی[6] بطیبت[7] نفس   بقهر[8] ازو بستانند[9] و[10] مزد[11] سرهنگی

***

همه کس را *دندان بترشی[12] کند شود[13] مگر[14] قاضیان[15] را که[16] بشیرینی[17]

قاضی چو[18] برشوت بخورد پنج خیار   ثابت کند از بهر تو ده[19] خربزه زار

***

قحبه پیر از نابکاری چه کند که توبه نکند و شحنه معزول از مردم آزاری

جوان گوشه نشین شیر مرد راه خداست

که پیر خود نتواند زگوشه ای[20] برخاست

1. П оп.   2. И, F بینی   3. Б, И оп.   4. П دلتنگ   5. Б, Е, И, П, Т نگذارد ; Ш نگذارند   6. И هم او ; Ш خود   7. П بطیب ; Ш بطینت   8. Ш оп.   9. Ш میبستانند   10. Е, F, П, Т оп.   11. Е, И, П, Т, Ш مرد   12*. П بترشی دندان   13. И, F, П, Ш گردد   14. Е, И, П و   15. Б, Е, П, Т, Ш قاضی ; TF قاضیان   16. Е, И, П оп.   17. Ш доб. تیز گردد   18. С, Е, И, П, Т, Ш که   19. Б, Т صد ; Г этот афоризм дает в след. виде: هرکس را بترشی دندان کند گردد مگر قاضیان که بشیرینی   20. Б, F جای خود

جوان سخت[1] میباید[2] که از شهوت بپرهیزد[3]

که پیر سست رغبت[4] را* خود آلت[5] برنمیخیزد

حکیمی را پرسیدند که چندین[6] درخت[7] *** نامور که خدای* عزوجل[8] آفریده است[9]
برومند[10] هیچ یکی[11] را[12] آزاد نخوانده[13] اند مگر سرو را[14] که ثمره ای[15] ندارد گوئی[16] در این چه
حکمتست گفت هر* یکی را[17] دخلی[18] معینست و[19] وقتی[20] معلوم که[21] گاهی[22]* بوجود آن[23] تازه اند[24] و

1. A этот бейт оп. 2. П جست 3. Ш نپرهیزد 4. И آلت 5*. И ذکر خود

6. TF оп. 7. C همه 8*. E, П, T تعالی 9. Б, Ш оп. است ; C, TF, И доб. و ;
E, П доб. بلند و ; F доб. همه میوه دار و ; T доб. همه 10. Б, T میوه دار ; Ш برومندند ; C доб.
کرده ; Б, П, Ш доб. و 11. Б, T оп. 12. TF یک 13. A نمی گویند ; E, И
نخوانده است ; П نخوانند 14. F, T, Ш оп. 15. Б, T, Ш ثمری 16. Б, E, F, П,
T, Ш оп. 17*. A درختی ; Б یک را ; Ш درخت را 18. A ثمره 19. A که ;
Б, F, T, Ш оп. و ; И до همه оп. 20. A, Б, F, T, Ш بوقتی 21. Б, T و ; A, F, П, Ш оп.
22. Б, F, П گهی 23*. Б, T, Ш оп. 24. A تازه آید ; П تازه است ; Ш تازه

گاهی[1] *بعدم آن[2] پژمرده[3] و سرو را هیچ از این[4] نیست[5] و همه[6] وقتی[7] خوشست[8] *و
این[9] است[10] صفت آزادگان[11]

*بر آنچه[12] میگذرد دل منه که دجله بسی   پس از خلیفه بخواهد گذشت در بغداد
گرت ز دست برآید چو نخل باش کریم[13]   ورت *ز دست نیاید[14] چو سرو باش[15] آزاد

* * *

دو[16] کس مردند و تحسر[17] بردند یکی آنکه داشت و نخورد و دیگر[18] آنکه دانست و نکرد

کس نبیند[19] بخیل فاضل را   که نه در عیب گفتنش کوشد[20]
ورکریمی دو صد گنه دارد[21]   کرمش[22] عیب ها فرو پوشد[23]

1. Б, Ш گاه   2*. Б, Т, Ш оп.   3. А доб. شود   4*. Б, Т ثمر ; Ш ازاینها ; Е, П доб. چیزی   5. А, П, Ш оп.   6. Е, П درهمه ; И همیشه   7. Б, Ш وقت ; И оп.   8. А, Е И, Т, Ш تازه است   9*. А оп.   10. А, Б, Е, П, Т, Ш оп.   11. А, Б, Е, П, Т, Ш доб. ست   12*. С برینچه ; F, Т بهرچه   13. Ш سلیم   14*. Б مجال نباشد ; Ш بدست نیفتد   15. А شو   16. И, Ш этот афоризм оп.   17. Б, F, П حسرت بی حد   18. Б, F دیگری   19. И نگوید   20. А نکوشند   21. П کند   22. F هنرش   23. Ш четверостишие оп.

تمام[1*] شد کتاب گلستان[2*] والله المستعان بتوفیق باری عزّ اسمه[3]

در این جمله[4] چنانکه رسم مؤلفانست[5] از شعر[6] متقدمان بطریق استعارت تلفیقی نرفت

کهن خرقهٔ[7] خویش پیراستن   به از جامه عاریت خواستن

غالب[8] گفتار سعدی طرب انگیزست وطیبت[9] آمیز[10] و کوته نظران را بدین علت[11]
زبان طعن[12] دراز گردد[13] که مغز دماغ بیهوده بردن و دود چراغ بیفایده خوردن
کار خردمندان نیست ولیکن بر رای روشن صاحبدلان که روی سخن در[14]
ایشانست پوشیده نماند[15] که در[16] موعظه های شافی[17] در سلک عبارت[18] کشیده است[19]

1. Перед تمام доб. : А انجامیدن کتاب گلستان ; Е, П خاتمة الکتاب : И ثم   2*. И оп.

3*. Б, F, T بتوفیق حضرت سبحان و هو المستعان و علیه التکلان بدانکه ; И بحمد الله وحسن توفیقه

4. Б, F, T کتاب ; Ш نسخه ; И оп.   5. Б, F, T доб. وداب مصنفان   6. F, T اشعار

7. И, F, Ш جامه   8. И до محروم نماند оп.   9. Б, Е, F, П طیب   10. Б, F, T оп.   11. А оп.

12. Б, F, П طعنه   13. П کردند   14. Б, П, T بر   15. Б, T نماناد   16. Ш درر ;

С, F, T оп.   17. С, А, TF доб. را   18. П, T عبرت   19. Ш کشیدن

و داروی تلخ نصیحت بشهد ظرافت برآمیخته[1] تا[2*] طبع ملول ایشان[2] از دولت قبول محروم نماند[3]

ما نصیحت بجای خود کردیم	روزگاری در[4] این بسر بردیم
گر نیاید بگوش رغبت کس	بر رسولان پیام باشد و بس
یا ناظراً فیه سل بالله مرحمة[5]	علی المصنف[6] و استغفر لصاحبه[7]
واطلب لنفسک من خیر ترید بها[8]	من بعد ذلک غفراناً لکاتبه[9]

1. Ш برآمیختن и доб. بطریق اقل اقراب است و بتعلیم و بتادیب آنست 2*. Б, Е, П, Т

طبع بتندی نگردد و کتاب ; Ш طبع مخاطب [Б, Т оп.] ملول نشود و 3. С, А, П доб.

انشاء الله تعالی .F доб ; والحمد لله رب العالمین وصلواة علی خیر خلقه محمد وآله اجمعین و سلم تسلیماً کثیراً

4. Б, Т بر 5. F, Ш это четверостишие оп. 6. Г, Х, TF الصنف 7. Б, Е لکاتبه ;

T بکاتبه 8. Е, П, Т بر ; И لها 9. Б, Е لصاحبه ; Т مصاحبه ; А доб.

لو ان لی یوم التلاق مکانه * حذ الروف لقلب یا مولانا

ای المثی وانت مولی محسن * ها قد اشارت واطلب الاحسانا

ПРИЛОЖЕНИЕ 1

ندانی که من در اقالیم غربت — چرا روزگاری بکردم درنگی
برون رفتم از تنگ ترکان که دیدم — جهان درهم افتاده چون موی زنگی
همه آدمی زاده بودند ولیکن — چو گرگان بخونخوارگی تیزچنگی
چو باز آمدم کشور آسوده دیدم — پلنگان رها کرده خوی پلنگی
درون مردمی چون ملک نیکمحضر — برون لشکری چون هژبران جنگی
چنان بد در آن عهد اول که دیدم — جهان پر ز آشوب و تشویش و تنگی
بگفتم که این کشور آسوده کی شد — یکی گفت سعدی چه شوریده رنگی
چنین شد در ایام سلطان عادل — اتابک ابوبکر سعد بن زنگی

ПРИЛОЖЕНИЕ 2

مایهٔ عیش آدمی شکمست — تا بتدریج میرود چه غمست

گر ببندد چنانکه نگشاید — گر دل از عمر برکنی شاید

ور گشاید چنانکه نتوان بست — گو بشوی از حیات دنیا دست

چار طبع مخالف و سرکش — پنج روزی شوند باهم خوش

گر یکی زین چهار شد غالب — جان شیرین برآرد از قالب

لاجرم مرد عارف و کامل — ننهد بر حیات دنیا دل

پند سعدی بگوش جان بشنو — ره چنینست مرد باش و برو

ТЕКСТ

УКАЗАТЕЛЬ ИМЕН

УКАЗАТЕЛЬ ГЕОГРАФИЧЕСКИХ НАЗВАНИЙ

УКАЗАТЕЛИ

[17] *Сāлиx* — один из пророков, предшествовавших Мухаммаду; его верблюд считается священным. Лжепророк Даджжал во время светопреставления должен появиться на осле.

[18] Имеется в виду участь бедняков.

[19] *Сокрушаешься об их имуществе* — в смысле «завидуешь»; здесь речь идет уже о богатых.

[20] Коран, XIX, 47. — Этими словами Āзар — идолопоклонник и ваятель идолов — отвечает сыну своему Аврааму, пытавшемуся обратить его в единобожие.

[21] *Где клад, там змея* — по народному поверью, каждый клад охраняется змеей.

ГЛАВА VIII

[1] В оригинале эти слова по-арабски; дальше — авторский перевод их на персидский язык.

[2] *Байлакан* — древний город в Азербайджане.

[3] Таким способом мясники на базаре обманывают покупателей.

[4] *Мардашт* — один из трех районов Фарса. Глину для лучших сортов китайского фарфора выдерживают годами.

[5] *Скорняжничать* پوستین دوزی کردن — «сшивать шкуры», тогда как волк, нападая на скот, раздирает шкуры.

[6] *Ночь предопределений* — ночь ниспослания Корана (ср. Коран, XCVII, 1—3). В оригинале игра омонимами (*кадр* — «цена» и *лайлат ул-кадр* — «ночь предопределений»).

[7] *Книга* — Коран.

[8] Коран, XXXVI, 60.

[9] По преданию, воды из источника жизни выпил лишь пророк Хизр.

[10] *В той обители* — в загробном мире.

[11] *Развалины* — тайная продажа вина обычно производилась в полуразрушенных покинутых домах.

[12] *Шейх мой* — имеется в виду учитель Са'дӣ Абӯ-л-Фарāдж (см. прим. 15 к гл. II).

[13] Коран, XII, 18.

[14] Коран, XXXII, 21.

[15] См. прим. 11 к гл. II.

[16] *Джамшӣд* — мифический царь древнего Ирана, по преданию, научивший людей искусству шить одежду, обрабатывать металл и проч.

[17] Явно обличительное высказывание о судье позволяет думать, что и слова *Градоправитель — для головорезов* надо понимать в смысле: «для пользы головорезов». В этом свете начинает вызывать сомнение подлинность положительной оценки роли шаха в первой части сентенции. Не является ли слово «отражение» دف интерполяцией благонамеренного переписчика? Не стояло ли первоначально вместо دف «отражение» — تف «польза»? *Ред.*

[18] *Уединяющийся в углу* — отказавшийся от мирских страстей и суеты.

[19] *Свободный* آزاد — традиционный поэтический эпитет кипариса.

[20] *Свободные* — здесь в значении «свободные от мирских страстей».

[18] Другими словами, эмир пожертвовал эти деньги на нужды паломника, т. е. с благочестивой целью.

[19] *Хуфāджа* — бедуинское племя, промышлявшее ограблением паломников.

[20] *Порезали бы себе руки* — как порезали себе руки подруги Зулайхи, пораженные красотой Йӯсуфа (Коран, XII, стихи 30—31).

[21] Коран, XII, 32. — Слова Зулайхи, с которыми она обратилась к женщинам, пораженным красотою Иосифа.

[22] Смуглость и худоба у арабских и персидских средневековых авторов несовместимы с понятием женской красоты.

[23] *Здоровый* — не знающий любви.

[24] *Кāзӣ Хамадана* — можно думать, что здесь имеется в виду 'Айн ал-Кузат Хамаданӣ, знаменитый мистик XI в., ученик и любимец известного богослова Ахмада Газзāлӣ (ум. ок. 1125 г.), посвятившего ему свой трактат *Саваних ал-'ушшāк*. *Ред.*

[25] *Чоуган* — клюшка для игры в поло; ее изогнутый конец — аллегорическое обозначение завитка волос (*зулф*) красавицы.

[26] *Прекрасные уста* — буквальный перевод был бы «уста, подобные глазу петуха»; это редкое сравнение скорее значит «разукрашенный, яркий, нарядный» и т. д.

[27] Коран, XL, 85.

[28] *Великое море* — Средиземное море.

ГЛАВА VI

[1] *Великий свиток* — одно из иносказательных обозначений Корана.

ГЛАВА VII

[1] *Осел 'Йсы* — осел, на котором Иисус Христос, по преданию, въехал в Иерусалим.

[2] *Медвежонок* — детская игра, «где один из детей становится на четвереньки и старается лягнуть других ногой. Если он кого-либо успеет ударить, этот становится на его место» (И. Холмогоров, *Гюлистан...*, стр. 353).

[3] *Сухайль* — Канопус, самая яркая после Сириуса звезда южного неба. Арабы наблюдали ее севернее Йемена, в котором издревле выделывались лучшие сорта сафьяна; отсюда поверье о благоприятном влиянии Канопуса на выделку кожи.

[4] Шелковое покрывало в Ка'бе, по преданию, принадлежало пророку Мухаммаду.

[5] В караване неимущие паломники шли пешком, богатые ехали в особых корзинах, по два на каждом верблюде.

[6] *Пешеход из слоновой кости* — пешка.

[7] *Священная книга* — одно из метафорических обозначений Корана.

[8] *Арслāн и Āгӯш* — распространенные тюркские имена.

[9] *Бамиан* — древний город на пути из Балха в Индию.

[10] *Фитрат* — здесь милостыня, раздаваемая в дни праздника, завершающего пост рамазана. *Зикāт* — см. прим. 52 к гл. II.

[11] *Четки в тысячу верен* — признак показного благочестия.

[12] *Рука высокая с рукой низкой* — рука дающего и рука просящего.

[13] Коран, XXXVII, 40.

[14] Известный хадис.

[15] *Темно-красного цвета* — женщины окрашивали кончики пальцев (ногти) в темно-красный цвет соком растения унаби.

[16] *Тюркский идол* — здесь как символ обычной, земной красоты.

[3] *Бросил щит* — сдался, отказался от борьбы.

[4] *Джāлӣнӯс* — Гален, знаменитый римский врач и естествоиспытатель (около 130—230 н. э.). В средневековом мусульманском предании не только врач, но и мудрец-философ.

[5] *Сахбāн Вā'ил* — знаменитый арабский оратор (VII в.); его красноречие вошло в поговорку.

[6] *Хасан Маймандӣ* — везир султана Махмуда Газнави.

[7] *Испорченное серебро* — см. прим. 27 к гл. III.

[8] Последняя фраза по-арабски.

[9] Коран, XXXI, 18.

[10] *Абӯ-л-Фавāрис* — «отец коней», ироническое прозвище осла.

[11] *Истахр* — древняя столица Фарса—Персеполь, известный своими каменными сооружениями.

[12] *Добровольно возглашал призыв к молитве* — здесь идет речь о добровольном и бесплатном исполнении обязанностей муэззина.

[13] *Мечеть Санджāра* — по-видимому, мечеть, построенная султаном Санджāром (правил с 1118 по 1157 г.) в городе Санджаре в Месопотамии.

ГЛАВА V

[1] *Аййāз* — любимый раб султана Махмӯда Газнавӣ.

[2] *Йӯсуф* — Иосиф Прекрасный.

[3] *Ни силы терпеть, ни мочи говорить* — он не мог подавить свое чувство и не решался объясниться.

[4] *Распрощался с жизнью* — т. е. воспылал такой страстью, что готов был пожертвовать ради нее своей жизнью.

[5] *Алоэ* — горький сок этого растения широко применялся в средневековой медицине.

[6] *Поднята им* — т. е. царевичем.

[7] *Обиды от нее* (или него) — так здесь и далее, хотя выше речь идет об *обидах от неучей (невежд)*.

[8] *Собрал кости* — прекратил игру в кости, прервал отношения.

[9] *Фатха и дамма* — диакритические знаки арабского алфавита, здесь — аллегория для обозначения растительности на лице.

[10] В оригинале слова бедуина по-арабски; далее идет пересказ его слов по-персидски.

[11] *Расстояние между двумя восходами* — расстояние, которое можно пройти за сутки пути.

[12] Это стихи Са'дӣ из его сборника *Рисāла-йи сāхибиййа*. См.: *Куллиййāт*, изд. М. Фуругӣ, стр. 765. *Ред.*

[13] По преданию, источник живой воды находится под землей, в преисподней (*зулмат*).

[14] По-видимому, речь идет о мире, заключенном хорезмшахом Мухаммадом с каракитаями в 1210 г. Если рассказ не вымышлен, то факт пребывания Са'ди в Кашгаре в этом году имеет большое значение для восстановления его биографии. *Ред.*

[15] *Замахшарӣ* — знаменитый филолог (1075—1144), автор многочисленных трудов по арабскому языку.

[16] *Зайд* и *'Амр* — наиболее распространенные арабские мужские имена, в грамматиках обычно используются для примеров в качестве трафаретов.

[17] В последней строке этого арабского стихотворения непереводимая игра прямыми и переносными (в качестве грамматических терминов) значениями слов.

ГЛАВА III

[1] *Угол терпения* — место уединения аскета, отрекшегося от мира; келья.

[2] *'Азӣз* — звание сановника, управлявшего финансами в средневековом Египте.

[3] *Душу драгоценных* — «твою душу» (см. прим. 33 к гл. II).

[4] *Ардашир Бабӑкӑн* (226—241) — основатель династии Сасанидов.

[5] Эти слова даны в тексте по-арабски, а затем идет их персидский перевод.

[6] Коран, VII, 29.

[7] *Васит* — город в Ираке между Куфой и Басрой.

[8] Татарами во времена Са'дӣ называли завоевателей-монголов.

[9] *Колоквинт* — дикая тыква, отличающаяся крайней горечью, употребляется как слабительное.

[10] *Котел поднят* — в значении «готов для приготовления пищи».

[11] *В степь* — здесь за пределы стойбища, где происходил пир.

[12] Точнее, собиратели колючки, служащей кочевникам топливом.

[13] Коран, XLII, 26.

[14] *Муравьи* — автор имеет в виду вообще насекомых (ср. «мурашки»).

[15] В подлиннике — муравей (مور).

[16] *Киш* — остров в Персидском заливе.

[17] *Гур* — дикая гористая местность в западной части современного Афганистана.

[18] *Фараоновы помыслы* — крайнее высокомерие.

[19] Коран, X, 90.

[20] Коран, XXIX, 65.

[21] *Дом, который останется после тебя,* — память о человеке.

[22] *Тонкая ткань* — тонкая бумажная ткань, выделывавшаяся в Дамиетте (Египет).

[23] Имеется в виду конь, на котором спасается преследуемый.

[24] Имеется в виду чалма из египетского полотна. Египетское полотно — наиболее тонкое и дорогое.

[25] *Дозволенная кровь* — кровь, которую не возбраняется, не грешно пролить.

[26] *Путники божьего пути* — суфии.

[27] *Испорченные деньги* — неполноценная монета, выпускавшаяся правителями отдельных областей с принудительным курсом.

[28] *Нӣмрӯз* — «Полуденное царство» — поэтическое название Сеистана, области в Восточном Иране.

[29] *Бегтӑш* — распространенное тюркское имя, применяемое здесь, по-видимому, в нарицательном значении.

[30] *Лев в глубине своего логова и упавший сокол* — т. е. старый, одряхлевший лев, который не может уже охотиться, и сокол, потерявший способность летать.

[31] *Муçаллӑ* — «место молитвы»; в Ширазе — известный загородный парк при кладбище.

[32] *Купол 'Азуда* — купол мавзолея в пригороде Шираза. Похороненный там Азуд ад-Доуле, представитель династии Буидов, правил в Фарсе и Ираке с 949 по 983 г.

ГЛАВА IV

[1] *Нет мощи!* — первые слова арабской формулы для выражения удивления и ужаса: «нет мощи и силы, кроме как у Аллаха!» Соответствует русским выражениям «не дай боже!», «упаси бог!» и т. п.

[2] *Сарханг* — в средние века охранник из личной гвардии царя; военный чин с полицейскими функциями (в настоящее время — полковник).

[22] *Одержимый* — исступленный суфий-дервиш.

[23] Имеется в виду мистическая тоска — стремление к божеству. Суфии выражали ее пением светских гедонических стихов, которым придавалось иносказательное значение.

[24] *Бануӯ-Хилāл* — бедуинское племя.

[25] Буквально: *доставал птиц из воздуха.*

[26] Коран, XCIV, 5.

[27] В традиционной системе образов Бахрāм — олицетворение могущественного и щедрого царя, а идея посильного дара («лепта вдовицы») воплощена в легенде о муравье, поднесшем Сулайману ножку саранчи.

[28] *Абӯ-Хурайра* («отец кошки») — прозвище одного из близких Мухаммаду людей, не расстававшегося с любимой кошкой (ср. гл. III, рассказ 23).

[29] *Избранник божий* — пророк Мухаммад.

[30] *Кудс* — здесь: пустыня близ Иерусалима.

[31] *Франки* — в данном случае имеются в виду крестоносцы. Данное событие произошло, по-видимому, в 40-х годах XIII в.

[32] Здесь имеется в виду не приданое в обычном понимании: отец невесты дал эти деньги неимущему Са'дӣ с тем, чтобы тот имел возможность, согласно шариату, одарить невесту перед свадьбой.

[33] *Драгоценных* — иносказательная формула величания, заменяющая прямое обращение во 2-м л. ед. или мн. числа. Применяется только к суфиям и духовенству.

[34] По-видимому, в смысле «как не насытятся глаза жаждущего видом Евфрата». مستسقی значит не только «жаждущий» вообще, но и «больной водянкой» (очевидно, в связи с тем, что больные водянкой часто испытывают жажду). Возможно, что Са'дӣ имел в виду именно второе значение.

[35] *Соответственно этим словам* — т. е. предыдущему рассказу (этот рассказ посвящен той же теме, что и предшествующий).

[36] *Вакуфный хлеб* — бесплатное питание из средств вакфа — имущества, пожертвованного с богоугодной целью.

[37] Т. е. ради избавления от мирских забот.

[38] Коран, II, 41.

[39] Ученый в средневековом представлении — прежде всего ученый-богослов.

[40] *Люди пути* — суфии, дервиши противопоставляются здесь представителям официального богословия *(ученым)*, преподавателям и ученикам медресе.

[41] Имеются в виду суфии.

[42] Имеются в виду ученые-богословы.

[43] Коран, XXV, 72.

[44] *Старец пути* پیر طریقت — верховный суфийский наставник.

[45] *Мудрец* — суфий, достигший высших ступеней мистического познания.

[46] *То стань прахом* — т. е. «смирись!»

[47] По-видимому, имеются в виду суфии.

[48] Коран, XXIX, 7. *Присоединил ко мне в своем поклонении* — поклонялся бы наравне с Аллахом другому божеству.

[49] *Сарандиб* — о. Цейлон.

[50] Возможно, что в этих словах содержится намек на суфиев, выступавших с самостоятельной (еретической, с точки зрения Са'дӣ) проповедью.

[51] *Мудрец* (ариф) — точнее: познавший (в суфийском смысле).

[52] Дальнейшие строки — от лица Са'дӣ.

[53] *Зекат* — налог на имущество, взимаемый, согласно предписанию Корана, в пользу бедных членов мусульманской общины.

44 Т. е. до Судного дня не появится более безобразного, чем он, так же как более красивого, чем Йӯсуф.

45 *Мурдāд* — месяц иранского солнечного календаря, продолжающийся с 23 июля по 22 августа.

ГЛАВА II

1 Здесь и везде слово *пāрсā*, которое Са'дӣ строго отличает от других терминов, близких по значению (таких, как *зāхид, 'āриф, 'āбид, ṣāлих, дарвӣш, ṣāхибдил)*, мы переводим «набожный человек», а иногда, в зависимости от контекста, как «благочестивый человек», «праведник». Этим словом Са'дӣ обозначает вообще всех людей, строго соблюдающих предписания ислама, однако не входящих в какой-нибудь дервишеский орден.

2 *'Абд ал-Ḳāдир Гӣлāнӣ* — знаменитый суфийский шейх, основатель суфийского ордена Ḳāдарӣйā (умер в 1166 г.). Са'дӣ учился в Багдаде у учеников 'Абд ал-Ḳāдира.

3 Средиземное море в части, омывающей североафриканский берег.

4 *Джабра'ӣл* и *Мӣкā'ӣл* — архангелы Гавриил и Михаил. *Ḥафṣа* и *Зайнаб* — жены пророка Муḥаммада.

5 Т. е. Аллаха.

6 Т. е. пророка Иакова, отца Иосифа Прекрасного.

7 *Кан'āнский колодец* — колодец в Ханаане, куда, по Библии и Корану, бросили Иосифа Прекрасного его братья.

8 *Ба'альбак (Балбак)* — город в Ливане.

9 Т. е. из материального мира в мир божественного откровения.

10 Коран, L, 15.

11 Согласно шариату, воровство карается отсечением руки.

12 *Все, что есть у дервишей, принадлежит нуждающимся.* Поскольку коврик украден у дервиша, дервиш же, по обету, не может иметь никакой собственности, то в данном случае совершена кража не частной (см. выше, прим. 11), а «божьей» собственности *(вакф)*. По шариату, наказание за подобную кражу несколько мягче.

13 *Шапка из козьей шкуры* — обычный головной убор праведников-дервишей; «татарскую» шапку носили неверные, монголы-завоеватели.

14 *Нахла-и Маḥмӯд* — караванная стоянка в оазисе к востоку от Мекки.

15 Джамāл ад-Дӣн Абӯ-л-Фараāдж 'Абдарраḥмāн сын Мӯхӣӣ ад-Дӣна Йӯсуфа сына Джамāл ад-Дӣна Абӯ-л-Фараāджа ибн ал-Джӯзӣ (1186—1257) — учитель Са'дӣ, мухтасиб Багдада, на что намекает Са'дӣ в первом стихе данного рассказа. Исследователи спутали его с его дедом, знаменитым богословом, филологом, историком и проповедником Ибн Джӯзӣ (1116—1201).

16 *Слушание* (سماع) — ночные сборища, где за вином слушали певцов, исполнявших песни любовно-лирического содержания под аккомпанемент струнных инструментов и бубна.

17 Как видно из предыдущего, под *хыркой* (обычно — рубище, власяница суфийских старцев) здесь подразумевается головной убор (тюрбан).

18 *Поет ли он или не поет* — в значении: выводит ли одну из мелодий классической системы ладов (см. прим. 19) или поет не по-ученому.

19 *'Ушшāк, Ḫорāсāн, Ḥиджāз* — названия трех ладов из классической арабско-персидской системы «двенадцати макамов» (двенадцати основных ладов), в которых составлялись вокальные пьесы профессиональных исполнителей.

20 *Ман* — в данном случае имеется, вероятно, в виду арабский манн, равный двум ратлям, т. е. около 900 г.

21 *Драть уши* — подвертывать колки, настраивать.

[11] *Кольцо в ушах* — отличительный признак рабов.

[12] Имеется в виду *Шāх-нāме* Фирдоуси.

[13] *Хурмуз* — Ормуз IV (578—590), иранский царь из династии Сасанидов, сын Анӯшӣрвāна. Известен своими преследованиями знати.

[14] *Йаҳӣā* — евангельский пророк Иоанн Креститель, сын Захарии. Его мнимая гробница находится в Дамаске и служит местом паломничества.

[15] *Ҳаджжāдж* — Ҳаджжāдж ибн Йӯсуф, полководец и наместник халифа ʿАбд ал-Малика ибн Марвāна (685—705).

[16] Словом «рысь» мы переводим سیه گوش (букв.: «черноухий») — азиатский вид степной рыси, каракал.

[17] *Выкладывать потроха перед вороном* — добровольно подвергать себя опасности, рисковать. В данном случае имеется в виду царская служба.

[18] На Востоке прачки, стирая белье, колотят его о камень.

[19] Известная народная поговорка.

[20] *Ҫāхибдӣвāн* — титул везира и советника Абака-хана Шамс ад-Дӣна Джувайнӣ, покровителя Саʿдӣ, посвятившего везиру несколько касыд и целую книгу — сборник стихотворений дидактико-лирического содержания под названием «Ҫāхибӣййа».

[21] Т. е. был одет в лохмотья.

[22] *Талисман* — здесь чары, охраняющие доступ к сокровищнице.

[23] *Ходжа* — господин, вельможа; титул высокопоставленных лиц. Здесь, как часто у Саʿдӣ, в значении «богатый купец, ведущий морскую торговлю с отдаленными странами».

[24] Т. е. они были в облачении дервишей.

[25] *Ҡарӯн* — библейский Корей, легендарный богач, проглоченный землей за его скупость и жадность.

[26] *Рута* — род многолетних травянистых и полукустарниковых растений из семейства рутовых, из листьев которых добывают эфирные масла. От огня вспыхивает и мгновенно сгорает.

[27] Видимо, во время казни или когда тело казненного лежало на лобном месте.

[28] Т. е. у упомянутого праведника.

[29] ʿАмр ибн Лайс — известный правитель из династии Саффаридов (879—900).

[30] Религиозно-правовая система ислама не допускает казни раба за бегство от хозяина.

[31] *Заузан* — округ в Хорасане.

[32] Имеется в виду адресат, т. е. опальный везир.

[33] Т. е. дервиши.

[34] *З̱ӯ-н-нӯн Миҫрӣ* — прозвище известного египетского мистика и отшельника.

[35] Потомки ʿАлӣ носили длинные волосы, заплетенные в косы.

[36] Во время этого праздника паломник должен находиться в святых местах.

[37] *Малатья* — город в Малой Азии, где во времена Саʿдӣ жили греки-христиане.

[38] *Анварӣ* — Аухад ал-Дӣн ʿАлӣ ибн Исҳāк Анварӣ Абӣвардӣ, знаменитый персидский поэт-панегирист (умер в 1189 г.).

[39] Коран, XLI, 46.

[40] *Кисрā* — арабизированная форма титула «хусрау», который носили цари династии Сасанидов. В данном случае имеется в виду Ануширван.

[41] Имеется в виду завоевание Египта Аббасидами.

[42] Имеется в виду предание о фараоне, восставшем против Аллаха (Коран, X, 76 и след.).

[43] *Джинн Ҫахр*, по преданию, отличался безобразной наружностью. Он похитил на некоторое время перстень Сулаймана.

[19] *Узоры* (или *«изображения»*) *Аржанга* — «Аржанг» — священная книга Манихеев, по преданию, украшенная замечательными иллюстрациями. Автором этой книги. а также искуснейшим художником считался основатель манихейской религии Мани (казнен около 275 г. н. э.).

[20] *Са'д ибн Абӯ Бакр ибн Са'д ибн Зангӣ* — правитель Фарса. Умер он в юношеском возрасте (1258 г.) от какой-то болезни и правил всего 12 дней. *Гулистāн* посвящен ему. С именем этого Са'да, как позволяют думать некоторые данные, связано также и прозвище Са'дӣ, а не с именем его деда Са'да ибн Зангӣ (умер в 226 г.), как считало большинство исследователей творчества поэта.

[21] *Чистый сердцем* — так передаем мы здесь и ниже выражение صاحبدل и صاحبدلان, букв.: «люди, обладающие сердцем», т. е. просветленные, люди, обладающие даром мистической любви и иррационального суфийского понимания вещей.

[22] *Абӯ Бакр ибн Абӯ Наср* — везир правителя Фарса Абӯ Бакра ибн Са'да ибн Зангӣ.

[23] *Дервиш (дарвӣш)* — поэт употребляет это слово в двух значениях: 1) бедняк, нищий, бродяга; 2) мусульманский странствующий монах (суфий).

[24] *Бузурджмихр (Бузарджмихр, Бузургмихр)* — везир царя Хусрау Ануширвана (531—579 гг. н. э.). В многочисленных легендах Бузурджмихр выступает как мудрый и рачительный правитель.

[25] *Алванд* — горная вершина (3400 *м*) и горный хребет в Иране, к югу от Хамадана.

[26] Са'дӣ имеет здесь в виду независимость, которую дают ему бедность и отсутствие общественного положения.

[27] *Кан'āн* — библейский Ханаан, по преданию, родина Иосифа Прекрасного.

[28] *Лукмāн* — легендарный мудрец, дважды упоминаемый в Коране.

[29] Арабская поговорка, приписываемая Лукмāну.

[30] *От бегства* [*пророка*] *минуло 656 лет* — 1258 г. н. э.

ГЛАВА I

[1] Коран, III, 128: «...рай уготован тем... которые укрощают гнев и прощают людям».

[2] *Махмӯд ибн Сабуктагӣн* — султан (998—1030); основатель могущественной династии Газневидов.

[3] *Нӯшӣнравāн* (или *Нӯшӣрвāн*, или *Āнӯшӣравāн*) — одна из поздних форм имени сасанидского царя Āнӯшӣрвāна (531—579).

[4] *Тур* — гора Синай, издревле считавшаяся священной у иудеев и мусульман.

[5] *Наденьте женское платье* — фигуральное выражение, обозначающее «признайте свою трусость и бессилие!»

[6] *Хумāй* — легендарная птица, приносящая счастье людям; по легенде, человек, на которого падет тень Хумāя, делался царем.

[7] *Йӯнус* — библейский Иона, причисляемый исламом к числу пророков — предшественников Мухаммада.

[8] *Лӯт (Лот)* — по Корану, один из пророков — предшественников Мухаммада, друг и сподвижник Авраама. В мусульманской традиции жена Лота, оглянувшаяся на Содом и Гоморру, — символ сбившегося с пути человека из хорошей семьи.

[9] *Люди пещеры* — так названы в Коране «семь отроков» известной христианской легенды.

[10] *Угулмуш* — один из потомков азербайджанских Ильдигизидов, впоследствии (1237—1250) самостоятельно правивший областью Хамадана.

ВВЕДЕНИЕ

[1] Коран, XXXIV, 12.

[2] *Носящий [на теле] знак своей миссии* — по мусульманскому преданию, у Мухаммада на спине был особый знак («печать»), удостоверявший его пророческую миссию.

[3] По Корану (XXIII, 26 и след.), как и по Библии, Нӯх (Ной) спасся в ковчеге.

[4] Имеется в виду мрак неверия и невежества, в котором пребывали люди до появления Мухаммада.

[5] *Утративший сердце* — влюбленный; иными словами, он настолько влюблен в Аллаха, что «лишился сердца», т. е. впал в забытье. Аллах, по учению ортодоксального ислама, не обладает никакими материальными признаками.

[6] *Сулаймāн* — библейский царь Соломон, сын Давида, причисляемый исламом к пророкам — предшественникам Мухаммада. По представлению некоторых средневековых персидских и арабских авторов, область Фарс была центральной частью царства Соломона. Титул *преемник Сулаймāна* обычно прилагается в источниках к именам правителей Фарса.

[7] *Музаффар ад-Дӣн Абӯ Бакр ибн Са'д ибн Зангӣ* (1226—1258) — правитель Фарса, покровитель Са'дӣ.

[8] Арабская поговорка.

[9] Ароматическая глина во времена Са'дӣ употреблялась в качестве мыла.

[10] По-видимому, поэт намекает на 17-й стих II суры Корана: «Они глухи, они немы, слепы, для них нет возврата к прежнему». В предыдущих стихах речь идет о язычниках, упорствующих в неверии, остающихся глухими к проповедям посланников Аллаха и издевающихся над ними.

[11] Имеется в виду Са'дӣ.

[12] *Меч 'Алӣ* — здесь как символ неустанной борьбы за веру.

[13] По представлению мусульман, обитатели рая облачены в одежду зеленого цвета.

[14] *Урд-Бихишт* — второй месяц старого иранского календаря (применяемого и в настоящее время), продолжающийся с 21 апреля по 21 мая.

[15] *Эра Джалāла* — старый иранский солнечный календарь, разработанный в XI в. в Исфаганской обсерватории группой ученых-астрономов под руководством знаменитого ученого и поэта 'Умара Хаййāма. Этот календарь и предложенное им летосчисление были названы по имени сельджукидского султана Джалāл ад-Дӣна Малик-шāха (1070—1092).

[16] Т. е. самого шаха и его отца Са'да.

[17] Т. е. шах.

[18] *Китайская картинная галерея* — буддийский храм, богато украшенный живописью и скульптурой. На Ближнем Востоке китайская живопись издревле считалась самой лучшей в мире.

ПРИМЕЧАНИЯ

Мы подали уместные наставления
И провели за этим некоторое время.
Если не придутся они по вкусу чьих-либо ушей, —
То [что же делать]: долг посланников передать весть, и только.

* *
*

О ты, глядящий в эту [книгу], проси Аллаха помиловать
Сочинителя ее, и сам прости писателя.
Бери для себя все полезное, что найдешь в ней,
А после этого помолись за переписчика.

Юноше надобно быть твердым, чтобы воздерживаться от вожделения,
А у старика, слабого желаниями, орудие само не подымается.

* *
*

Спросили одного мудреца: «Господь славный и великий сотворил столько славных деревьев плодоносных, но почему же ни одно из них не называют «свободным» [19], кроме кипариса, который и плодов-то не приносит. Не скажешь ли ты, что за мудрость в этом?» Сказал он: «Для каждого дерева существуют определенные условия и известное время, при наличии которых они зеленеют, а в отсутствии их они вянут. А у кипариса нет ничего этого, ибо он всегда свеж, а это и есть признак «свободных» [20].

К тому, что преходяще, не привязывайся сердцем, ибо Тигр
И после халифов еще долго будет течь в Багдаде.
Если у тебя есть возможность, будь щедрым, как пальма,
А если же нет такой возможности, будь свободным, как кипарис.

Двое уносят с собой скорбь, умирая: первый тот, кто имел и не тратил, а второй тот, кто обладал знаниями, но [ничего] не сделал.

Всякий, кто видит образованного скрягу,
Усердствует в поношении его.
Будь у щедрого человека двести грехов, —
Щедрость скрывает его грехи.

* *
*

Окончена книга *Гулистāн*, и Аллах помог мне [в этом]! С помощью создателя — да славится имя его! — не было заимствовано, по обычаю писателей, ничего из стихов предшественников ради украшения этого сборника.

Починить свое старое рубище
Лучше, чем просить напрокат [чужую] одежду.

Речи Са'ди большей частью шутливы и увеселительны, по этой причине недальновидные распускают язык поношения, что, мол, не дело благоразумных людей утомлять бесполезно мозг и попусту глотать чад светильника, [читая эту книгу]. Однако пусть не останется скрытым от светлых взоров чистых сердцем мужей, к которым и обращена эта речь, что на нитку изящного слога нанизан жемчуг целебных увещаний, а медом шутливости приправлено горькое снадобье наставлений, дабы они из-за своей горькой природы не лишились счастья [благосклонного] приема.

У одного мудреца спросили: «Правая рука обладает столькими достоинствами, почему же перстень носят на пальце левой руки?» — Сказал он: «Разве не знаешь, что люди достойные всегда бывают обездоленными?»

Тот, кто сотворил счастье и хлеб насущный,
Дарует [людям] и достоинства, и удачу.

* *
*

Наставлять падишахов подобает тому, кто не боится лишиться головы и не ждет золота [от них].

Верующий в единого бога, хоть рассыпай ему под ноги золото,
Хоть приставь к его голове индийский меч,
Никого не боится и ни на кого не надеется.
В этом, и только [в этом] заключается основа единобожия.

* *
*

Царь существует для отражения притеснителей, градоправитель — для головорезов, а судья — советчик мошенников [17]. Никогда два спорящих, покорных богу, не пойдут к судье.

Когда ты достоверно знаешь, что нужно отдать должное,
Лучше [отдай] добром, [иначе] тебе [придется] выложить с дракой и с обидой.
Кто не платит харадж по доброй воле,
Силою возьмут у него и заберут еще военные издержки.

* *
*

У всех людей оскомина бывает от кислого, а у судей — от сладкого.

Если судья съест у тебя как взятку пять огурцов,
Закрепит за тобой [незаконно] десять арбузных бахчей.

* *
*

Что остается старой блуднице, как не каяться в [своем] грехе, а уволенному градоправителю — в притеснении людей?

Юноша, [добровольно] уединяющийся в углу [18], — это боец на пути господа,
Старик же сам не может выбраться из угла.

* *
*



Кто не прощает своим подчиненным, тот подвергнется насилию более могущественных.

> Не каждая длань, которая обладает силой,
> Решительно ломает руки слабых.
> Не наноси обиды сердцам слабых,
> Ибо [тогда] ты сам очутишься под гнетом более могущественного.



Человек благоразумный убегает, когда возникает распря, а где видит мир, там бросает якорь, ибо в первом случае — безопасность вдали, а во втором — радость вблизи.



Игроку нужны три шестерки, а достаются ему три единицы.

> Пастбища в тысячу раз лучше поля скачек,
> Однако поводья — не в руках лошади.



Один дервиш во время тайной молитвы говорил: «Господи, будь милостив к дурным, а к добрым ты и так милостив тем, что сотворил их добрыми!»



Первый человек, который применил вышивку на одежде и перстень на пальце, был Джамшӣд [16]. Его спросили: «Почему ты все украшения отдал левой [руке], ведь превосходство принадлежит правой?» Сказал он: «Правая [рука] достаточно украшена и тем, что она правая!»

> Фарӣдӯн сказал китайским художникам,
> Чтобы вышили они на его шатре:
> «Будь добр ты к дурным, о разумный муж,
> Ибо добрые сами вельможны и счастливы!»



Как может прислушиваться к [наставлениям] тот, чье ухо желаний создано тугим, и как же не идти тому, кого аркан счастия тащит насильно?

Темная ночь для друзей господа
Светла, словно ясный день.
И счастье это силою десницы не добыть,
Если не одарит им всепрощающий господь.

* *
*

Кому жаловаться на тебя? Ведь нет другого владыки,
И нет ни одной руки выше твоей десницы.
Тех, кого ты ведешь, никто не собьет [с пути праведного].
И тех, кого ты оставил, никто не сможет вывести на дорогу.

* *
*

Нищий со счастливым будущим лучше падишаха, который плохо кончит.

Горе, вслед за которым ты будешь радоваться,
Лучше радости, после которой ты будешь горевать.

* *
*

С неба на землю нисходит благодать, а с земли на небо вздымается пыль. Каждый сосуд источает то, что содержится в нем.

Если [даже] мой нрав кажется тебе недостойным, —
Не выпускай из рук свой добрый нрав.

* *
*

Господь славный и великий видит [все недостатки у людей] и скрывает их, сосед же ничего не видит, но кричит.

Не дай, господи, чтобы люди были ясновидцами, —
Ни один человек не жил бы в покое из-за [злословия своего] ближнего.

* *
*

Золото добывается из породы иссечением шахты,
А из рук скупого — усечением [его] жизни.
Люди низкие не тратят, а берут [добро],
Говоря: «Надежда лучше, чем траты».
Однажды увидишь, что по желанию врагов
Золото осталось, а презренный [скряга] умер.

В Евангелии сказано: «О сын человеческий! Если дам я тебе богатство, ты будешь отвлечен от меня [заботой о] мирских благах, а если я сделаю тебя бедным, ты будешь сидеть в унынии. Так где же ты найдешь сладость произнесения имени моего и когда поспешишь на поклонение мне?»

Во время благоденствия ты пребываешь в обеспеченности и высокомерии,
А во время бедствия ты [сидишь] печально в унынии.
Но если таково твое состояние,
То не знаю, когда же ты будешь занят богом, а не собо..

* *
*

Неотвратимая воля всевышнего одного свергает с царского престола, а другого сберегает во чреве рыбы.

Счастлив тот, кто неразлучен с молитвою тебе,
Если бы даже он находился во чреве кита, подобно Йӯнусу.

Если он обнажит меч гнева, то и пророк, и святой укроют голову, но если он шевельнет веко милости, то сравнит дурных с добрыми.

Если в день Страшного суда он станет обращаться с гневом,
То и пророкам не поможет извинение.
Но если поднимет он завесу с лика милости,
То даже у злополучных будет надежда на прощение.

* *
*

Кто, при [всем] воспитании в здешнем мире, не идет по пути праведному, тот подвергнется мукам на том свете: «Мы даем им испытать некоторые легкие наказания, не делая великих наказаний!» [14]

Сильные [мира сего сперва] воздействуют увещанием, а затем — оковами,
[Ибо если] ты не прислушиваешься к увещаниям, налагают оковы.

* *
*

Счастливые берут примеры с деяний и трудов своих предшественников раньше, чем их поступки приводятся в пример их потомкам. И воры не укоротят свои руки, пока не укоротят им руки [15].

Не подойдет птица близко к зерну,
Если она увидит, что другая птица находится в силке.
Бери пример с несчастий других,
Дабы другие люди не брали пример с тебя.

* *
*

шивал: «Где она находится?» Я понял, что он [нарочно] избегает этого, ибо [по правилам приличия] не полагается упоминать все члены [тела]; мудрецы говорят: «Кто не взвешивает слова [свои], тот терпит оскорбления от ответа».

До тех пор, пока достоверно не знаешь, что речь [твоя] будет сущей правдой,
Не должен ты раскрывать уста для разговора.
Если ты скажешь правдивые слова и попадешь в оковы,
Это лучше, чем если ложь избавит тебя от оков.

* *
*

Ложь подобна удару, оставляющему след: если даже рана заживет, рубец останется; так и братья Йӯсуфа — мир над ним! — [когда] оказались лжецами, исчезло доверие и к их правдивым словам. Сказал [им Йа̣кӯб]: «Это вы сами придумали; так, твердое терпение...» [13]

Тот, кто привык говорить правду,
Когда допускает ошибку, прощают ему.
Но кто прославился ложными словами [своими],
То больше не поверят и его правде.

* *
*

Высшая из тварей по внешнему облику — это человек, а низшая — собака, но, по единодушному мнению мудрецов, благодарная собака лучше, чем неблагодарный человек.

Собака никогда не забудет куска хлеба,
Если даже [затем] ты ударишь ее сотни раз камнем.
Но если ты будешь ласкать подлеца всю жизнь,
Из-за мелкой обиды он полезет с тобой в драку.

* *
*

Кто ублажает свои страсти, тот не воспитает в себе доблести, а лишенный доблести [человек] недостоин управлять [людьми].

* *
*

Не жалей ты вола-обжору,
Ибо много спит тот, кто много ест.
Если тебе нужна, как волу, упитанность,
Разве станешь ты, подобно ослу, выносить бремя людей.

* *
*

Всякий разумный человек, общающийся с Маджнуном,
Не должен говорить с ним ни о ком, кроме как о Лайли.

* *
*

Всякий, кто общается с дурными, если даже их нравы не окажут на него воздействия, будет подозреваем в [дурных] поступках; если он пойдет в развалины [11] для совершения молитвы, его заподозрят в том, что [он ходит туда] для употребления вина.

Ты сам записываешь себя в невежды,
Избрав общество невежд.
Спросил я у мудрецов один совет.
Сказали они мне: «Не водись с невеждами!
Ибо если даже ты мудрец века, станешь ослом.
Если же ты невежда, то станешь еще глупее».

* *
*

Кротость верблюда, как известно, доходит до того, что, если ребенок возьмет его за повод и поведет сто фарсангов, не выйдет он из повиновения. Но если им встретится опасное ущелье, которое может стать причиной гибели, и если ребенок по незнанию захочет пойти туда, тогда [верблюд] вырвет повод из его рук и не станет больше слушаться его, ибо, когда нужна суровость, кротость предосудительна. Ведь говорят, кротостью врага не превратишь в друга, а только увеличишь его алчность.

Будь ты прахом под ногами того, кто ласков с тобой,
Но если он будет ссориться [с тобой], засыпь оба его глаза прахом
Не говори кротко и великодушно с грубияном,
Ибо [железо], изъеденное ржавчиной, не очистится мягким напильником.

* *
*

Кто вмешивается в речи других, чтобы они узнали степень его образования, на самом деле выказывает всю глубину своего невежества.

Не станет отвечать муж разумный
До тех пор, пока не обратятся к нему;
Хотя бы суть слов [его] была истинной,
Выступление его будет отнесено [к числу] пустых.

* *
*

Была у меня [на теле] под одеждой рана, и шейх мой [12] — да помилует его Аллах! — каждый день справлялся: «Ну, как она?» — но не спра-

Или же поставь пальцем синий [крест] на своем доме и добре,
Или не дружи с погонщиками слонов,
Или же найди себе дом, подходящий и для слонов.

* *
*

Хотя халат, [пожалованный] султаном, дорог, но дороже него свое изношенное платье. Угощения вельмож хотя и вкусны, но куски хлеба из [своей] котомки еще вкуснее.

Уксус и лук-порей, добытые трудом собственных рук,
Лучше хлеба и жареного ягненка деревенского старосты.

* *
*

Несовместимо с разумным образом действий и противоречит мнению мудрецов принимать лекарство наугад и пускаться в незнакомый путь без каравана.

* *
*

Имама, наставника Мух̣аммада Г̣аззāлӣ, — да помилует его Аллах! — спросили: «Каким образом дошел ты в науках до такой степени?» Сказал он: «Я не стыдился спрашивать о том, чего не знал!»

Только тогда можно разумно надеяться на выздоровление,
Когда покажешь пульс врачу.
Спрашивай все, чего не знаешь, ибо унижение спрашивания
Укажет тебе путь к вершинам мудрости.

* *
*

Не спеши расспрашивать о том, что так или иначе станет тебе известно, так как это повредит уважению [к тебе].

Когда Лук̣мāн увидел, что в руках Дāӯда
Железо каким-то чудом становится [мягким], как воск,
Не спросил он у него: «Как это ты делаешь?»,
Ибо знал он, что без расспросов это станет ему известным.

* *
*

Одно из необходимых правил общения таково: или строй себе дом или уживайся с домовладельцем.

Веди со слушателем беседу, соответствующую его природе,
Если хочешь, чтобы он выказал к тебе склонность.

* *
*

Коран ниспослан с целью, чтобы [люди] обретали добрые нравы, а не для бессмысленного чтения начертанных знамений.

* *
*

Благочестивый простолюдин — пешеход, прошедший [путь], а нерадивый ученый — всадник, заснувший [на пути].

* *
*

Грешник, воздевающий руки [с покаянием], лучше богомольца возгордившегося.

Кроткий и сострадательный военачальник
Лучше законоведа, обижающего людей.

* *
*

У одного [человека] спросили: «На что похож ученый без трудов?» Сказал он: «На пчелу без меда».

Скажи ты вредной, злонравной осе:
«Раз ты не даешь меда, хотя бы не жаль!»

* *
*

Невеликодушный мужчина — женщина, а жадный богомолец — разбойник.

О ты, убеливший одежду добродетелью
Ради мнения людей, [тогда как] грамота твоя — черна!
Не надо тянуть руки к мирским благам.
[Неважно], будут ли у тебя рукава длинные или короткие.

* *
*

Сердца двух людей никогда не расстанутся с тоскою, и ноги их не освободятся от глины сожаления: купца, корабль которого разбился, и наследника, связавшегося с каландарами.

Дервишам будет позволительно [пролить] твою кровь,
Если ты не выложишь перед ними свое добро и не раздаришь им.
Или не общайся с «синерубашечниками»,

* *
*

Обездоленный [судьбой] рыбак не поймает [рыбу даже] в Тигре, а рыба, смертный час [которой не пришел], не умрет [даже] и на суше.

Алчущий бедняк ходит по всему свету,
Он [гонится] за хлебом насущным, а смерть — за ним.

* *
*

Грешный богач — это позлащенный ком грязи, а праведный бедняк — красавица, запачканная грязью. Первый подобен священной рясе Мӯсы в заплатках, а тот — бороде фараона, увешанной драгоценными камнями.

* *
*

Бедствия добрых людей обращены лицом к счастью, а счастье дурных обращено головой вниз.

Того, кто обладает высоким положением и богатством и вместе с тем
Не хочет понять участь несчастных,
Предупреди, что никакого богатства и высокого положения
В той обители[10] он не найдет.

* *
*

Завистник скуп на дары божьи и [потому] считает врагом неповинного раба.

Видел я одного скудоумного человека,
Который перебирал по косточкам высокопоставленное лицо.
Сказал я: «О ходжа, если ты несчастен,
То разве повинны в этом люди счастливые?»

* *
*

Никогда не желай бедствия завистнику,
Ибо этот злосчастный и так находится в бедствии.
Какая же нужда в том, чтобы ты враждовал с ним? —
Ведь и так его преследует такой враг, [как зависть].

* *
*

Ученик без рвения то же, что влюбленный без денег, странник без знаний, птица без крыльев, ученый без трудов, дерево без плодов; а подвижник без знаний — дом без дверей.

Тот, кто живет в покое и благоденствии,
Как может знать, каково состояние голодного?

* *
*

О ты, сидящий верхом на быстроходном скакуне, взгляни,
Как увяз в грязи бедный осел, таскающий колючки!
Не ходи ты за огнем в дом бедного соседа,
Ведь [дым], выходящий из отдушины его [дома], — это вздохи сердца.

В [дни] засухи голодной годины не спрашивай у изнуренного бедняка: «Ну, как живется тебе?» — если не наложишь пластыря на его рану и [не положишь] перед ним известной суммы.

Увидев осла, увязшего с грузом в грязи,
Жалей его сердцем, но не подходи к нему.
Но если ты подошел и спросил, как он упал,
То опояшься и, как подобает мужам, тащи осла за хвост.

* *
*

Две вещи несовместимы с рассудком: съесть больше положенного [богом] и умереть раньше определенного [господом] срока.

Предопределение не измениться, если тысяча стонов и вздохов
С проклятием или жалобами вырвутся из чьих-нибудь уст.
Ангел, который приставлен к сокровищнице ветров,
Разве станет беспокоиться, что у какой-то старухи погаснет свеча.

* *
*

О ты, [блуждающий] в поисках хлеба насущного, оставайся [на месте] и получишь свою долю; а ты, которого ищет смерть, ходи, ибо [все равно] не спасешь жизнь.

Будешь ли ты стараться ради хлеба насущного или нет,
[Все равно] господь славный и великий даст [его] тебе.
Если даже ты бросишься в пасть льва и тигра,
Не съедят они тебя, кроме как в день смерти.

* *
*

Рука не достанет того, что не положено, а положенное достанет, где бы оно ни находилось.

Слыхал ли ты, с какими трудностями Искандар добрался до царства мрака?
Но выпил-то воду жизни тот, кому [положено было] пить[9].

Если ты будешь говорить с невеждой кротко и ласково,
Увеличится его надменность и высокомерие.

* *
*

Грех против божественных заповедей, кем бы он ни был совершен, — предосудителен, и еще хуже, если он исходит от ученых, ибо знание — оружие против сатаны, а когда вооруженный человек попадает в плен, тем больше ему позора.

Обездоленный невежда-простолюдин
Лучше невоздержанного ученого.
Тот сбивается с пути из-за слепоты,
А этот, имея два глаза, попадает в яму.

* *
*

Жизнь [человеческая] находится во власти одного мгновения, а мир — это бытие между двумя небытиями. Кто продает свою веру за мирские блага, тот осел. Что могут купить те, которые продали Йӯсуфа?

«Не заповедовал ли я вам, сыны человеческие: не служите сатане!» [8]

По наветам врага ты нарушил союз с другом.
Посмотри ты, с кем ты поссорился и с кем подружился!

* *
*

Сатана не показывается людям благочестивым, а султан — разорившимся [купцам].

Не давай в долг тому, кто не творит молитвы.
Если даже от нищеты раскрыт у него рот.
Тот, кто не исполняет долга [пред] господом,
Не станет беспокоиться из-за [своего] долга тебе.

* *
*

Того, чей хлеб [люди] не ели при его [жизни], они не вспомнят после смерти.

* *
*

Вкус винограда поймет [нищая] вдовица, а не владелец виноградника.

* *
*

Йӯсуф Праведный — мир над ним! — во время засухи в Мисре не ел досыта, дабы не забывать бедняков.

*　*
*

Разум находится в руках страсти в таком же плену, как слабовольный мужчина в руках сварливой жены.

Двери радости закрыты для того дома,
Из которого доносятся громкие крики жены.

*　*
*

Разум без силы — это хитрость и коварство, а сила без разума — варварство и безумие.

Нужны рассудок, мудрость и разум, а затем власть,
Ибо власть и могущество у невежды — оружие борьбы против господа.

*　*
*

Великодушный муж, который сам ест и другим дает, лучше богомольца, который владеет благами и копит их. Кто отказывается от страстей ради угождения людям, тот из дозволенной страсти попадает в греховную страсть.

Отшельник, избравший уединение не ради господа, —
Несчастный, что же увидит он в темном зеркале?

*　*
*

Мало да мало становится много, капля да капля — образуется поток, — значит те, которые лишены силы рук, собирают мелкие камни, чтобы в удобное время размозжить череп тирана.

Капля за каплей — и вот собрался поток,
Поток за потоком — и вот стало море.

*　*
*

Мало да мало становится много.
Зернышко по зернышку собран хлеб в закромах.

*　*
*

Ученый не должен проходить кротко мимо глупости простолюдина, ибо это принесет вред им обоим: убавится уважение к первому, а у второго укоренится его невежество.

Если простой камень разобьет золотую чашу,
От этого не поднимется цена камня, а [цена] золота не убавится.

Не удивительно, что мудрец лишается дара речи в обществе невежд, ведь гром барабана заглушает звуки арфы, и запах вонючего сыра перебивает благоухание амбры.

Громкогласный невежда возгордился тем, что
Одолел он мудреца бранью.
Не знает он, что хиджазский напев
Заглушается громом пóходного барабана.

* *
*

Жемчуг остается драгоценным, хотя бы он упал в грязь, а пыль презренна, хотя бы она вознеслась до небес.

* *
*

Способности без воспитания — напрасны, а воспитание без способностей бесполезно. Пепел происходит из высокого рода, ибо огонь — высшая стихия, но так как сам по себе не обладает дарованием, то он равен праху.

Поскольку Кан'āн был от природы бездарен,
То и происхождение от пророка не принесло ему цены.
Показывай доблесть, если она есть у тебя, а не происхождение, —
Роза происходит от шипов, Ибрахӣм — от Āзара.

* *
*

Мускус то, что благоухает, а не то, что расхваливает москательщик. Мудрец подобен лотку москательщика; молчит он и показывает свои дарования, а невежда похож на походный барабан, громогласный, а внутри пустой.

Об ученых, [вращающихся] среди невежд,
Поговорку одну изрекли люди праведные:
«Он — словно красавица среди слепых,
[Или] Книга[7] в доме еретиков».

* *
*

Друга, которого приобретают в [течение всей] жизни,
Не следует обижать в одно мгновение.
[Простой] камень за долгие годы становится рубином —
Берегись, не разбей его в одно мгновение камнем!

Мудрецы едят очень мало, богомольцы — недосыта, а отшельники столько, чтобы держаться на ногах, люди молодые — пока не уберут блюдо, старики — пока не прошибет пот, но каландары — столько, что в желудке у них не остается места для дыхания, а на скатерти — пищи для кого-нибудь.

Есть две ночи, когда пленник чрева не может уснуть:
Одну ночь — от тяжести в желудке, а другую ночь — от тоски [по еде].

* *
*

Гибельно советоваться с женщинами и грешно миловать злодеев.

Миловать острозубых тигров —
Значит тиранить овец.

* *
*

Кто не убивает врага, который перед ним, [тот] враг самому себе.

[Если] камень в руках, а змея на камне,
Глупо выжидать и медлить.

Некоторые думают обратное и говорят: «Лучше помедлить с казнью пленников, ибо остается возможность [выбора]: можно убить, можно и помиловать, а если убить не подумав, то вдруг случится, что погибнет благое дело, восстановить которое будет невозможно».

Очень легко лишить жизни живого,
Но воскресить убитого невозможно.
Признак разума у лучника — терпение,
Ибо стрела, выпущенная из лука, назад не возвращается.

* *
*

Мудрец, который связывается с невеждами, не должен ждать уважения к себе, и если невежда в словесном бою одолеет мудреца, это не удивительно, ибо и камень разбивает жемчуг.

Не удивительно, если будет молчать
Соловей, заключенный в одну клетку с вороном.

* *
*

Если человек доблестный терпит оскорбления от негодника,
Пусть не обижается он и не расстраивается:

Кто сражается с великими, проливает свою же кровь.

Ты кажешься самому себе великим, —
Правду говорят, у косого двоится в глазах;
Скоро ты увидишь [свой] лоб проломленным,
Коли ты [вздумал] бодаться с боевым бараном.

* *
*

Драться [голыми] руками со львом и [отражать] меч кулаком — не дело разумных людей.

Не бейся и не меряйся силой со свирепым [львом],
Пред [его] могучими когтями клади [свою] руку под мышку.

* *
*

Слабый, тягающийся с могучим, — помощник врага в собственной гибели.

У неженки где такая сила,
Чтобы идти на битву с ратниками?
Человек со слабой рукой [только] по глупости [может] тягаться
С человеком с железной дланью.

Кто не слушает советов, удел того — слушать укоры.

Если не внимают твои уши советам,
То ты [должен] молчать, когда будут укорять тебя.

* *
*

Люди бездарные не могут видеть людей одаренных, так же как базарные псы — охотничью собаку: поднимают они лай, но не [осмеливаются] подойти [к ней]; также и подлецы, которые не могут тягаться ни с кем добродетелями в силу своей подлости, [начинают] перемывать косточки [людям].

Бессильный завистник именно потому прибегает к клевете,
Что в глаза он боится говорить.

* *
*

Если бы не власть желудка, никакая птица не попадала бы в силок охотника, да и сам охотник не ставил бы силка.

* *
*

Кто водится с дурными, добра не увидит.

Если ангел станет водится с дьяволом,
Он научится у него дикости, измене и коварству
У дурных ты не научишься ничему доброму:
Волк не станет скорняжничать [5].
Не выискивай у людей тайных пороков,
Чтобы их опозорить, — ты сам лишишься доверия.

* *
*

Кто учился наукам и не применил их на деле, походит на того, кто пашет, но не сеет.

* *
*

В теле, лишенном сердца, нет благочестия; скорлупа, лишенная ядра, — не товар.

* *
*

Не каждый, кто ловок в споре, честен в сделке.

Много под чадрой [красавиц] со стройным станом,
Когда [же] раскроешь — оказывается [старой] бабкой.

* *
*

Если бы все ночи были Ночью *кадр*, не было бы у Ночи *кадр* никакой цены [6].

Если бы все камни были бы бадахшанскими рубинами,
То сравнялась бы цена рубина и камня.

* *
*

Не всякий, кто красив по виду, красив и нравом. Дело в нутре, а не в коже.

За один день можно узнать по внешним признакам человека,
Какой степени достигли его знания.
Но не успокаивайся насчет его внутренней сущности и не поддавайся обману,
Ибо подлая душа не раскроется долгие годы.

* *
*

[Но] тот, мгновенно сделавшись живым существом, ничего не достиг [потом],
А этот превзошел всех достоинством и разумом.

* *
*

Стекло находят всюду, и потому оно не имеет цены,
А рубин добывается с трудом, и потому он дорог.

Дела делаются терпением, а кто поспешит — тот раскаивается.

Видел я собственными глазами в пустыне,
Как тихо идущий перегнал спешивших.
Быстрый, как ветер, конь устает от бега,
А погонщик верблюда все так же неторопливо шагает.

Для невежды нет ничего лучше молчания, но если бы он понял этот благой совет, он не был бы невеждой.

Если нет у тебя совершенства разума, то лучше
Держать язык за зубами.
Язык изобличает человека,
[Как] пустой орех — легкость.

* *
*

Один глупец обучал осла,
Потратив на него много труда,
Мудрец сказал ему: «О глупец, что ты стараешься
Ради такого пустого дела? Побойся укоров злых [языков].
Животное не научится у тебя речи,
Лучше ты учись у животного молчанию».

* *
*

[У того], кто не обдумывает [свой] ответ,
Часто будут речи ложными.
Или украшай свои слова разумом, как люди,
Или сиди, как животное, молча.

* *
*

Кто спорит с человеком умнее себя, чтобы люди узнали об его уме, [добьется лишь того, что] они узнают, что он невежда.

Если кто-нибудь старше тебя начинает говорить,
Не возражай ему, если ты даже знаешь лучше его.

* *
*

«Клянусь Пятикнижием, — говорил иудей, —
Что, если я поступаю нечестно, [пусть буду], подобно тебе, мусульманином!»
Если разум исчезнет с земного простора,
Никто не подумает о себе, что он — глуп.

* *
*

Десять человек могут поесть за одним столом, а две собаки не уживаются у одной и той же падали. Человек жадный не насытится [даже] целым миром, а человек нетребовательный сыт одним хлебцом, и мудрецы говорят: «Быть богатым воздержанностью лучше, чем быть богатым имуществом».

Тонкая кишка одним простым хлебом наполняется,
Жадный глаз не насытится [всеми] благами лика земли.

* *
*

Когда завершился круг жизни [моего] отца,
Он подал мне следующий совет и ушел:
«Страсть — огонь, воздерживайся от нее,
Не разжигай себе во вред адский огонь,
Ты не сможешь перенести горения на том огне,
[Поэтому] сегодня водою терпения потуши этот огонь!»

* *
*

Кто в дни могущества не делает добра, тот во время бедствия будет терпеть лишения.

Нет никого злосчастнее обидчика людей,
Ибо в дни бедствия никто не будет ему другом.

* *
*

Все, что делается наскоро, живет недолго.

Слышал я, что в восточных землях делают
За сорок лет одну фарфоровую чашу,
А в Мардаште [4] за день делают сотню, —
Естественно, тебе понятно, [чего] они стоят!

* *
*

Птенец, [едва] вылупившись из яйца, [уже] ищет пищу,
А дитя человека не ведает ни о разуме, ни о рассудке.

Умалчивай о вести, которая, как ты знаешь, огорчит чье-либо сердце; пусть ее передает другой.

О соловей, приноси добрые вести весны.
А дурные вести оставляй себе.

* *
*

Не сообщай падишаху о чьем-нибудь предательстве, разве только в том случае, когда ты совершенно уверен, что [твое сообщение будет] одобрено, иначе ты печешься о собственной погибели.

Оружие речи тогда пускай [в дело],
Когда ты уверен, что слово пойдет в дело.

* *
*

Кто наставляет самонадеянного, тот сам нуждается в наставлении.

* *
*

Не поддавайся обману врага и не покупай величия у панегириста, ибо первый расставил сеть коварства, а другой раскрыл полу жадности. Глупцу нравятся похвалы, — так мясная туша, если надуешь ее через лодыжку, кажется жирной [3].

Не слушай восхваления краснобая,
Который имеет от тебя [лишь] небольшую выгоду:
Если ты однажды не удовлетворишь его желаний,
Он также перечислит твои пороки в двухсоткратном [размере].

* *
*

Пока кто-нибудь не укажет говорящему на недостатки, речь его не исправится.

Не возомни, что ты красноречив, [основываясь]
На похвале неуча и на собственном мнении.

* *
*

Всем людям собственный ум кажется совершенным, а свое дитя — красивым.

Иудей и мусульманин поспорили [между собой],
Так что смех меня забрал от их разговора.
Возмущенно говорил мусульманин: «Если эта моя купчая
Недействительна, — господи, пусть я умру иудеем!»

Не подобает сыну Адама, из земли происшедшему,
Держать в душе надменность, гнев и спесь.
Тебя с такой жестокостью и высокомерием
Представляю я [себе вышедшим] не из праха, а из огня!
В земле Байлакана[2] навестил я одного богомольца.
Сказал я ему: «Очисти меня от невежества своими наставлениями!» —
«Иди и будь смиренен, как прах, о ученый, — отвечал он, —
Если нет, похорони в прах все, что ты изучал!»

* *
*

[Человек] дурного нрава — пленник в руках такого врага, от карающих когтей которого он не избавится, куда бы ни шел.

Злонравный, если даже улетит в небеса от рук беды, —
[Все равно] будет в беде в руках своего злого нрава.

* *
*

Когда видишь, что во вражеском войске царит разброд, — сиди спокойно, но когда они объединятся, — опасайся расстройства [в своих рядах].

Иди, спокойно сиди с друзьями,
Когда видишь, что враги воюют между собой.
Но когда заметишь, что они единодушны,
Натягивай лук и таскай камни к [крепостной] стене.

* *
*

Когда у врага истощаются все хитрости, он прибегает к дружбе и тогда по «дружбе» наделает таких дел, которых не сумеет [сделать] никакой враг.

* *
*

[Старайся] размозжить голову змеи рукою врага — свершится по крайней мере одно доброе дело: если одержит победу он, ты убьешь змею, а если [одолеет] она, ты избавишься от врага.

В день сражения не пренебрегай слабым врагом,
Ибо он [может] вынуть мозг у льва, когда
потеряет надежду на жизнь.

* *
*

Не понял тот, кто оказал милосердие змее,
Что это — злодейство против детей Адама.

* *
*

Принимать советы от врагов — ошибка, но выслушивать их нужно, чтобы поступать наоборот, ибо [это] — правильный образ действий.

Остерегайся ты того, что предлагает делать враг,
Чтобы [потом] не бить по коленям рукою раскаяния.
Если он указывает тебе путь прямой, как стрела,
Сворачивай с него и иди влево.

* *
*

Чрезмерный гнев вызывает страх, а неуместная ласка лишает уважения. Не будь настолько суров, чтобы досаждать всем, но и не настолько кроток, чтобы дерзили тебе.

Строгость и кротость хороши вместе,
Как лекарь, который и режет, и кладет бальзам.
Человек благоразумный не оказывает предпочтения ни строгости,
Ни слабости, чтобы не унизить свое достоинство.
Он не возносит себя [над людьми]
И в то же время не подвергает себя унижению.

* *
*

Пастух сказал отцу: «О мудрый!
Преподай мне какой-нибудь совет!» —
«Не доводи добродетель до того, — молвил тот, —
Чтобы обнаглел острозубый волк».

* *
*

Два человека — враги государства и веры: жестокий падишах и невежественный отшельник.

Да повелевает царством тот царь,
Который господу послушный раб.

* *
*

Падишах не должен гневаться на врагов до такой степени, чтобы исчезло доверие друзей [к нему], ибо огонь гнева прежде всего охватывает [самого] гневающегося, и лишь потом язык пламени его дойдет до врага, а [быть может], и не дойдет.

Когда тот и другой вновь мирятся,
Он показывается между ними пристыженным и злосчастным.
Разжигать огонь между двумя людьми,
А затем самому сгореть между ними — неразумно.

* *
*

Будь осторожен во время разговора с друзьями,
Дабы не мог подслушать кровожадный враг.
Когда говоришь у стены, остерегайся,
Чтобы не оказалось за стеной [чужое] ухо.

* *
*

Кто заключает мир с врагами, тот обижает друзей

Отступись, о благоразумный человек, от того друга,
Который водится с твоими врагами.

* *
*

Если ты колеблешься, вынося приговор по какому-либо делу, выбирай то решение, что содержит меньше зла.

С людьми кроткого нрава не говори грубо,
Не ищи ссоры с тем, кто стремится к миру.

* *
*

Если дело [можно] уладить золотом, не следует рисковать душою. Арабы говорят: «Меч — последняя хитрость!»

Если рука испробовала все хитрости,
То дозволено [ей] хвататься за меч.

* *
*

Не жалей слабого врага, ибо он, если станет могущественным, не помилует тебя.

Когда видишь врага беспомощным, не хвастай своим могуществом.
В каждой кости есть мозг, и в каждой рубашке — мужчина.

* *
*

Кто уничтожает злодея, спасает людей от злодейства его, а его [самого] — от господней кары.

Милосердие — похвально, но
Не клади бальзама на рану злодея.

Не отдавай сердце возлюбленной, у которой тысяча друзей,
Ибо если отдашь, то расстанешься со [своим] сердцем.

* *
*

Не всякую тайну, которая есть [у тебя], выкладывай другу, ибо, как знать, [быть может], когда-нибудь он станет [твоим] врагом; и не всякое зло, которое можешь, причиняй врагу, ибо может случиться, что он со временем станет тебе другом. Тайну, которую хочешь оставить сокровенной, не раскрывай никому, если даже [это] твой искренний друг, ибо у этого друга могут оказаться свои искренние друзья, словно цепь.

Лучше молчать, нежели тайну своего сердца
Говорить кому-нибудь и приговаривать: «[Никому] не говори!»
О простодушный, запруди воду у самого источника,
Ибо речку, когда она наполнится, не запрудить.

* *
*

Слово, которое нужно сохранить в тайне,
Не следует произносить на каждом собрании.

* *
*

Цель слабого врага, который изъявляет покорность и выказывает дружбу, не что иное, как стать сильным врагом; ведь если говорят: «Нельзя доверять дружбе друзей», то как же можно положиться на месть врагов?

* *
*

Кто считает слабого врага ничтожным, тот подобен тому, кто с пренебрежением оставляет маленький огонек.

Потуши его сегодня, пока можно потушить,
Ибо, если воспламенится огонь, сожжет он весь мир.
Не давай врагу натянуть лук,
Пока его можно пригвоздить стрелой.

* *
*

[Говоря] со своими врагами, речь свою веди так, чтобы не устыдиться их, если они станут друзьями.

Борьба между двумя людьми подобна огню,
А несчастный ябедник — подносящему топливо.

Как может узнать и догадаться этот безмозглый,
Что́ на нем: дрова или книги.

* *
*

Наука существует ради поддержки веры, а не для приобретения мирских благ.

Кто сбыл воздержанность, науку и подвижничество,
Тот собрал жатву и дочиста сжег ее.

* *
*

Невоздержанный ученый — слепец, державший факел.

Кто промотал без пользы свою жизнь,
Тот ничего не купил и бросил деньги [на ветер].

* *
*

Государство приобретает красу благодаря ученым, а вера достигает совершенства благодаря людям воздержанным. Падишахи нуждаются в обществе мудрецов больше, чем мудрецы в близости к падишахам.

Послушай-ка один совет, о падишах,
Нет во всем мире лучше этого совета:
Кроме разумных, никому не поручай управление,
Хотя правление — не дело разумных.

* *
*

Три вещи недолговечны: богатство без торговли, наука без диспутов и государство без политики.

* *
*

Милость к злым — жестокость к добрым, прощать угнетателей значит угнетать бедных.

Если станешь заботиться о мерзавце и ласкать его,
Он будет совершать преступление в твоем государстве, [пользуясь] твоим участием.

* *
*

Нельзя полагаться на дружбу падишаха и на приятный голос детей: первая сменяется по одному подозрению, а второй изменяется за одну ночь.

О ПРАВИЛАХ ОБЩЕНИЯ

Добро существует ради покоя жизни, а не жизнь ради накопления добра. Спросили умного человека: «Кто счастлив и кто несчастен?» Сказал он: «Счастлив тот, кто ел и сеял, а несчастен тот, кто умер и оставил!»

Не молись за того ничтожного, который ничего [доброго] не сделал,
Ибо он посвятил свою жизнь накоплению добра, а сам не пользовался [им].

Мӯсā — мир ему! — наставлял Ḳарӯна: «Будь добр к другим, как добр к тебе Аллах!» Ослушался он, и ты слышал о его кончине!

Кто не творил добро [своими] динарами и дирхемами,
В конце концов сложил свою голову за динары и дирхемы.
Если хочешь наслаждаться [благами] здешней и будущей жизни,
Делай добро людям, как господь делает добро тебе.

Араб говорит: «Благодетельствуй, но не попрекай, и польза от того вернется к тебе!» [1] — то есть одаряй, но не требуй признательности, ибо выгода от того вернется к тебе.

Повсюду, где дерево щедрости укореняется,
Ветви и макушка его тянутся [выше] небес.
Если ты надеешься вкусить от его плодов,
Требованием признательности не приставляй пилу к его корню.

* *
*

Возблагодари господа, что ты удостоился добра,
Ибо он не оставил тебя дарами и благодеяниями.
Не требуй признательности за то, что служишь у султана,
А благодари его за милость, что он взял тебя на службу.

* *
*

Напрасно трудились и без пользы старались: тот, кто копил и не пользовался, и тот, кто научился [чему-либо, но] ничего не сделал.

Как бы много ты ни изучил наук,
Если не [прилагаешь их] к делу, — ты неуч.
Не станет ни мудрым, ни ученым
Животное, на котором [нагружено] несколько книг, —

«[Нечего печалиться мне], если умер другой от лишений,
Ибо у меня есть [все], утке нечего бояться потопа».

* *
*

Женщины, едущие в паланкине на верблюдах,
Не замечают тех, кто вязнет в песках.

* *
*

Низкие, вытащив свой коврик [из потопа],
Говорят: «Какая мне забота, пусть гибнет весь мир!»

[Есть] такие люди, о которых ты слышал, но [есть и] другие люди, которые расстилают скатерти своих благ и расскрывают руки щедрот, стремятся к доброму имени и благоволению [божьему], владеют этой и будущей жизнью. Таковы рабы его величества, справедливого падишаха мира, победоносного, покровительствуемого и охраняемого [господом], держащего бразды правления народов, защитника границ ислама, наместника царства Сулаймāна, справедливейшего государя Музаффар ад-Дӣна ва-д-Дунйā, атабека Абӯ Бакра Са'да ибн Зангӣ (да продлит Аллах дни его и да защитит знамена его!)

Отец для сына не сделал столько добра,
Сколько твоя щедрая десница сделала для рода человеческого.
Господь захотел оказать милость миру
И по своей милости сделал тебя падишахом мира!»

Когда кази довел слово до этого места и погнал коня красноречия за пределы нашего разумения, помирились мы в силу его приговора и простили [друг другу] прошлое, встали после перебранки на путь обходительности и, поочередно поклонившись друг другу в ноги, поцеловали [друг друга] в голову и лицо, а конец словам был такой:

Не жалуйся, о бедняк, на коловращение судьбы —
Злосчастен ты, если умрешь в таком виде.
О богач, пока обладаешь ты сердцем и рукою счастья,
Пользуйся сам, дари [другим] — тогда ты стяжаешь здешний и будущий мир!

вежд: когда противник побеждает их доказательствами, они шевелят цепь вражды. Когда Азар, ваятель идолов, не мог победить сына доказательствами, восстал он на него враждою, [говоря]: «Если не перестанешь ты, побью тебя камнями!»[20] [Начал] он меня поносить, я его выругал, разорвал он мне ворот, схватил я его за бороду.

Вцепились мы — он в меня, я в него,
А народ бежал за нами и смеялся,
Целый мир прикусил палец удивления
От наших речей.

Словом, за решением этого спора пошли мы к кази и положились на справедливый приговор [его], дабы судья мусульман вынес доброе решение и определил разницу между богатыми и бедными. Кази, узнав о нашей тяжбе и выслушав наши речи, склонил голову в размышлении. После раздумья поднял он голову и сказал: «О ты, кто превозносит богачей и позволяет себе поносить бедняков, знай, что где роза, там и шипы, где вино, там и похмелье, где клад, там змея[21]; где бывает царственный жемчуг, там водится и акула-людоед; за блаженством земной жизни следуют уколы жала смерти, перед райскими наслаждениями [стоят] стены мук.

Что делать тому, кто стремится к другу, как не претерпевать обиды врага?
Сокровище и змея, розы и шипы, горе и радость находятся вместе.

Разве не видишь ты в саду и мускусную иву, и сухое дерево? Так же и среди богатых есть и благочестивые, и неверующие и в кругу бедных есть воздержанные и невоздержанные.

Если каждая капля росы превратилась бы в жемчужину,
То рынок наполнился бы ими, как простыми раковинами.

Близкими к господу славному и великому являются богачи дервишеского образа жизни и бедняки, богатые помыслами. Высший из богачей тот, кто заботится о бедных, а лучший из бедняков тот, кто, не обращая внимания на богачей, уповает на Аллаха, и Аллаха достаточно ему!»

Затем обратил он от меня в сторону дервиша лицо укоров и молвил: «О ты, который говорил „Богачи поглощены преступными деяниями и опьянены пороком“ — да, есть [среди них] люди с такими свойствами, которые ты указал: без высоких помыслов и с незаконно приобретенным добром; они крадут и складывают, не едят [сами] и не дают [другим]. Если, к примеру, прекратятся дожди или всемирный потоп снесет мир, не позаботятся они о страдающих бедняках, полагаясь на свое богатство. Не страшась бога, говорят они:

А из числа причин [душевного] покоя и внутренней сосредоточенности, которые даются богатым, одна в том, что каждую ночь они прижимают к груди такой кумир, что у них каждый день возобновляется молодость; утренняя заря склоняет голову перед ее красотой, а ноги стройного кипариса от зависти вязнут в глине.

Они погружают когти в кровь влюбленных,
Оттого кончики их пальцев темно-красного цвета [15].

Не может быть, чтобы они, соприкасаясь с такой красотой, знались с грехом или покушались на гнусные дела.

Сердце, похищенное и присвоенное райской гурией,
Разве обратит внимание на тюркского идола [16].

* *
*

Человек, перед которым лежит сколько угодно свежих фиников,
Не нуждается в том, чтобы сбивать камнями грозди винограда.

Как правило, преступлением пачкают подол добродетели бедняки и голодные воруют хлеб.

Когда жадная собака находит мясо, она не спрашивает,
Что это: верблюд Ṣāлиḫа [17] или осел Даджжāла.

Сколько непорочных людей по причине бедности попадают в источник распутства и пускают на ветер бесславия свое доброе имя.

При голоде не остается сил [для] воздержания,
И нищета вырывает поводья из рук благочестия.

Ты говоришь, что они закрывают двери для бедных — ведь если бы Ḫāтам Ṭāи, который кочевал в пустыне, был бы горожанином, его извели бы нищие [своими] приставаниями и разорвали бы на нем одежды!» «Нет! — воскликнул он. — Я скорблю об их участи!» [18] Сказал я: «Нет, ты сокрушаешься об их имуществе!» [19]

Так мы вели речь, препираясь друг с другом. Старался я отразить каждую пешку, которую он продвигал, и от каждого шаха, который он объявлял, я закрывался королевой. Так проиграл он наличность кошелька [своих] помыслов и разметал все стрелы колчана доказательств.

Смотри, не бросай щит при натиске велеречивого,
Ибо нет у него ничего, кроме метафорических гипербол.
Ты действуй верой и [божественным] знанием, ведь у того искусного краснобая
Оружие [только] на воротах, а внутри крепости никого нет.

В конце концов иссякли у него доказательства, и опозорил я его. [Тогда] протянул он руку вражды и начал браниться, ибо [таков] обычай не-

Сказал я ему: «Ты обнаружил скупость у богатых только потому, что попрошайничал. Если бы не это, тому, кто оставляет жадность, и великодушный и скупой кажутся одинаковыми. Да, пробный камень знает, что такое золото, и попрошайка знает, кто такой скряга!»

«Я говорю это, судя по тому — воскликнул он, — что приставляют они к дверям слуг и держат они здоровенных грубиянов, чтобы не пускали [к ним] почтенных людей, толкали в грудь праведников, говоря: „Здесь нет никого!" Да, правду говорят, они:

О том, у кого нет ума, высоких помыслов, рассудительности и [благих] суждений,
Хорошо сказал привратник: „Никого нет дома".»

Сказал я: «Потому что они доведены до отчаяния и до крайности просителями и слезницами попрошаек. Нельзя себе представить, что глаза нищих могут насытиться, если даже пески пустыни превратятся в жемчуг.

Глаза жадных людей не насытятся мирскими благами,
Так же как колодец не наполнится росою.

Везде, где ты видишь людей, терпевших лишения и вкусивших горечь, бросаются они от жадности в опасные дела, не остерегаются последствий, не страшатся божьей кары и не различают дозволенного от недозволенного.

Когда камень попадает собаке в голову,
От радости она прыгает, [думая], что это — кость.
Когда двое несут на плечах носилки с трупом,
Жадный думает, что это — [накрытый] стол.

Однако господь взирает на богатых благосклонным оком и охраняет их [при помощи] дозволенного от недозволенного. Допустим, что я ничем не подкрепил этих слов и не привел веских доказательств, но прошу я тебя [сказать] правду: видел ли ты когда-нибудь, чтобы руки праведника были связаны за спиной или несчастный сидел в тюрьме, или завеса целомудрия была бы разодрана, или чья-либо кисть была отрублена от руки иначе как по причине бедности. [Часто] из-за нужды отважных мужей ловят при взломах и ломают им ноги.

Ведь понятно, что когда у бедного человека неугомонная страсть требует удовлетворения, если у него нет возможности ублаготворить ее, она толкает его на преступление, ибо чрево и похоть — близнецы, то есть дети одной утробы: пока один находится на месте, стоит на ногах и другой. Слышал я, что одного нищего поймали, когда он насиловал мальчика. Кроме позора, [который] пал [на него], ему грозило, быть побитым камнями. Сказал он: „О мусульмане, нет у меня средств, чтобы жениться, и нет силы, чтобы терпеть. Что же делать мне, ведь нет монашества в исламе"' [14]

Невежественный бедняк не успокоится, пока бедность его не окончится неверием, бедность — это почти неверие. Без наличия благ невозможно одеть нагого или думать о спасении повергнутого [в несчастие]. Разве подняться нашему брату до их сана и разве может сравниться рука «высокая» с рукой «низкой»? [12]

Разве не видишь ты, что господь славный и великий в ясных стихах Корана сообщает о богатстве обитателей рая: «Эти — у них пропитание обеспеченное!» [13] Так знай, что [человек], обремененный [заботами] о средствах к жизни, лишен счастья нравственной чистоты, а царством душевного покоя правит обеспеченное пропитание.

Жаждущим во сне кажется
Весь мир источником воды».

Когда я сказал эти слова, поводья терпения выскользнули из рук дервиша, и он, вынув меч своего языка, пустил коня красноречия по полю дерзания и, погнав его против меня, воскликнул: «Столь ты превознес их добродетели и [столько] наговорил пустых слов, что воображение может представить себе, будто они — спасительное зелье или ключи сокровищницы насущного хлеба.

[А на самом деле] они — горсточка высокомерных и надменных, самодовольных и злобных, алчущих имущества и мирских благ и жаждущих высокого положения и богатства. Не произнесут они слова, чтобы не было глупости, и не взирают они [на бедных] иначе как с презрением. Ученых они обзывают нищими, а бедным ставят в вину [их] бедность. Возгордясь богатством, которое имеют они, и обольщаясь саном, который они приписывают себе, садятся они выше всех и считают себя лучше всех. Не приходит им в голову склонить перед кем-либо голову. Не ведают они о словах мудрецов, которые говорят: «Кто по смирению ниже других, а по богатству выше, те внешне богаты, а внутренне — бедны».

Если человек без достоинств гордится перед мудрецом богатством,
Считай ты его ослиным задом, хотя бы был он мускусным быком!»

Сказал я: «Не позволяй себе хулить их, ибо они великодушны!»

Сказал он: «Ошибаешься — они рабы дирхемов. Какая польза в том, что они — апрельские тучи, но не посылают дождя, или [в том, что они] — самое солнце, но не светят ни на кого? Сидят они на коне возможности [творить добро], но не погоняют его. Не сделают они и шага ради господа и не дадут они и дирхема без упреков и одолжения. Сбирают они богатство с мучительным трудом и жадно оберегают его, с горечью оставляют его [после себя]. Как говорят мудрецы, серебро скряги только тогда выходит из земли, когда он сам уходит в землю.

Один с трудом и мучениями копит богатство,
А другой приходит и без труда и мучений уносит его».

отшельников, убежища для странников и приют для путешественников. Несут они большие заботы ради покоя других. Протягивают они руку к пище только тогда, когда наедаются их слуги и подручные. Избытки их щедрот достаются вдовам и старикам, ближним и соседям.

У богачей — благотворительность, милостыня и угощения,
Зекат и *фитрат*[10], отпущение на волю рабов и жертвоприношения.
Разве можешь ты достичь их могущества,
Когда ты не умеешь ничего, кроме двухпоклонной молитвы, и то с сотней помех.

Если щедрость есть могущество и [если] молитва есть сила, то они более доступны богатым, так как имущество их очищено *зекатом*, чиста их одежда, честь незапятнана и сердце спокойно. Сила благочестия — в изысканном блюде, а крепость веры — в изящной одежде. Ясно, какая сила может исходить от пустого желудка и какая добродетель — от пустых рук; какие странствия могут совершить ноги жаждущего, какое добро могут делать руки голодного?

Ночью спит с расстроенными [помыслами] тот, у кого нет
Средств к жизни на завтрашний день.
Муравей собирает [пищу] летом,
Чтобы в покое жить зимой.

Внутренний покой несовместим с нищетою, а душевная сосредоточенность не дается при бедности. Один возносит вечернюю молитву [господу], а другой сидит в мыслях об ужине. Никогда не сравнится последний с первым!

Богатые предаются богу,
А у человека с расстроенными средствами и сердце расстроено.

Итак, молитвы их угоднее [богу], ибо они сосредоточены и спокойны, а не расстроены душою и не возмущены [сердцем]. Обладая средствами к жизни, они творят беспрестанно молитвы. Арабы говорят: «Да защитит меня господь от гнетущей нищеты и от соседства нелюбимого человека», а предание гласит: «Бедность — позор для человека в обоих мирах!»

«А разве ты не слыхал, — воскликнул он, — что пророк — мир ему! — сказал: „Бедность — моя гордость!“»

«Замолчи, — возразил я, — указание господина (мир ему!) относится к бедности бойцов на ристалище смирения, подставляющих себя под стрелы провидения, а не тех, которые облекаются в рубище праведных и торгуют полученными милостынями.

О громкий, [но] пустой внутри барабан,
Что бы ты стал делать без припасов во время битвы?
Скрой от людей лицо жадности, коли ты мужчина,
Не перебирай в руках четки в тысячу зерен![11]

Рассказ [18]

Видел я, как сын одного богача сидел на могиле своего отца и спорил с сыном бедняка: «У моего отца надгробие каменное, с красивою надписью, с мраморной плитой, обложенной бирюзовыми плитками. Разве оно похоже на могилу твоего отца? Свалены два-три кирпича, и на них посыпаны горсти две земли». Сын бедняка, выслушав это, сказал: «Пока твой отец пошевелится под этими тяжелыми камнями, мой отец уже будет в раю!»

Осел, на которого нагружено меньше ноши,
Несомненно, шагает легче.

* *
*

Бедный человек, который терпел лишения и гнет бедности,
Естественно, к дверям смерти подходит легко.
Но тот, кто жил в благоденствии, покое и неге,
Без сомнения, тому тяжело умирать.
Положение пленника, освободившегося от оков, естественно,
Лучше положения эмира, который попадает в плен.

Рассказ [19]

Спросил я одного мудреца о значении такого хадиса: «Злейший враг твой — это твоя страсть, которая [гнездится] внутри тебя?» Сказал он: «Дело в том, что любой враг становится другом, когда ему делаешь добро, а страсть тем больше будет противиться, чем больше будешь ублажать ее!»

Умеренностью в еде человек достигает ангельских свойств,
Но если он станет есть, как животное, он опустится камнем.
Чье бы желание ты ни исполнил, тот станет покорным твоей воле,
Не то страсть, которая будет повелевать тобой, когда желания ее исполнятся.

Спор Са'дӣ с лжедервишем по поводу богатства и бедности

В одном обществе видел я человека в обличии дервишей, но не их обычаев. Сидел он, раскрыв книгу жалоб, и поносил богачей, обливая [их] грязью. Довел он речь до того, что у бедняков связаны руки могущества, а у богачей сломаны ноги для добрых дел.

У великодушных в руках нет дирхемов,
А у хозяев благ нет великодушия.

Задели меня эти речи, ведь вскормлен я благодеяниями вельмож. Сказал: «О друг, богачи — это источник жизни бедняков, сокровища для

Рассказ [17]

Однажды шел я из Балха в Бамиан [9]. Дорога была полна опасностей от разбойников. Сопутствовал нам один юноша в качестве охраны. Был он фехтовальщиком и лучником, искусным и сильным до такой степени, что лук его сгибали десять могучих мужчин и силачи всей земли не могли положить его на обе лопатки.

Однако, как ты знаешь, рос он в довольстве и холе, не видел он света и не совершал походов, не слыхивал грома литавр бойцов и не видал молний от мечей всадников.

Не попадал пленником он в руки врагов,
Не лился на него дождь стрел.

Случайно я и этот юноша шли рядом впереди. Он опрокидывал мощью своей длани каждую древнюю стену, которая попадала по пути, вырывал он силою кисти каждое могучее дерево, которое встречалось ему, и самодовольно говорил:

«Где слон, чтобы взглянуть [на] плечи и длани героев,
Где лев, чтобы он видел кулак и ладонь храбрых мужей!»

Мы пребывали в таком состоянии, когда два индуса высунули головы из-за камня, собираясь сразиться с нами. В руках одного была палка, а под мышкой другого — колотушка. Я сказал юноше: «Что ты медлишь —

Собери, сколько у тебя есть, мужества и силы —
Ведь враг пришел к могиле на своих ногах!»

Увидел я, что стрелы и лук выпали из рук юноши, а тело его [охватила] дрожь.

Не каждый, кто волос рассекает стрелою, пробивающей кольчугу,
В день натиска воинов устоит на месте.

Не было у нас иного выхода, как отдать свои пожитки, оружие и одежду и [тем] спасти жизнь.

По важным делам посылай опытного мужа,
Который может поймать петлей аркана льва.
Юноша, хотя бы и был с сильной шеей и телом, как у слона,
В битве с врагом не устоит от страха.
Испытанный в бою узнаёт бой так же,
Как ученый вопросы закона.

Не поручит мудрый человек со светлым разумом
Человеку легковесному важные дела.
Хотя изготовитель циновок тоже [считается] ткачом,
Но не пустят его к станку для шелковых тканей.

Рассказ [15]

У одного из великих имамов скончался сын. Спросили его: «Что написать на надгробии?» Он сказал: «Величие и слава Священной книги[7] слишком высоки, чтобы [стихи из нее] можно было писать на таких местах, где они стираются с течением времени, люди ходят по ним и мочатся собаки. Итак, если уж необходимо написать что-нибудь, то достаточно и следующих стихов:

Увы, каждый раз, как в саду травка
Вырастала, так радовалось мое сердце!
Навещай [меня], о друг, весною,
И увидишь, что травка выросла из моего праха».

Рассказ [16]

Один благочестивый муж проходил мимо одного из сильных мира сего. Он увидел, что тот, крепко связав руки и ноги одного раба, истязает его. Сказал: «О сынок, господь славный и превеликий сделал пленником твоей власти такую же тварь, как ты сам, и вознес тебя над ним. Воздавай же ты хвалу за благодать господа всевышнего и не твори такого насилия над рабом. Не должно, чтобы в День воскресения он стал лучше тебя, а ты был посрамлен».

Не гневайся ты часто на раба,
Не твори над ним насилия и не обижай его сердца.
Ты купил его за десять дирхемов.
Но ты же не сотворил его [собственной] силой.

* *
*

Сколько же [может длиться] эта власть, высокомерие и гнев? —
Ведь есть более могучий владыка!
О владелец Арсланов и Агушей[8],
Не забывай ты своего владыку!

Предание о господине мира (да благословит его Аллах и да приветствует его!) гласит: «Говорил он: „Величайшим горем [в] День воскресения будет то, что праведного раба введут в рай, а грешного господина—в ад!“»

На рабе, который находится под ярмом твоей власти,
Не вымещай безгранично злобы и не истязай его.
Будет позором, если в Судный день
Раб [будет] освобожден, а на господина [наденут] оковы.

[Признаки] человека — великодушие и щедрость, —
Не считай [человеком одни] человеческий образ.
Надобны [человеческие] достоинства, ибо [человеческий образ] можно изобразить
На айванах киноварью и ярь-медянкой.
Если у человека нет знаний и благородства, [то]
Какая разница между человеком и [его] изображением на стенах?
Завоевать мирские блага — не достоинство.
Если можешь — завоюй чье-либо сердце!

Рассказ [12]

Однажды среди пеших паломников[5] завязалась ссора. Ваш покорный слуга в тот раз тоже шел пешим. Мы всерьез вцепились друг другу в волосы. Услышал я, как один из седоков паланкина говорил своему спутнику: «Вот удивительно, когда пешеход из слоновой кости[6] проходит до конца шахматного поля, делается он ферзем, то есть становится лучше, чем был, а пешеходы, [идущие] в хадж, прошли пустыню и стали хуже!»

Передай от меня [тому] хаджи, [который] обижает людей
И своими притеснениями рвет шкуру людям:
Хаджи не ты, а верблюд, потому
Что он, бедный, ест колючки и таскает ношу.

Рассказ [13]

Индус обучался нефтеметному делу. Какой-то мудрец сказал [ему]: «Раз твой дом из камыша, это игра не для тебя!»

Если ты не знаешь, что слова [твои] истинная правда, не говори,
И не говори и того, на что, ты знаешь, будет дурной ответ.

Рассказ [14]

У простолюдина заболели глаза. Отправился он к ветеринару [и сказал]: «Полечи [меня]». Ветеринар помазал ему глаза тем, чем он мазал глаза четвероногим, и тот ослеп. Пошли они с тяжбой к судье, и он сказал: «Он не заслуживает никакого наказания, ибо если бы этот [человек] не был ослом, не пошел бы он к ветеринару!»

Смысл этих слов таков: знай, кто поручает неучу большое дело, тот не только будет раскаиваться, [но и] прослывет легкомысленным среди людей рассудительных.

Кто не уважает своих родных,
Тот никогда не будет любимым и счастливым!»

* *
*

Скорпиона спросили: «Почему ты не показываешься зимою?» Сказал он: «[Не] таково [ко мне] уважение летом, чтобы мне показываться еще и зимой».

Рассказ [10]

Жена одного дервиша была беременной, и наступило время родов. У дервиша всю жизнь не было детей. «Если господь славный и великий подарит мне сына, — сказал он, — кроме этого рубища, которое надето на мне, раздам я все свое имущество беднякам!» Случилось так, что у него родился сын, и разостлал он скатерть для бедняков согласно обету.

Спустя несколько лет, вернувшись из путешествия в Сирию, отправился я в дом того друга и спросил о его делах.

Сказали, что он находится в городской тюрьме. Я спросил причину [этого].

Кто-то сказал: «Сын его напился вина, подрался и, пролив кровь одного человека, скрылся. Из-за него на шее [отца] — цепи, а на ногах — тяжелые оковы!»

Сказал я: «Это бедствие он [сам] выпросил у господа!»

Если беременная женщина, о благоразумный муж,
Родит змею, —
По мнению мудрецов, это лучше, чем
Если она родит непотребных детей.

Рассказ [11]

Ребенком спросил я у одного взрослого человека о совершеннолетии. Сказал он: «В книгах написано, что оно имеет три признака: во-первых, пятнадцать лет, во-вторых, поллюция и, в-третьих, появление волос спереди, однако в действительности оно имеет всего один признак: то, чтобы ты заботился о служении господу славному и великому больше, чем о наслаждении плоти; кто не обладает этим свойством, того мудрецы не считают совершеннолетним!»

Капля семени приобретает человеческий облик,
Оставаясь в покое сорок дней в утробе,
Но если у сорокалетнего нет разума и образованности,
Нельзя его назвать истинным человеком.

Хотя серебро и золото добываются из камня,
Но не в каждом камне содержатся золото и серебро.
На весь мир сияет Сухайль[3],
Но в одном месте он делает сафьян, в другом месте — простую кожу.

Рассказ [7]

Слышал я, как один из старцев говорил своему ученику: «О сынок, если бы душа сынов человеческих была столь привязана к подателю хлеба насущного, сколько к [самому] хлебу насущному, то оказались они бы выше ангелов!»

Не забыл тебя творец в то время,
Когда ты был бесчувственно сокрыт в зародыше.
Дал он тебе душу, нрав, разум и рассудок,
Красоту, дар речи, мысль и сознание.
Он расположил на твоих руках десять пальцев,
А на плечах твоих водрузил две руки.
А теперь ты думаешь, о неблагородное ничтожество,
Что он забудет [наделить] тебя хлебом насущным.

Рассказ [8]

Видел я одного бедуина, говорившего сыну:

«О сынок, воистину спросят тебя в День воскресения: „Что ты делал?", а не скажут: „От кого ты ведешь свой род?", то есть спросят тебя: „Каковы твои добрые дела?", а не станут говорить: „Кто твои родители?"»

Покрывало Ка'бы[4], которое целуют,
Прославилось не по милости шелкового кокона:
Оно пробыло несколько дней с дорогим [существом],
И неизбежно стало [оно] таким же драгоценным.

Рассказ [9]

В сочинениях мудрецов говорится: «Скорпион рождается необычайным образом, не так, как другие животные, ибо он съедает внутренности матери, разрывает ее чрево и уходит в пустыню; и те шкурки, которые видят в норках скорпионов, являются следами этого». Однажды рассказывал я это в присутствии одного святого человека. Сказал он: «Сердце мое верит правдивости этих слов, да иначе и быть не может, в детстве они так обращаются с матерью, естественно, [что их так] любят и почитают в зрелом возрасте!»

Отец завещал сыну:
«Запомни, о счастливый, этот совет:

Хозяевам счастья и довольства
Зачем терпеть лишения из страха лишений?
Иди веселись, о милый друг,
Не нужно горевать сегодня о завтрашнем дне.

Особенно мне, когда я сяду на престоле щедрости, заключив союз с великодушием, и молва о моих благодеяниях на устах народа.

[Тому], кто прославился щедростью и великодушием,
Не следует налагать оковы на дирхемы.
Если добрая слава твоя распространилась [повсюду],
То не можешь ты захлопнуть двери перед людьми».

Видел я, что он не понимает [моих] советов и мое горячее дыхание не воздействует на его холодное железо. Не стал я больше уговаривать его, отказался от его общества и доверился словам мудрецов, которые говорят: «Говори, что есть у тебя, а если не будут слушать, что тебе за дело!»

Если даже ты знаешь, что не слушают тебя, — говори
Все добрые советы и наставления, которые знаешь,
Вскоре ты увидишь, что пустоголовый
Обеими ногами попал в оковы.
Тогда он разведет руками, [говоря]: «Увы,
Не слушал я наставлений мудреца!»

Спустя некоторое время увидел я его в том бедственном положении, которого я ожидал. Он нашивал заплатку на заплатке и побирался из-за куска хлеба. Сжалось у меня сердце при виде его жалкого состояния, но я не стал бередить рану нищего человека упреками и осыпать ее солью. Итак, сказал я про себя:

«Беспутный гуляка в пьяном состоянии
Не размышляет о днях бедности.
Дерево весною щедро рассыпает цветы,
А зимою поневоле остается без листьев».

Рассказ [6]

Один падишах отдал своего сына ученому и сказал: «Это — твой сын, воспитывай его, словно одного из своих сыновей!» Ученый поклонился и повиновался. Несколько лет прилежно занимался с ним, но ничего из него не вышло, а сыновья ученого достигли совершенства в учености и красноречии. Царь призвал ученого к ответу и корил его: «Ты изменил [нашему] уговору и не выполнил обещания [своего]!»

[Тот] сказал: «Да не останется скрытым для умственного [взора] повелителя лика земли, что воспитание одинаково, а природы различны!»

и прогнали его, а его школу передали одному доброму человеку, благочестивому и добродушному, благородному и мягкосердечному. Не говорил он слова иначе как по воле необходимости, и не срывалось с его языка ничего обидного для людей. У детей исчез страх перед суровостью первого учителя и, заметив ангельский нрав второго учителя, все они один за другим стали бесенятами. Надеясь на его мягкость, они забыли ученье и большую часть времени просиживали за игрой и ломали свои незаполненные аспидные доски о головы друг друга.

Если наставник или учитель не строг,
Дети будут играть на базаре в «медвежонка»[2].

Спустя две недели отправился я в эту мечеть и увидел, что первого учителя ублажили и вернули на его место. Воистину возмутился я и воскликнул:

«Нет мощи и силы, кроме как у Аллаха! Зачем же этого дьявола опять сделали учителем ангелов?»

Слышал это один старец, острого ума, изведавший мир, засмеялся и сказал:

«Один падишах отдал сына в школу,
Повесив ему на грудь серебряную дощечку,
На этой дощечке было начертано золотом:
„Строгость учителя лучше, чем ласка отца!"»

Рассказ [5]

Сыну одного праведного человека досталось несметное богатство после смерти его дяди. Начал он распутничать и предаваться расточительству. Словом, не осталось такого тяжкого греха, которого бы он не совершал, и такого хмельного напитка, которого бы он не испил. Однажды ради его же блага стал я его наставлять: «О сынок, доход — это — текучая вода, а жизнь — вращающаяся мельница, то есть делать большие расходы полагается тому, у кого имеется постоянный доход.

Если у тебя нет дохода, то сократи расходы!
Вот матросы поют такую песню:
„Если не пойдет дождь в горах,
Река Тигр высохнет за один год!"

Возьмись ты за ум за разум, оставь игры и забавы, ибо когда кончится твое богатство, ты станешь терпеть лишения и раскаиваться». Однако юноша, поглощенный наслаждениями, музыкой и попойками, не внял этим советам, стал возражать против моих слов и сказал: «Отравлять покой сегодняшнего дня страхом будущих бедствий противно мнению мудрецов!

* *
*

Если хочешь наследства отца — учись его знаниям.
Ибо отцовское добро можно промотать за один день.

Рассказ [3]

Ученый обучал царевича. Он безжалостно избивал его и неимоверно истязал. Однажды мальчик, [будучи] не в силах терпеть, пришел с жалобой к отцу и снял одежду с израненного тела. Сжалось у отца сердце, вызвал он учителя и сказал: «Таких насилий и побоев, какие ты причинил моему сыну, ты не допускаешь по отношению к детям ни одного из подданных. Какая причина [этому]?» Сказал учитель: «Причина в том, что говорить нужно обдуманно, а поступать достойно. Это относится ко всем людям вообще, а к падишахам в особенности, потому что все, что они делают и говорят, становится притчей во языцех, а слова и поступки простых людей не имеют такого значения.

Если дервиш совершит сто недостойных [поступков],
Товарищи его не заметят и одного из ста.
Но если одну шутку скажет падишах,
То разнесут ее из страны в страну.

Так следует учителю царевичей в воспитании нрава царских сыновей, да возрастит их Аллах с добрым нравом, усердствовать больше, чем в отношении простых людей.

Каждый, кого в детстве не воспитывают,
В зрелом возрасте лишится счастья.
[Сырую] палку гни как угодно,
А сухая не выпрямится иначе, как на огне».

Понравились царю добрые советы и суждения в ответе ученого. Пожаловал он ему почетное платье и [другие] блага и возвысил его сан.

Рассказ [4]

Видел я одного школьного учителя в стране Магриб, угрюмого и злоязычного, дурного нрава и бесчеловечного, жадного и невоздержанного, так что при виде его портилось настроение у мусульман, а его чтение Корана наполняло сердца людей мраком. Несколько чистых мальчиков и непорочных девушек находились в плену в его жестоких руках. Не осмеливались они смеяться и не решались они говорить. То давал он одному пощечину по серебристой щечке, то хлестал другого по хрустальным ножкам. Короче говоря, как слышал я, распознали его подлую душу, избили

ГЛАВА СЕДЬМАЯ

О ВЛИЯНИИ ВОСПИТАНИЯ

Рассказ [1]

У одного из везиров был тупица-сын; послал он его к одному из ученых: мол, воспитывай его, быть может, поумнеет он. Долгое время обучал тот его, но безрезультатно. Послал он к отцу мальчика человека [сказать]: «Он не становится умным, но меня с ума свел!»

Если сущность натуры восприимчива,
То воспитание окажет на нее влияние,
Но никакая полировка не сможет навести блеск
На железо дурного качества.
Собаку хоть семь раз купай в море,
Когда она станет мокрой, сделается еще грязнее.
Осел 'Йсы [1], если даже сведут его в Мекку,
Вернется оттуда таким же ослом.

Рассказ [2]

Один мудрец наставлял [своих] сыновей: «Дорогие мои, учитесь ремеслу, ибо богатства и мирские блага не заслуживают доверия, и серебро и золото в мире [этом] обращены к гибели: или [какой-нибудь] вор стащит все, или [сам] владелец растратит мало-помалу, а ремесло — это живой источник и вечное богатство. Если человек, владеющий ремеслом, лишится власти, — не беда, ибо искусство в его душе — богатство. Куда бы он ни шел, встретит уважение и сядет на почетном месте, а человек, не владеющий ремеслом, [всегда] нищенствует и терпит лишения».

Трудно, привыкнув к власти, подчиниться власти других,
Трудно привыкшему к неге терпеть произвол людей.

* *
*

Однажды в Сирии начались смуты,
Все побросали свои насиженные углы:
Разумные крестьянские сыновья
Стали везирами при падишахе,
А слабоумные сыновья везира
Пошли в деревню нищенствовать.

Нужна сила, а не золото, ибо женщине
Морковь милее, чем десять манов мяса.

Рассказ [9]

Слышал я, что на этих днях один древний старик
Надумал своей старческой головой найти себе пару.
Сосватал он себе красивую девушку по имени «Жемчужина»
И укрыл он ее от взоров людей, словно ларец с жемчугом.
Пока исполнялись свадебные обряды — это было достойное зрелище,
Но при первом же натиске посох старика сник,
Натянул он лук, но не попал в цель, ибо нельзя шить
Платье из плотной материи ничем, кроме стальной иглы.
Стал он жаловаться друзьям и доказывать,
Что, мол, эта бессовестная обобрала дочиста мое именье.
Между мужем и женой возникли ссоры и распри так,
Что дошло дело до градоправителя и судьи,
А Са'дй сказал старику:
«За всеми распрями и мерзостями видно,
Что девушка не виновата!
Как же ты можешь сверлить жемчужину,
Когда у тебя дрожит рука?»

* *
*

Старуха красила волосы в черный цвет,
Сказал я ей: «Ах, престарелая матушка,
Ты можешь усердно чернить волосы,
Но не выпрямится горбатая спина!»

Рассказ [6]

Однажды по юношеской глупости закричал я на мать. Обиженная, уселась она в уголок и, плача, молвила: «Разве ты забыл свое детство, что сейчас грубишь [мне]!»

Как хорошо сказала старуха своему сыну,
Когда увидела, что он стал повергающим тигров, могучим, как слон:
«Если бы ты помнил свое детство,
Когда ты был беспомощным в моих объятиях,
Ты не стал бы обижать меня в сей день,
Когда ты стал мужчиной, [сильным] как лев, а я — старухой».

Рассказ [7]

У одного скупого богача болел сын. Добрые люди сказали ему: «Мы советуем тебе ради его [исцеления] прочесть Коран или же принести жертву!» Погрузился он на некоторое время в раздумье и сказал: «Лучше прочитать Великий свиток [1], ибо стадо далеко!» Один благочестивый человек, услышав это, воскликнул: «Он отдал предпочтение чтению [Корана] потому, что Коран находится на кончике языка, а золото — в сердцевине души».

О, как было бы жаль [им] склонять голову для богослужения,
Если бы вместе с тем нужно было оказать [кому-нибудь] помощь!
Из-за одного динара они увязнут, как осел в глине,
Но если попросишь [их прочесть] один раз «Хвала Аллаху», они пропоют [ее] сто раз.

Рассказ [8]

Одного старика спросили: «Почему ты не женишься?» — «От старух удовольствия не будет», — сказал он. Сказали ему: «Так ты женись на молодой, ведь у тебя есть богатство!» Сказал: «Если мне, старику, не нравятся старухи, то как же ей, молодой, полюбить меня, старика!»

Семидесятилетний старик ударился в юность
. . . . *

* Эта строка — на ширазском диалекте, переводу не поддается.

Рассказ [4]

Однажды в пути обольщенный [своей] молодостью бежал я стремительно днем и к вечеру упал в изнеможении у подножья холма. Один дряхлый старик, тащившийся за караваном, воскликнул: «Что же ты лежишь, здесь не место лежать!»

Сказал я: «Как же я пойду, когда ноги не идут!» Сказал он: «Разве не слыхал ты, что мудрые люди говорят: идти и отдыхать лучше, чем бежать и валиться с ног!»

О [путник], если жаждешь [добраться до] становища, не спеши,
Слушайся моего совета — учись терпению.
Арабская лошадь быстро проскачет два перехода,
А верблюд медленно идет днями и ночами.

Рассказ [5]

Был в нашем обществе один юноша, подвижной и остроумный, веселый и сладкоречивый. Не было у него в сердце никаких забот, и уста были [всегда] открыты улыбке. Прошло некоторое время, в течение которого нам не доводилось встречаться. А потом, когда я увидел его, он был женат, и народились у него дети, корень его веселия был подрублен, а роза его страсти увяла. Спросил я его: «Как тебе живется?» Он сказал: «С тех пор как народил я ребят, больше уж не ребячился!»

К чему юношество, когда седые волосы сменили мне локоны,
И смена времен — достаточно [зловещий] предвестник!

* *
*

Когда ты стал стар, бросай ребячество,
Игры и шутки оставляй для молодых.

* *
*

Юношеской радости не ищи в старике,
Ибо утекшая вода больше не возвращается в русло.
Когда для нивы наступает время жатвы,
Она не колышется, как зеленые всходы.

* *
*

Время молодости миновало,
Увы, жаль этой блаженной поры!
Ушла в прошлое сила львиной лапы.
Довольствуюсь теперь я сыром, словно охотничья собака.

Она говорит: ‚С ним какой-то мертвец,
А заклинания только для спящих!‘

* *
*

Если женщина встает из объятий мужчины неудовлетворенной,
В том доме часто возникают ссоры и смуты.
У старика, который не может встать с места
Без палки, разве встанет палка?"

Словом, наш союз оказался невозможен и кончился он разводом. Когда истек соответствующий срок, сочетали ее брачными узами с одним юношей, вспыльчивым и угрюмым, бедным и злобным. Она терпела оскорбления и побои, лишения и голод и все же благодарила господа за милость: „Слава Аллаху, избавилась я от тяжких мучений и обрела прочное блаженство!“»

Несмотря на все твои обиды и жестокость,
Несу я заботы о тебе, ибо ты красив.

* *
*

Гореть мне вместе с тобой в аду
Лучше, чем находиться с другим в раю.
Запах лука изо рта красавца,
Кажется более приятным, чем аромат розы от урода.

Рассказ [3]

Гостил я у одного старика в Дийарбекире. Было у него огромное богатство и красивый сын. Однажды вечером он рассказывал:

«До этого мальчика всю жизнь не было у меня детей. В здешней долине одно дерево — святилище, и люди ходят туда молиться о своих нуждах. Долгие ночи молил я господа у подножия того дерева, пока не даровал он мне этого мальчика!»

[Тут] услышал я, как мальчик потихоньку говорил своим товарищам: «Эх, если бы я знал, где находится это дерево, помолился бы я, и умер бы мой отец!» Хозяин радовался, что сын его — умница, а тот издевался над тем, что отец его старый дурак.

Много лет прошло над тобой,
Но ты не пошел ни разу на могилу своего отца.
Что же сделал ты доброго для своего отца,
Чтобы ждать от своего сына того же?

А дом рушится с фундамента.
Старик стонет в агонии,
А старуха натирает для него сандал.
Когда нарушено равновесие здоровья,
То не повлияют ни лечение, ни [другие] меры».

Рассказ [2]

Один старик рассказывал: «Женился я на девушке, украсил комнату розами, сидел с ней в уединении, привязался к ней сердцем и не отрывал от нее глаз. Долгие ночи не спал я и рассказывал смешные истории и забавные случаи — быть может, она привыкнет [ко мне] и перестанет дичиться меня. Как-то говорил я ей: „Видно, высокая судьба была тебе подругой, и очи счастья бодрствовали, раз ты попала в общество старика опытного, образованного, познавшего мир, скромного, перенесшего зной и холод, испытавшего добро и зло, который знает цену дружбы и исполняет условия любви, добр и любезен, обходителен и сладкоречив.

Чтобы я мог завоевать твое сердце,
Я не стану обижаться, если даже ты будешь обижать меня.
И если твоей едой, как у попугая, будет сахар,
То пусть будет жертвой ухода за тобой моя сладостная душа.

Не попалась ты в руки самодовольного юноши, глупого и легкомысленного, бродяги, который ежеминутно печет новую страсть и ежесекундно меняет суждения, каждую ночь спит в новом месте и каждый день берет новую любовницу, —

Хотя юноши красивы и луналики,
Однако они никому не соблюдают верности.
Не жди ты верности от соловьев,
Ибо они каждое мгновение поют для другой розы, —

в противоположность старикам, которые живут разумно и благовоспитанно, а не по велениям юношеской глупости.

Ты ищи получше себя и пользуйся всяким случаем,
Чтобы как можно меньше проводить время с таким, как ты сам!"

«Столько я наговорил в таком роде, — продолжал старик, — что мне показалось, сердце ее попало в мои путы и стала она моей добычей. Вдруг она испустила тяжелый вздох из сердца, полного горестей, и сказала: „Все эти слова, которые ты говорил, на весах моего разума не имеют столько веса, сколько одно то слово, которое слышала я однажды от своей няни: ‚Для молодой женщины лучше стрела в боку, нежели старик под боком'.

Когда она видит перед супругом
Нечто, подобное дряблым губам постника,

ГЛАВА ШЕСТАЯ

О СТАРОСТИ И СЛАБОСТИ

Рассказ [1]

[Однажды] я вел диспут с группой ученых в соборной мечети Дамаска. [В это время] вошел в дверь какой-то юноша и спросил: «Есть ли среди вас человек, который знал бы персидский язык?» Указали на меня. Спросил я его: «Что хорошего?»

Сказал он: «Один стопятидесятилетний старик находится при последнем издыхании и что-то говорит на персидском языке, но мы не понимаем. Если сделаешь милость и потрудишься сходить, получишь вознаграждение: быть может, он делает завещание!»

Когда я подоспел к его изголовью, он говорил следующее:

«Я думал подышать несколько мгновений в свое удовольствие.
Увы, прегражден путь дыхания.
Жаль! На разноцветной скатерти жизни,
Мы съели всего один кусок, и нам сказали: „Довольно!"»

Смысл этих слов передавал я по-арабски сирийцам, и удивлялись они долгой жизни его и тому, что он все еще жалел [расстаться] с жизнью [на этом] свете.

Сказал я: «Каково тебе в таком состоянии?»

Он сказал: «Что говорить?

Разве не видел ты, какую боль испытывает человек,
Когда у него изо рта вырывают один зуб?
Вообрази, каково его состояние в тот час,
Когда из драгоценного бытия его вырывается душа!»

Я сказал: «Выкинь из мыслей образ смерти, не дай страху власть над природой, ибо греческие философы говорят: „Каким бы прочным ни было самочувствие, не следует надеяться на бессмертие, но и самая страшная болезнь еще не означает неизбежную гибель". Если велишь, я позову врача, дабы лечил он тебя!»

Раскрыл он глаза, улыбнулся и молвил:
«Искусный врач начинает суетиться,
Когда видит клиента, лишившимся чувств.
Хозяин [дома] озабочен тем, чтобы расписать айван,

Кричал он среди пучины волн:
«Оставь меня и возьми руку моего друга!»
При этих словах настиг его смертный час,
И слышали только, как проговорил он, отдавая душу:
«Не слушай ты рассказов о любви у того пустомели,
Который в беде забывает дружбу!»
Так-то прожили влюбленные свою жизнь.
Слушай ты опытного старца, чтобы понять все это,
Ведь пути и обычаи любви Са'дӣ знает так же
Как знают арабский язык в Багдаде.
Привяжись сердцем к возлюбленной, которая есть у тебя,
И затем закрой глаза на весь остальной мир.
Если бы «одержимый» любовью к Лайлӣ был жив,
Он бы списал историю любви из этой книги.

Две вещи ввели меня в грех:
Злая судьба и недостаток ума.
Если ты накажешь меня, что ж, я заслуживаю наказания,
Но если ты помилуешь меня, — прощение ведь лучше, чем месть».

Царь воскликнул: «Раскаяние в твоем положении, когда ты узнал о своей погибели, бесполезно: „Но вера их была бесполезна для них после того, когда они уже видели над собой грозу нашу“[27].

Какая польза раскаиваться в воровстве тогда,
Когда уже не можешь ты забросить аркан на стену?
Пусть удерживает руки от плодов высокорослый,
Ибо коротышка сам не достает рукой до веток.

Тебе не удастся спастись после того преступления, которое раскрылось!»

Сказал он это, и палачи бросились на [кази]. [Кази] воскликнул: «У меня осталось одно слово к милости султана!» Царь услышал [это] и спросил: «Какое?» Сказал он:

«Хотя ты махнул на меня рукавом отвращения,
Но не надейся, что я оторву руки от твоей полы.
Хотя невозможно спасение при том грехе, который я совершил,
Но есть надежда на то великодушие, которым ты обладаешь!»

Царь сказал: «Ты молвил веселое и редкостное слово, однако не совместимо с разумом и противоречит закону, чтобы твое сегодняшнее остроумие и красноречие спасли тебя от моей карающей руки. Мне думается, лучше скинуть тебя с башни, дабы другие восприняли увещание и вразумились бы!»

Кази сказал: «О повелитель мира, вскормлен я благодеяниями [вашего] дома, и этот грех совершал не только я один, ты [лучше] скинь другого, чтобы я вразумился!»

Царя взял смех, и он милостиво простил ему его проступок; желавшим же его гибели, требовавшим казни, сказал:

«Все вы — носители своих пороков,
Не укоряйте же других за [их] пороки!»

Рассказ [21]

Один чистый и целомудренный юноша
Был увлечен неким другим целомудренным.
Так я читал [в книге], что в Великом море[28]
Попали они оба в водоворот.
Когда матрос поспешил протянуть ему руку,
Чтобы не погиб он в таком положении.

«Наверно, не вовремя поет этой ночью петух.
[Ведь] влюбленные еще не кончили объятий и поцелуев!
Грудь возлюбленной в кольце блестяще-черных локонов,
Словно мяч из слоновой кости в изгибе чоугана [25] из эбенового дерева.
В тот миг, когда друг — дремлющая смута, берегись,
Не спи, чтобы жизнь не прошла даром!
Пока не услышишь из соборной мечети призыва к утренней молитве
Или вопля литавр из дворца атабека —
Глупо отрывать уста от прекрасных уст [26]
Из-за пустого крика петуха».

Судья [находился] в таком состоянии, когда один из его слуг вошел [к нему] и сказал:

«Чего ты сидишь? Вставай и беги со всех ног, — завистники оговорили тебя, а быть может, сказали правду. Пока огонь бедствия еще невелик, мы, [быть может], сумеем потушить его водою разумных мер, ибо если завтра (да не случится этого!) он разгорится, то охватит целый мир!»

Судья взглянул на него с улыбкой и молвил:

«[Разве] лев, вонзивший свои когти в добычу,
Станет беспокоиться, когда лает собака?
Прижмись лицом к лицу друга,
И пусть враг кусает себе руки».

В ту же ночь царю сообщили: «В твоем государстве происходит такое непотребство. Что же ты прикажешь?» Царь молвил: «Я знаю его как одного из просвещенных мужей века и редкость нашего времени. Быть может, это болтают о нем враги. Не поверю я этим словам, если не увижу это воочию, ибо мудрецы говорят:

«В гневе хвататься за меч —
[Значит потом] прикусить руку сожаления!»

Слышал я, что утром с несколькими своими приближенными он подошел к изголовью кази. Увидел он: свеча стоит, а любовник сидит, вино пролито, чаша разбита, а кази пребывает в пьяном сне и не ведает о царстве действительности.

Царь стал понемногу и мягко будить его: «Проснись, солнце уж взошло!»

Кази понял в чем дело, воскликнул: «С какой стороны оно взошло?» Царь сказал: «С востока!» Сказал кази: «Слава Аллаху, дверь покаяния еще открыта в силу хадиса: „Дверь покаяния не закрыта для рабов божьих, пока солнце не восходит с запада“. Прошу прощения у Аллаха и каюсь перед тобой!

Тем более, что от его гнева доносится аромат милости.

Несозревший виноград бывает кислым,
Но потерпи два-три дня — он станет сладким!»

Сказав это, он вернулся к своему судейскому престолу. Несколько достопочтенных именитых людей, которые принадлежали его судейскому приказу, поцеловали перед ним землю служения, [говоря]: «С [вашего] позволения, скажем мы слово, хоть и в нарушение правил приличия и вопреки словам мудрецов, которые говорят:

Не о каждом деле полагается рассуждать,
А подмечать оплошности великих — оплошность.

Но так как благодеяние [вашего] высочества постоянно сопутствовало жизни [этих] рабов, не сообщить [тебе] то, что мы считаем за благо, будет своего рода преступлением. [Итак], благой путь в том, чтобы ты не предавался страсти к этому юноше и свернул бы ковер вожделения; ведь судейская должность — сан высокий, и не должен ты пачкать его мерзким грехом! [Итак], друзья [твои] таковы, как ты видел, а слова [их] таковы, как ты слышал.

Человеку, который сам совершил довольно бесчестий,
Что за дело до бесчестия другого?
Как часто безупречные имена пятидесятилетних старцев
Попираются ногами одного бесчестного человека!»

Казӣ искренне обрадовался наставлениям друзей, и, похвалив своих собратьев за благородные рассуждения их, молвил: «Указания дорогих друзей о благом исходе моих дел — совершенно справедливы и бесспорны, однако:

Порицай меня сколько хочешь, —
Но ведь нельзя с негра смыть черноту.
Никак невозможно заставить меня предать тебя забвению,
Я — змея с разбитой головой — не могу не извиваться!»

Сказав это, отправил он людей разузнать о состоянии [юноши] и расточил несметные богатства — ведь говорят: «у кого золото на весах, у того сила в руках» и «кто не властен над динарами, тому не подвластен в мире ни один человек»,

Всякий, кто видит золото, склоняет голову,
[Даже] если бы он был весами с железным коромыслом.

Словом, удалось ему уединиться однажды ночью [с юношей], и в эту ночь правитель города узнал, что казӣ [проводит] ночь с вином в голове и с юностью в объятиях, от наслаждения не спит и, напевая, говорит:

Царь взглянул на нее и увидел особу черную, худую [22]. Она показалась ему ничтожной по той причине, что самая последняя из наложниц его гарема опережала ее по красоте и превосходила пышностью. В силу своей проницательности Маджнӯн догадался об этом и воскликнул:

«На красоту Лайлӣ нужно смотреть глазами Маджнӯна, дабы тайна блаженства от лицезрения ее прояснилась для тебя!»

Если бы слышала те рассказы о пастбищах, что доходят до моих ушей,
Горлинка пастбищ, то рыдала бы вместе со мною.
О друзья, скажите здоровому: [23]
«Не ведаешь ты, что происходит в сердце сраженного любовью».

* *
*

Здоровые не ведают боли раны,
И не поведаю я о своей болезни никому, кроме страдающего той же болезнью.
Бесполезно рассказывать об осе тому,
Кто ни разу в жизни не был ужален.
Пока ты не очутишься в нашем положении,
Наше положение будет казаться тебе басней.
Не сравнивай ты мою боль с болью другого —
Ибо у него соль в руках, а у меня она на раненом теле.

Рассказ [20]

Рассказывают, что кāзи Хамадана [24] был пленен сыном одного кузнеца и подкова его сердца была раскалена на огне [страсти]. Долго он мучился в поисках и преследовал его, подстерегал и гонялся за ним, говоря [о своем] положении:

«Попался мне на глаза тот стройный и высокий кипарис,
Похтил мое сердце из рук [моих] и бросил [его себе] под ноги.
Эти дерзкие глаза затягивают сердце арканом,
Если не хочешь отдать никому сердце [свое], то закрывай глаза».

Слышал я, что [этот юноша] повстречал на дороге кāзи; он уже знал о поступках [его] и был неописуемо оскорблен. Он без стеснения [начал] поносить и ругать кāзи, взял камень, чтобы [ударить его], и не осталось такого оскорбления, которое он не нанес бы ему.

Кāзи сказал одному почтенному богослову, который шел вместе с ним:

«Взгляни ты на этого красавца, на то, как он сердится,
На сладостные складки меж нахмуренными бровями.
В арабских странах говорят: „Удары любимых — сушеные финики!"

Получить кулаком в зубы от твоих рук
Приятнее, чем есть хлеб из своих рук.

Вдруг нога его бытия увязла в глине небытия, и дым разлуки поднялся из дома его. Много дней просидел я у его могилы и вот что говорил о разлуке с ним:

О, если бы в тот день, когда в ногу твою вонзилась колючка смерти,
Рука судьбы ударила бы меня мечом погибели,
Чтобы и сегодня глаза мои не видели мира без тебя!
Вот я у твоего праха, прах мне на голову!

* *
*

Тот, к кому не приходил покой и сон,
Пока не осыпали его [ложе] розами и жасминами —
Вращенье мира смяло розу его лица,
И над могилой его [теперь] выросли колючки.

Расставшись с ним, решил я на весь остаток жизни свернуть ковер страсти и не приближаться к чьей-либо дружбе».

Хороши были бы прибыли от морей, если бы не было страха волн,
Приятно было бы общество розы, если бы не было беспокойства от шипов.
Вчера я, словно павлин, гордо расхаживал в саду свидания,
А сегодня в разлуке с другом я извиваюсь, как змея.

Рассказ [19]

Одному из арабских царей рассказали историю Маджнӯна, одержимого любовью к Лайлӣ, и о его безумствах, что, мол, несмотря на свои редкие совершенства и красноречие, бродит он по пустыням, выпустив из рук поводья воли.

Царь приказал привести его и начал его порицать: «Какой же порок заметил ты в достоинстве человеческой души, что воспринял нрав животных и покинул человеческое общество?»

Сказал Маджнӯн:

«Многие друзья порицали меня за любовь к ней,
Но разве они ни разу не видели ее, чтобы обнаружить оправдание мое?
О, если бы те, кто укоряет меня,
Увидели бы твое лицо, о похитительница сердец!
Перед твоими взорами они вместо померанца
Порезали бы себе руки, не помня себя[20]».

Чтобы согласовать суть истины с формой ее утверждения — «Вот тот, за которого вы меня порицали»[21] — царю захотелось посмотреть на красоту Лайлӣ: что же за облик у нее, вызвавший столько смут? Велел он разыскать ее. Обошли все арабские племена, нашли ее и поставили перед царем во внутреннем покое дворца.

«Почему не идешь в город, — спросил я, —
Чтобы облегчить сердце от тяжких забот?» —
«Там [много] ангелоподобных красавиц, — ответил он. —
А когда грязи становится много, вязнут слоны!»

Сказал это я, поцеловали [мы с ним] друг друга в голову и лицо и простились.

Какая польза целовать лицо друга
И в тот же миг распроститься с ним?
Прощалось, что ли, с друзьями яблоко —
Лицо его с одной стороны — румяно, а с другой стороны — желто

* *
*

Если я не умру в день расставания от горя,
Не считайте меня верным в любви!

Рассказ [18]

Один дервиш сопутствовал нам в караване, [отправлявшемся в] Хиджаз. Один из арабских эмиров подарил ему сто динаров, чтобы он принес их в жертву[18].

Вдруг хуфаджийские[19] разбойники ударили на караван и дочиста обобрали [нас]. Купцы начали рыдать и плакать и без толку вопить.

Хоть плачь ты, хоть вопи —
Разбойник не отдаст [тебе] обратно золота.

Только тот благочестивый дервиш пребывал в покое, и не произошло с ним никаких изменений. Сказал я: «Разве разбойники не отобрали у тебя тех динаров?» Он сказал: «Да, отобрали, но я не был столь привязан к ним, чтобы сокрушаться сердцем во время расставания [с ними].

Не нужно привязываться сердцем к чему или кому-нибудь,
Ибо отрывать [от чего-либо] сердце — трудное дело».

Сказал я: «То, что ты сказал, соответствует моему положению. В молодости своей я дружил с одним юношей и был искренне привязан [к нему] до такой степени, что его красота была кыблой для моих глаз, а свидание с ним — целью и источником моей жизни.

Быть может, ангелы на небесах [могли бы сравниться с ним],
А на земле не будет человека с красотой его облика.
Клянусь любовью, противно общаться после него [с кем-нибудь],
Ибо даже в зародыше не будет такого человека».

Рассказ [17]

В один год Мухаммад Хорезм-шах, да помилует его Аллах, некой [своей] пользы ради пожелал мира с Хата [14]. Я вошел в соборную мечеть Кашгара. Увидел я [там] одного мальчика, прелестного в крайней стройности и красоте, такого, о подобных которому говорят:

Учитель твой всем чарам и похищению сердец тебя научил,
Жестокости, капризу, кокетству и притеснительству научил.
Человека с такой наружностью, нравом, станом и поведением
Не встречал я — быть может, он тому научился у пери?

В руках он держал «Введение в синтаксис» Замахшари [15] и читал: «Зайд ударил 'Амра [16] — действие глагола переходит на 'Амра».

Я сказал: «О сынок! Хорезм и Хата помирились, а у Зайда и 'Амра все еще продолжается вражда!» Засмеялся он и спросил о моей родине.

Я сказал: «Земля Шираза».

Он сказал: «Что ты знаешь из стихов Са'ди?»

Я сказал:

«Встретился я с грамматиком, который бросился разгневанно
На меня, словно Зайд на 'Амра.
Он волочит свой подол, не поднимая головы,
А разве может быть прямым тот, кто постоянно волочит [свой] подол?» [17]

На некоторое время погрузился он в раздумье и молвил: «Большинство его стихов в этом краю [известно] на персидском языке: если прочтешь [что-нибудь из них], будет легче понять, [ибо] „говори с людьми по их уму!“»

Я сказал:

«Когда твое существо увлеклось грамматикой,
Из сердца моего исчез образ терпения.
О ты, в чью сеть попали сердца влюбленных,
Мы заняты тобою, а ты 'Амром и Зайдом!»

Утром, когда [мы] решили отправиться в путь, ему сообщили, что такой-то [и] есть Са'ди. Он прибежал [ко мне] с ласкою и, сожалея, [говорил]: «Почему так долго не говорил, что это — ты, дабы я мог препоясаться на служение в благодарность за прибытие великого мужа!»

Я сказал: «В твоем присутствии нет у меня голоса [сказать], что это — я!» — «Отдохнул бы ты некоторое время в этом краю, чтобы нам обрести пользу в услужении тебе!» — воскликнул он. Я сказал: «Не могу по причине такого рассказа:

Одного мудреца я видел в горах;
Из всех [благ] мира довольствовался он одной пещерой.

Не меж нами ли была и дружба, и верность? —
Но ты поступил жестоко и нарушил дружбу!
Я сразу привязался к тебе сердцем навсегда,
[отвернувшись] от [всего] мира,
Не знал я, что ты так быстро отвернешься [от меня].
Но если сейчас ты желаешь мира, вернись обратно,
И будешь ты любим [мною] больше, чем был.

Рассказ [15]

У одного человека умерла молодая красивая жена, а дряхлая теща из-за приданого осталась [у него] в доме. Он душевно страдал от ее разговоров, но не находил он способа, [чтобы избавиться] от [ее] соседства. Однажды несколько друзей пришли навестить его. Один [из них] спросил: «Как тебе живется в разлуке с любимой женой?» Воскликнул он: «Не видеть жены мне не так тяжело, как видеть тещу!»

Роза осыпалась, а шипы остались,
Сокровище унесли, а змея осталась.
Видеть свои глаза на острие копья
Приятнее, чем видеть лицо врагов.
Следует порвать с тысячью друзей,
Чтобы не видеть тебе одного врага.

Рассказ [16]

Помню я, в дни молодости [частенько] проходил я по одной улице, [чтобы] взглянуть на некий лик. Однажды в таком июле, что жара его иссушала рот, а [от] его самума закипал мозг в костях, по слабости человеческой не выдержал я солнечного зноя и прибегнул к защите тени какой-то стены, надеясь, что кто-нибудь погасит жару июля холодом воды.

Вдруг из мрака сеней дома засиял свет, то есть краса, прелесть которой не в состоянии описать язык красноречия, вышла так, как выходит утро в темную ночь или же как выходит живая вода из преисподней [13]. В руке [у нее] чаша снеговой воды с сахаром и вином. Не знаю, розовой водой ли было надушено питье или в него упало несколько капель с розы ее личика — словом, взял я этот усладительный напиток из ее прелестных рук, выпил его и начал снова жить!

У меня в сердце такая жажда, что не утолить ее
Прозрачной водой, если даже я выпью целое море.
Блажен тот счастливец, чьи глаза
Каждое утро созерцают [подобный] лик.
Опьяненный вином отрезвляется в полночь,
А опьяненный виночерпием — в утро Страшного суда.

Для праведника уже одно то темница,
Что заперт он вместе с бродягами.

Какой же грех я совершил, что судьба в наказание повергла меня в такие оковы бедствия в обществе такого самодовольного глупца и болтливого негодяя?

Никто не подойдет к стене,
На которой изображен твой образ.
Если местом твоего пребывания окажется рай,
То люди предпочтут ад».

Эту притчу привел я к тому, чтобы ты знал: отвращение невежды к мудрецу в сто раз больше, чем ненависть мудреца к невежде.

Один отшельник присутствовал на собрании беспутных гуляк.
Из них один, балхский красавец, сказал ему:
«Если тебе скучно среди нас, то [все же] не сиди с кислым [видом],
Ибо ты также горек для нас!

* *
*

[Здесь] собралось общество, словно из роз и тюльпанов,
А ты затесался среди нас, как сухое полено,
Как противный ветер и неприятный мороз,
Как снег, осел ты и, как лед, примерз!»

Рассказ [14]

Был у меня друг, с которым многие годы мы вместе странствовали, делили хлеб-соль, и утвердилась [между нами] беспредельная дружба. Однажды он ради ничтожной выгоды счел возможным обидеть мое сердце, и дружбе наступил конец. Несмотря на это, сердечная приязнь продолжалась с обеих сторон. Узнал я однажды, что в одном собрании, когда прочли такие два бейта моих стихов:

Когда войдет моя красавица с прелестной улыбкой,
Подсыплет соли на раны уязвленных [любовью к ней].
О, если бы ее локоны попались мне в руки,
Как [попадают] рукава щедрых в руки нищих! [12]

— то несколько [моих] друзей засвидетельствовали изящество этих стихов (вернее, свое великодушие!) и превозносили [меня], а он усердствовал в их числе, скорбя об утрате старинной дружбы и раскаиваясь в своем проступке. Узнав о том, что и с его стороны есть стремление, послал я ему такие бейты, и мы помирились:

видны, они выказывают грубость, жестокость, но как только они становятся жесткими и грубыми, начинают любезничать и ластиться.

Пока отрок красив и сладостен,
Он груб и строптив.
Но когда у него появляется борода и становится он противным,
Он общителен и ищет дружбы.

Рассказ [12]

Спросили одного ученого: «Если мужчина сидит с луноликой в уединении и двери заперты, соперники спят, страсть алчет, похоть побеждает, [словом, когда], как говорят арабы, «финик созрел, а сторож не препятствует», так может ли он силой воздержанности спастись от нее?»

Сказал он: «Если он и спасется от луноликих, то от злых языков не спасется!»

Человеку удается спастись от своих страстей, но от злого умысла противников он не спасется.

* *
*

Можно справиться со своим делом,
Но привязать чужие языки невозможно.

Рассказ [13]

Попугая заключили в одну клетку с вороном. [Попугай] мучился неприятным созерцанием его и говорил: «Что за отвратительная наружность, что за ненавистный облик, что за проклятый вид и противные манеры! О ворон-разлучник, если бы между мною и тобою было такое же [расстояние], как между двумя восходами! [11]

Кто утром, проснувшись, [глянет] на твое лицо,
Тому утро благоприятного дня покажется вечером.
В твоем обществе должен быть такой же злосчастный, как ты,
Но найдется ли в мире такой же, как ты?»

Удивительнее всего то, что ворон тоже неимоверно страдал и горевал от соседства попугая. Приговаривая «спаси господи», жаловался он на коловращение судьбы и потирал руки отчаяния, [говоря]: «Что за злая судьба и низменный рок и изменчивые дни!

Моему сану подобает, чтобы я вместе с другим вороном важно прогуливался бы на стенах садов!

на яблочке его подбородка осела пыль, как у айвы, исчезло оживление на рынке его красоты. Ждал он, что заключу я его в объятия, но я отстранился и сказал:

«В тот день, когда был у тебя пушок красавца,
Ты прогнал с глаз любовно взиравшего [на тебя].
А сегодня пришел ты к нему помириться,
Отрастив [на лице щетину, словно] *фатху* и *замму*[9]».

* *
*

О молодая весна, листья твои пожелтели,
Не ставь [свой] котел, ибо огонь наш потух.
Доколе будешь ты ходить важно и пыжиться,
Воображая себе прошлогоднее счастье?
Ступай ты к человеку, который желает тебя,
Кокетничай с тем, кто твой покупатель.

* *
*

Травка в саду, говорят, приятна,
Знает это тот, кто говорит.
То есть к нежному пушку на лице красавцев
Сердца влюбленных больше стремятся.
Но твой сад — место, засеянное луком-пореем, —
Чем больше вырываешь, [тем больше] растет.

* *
*

Примиришься ли ты, будешь ли выщипывать волоски на щеках —
Счастливые дни красоты пройдут.
Если бы я мог держать рукою душу, как ты свою бороду,
Не дал бы я ей выходить до Дня воскресения мертвых.

* *
*

Вопрошая, обратился [к нему]: «Что же случилось с красотой твоего лица,
Что муравьи высыпали по краю луны?»
Ответил он: «Не знаю, что произошло с моим лицом,
Быть может, оно оделось в черное [в знак] траура по [моей] красоте!»

Рассказ [11]

Спросили одного бедуина: «Что ты скажешь об отроках?» Сказал он: «Нет добра в них: пока они миловидны — строптивы, но когда огрубеют, начинают ласкаться!»[10] — то есть до тех пор, пока они красивы и мило-

стойно высокого звания богослова подвергать себя подозрениям и терпеть обиды от неучей!» Он сказал: «О друг, отведи руку укоризны от полы моей судьбы. Я часто размышлял о тех благих советах, которые ты даёшь, но терпеть от неё обиды [7] кажется мне легче, чем терпеть разлуку с ней, и мудрецы говорят: умерщвлять свое сердце легче, нежели оторвать свои глаза от лицезрения [ее]».

Кто не может жить без нее,
Должен терпеть, если она будет изводить его мучением!
Однажды взмолился я: «Пощади!» —
И сколько просил я [потом] прощения за этот день!
Не должен друг опасаться друга,
И я покорился ее воле.
Если она с лаской призовет меня к себе
Или же гневно прогонит [от себя] — ее воля!

Рассказ [10]

В расцвете молодости своей, как это бывает и как знаешь ты сам, водился я тайно с одним красавцем, ибо был у него сладостный голос и внешность, словно у молодой луны.

Пушок его ланит словно питается живой водой,
Кто любит сласти, пусть посмотрит на сахар его [уст].

Случайно я заметил у него проступок, противный природе, который не понравился мне, одернул я полу [своего расположения], собрал кости [8] и сказал:

«Иди и делай все, что тебе вздумается,
Если не уважаешь нас, делай по-своему».

Слышал я, что он, уходя, говорил:

«Если летучая мышь не желает дружбы с солнцем,
То [от этого] не уменьшится блеск солнца».

Сказав это, он уехал, и разлука с ним опечалила меня.

Утратил я миг близости, не ведает человек
Сладкой цены наслаждения до беды.

* *
*

Вернись и убей меня, ибо умереть пред тобой
Приятнее, чем жить без тебя.

Однако по милости и милосердию господа вернулся он через некоторое время, но даудов голос его изменился, йусуфова красота поблекла,

Рассказ [7]

Некто сказал [своему] другу, с которым он долго не видался: «Где же ты, я жажду тебя [видеть]!» — «Жажда [видеть друга лучше], чем скука [от его общества]!» — ответил тот.

Поздно ты пришла, о [моя] опьяняющая красавица,
[И потому] не скоро выпущу я твою полу из рук.
Когда возлюбленную видят редко-редко,
То [нужно], по крайней мере, наглядеться вдоволь.

Если друг приходит с товарищами, то приходит он, чтобы мучить, по той причине, что [встреча] не будет свободна от ревности и зависти.

Когда ты приходишь навещать меня с товарищами,
Хотя ты и приходишь с миром, но приносишь ссору.

* *
*

За один миг, который друг провел с другими,
Ревность одна не сразила мое существование.

Улыбаясь, сказал он:

О Са'дй, я свеча, [озаряющая в ее] обществе.
Какое мне дело, что мотылек убивает себя.

Рассказ [8]

Помню я, в минувшие дни я и друг мой жили, словно два миндальных ядра в одной скорлупе. Внезапно пришлось [нам] разлучиться. Спустя некоторое время возвратился он и начал укорять меня: «За это время ты не посылал ко мне ни одного гонца!» Сказал я: «Мне было [бы] завидно, если бы глаза гонца озарялись твоей красою, когда я был лишен [ее]!»

О старый друг, не принуждай меня к раскаянию словами,
Ибо я не раскаюсь даже под [угрозой] меча!
Ревность овладевает мною, когда кто-либо вдоволь смотрит на тебя,
Но вновь говорю я: нет! Никто не насытится [лицезрением тебя]!

Рассказ [9]

Видел я одного богослова, который был пленен одной особой, и тайна его вышла наружу из-под покрова. Много обид он вынес и беспредельно терпел. Однажды сказал я ему дружелюбно: «Я знаю, что в твоей привязанности к этой особе нет ничего предосудительного и любовь твоя не преследует низкой цели. Однако, несмотря на эти соображения, недо-

Сказав это, он издал [безумный] вопль и отдал свою душу господу.

Не диво убитый [любовью] у двери шатра возлюбленной,
Дивись живому, как удалось ему спасти жизнь?

Рассказ [5]

Некий школьник обладал совершенной красотой и пленительной речью. Учитель [его] в силу свойственных человеческому роду чувств не остался равнодушен к его красивой внешности. Взысканий и выговоров, которые он делал [другим] детям, не допускал он по отношению к нему, и когда он находил его в уединении, говорил ему:

«Я так увлечен тобой, о ангелоподобный,
Что мысль о себе не приходит мне в голову.
Я не смогу оторвать глаз от созерцания тебя, —
Если даже увижу, что мне в глаза летит стрела».

Однажды мальчик сказал: «Уделяй моему душевному совершенствованию такое же внимание, какое ты уделяешь моему учению. Если ты заметишь в моем поведении какой-нибудь недостаток, который может казаться мне достоинством, то укажи мне, дабы я старался изменить его!» Сказал: «О сынок, попроси об этом другого, ибо теми глазами, которыми я смотрю на тебя, не вижу [в тебе] ничего, кроме достоинств!»

В глазах врага — да будут они вырваны! —
Его достоинства представляются пороками.
Но если у тебя одно достоинство и семьдесят пороков,
Друг не замечает ничего, кроме этого достоинства.

Рассказ [6]

Помню я, однажды ночью зашел ко мне один дорогой друг. Я так вскочил с места, что [нечаянно] погасил рукавом свечу:

Предстояло мне ночью видеть озаряющее своим сиянием мрак,
И удивился я своей судьбе: откуда это счастье?

Присел он и стал корить меня: «Какой смысл в том, что, увидев меня, ты тотчас погасил свечу?» Сказал я: «Два смысла в том: во-первых, мне показалось, что взошло солнце, и, во-вторых, пришел мне в голову такой стих:

Если немилый загородит собою свечу, —
Встань, убей его при всем народе!
А если [придет] сладкоустая с нежной улыбкой,
То возьми ее за руку и погаси свечу».

Если [даже] тебе не удастся найти дорогу к любимой,
То требование любви — умереть в поисках.

* *
*

Если он позволит, я возьму его за руку,
Если же нет, то пойду я и умру у его порога.

Друзья его, следившие за его судьбой и сочувствовавшие его [горькой] участи, и советы давали, и в цепи сажали, но [это] не принесло пользы.

О горе, врач предлагает мне алоэ [5],
Когда моей алчной плоти нужен сахар!

* *
*

Слыхал ты, как один красавец тайком
Говорил страстно влюбленному:
«Пока ты печешься о самом себе,
Какую же цену могу иметь я в твоих глазах?»

Говорят, что царевичу, который был предметом его любви, рассказали, что-де один юноша вращается на поле [любви к тебе]; благороден и красноречив, он говорит приятные слова и слышат от него тонкие остроты. Видимо, сердце его взволновано и одержим он страстью. Царевич понял, что тот привязан сердцем к нему, и [что вся] эта пыль бедствий поднята им [6]. Погнал он коня к нему. [Влюбленный], увидев, что тот приближается, заплакал и сказал:

«Тот, кто убил меня, опять приходит ко мне,
Нет, сердце его сжалилось над его собственной жертвой!»

Сколько ни обращался с лаской к нему [царевич] и сколько ни спрашивал его: «Откуда ты, как тебя зовут и какое искусство знаешь», — [не отвечал он, ибо] так был погружен в море любви, что не мог перевести дыхание.

Хотя ты читаешь наизусть семь разделов [Корана],
Не можешь отличить ты «а» от «б» и «т», если [сердце] твое взволновано.

Молвил [царевич]: «Почему ты не говоришь ничего, ведь я тоже из круга дервишей и даже их преданный раб».

Тогда он, ободренный состраданием возлюбленного, поднял голову из водоворота волн любви и молвил:

«Удивительно, что в твоем присутствии бытие мое еще продолжается
И владею еще я словами в то время, когда ты говоришь!»

* *
*

Невольнику надлежит таскать воду и лепить кирпичи,
Балованный раб становится драчливым.

Рассказ [3]

Видел я однажды одного благочестивого мужа, который был одержим любовью к одной особе, [и не было у него] ни силы терпеть, ни мочи говорить [3]. Сколько он ни слышал укоров и сколько он ни терпел мучений, не отказывался он от глупой страсти и говорил:

«Не выпущу я из рук твою полу,
Если даже ударишь меня острым мечом.
Кроме тебя, нет у меня убежища и приюта,
К тебе же прибегу, если сбегу!»

Однажды стал я порицать его и говорил: «Что же стало с твоим редким разумом, что одержала верх [над тобой] алчная плоть?» Погрузился он на некоторое время в раздумье и сказал:

«Там, где появляется султан любви, не остается
Места для силы рук благочестия.
Как честно жить несчастному,
Увязшему по горло в грязи?»

Рассказ [4]

Некто выпустил из рук свое сердце и распрощался с жизнью [4], а предмет его мечтаний — место гиблое, бездна погибели, не лакомый кусок, который создан, чтобы попасть в рот, и не птица, которая угодит в силок.

Если в глазах красавца твое золото не имеет цены,
То золото и прах покажутся тебе равноценными.

Однажды стали его увещевать: «Отойди от этой несбыточной мечты, ведь тьма людей в плену и в оковах той же страсти, что и ты!» Зарыдал он и сказал:

«Друзья, лучше не уговаривайте меня,
Ибо глаза мои [полны] любовью к нему.
Воины силою руки и плеча
Сражают врагов, а красавцы — друга».

Требования любви не позволяют ради спасения жизни отвратить сердце от любви к милой.

Если ты скован [заботой] о себе,
Ты лжевлюбленный.

ГЛАВА ПЯТАЯ

О ЛЮБВИ И МОЛОДОСТИ

Рассказ [1]

У Хасана Маймандӣ спросили: «У султана Махмӯда столько красивых рабов, и каждый из них является чудом вселенной. Как случилось, что ни к кому из них он не питает столько склонности и любви, сколько к Айазу [1], который не отличается особой красотой?»

Сказал он: «Что проникает в сердце, то кажется прекрасным и для глаз!»

Тот, чьим послушником является султан,
Как бы дурно ни поступал, все это хорошо.
Но тот, кого падишах отвергает,
Того не приласкает никто [даже] из [его] сородичей.

*   *
*

Если человек смотрит глазами отрицания,
Лицо Йусуфа [2] ему покажется безобразным.
Но если посмотреть на беса глазами любви,
То [даже] херувиму покажется он ангелоподобным.

Рассказ [2]

Говорят, что у одного господина был раб редкой красоты и взирал он на него с любовью и привязанностью. [Однажды] сказал он одному из своих друзей:

«Увы, если бы этот раб, обладающий такой красотой и достоинством, не распускал язык и не безобразничал!»

[Тот] сказал: «О братец, если уж ты признался в любви, не жди [от него] больше служения, ибо когда появляются влюбленный и возлюбленный, то исчезают господин и раб!»

Если господин с ангелоподобным рабом
Вступает в [любовные] игры и шутки,
Не удивительно, если [раб] будет повелевать, как господин,
А тот будет терпеть его капризы, как раб.

поведник немного и сказал: «Благословленный сон ты видел, ибо ты указал мне на мой порок и стало [мне] известно, что у меня противный голос и люди мучаются от моего громогласия. Закаюсь теперь возглашать хутбу, разве что потихоньку!»

В обиде я от общества друзей,
Которым мои дурные свойства кажутся прекрасными.
Мой порок они считают доблестью и совершенством.
А мои шипы им кажутся розой и жасмином.
Где же дерзкие и бесстыжие враги,
Чтобы показали они мне мои пороки?!

Рассказ [13]

Один [человек] добровольно возглашал призыв к молитве [12] в мечети Санджāра [13], но так скверно, что вызывал у слушателей отвращение. Владельцем мечети был один эмир, справедливый и великодушный, и не хотел он обижать его. Сказал он ему: «О доблестный муж, у этой мечети есть свои старые муэззины, и каждому из них я назначил пять динаров [в месяц], но я отдам тебе десять динаров, если уйдешь в другое место!»

На этом они сговорились, и он ушел. Спустя некоторое время он встретил эмира на дороге и сказал ему: «О повелитель, ты поступил со мной несправедливо, выпроводив меня за десять динаров из той обители, ибо там, куда я пошел, мне предлагают двадцать динаров, чтобы я ушел в другое место, но я не соглашаюсь». Эмир покатился со смеху и сказал: «Ни в коем случае не бери, они согласятся [и] на пятьдесят!»

Никто так не скребет, очищая скребком грязь с гранита,
Как скребет сердце твой грубый голос.

Рассказ [14]

Один человек с противным голосом громко читал Коран. Муж чистый сердцем, проходя мимо, спросил его: «Сколько ты получаешь в месяц?» Сказал [тот]: «Ничего». Сказал [он]: «Так зачем же ты себя так утруждаешь?» — «Я читаю ради господа!» — ответил он. «Ради господа, не читай», — молвил тот.

Если ты будешь читать Коран таким образом,
То ты уничтожишь красу мусульманства!

Рассказ [10]

Один из поэтов отправился к главарю разбойников и прочел ему *касыду*. Велел тот сорвать с него одежду и прогнать из деревни. Несчастный пошел голым по морозу. На него набросились собаки, он хотел взять камень, чтобы отогнать собак, но земля была покрыта льдом, и ничего не мог он поделать. Он сказал: «Что за подлые люди — собак выпустили, а камни привязали!» Атаман увидел это из окна, услышал [его слова], расхохотался и сказал: «О мудрец, попроси у меня что-нибудь!» [Поэт] сказал: «Я прошу свою одежду, если ты [мне ее] пожалуешь. Твоим дарам предпочитаем мы уход [8].

Человек ждет добра от других,
А я не жду от тебя добра, не причиняй [только] вреда».

Главарь разбойников сжалился над ним, возвратил ему одежду да еще прибавил и шубу, и несколько дирхемов.

Рассказ [11]

Один звездочет вернулся домой и увидел незнакомого мужчину, который сидел рядом с его женой. Начал он ругаться и поносить его, поднялась суматоха и шум. Муж чистый сердцем, наблюдавший это, сказал [звездочету]:

«Откуда ты знаешь, что происходит в зените небес,
Если ты не знаешь, кто находится у тебя дома?»

Рассказ [12]

Один *х̱ат̣ӣб*, обладавший отвратительным голосом, считал себя сладкоголосым и [постоянно] подымал напрасный крик. Ты бы сказал, что в мелодии его напевов — карканье ворона, накликающего разлуку, или что слова Корана — «Воистину самый противный из голосов — [голос осла]» [9] — сказаны о нем.

Когда ревет *х̱ат̣ӣб* Абӯ-л-Фавāрис [10],
Шум его рушит Истахр [11] в Фарсе.

Жители деревни терпели муку, но из-за сана его не решались обижать его. Наконец, приехал навестить его один из проповедников той страны, питавший к нему тайную вражду. Придя однажды проведать его, сказал ему: «Я видел сон, касающийся тебя, да будет он тебе во благо!» — «Что же ты видел?» — спросил тот. Сказал он: «Видел я, что у тебя прекрасный голос и люди наслаждаются твоим пением!» Пораздумал про-

Рассказ [6]

Сахба̄н Ва̄'ил[5] признан бесподобным по красноречию, потому что он в течение года [постоянно] выступал в одном собрании и не повторил он ни одного выражения дважды, а если ему приходилось выражать ту же мысль, то говорил он другими словами. Это одно из качеств, [необходимых] для царских наперстников.

Если даже речь [твоя] — сладка и пленяет сердце, —
[Как ни] заслуживает она одобрения и похвал,
Но раз однажды ты произнес ее, больше не повторяй,
Ведь халву один раз съешь и довольно.

Рассказ [7]

Слышал я, что один из мудрецов говорил:

«Никто так не выказывает свое невежество, как тот, который начинает говорить в то время, когда другой держит речь и еще не кончил говорить!»

О мудрый человек, речь имеет [свое] начало и конец,
Не приступай к речи во время речи [другого].
Кто обладает разумом, мудростью и [здравым] смыслом,
Не станет говорить, пока не увидит, что [другой] молчит.

Рассказ [8]

Несколько рабов Махмӯда спросили Хасана Маймандӣ[6]: «Что сегодня сказал тебе султан о таком-то деле?» Он сказал: «Это не останется тайной и для вас!» Сказали они: «То, что он говорит тебе, не станет говорить таким, как мы!» Он сказал: «Потому что верит он, что не скажу я [никому]; так зачем же вы спрашиваете?»

Не каждое слово, известное ему, скажет доверенный [царя]:
Из-за царской тайны не стоит играть своей головой.

Рассказ [9]

[Однажды, совершая] сделку на покупку одного дома, я заколебался. Один еврей сказал мне: «Я один из домовладельцев этого квартала. О достоинствах этого дома, как он есть, спроси у меня. Покупай, не имеет он никаких недостатков!» — «Кроме того, что ты — сосед!» — ответил я.

Дом, который имеет такого соседа, как ты,
Стоит десять дирхемов испорченным серебром[7].
Но можно надеяться, что после твоей смерти
Будет он стоить тысячу.

Однажды сказал ему отец: «О сынок, ты тоже говори то, что знаешь!»

Сказал он: «Боюсь, что спросят у меня о том, что не знаю, и будет мне стыдно!»

Слыхал ты, как один суфий подбивал
Гвоздями себе сапоги?
Схватил его за руку некий сарханг[2]:
«Пойдем, мол, подкуй мою лошадь!»

* *
*

Пока ты не говоришь, никому нет дела до тебя,
Но как только сказал, — приводи доказательства.

Рассказ [4]

Один достопочтенный ученый поспорил с одним еретиком, — да падет проклятие Аллаха на его предков! — но не мог он одолеть его доказательствами, бросил щит[3] и удалился. Кто-то сказал ему: «Ты с такими знаниями и образованием не мог переспорить какого-то безбожника!»

Сказал он: «Мое знание — Коран, хадисы и слова шейхов. Но он не верит во все это, не слушает [этого], так на что мне нужно было слушать его неверие!»

Тому, от кого не можешь спастись Кораном и хадисом,
Ответ в том, что не даешь ему ответа.

Рассказ [5]

Увидел Джāлӣнӯс[4], как один невежда, схватив за ворот ученого, обращается с ним грубо. Воскликнул: «Будь он [действительно] знающим, дела его [в общении] с невеждой никогда бы до этого не дошли!»

Двое умных не враждуют и не дерутся [друг с другом].
Мудрец не станет спорить с пустоголовым.
Если невежда по [своей] грубости начнет ругаться,
То человек умный мягкостью успокоит [его] сердце.
Двое чистых сердцем берегут волосок [приличия],
Равно и свое достоинство и честь.
Но если с обеих сторон [стоят] невежды,
Они разорвут даже цепь.

* *
*

Какой-то грубиян обругал одного человека,
Тот стерпел и сказал: «О благонамеренный!
Я хуже того, что ты [можешь] сказать обо мне,
Ведь я знаю: ты не знаешь моих пороков [так], как я!»

ГЛАВА ЧЕТВЕРТАЯ

О ПОЛЬЗЕ МОЛЧАНИЯ

Рассказ [1]

Сказал я одному из друзей: «Я предпочитаю воздерживаться от разговора по той причине, что, как правило, в речах бывает и хорошее, и дурное, а глаза врага, кроме дурного, ничего не подмечают». Он сказал: «Тот враг лучше, который не замечает хорошего!»

Враг не пройдет мимо добродетельного человека,
Чтобы не очернить его злейшей ложью.

* *
*

Доблесть во вражеских глазах — величайший порок,
Са'дй — роза, но в глазах врагов он — шип.

* *
*

Свет солнца, озаряющего вселенную,
Противен глазам летучей мыши.

Рассказ [2]

Один купец, понеся убыток в тысячу динаров, сказал сыну: «Не должно тебе об этом с кем-либо словом обмолвиться!» [Сын] сказал: «О отец! Воля твоя, не скажу, но я хотел бы, чтобы ты объяснил мне пользу от этого, в чем смысл утайки?» [Отец] сказал: «Чтобы не удвоилась беда: сначала потеря капитала, а затем — злорадство соседей!»

Не открывай врагам своего горя,
Ибо «Нет мощи!» [1] — восклицают они с радостью.

Рассказ [3]

Один ученый юноша достиг совершенства в высших науках, но был по природе [своей] робок и, когда сидел в обществе ученых, не размыкал он уст для разговора.

падишаху, противна обычаю, и не видели мы никогда подобного!» Шейх сказал: «Разве не слыхал ты, что говорят: „За чей стол садился, тому человеку обязан ты служить“».

Ухо может всю жизнь не слышать звуков бубна, арфы и флейты,
Глаза могут жить и без созерцания садов,
Нос может обойтись и без аромата розы и шиповника.
Если не будет пуховой подушки,
Можно спать, положив под голову камень,
Если у тебя нет в объятиях милой подруги,
Можно прижимать к груди собственные руки —
Но эта презренная утроба
Ни с чем не хочет смириться.

Отец сказал: «О сынок! На этот раз тебе помогло небо и вела тебя счастливая судьба, так что увидел тебя богатый человек, сжалился над тобой и своей милостью вывел тебя из тяжелого положения, но такие случаи бывают редко, и на случайность нельзя опираться, [так что] берегись, чтобы с этими [тщетными] надеждами вновь не стать жертвой самообольщения».

Охотник не каждый раз ловит шакалов,
Бывает, что в один [прекрасный] день растерзает его тигр.

Так, у одного из царей Па̄рса на перстне был драгоценный камень. Однажды он с несколькими своими приближенными отправился гулять в Мусаллу[31] Шираза. Велел он водрузить свой перстень на куполе ʻАзуда[32] с тем, чтобы он принадлежал тому, кто попадет стрелой в отверстие перстня. Случилось так, что все четыреста лучников, которые были при нем, промахнулись. Не промахнулся только мальчик, играя, пускавший во все стороны стрелы с крыши постоялого двора. Ветерок пронес его стрелу через кольцо перстня, и получил он почетное платье и [другие] блага, и подарили ему перстень. Мальчик [тут же] сжег лук и стрелы. «Зачем ты сделал это?» — спросили его. — «Чтобы осталась за мной моя первая слава», — отвечал он.

Бывает, что от светлого разумом мудреца
Не исходит правильного совета,
А порой бывает, что неразумное дитя
По ошибке попадает стрелой в цель.

Рассказ [29]

Слышал я, что один дервиш обитал в пещере, заперев дверь для мирян, и в глазах его высоких помыслов цари и богачи не имели никакого уважения и величия.

Кто отворяет себе двери попрошайничества,
До смерти будет нуждаться.
Оставь ты алчность и царствуй себе,
Не согнется шея, свободная от алчности.

Один из царей того края дал [ему] знать, что, мол, таково наше упование на милость святых мужей, что отведают они с нами хлеб-соль! Шейх дал согласие, ибо отвечать на приглашение — обычай. На следующий день отправился царь [к шейху] с извинением за то, что заставил его утруждать себя посещением его. Отшельник встал с места, обнял царя, обласкал его и воздал ему хвалу. Когда царь удалился, один из сподвижников сказал шейху: «Такая любезность, которую ты оказал сегодня

Поднял он голову, увидел, что караван ушел. Долго блуждал бедный, но никуда не нашел пути. Жаждущий и голодный, лег он ничком на землю, приготовившись к смерти, и говорил:

«Кто же сообщит мне, когда взнузданы верблюды?
Нет для чужеземца иного друга, кроме чужеземца!

* *
*

С чужеземцем суров тот человек,
Который [сам] не был долго на чужбине».

Он говорил эти слова, а над ним стоял царевич, отставший на охоте от свиты, слушал его и смотрел на него. Вид его показался ему благородным, а состояние его — плачевным. Спросил он его: «Откуда ты, и как попал в эту местность?»

Рассказал он [царевичу] часть из того, что приключилось с ним. Царевич сжалился над его печальным положением, одел и одарил его и отправил его с доверенным человеком, и так добрался он до своего города.

Отец порадовался встрече с ним, возблагодарил [Аллаха] за благополучие его. Вечером юноша рассказал отцу о том, что приключилось с ним: о случае с ладьей и жестокости корабельщиков, о насилии крестьян у колодца и предательстве караванщиков на дороге.

Отец сказал: «О сынок, разве не говорил я тебе во время ухода [твоего], что у бедняков рука храбрости связана, а длань смелости—сломлена?

Как хорошо сказал бедный воин:
„Один грош золота лучше, чем пятьдесят манов силы“».

Сын сказал: «О отец! Как бы то ни было, пока не потрудишься, не добудешь богатства, пока не подвергнешь жизнь опасностям, не одержишь победу над врагом, и если не посеешь зерна, не соберешь урожая. Не видишь ты разве, за тот небольшой труд, который потратил я, какой покой приобрел я, и за тот укол жала, который получил, сколько меду принес я!

Хотя и нельзя съесть больше того, [что положено от бога],
Но не следует быть нерадивым в поиске!

* *
*

Если бы водолаз страшился пасти акулы,
То никогда бы он не раздобыл драгоценного жемчуга.

Нижний жернов неподвижен, и потому несет он великое бремя,

Что станет есть лютый лев в глубине своего логова? [30]
Какая пища достанется упавшему соколу?
Если ты будешь охотиться, не выходя из дома,
Твои руки и ноги станут [тонкими], как у паука».

направился он в пустыню. Долго шел он, пока, томимый жаждой, изнуренный, не добрался до колодца. Вокруг колодца толпились люди, платя один *пашӣз* за то, чтобы напиться воды. У юноши не было ни одного *пашӣза*, он стал требовать и просить, но не сжалились они над ним, хотел он взять [воду] силой — не вышло; пришлось ему сбить с ног несколько человек, но люди одолели его и безжалостно избили, изранили.

Когда комаров соберется много, забьют они слона
При всей его свирепости и стойкости.
Когда муравьи объединятся,
Раздерут шкуру яростному льву.

Волей-неволей, напав на след одного каравана, пошел он за ним. К ночи добрались они до места, полного страха от разбойников. Заметил он, что дрожь охватила караванщиков, а сердца их приготовились к гибели. Сказал он: «Не страшитесь, ибо я среди вас, а я один справлюсь с пятьюдесятью мужчинами, да и другие юноши помогут!» Сказал он это, и от его похвальбы воспрянули духом люди каравана и обрадовались его обществу и сочли нужным поддержать его съестными припасами и водой. А у юноши в желудке пылал огонь, и поводья терпения уже выпали из рук. Он с жадностью проглотил несколько кусков и вслед за тем выпил несколько глотков воды, так что демон его нутра успокоился, и он заснул.

Был в том караване один старец, повидавший свет. Сказал он: «О друзья! Я опасаюсь не столько разбойников, сколько этой вашей охраны. Как рассказывают, у одного араба было несколько дирхемов, и ночью из боязни воров не ложился он спать один в доме. Привел он к себе одного из друзей, дабы рассеял тот своим обществом ужас одиночества. Несколько ночей провел он в его обществе. Как только узнал он о [местонахождении] дирхемов, унес их и сбежал. Утром увидели араба голым и плачущим. Спросили его: „Что же случилось, не украл ли вор твои дирхемы?" Сказал: „Нет, клянусь Аллахом, охрана украла!"

Никогда не считал я себя в безопасности от змеи
С тех пор, как узнал ее свойства.
Страшнее рана от зубов того врага,
Который кажется другом в глазах людей.

Откуда вы знаете, быть может, он из числа разбойников и проник в наши ряды из хитрости, чтобы в подходящее время известить своих друзей.

Итак, советую я оставить его спящим и уехать!»

Совет старика пришелся юношам по душе, наполнились их сердца страхом перед кулачным бойцом, и навьючили они свои пожитки и оставили юношу спящим. Юноша узнал [о происшедшем] только тогда, когда солнце стало припекать ему плечи.

влетворишься одеждой, которая на мне, не пожалею!» Соблазнился корабельщик и повернул назад ладью.

Алчность зашивает глаза даже умному человеку;
Птицу и рыбу завлекает жадность в сеть.

Как только борода и ворот корабельщика оказались под рукой юноши, он стащил его к себе и безжалостно ударил оземь. Товарищ его сошел с ладьи, чтобы оказать ему помощь, но также встретил грубость и обратился в бегство. Пришлось корабельщикам помириться с ним и пренебречь платой за проезд.

Испытав насилие, терпи,
Ибо мягкость запирает врата битвы.
Сладкой речью, лаской и добром
Ты можешь увлечь [за собой] слона, [ведя его] на одном волоске.
Будь ласков там, где встретишь насилие,
Ведь острый меч не сечет мягкий шелк.

Прося прощения за случившееся, [корабельщики] припали к его ногам и лицемерно целовали его в лоб и глаза. Затем посадили его в ладью и пустились в путь, пока не приплыли к колонне греческой постройки, торчавшей из воды. Корабельщик сказал: «В ладье течь. Один из вас, кто храбрее, должен забраться на эту колонну и держать чалку, пока мы чиним».

Юноша, в обольщении от своей доблести, не подумал об оскорбленном враге и пренебрег указаниями мудрецов, которые говорят: «Если ты один раз уязвил чье-либо сердце, то, хотя бы ты оказал ему вслед за тем сотню благодеяний, берегись возмездия за ту одну обиду, ибо стрела выходит из раны, но обида остается в сердце».

Как хорошо сказал Бегташ[29] товарищу:
«Если ты обидел врага — берегись!»

* *
*

Берегись, придет беда,
Если стеснено твоей рукой чье-либо сердце.
Не кидай камень на стену крепости,
Бывает, что из крепости вылетает камень.

Как только юноша намотал чалку на руку и взобрался на колонну, корабельщик вырвал из его руки канат и погнал [прочь] лодку. Бедняга был поражен. Дня два терпел он бедствия и мучения и подвергался лишениям, а на третий — сон схватил его за ворот и свалил в реку, и через сутки выбросило его на берег. Еще тлели в нем искры жизни. Начал он есть древесные листья и выкапывать корни трав; набравшись немного сил,

Голубя, которому [не суждено] вновь увидеть свое гнездо,
Рок завлечет к зернам в силке».

Сын сказал: «О отец! Как [можно] возражать против слов мудрецов, которые говорили: хлеб насущный хотя и распределен [небом], но [все-таки] нужно каким-то способом добывать его, и хотя бедствия предопределены судьбою, но [все-таки] необходимо избегать дверей, через которые они входят.

Хотя хлеб насущный, без сомнения, ниспосылается [свыше],
Но разум требует искать его на полях.
Хотя никто не умрет без смертного часа,
Ты все-таки не бросайся в пасть дракона.

С таким телосложением, как у меня, могу я биться с разъяренным слоном и помериться силой со свирепым львом. Итак, о отец, лучше мне ехать, ибо нет у меня больше сил сносить лишения.

Когда человек окажется оторванным и от дома и от родных мест,
Что ему горевать, весь мир — его родина.
Ночью каждый богач направляется в дом,
А для дервиша дом там, где настигнет его ночь».

Сказав это, [юноша] простился с отцом, попросил благословения и пустился в путь, приговаривая про себя:

«Если доблестному человеку не везет,
Он уходит туда, где не знают [даже] его имени».

Итак, он добрался до берега реки, от ярости которой камни ударялись о камни, издавая шум на целый фарсанг.

Страшная река, небезопасная даже для водяных птиц,
Самая незначительная волна ее смывала с берега мельничные жернова.

Увидел он нескольких человек, занявших места в лодке за мелкую монету, готовых к переправе. Так как у юноши руки даяния были связаны, то он отверз уста мольбы; но сколько он ни умолял, не оказали ему помощи.

Без золота ты никого не сможешь осилить,
Но если у тебя есть золото, то не нужна тебе сила.

Бессовестный корабельщик со смехом отвернулся от него и сказал:

«Если не имеешь золота, не переедешь ты реку силой,
Зачем сила десяти мужчин, [лучше] принеси золото одного усопшего».

У юноши сжалось сердце от издевательства корабельщика, и решил он отомстить ему, но ладья уже отошла. [Тогда] он закричал: «Если удо-

для уязвленных сердец и ключ для закрытых дверей. Естественно, общество его всюду желанно, а служение ему считается милостью.

Красавец, куда бы ни шел, встретит уважение и почет,
Если бы он даже был выгнан с позором отцом, матерью
и родными.
Увидев [однажды] павлинье перо между листами Корана,
Сказал я [ему]: «Такой почет считаю я выше твоего достоинства!»
«Замолчи, — воскликнуло перо, — тот, кто обладает красотой,
Куда бы ни ступил ногой, не остановят его рукой!»

* *
*

Раз юноша строен и красив,
Не беда, если нет при нем отца.
Он — жемчуг, но никакой раковины ему не нужно,
Ведь на крупную жемчужину все люди — покупатели.

В-четвертых, певцу, который своим голосом, подобным голосу Дауда, останавливает течение воды и птицу в полете. Так, при помощи этого дара пленяет он сердце жаждущих, и люди понимания стремятся к общению с ним и всячески служат ему.

Слух мой [жаждет] красоты мелодий,
Где тот, кто тронет струны лютни?

* *
*

О, как прекрасен нежный, печальный голос
Для слуха опьяненных утренним напитком гуляк!
Приятный голос лучше, чем красивое лицо,
Ибо первый — пища духовная, а второе —
наслаждение чувственное.

[В-пятых], по крайней мере, ремесленнику, который трудом своих рук добывает себе средства к жизни, так что ради хлеба насущного [не приходится] ему унижать свое достоинство.

Если сапожник уйдет на чужбину из родного города,
Не будет он терпеть лишения и бедствия.
Но если царь Нимруза[28] [утратит] царство
И впадет в бедность, то он заснет голодным.

О дитя, эти свойства, которые я описал, [во время] путешествия являются залогом душевного покоя и источником благоденствия, и тот, кто лишен этих свойств, пустится в мир с тщетными надеждами, и больше никто не услышит ни его имени, ни рассказов [о нем].

Судьба не приведет к добру того,
Кого она возненавидит.

Никто не сможет силою завладеть полою счастья,
Напрасный труд [подводить] басмой брови слепого.

* *
*

Что делать силачу, если судьба отвернулась от него, —
Счастливая рука лучше руки сильной.

* *
*

Будь [даже] в каждом волоске твоей головы сто умов, —
Мало пользы от ума, если судьба неблагоприятна.

Сын сказал: «Отец, велики выгоды путешествия: ты тешишь душу, извлекаешь прибыль, видишь диковинки, слышишь о чудесах, смотришь города, беседуешь с друзьями, приобретаешь образование и познания, умножаешь имение и заработки, познаешь друзей и испытываешь судьбу. Как говорят путники [божьего] пути [26]:

«Пока ты привязан к своей лавке и дому,
Никогда не станешь человеком, о невежда!
Ступай, поброди по свету
Раньше, чем наступит день, когда ты уйдешь на тот свет"».

Отец сказал: «О сынок, выгоды путешествия, как ты сказал, велики, но оно доступно пяти разрядам людей. Во-первых, купцам, которые, кроме богатства и достатка, имеют прелестных рабов и невольниц и расторопных конюхов. Они наслаждаются мирскими благами каждый день в другом городе, каждую ночь в новом месте, каждый миг в [новой] прогулке:

Богач не будет чужеземцем ни в горах, ни в пустыне, ни в степи.
Куда бы он ни пришел, разбивает шатер и устраивает ночлег.
Но тот, кому недоступны мирские блага,
И в своей родной стране — неведомый пришелец.

Во-вторых, ученым, которым за сладкий разговор, силу убеждения и капитал красноречия, куда бы они ни пошли, стараются услужить и которых окружают почестями.

Природа ученого человека подобна чистому золоту:
Куда бы он ни пошел, окружают его почетом и уважением,
А вельможный невежда подобен испорченным деньгам [27],
Которые в других странах ни за что не берут.

В-третьих, красавцу, к общению с которым склоняется естество [всех] чистых сердцем мужей, ибо, как говорят мудрецы, немного красоты лучше, чем много богатства. Говорят, что красивое лицо — бальзам

Рассказ [26]

Видел я одного тучного болвана в драгоценном халате, на арабском коне, на голове его чалма египетского полотна [24]. Кто-то сказал мне: «Са‘ди, как тебе нравится эта узорная парча на этом бессмысленном животном?»

Молвил я: «Это грамота гнусного содержания, написанная золотом!»

Осел тоже похож на других [животных],
Телом — на теленка, но с [бычьим] мычанием.
Добрый нрав лучше, чем тысяча парчовых платьев.
Нельзя сказать, чтобы это животное походило на человека, —
Разве что платьем, чалмой да внешним видом.
Осмотри ты все его вещи, владения и [само] существо его:
Не увидишь ничего дозволенного, кроме его крови [25].

* *
*

Если обеднеет благородный муж, не думай,
Что [от этого] пошатнется его высокое достоинство.
И если золотыми гвоздями обобьет серебряный порог иудей,
Не думай, что он станет благородным.

Рассказ [27]

Один вор сказал нищему: «Разве тебе не стыдно из-за гроша протягивать руку перед каждым скрягой?» Сказал он:

«Протягивать руку за крупинкой денег
Лучше, чем [рисковать], что отрубят ее за полторы монеты».

Рассказ [28]

Рассказывают, что один кулачный боец был доведен до крайности превратной судьбой и широкое горло его дошло до прощания с жизнью от тугой мошны. Принес он жалобу отцу и попросил у него разрешения с такими словами:

«Решил я отправиться в путешествие, быть может, [удастся] мне силою рук завладеть полою счастья:

Доблесть и талант бесполезны, если их не применять:
[Ведь] алоэ кладут на огонь, а мускус растирают!»

Отец молвил: «О сынок, выкинь из головы безрассудную мысль и подбери ноги воздержанности под полу спокойствия, ибо мудрецы говорят: счастье не дается стараниями, лучше меньше волноваться».

С помощью серебра и золота доставляй другим удовольствие,
А также и сам пользуйся,
И тогда этот дом, который останется после тебя [21],
Знай, будет весь из золотых и серебряных кирпичей.

Говорят, что у него в Мисре были бедные родственники, которых обогатило оставшееся добро. Со смертью его они разорвали свои старые платья и скроили новые из мехов и тонкой ткани [22]. Через неделю видел я одного из них: он гарцевал на скакуне, а за ним бежал раб.

Ах, если бы усопший вернулся назад
К своему племени и родным;
Возвращение наследства было бы тяжелее
Для наследников, чем смерть родственника.

По старому знакомству, которое было между нами, взял я его за рукав и сказал:

«Пользуйся, о благородный и достойный муж,
Ибо тот злосчастный копил, но не пользовался добром».

Рассказ [24]

В сеть к одному слабосильному рыбаку попала могучая рыба. Не мог он удержать ее, рыба пересилила его, вырвала из рук его сеть и ушла.

Раб пошел принести воды из ручья,
Вода в ручье поднялась и унесла раба.
Каждый раз сеть приносила рыбу,
А на этот раз рыба ушла и унесла с собой сеть.

Другие рыбаки, досадуя, упрекали его: «Такой улов попал тебе в сеть, а ты не сумел его удержать!» Сказал он: «Эх, братцы, что же делать, [видно], не судьба мне поймать ее, а рыбе не судьба [попасться].

Рыбак, если не судьба, не поймает рыбы [даже] в Тигре, а рыба, чей час еще не пробил, не умрет [даже] на суше».

Рассказ [25]

Безрукий и безногий [калека] убил сороконожку. Муж, чистый сердцем проходил мимо и сказал: «Слава Аллаху, когда наступил ее смертный час, со всеми своими ногами она не смогла убежать от безрукого и безногого!»

Если идет по следам враг, которому суждено убить,
То смертный час связывает ноги скачущего коня [23].
В тот миг, когда враг настиг,
Не стоит натягивать [даже] царский лук.

мне предстоит одно путешествие, если осуществится оно, то весь остаток жизни проведу я в каком-нибудь спокойном углу!» «Какое же это путешествие?» — спросил я. Сказал: «Хочу я повезти в Китай персидскую серу, слышал я, там на нее огромные цены, а оттуда повезу китайский фарфор в Рум, румийский шелк — в Индию, индийскую сталь — в Халаб, халабское стекло — в Йемен, а йеменские ткани в Фарс. После этого оставлю я торговлю и буду только сидеть в своей лавке!» Скажу без преувеличений, столько он нес подобной чепухи, что под конец не осталось у него силы говорить.

[Потом] сказал он: «Са'дӣ, ты тоже расскажи что-нибудь о том, что ты видел или слышал». Я сказал:

«Слыхал ты о том, что в отдаленном Гуре [17]
Упал с верблюда купец — хозяин каравана.
Сказал он: „Жадные глаза стяжателей
Может насытить либо умеренность, либо прах могилы!"»

Рассказ [23]

Слыхал я об одном богаче, который был столь же известен своей скупостью, сколько Ҳāтам Ṭāи своей щедростью. Снаружи жизнь его украшена мирскими благами, но в душе его природная скаредность жила так прочно, что ценою души не расстался бы он и с [куском] хлеба, не угостил бы кусочком кошку Абӯ Хурайры, не бросил бы кости собаке «Друзей пещеры». Словом, никто не видел в доме его дверь открытой, а стол его накрытым.

Нищим не доставалось ничего, кроме запаха его пищи,
А птицы, после того как он ел хлеб, не находили крошек.

Слышал я, что однажды направлялся он через Магрибское море в Миср, а голова его была преисполнена фараоновых помыслов [18], как «вдруг настигло его потопление» [19], поднялся противный кораблю ветер:

Что делать сердцу, если не ладит оно с твоей унылой натурой?
Не всегда попутный ветер попадает кораблю!

Воздел он руки с молитвой и тщетно начал испускать вопли: «Когда они плавают на кораблях с искренней верой, тогда призывают бога, обещая искреннее служение ему!» [20]

Нет пользы от молитвенно сложенных рук для нуждающегося раба,
[Если] он [воздевает] их к господу во время нужды,
А в благоденствии [держит их] под мышкой.

* *
*

[другими] благами. Крестьянин, провожая гостей, шел у стремени султана и говорил:

Величие и достоинство султана нисколько не пострадало
Оттого, что удостоил он своим посещением комнату для гостей крестьянина.
А шапка крестьянина достигла солнца,
Когда пала ему на голову тень такого султана, как ты.

Рассказ [21]

Рассказывают, что один презренный нищий сколотил огромное состояние. Падишах сказал ему: «Говорят, что у тебя несметное богатство, а у нас есть одно важное дело. Если ты поможешь [нам] некоторой суммой, как только соберем урожай, долг будет оплачен». Тот сказал: «О повелитель лика земли, недостойно величия падишахов пачкать свою великодушную десницу достоянием такого, как я, нищего, ведь сбирал я его по зернышку!» Падишах сказал: «Не беда, я же отдам [деньги] татарам — „грязное — грязным“!»

Если вода колодца христиан нечиста,
Что за беда? — Можно омыть ею мертвого еврея.

* *
*

Говорят [нам]: «Негашеная известь нечиста!»
А мы говорим: «Заполним ею отверстия уборных».

Слыхал я, что не подчинился он царскому приказу, стал спорить и дерзить. Тогда царь велел, чтобы взяли у него силой и угрозой просимое.

Если лаской не улаживается дело [царя],
То он вынужден прибегнуть к насилию.
Кто сам пренебрегает [чужими нуждами],
Заслуживает того, чтобы пренебрегли им самим.

Рассказ [22]

Видел я одного купца, у которого было сто пятьдесят вьючных верблюдов, сорок рабов и слуг. Однажды ночью на острове Киш [16] повел он меня в свою лавку и всю ночь без отдыха говорил бессвязные речи: «В Туркестане у меня есть такой-то склад, а в Хиндустане этакий товар; вот это купчая крепость на такую-то землю, за такую-то вещь такой-то заклад...» То говорил он: «Собираюсь я в Александрию, там приятный климат!» — то говорил: «Нет, не поеду, ведь Магрибское море неспокойно! О Са'дӣ,

Рассказ [17]

Один араб в пустыне, изнемогая от непомерной жажды, говорил:

«О, если бы перед смертью когда-нибудь достиг я одного желания:
Чтобы река плескалась о мои колени, а я наполнял свой бурдюк».

Рассказ [18]

Таким же образом один путешественник заблудился в обширной пустыне. Силы и припасы его иссякли, а в поясе его было несколько дирхемов. Долго блуждал он, но не обнаружив дороги, погиб от лишений. Пришли [к тому месту] несколько [странников]. Увидели они, что перед ним лежат дирхемы, а на песке начертано:

Человек, обладай он одним чистым золотом,
Без припасов не сумеет унести ноги из пустыни.
Для несчастного, сгорающего [от жажды] в пустыне,
Пареная репа лучше, чем слитки серебра.

Рассказ [19]

Никогда я не жаловался на круговорот времени, [никогда] не морщился от вращения небес, кроме как однажды, когда ноги мои были босы и не было у меня средств купить башмаки. Вошел я [тогда], опечаленный, в соборную мечеть в Куфе и увидел там одного [человека], у которого не было ноги. Возблагодарил я господа за блага его и терпеливо снес [отсутствие] башмаков.

Жареная курица в глазах сытых [людей]
Значит на столе меньше, чем лук-порей.
Но для тех, у кого нет богатств и мощи,
Вареная репа — жареная курица.

Рассказ [20]

[Однажды] зимою один из царей с несколькими своими приближенными во время охоты оказались далеко от дворца. Наступил вечер. Увидев неподалеко крестьянский дом, царь сказал: «На ночь пойдем туда, чтобы холод не мучил нас». Один из везиров сказал: «Недостойно высокого сана падишаха искать убежище в доме крестьянина. Мы здесь же разобьем шатер и разведем огонь!» Узнал об этом крестьянин, приготовил, что было под рукой, принес царю, поцеловал землю и сказал: «Величие султана нисколько не пострадало бы, но они не хотели, чтобы возвысилось достоинство крестьянина!» Царю понравилась его речь, и на ночь они перебрались в его обиталище. [Утром] царь одарил его почетным халатом и

ный и великий дал мне средства к жизни — дошел я до крайности от нищеты!» Мӯсā — мир ему! — помолился и ушел. Спустя некоторое время возвращался он после тайной беседы [с Аллахом] и увидел [дервиша], закованного [в цепи], вокруг него собралась большая толпа.

Спросил он: «Что случилось?»

Сказали: «А он напился, подрался и убил одного человека, теперь его казнят».

Бывает, что слабый, обретя силу,
Встает и ломает руки слабым.

«Если бы Аллах в изобилии подавал рабам своим жизненные потребности, то они без меры буйствовали бы на земле!» [13]

Мӯсā — мир ему! — признал мудрость творца вселенной и попросил прощения за дерзость свою.

Что заставило тебя, о надменный, погрузиться в опасность,
Так что даже погиб ты? О, если бы муравьи [14] не умели летать!

* *
*

Когда низкому достанется высокий сан,
То человек обязательно напросится на подзатыльник.
Разве не слыхал ты, что говорил мудрец:
«Хороша та букашка [15], у которой нет крыльев».

* *
*

У отца много меда, но он [вызывает] у сына жар.

Тот, кто не делает тебя богатым,
Знает твою пользу лучше тебя.

Рассказ [16]

В кругу ювелиров Басры видел я одного араба. Он рассказывал: «Однажды в пустыне потерял я дорогу, и не осталось у меня ничего из путевых запасов и готовил я душу к гибели, как вдруг нашел мешок жемчуга. Никогда не забуду того восторга и той радости, которую я испытал, думая, что это жареная пшеница, и той горечи разочарования, когда я понял, что это жемчуг!»

В сухой пустыне и в сыпучих песках
Рту жаждущего безразлично: жемчуг ли, ракушка ли.
Для человека, обессилевшего [в пути] без дорожного припаса,
Золото ли, глиняные ли черепки в поясе — все равно.

двустишиями, ведь немногое свидетельствует о многом и горсть [зерна] служит образчиком для [целого] мешка:

Если татарин убьет этого мужеложца,
То [больше никогда] не следует убивать ни одного татарина,
Доколе будет у него, как у моста в Багдаде,
Вода под низом, а на спине люди.

Вот такой человек, небольшую часть описания которого ты слышал [сейчас], в ту годину, обладая несметным богатством, раздавал нуждающимся золото и серебро и для странников накрывал столы. Несколько дервишей, доведенных гнетом бедствий до крайности, решили принять его благотворительность и пришли советоваться со мной. Не выразил я согласия и сказал:

Не станет лев есть собачьи объедки,
Если даже будет издыхать от лишений в логове.
Предоставь тело лишениям и голоду,
Но не протягивай руку перед низким.

* *
*

Если бы даже своими богатствами и имениями был [равен] Фарӣдӯну
Бездарный человек, не считай его человеком.
Шелк и парча на негодяе,
Словно лазурь и золото на стене.

Рассказ [14]

Спросили Х̣āт̣ама Т̣āи: «Видал ли ты на свете, слыхал ли о человеке, более великодушном, чем ты?» Сказал он: «Да, однажды зарезал я для арабских эмиров сорок верблюдов. Потом случилось мне выйти в степь [11] по какому-то делу. Там увидел я дровосека [12], собравшего вязанку [хвороста]. Я сказал ему: „Почему не идешь ты в гости к Х̣āт̣аму, ведь вокруг его столов собралась целая толпа?“ Он сказал:

Кто ест хлеб, добытый своим трудом,
Тот не нуждается в милостях Х̣āт̣ама Т̣āи!

Я убедился, что он более великодушен и благороден, чем я!»

Рассказ [15]

Мӯсā — мир ему! — увидел дервиша, зарывшегося в песок из-за наготы. «О Мӯсā, — сказал он, — помолись [за меня], дабы господь слав-

Если ты идешь [к нему] с нуждой, то иди с веселым лицом и улыбкой,
[Тогда] и благодетель не нахмурит чело.

Говорят, что вельможа немного добавил к его жалованью, но значительно уменьшил свою привязанность к нему. Спустя некоторое время ученый, не видя прежнего расположения, воскликнул:

Противна пища, когда добыта она унижением —
Котел поднят [10], но в нем варится честь!

* *
*

Умножился хлеб мой, но унизилась честь;
Бедствие лучше, чем унижение просьбы.

Рассказ [12]

Один дервиш оказался в нужде. Кто-то сказал ему: «Такой-то человек обладает несметными богатствами, и если он узнает о твоей нужде, то не допустит никакого промедления в удовлетворении ее!» [Дервиш] сказал: «Я не знаю его!» [Тот] сказал: «Я поведу тебя» — и, взяв его за руку, повел его в дом того человека.

[Дервиш], увидев человека с надутыми губами, восседающего с суровым видом, ничего не сказал и воротился назад. Кто-то спросил его: «Что ты там сделал?» Сказал [дервиш]: «Подарил я его дар выражению его лица!»

Не ходи [с просьбой] о нужде к человеку, сидящему с кислой миной,
Ибо его дурной вид [только] удручит тебя.
Если хочешь рассказать о своем сердечном горе, то говори тому,
Чей вид дает тебе покой наличными.

Рассказ [13]

Однажды в засушливый год в Александрии дервиши выпустили из рук поводья терпения; врата неба закрылись для земли, а вопли обитателей земли достигали небес.

Не осталось [ни единого] существа из зверей, птиц, рыб и букашек,
Чей крик отчаяния не поднимался бы до неба.
Удивительно, что вздохи сердца людей не собирались вместе,
Чтобы превратиться в тучи, а слезы их — в потоки.

В ту годину один презренный мужеложец, о свойствах которого, особенно в присутствии вельмож, говорить не разрешают приличия, но поскольку пренебречь [описанием] его также нельзя, так как люди могут отнести это за счет бесталанности рассказчика, то ограничимся этими двумя

Рассказ [9]

В Васите[7] суфии задолжали несколько дирхемов одному бакалейщику, который ежедневно требовал [свои деньги] и говорил [им] грубые слова. Братья-[суфии] были уязвлены его назойливостью, но, кроме терпения, не было [у них] средств. Муж чистый сердцем из их числа воскликнул: «Легче уговорить чрево обещанием еды, чем бакалейщика [обещанием] денег!»

Отказаться от милости богачей лучше,
Чем переносить насилие привратников.
Лучше умереть от жажды мяса,
Чем [терпеть] грубые требования мясников.

Рассказ [10]

Один доблестный муж был смертельно ранен в битве с татарами[8]. Кто-то сказал ему: «У такого-то купца есть спасительное зелье, попроси, быть может, не пожалеет!» Говорят, что этот купец был известен своей скупостью:

Если бы вместо хлеба на его скатерти находилось солнце,
До дня воскресения из мертвых никто в мире не видел бы солнечного дня!

Доблестный муж молвил: «Если я попрошу спасительное зелье, [еще неизвестно], даст ли он или не даст, а если и даст, то поможет мне оно или не поможет — тоже неизвестно, а просить у него — смертельный яд!»

Все, что выпросил ты у низкого,
К телу хоть и прибавил, но убавил от души.

И мудрецы говорят: если будут, к примеру, живую воду продавать за честь, мудрый человек не купит, ибо лучше умереть в болезни, чем жить в унижении.

Есть колоквинт[9] из рук добряка
Лучше, чем сласти из рук кислого человека.

Рассказ [11]

У одного ученого было много едоков, но мало средств. Сказал он [об этом] одному вельможе, который был его почитателем. Однако тот нахмурился в ответ на его просьбу, ибо попрошайничество со стороны образованных людей казалось ему омерзительным.

Не входи к доброму другу с лицом, опечаленным несчастьем.
Ибо ты и ему испортишь настроение.

Рассказ [6]

Два хорасанских дервиша странствовали вместе. Один из них был слабый, так как он разговлялся только через день к вечеру, а другой был сильный, так как он ел три раза в день. Случайно у ворот какого-то города заподозрили их в соглядатайстве и заперли в дом, а двери замазали глиной.

Через две недели, [когда] выяснилось, что они невиновны, сильного нашли мертвым, а слабого живым. [Все] поражались этому. Один мудрец сказал: «Было бы удивительно, если бы случилось обратное, ибо один привык много есть, не выдержал лишений и умер от трудностей, а другой был воздержанным и, естественно, по своей привычке вытерпел и спасся!»

Если кто-нибудь усвоит воздержанность в еде,
То он легко перенесет трудности,
А если он чревоугодник в [дни] благоденствия,
Испытав лишения, умрет он от трудностей.

Рассказ [7]

Один из мудрецов запрещал своему сыну излишества в еде, [говоря], что пресыщение губит человека. [Сын] ответил: «О отец, людей убивает голод. Разве ты не слыхал, что острословы говорят: „Лучше умереть от пресыщения, чем терпеть голод!“» [Отец] сказал: «Соблюдай меру! „Ешьте, пейте, но не излишествуйте“» [6]

Не ешь столько, чтобы стошнило тебя,
Но и не столько, чтобы от слабости тебя оставила жизнь.

* *
*

Хотя в пище и заключается наслаждение жизни,
Но пища сверх меры приводит к страданию,
Если ты будешь через силу есть розовое варенье, оно [тебе] повредит,
А если будешь есть умеренно черствый хлеб,
Он будет [для тебя] розовым вареньем.
Не будь обжорой, коли ты человек.
Ведь собака из-за этого терпит много унижений.

Рассказ [8]

Спросили одного больного: «Что твоему сердцу хочется?» Сказал он: «Того, чтобы сердцу ничего не хотелось!»

Когда желудок переполнен и болит живот,
Никакие испытанные средства не окажут пользы.

ным мужам и сидит у дверей их сердец; если он узнает о том твоем положении, которое есть, то он будет признателен за [возможность] покоить душу драгоценных! [3]» Сказал он: «Замолчи, лучше умереть на задворках, нежели обратиться со своей нуждой к кому-нибудь».

Лучше нашивать заплатки и подвергаться [лишениям] в углу терпения,
Чем ради платья писать прошения богачам.
Воистину, мукам ада равен
Рай, достигнутый при помощи соседа!

Рассказ [4]

Один из иранских царей отправил одного искусного врача к услугам Мухаммада-Избранника, да благословит его Аллах и да приветствует его!

Целый год он пробыл в стране арабов, но никто не пришел к нему [за это время] показаться или же просить у него излечения. Пошел он к пророку — мир ему! — и пожаловался: «Меня прислали [сюда], чтобы я лечил [твоих] последователей, но до сих пор никто не обращался ко мне, дабы я исполнил обязанность, которая возложена на [этого] раба». Посланник — мир ему! — сказал: «У этого народа такой обычай: пока не одолеет их голод, они ничего не едят и отстраняют руку от еды, не утолив до конца голода!»

Врач сказал: «Вот причина здоровья!» — и, поцеловав [перед пророком] землю, уехал.

Мудрый тогда начнет говорить
Или протянет свою руку к пище,
Когда его молчание навлечет вред
Или отказ от пищи станет [опасным] для жизни.
Естественно, речь его будет мудрой,
А еда будет приносить ему здоровье.

Рассказ [5]

В жизнеописании Ардашира Бāбакāна [4] рассказывается, как спросил он арабского мудреца: «Сколько пищи надобно съесть в день?» — «Сто драхм достаточно!» — ответил тот. «А сколько силы даст это?» — спросил [Ардашир]. «Такое количество [пищи], — ответил [араб], — будет носить тебя, а все, что добавить сверх этого, ты будешь на себе носить!» [5] Это значит: такая порция удержит тебя на ногах, а для всего, что [съешь] сверх того, — ты будешь носильщиком.

Еда [существует], чтобы жить и молиться,
А ты думаешь, что жизнь [существует] для еды.

ГЛАВА ТРЕТЬЯ

О ДОБРОДЕТЕЛИ ДОВОЛЬСТВА МАЛЫМ

Рассказ [1]

Какой-то нищий из Магриба в ряду торговцев мануфактурой [на рынке] в Халабе говорил: «О хозяева благ, если бы у вас была совесть, а у нас — воздержанность, то перевелось бы на свете попрошайничество!»

О нетребовательность, обогати меня,
Ибо нет лучшего блага, чем ты.
Угол терпения [1] — доля Лукма̄на,
У кого нет терпения, у того нет и мудрости.

Рассказ [2]

В Мисре жили два эмирских сына: один учился наукам, а другой копил богатства. В конце концов первый из них стал ученейшим из ученых своего века, а другой сделался *ʻазӣзом* [2] Мисра. Этот богач с презрением взирал на ученого, говоря: «Я достиг царства, а ты все еще пребываешь в нищете!»

[Тот] сказал: «О брат, мне надлежит больше тебя возблагодарить господа — да будет славным его имя! — за его благодеяния, ибо я обрел наследие пророков, то есть науку, а ты же — наследие фараона и Ха̄ма̄на, то есть царство Миср!»

Я тот муравей, которого топчут ногами,
Но не оса, от которой стонут.
Как я могу возблагодарить за ту милость,
Что не дано мне силы угнетать людей?

Рассказ [3]

Слышал я, что какой-то дервиш горел в огне нищеты и пришивал заплатку к заплатке, и в утешение своей бедной душе говорил:

Довольствуемся мы черствым хлебом и власяницей,
Ибо бремя собственных бедствий легче, чем бремя признательности людям.

Кто-то сказал ему: «Чего ты сидишь? Такой-то человек в этом городе обладает великодушием и большой щедростью. Он готов услужить свобод-

Рассказ [48]

Видел я несколько букетов свежих роз,
Связанных с охапкой травы.
Спросил я: «Кто же такая эта ничтожная трава,
Что оказалась она рядом с розой?»
Заплакала трава и сказала: «Замолчи,
Ибо великодушные не забывают товарищества!
Хотя у меня нет красоты, цвета и аромата,
Но разве я — трава не из их же сада?»[52]
Я — раб милосердного господа.
И исстари вскормлен [его] милостью,
Наделен ли я достоинствами или бесталанен,
Я уповаю на милость господа.
Хоть нет у меня никакого товара,
Никакого капитала благочестия,
Но он знает, как устроить дела [своего] раба,
Когда у того иссякают все средства.
Обычай таков, что великодушные владельцы
Отпускают на волю старых рабов.
О господи всевышний, украшающий вселенную,
Прости своего старого раба!
Са'дй, встань на путь Ка'бы, угодной господу,
О божий человек, держись за господа!
Несчастен тот, кто отворачивает голову
От этой двери, ведь другой двери он не найдет.

Рассказ [49]

Спросили одного мудреца: «Что лучше, щедрость или смелость?» Сказал он: «У кого есть щедрость, тот не нуждается в смелости!»

На могиле Бахрāм-Гӯра начертано:
«Щедрая рука лучше могучей длани!»

* *
*

Нет самого Хāтама Тāи, но на веки вечные
Осталось его высокое имя, прославленное добродетелью.
Плати зекат[53] с имущества — когда лишние ветки лозы
Подстригает садовник, она дает больше винограда.

В конце концов пришлось сочетать ее брачными узами с одним слепым. Рассказывают, что в это время прибыл из Сарандиба[49] врач, который умел возвращать зрение глазам слепых. Законоведа спросили: «Почему ты не лечишь зятя?»

Сказал он: «Боюсь, что, став зрячим, он разведется с моей дочерью!»

Для безобразной жены лучше слепой муж.

Рассказ [47]

Один падишах с презрением глядел на нескольких дервишей. Один из них, разгадав [мысли падишаха], сказал: «О царь, в этом мире забот у нас меньше, чем у тебя, радостей больше, в смертный [час] мы равны, а в день воскресения мы лучше [тебя]!»

Хотя господин страны полновластен,
А дервиш нуждается в хлебе [насущном],
В тот час, когда умрут тот и другой,
Кроме савана, ничего не унесут они с собой.
Когда, уходя из этого мира, ты будешь собирать свои пожитки,
[Помни, что] нищенство лучше падишахства.

* *
*

Внешний признак дервиша — рубище и остриженные волосы, истинная сущность — живое сердце и умерщвленные страсти:

Но не [дервиш] тот, кто в стороне от людей сидит у дверей притязания,
И если кто-нибудь станет перечить ему, он вступает с ним в драку[50].
Если катится с горы вниз жернов,
Тот не мудрец[51], кто сойдет с пути жернова.

Образ жизни дервишей — славословие и благодарение [Аллаха], услужение и повиновение, самопожертвование и довольство малым, исповедание единства божия и упование [на него], покорность и терпение. [Тот], кто обладает этими свойствами, — воистину дервиш, хотя бы он носил [мирскую] кабу. Но беспутный, не творящий молитвы, поклонник похоти и вожделений, коротающий свои дни как ночи, в узах страстей, а ночи как дни, во сне беспечности, пожирающий все, что попало, высказывающий все, что придет на язык, — [он] развратник, хотя и одет в [суфийское] рубище.

О ты, чье нутро лишено благочестия,
А снаружи у тебя одежды лицемерия,
Не закрывай [свои] двери семицветными занавесками,
Ты, у которого в доме [только] циновка!

Рассказ [44]

Спросил я одного праведника о свойствах «братьев чистоты» [47]. Он сказал: «Прежде всего они ставят желание души ближних выше своих выгод. Мудрецы говорят: „Брат, который в узах самого себя, — не брат и не ближний!“»

Если спутник [твой] спешит, то он не спутник тебе,
Не привязывайся ты сердцем к тому, кто не привязан к тебе.

* *
*

Если у родственника нет ни богобоязненности и ни благочестия,
То разрыв родства лучше, чем родственная привязанность.

Помню я, как некий спорщик стал возражать против моих слов в этом двустишии и сказал: «Господь всевышний в священной книге запретил разрыв родственных уз и повелел любить родных, а то, что ты сказал, противоречит этому!»

Я сказал: «Неверно, [мои слова] соответствуют Корану: „Если родители твои будут принуждать тебя, чтобы ты присоединил ко мне в своем поклонении что-либо такое, о чем нет у тебя знания, то не повинуйся им!“» [48]

Тысяча родных, чуждых господу,
Да будут принесены в жертву чужому [мне человеку], признающему [господа].

Рассказ [45]

В Багдаде один веселый старичок
Выдал свою дочь за сапожника.
Жестокий мужлан так искусал
Губы девушки, что пошла кровь.
Утром отец, увидев [дочку] в таком состоянии,
Пошел к зятю и сказал ему:
«О ты, ничтожный, что за зубы [у тебя]?
Разве можно так жевать ее губы, ведь это не кожа!..»
Я рассказал эту историю не для шутки,
Шутку оставь, а серьезное усвой:
Если дурная привычка укоренится в натуре,
То не расстаться с ней до [самой] смерти.

Рассказ [46]

У одного законоведа была дочь крайне безобразная. Она достигла брачного возраста, но, несмотря на ее приданое и богатства, никто не желал жениться на ней.

Шелк и парча кажутся некрасивыми
На безобразной невесте.

Если причинят тебе вред, — терпи,
Ибо прощением ты можешь очиститься от греха.
О брат, раз в конце концов ты станешь прахом,
То стань прахом[46] прежде, чем обратиться в прах.

Рассказ [42]

Слушай этот рассказ [о том], как в Багдаде
Поссорились знамя и [дверной] занавес.
Знамя, запыленное на дорогах и потрепанное в походах,
Сказало занавесу с укором:
«Я и ты — товарищи по службе —
Слуги султанского двора.
Я служу, ни на миг не зная покоя,
Я постоянно в походе.
Ты не испытал трудностей, [не видал] ни крепостей,
Ни пустынь, ни ветра, ни пыли, ни смерчей...
Мое рвение и мои заслуги больше,
Но почему же ты в бо́льшем почете?
Ты [пребываешь] в объятиях луноликих рабов
И [водишься] с рабынями, благоухающими, [словно] жасмин.
Я же попало в руки конюхов,
Приковано к походам, блуждаю».
Сказал [занавес]: «Я склоняю голову к порогу,
А не поднимаю, как ты, голову в небеса.
Тот, кто надменно возносит главу,
Рубит свою же шею!»

Рассказ [43]

Один из чистых сердцем мужей увидел силача разъяренного, с пеной на губах. Спросил он: «Что приключилось с ним?» Сказали: «Такой-то обругал его».

Сказал он: «Этот ничтожный поднимает камень в тысячу манов, а одного слова перенести не может!»

Перестань ты хвастаться силой рук и притязать на мужество,
Ты малодушное ничтожество, ты что мужчина, что женщина.
Услади чьи-нибудь уста, если ты способен на это,
[Ведь] мужество не в том, чтобы бить [людей] кулаком по зубам.

* *
*

Хотя он может размозжить лоб слону,
Не мужчина он, если в нем нет человечности.
Человек создан из праха,
Если он не смиренен, он не человек!

Внимай речам ученого ухом души,
Хотя бы его поступки не походили на его речи.
Бессмысленно то, что говорит хулитель,
Ибо как может разбудить спящего спящий?
Человек должен внимать
Наставлению, если даже оно написано на стене.

* *
*

Муж чистый сердцем перешел в медресе из *ханаки*,
Порвав узы дружбы с «людьми пути» [40].
Спросил я его: «Какая разница между ученым и отшельником,
Что предпочел ты первых последним?»
Ответил он: «Те [41] выносят из волн [только] свой ковер,
А эти [42] стараются спасти тонущего».

Рассказ [40]

Некто спал пьяным на дороге, выпустив из рук поводья воли. Проходил мимо него благочестивый муж и [с осуждением] взглянул на его отталкивающее состояние. Пьяный поднял голову и сказал:

«Когда проходят мимо ничтожества, проходят великодушно!» [43]

Когда ты видишь грешника, укрывай [его пороки]
и будь мягок [к нему].
О ты, порицающий мой поступок, почему же не проходишь
мимо меня великодушно?»

* *
*

Не отвращай лицо, о благочестивый, от грешника,
Смотри на него милосердно.
Пусть я неблагороден по поступкам,
Но ты проходи мимо меня благородно.

Рассказ [41]

Несколько беспутных гуляк ополчились против одного дервиша, обзывали его непристойными словами, избили и обидели его. Принес он жалобу «старцу пути» [44], что, мол, случилось такое-то дело.

[Старец] сказал: «О сынок, рубище дервишей — платье довольства, и каждый, кто [носит] эту одежду [и] не может перенести злополучий, тот лжедервиш и рубище для него запретно».

Многоводную реку не замутить [одним] камнем,
Мудрец [45], который обижается, — всего лишь мелкий ручей.

Дервиш поднял голову и сказал:

«Пусть не будет на моей скатерти *куфта*,
Ибо для голодного черствый хлеб — *куфта*».

Рассказ [38]

Мюрид сказал своему наставнику: «Что мне делать? Нет покоя мне от людей, они часто навещают меня, и их приход и уход нарушает мое благочестивое настроение!» — «Тем из них, что бедны, одолжи что-нибудь, а у тех, что богаты, попроси что-нибудь, дабы не ходили больше вокруг тебя», — сказал [наставник].

Если бы нищий был предводителем
мусульманских войск,
То неверные, боясь его попрошайничества,
бежали бы к воротам Китая.

Рассказ [39]

Один законовед сказал своему отцу: «Эти пышные и сладкие речи богословов не производят на меня никакого впечатления, ибо не вижу я соответствия между их словами и делами.

Они учат людей отречению от мирских благ,
А сами накапливают серебро и зерно.
Что бы ни говорил ученый, у которого одни лишь [пустые] слова,
Не окажет [это] ни на кого воздействия.
Ученый тот, кто не совершает дурных дел,
А не тот, кто поучает людей, а сам не поступает так.

„Вы поучаете людей добру, но сами забываете это!"[38]

Ученый[39], который стремится к благоденствию и чревоугодию,
Сам — в заблуждении, кому же он может указать правый путь?»

Отец молвил: «О сынок, из-за пустой мысли не следует отворачиваться от поучений наставников и обвинять всех ученых в заблуждении, и в поисках праведного ученого лишиться пользы науки, подобно тому слепцу, который, упав однажды ночью в грязь, говорил: „О мусульмане, посветите мне, наконец!" Какая-то насмешница воскликнула: „Ты не видишь фонаря, что же ты разглядишь при фонаре?" Так и внимание проповедям подобно посещению лавки торговца — в ней не получишь товара, пока не отдашь наличных монет, а там, пока не проявишь истинной веры, не обретешь душевного блаженства».

Царь рассмеялся и сказал своим приближенным: «Сколько бы ни любил я и ни уважал [этих] почитателей бога и как бы ни ненавидел и ни отрицал их этот дерзкий нахал, правда на его стороне!»

Если отшельник берет дирхемы и динары, —
Поищи-ка отшельника более строгого!

* *
*

У кого благочестивый нрав и упование на господа,
Тот без вакуфного хлеба[36] и подаяний — отшельник.
Пальцы красавицы и ушки похитительницы сердец
Прелестны [и] без серег и бирюзовых перстней.

Рассказ [36]

Спросили одного из праведных ученых: «Что скажешь ты о вакуфном хлебе?»

Ответил он: «Если этим хлебом пользуются ради сосредоточенности духа [37], то он дозволителен, но если ради того, чтобы сосредоточиваться на этом хлебе, то он запретен».

Чистые сердцем берут хлеб,
чтобы [уединиться] в келью молитвы,
А не [уединяются] в келью молитвы ради хлеба.

Рассказ [37]

Пришел дервиш в такое место, где хозяин был человеком великодушным и разумным. Группа образованных и красноречивых людей [находилась] при нем, и каждый из них говорил, как это принято среди утонченных, какую-нибудь шутку и анекдот. Дервиш, проделавший [большой] путь через пустыню, был изнурен и голоден. Один из присутствующих шутя сказал [ему]: «Тебе следовало бы тоже что-нибудь сказать!» Дервиш сказал: «У меня нет образования и красноречия, как у других, и не читал я ничего: удовольствуйтесь от меня одним двустишием!» Все единодушно сказали: «Говори!» Сказал он:

«Я, голодный, перед хлебом на столе, —
Словно холостяк у дверей женской бани!»

Все рассмеялись и одобрили его шутку и придвинули скатерть с хлебом. Хозяин угощения воскликнул: «О друг, подожди немного, слуги мои готовят *куфта*».

Словом, блаженное подвижничество отшельника нарушилось; ведь говорят:

Любой законник — и старец, и мюрид,
И чистый душою златоуст,
Как только попадают в сей мир греховный, —
Вязнут в меду мушиные лапки.

Однажды царь пожелал видеть его. Заметил он, что прежний вид отшельника изменился: стал он белым и румяным и полнотелым. Сидел он, облокотившись на шелковую подушку, а прелестный прислужник, с опахалом из павлиньих перьев в руках, стоял у его изголовья. [Царь] порадовался за него, и начали они беседовать о том и о сем. Под конец беседы царь сказал: «В этом мире я люблю два сословия людей: ученых и отшельников!» При сем присутствовал везир — философ, видевший свет. Он молвил: «О повелитель, дружба требует, чтобы ты благодетельствовал обоим сословиям: ученым давай деньги, чтобы они еще [больше] занимались, а отшельникам не давай ничего, чтобы они остались отшельниками».

У красивой женщины с чистым лицом
Пусть не будет ни румян, ни притираний, ни бирюзового перстня.
У благочестивого дервиша с высокими помыслами
Пусть не будет дарового хлеба и милостыни.

* *
*

Если [живу я по правилу]: «Имею и требую еще!»,
Справедливо, если не назовут меня отшельником.

Рассказ [35]

Соответственно этим словам [35] одному падишаху предстояло важное дело, и сказал он: «Если это дело свершится согласно моему желанию, отдам я отшельникам столько-то дирхемов!» Когда исполнилось его желание и забота его души исчезла, пришлось исполнить свой обет согласно условию. Отдал он одному из своих ближних рабов мешок дирхемов, чтобы раздал тот отшельникам. Говорят, раб был смышленый и проницательный. Весь день ходил он, а вечером вернулся, поцеловал дирхемы и поставил [мешок] перед царем, сказав: «Сколько я ни искал, не нашел отшельников!»

[Падишах] сказал: «Что это за рассказы, насколько мне известно, в этом царстве четыреста отшельников!»

[Раб] сказал: «О повелитель мира! Тот, кто настоящий отшельник, не берет, а тот, кто берет, не отшельник!»

Рассказ [34]

Один из сирийских подвижников обитал в лесу и питался древесными листьями. Один падишах отправился к нему, чтобы навестить его, и сказал ему:

«Если тебе будет угодно, приготовлю я для тебя место в городе, чтобы было спокойнее молиться и люди могли бы пользоваться благодатью вашего дыханья и подражать вашим благочестивым деяниям».

Отшельник не согласился. Один из везиров сказал ему:

«Ради покоя сердца царя стоило бы тебе пойти в город на несколько дней и осмотреть это место. Затем, если чистота времяпрепровождения драгоценных [33] сколько-нибудь помутнеет от общения с посторонними — воля ваша!»

Богомолец отправился в город, где его поселили в собственном саду царя. То было место, чарующее сердце и тешащее душу:

Красные розы здесь — словно щеки красавиц,
А гиацинты — словно кудри возлюбленных.
Цветы, страшившиеся весенних заморозков,
Точно младенцы, еще не бравшие грудь кормилицы.

* *
*

Ветви с цветами граната
Навешивали огни на зеленые деревья.

Царь сейчас же послал к нему прекрасную рабыню.

Такую луноликую, [способную] соблазнить [и] благочестивца,
Ангелоподобную, с павлиньей красой,
Что, увидев ее, покинет
Терпение души [даже] праведных мужей.

А вслед за ней царь послал к отшельнику и раба, поражающего красотой, прелестного стройностью.

Люди гибнут вокруг него от жажды,
А он — виночерпий, видит [это], но не дает пить.
Глаза не насыщались созерцанием его,
Как жаждущий Евфратом [34].

Отшельник стал есть изысканные яства, носить красивые одежды, наслаждаться плодами, благовониями и сладостями и любоваться красотой раба и рабыни. А мудрецы говорят: «Кудри красавиц — оковы для ног разума и силки для хитрых птиц!»

Отдал я тебе и душу и веру со всеми знаниями.
Поистине ныне я хитрая птица, а ты — силок.

* *
*

В кандалах, но с друзьями
Лучше, чем с чужими в саду».

Сжалился он над моим положением и освободил меня из оков за десять динаров, и увез с собой в Халаб, и выдал за меня дочку, которая была у него, с приданым в сто динаров [32]. Прошло некоторое время, и девушка оказалась дурного нрава, сварливой и непослушной. Она начала распускать свой язык и портить мою жизнь.

Дурная жена в доме доброго мужчины
Уже на этом свете ад для него.
Берегись, о берегись дурной супруги,
Береги нас, господи, от мучений ада!

Однажды, распустив язык поношения, говорила она: «Разве ты не тот, кого мой отец выкупил за десять динаров из франкских оков?» — «Да, — ответил я, — за десять динаров выкупил он меня, а за сто динаров сделал твоим пленником!»

Слыхал я, что какой-то вельможа
Освободил овцу из пасти и лап волка,
А вечером он приставил нож к горлу овцы.
Душа овцы зарыдала:
«Ты вырвал меня из когтей волка,
Но в конце концов убедилась я, что ты сам был волком!»

Рассказ [33]

Один из падишахов спросил какого-то богомольца: «Как проходит твое драгоценное время?» Сказал он: «Всю ночь я в тайной беседе [с богом], утром молюсь о своих нуждах, а днем я в плену расходов!»

Царь понял смысл намека богомольца и велел определить ему средства к пропитанию, чтобы снять бремя семейных забот с сердца его.

О ты, пленник оков семейных [забот],
Не мечтай больше об отдохновении!
Заботы о детях, хлебе, одежде и пище
Не дадут тебе витать в царствии [небесном].

* *
*

Весь день я собираюсь
Ночью предаться общению с богом.
Но ночью, как только приступаю к молитве,
[Начинаю думать]: «Что же будут есть дети утром?»

* *
*

Сказали мужу чистому сердцем: «Как ни красиво солнце, не слыхали мы, чтобы кто-нибудь полюбил его и воспылал страстью [к нему]!»

Сказал он: «Потому что его можно видеть ежедневно, [всегда], кроме зимы, когда оно скрыто, и [потому] любимо!»

Навещать людей неплохо,
Но не столько, чтобы говорили: «Довольно!»
Сам себя укоряй,
Но не жди, когда тебя упрекнут другие!

Рассказ [31]

У одного из праведных мужей начал бушевать в животе противный ветер, и не мог он удержать его, и вырвался [ветер] наружу помимо его воли. Сказал он: «О друзья, то, что совершил я, случилось помимо моей воли и [потому] не будет записано проступком на мой счет, а естество мое получило покой; вы также простите великодушно!»

Живот — темница ветра, о мудрец!
Разумный не станет держать ветер взаперти.
Когда бушует ветер в животе, выпускай его,
Ибо ветер в животе — тяжесть на сердце!

* *
*

Если унылый и строптивый гость
Хочет уйти, не удерживай его!

Рассказ [32]

Опротивело [однажды] мне общество дамасских друзей и направился я в пустыню Кудс [30] и дружил там со зверями до тех пор, пока не стал я пленником франкских [31] кандалов. Взяли они меня вместе с евреями на земляные работы во рвах Триполи. Один вельможа из Халаба, с которым мы раньше были знакомы, проходя мимо, меня узнал и воскликнул: «О такой-то, что же приключилось с тобой?»

Сказал я: «Что сказать мне?

Убежал я от людей в горы и пустыни,
Где ради господа не общался с людьми.
Представь себе, каково должно быть теперь мое состояние,
Когда я должен быть в хлеве со скотом!

знаешь, заботился я [только] о куске хлеба, а теперь обременен я заботами целого мира!»

Когда нет мирских [благ], мы страдаем,
Но когда они есть, мы скованы привязанностью к ним.

* *
*

Нет бедствия более смущающего, чем блага мирские,
Ибо и наличие, и отсутствие их — скорбь для души.

* *
*

Если ты хочешь богатства, то стремись
К довольству малым, ибо оно — величайшее достояние.
Если богач наполнит [твою] полу золотом,
Не обольщайся его благотворительностью,
Ибо часто я слышал от великих мужей,
Что нетребовательность дервиша лучше, чем щедрость богача.

* *
*

Если Бахра̄м зажарит целого онагра,
То [все же это] не то, что ножка саранчи — [дар] муравья [27].

Рассказ [29]

Был у одного человека друг, который служил в *дӣва̄не*. Долго они не видались. Кто-то заметил: «Давно ты не видался с таким-то другом своим!» — Сказал: «Я не хочу видеть его!»

Случайно присутствовал при этом один из его людей и спросил тот: «В чем же он провинился, что тебе неприятно видеть его?» — «Ничего неприятного нет, — ответил тот, — но дело в том, что друга, служащего в *дӣва̄не*, можно видеть только тогда, когда он будет отставлен, но не желаю я ему бедствия ради удовольствия своего!»

Во время величия и суеты управления
Избегают своих друзей,
Но в день несчастья и отставки
Боль сердца несут к друзьям.

Рассказ [30]

Абӯ Хурайра [28], да будет доволен им Аллах, ежедневно приходит навещать избранника божьего [29], да благословит его Аллах и да приветствует его!

Сказал тот: «О Абӯ Хурайра, ходи через день, полюбишься больше!»

Сказал я: «О шейх, песня мальчика воздействовала [даже] на животное, а ты не заметил никакой разницы!

Знаешь ли ты, что сказал мне утренний соловей? —
„Что же ты за человек, если не охвачен ты любовью?"
Верблюд от арабских стихов приходит в восторг и восхищение,
Коли нет в тебе восхищения, — ты тупое животное.

* *
*

Под порывом ветров в садах
Гнутся ветки ивы, а не твердые камни.

* *
*

Все, кого ты видишь, поют славословие ему,
Но знает об этом лишь то сердце, которое слышит.
Поет ему славословие не только соловей над розой —
Каждый шип розы — язык, славословящий его».

Рассказ [28]

У одного из царей истекал срок жизни, и не было у него преемника. Завещал он передать бразды правления и возложить царский венец на голову тому, кто первым поутру войдет в городские ворота. Случайно первым, кто прибыл, оказался какой-то нищий, который всю жизнь побирался да латал [свои] лохмотья. Столпы государства и царские вельможи, исполнив последнюю волю государя, передали ему ключи крепостей и сокровищ. Правил он некоторое время, пока часть эмиров страны не отвернулась от повиновения ему; и цари всех [соседних] стран затеяли с ним тяжбу и снарядили войско, чтобы оттеснить его. Словом, войско и подданные возмутились, и часть его владений вышла из-под правления его. Нищий-царь горевал по поводу этих событий, как вдруг один из его старых друзей, бывший его товарищем в дни нищеты, возвратился из странствования и, увидев его в таком сане, сказал ему: «По милости господа славного и великого из колючек вышли для тебя розы, а колючки вышли из ног, и благая судьба руководила тобой, удача и счастье сопутствовали тебе, что ты достиг этой степени: „Воистину благоденствие [следует] за бедствием"» [26].

Цветы [деревьев] то распускаются, то увядают,
Дерево то обнажается, то покрывается [листьями]».

Сказал тот: «О друг дорогой, ты бы [лучше] выразил мне свое соболезнование, ибо поздравлять меня не с чем! В те времена, которые ты

Если мелодия *барбата* стройна,
Разве будет драть ему уши[21] рука музыканта?»

Рассказ [25]

Спросили у одного из сирийских шейхов:

«В чем истинная сущность суфизма?» — Молвил он: «Раньше то были люди внешне рассеянные, а внутренне сосредоточенные, а сейчас это люди внешне собранные, а внутренне распущенные!»

Если ежечасно сердце твое витает то там, то здесь,
То не достигнешь ты чистоты даже в отшельничестве;
Но и обладая высоким саном, богатством, землями и торговлей,
Ты — отшельник, если сердце твое с господом.

Рассказ [26]

Помню я, шли мы однажды с караваном всю ночь и стали под утро на опушке леса. Один одержимый[22], бывший с нами в том путешествии, издал вопль и бросился в пустыню и ни на миг не находил себе покоя. Когда наступил день, сказал я ему: «Что произошло с тобой тогда [ночью]?»

Ответил он: «Увидал я, что соловьи поют на деревьях, куропатки в горах, лягушки в водах, а животные в лесах, и подумал я, недостойно, что все славят [господа], а я сплю беспечно».

Вчера утром пела какая-то птица,
И лишила ее песня меня разума и терпения.
Нечаянно мой вопль дошел до слуха
Одного из моих искренних друзей,
Сказал он: «Не поверю я, что тебя
Пение какой-то птицы так [легко] может лишить сознания!»
Ответил я: «Ведь недостойно человека,
Чтобы птица славила [господа], а я молчал!»

Рассказ [27]

Однажды во время путешествия в Хиджаз сопутствовало мне несколько чистых сердцем юношей, друживших со мной. Временами они нараспев, проникновенно читали стихи. Один богомолец, [наш] спутник, отвергал дервишей, ибо не ведал об их тоске[23]. Когда дошли мы до становища Бану-Хилāл[24], из стана арабов вышел смуглый мальчик и так запел, что птицы опускались к нему с неба[25]. Увидал я, как верблюд богомольца пустился в пляску, сбросил с себя богомольца и направился в пустыню.

Рассказ [23]

Божественное милосердие ниспослало одному заблудившемуся в грехах светильник своей благодати, так что вступил он в круг стремящихся к истине. Благодатью деяний дервишей и душевной их чистоты порочные наклонности его нрава обратились в добродетели. Расстался он с чувственными влечениями, но язык сплетников все не унимался: такой он, мол, как и раньше, воздержанность и послушание его не заслуживают доверия!

Молитвой и покаянием можно спастись от божественного наказания,
Но нельзя спастись от людских языков.

Не выдержал он обиды [злых] языков и принес жалобу старцу наставнику.

Тот ответил ему: «Как сможешь ты возблагодарить [Аллаха] за такую милость, что он сделал тебя лучше, чем о тебе думают [люди]!

Доколе будешь ты говорить: „Злопыхатели и завистники
Злословят обо мне — бедняге,
То подымаются на пролитие моей крови,
То садятся осуждать меня!"
Будь праведным, и пусть люди говорят о тебе дурно.
Это лучше, чем быть дурным, а людям казаться праведным.

Вот мне бы следовало думать и печалиться о том, что доброе мнение людей обо мне достигло совершенства, а я — само несовершенство:

О, если бы я делал все то, что говорю,
Стал бы я [тогда] благочестивым и праведником».

* *
*

Хотя я и скрываюсь от глаза своих соседей,
Но Аллах видит все мое тайное и явное.

* *
*

Мы закрываем двери перед людьми,
Чтобы не разоблачили они наши недостатки, —
Но бесполезно закрывать двери и [укрываться] в тайном мире
От ведающего тайное и явное.

Рассказ [24]

Обратился я к одному из шейхов с жалобой:

«Такой-то свидетельствует о моей порочности!» Он молвил: «А ты посрами его своей добродетелью! —

Будь добродетелен, чтобы зложелатель
Не имел основания говорить о твоих пороках.

От страха улетели домашние птицы,
Нам выдрал мозги, а себе разодрал горло!

Сказал я: «Советую укоротить язык возражения, ибо открылось мне в этом человеке чудесное!»

Сказал он: «Не объяснишь ли ты мне суть этого дела, чтобы я тоже искал близости к нему, а за свои насмешки над ним попросил бы прощения?»

Сказал я: «Да дело в том, что мой достославный шейх много раз приказывал мне бросить „слушание" и красноречиво увещевал меня, но я не повиновался ему. [И вот] сегодня ночью счастливая судьба и удачный случай привели меня в это место, чтобы раскаялся я при помощи этого [певца] и весь остаток жизни близко не подходил к сборищам с пением и музыкой».

Приятный голос из сладких уст и губ
Прельщает сердце, поет ли он или не поет [18].
Но ни напевы «'Ушш̄ак̣», ни «Х̮орāсāи», ни «Х̮иджāз» [19]
Не хороши в горле скверного певца.

Рассказ [21]

Спросили у Лук̣мāна:

«У кого ты научился правилам приличия?» Молвил он:

«У невоспитанных, — я воздерживался от всего, что замечал неприличного в их поступках!»

Из любого словечка, даже сказанного для забавы,
Мудрый человек извлечет пользу.
Но если сто глав из книги мудрости
Прочтут перед невеждой, все покажется ему забавой.

Рассказ [22]

Рассказывают про одного отшельника, что каждую ночь он съедал десять манов [20] пищи и к утру успевал прочитать вслух весь Коран.

Муж чистый сердцем услышал об этом и сказал: «Если бы он ел только полхлебца и спал, то было бы это куда достойнее!»

Не заполняй свое нутро пищей,
Чтобы проник туда луч познания Аллаха.
Нету мудрости в тебе потому,
Что набит ты пищей до ноздрей!

от указаний наставника и наслаждался пением и обществом друзей. Когда же вспоминались мне наставления моего шейха, говорил я:

Если бы судья сидел с нами, отбивал бы такт ладонями.
Если мухтасиб пьет вино, он прощает пьяных.

И вот как-то ночью попал я в одну компанию и увидел там певца.

Будто жилы души рвет его расстроенный смычок,
Хуже вести о смерти отца был его голос.

Слушатели то затыкали уши, то прикладывали пальцы к губам: умолкни, мол!

Волнует нас в голосе певцов прелесть его,
Но ты такой певец, что мы наслаждаемся, когда ты молчишь.

* *
*

Никто не видит в твоем пении прелести,
Разве что когда ты замолкаешь, уходя.
Когда начал петь этот артист,
Сказал я хозяину дома: «Ради господа,
Налей мне в уши ртуть, чтобы я не слышал его,
Или же открой дверь, чтобы выйти мне вон!»

Все же смирился я ради друзей и в бесконечных муках провел ночь до утра.

Муэззин начал свой призыв не вовремя,
Не ведает он, какая часть ночи прошла,
О продолжительности ночи спроси у моих ресниц,
Ибо не смыкал сон моих глаз ни на миг.

Утром я снял с головы чалму, [как делают, призывая] благословение, а из-за пояса вынул динар и, положив все это перед певцом, заключил его в объятия и долго благодарил его.

Друзья сочли мое внимание к нему чрезмерным и приписали это моему легкомыслию. Один из них, распустив язык возражения, стал порицать меня: «Поступок, который ты совершил, несовместим с мнением разумных. Отдать *хырку*[17] шейхов такому певцу, который за всю жизнь не держал дирхема в руках, в бубне которого никогда не было ни единой *куразы!*»

Да будет подальше от этого почтенного дома такой певец,
Которого никто дважды не видел в одном и том же доме.
Поистине, когда поднял он свой крик,
Поднялись волосы на теле людей.

ние, которое он питает ко мне, от того увеличится». Говорят, что принял он смертельное средство и умер.

Тот, чей мозг казался мне цельным, словно фисташка,
Оказался слоистым, словно луковица.
Разве праведники совершают намаз
Лицом к людям, а спиной к кыбле?

* *
*

Если раб взывает к своему господу,
Он не должен признавать никого, кроме господа.

Рассказ [19]

Однажды в земле греческой разбойники напали на караван и захватили несметные богатства. Купцы, стеная и плача, призывали в заступники господа и пророка, но безрезультатно.

Когда жестокосердый разбойник одержит победу,
Разве обратит он внимание на плач караванщиков?

В том караване находился мудрец Лукма̄н. Один из караванщиков обратился к нему:

«Быть может, скажешь ты им что-нибудь в поучение и обратишься к ним с увещеванием, чтобы они оставили часть нашего имущества: ведь жалко, чтобы погибло столько добра!»

Сказал он: «Жалко говорить им мудрые слова!

Если железо изъедено ржавчиной,
То невозможно очистить его полировкой.
Какой смысл увещевать злонравного, —
Не пробить камня железным гвоздем.

Тем более, что виноваты мы сами:

В дни благополучия ласкай обиженных судьбой,
Ибо ублажение несчастных отвращает беду.
Если нищий с мольбой просит у тебя что-нибудь,
Отдай, а если не отдашь, силой отнимет это у тебя тиран».

Рассказ [20]

Сколько ни приказывал мне достославный шейх мой Абӯ-л-Фарадж ибн Джӯзӣ [15], да помилует его Аллах, бросить «слушание» [16], сколько ни указывал он мне на пользу уединения и самоуглубления, молодость моя побеждала, желания и страсти увлекли меня, и я невольно отступал иногда

Рассказ [16]

Один из благочестивых мужей видел во сне падишаха в раю, а праведника в аду. Спросил он: «В чем причины возвышения одного и унижения другого, ведь люди были о них другого мнения!» Раздался голос: «Этот падишах в раю за привязанность к дервишам, а тот дервиш в аду за близость к падишахам!»

К чему тебе рубище, четки и власяница?
Лучше остерегайся недостойных поступков.
Нет нужды носить шапку из козьей шкуры,
Будь лучше дервишем по своему нраву
и носи «татарскую» шапку [13].

Рассказ [17]

Странник, босой и простоволосый, вышел с хиджазским караваном из Куфы и присоединился к нам. Средств не было у него никаких, но он выступал величаво и пел:

Не еду я на муле, но и не обременен я грузом, как верблюд,
Я не повелитель народа, но и не раб у царя.
Нет у меня ни тревоги [за сохранение того, чем] владею,
ни заботы [о добывании того, в чем] нуждаюсь,
Свободно дышу я и так провожу жизнь.

Один из тех, кто ехал на верблюдах, сказал ему: «О дервиш, куда же ты идешь, лучше вернись, а то умрешь от лишений!» Но он не обратил внимания, шел, продвигаясь в пустыню.

Когда мы достигли стоянки Нах̮ла-и Мах̣мӯд [14], для богача, ехавшего на верблюде, настал смертный час. Тот дервиш подошел к его изголовью и сказал: «Мы не умерли от лишений, а ты умер даже на верблюде!»

Некто всю ночь проплакал у изголовья больного,
Но когда настало утро, он умер, а больной выздоровел.

* *
*

Как часто бывает, что быстроногие кони остаются на дороге,
А хромой осел достигает цели!
Часто мы предаем праху
Здоровых, а раненые выживают.

Рассказ [18]

Падишах пригласил к себе отшельника. Отшельник, поразмыслив, решил: «Дай-ка приму я средство, чтобы стать тощим. Быть может, уваже-

[Караванщик] сказал: «О братец, впереди святилище, а позади разбойники. Если пойдешь вперед, выиграешь, а если уснешь здесь, умрешь.

Приятно поспать в пустыне под акациями
В ночь отъезда каравана, но тогда придется проститься с жизнью».

Рассказ [13]

Видел я одного праведника на берегу моря, израненного тигром, и никакие лекарства не помогали ему. Долгое время страдал он от этого, но не переставал благодарить господа истинного, говоря: «Слава господу всевышнему и всемогущему, что одолевает меня напасть, а не ослушание!»

Если друг драгоценный отправит меня позорно на казнь,
Не заметишь, что в этот миг я стану горевать о своей жизни.
Я спрошу его: «Чем же провинился я — бедняк?»
Так как обидеть его — вот мое [единственное] горе!

Рассказ [14]

Один дервиш впал в нужду и украл из дома своего друга коврик. Правитель велел отрубить ему руку [11].

Владелец ковра заступился за него: «Я прощаю его!»

Правитель молвил: «По твоему заступничеству не переступлю я границы закона!»

Дервиш сказал: «Ты говоришь справедливо, но укравшему имущество *вакфа* не рубят руку; поскольку же „бедняк не обладает ничем", то все, что есть у дервишей, принадлежит нуждающимся!» [12]

Правитель отступился от него и сказал в порицание вору: «Разве мир был тебе тесен, что ты не нашел места для воровства, кроме как в доме такого друга?»

Тот сказал: «О повелитель, разве не слыхал ты, что говорят: „Лучше очисти дом своих друзей, но не стучись в двери врагов"».

Если окажешься в тяжелой нужде, не падай духом,
Сдирай с врага кожу, а с друга — кожан.

Рассказ [15]

Спросил падишах праведника: «Думаешь ли когда-нибудь обо мне? Сказал праведник: «Да, когда забываю о боге!»

Мечется повсюду тот, кого он от себя прогнал,
Но не гонит он к чужим дворам того, кого призывает!

Как же ты почувствовал запах его рубашки из Египта,
А не мог разглядеть его в Кан'анском колодце? [7]»
Сказал он: «Мы — как молния в небе!
Миг — видна и миг — исчезла.
То сижу я на высочайшем куполе [небес],
То не вижу собственных ног.
Если бы дервиш всегда пребывал в одном из этих состояний,
То он отрекся бы от обоих миров».

Рассказ [11]

Однажды в соборной мечети Ба'албака [8] говорил я слово в виде проповеди людям вялым, безжизненным, не знавшим пути из мира формы в мир содержания [9]. Заметил я, что не распаляется дух мой и не действует мой огонь на их сырые дрова. Бесполезным показалось мне увещевать скотов и держать зеркало в квартале слепых. Однако ворота мыслей были отворены, а цепь слов тянулась. Разъясняя стих Корана: «Мы ближе к нему, чем его сонная артерия» [10], довел я речь до того места, где говорю [обычно стих]:

Друг мой мне ближе, чем я сам себе,
Но странно, что я от него далек.
Как мне быть, кому мне жаловаться, что он
В объятиях моих, но я в разлуке с ним!

Я был [еще] пьян вином этих слов с недопитою чашей в руке, как случился около нас прохожий; поразил его последний стих моей речи, и так он вскричал, что и другие за ним зашумели и даже невежды собрания — кипят. Сказал я: «Слава Аллаху, далекие, но ведающие об Аллахе оказались здесь, однако близкие, но лишенные [внутреннего зрения] — далеко».

Если слушатель не постигает речь,
То не ищи у говорящего вдохновения!
Дай простор — ристалище — желанью,
Чтобы мог речистый муж ударить по мячу!

Рассказ [12]

Однажды ночью в мекканской пустыне отнялись у меня ноги от бессонницы. Растянулся я на земле и сказал караванщику: «Отстань от меня!»

Сколько же могут передвигаться ноги бедного пешехода,
Когда от изнеможения отнялись ноги [даже] у верблюда?
Пока тело толстяка успеет похудеть,
Тощий умрет от усталости.

Огорчил меня ты, перечислив мои внешние добродетели,
Ведь это всего лишь моя внешность, и не ведаешь ты, что внутри.

* *
*

Мой внешний облик кажется людям приятным,
А от гнусности нутра моего поник я головой от стыда.
Люди хвалят павлина за его красоту,
Но он сам стыдится своих безобразных ног.

Рассказ [9]

Один из подвижников Ливана, известный в стране арабов своей святостью и чудесами, вошел в соборную мечеть Дамаска и стал совершать омовение у бассейна. Поскользнулся он, упал в бассейн и выбрался оттуда с большим трудом. Когда совершили намаз, один из его сотоварищей обратился к нему: «У меня есть одно сомнение, если дозволено будет спросить!» [Затем] он сказал: «Помню я, как шейх ходил по Магрибскому морю[3], даже не замочив ног. Почему же сегодня шейх чуть не погиб в этом маленьком бассейне?»

Шейх погрузился в раздумье и после долгих размышлений поднял голову и произнес: «Не слыхал разве ты, что господин мира [Мухаммад] (мир над ним!) говорил: „Бывает у меня с Аллахом так, что не осмеливаются подойти к нам даже близкие к Аллаху ангелы и посланники (его)", но не говорил он: „Это бывает постоянно".

В такое время, как он изволил сказать, не общался он даже с Джабра'йлом и Мӣка'йлом, а в другое время развлекался он с Хафсой и Зайнаб[4]».

В созерцаниях праведниками [бога, он] то является [им], то скрывается [от них].

О боже, ты даешь себя лицезреть и [тут же] воздерживаешься [от откровения],
И [тем самым] ты увеличиваешь свою красоту
и разжигаешь пламя нашего [стремления к тебе].

* *
*

[То] вижу я возлюбленного своего[5] непосредственно,
[То] случается мне сбиться с пути.
Ты разжигаешь [наш] огонь, а затем тушишь его водой,
Потому ты видишь меня [всегда] и горящим, и тонущим.

Рассказ [10]

Спросил некто того, кто потерял сына[6]:
«О мудрый старец со светлой душой!

Рассказ [6]

Подвижник был в гостях у падишаха. Когда сели за еду, съел он меньше, чем хотел, а когда встали совершать намаз, молился дольше, чем обычно, чтобы возвысить их мнение о своем благочестии.

Боюсь, о бедуин, не доберешься ты до Ка'бы, —
Ведь путь, которым ты идешь, лежит в Туркестан.

Когда он вернулся домой, потребовал накрыть стол, чтобы поесть. Был у него проницательный сын. Спросил тот: «Отец, а в гостях у султана ты разве ничего не ел?» Отец сказал: «В их присутствии не съел я ничего существенного!» Сын сказал: «Тогда сызнова и молись, ведь и молитвой той не сделал ты ничего существенного!»

Ты держишь свои достоинства на ладони,
А недостатки прячешь под мышкой, —
Что же ты сможешь купить, о ослепленный,
В день несчастия за фальшивую монету!

Рассказ [7]

Помню я, в дни моего детства был я очень набожным, молился по ночам, предавался посту и воздержанию. Однажды ночью я сидел с отцом (да помилует его Аллах!) и, не смыкая глаз, всю ночь держал в объятиях священное писание, а вокруг нас народ крепко спал. Сказал я отцу:

«Ни один из них головы не поднимет, чтобы совершить двойную молитву, лежат, как мертвые, так глубоко они погрузились в сон беспечности!»

Отец сказал: «Душа моя, лучше бы и ты поспал, чем людям косточки перемывать».

Только самонадеянный человек не видит никого, кроме себя,
Так как держит перед собой завесу самомнения, —
Если подарят тебе всевидящее око,
То увидишь ты: нет никого слабее тебя.

Рассказ [8]

В одном кружке возносили хвалу одному из присутствующих мужей, превознося благородные черты его характера. Выслушав это, поднял он голову и молвил:

«О том, каков я, известно лишь мне!»

Хотя я не поеду на коне,
Но постараюсь нести [за вами] чепраки».

Один из них молвил: «Слова, которые ты слышишь, пусть не огорчают тебя: ведь на этих днях один вор, представ в обличии дервиша, нанизал себя на нитку нашего общества.

Как знать людям, кто скрывается под платьем? —
Только писавший знает о том, что в письме.

Поскольку дервишам присущ душевный мир, не заподозрили его и приняли в друзья.

Обличие праведников — рубище,
И этого довольно, когда лицо [обращено] к народу.
Усердствуй в добрых делах, а носи что хочешь,
Хоть корону возлагай на голову, а на плечо — знамя.
Отречение от мира, от плоти и страсти —
Вот в чем благочестие, а не только в отказе от богатого платья.
Доспехи должен носить мужчина,
Какая польза в оружии на трусе?

Итак, шли мы однажды до вечера и ночью легли спать у стен одного замка. Бессовестный вор взял кувшин для омовения одного из товарищей, сказав: „Я иду совершать омовение!“ — а шел он воровать.

Взгляни-ка на праведника, облачившегося в рубище, —
Из священной одежды сделал он ослиную попону.

Скрывшись из виду дервишей, пробрался он в замок и стащил шкатулку. До того как наступил день, этот злоумышленник отошел уже на значительное расстояние от того места, а невинные товарищи его спали. Утром загнали всех нас в замок и бросили в темницу... Отказались мы с того дня от общества незнакомых и встали на путь уединения, ибо „спокойствие — в одиночестве“.

Если в племени один кто-нибудь совершит пакость,
То все — и малые, и великие — лишатся там уважения.
Ты разве не слыхал, что одна корова на пастбище
Может запачкать всех коров деревни?»

Сказал я: «Слава и благодарность господу, что не лишился я благословения дервишей, хотя внешне и остался вдали от их общества. Извлек я большую пользу из вашего рассказа, и пригодится на всю жизнь этот совет мне и мне подобным».

Одним неотесанным в обществе
Обижено сердце многих разумных.
Если наполните пруд розовой водой,
Собака, упав туда, превратит его в помойную яму!

Рассказ [3]

'Абд ал-Кадира Гилани[2], да помилует его Аллах, видели в храме Ка'бы, как он, припав лицом к земле, говорил:

«Господи, прости меня! Но если мне все-таки суждено нести наказание, то воскреси меня слепым в день светопреставления, чтобы не было мне стыдно перед лицом праведных».

Упав лицом во прах смирения,
Каждое утро, когда веет ветерок, говорю я:
«О ты, кого я никогда не забуду,
Вспоминаешь ли когда-нибудь о твоем рабе?»

Рассказ [4]

Забрался вор в дом праведника, но сколько ни искал, — ничего не нашел и опечалился. Увидев это, праведник подбросил вору ковер, на котором сам спал, чтобы тот не ушел с пустыми руками.

Слышал я, что люди божьего пути
Не огорчают даже своих врагов.
Когда же достигнешь ты такого совершенства,
Если сейчас и с друзьями своими враждуешь и ссоришься?

Расположение праведников к людям одинаково — что в глаза, что за глаза; но не злословят они у тебя за спиной, обещая умереть за тебя в твоем присутствии.

Перед тобой — словно невинная овечка,
А за спиной — словно волк-людоед.

* *
*

Всякий, кто перед тобою подсчитывает чужие грехи
и поносит других,
Без сомнения, перед другими поносит тебя.

Рассказ [5]

Несколько странников совершали вместе путешествие и делили заботы и радости. Хотел я присоединиться к ним, — они не согласились. Я сказал: «Не пристало великодушию благородных людей отворачиваться от общества бедняков и отказывать им в добрых услугах. Я вижу в себе достаточно силы и расторопности, чтобы быть для людей другом услужливым, а не грузом, отягощающим душу.

ГЛАВА ВТОРАЯ

О НРАВАХ ДЕРВИШЕЙ

Рассказ [1]

Некий вельможа спросил у набожного человека[1]: «Что скажешь о таком-то отшельнике, о котором другие говорят с порицанием?»

Ответил он: «Снаружи не вижу в нем недостатков, а что внутри сокрыто, не знаю!»

Кого увидишь ты в одежде набожного человека,
Считай его праведным и добродетельным,
Если даже не знаешь, что у него на душе, —
Какое дело мухтасибу, что происходит внутри дома?

Рассказ [2]

Видел я одного дервиша, который, припав к порогу Ка'бы, говорил: «О великодушный, о милосердный боже! Ты знаешь, чего можно ожидать от меня — темного невежды.

Просил я прощения за нерадивость в услужении тебе.
Ибо недостоин я благосклонности за свое смирение.
Грешники каются в своих грехах,
Благочестивые — просят прощения за недостойное служение.

Бывает, что благочестивые просят награду за свое послушание, словно купцы стоимость своих товаров. Я же принес тебе не смирение свое, а лишь надежду, и пришел я просить милостыню, а не торговать. Поступай со мной сообразно со своим достоинством».

Казнишь ли меня, отпустишь ли мне грехи — простираюсь
я ниц перед твоим порогом.
У раба не бывает своей воли, и послушен я любой твоей воле.

* *
*

Видел я у порога Ка'бы просителя,
Который повторял, горько рыдая:
«Не говорю я: „Прими мои молитвы",
А прошу: „Перечеркни мой грех пером прощения!"»

Ответил он: «Не обижал я подданных и не поминал, кроме как добром, имена падишахов [тех стран], которые брал при помощи господа славного и великого!»

Люди умные не назовут великим того,
Кто поминает злом имена великих.

* *
*

Все то ничто, что преходяще:
И престол, и благополучие, и сила веления и запрета, и власть,
Не оскорбляй доброе имя ушедших,
Чтобы осталось твое имя добрым в веках.

ее одному негру, верхняя губа у которого подымалась выше ноздрей, а нижняя висела до воротника. Это была такая образина, что испугался бы при виде ее джинн Ṣаx̮р [43], серой несло из его подмышек.

Ты бы сказал, до дня Страшного суда уродство
Кончилось на нем, как красота — на Йӯсуфе [44].

* *
*

Человек этот был настолько безобразным,
Что невозможно описать его уродство,
Тот, чьи подмышки, спаси нас боже, —
Падаль под солнцем мурдāда [45].

Говорят, что в тот час страсть негра жаждала [удовлетворения] и похоть одолела его. Шевельнулось и в ней чувство, и снял он с нее печать. Утром царь хватился невольницы и не нашел ее. Рассказали ему [о случившемся]. Разгневался он и приказал, крепко связав негра с невольницей, бросить их с крыши замка в глубину рва. Один из добрых везиров распростерся с мольбой на земле, сказал:

«Нет тут вины на бедном негре, ведь все рабы и слуги привыкли к царским милостям!»

[Царь] сказал:

«Чтó бы ему отложить сношение на одну ночь! Я бы отдарил его большим, чем стоит невольница!»

Везир [сказал]:

«О владыка мира! Разве не слыхал ты, что:

Когда терзаемый жаждой доберется до чистого источника,
Не думай, что побоится он свирепых слонов.
Голодный еретик в пустом доме с накрытым столом —
Не поверит разум, чтобы вспомнил он о рамаẕāне».

Понравилась царю эта присказка, и сказал он:

«Подарю я теперь этого негра тебе, но что же делать с невольницей?» — «А невольницу подари негру, — ответил он, — ибо его объедки годятся только ему!»

Никогда не води дружбу с тем,
Кто ходит в недостойные места.
Сердце жаждущего не стремится к чистой воде,
[Он готов выпить] остатки после [человека] с зловонным ртом.

Рассказ [41]

Спросили Искандара Рӯмӣ:

«Чем взял ты все страны Запада и Востока? Ведь у прежних царей богатства и войска было больше твоего, но никому не досталась такая победа!»

Рассказ [38]

Несколько ученых в присутствии Кисры [40] рассуждали о каком-то важном деле. Бузурджмихр, самый важный из них, молчал. Спросили его: «Почему ты не участвуешь с нами в этом диспуте?»

Сказал: «Ученые подобны врачам, а врач дает лекарство только больному. Раз я вижу, что ваше решение правильно, то нет смысла мне говорить после этого».

Если какое-либо дело может быть улажено
без моего вмешательства,
То не следует мне держать речь о том.
Но если я увижу, что [идет] слепой и
[перед ним] яма,
То грех мне сидеть молча.

Рассказ [39]

Когда утвердилось Египетское царство за Ха̄рӯн ар-Рашӣдом [41], сказал он: «На зло тому богохульнику, который, гордясь Египетским царством, притязал на божественность [42], не подарю я этого царства никому, кроме самого презренного раба». Был у него негр по имени Хусайб, и подарил он ему Египетское царство. Говорят, что тот был до такой степени «разумным» и «понятливым», «проницательным» и «прозорливым», что однажды, когда пришли к нему несколько землепашцев Египта с жалобой: «Мы посеяли хлопок, и в необычное время пошли дожди, и [хлопок] погиб», — он ответил: «Нужно было посеять шерсть!»

Если бы знание увеличивало хлеб насущный,
То беднее невежды никого бы не было.
[Но] невежды получают столько хлеба насущного,
Что умный человек поражается тому.

* *
*

Счастье и удача [даются] не по знанию,
Не достаются они иначе как по небесному
предопределению.
Случается часто в мире,
Что глупец — в почете, а умный — в унижении.
Алхимик умирает в горе и муке,
Дурак находит в развалинах сокровищницу.

Рассказ [40]

Одному из царей привезли китайскую невольницу. Напившись, хотел он овладеть ею. Невольница воспротивилась, царь разгневался и подарил

Матрос бросился в воду и спас одного из них, а другой утонул. Я сказал: «Не суждено было жить ему больше, и по этой причине ты медлил вытащеть его, а торопился [спасти] другого!»

Матрос рассмеялся и сказал: «То, что сказал ты, справедливо, но, кроме того, я был больше склонен спасти этого, ибо однажды отстал я в пустыне, а он посадил меня на верблюда, а от руки другого получал я в детстве удары бичом!»

Сказал я:

«Истинно сказал господь: „Кто делает доброе, делает то для себя самого, а кто делает злое — также для себя!“» [39]

Старайся не бередить ничью рану,
Ибо на этом пути могут оказаться тернии.
Устраивай дела несчастных бедняков.
Ибо могут оказаться и у тебя дела.

Рассказ [36]

Жили два брата. Один служил у султана, а другой добывал себе хлеб трудом своих рук. Однажды богатый [брат] сказал бедному: «Почему ты не служишь у султана, чтобы избавиться от труда?» Тот ответил:

«А почему же ты не трудишься, чтобы избавиться от унижения [султанской] службы? Ведь мудрецы говорят: „Есть свой хлеб и сидеть лучше, чем надеть золотой пояс для службы!“»

Мешать рукою негашеную известь
Лучше, чем стоять перед эмиром, [сложив] руки на груди.

* *
*

Драгоценная жизнь проходит в [заботах о] том,
Чем питаться летом и во что одеться зимою.
О глупое чрево, довольствуйся одним хлебом,
Чтобы не гнуть спину на [царской] службе.

Рассказ [37]

Кто-то принес добрую весть Анӯшӣрва̄ну Справедливому, что, мол, «слышал я, что такого-то врага твоего прибрал господь славный и великий».

Сказал [Анӯшӣрва̄н]: «А не слышал ли ты, что он хочет оставить меня?»

Если умер враг, то неуместна радость,
Ибо наша жизнь также не вечна!

Рассказ [33]

Один из везиров был добр к своим подчиненным и [всегда] содействовал благому исходу их дел своим заступничеством. Случилось так, что по приказу царя был он схвачен. Все старались спасти его, чиновники смягчали наказание в опале, а вельможи распространялись о его добродетелях, так что царь простил ему его проступок. Некий муж чистый сердцем, узнав об этом, сказал:

«Чтобы завоевать сердце друзей,
Лучше продать отцовский сад.
Чтобы вскипел котел доброжелателей,
Лучше сжечь все пожитки в доме.
Ты делай добро и злоумышленнику —
Лучше заткнуть собаке рот куском».

Рассказ [34]

Один из сыновей Хāрӯн ар-Рашӣда пришел в гневе к отцу, что, мол, «сын такого-то военачальника обругал меня!»

Спросил Хāрӯн у столпов государства: «Как следует наказать такого человека?» Один предложил казнить его, другой — отрезать ему язык, а третий — отобрать его имущество и изгнать его...

Хāрӯн молвил: «О сынок, великодушие в том, чтобы ты простил его, но если не можешь, то также обругай его, притом настолько, чтобы месть не перешла границы, ибо тогда насилие останется за тобою, а жалоба за неприятелем!»

Не тот мужчина в глазах мудреца,
Кто ищет боя со свирепым слоном,
Но тот мужчина воистину,
Кто, будучи разгневан, не мелет чепуху.

* *
*

Какой-то грубиян выругал одного человека.
Тот стерпел [это] и сказал: «О добрый человек!
Я хуже того, что можешь сказать обо мне,
Ибо я знаю, что не знаешь ты моих недостатков так, как я».

Рассказ [35]

Сидел я с несколькими вельможами на корабле, и затонула перед нами одна лодка, и два брата упали в пучину. Один из вельмож сказал матросу: «Вытащи этих братьев, и отдам я тебе за каждого из них по пятьдесят динаров!»

Рассказ [31]

Везиры Нӯшӣрвāна [однажды] размышляли об одном важном государственном деле, и каждый из них высказывал свое мнение. Царь также измыслил [свое] решение. Бузурджмихр присоединился к мнению царя. [Другие] везиры тайно спросили его: «Какое же преимущество ты обнаружил во мнении царя перед соображениями стольких мудрецов?»

Молвил он: «В том, что исход дела еще неизвестен, и оправдаются или окажутся ошибочными мнения других — в воле божьей. Стало быть, лучше присоединиться к мнению царя, ибо если оно даже окажется неправильным, то я в силу того, что выразил свое согласие с ним, буду в безопасности от его упреков».

Высказать [свое] мнение наперекор мнению султана —
Это значит умывать себе руки собственной кровью.
Если он днем скажет: «Сейчас ночь»,
То нужно ответить: «Вот луна и звезды!»

Рассказ [32]

Какой-то плут заплел себе косы: «я-де потомок ʻАлӣ» [35]. Прибыл он в город с ҳиджāзским караваном, что, мол, возвращаюсь из хаджа, и преподнес он царю [той страны] касыду, что, мол, «я сочинил ее»! [Царь] богато одарил его, оказал ему почести и безмерно обласкал. Один из приближенных к особе падишаха, прибывший в том году из морского путешествия, воскликнул: «Я видел его во время праздника жертвоприношения [36] в Басре. Какой же он паломник?» Другой молвил: «Да ведь отец его христианин в Малатье [37], как же он стал священным потомком!», а стихотворение его нашли в *Дӣвāне* Анварӣ [38]... Царь приказал избить его и прогнать за то, что он наговорил столько лжи. [Тот] сказал: «О повелитель мира! Я скажу еще одно слово в услужение тебе, и если оно не будет верным, то я достоин любого наказания, какое ты прикажешь!» Царь сказал: «Говори, что это за слово?»

Он сказал:

«Если чужеземец принесет тебе простоквашу,
То [знай, что] она состоит из двух чашек воды
и только из ложечки молока.
Хотя ты и наслышался от меня лжи, не обижайся,
Ибо человек, повидавший мир, много лжет».

Царь рассмеялся и сказал: «Во всей жизни своей ты, [наверно], не говорил более справедливого слова!» И приказал он дать ему все, на что тот надеялся, чтобы ушел он довольный.

Но подожди несколько деньков, и пожрет земля
Мозг той легкомысленной головы.
Разница между царем и рабом исчезает,
Когда исполняется приговор провидения.
Если кто-нибудь раскроет могилу усопшего,
То не сможет отличить богача от нищего!

Речь дервиша сильно подействовала на царя. Сказал он: «Попроси у меня чего-нибудь!»

Дервиш сказал: «Я прошу, чтобы ты в другой раз не беспокоил меня!»

Царь сказал: «Дай мне какой-нибудь совет!»

[Тот] сказал:

«Пока у тебя в руках есть богатство, пойми,
Что это богатство и царство переходят из рук в руки».

Рассказ [29]

Один из везиров отправился к З̱ӯ-н-нӯну Мисрӣ[34] и просил у него благословения:

«Днем и ночью я занят на службе султана в надежде на блага его и в страхе от гнева его!»

З̱ӯ-н-нӯн разрыдался и сказал:

«Если бы я боялся господа славного и великого так, как ты султана, то был бы я в числе праведников!»

Если бы дервиш не мечтал о покое и не страшился бы лишений,
То ноги дервиша давно стояли бы на небе.
А если бы везир боялся бога
Так же, как царя, то он был бы ангелом.

Рассказ [30]

Какой-то падишах приказал убить одного невинного [человека]. [Тот] сказал:

«О царь, из-за злобы, которую ты питаешь [в настоящее время] ко мне, не ввергай себя в бедствие, ибо эта казнь надо мной свершится в одно мгновение, а грех вечно останется на тебе!»

Вечность проходит, словно ветер в пустыне,
Горечь и радость, зло и добро проходят.
Притеснитель думал, что насилие он над нами творит,
А [на самом деле] оно вечно остается на
нем, а для нас — проходит!

Наставление его показалось царю полезным, и помиловал он его.

лезная гора, то сдвинул бы ее с места. Учитель понял, что юноша превосходит его по силе. Он схватился с ним при помощи того редкого приема, который скрывал он от него. Не сумел юноша отразить его. Учитель поднял его обеими руками над головой и ударил [оземь]. Возопил народ.

Царь повелел, чтобы одарили учителя одеяниями и богатствами, а юношу поносил и стыдил:

«Ты хвастался, что можешь победить своего воспитателя, но не справился ты!»

[Юноша] сказал: «О царь, он одержал надо мной победу не по силе, а потому что оставалась мне [неизвестной] в искусстве борьбы одна малость, которую утаил он от меня. Сегодня он победил меня той малостью».

Учитель сказал: «Берег я ее ради такого дня, ибо мудрецы говорят: „Не давай другу такой силы, дабы он мог одолеть тебя, если станет враждовать с тобою". Разве не слыхал, что говорил тот, кто был обижен своим воспитанником:

„Либо нет в мире этом совсем верности,
Либо в наше время никто не высказывает ее.
Никто не выучился у меня искусству стрельбы
[Без того, чтобы] не сделать меня в конце концов мишенью"».

Рассказ [28]

Один дервиш сидел в уединении где-то в пустыне. Мимо него проходил падишах. Дервиш, считая, что довольство в покое, не поднял голову и не обратил внимания, а султан, считая, что власть — во внушении трепета, оскорбился и сказал:

«Эти носящие рубище [33] словно скоты, нет в них человеческого достоинства!»

Везир подошел к дервишу и сказал: «О доблестный муж, повелитель мира прошел мимо тебя, что же ты не поклонился ему и не выполнил правил вежливости?»

[Дервиш] сказал: «Скажи царю: жди угодничества от того, кто ждет от тебя милостей, а также знай, что цари существуют для охраны подданных, а не подданные для повиновения царям!»

Падишах — пастырь бедняка,
Хотя в царственности его — радость.
Овцы существуют не для пастуха,
Наоборот, пастух существует, чтобы оберегать их.

* *
*

Сегодня видишь одного счастливым,
А другого изнуренным от непосильного труда.

* *
*

Хотя ты творишь насилие над нами,
Но перед господом всеведущим бессилен ты.
Не твори насилия над людьми земли,
Чтобы не подымался к небу дым проклятий».

Притеснитель обиделся на эти слова, насупился от его наставлений и не послушался его. Однажды ночью огонь из кухни перекинулся в дровяной склад и сжег все его имущество и пересадил его из мягкой постели на теплый пепел.

Случайно тот самый человек проходил мимо него и, услышав, как он говорит своим друзьям: «Не знаю я, откуда попал огонь в мой сарай?», — воскликнул: «От дыма сердец бедняков!»

Остерегайся вздохов раненых сердец,
Ибо скрытая рана в конце концов выйдет наружу.
Сколько можно старайся не огорчать ни единого сердца,
Ибо один какой-нибудь вздох может перевернуть целый мир.

На венце Кай-Хусрау было начертано:

Сколько лет долгих и долгих жизней
Люди будут проходить по земле, попирая нашу голову!
Как дошло до нас царство, переходя из рук в руки,
Так и перейдет оно в другие руки.

Рассказ [27]

Некто достиг совершенства в искусстве борьбы и знал триста шестьдесят искусных приемов и каждый день боролся по-новому. Как-то уголок его сердца склонился к одному из своих учеников из-за благородной внешности его, и научил он его тремстам пятидесяти девяти приемам, и только обучение последнему приему он откладывал и медлил. Короче говоря, юноша достиг совершенства в силе и искусстве, и никто в то время не мог тягаться с ним. Дошло до того, что однажды он заявил перед царем тех времен:

«Превосходство учителя надо мной [я признаю] только потому, что он старше и что обязан [я ему] воспитанием. Иначе я не уступаю ему по силе, а по искусству я равен ему!»

Показалась царю эта речь грубой, и велел он, чтобы они состязались. Приготовили просторную арену, и собрались столпы государства и вельможи его величества, и силачи той страны. Выступил юноша, словно свирепый лев; [он был] в таком ударе, что если бы была [перед ним] же-

Тот сказал:

«О господин! В данном случае раб не видит за тобой никакой ошибки. Видимо, была на то воля господа всевышнего, чтобы с этим рабом случилось плохое, а раз так, то пусть уж [это будет] от твоей руки, ибо ты благодетельствовал этому рабу и оказывал [ему] милости; мудрецы говорят:

„Если случится с тобой бедствие, не обижайся на людей,
Ибо не от людей достаются покой и беспокойство.
От господа, знай, исходит ссора с врагом или другом,
Ибо сердца обоих находятся в его воле.
Хотя из лука вылетает стрела,
Но человек мудрый понимает, что ее выпускает лучник"».

Рассказ [25]

Один из арабских царей приказал слугам своего *дйвāна:* «Удвойте такому-то человеку его жалованье, ибо он неотлучно при дворе и прилежен в исполнении приказов, тогда как другие слуги предаются развлечениям и забавам и небрежны в исполнении обязанностей!»

Какой-то благочестивый человек услышал это и сказал: «Повышение степени рабов у престола господа всевышнего происходит подобным образом!»

Если кто-нибудь два утра [прилежно] приходит
на царскую службу,
То в третий раз царь обязательно посмотрит
на него благосклонно.
Есть надежда у искренних служителей,
Что не с пустыми руками отойдут они от порога Аллаха.

* *
*

Величие заключается в исполнении велений,
А неповиновение ведет к отверженности.
Кто похож на праведников,
Держит голову служения на пороге [повелителя].

Рассказ [26]

Рассказывают об одном жестоком человеке, что он покупал по дешевке у бедняков дрова и с выгодой продавал богачам. Муж, чистый сердцем, повстречав его, сказал:

«Змея ты что ли, что кусаешь каждого, кого увидишь,
Сова ты что ли, что разрушаешь всякое место, где сядешь?

Рассказ [24]

Был у царя Заузана [31] один великодушный и благородный ходжа. Всем людям он в их присутствии оказывал услуги, а в отсутствие их хорошо отзывался о них. Случайно какой-то поступок его не понравился султану, и тот велел отобрать его имущество и самого наказать.

Военачальники падишаха, признательные за прежние его благодеяния и обязанные ему благодарностью, в течение пребывания его в заключении обходились с ним дружественно и мягко, не допускали дурного обращения [с ним].

Если хочешь дружбы с врагом, то, сколько бы он
Ни злословил в твое отсутствие, ты хвали его в
его присутствии.
Ведь у хулителя слова выходят из уст,
И если не хочешь, чтобы слова его были горькими,
подсласти его уста.

Часть обвинений, предъявленных царем, ему удалось отвести, а за остальную он остался в темнице. Один из соседних царей тайно отправил ему [такое] послание: «Правители вашей страны не могли оценить достоинства такого вельможи, [как ты], и оскорбили [тебя]. И если возвышенная мысль такого-то [32], да ускорит Аллах его освобождение, обратит свою благосклонность в нашу сторону, то будет проявлено величайшее усердие в ублаготворении его духа, а вельможи этой страны жаждут видеть его и ждут ответа на эти слова».

Узнав об этом, ходжа подумал об опасности и тут же на обратной стороне бумаги написал коротенький ответ, какой считал нужным, и отправил его.

Один из приближенных [царя] узнал об этом и царю сообщил: «Такой-то человек, заключенный тобою в темницу, поддерживает переписку с царями соседних стран». Царь вспылил и велел расследовать это сообщение. Схватили гонца и прочли письмо. Там было написано:

«Благосклонность вашего величества [к нам] выше наших достоинств, и нет возможности у [этого] раба принять высокое приглашение, посланное вами, ибо я вскормлен милостями этого дома и из-за маленькой перемены благосклонности нельзя изменять своему благодетелю!»

Того, кто постоянно благодетельствует тебе,
Прости, если один раз во [всю] жизнь обидит тебя.

Понравился царю благородный поступок его, одарил его почетными одеяниями и благами и просил у него прощения:

«Ошибся я и обидел тебя без вины!»

говор о моей казни, и султан ищет своего исцеления в моей смерти. Не вижу я [другой] опоры, кроме бога, славного и великого.

Кому же я могу жаловаться на тебя?
От твоих же [притеснений] только у тебя
я могу требовать правосудие».

От этих слов сжалось у султана сердце и потекли слезы из глаз, и молвил он:

«Умереть мне лучше, чем проливать невинную кровь!»

Поцеловал он [юношу] в голову и глаза и заключил его в объятия, и одарил его бесчисленными благами, и освободил его. Говорят, что [царь] на той же неделе исцелился.

Все еще помню я двустишие, которое сказал
Погонщик слонов на берегу реки Нил:
«Если ты не ведаешь о состоянии муравья
под твоими ногами,
[То знай, что] оно равно твоему положению
под ногами слона!»

Рассказ [23]

Один из рабов 'Амра [ибн] Лайса [29] бежал. Люди ['Амра ибн Лайса] пошли по его следам и привели его обратно.

Везир питал к нему злобу и велел его казнить, чтобы другие рабы не позволяли себе таких поступков.

Раб упал ниц перед 'Амром и сказал:

«Все, что бы ни сделали со мной, позволительно,
если ты одобряешь.
На что может жаловаться раб? На то воля владыки!

Однако в силу того, что я вскормлен милостями этого дома, не желаю я, чтобы в день страшного суда ты был привлечен к ответу за мою кровь. Разреши мне убить везира и тогда в отместку за него прикажи пролить мою кровь, чтобы и ты казнил меня по праву [30]!»

Царь рассмеялся и сказал везиру: «Что ты предлагаешь?» [Везир] сказал:

«О владыка, ради покоя могилы [твоего] отца отпусти этого дерзкого нахала, дабы он не вверг меня в беду. Виноват сам я, и справедливы слова мудрецов, говоривших:

„Если ты станешь тягаться с пращником,
По глупости своей ты разобьешь свою голову.
Если ты мечешь стрелу в сторону врага,
Остерегайся, чтобы самому не стать его мишенью"»,

* *
*

Недолго останется тиран злосчастный,
Но вечно останутся проклятия ему.

Рассказ [21]

Рассказывают, что один злодей ударил праведника камнем по голове. У дервиша[28] не было возможности отомстить, и хранил он этот камень у себя. Однажды царь разгневался на того воина [-злодея] и бросил его в яму. [Тогда] дервиш подошел к нему и ударил его [тем] камнем по голове.

«Кто ты и почему ударил меня этим камнем?» — возопил тот. — «Я — такой-то, и это тот самый камень, которым ты ударил меня по голове в такое-то время!» — ответил дервиш.

«Где же был ты столько времени?» — сказал тот. — «Боялся твоего высокого сана, — ответил он, — но теперь, увидев тебя в яме, воспользовался удобным случаем».

Увидев счастливыми недостойных,
Люди разумные предпочитают покориться.
Если у тебя нет острых когтей,
Лучше поменьше тягаться со зверями.
Кто бросается в схватку с человеком с булатной десницей,
Тот [напрасно] утруждает свою бедную руку.
Жди, чтобы судьба сковала его руки,
Тогда на радость друзьям размозжи ему голову.

Рассказ [22]

Какой-то царь заболел страшной болезнью, о которой предпочтительнее не упоминать. Группа греческих врачей решила, что для этой болезни нет иного лекарства, кроме желчи человека, обладающего определенными свойствами. Царь приказал разыскать такого человека. Нашли одного крестьянского сына, обладавшего теми свойствами, которые были указаны врачами. [Царь] вызвал к себе отца и мать юноши и ублажил их бесчисленными дарами, а судья вынес решение: «Позволительно пролить кровь одного из подданных ради спасения души падишаха». Палач приготовился. Юноша поднял голову к небу и улыбнулся. Царь спросил его: «В таком положении какой же повод для смеха?»

Юноша молвил: «Долг родителей — заботится о детях, к судье идут с тяжбой, а правосудие ищут у падишаха. Но теперь родители мои ради бренных мирских благ согласились пролить кровь мою, судья вынес при-

«Какой же вред может принести эта малость?»

«Основа насилия, — ответил он, — при сотворении мира была незначительной. Но затем всякий, кто пришел, прибавил немного, пока она не выросла до такой величины!»

Если царь съест одно яблоко из сада подданных,
Гуламы его вырвут дерево [это] с корнем.
Если султан, допустив насилие, [отнимет] пять яиц,
То его воины нанижут на вертел тысячу кур.

Рассказ [20]

Слышал я про одного безрассудного везира, что он разорял имения подданных ради обогащения султанской казны. Не помнил он слова мудрецов, которые говорили:

«Если кто-нибудь оскорбляет господа славного и великого, чтобы завоевать сердце какой-то твари, господь всевышний восстановит этих людей на него, и сотрут они его с лица земли».

Горящий огонь не сделает с рутой [26] того,
Что могут сделать горькие вздохи бедняка [с тираном].

Говорят, что высшим из животных является лев, а низшим — осел. Но осел, таскающий ношу, поистине лучше льва, пожирающего людей.

Бедный осел, хотя и непонятлив,
Но он дорог, когда таскает груз.
Волы и ослы, таскающие груз,
Лучше людей, обижающих народ.

Вернемся к рассказу о безрассудном везире. [Однажды] царь, достоверно узнав о его злодеяниях, подверг его пытке и казнил его разнообразными муками.

Тебе не снискать благосклонности султана,
Если ты не приобретешь расположение [его] рабов.
Если хочешь, чтобы господь был к тебе милостив
Твори добро народу божию.

Говорят, что один из обиженных, проходя мимо него [27], поразмыслил о его печальной кончине и сказал:

Не каждый, кто имеет могучую десницу и высокий сан.
Может благодаря своей власти безнаказанно
грабить добро людей.
Можно проглотить крупную кость,
Но разорвется живот, когда она уткнется в пуп.

за пропущенные дни. Поблагодарил я его за милость, поклонился в землю, попросил извинения за свою смелость и, уходя, сказал:

«С тех пор как Ка῾ба стала местом поклонения, из далеких стран
Люди приходят к ней за много фарсахов.
Ты должен терпеть таких, как мы,
Ведь в бесплодное дерево никто не бросает камнем».

Рассказ [18]

Одному царевичу досталось от отца в наследство несметное богатство. Он раскрыл руку великодушия и показал пример щедрости, раздав войску и подданным обильные дары.

Алоэ не распространяет благовоние, [будучи] на подносе;
Положи ты его на огонь, чтобы благоухало, как амбра.
Если ты стремишься к величию, будь щедрым,
Ибо, пока не посеешь зерен, не вырастет [урожай].

Один из его безрассудных приближенных начал наставлять его: «Это богатство собрано прежними царями с трудом и оставлено ради благих дел. Отврати руку от этих действий, ибо несчастные случаи впереди, а враги — за спиной. Не следует, чтобы во время нужды ты оказался в безвыходном положении».

Если раздашь ты богатство свое людям,
То каждому поселянину из него достанется зернышко риса.
Так почему же ты не взимаешь с каждого по зернышку серебра,
Чтобы собиралось у тебя каждый день целое сокровище?

Царь нахмурился от этих слов, ибо они пришлись ему не по вкусу, велел наказать его и сказал: «Господь всевышний сделал меня владыкой этой страны, чтобы я сам ел и другим давал, и я не сторож, чтобы хранить».

Ķарӯн[25] погиб потому, что у него было сорок амбаров с сокровищами.
Нӯшӣрвāн не умер, ибо он оставил доброе имя.

Рассказ [19]

Рассказывают, что однажды на охоте Нӯшӣрвāну Справедливому из дичи изжарили кебаб и не оказалось соли. Один [из] гуламов отправился в деревню, чтобы принести соль. Нӯшӣрвāн молвил: «Купи соль по стоимости, чтобы это не стало обычаем [насилия] и не разорилась деревня!» Спросили:

Я не счел нужным больше посыпать солью и бередить его душевную рану упреками и ограничился такими словами:

Разве не знал ты, что увидишь свои ноги в оковах,
Когда ты не хотел слушаться наставлений людей?
Если ты не переносишь жала,
То не суй пальца в нору скорпиона.

Рассказ [17]

Знался я с несколькими [странниками], чей вид был украшен благочестием [24]. Один из вельмож имел о них весьма высокое мнение и выдавал им определенное содержание. [Однажды] один из этих [людей] совершил проступок, несвойственный нравам дервишей. Мнение его [о них] испортилось, и базар этих людей опустел.

Решил я как-нибудь спасти друзьям их средства к жизни и отправился к нему. Привратник не впустил меня и оскорбил, но я простил ему, ибо говорят:

У порога эмира, везира [и] султана
Без знакомств не появляйся.
Собака и привратник, как только увидят
чужого человека, —
Та схватит его за полу, а этот — за ворот.

Узнав о моем положении, приближенные к особе того вельможи ввели меня с почетом [к нему] и посадили на высоком месте, но я смиренно сел пониже и сказал:

«Позволь мне, ничтожному рабу,
Сесть рядом с рабами!»

Он сказал: «Боже мой, боже мой, что это за слова? —

Если [даже] ты сядешь мне на голову и глаза,
Повлеку это бремя, ибо ты прекрасен».

Короче говоря, я сел и начал говорить о том и о сем. Наконец, речь зашла об проступке моих друзей, и я молвил:

«Какой же проступок увидел
владыка прежних даров,
Что рабов своих презирает?
Господу принадлежит величие и власть,
Ибо он, видя проступки [рабов своих], не лишает их хлеба».

Правителю очень понравилась эта речь, и он велел выдать средства к жизни друзьям [моим] по прежнему правилу и возместить содержание

Прошло некоторое [время] после этого, заметили его прекрасные свойства и одобрили рассудительность его и продвинулось его дело и назначили его на более высокую должность. И так звезда его счастья поднималась [все выше], пока не достигла апогея — расположения [царя] и стал он приближенным к особе султана, его советником и доверенным лицом.

Радуясь его благоденствию, я сказал:

Не страшись ты неудачи и не печалься,
Ибо во мраке скрыт источник живительной воды.

* *
*

Не печалься, о ты, бедствующий,
Ибо у милосердного [всегда есть] тайные милости.

* *
*

Не сиди с угрюмым видом из-за превратности
времен, ведь терпение,
Хотя горько, но приносит сладкие плоды.

В ту пору я отправился с несколькими друзьями в путешествие, и, когда я возвращался из паломничества в Мекку, он встретил меня за два перехода. Вид у него был смятенный, и был он в облике дервишей [21].

Спросил я: «Что [с тобой]?»

Он сказал:

«Как ты и говорил, люди позавидовали мне и обвинили меня в коварстве, а государь, да продлится его царство, не соизволил вникнуть, чтобы выявить истину, и старые друзья и искренние приятели не вымолвили словечка правды и забыли старую дружбу.

Разве ты не замечал, что перед власть имущим
Склоняются [все], скрестив руки на груди.
Но если судьба опрокинет его,
Весь мир наступит ему на голову ногой.

Словом, подвергали меня разнообразным пыткам, и [только] на этой неделе, когда дошла [до них] добрая весть о [вашем] благополучном [возвращении из] паломничества, меня освободили из тяжелых оков, отняв все мое достояние».

Сказал я:

«Не принял ты тогда моих указаний, ведь я говорил: служба у падишаха похожа на морское путешествие — опасное, но прибыльное: или приобретешь сокровище или же погибнешь от талисмана!» [22]

Ходжа [23] либо золото загребает обеими горстями,
Либо однажды волны выбрасывают его мертвым на берег.

Не будь расточительным на службе, если хочешь,
Чтобы во время отставки твоей враг
был лишен возможности [вредить].
Будь чистым, брат, и не бойся никого:
Прачки колотят о камень [только] грязное платье [18]».

Молвил я: «Твоему положению соответствует рассказ о лисице: видели ее, как она металась вне себя, падая и подымаясь. Кто-то сказал ей: „Какая беда приключилась с тобой, что вызвало у тебя столько опасений?“ Она ответила:

„Я слышала, что ловят [всех] верблюдов для принудительной работы“.

[Тот] сказал: „О дура, какое же отношение имеет верблюд к тебе и что общего у тебя с ним?“

„Молчи, — возразила она, — если завистники по злобе скажут, что я — верблюд и меня заберут, то кто же позаботится о моем освобождении, чтобы выяснить положение [дел], и „пока привезут противоядие из Ирака, ужаленный змеей подохнет!“ [19]

Так же с тобой, хотя в тебе есть доблесть и честность, правдивость и верность, но завистники [затаились] в засаде, а во [всех] углах сидят злопыхатели.

Если они донесут [на тебя царю] обратное тому, что составляет твои добродетели, и ты предстанешь перед падишахом для ответа, то кто же сможет замолвить [за тебя] словечко? Поэтому я советую тебе беречь царство довольства малым и отказаться от главенствования.

В море прибылей без числа,
Но если хочешь безопасности, — она на берегу».

Выслушав эти слова, друг [мой] вспылил и нахмурился от этого рассказа и начал говорить мне оскорбительные слова:

«Что это за разум и рассудительность, знание и проницательность? Правильны слова мудрецов, которые говорили:

„Друзья пригодятся, [когда ты] в темнице, а за столом все враги кажутся друзьями!“

Не считай другом того, кто в благоденствии [твоем]
Хвалится своей дружбой и побратимством.
Друг тот, кто возьмет руку друга
В бедствии и несчастии.

Видел я, что он сердится и со злобой выслушивает [мои] советы. Отправился [тогда] я к *Ṣāḫибдӣвāну* [20] и по старому знакомству, существовавшему между нами, рассказал ему о состоянии дел [моего друга], говорил о его способностях и достоинствах, так что дали ему небольшую работу.

Рассказ [16]

Один из моих друзей пришел ко мне жаловаться на несчастливую судьбу, [говоря]:

«Мало у меня средств к жизни, а семья большая, и не в силах я переносить тяжесть нищеты. Не раз приходило мне в голову переехать в другую страну, чтобы, как бы я там ни жил, никому бы не было дела до моих удач и неудач, —

Многие пали от голода, и никто не знал, кто они.
Много душ расстались с телом,
и никто не плакал над ними, —

но боюсь я злорадства врагов, которые с издевательством посмеются мне вслед и, назвав мою заботу о семье бесчеловечностью, скажут:

Не смотри ты на этого бессовестного, который никогда
Не увидит лика счастья,
Ибо он ищет для себя покой,
Оставив жену и детей в нищете.

Как известно, я кое-что смыслю в науке счетоводства, и если бы, [из уважения] к вашему сану мне определили бы какое-либо жалованье, которое послужило бы к успокоению моего духа, то всей остальной моей жизни не хватит мне, чтобы отплатить вам благодарностью».

Сказал я:

«Служба царям, брат, имеет две стороны — надежда на хлеб и страх за жизнь, и несовместимо с мнением благоразумных впасть в этот страх ради той надежды».

Никто не придет в дом бедняка, [говоря]:
«Выплачивай харадж за землю и сад!»
Либо примирись с заботой и горем,
Либо выкладывай потроха перед вороном [17].

Он сказал:

«Эти слова не относятся к моему положению, и ты не дал ответа на мою просьбу, разве не слышал ты, „кто занимается плутнями, у того при счете руки трясутся“.

Правда вызывает благоволение господа,
Я не видел, чтобы кто-нибудь потерялся на правом пути.

Мудрецы говорят: „Четверо людей смертельно боятся других четверых: разбойник — султана, вор — сторожа, мошенник — доносчика и блудница — мухтасиба, но у кого счет правильный, тот не боится отчета“.

Рассказ [15]

Одному везиру дали отставку, и он вступил в общину дервишей. Благодать общения с ними снизошла на него, и дух его обрел крепость. Царь снова начал проявлять к нему благосклонность и предложил ему службу. Он отказался и сказал:

«Отставка лучше, чем служба!»

Те, кто обосновались в углу довольства малым,
Обезвредили собакам зубы, а людям [заткнули] рот,
Разорвали бумаги и сломали перо [доносчиков],
Избавились от рук и языка сплетников.

Царь молвил:

«Нам необходим достойный разумный муж, способный управлять государственными делами!»

[Везир] сказал: «Признак достойного и разумного заключается в том, что он не занимается такими делами!»

Хумāй тем превосходит всех птиц,
Что питается костями и не обижает животных.

Спросили у рыси [16]:

«По какой причине ты избрала общество льва?»

«Потому, — ответила она, — что я питаюсь остатками его добычи и живу в безопасности от злобы врагов под защитой его могущества!»

Они сказали:

«Раз ты вступила под сень его покровительства и считаешь себя обязанной благодарить его за благодеяния, то почему же не подойдешь к нему ближе, чтобы он мог ввести тебя в ряды своих приближенных и причислить к своим преданным рабам?»

[Рысь] сказала:

«И я не в безопасности от его могущества!»

Сто лет может гебр возжигать огонь,
[Но] в один миг сгорит, если упадет [в него].

Бывает, что приближенный к особе султана получает золото, но случается, что он теряет голову, и мудрецы говорят:

«Нужно остерегаться перемены настроения падишахов, ибо иногда они обижаются от [обыкновенного] приветствия, а иногда награждают человека за поношение!» Говорят, что для [царских] приближенных чрезмерные шутки — доблесть, а для мудрецов — грех.

Блюди свое достоинство,
А шутки и игры оставь приближенным.

Один из везиров — советников [царя] — сказал:

«О владыка, я вижу благо в том, чтобы таким людям уделять средства к жизни через определенные промежутки времени, дабы они не могли промотать их [сразу]. Что же касается твоего приказа наказать и не пускать его, то несовместимо с нравами великодушных обнадеживать кого-нибудь своей милостью, а потом огорчать его, лишив этой надежды».

Нельзя открывать свои двери людям жадным,
А раз уже открыл, то нельзя выталкивать их грубо.

* *
*

Никто не видел, чтобы жаждущие в Хиджазе
Собирались у соленой воды.
Там, где находится источник пресной воды,
Собираются и люди, и птицы, и муравьи.

Рассказ [14]

Один из прежних падишахов был нерадив в государственных делах, а войско содержал в нищете, и, естественно, однажды, когда против него выступил какой-то сильный враг, все обратились в бегство.

Если жалеть денег воину,
То он пожалеет взяться за меч!

Один из тех воинов, отказавшихся от службы, был моим другом. Я порицал его и говорил:

«Негодяй и неблагодарный, подлец и нечестивец тот, кто при малой перемене дел отворачивается от своего старого господина и забывает многолетнюю милость»

Он сказал:

«Тебе следовало бы великодушно простить меня. Ведь конь мой в этом сражении был без ячменя, а седло было заложено, и если султан жалеет денег для воина, то невозможно с воодушевлением совершать за него подвиги».

Дай деньги воину, чтобы он сложил свою голову,
А если не отдашь, уйдет он куда глаза глядят».

* *
*

Когда сыт воин, он сражается рьяно,
А человека с пустым брюхом клонит к бегству.

Рассказ [13]

Слышал я, что какой-то царь кутил всю ночь до утра и, напившись, говорил:

Нет у нас в мире блаженнее этого мига,
Когда нас не тревожит ни добро, ни зло
и ни о ком нет заботы.

На улице лежал на холоде нагой дервиш, он сказал:

О ты, равного которому по счастью в мире нет,
Допустим, что у тебя нет забот, — а о нас [разве]
ты не позаботишься?

Понравились эти слова царю. Протянув из окошка на улицу кошелек с тысячью динаров, сказал: «Держи полу, о дервиш!»

Дервиш сказал: «Откуда взять мне полу, если у меня нет одежды?» Жалость царя к его нищете еще больше возросла, он добавил [к динарам] еще и халат и выслал ему.

В короткое время дервиш проел и растратил эти деньги и вернулся [к царю].

Богатство не удержится в руках беззаботных,
Как не удерживается терпение в сердце влюбленного
и вода в решете.

Доложили о нем царю в то время, когда тому было не до его нужд. Возмутился [царь] и нахмурился. Поэтому и говорят люди проницательные и мудрые, что нужно избегать гнева и ярости падишахов, ибо высокие помыслы их большей частью связаны с важными государственными делами и они не переносят скопления простых людей.

Пусть не добивается милости падишаха
Тот, кто не улавливает подходящего случая.
Если ты не улучил заблаговременно удобный момент для своей просьбы,
Бесполезными речами не унижай свое достоинство.

[Царь] приказал:

«Гоните этого дерзкого нищего расточителя, который разбросал столько добра в течение такого [короткого] срока, ибо богатства казны — это хлеб бедняков, а не пища для бесовых братьев».

Если глупец днем зажигает камфарную свечу,
То скоро увидишь, что ночью его светильник останется без масла.

я страшусь одного сильного врага!» Я ответил ему: «Будь милостив к бедным подданным, и сильный враг тебе не досадит!»

Могучей дланью и сильной рукой
Преступно ломать кисти немощного бедняка.
Не страшится тот, кто не милует лежачих,
Что, если он сам падет, никто ему не поможет!
Кто посеял семена зла и ждал, [что взойдет] добро,
Напрасно надеялся и лелеял пустые мечты.
Вынь ты из уха паклю и будь правосудным к людям,
А если ты не окажешь правосудия, то настанет День правосудия.

* *
*

Сыны Адама — спаянные друг с другом члены
[единого тела],
Ибо сотворены из одной сущности.
Если судьба поразит один член недугом,
То и остальные члены покинет покой.
О ты, кого не печалят страдания других, —
Нельзя тебя назвать человеком.

Рассказ [11]

В Багдаде появился дервиш, на молитвы которого отвечал [Аллах]. Об этом сообщили Хаджжаджу [15]. Он вызвал его к себе и сказал: «Помолись за меня!»

Тот молвил: «Господи, отними у него душу!»

Хаджжадж спросил: «Ради господа, что это за молитва?»

Дервиш ответил: «Это добрая молитва и для тебя, и для всех мусульман!»

О властитель, обижающий своих подданных,
Доколе будет оживленным этот базар [насилия]?
Зачем нужна тебе твоя власть,
Лучше тебе помереть, коли ты обидчик!

Рассказ [12]

Один несправедливый царь спросил у праведника: «Какое служение богу лучше всего?»

Тот ответил: «Для тебя лучше всего — полуденный сон, дабы ты не обижал людей хотя бы в течение этого времени!»

Видел я как-то тирана спящим в полдень
И сказал я: «Этот смутьян хорош, [только] когда он спит!»
Тот, кто лучше когда спит, чем когда бодрствует,
[Еще] лучше мертвым, чем живым.

отвечал он. — Однако я заметил, что страх их передо мной беспределен и они мне не доверяют. Я испугался, как бы от страха за себя не решились они убить меня, и потому претворил в дело слова мудрецов, сказавших:

„Остерегайся, о мудрец, того, кто боится тебя,
Хотя ты можешь одолеть в битве сто таких, как он!
Разве ты не замечал, что отчаявшаяся кошка
Может вырвать своими когтями глаза тигру?
Змея кусает ногу пастуха
Боясь, что он размозжит ей голову камнем"».

Рассказ [9]

Один из арабских царей в старости заболел и уже был при смерти, как [вдруг] вошел всадник с радостной вестью: «Благодаря царскому счастью мы захватили такую-то крепость, враги взяты в плен, войска и подданные той области все покорились!»

Царь горько вздохнул и сказал:

«Эта радостная весть не для меня, а для [моих] врагов — для наследников моего царства!»

Увы, драгоценная жизнь моя прошла в желании,
Чтобы сбылись желания моей души.
Несбывавшиеся желания мои осуществились, но
какая польза в том,
Когда нет надежды на то, что вернется минувшая жизнь?
Рука смерти ударила в барабан отъезда,
О глаза мои, прощайтесь с головой!
Прощайтесь друг с другом, о ладони, предплечия и локти!
На меня напал злой враг,
Хотя бы навещайте [меня], о друзья!
Жизнь моя прошла в невежестве,
Я не [остерегся] — остерегитесь хоть вы!

Рассказ [10]

Однажды молился я в соборной мечети Дамаска у изголовья гробницы пророка Йахйи[14] (мир ему!). Случилось так, что пришел туда для поклонения один из арабских царей, известный своей несправедливостью. Он совершил намаз и помолился о своих нуждах.

И нищий, и богатый — рабы этой обители,
Но те, кто богаче, больше нуждаются [в помощи Аллаха].

Затем он обратился ко мне: «По [свойственному] дервишам доброжелательству и чистосердечию напутствуйте меня своей молитвой, ибо

Советы мудрого везира пришлись не по вкусу царю. Нахмурился он от этих слов и отправил везира в темницу. Не прошло много времени, как восстали против царя его двоюродные братья и снарядили войско для битвы, желая отнять у него владения своего отца. Люди, доведенные до отчаяния его насилием и разбредшиеся [по миру], собрались вокруг [восставших братьев], умножив их силы, так что власть была вырвана из рук царя и утвердилась за ними.

У падишаха, допускающего насилие над подданными,
В день испытания друг превратится в сильного врага.
Не враждуй с подданными и не опасайся войн с врагом.
Ибо для справедливого шахиншаха подданные — войско.

Рассказ [7]

Какой-то падишах вместе с одним тюркским гуламом сел на корабль. Гулам никогда не видел моря и не испытывал мучений корабля. Он начал плакать и рыдать, дрожь охватила его тело, и сколько его ни ласкали, он не успокаивался. Настроение царя испортилось из-за него, но ничего нельзя было поделать. На том корабле был один мудрец. Он сказал царю: «Если прикажете, я успокою его одним способом».

Царь сказал: «Было бы очень хорошо и благородно!»

Мудрец велел, чтобы гулама бросили в море. Когда он несколько раз окунулся, взяли его за волосы и подтащили к кораблю. Он схватился обеими руками за руль [корабля] и, взобравшись на него, сел в уголок и успокоился. Царь удивился: «Какая же мудрость была в этом?»

Мудрец сказал: «Не изведав страха гибели в воде, не знал он цены безопасности на корабле. Так узнает цену благополучия тот, кто перенес бедствие!»

О сытый, ячменный хлеб тебе не нравится,
Но то, что для тебя отвратительно, любимо мною.
Для гурий рая чистилище — ад.
А если спросишь обитателей ада, чистилище — рай.

* *
*

[Большая] разница между тем, у кого подруга в объятиях,
И тем, кто в ожидании ее не спускает глаз с двери.

Рассказ [8]

Хурмуза [13] спросили: «Какую вину ты нашел у везиров своего отца, что заковал их в цепи?» — «Никакой вины у них я не обнаружил, —

* *
*

Злополучные жаждут,
Чтобы счастливые лишились благоденствия и счастья.
Если глаза летучей мыши днем не видят,
То разве виноват [в этом] солнечный свет?
Правду сказать, тысяча таких глаз
Пусть лучше ослепнут, чем потемнеет солнце!

Рассказ [6]

Рассказывают, что один из иранских царей простирал руки насилия к имению подданных и так тиранил их и притеснял, что народ из-за его разбоя разбрелся по всему свету и из-за насилий его ушел на чужбину. Когда подданных стало мало, страна пришла в упадок, казна опустела, неприятель стал одолевать.

Кто хочет иметь поддержку в дни несчастья,
Скажи ему, чтобы он в дни счастья творил добро.
Раб, что носит кольцо в ушах [11], сбежит, если его не приласкаешь.
Добро твори, добро, ибо добро вдевает кольцо [рабства]
даже в уши врага.

Однажды в его совете читали книгу *Шāх-нāма* [12] о падении власти Ḏаххāка и о возвышении Фарӣдӯна. Везир спросил царя: «Как это объяснить — ведь у Фарӣдӯна не было ни сокровищ, ни имений, ни дружины, — как же ему досталось царство?»

Царь отвечал: «Как ты слышал, вокруг него с преданностью собрался народ, поддержал его, и он обрел царство!»

[Везир] сказал: «О царь, если объединение народа есть источник царства, то зачем ты разгоняешь народ? Выходит, не умеешь ты царствовать.

Надо от души заботиться о войске,
Ибо султан властвует войском».

Царь сказал: «В чем же причина стечения войска и народа?»

Везир отвечал: «У падишаха должно быть великодушие, чтобы [люди] стекались к нему, и справедливость, дабы они могли жить спокойно под сенью его правления, у тебя же нет ни справедливости, ни великодушия!»

Угнетатель не может царствовать,
Ибо из волка не получится пастух.
Падишах, когда кладет основание гнету,
Подрывает основу своего царства.

везира и двух его сыновей и, забрав с собой несметное количество добра, обосновался в пещере разбойников на месте отца и стал мятежником. Царь прикусил палец изумления и молвил:

Как можно сделать добротный меч из плохого железа?
Воспитанием, о мудрец, негодяя не сделать человеком.
Хотя дождь по своей природе одинаково милостив,
Но в цветнике растут тюльпаны, а на солончаке — колючки.

* *
*

На солончаке не вырастут гиацинты —
Не трать на него семена и труд.
Делать добро дурным равносильно тому,
Что причинять зло добрым людям.

Рассказ [5]

При дворе Угулмуша[10] видел я сына военачальника, который был умен, проницателен, рассудителен и сметлив до такой степени, что не поддается описанию. Уже с детства признаки величия виднелись на его челе.

Над его головой от ума
Сияла звезда величия.

Словом, он понравился султану, ибо у него была благородная внешность и внутреннее совершенство, а мудрецы говорят: «Богатство в даровании, а не в имуществе, а величие — в разуме, а не в возрасте». Люди его круга позавидовали его положению и обвинили его в предательстве, стараясь подвести его под казнь, но напрасно:

Что может сделать враг, если друг ласков с тобой?

Царь спросил его: «В чем причина вражды этих [людей] к тебе?» — «Под сенью покровительства государя — да продлится его царство! — ответил он, — я угодил всем, за исключением завистников, которые будут недовольны до тех пор, пока не наступит конец моему благосостоянию — да продлится счастье царя!»

Сам я могу никого не обидеть,
Но что же мне делать с завистником, если он обижен самим собою?
Умри, о завистник, чтобы спастись, ибо [зависть] — это такой недуг,
От мучений которого невозможно спастись иначе как при помощи смерти!

Лучше всего пресечь их нечистый род и вырвать корни их потомства, ибо не дело мудрецов, потушив огонь, оставлять искры и, убив змею, оставлять ее детеныша.

Если [даже] облако прольет живую воду —
Никогда не вкусишь плодов от ивы.
Не трать времени на человека с дурной природой,
Ведь из камыша ты не получишь сахара».

Выслушав эту речь, везир волей-неволей одобрил ее, воздал хвалу благим помыслам царя и сказал: «То, что соизволил сказать владыка, сущая правда. Если бы он воспитывался в обществе тех негодяев, он усвоил бы их нравы. Однако раб [ваш] надеется, что, воспитываясь в обществе праведных людей, он усвоит нравы мудрецов. Ведь он еще ребенок, мятежные и бунтарские повадки той шайки еще не укрепились в нем; предание гласит:

„Всякое дитя рождается только в исламе, и лишь потом отцы делают их иудеями, христианами или огнепоклонниками"».

Супруга Лӯта сдружилась с дурными,
[И из-за этого] его пророческая семья погибла[8].
Собака «Людей пещеры»[9] некоторое время
Походила за праведниками и стала человеком.

Сказал он это, и некоторые приближенные царя присоединились к его заступничеству. Царь даровал ему жизнь и сказал: «Я прощаю, хотя не вижу в этом блага!»

Знаешь, что говорил За̄л богатырю Рустаму?
Нельзя считать врага ничтожным и слабым.
Часто мы видели речку, маловодную в истоках,
Но когда она разливалась, уносила верблюда с поклажей.

Короче говоря, [везир] окружил мальчика лаской и негой, назначил образованного учителя для его воспитания, с тем чтобы тот научил его искусству обращения и ответа и другим правилам службы царям — так что вельможи одобряли его. Однажды везир в присутствии царя говорил об успехах [мальчика], что, мол, воспитание разумных людей оказало на него влияние и удалило из его характера прежнее невежество.

Царь улыбнулся от этих слов и молвил:

Из волчонка в конце концов выйдет волк,
Если бы даже он вырос в [обществе] человека.

Прошло два-три года после того, [и] шайка воров того квартала связалась с ним и завела с ним дружбу; [улучив] удобный момент, он убил

Рассказ [4]

Шайка разбойников-арабов, засев на вершине горы, преградила караванный путь. Жители [тех] краев были устрашены их разбоем, а войска султана разгромлены, так как они, заняв на вершине горы неприступные проходы, превратили их в свои убежища.

Правители тех краев порешили отразить это бедствие, ибо, продлись еще существование той шайки, противоборствовать [ей] стало бы невозможно.

Дерево, которое только [начинает] укореняться,
Можно вырвать силой одного человека.
А если оставишь его так долгое время,
То не вырвешь его с корнем [даже] воротом.
Источник можно засыпать лопатой,
Но если он разольется, не переехать его на слоне.

Решили послать одного [человека] на разведку и выжидать удобного случая.

Однажды, когда разбойники отправились на грабеж, оставив свое гнездо пустым, выслали [на них] несколько опытных воинов, испытанных в боях, которые и засели в горном проходе. Ночью возвратились разбойники, совершив набег и принеся с собой награбленную добычу. Они сняли с себя оружие и разложили [награбленное] добро и добычу. Первым врагом, напавшим на них, был сон. Когда прошла первая стража ночи,

Солнечный диск скрылся во тьме,
[Словно] Йунус[7] в пасти рыбы, —

отважные воины выскочили из засады и всем поодиночке связали руки за спину и утром привели во дворец царя. Он приказал казнить всех. Случайно среди них оказался мальчик, плоды цветущей юности которого едва лишь созрели, а зелень цветника его ланит еле пробивалась. Один из везиров, поцеловав подножие трона государя и с мольбой приникнув лицом к земле, сказал:

«О царь, этот мальчик еще не вкусил плодов из сада жизни и не наслаждался блаженной порой молодости. [Поэтому] я уповаю на царственную доброту и великодушие, что царь окажет мне, своему рабу, милость и дарует ему жизнь!».

Царь нахмурился от этих слов, которые не согласовались с его высокими помыслами, и молвил:

«Блеска благих не примет тот, у кого дурная природа,
Воспитывать недостойного [то же самое, что пытаться утвердить]
орех на куполе.

Слышал я, что в это время против царя выступил опасный враг. Когда войска обеих сторон сошлись, первым выступил на поле брани тот юноша, говоря:

Я не тот, чью спину увидишь ты в день битвы,
Я тот, чью голову ты увидишь в крови и во прахе.
Ибо кто вступает в бой — тот играет [только] своей кровью.
В день битвы тот, кто спасается бегством, [играет] кровью
всего войска.

Вымолвив это, он устремился на вражеское войско и сбросил несколько ратников. Вернувшись к отцу, поцеловал перед ним землю и сказал:

О ты, кому моя особа казалась ничтожеством,
Не считай больше дородное тело доблестью.
Тощая лошадь пригодна к делу
В день битвы, а не откормленная корова.

Рассказывают, что врагов было много, а этих — мало. Часть [воинов] обратилась в бегство.

Юноша вскричал: «О мужи, сражайтесь или наденьте женское платье!» [5]

Его слова вселили храбрость во всадников, и дружно напали они [на врага]. Слышал я, что в тот же день они одержали победу над врагом. Государь поцеловал [сына] в глаза и лоб и заключил его в объятия, и изо дня в день увеличивал свое внимание к нему и, наконец, провозгласил его своим наследником.

Братья позавидовали ему и подложили отраву в его пищу. Сестра [его] заметила это из [своих] покоев, хлопнула оконцем. Юноша понял, отнял руку от еды и сказал:

«Несправедливо, чтобы доблестные люди умирали, а бездарные занимали их место!»

Никто не пойдет под сень совы,
[Даже] если исчезнет Хумāй [6] из мира.

О случившемся сообщили отцу. Он вызвал его братьев и сурово наказал их. Затем он выделил каждому из них [достойную] область, и так улеглась смута [в государстве] и исчезли распри, ибо, как говорят, десять дервишей могут спать на одном коврике, а два царя не помещаются в одной стране.

Божий человек, съев полхлебца,
Другую половину жертвует нищим.
А падишах, овладев целой страной,
Все равно стремится захватить другую.

Рассказ [2]

Одному из хорасанских царей приснился Махмӯд ибн Сабуктегӣн [2]: будто все тело его сгнило и превратилось в прах, кроме глаз, которые вращались в орбитах и смотрели. Все мудрецы не могли растолковать этот [сон], лишь один дервиш догадался и сказал: «Он все глядит, как его царством владеют другие!»

Под землей похоронено много именитых [людей],
От существования которых на земле не осталось и следа.
Тот старый труп, который предали праху,
Так пожран землею, что от него не сталось даже костей.
Живет славное имя Нӯшӣнравāна [3] добром,
Хотя много прошло с тех пор, как Нӯшӣнравāна не стало.
Твори добро, о имя рек, пользуйся жизнью,
Пока не возвестят: «Такого-то не стало!».

Рассказ [3]

Слышал я про одного царевича, что он был низкорослый и безобразный, а остальные братья его — высокие и красивые. Однажды отец посмотрел на него с отвращением и презрением. По своей проницательности юноша уразумел в чем дело и сказал: «О отец, малорослый мудрец лучше долговязого глупца. Не все, что велико ростом, дорого ценой: [ведь] овца чиста, а слон поганый».

Самая маленькая гора на земле — Тӯр [4], но поистине она
Самая большая перед Аллахом по [своим] достоинствам и почету.

* *
*

Слышал ли ты о том, как тощий мудрец
Сказал однажды толстому глупцу:
«Арабская лошадь, хотя и худая,
Все-таки лучше откормленного осла».

Отец засмеялся, и столпы государства одобрили [его речь], а братья его смертельно обиделись.

Пока человек не говорит,
Его достоинства и недостатки скрыты.
Не думай, что всякая полосатая вещь — это [непременно]
матрац [из тигровой шкуры].
[Может] случиться, что [это сам] спящий тигр.

ГЛАВА ПЕРВАЯ

О ЖИЗНИ ЦАРЕЙ

Рассказ [1]

Слышал я про одного падишаха, что велел он казнить пленника. Несчастный в отчаянии начал поносить царя и бранить его, ибо, как говорят, кто распростится с жизнью, тот выкладывает все, что на сердце.

По необходимости, когда нет [возможности] бежать,
Рука хватается за острый меч.

* *
*

У человека отчаявшегося удлиняется язык,
Подобно тому как побежденная кошка бросается на собаку.

Царь спросил: «Что он говорит?» Один благородный везир ответил: «О владыка, он говорит: „... которые укрощают гнев и прощают людям“»[1]. Царь пожалел его и даровал ему жизнь. Другой везир, бывший противником первого, сказал: «Людям нашего звания не полагается в присутствии падишаха говорить ничего, кроме правды. Этот пленник поносил царя и говорил непристойно». Нахмурился царь от этих слов и сказал: «Его ложь больше понравилась мне, нежели правда, сказанная тобою. Первая была направлена к благодеянию, а цель второй — преступление. Как говорят мудрецы, ложь, направленная к благой цели, лучше, чем правда, возбуждающая бедствие».

Тот, по словам которого действует шах,
Злодей, если он говорит недоброе.

* *
*

На арке дворца Фаридӯна было начертано:

Мир, о брат, не останется никому.
Привяжись сердцем к творцу мира — [этого] довольно!
Не возлагай надежды на блага мира,
Который многих людей, подобно тебе, взлелеял и убил.

Когда чистая душа приготовится в путь,
Какая разница: умереть на троне или на земле?

глава четвертая — О пользе молчания;
глава пятая — О любви и молодости;
глава шестая — О слабости и старости;
глава седьмая — О воздействии воспитания;
глава восьмая — О правилах общения.

В ту пору, когда было нам так хорошо,
От бегства [пророка] минуло 656 лет[30].
Цель наша была — [дать] добрые советы, и мы высказали [их],
И, поручив [их] господу, мы ушли.

Кто поднимает голову с притязанием,
Подставляет голову под удар.
Са'дӣ — лежачий и свободный[26].
Никто не станет биться с лежачим.
Сначала мысль, потом слова.
Сперва фундамент, затем стена.

Я умею делать искусственные цветы, но только не в цветнике; торгую я красотой, но только не в Кан' āне[27].

Лукмāна[28] спросили: «У кого научился ты мудрости?» Ответил: «У слепых, которые, пока не ощупают место, не ступят ногой!»

«[Подумай] о выходе, прежде чем входить»[29].

* *
*

[Сначала] испытай свою мужскую силу, а затем женись.

* *
*

Петух, хотя и проворен в бою,
Разве [может] биться против сокола с бронзовыми когтями?
Кошка — лев в ловле мышей,
Но она — мышь в битве с тигром.

Однако, уповая на благородные качества великих, которые закрывают глаза на недостатки подчиненных и не стремятся раскрывать прегрешения малых, мы поместили в этой книге несколько кратких слов — [рассказы] о диковинных происшествиях, притчи, стихи, предания и жития прежних царей, потратив на это часть своей драгоценной жизни. Вот причина составления книги *Гулистāн* — а успех от Аллаха!

Пусть останутся на [долгие] годы эти стихи и сочинение,
[Когда] каждая частица наша прахом разнесется повсюду.
Цель в том, чтобы оставить по себе след,
Ибо не вижу я у бытия постоянства.
Быть может, какой-нибудь просветленный
Великодушно помолится за деяния дервишей.

[При] внимательном рассмотрении распорядка книги и расположения глав сочтено за благо установить в этом роскошном, превосходном саду восемь врат, как в раю. Так и было изложено, вкратце — чтобы не получилось скуки:

глава первая — О жизни царей;
глава вторая — О нравах дервишей;
глава третья — О добродетели довольства малым;

ности] проявляет беспечность и нерадивость, то привлекается к ответу и подвергается порицанию.

Но для сословия дервишей [23], которым [также] надлежит благодарить, славить и благословлять великих [мира сего] за их благодеяния, пристойнее исполнять этот долг вдалеке, чем в присутствии [их], ибо первое близко к лести, а второе далеко от лицемерия и быстрее будет услышано [Аллахом].

Согбенная спина небосвода выпрямилась от радости,
Когда мать родила для [нашего] времени такого сына, как ты.
Пречистая мудрость, когда милость творца мира
Предназначает раба [своего] для помощи людям.
Вечное счастие обрел тот, кто жил с добрым именем,
Ибо после него добрая слава даст жизнь его имени.
Будут ли или не будут хвалить тебя просвещенные —
Лицо красавицы не нуждается в *машшата*.

* *
*

[Мое же] упущение и уклонение от служения при царском дворе объясняется следующим образом. Несколько индийских мудрецов [однажды] рассуждали о достоинствах Бузурджмихра [24], и в конце концов они не нашли в нем никаких недостатков, за исключением того, что он в речи медлителен, то есть слишком долго тянет [с ответом], и слушатель вынужден долго ждать, пока он вымолвит слово. Услышав об этом, [Бузурджмихр] молвил:

«Подумать над тем, что я должен сказать, — лучше, чем раскаиваться в том, зачем я [это] сказал!»

Опытный, знающий цену словам старец
Подумает [прежде], затем поведет речь.
Не приступай к разговору, не обдумав,
Говори толково, не беда, если заговоришь с промедлением.
[Сначала] подумай, а потом говори
И кончай говорить раньше, чем скажут: «довольно!»
Даром речи человек отличается от животных,
Но животные лучше тебя, если ты не скажешь истину!

Особенно если я отважусь нанизывать слова перед взорами вельмож его царского величества (да прославятся его победы!), [двор] которого является средоточием людей просвещенных и глубокообразованных ученых, то тем самым я совершу дерзость, окажу недостойную услугу его высокому величеству; ведь агат не стоит и ячменного зернышка на рынке ювелиров, а свет светильника на солнце не виден, и высокий минарет у подножия горы Алванд [25] кажется низким.

Как только я произнес эти слова, высыпал он из полы цветы и, схватив меня за полу, [воскликнул]: «Великодушный исполняет, когда обещает!»

В тот же день была написана набело одна глава: «О правилах общения и искусстве беседы» и в таком наряде, что [могла] пригодиться ораторам и прибавить красноречия писателям. Словом, еще не минул розам сада срок, как книга *Гулистāн* была завершена; однако истинное завершение она получит, когда будет одобрена во дворце шаха — опоры мира, тени творца, блеска божественной милости, сокровища времени и оплота веры, любимца неба, сокрушителя врагов, десницы могущественного государства, светильника пречистой веры, красы человечества, гордости ислама, Са'да, сына атабека великого, могущественного царя царей, владыки народов, покровителя арабских и иранских царей, властителя суши и морей, наследника царства Сулаймāна, Музаффар ад-Дӣна ва-д-Дунья Абӯ Бакра ибн Са'да ибн Занги (да продлит Аллах счастие их [16], да возвысит их величие, да сделает их исход благополучным!) — [и когда] он [17] прочтет ее взором царственной милости.

Если его царственная благосклонность украсит [мою книгу],
То [станет] она китайской картинной галереей [18] и узорами Аржанга! [19]
Есть надежда, что не скорчит он лицо скуки
От этих слов, ибо *Гулистāн* не место для скуки,
Особенно потому, что в его царственном предисловии
Счастливое имя Са'да ибн Абӯ Бакра ибн Са'да ибн Зангӣ [20].



Но невеста моей мысли не обретет красоты и не отведет взоров отчаяния от ног смущения и не засияет в обществе чистых сердцем [21] до тех пор, пока не украсится убранством благоволения эмира великого, справедливого, ученого, победоносного, поддерживаемого [небом], опоры царского трона, советника в государственных делах, приюта бедняков, убежища чужеземцев, учителя ученых, друга праведных, гордости народа Фарса, десницы царства, повелителя избранных, царедворца, славы веры и мира, оплота ислама и мусульман, опоры султанов и царей — Абӯ Бакра ибн Абӯ Насра [22] (да продлит Аллах его жизнь, да увеличит его могущество, да расширит его грудь и да умножит его награду!) — прославленного великими мужами всех стран и средоточия самых благородных качеств.

Каждому, кто находится под сенью его,
[Даже] грех — покорен и [даже] враг — друг.

А на каждого из других рабов и приближенных [его] возложена определенная обязанность. Если кто-либо из них в исполнении [этой обязан-

Словом, не хватило у меня силы удержаться от разговора и не счел я благородным отвернуться от беседы с ним, ибо он был хорошим товарищем и искренним другом.

Если ты воин, то сражайся с тем,
Кого можешь сразить или же от кого можешь убежать.

По воле необходимости разговорился я, и пошли мы погулять за город. [Это было] весною, когда ярость холода улеглась и наступило царство цветов.

Рубашка из листьев на деревьях —
Точно праздничный наряд счастливцев [в раю][13].

* *
*

Начало месяца Урд-Бихишт [14] по эре Джалāла [15],
Соловьи поют на минбарах из веток,
На алой розе — жемчуга влаги,
Словно [капли] пота на щеках сердитой красавицы...

Ночь пришлось нам провести в саду одного из друзей. То было место приятное и цветущее, деревья смыкались друг с другом, земля казалась покрытой разноцветной мозаикой, а сверху висели гроздья винограда, словно созвездие Плеяд.

На лужайке ручей с живительной водой,
На ветвях птицы с мелодичным напевом,
Лужайка полна разноцветных тюльпанов и
Ветви полны разнообразных плодов,
В тени деревьев ветерок
Разостлал пестрый ковер.

Утром, когда желание вернуться [домой] одержало победу над отрадой пребывания [в саду], увидел я, что [друг мой] собрался в путь, наполнив полу розами и гиацинтами, настурциями и цветами базилик. Я сказал ему: «Как ты знаешь, розы садов недолговечны и сезон розового цветника непостоянен, и мудрецы говорят: то, что непостоянно, — недостойно любви!» — «Каков же выход?» — воскликнул он. Сказал я ему: «Для развлечения зрителей и отрады желающих могу я написать книгу *Гулистāн* (Сад роз), листов которой не достигнет жестокая рука осеннего ветра и радостную весну которой не обратит круговорот времени в унылую осень:

На что тебе подносы роз,
[Лучше] из моего *Гулистāна* унеси листок.
Роза живет всего пять или шесть дней,
А этот *Гулистāн* вечно будет свежим.»

Жизненный припас [свой] посылай в могилу,
Никто не принесет потом, посылай вперед.
Жизнь словно снег [под] июльским солнцем,
[Ее] осталось немного, а хозяин [ее] еще [предается] самообольщению.
О ты, отправляющийся на рынок с пустыми руками,
Боюсь, что не возвратишься с полным платком.
Кто съедает свою ниву [еще] не созревшей,
Во время жатвы придется тому подбирать [опавшие] колоски.

Поразмыслив над этим, счел я за благо обосноваться в обители уединения, отрешиться от общения с ближними и очистить книгу от праздных речей, дабы потом, раскаявшись, не сказать:

Человек с отрезанным языком, сидящий в углу,
Лучше того, кто не властен над своим языком [10].

[В это время] один из друзей, бывший мне сотоварищем в паланкинах и соучеником в кельях, по старому обычаю зашел ко мне. Но как весело он ни шутил и как он ни расстилал ковер забавы, не отвечал я ему и не поднимал голову с колен богослужения. Обидевшись, посмотрел он на меня и сказал:

Теперь, когда есть у тебя возможность говорить,
Говори, о брат, мило и весело,
Ибо завтра, когда настанет смертный час,
В силу необходимости умолкнешь!

Кто-то из моих близких разъяснил суть дела: «Такой-то [11] вознамерился посвятить остаток жизни молитве и безмолвию. И ты тоже, если можешь, возьмись за ум и встань на путь воздержания!»

Молвил он: «Клянусь величием всевышнего и [нашей] старинной дружбой, я не вздохну, ни шага не ступлю до тех пор, пока не завяжется беседа по известному обычаю и исстари заведенному правилу. Ведь обижать друзей — невежество, а нарушить клятву нетрудно: противоречит благоразумию и несовместимо с рассудком проницательных людей, чтобы меч 'Алӣ [12] лежал в ножнах, а язык Са'дӣ за зубами».

О мудрец, что такое язык во рту? —
Это ключ от дверей сокровищницы мудреца!
Если дверь будет закрыта, как могут узнать люди,
[Там] ювелир или же старьевщик?

* *
*

Хотя по мнению мудрецов молчание — благовоспитанность,
Но в нужное время усердствуй в речи.
Две вещи неразумны: затаить дыхание,
Когда необходимо говорить, и говорить, когда нужно молчать.

«Нет, — ответила она, — я была ничтожным прахом,
Но некоторое время побыла рядом с розой:
Совершенство соседа повлияло на меня,
А если бы не это, я [осталась бы] тем же прахом, что и была».

О Аллах, осчастливь мусульман долголетием его, умножь его прекрасные и похвальные добродетели, возвысь его друзей и наместников, уничтожь его недругов и недоброжелателей, как сказано об этом в Коране. О господи, обезопась его страну и сбереги его наследника!

Мир стал счастлив благодаря ему, да будет вечным его счастье,
Да вспомоществует ему господь знаменем победы!
Так то растет молодое деревцо, корень которого он, —
Процветают растения земли от щедрости семян.

Да сохранит творец всевышний и великий в безопасности чистую землю Шираза при помощи строгости справедливых правителей и стараний трудолюбивых ученых до дня страшного суда!

В стране Фарс нет горя от бедствия времени
До тех пор, пока правит ею тень господа, подобная тебе.
Сегодня никто не укажет на всем земном просторе
Такого благословенного убежища, как порог твоей двери.
Тебе надлежит беречь душу несчастных, нам —
Благодарить тебя, а владыке, творцу мира, — наградить тебя.
Господи, береги землю Фарса от ветра бедствий
До тех пор, пока пребудут земля и ветер!

Причина составления книги

Однажды ночью я размышлял о минувших днях, скорбя о даром погубленной жизни, сверлил алмазами слез камень домика сердца и читал такие стихи, соответствовавшие моему состоянию:

Каждый миг убывает жизнь на один вздох.
Присмотрись: уже немного [их] осталось.
О ты, [которому] минуло пятьдесят, а ты [все еще] спишь,
Может быть, ты поймешь [цену хотя бы] этих [оставшихся] пяти дней?
Стыдно тому, кто ушел, не свершив дела, —
Забили в барабан отхода, а он не навьючил груза.
Сладкий сон в утро отъезда
Отрешает пешехода от пути.
Каждый, кто пришел [в этот мир] и построил новое здание,
Ушел и оставил жилище другому.
Другой лелеял те же мечты,
Но никто не зажился в этом здании.
Не влюбляйся ты в непостоянного друга,
Недостоин любви этот изменник.
Коли доброму и дурному суждено умереть,
То счастлив тот, кто отличился добродетелью.

Некий благочестивый мудрец, опустив голову на грудь, погрузился в море откровений. Когда вышел он из этого состояния, один из друзей шутливо обратился к нему: «Какой чудесный подарок принес ты нам из сада, в который ты ходил?» — «Я думал, — промолвил он, — как только подойду к розовым кустам, наполню свою полу [розами], чтобы подарить друзьям. Но когда я туда добрался, так опьянил меня запах розы, что пола моей одежды выскользнула из рук».

О утренняя птица, учись любви у мотылька,
Его, сожженного, покинула душа, он не подал голоса.
Те, кто кричит о любви, [на самом деле ее] не знают,
А о том, кто познал, нет вести.

* *
*

О ты, кто выше воображения, сравнений, представлений и понятий [наших]
И всего того, что говорили [нам], что слушали и читали мы.
Собрание [наше] кончилось, и завершилась жизнь,
А мы так и остались у преддверия твоего описания.

* *
*

Прекрасную молву о Са'дӣ, звучащую в устах народа, и славу его сло́ва, распространившуюся по земному простору, сладкую хурму его рассказов, которую едят, как сахар, и отрывки из его сочинений, которые разносят [по миру] словно золотые листы, нельзя приписать [только] совершенству его таланта и красноречия. Быть может, [это объясняется тем, что] владыка мира, ось круговорота времен, преемник Сулаймāна [6], защитник людей веры, великий атабек Музаффар ад-Дӣн Абӯ Бакр ибн Са'д ибн Зангӣ [7] — тень Аллаха всевышнего на земле (господи, будь доволен им и сделай его довольным!) обратил на него свои покровительственные взоры, выразил полное одобрение и высказал искреннее расположение, вследствие чего все люди, как простые, так и избранные, единодушно полюбили его (Са'дӣ), ибо «люди следуют вере своих владык» [8].

С тех пор как ты [благосклонно] взираешь на меня,
Сочинения мои стали известнее солнца.
Хотя и совмещаются в этом рабе все недостатки,
Но любой недостаток, одобряемый султаном, — достоинство.

* *
*

Ароматную глину однажды в бане [9]
Получил я из рук прислужника.
«Ты мускус иль амбра? — сказал я ей, —
Я опьянен твоим восхитительным запахом!» —

Все готовы услужить тебе и покорны твоей воле,
И несправедливо, если ты не будешь покорен [его] воле.

Предание, дошедшее от венца всего сущего, гордости творений, славы человечества, лучшего из людей, совершенства времен — Мухаммада-Избранника (да благословит его Аллах и да приветствует его!) —

Он добровольный заступник [наш] и пророк великодушный,
Распределяющий [блага], могучий, незримый
и носящий [на теле] знак своей миссии[2].

* *
*

Не нужны стены той общине, у которой есть такой защитник, как ты,
Могут ли опасаться морских волн те, чьим кормчим является сам Нӯх?[3]

* *
*

Он достиг высот своим совершенством,
Своим благолепием он рассеял мрак[4].
Все его свойства прекрасны.
Молитесь за него и за его семейство!

— гласит, что когда кто-либо из рабов грешных, [отягощенный] узами смятения, с раскаянием возденет руки ко дворцу господа славного и великого в надежде на его милосердие, а творец всевышний не взглянет на него, и раб еще раз призовет его, и он снова откажет ему, а раб призовет его с рыданием и мольбой в третий раз, [то] господь всевышний и всеславный вымолвит:

«О ангелы мои, мне стыдно [пред] моим рабом, ведь у него нет другого господа, кроме меня; итак, я простил его, принял я его молитву с благосклонностью и удовлетворил я его нужды, ибо стыдно мне из-за обильных молений и рыданий раба».

Пойми великодушие и милосердие господа:
Раб совершает грех, а стыдится — он!

Ревностные служители храма его величия признаются в недостаточном услужении [ему]:

«Мы не служим тебе так, как следует служить тебе», — а люди, описывающие его благолепие, погружены в изумление: «Не знаем мы тебя так, как следует знать тебя».

Если кто-нибудь попросит меня его описать,
То что же может сказать утративший сердце о лишенном признаков[5].
Влюбленные сокрушены своими возлюбленными,
А от сокрушенных не доносятся голоса.

[ВВЕДЕНИЕ]

Во имя Аллаха милостивого и милосердного! Благодарение господу славному и великому, ибо покорность ему вызывает милость [его], а в благодарности ему — преумножение благ. Всякое дыхание, спускаясь внутрь, продлевает жизнь, а выходя [наружу], радует [наше] естество.

Так в каждом дыхании содержатся две благодати, а за каждую благодать подобает благодарность.

Чьи руки и язык могут
Справиться с тем, чтобы возблагодарить его [как подобает]?

«О семя Даӯдово! Воздайте благодарность. Как мало людей благодарных среди рабов моих!» [1]

Хорош тот раб, который за свои проступки
Просит прощения в господнем чертоге,
Иначе то, что подобает [воздать] господу,
Никто не смог бы осуществить.

Дождь его бесчисленных милостей окропляет всех; скатерть его беспредельной щедрости разостлана повсюду.

Не срывает он со своих рабов [завесу] чести за их смертные грехи, не отказывает он им в хлебе насущном за недостойные поступки их.

О великодушный, из своего тайного сокровища
Ты кормишь и гебра, и христианина.
Разве ты можешь лишить [милости] друзей,
Если ты оказываешь такое внимание врагу?

Сказал он фаррашу — восточному ветерку — расстелить изумрудный ковер, и повелел он кормилице — весенним облакам — напитать малые ростки, лежащие в земной колыбели; одел он деревья в наряд весны — кабу из зеленых листьев — и на голову детей их — веток — возложил по случаю прихода весны шапочки цветов; тростниковый сок по его велению превращается в прекрасный мед, а финиковая косточка заботою его становится высокой пальмой.

И облако, и ветер, и луна, и солнце, и небеса стараются,
Чтобы добывал ты себе хлеб насущный и не ел его в беспечности.

ГУЛИСТА̄Н

ПЕРЕВОД

هر پیسه گمان مبر که خالیست
شاید که پلنگ خفته باشد

Не думай, что каждая пестрая галька, это — пятно,
Может быть, она — спящий тигр.

Предпочтение было отдано пятому варианту, приводимому в старейших рукописях:

هر پیسه گمان مبر نهالی
شاید که پلنگ خفته باشد

Но этот вариант сам допускает несколько толкований, и с первого взгляда он кажется непонятным, ибо слово نهالی обычно воспринимается в общеупотребительном значении «молодое деревцо» نهال + ی. В таком случае стихотворение лишается всякого смысла:

Не думай ты, что каждая галька (или «полосатая вещь») — молодое деревцо,
Ибо может случиться, что она — спящий тигр!

Однако слово نهالی здесь употреблено в другом значении: «матрац из тигровой шкуры», и все стихотворение должно быть понято так:

Не думай ты, что каждая полосатая вещь — матрац [из тигровой шкуры],
Ибо может случиться, что это — спящий тигр.

Настоящий перевод имеет еще одно назначение. Как известно, в арабском алфавите нет знаков препинания. Мы сознательно отказались от расстановки в тексте знаков препинания, как это делали некоторые издатели. Свое понимание текста мы стремились передать при помощи перевода, без внесения каких-либо изменений в оригинал.

Исходя из специфики поставленных задач — служебной прежде всего роли перевода, — мы стремились сделать его максимальио точным, не претендующим на художественность, но и не нарушающим норм русского языка.

Примечания к переводу, данные нами, служат прежде всего пояснению тех мест текста, которые невозможно передать средствами перевода. Рассчитанные на специалнстов, примечания не включают сведений справочного характера по общим вопросам мусульманской культуры, быта и пр.

* *
*

Я глубоко признателен моим учителям: члену-корреспонденту АН СССР проф. А. А. Фрейману, члену-корреспонденту АН СССР проф. Е. Э. Бертельсу, проф. А. Н. Болдыреву, доктору филологических наук И. С. Брагинскому за постоянную помощь и ценные консультации во время моей работы.

Эта книга — опыт художественного перевода, что определяет как достоинства ее, так и недостатки, и прежде всего — известные отступления от точного воспроизведения оригинала.

Предлагаемый вниманию читателя перевод ни в какой степени не дублирует перевод, упомянутый выше, так как является переводом научным, филологическим и представляет непосредственное продолжение работы над составлением критического текста.

Переводчик ставил перед собой задачу раскрыть текст *Гулистāна*, дать свое толкование его. Известно, что тексты классических произведений персидской и таджикской литературы допускают самую различную, подчас исключающую друг друга, трактовку. Этому способствуют как многочисленные искажения и разночтения в дошедших до нас рукописях, так и особенности арабской графики. Текст *Гулистāна*, пожалуй, может служить примером подобного рода разноречивых толкований. Именно к *Гулистāну* было составлено больше всего комментариев-*шарḫов*. Восточные комментаторы часто по-разному толковали одни и те же места оригинала.

Приведем один весьма характерный случай: варианты и толкования довольно популярного стихотворного отрывка из 3-го рассказа I главы. В большинстве рукописей и во всех печатных изданиях *Гулистāна*, а также в комментариях Сурӯрй и Шам'й это стихотворение представлено в следующем виде:

تا مرد سخن نگفته باشد
عیب و هنرش نهفته باشد
هر بشه گمان مبرکه خالیست
شاید که پلنگ خفته باشد

Пока человек не говорит,
Его недостатки и достоинства скрыты.
Не думай, что каждый лес бывает пустым.
Быть может, там [залег] спящий тигр.

Этот вариант был отклонен нами и перенесен в текстологические примечания. Следующие три варианта, приводимые в некоторых списках, также не были приняты:

هر بیشه گمان مبر نهالی
شاید که پلنگ خفته باشد

Не думай, что всякий лес — молодое деревцо,
Быть может, [там] спит тигр.

هر بیضه گمان مبر خالیست
شاید که پلنگ خفته باشد

Не думай, что каждое яйцо (-семя) пусто,
Быть может, [в нем] спит [будущий] тигр.

окрепло. Появились новые переводы и публикации *Гулистāна*. Число переводов — полных или выборочных — достигло 25.

Однако, как указал в свое время еще академик А. Е. Крымский, подавляющее большинство этих переводов имело отрывочный, эпизодический, поверхностный характер. Это были в сущности переложения, не представлявшие научной ценности, и единственное достоинство их, пожалуй, заключается в том, что они свидетельствуют об огромном интересе, который проявляла русская читающая публика к замечательному творению Са'дй.

Наиболее полными из всех опубликованных в XIX в. являются переводы С. Назарьянца, К. Ламброса и И. Холмогорова[78]. Из этих же трех переводов наилучшим и наиболее полным является перевод И. Холмогорова, отличающийся большой точностью и хорошим стилем.

Не останавливаясь подробно на разборе перевода Холмогорова, укажем лишь, что он содержит два серьезных недостатка, из-за которых этот труд утратил ныне свое значение.

Целью Холмогорова было дать такой перевод *Гулистāна*, который соответствовал бы «вкусам» русской читающей публики. Поэтому Холмогоров выпустил все те рассказы и стихи, которые казались ему противоречащими европейским представлениям о нравственности. Кроме того, перевод И. Холмогорова осуществлен с некритического текста, со стамбульского издания, которое, как указывалось выше, содержало очень большое число интерполяций, переделок, пропусков и других искажений. Эти искажения и ошибки, естественно, перешли и в перевод.

Таким образом, потребность в новом переводе *Гулистāна* возникла еще в начале нашего века, и в 1922 г. был опубликован новый перевод, выполненный Е. Э. Бертельсом[79]. Перевод Е. Э. Бертельса был сделан со сравнительно хорошего издания (издание «Кавиани») и отличается исключительной точностью и хорошим толкованием. Однако он, к сожалению, неполон и включает лишь отдельные рассказы *Гулистāна*.

Наконец, в 1957 г. был опубликован новый полный перевод *Гулистāна*, сделанный с подготовленного нами критического текста[80] В этом издании впервые на русском языке был дан полный поэтический перевод стихов *Гулистāна*.

---

[78] С. Назарианц, *Розовый кустарник шейха Муслехеддина Саади Ширазского, славный под названием Гулистана*, М., 1857, стр. I—XX предисловие, стр. 1—174 текст; К. Ламброс, *Гюлистан, сочинение Саади*. Перевод с персидского со многими совершенно новыми примечаниями, Одесса, 1862, стр. I—VII предисловие и 1—286 — текст с примечаниями; И. Холмогоров, *Гюлистан («Цветник роз»), творение шейха Са'ди Ширази*. С персидского подлинника, М., 1882, стр. 1—336 текст, 337—344 послесловие и 344—353 примечания.

[79] Шейх Муслих-эд-дин Саади Ширазский, *Гулистан, Избранные рассказы*, перевод Е. Бертельса, Берлин, 1922.

[80] Саади, *Гулистан*, перевод с персидского Рустама Алиева, перевод стихов Анатолия Старостина, М., Гослитиздат, 1957.

формой самих стихов и афоризмов. Поэтому все указанные подзаголовки были отвергнуты нами как добавления позднейших переписчиков и конъектуры издателей. Стихи и афоризмы в нашем тексте отделяются, как и в старейших списках сочинения, тремя звездочками.

Таким образом, основной подготовленный нами текст *Гулистāна* представляет собой отобранные и принятые в качестве предпочтительных перед всеми другими чтения, несомненность которых определялась как текстом старейших и авторитетных рукописей, так и контекстом, логическим ходом повествования, языковыми, стилистическими и определенными эстетическими данными, а также данными исторической действительности.

Выполняя другое основное условие критики текста — предоставление постоянной возможности проверки нашего отбора предпочтительных чтений, мы тщательно фиксировали в сносках отвергнутые нами варианты, представленные в рукописях С, А, И, F, Ш, П, Г, Х и в изданиях Т, F, Т и Е[76].

Однако мы сознательно отказались от абсолютно полного воспроизведения всех разночтений по всем использованным нами спискам, независимо от их характера. Как известно, любая рукопись неизбежно содержит некоторое количество механических описок — пропуск отдельных букв, диакритических знаков, перестановка слов—и других мелких искажений графического характера, очевидность которых сразу же определяется как контекстом, так и чтением других рукописей, и происхождение которых отражает либо индивидуальную особенность переписчика, либо простой случай в процессе переписки данной рукописи. Такие разночтения, ограниченные сферой данного, индивидуального, как правило, не отмечались в сносках к сводному тексту.

Однако мы считали необходимым отмечать в сносках всякое разночтение, происхождение которого предположительно могло выходить за пределы данной рукописи и отражать ту или иную текстовую традицию.



Гулистāн давно привлекал внимание русских ученых и литераторов. Первый перевод *Гулистāна* на русский язык был осуществлен еще в конце XVIII в. в Москве. Он был сделан с немецкого перевода, выполненного знаменитым голландским путешественником Адамом Олеарием[77]. Интерес к *Гулистāну* особенно возрос в XIX в., когда русское востоковедение

---

[76] Разночтения и варианты, приводимые в других рукописях и печатных изданиях, использованных нами, как правило, не отмечались в сносках.

[77] Об этом и остальных переводах *Гулистāна* на русский язык подробно см.: А. Е. Крымский, *История Персии*..., т. III, стр. 433, 453 и след.

Исходя из сказанного выше, при удалении интерполированных стихов, имеющихся в других разделах *Куллӣййāта* Са'дӣ, мы придерживались в основном текста старейших из использованных нами рукописей Са'дӣ — списков С и А и указаний комментаторов *Гулистāна*, главным образом Сӯдӣ. Во внимание принимался также состав других авторитетных списков и печатных изданий *Гулистāна*, главным образом текст издания Фуруғӣ. Так, например, почти во всех печатных изданиях и в большинстве рукописей *Гулистāна* в предисловии приводится знаменитая касыда, начинающаяся словами: تدالی که من در اقالیم غربت*چرا روزگاری بکردم در نگی

Прежде всего следует отметить, что данное стихотворение принадлежит самому Са'дӣ, так как оно приводится в разделе *Хавāтим*[75] его *Куллӣййāта*. Следовательно, при определении принадлежности этой касыды *Гулистāну* не может быть и речи о таких критериях, как эстетические оценки, стилистические данные и другие. Ничего не подсказывает и логический ход повествования и сам текст, ибо стихотворение по своему содержанию органически вливается в контекст. Значит, единственным надежным критерием при решении вопроса о том, принадлежит ли эта касыда *Гулистану*, остается текст наиболее старых рукописей, а также указания комментаторов. Вот, например, что пишет об этом стихотворении в своем *Шарх-и Гулистāн* Сӯдӣ:

«Этот фрагмент [стихов] в действительности является целой касыдой шейха в честь Абӯ Бакра ибн Са'да ибн Зангӣ, в которой он [Са'дӣ] касается некоторых дел Хӯлāгӯ и завоевания им Ирана. Некоторые фальсификаторы и исказители [текста впоследствии] добавили [этот фрагмент] к этому месту *Гулистāна*». Поскольку ни в рукописях С и А, ни в большинстве комментариев, а также в издании Фуруғӣ нет указаний на принадлежность стихотворения к *Гулистāну*, оно не было включено нами в основной текст.

Во всех литографированных и печатных изданиях *Гулистāна* каждое стихотворение, а также афоризмы из VIII главы имеют специальные подзаголовки типа: نظم , شعر , مثنوی , بیت , فرد и т. д. Подобные подзаголовки в каждом издании в общей сложности составляют 1500—2000 слов.

Большинство этих подзаголовков встречается также в рукописях позднейшего происхождения (начиная с XVI в.). Однако при сравнении почти все рукописи и печатные издания *Гулистāна* обнаруживают полнейшее расхождение в подзаголовках стихов и изречений, которое, судя по тексту старых рукописей С и А, объясняется тем, что в авторской редакции *Гулистāна* стихи и афоризмы не имели никаких подзаголовков. Последние начали появляться только впоследствии, начиная с XIV в., причем большинство из них не согласовывалось ни с содержанием, ни с

---

[75] См.: *Куллӣййāт-и Са'дӣ*, Хавāтим, стр. 25.

стихотворений *Гулистāна* было написано Са'дӣ гораздо раньше, чем все произведение в целом, и только впоследствии эти стихи после соответствующей обработки были введены им в текст *Гулистāна.* Переписчики, заметив это, естественно, последовали примеру автора и дополняли текст стихами, извлеченными даже из тех произведений поэта, которые были написаны им гораздо позже *Гулистāна.*

В подтверждение этого предположения приведем следующий характерный пример.

В разделе جدال سعدی با مدعی در بیان توانگری و درویشی («Спор Са'дӣ с лжедервишем по поводу богатства и бедности», VII глава) к одному из ответов Са'дӣ своему противнику:

و آنچه گفتی که در بروی مسکینان میبندند حاتم طائی که بیابان نشین بود اگر شهری بودی ازجوش گدایان بیچاره شدی و جامه برو پاره کردندی

«И вот ты сказал, что [богачи] закрывают свои двери для бедных. [Да, действительно], если бы Х̣āтāм Т̣āй, который жил в пустыне, был горожанином, потерял бы он силы от приставания нищих, разодрали бы они ему одежду» — в подавляющем большинстве использованных нами рукописей и печатных изданий добавляется:

چنانکه در طیبات آمده است در من منگر تا دگران چشم ندارند کز دست گدایان نتوان کرد ثوابی

«Как сказано в *Т̣аййибāт:* „Ты не гляди на меня, чтобы другие, [добиваясь того же], не приставали ко мне. Ибо из-за множества нищих невозможно творить благотворительность“».

Как видим, здесь прямо указывается, что данный бейт, приводимый в качестве цитаты, извлечен из другого сочинения автора *Гулистāна,* известного под названием *Т̣аййибāт* [73], и приводится в качестве цитаты.

Можно ли предполагать, что этот бейт, взятый из другого произведения Са'дӣ, включен в текст *Гулистāна* самим автором? Безусловно, нет, поскольку *Т̣аййибāт,* этот знаменитый сборник лирических газелей, посвященный предпоследнему атабеку Фарса Сельджӯк̣-шāху (1263—1264), составлен Са'дӣ в 1263 г., т. е. спустя лет пять после *Гулистāна.* Следовательно, интересующее нас двустишие включено в *Гулистāн* переписчиками.

Е. Э. Бертельс, говоря о методике выделения подобных интерполяций в литературных памятниках классического периода, указывал, что «критерия для удаления таких строк пока нет вообще, ибо исходить из эстетических оценок было бы недопустимо, а руководствоваться логическим ходом повествования опасно, так как это требовало бы прежде всего наличия полной уверенности в том, как именно поэт считал нужным разворачивать действие» [74].

---

[73] White King, *Tayyibat — the odes of Sa'di,* London, 1926; А. Е. Крымский *История Персии...,* т. III, стр. 408.

[74] Низами Гянджеви, *Икбал-намэ,* Баку, 1947. Предисловие Е. Э. Бертельса стр. XX.

умер 2 рабӣ' I 561 г. (в феврале 1166 г.), т. е. по крайней мере лет за 40 до рождения Са'дӣ[72]. Следовательно, вышеприведенный вариант рассказа, содержащий факт, который не оправдывается данными исторической действительности и представляет собой явный анахронизм, должен быть отвергнут.

Теперь рассмотрим второй вариант рассказа, который приводится в других списках: حکایت عبد القادر گیلانی در حرم کعبه روی برحصبانهاده میگفت «Рассказ. 'Абд ал-Ḳāдир Гӣлāнӣ в храме Ка'бы, [припав] лицом к земле, говорил...»

В этом варианте опущены слова دیدم که «я увидел, что», однако в общем сохраняется впечатление, что сам рассказчик был свидетелем того, как молился 'Абд ал-Ḳāдир Гӣлāнӣ в Ка'бе и пр. Таким образом, этот вариант также не вполне удовлетворителен.

Предпочтение было отдано третьему варианту этого рассказа, представленного в рукописи A: حکایت عبد القادر گیلانی رحمة الله علیه دیدند در حرم کعبه «Рассказ. Абд ал-Ḳāдира Гӣлāнӣ, да помилует его Аллах, [однажды] видели в храме Ка'бы...»

Как видим, в этом варианте о происшествии рассказывается со слов третьего лица (как, впрочем, и в большинстве рассказов *Гулистāна)*, и тем самым отпадают всякие указания на то, что Са'дӣ якобы учился у 'Абд ал-Ḳāдира Гӣлāнӣ.

При составлении текста большое затруднение представляло также выделение интерполированных стихов, число которых весьма велико (примерно третья часть всего текста *Гулистāна).* Как выяснилось в процессе работы над текстом, почти половина этих интерполяций, приписываемых Са'дӣ и прочно вошедших в текст *Гулистāна*, принадлежит неизвестным мелким поэтам или же самим переписчикам. Чуждое происхождение подобных, часто примитивных и бессодержательных, стихотворений и отдельных строк сравнительно легко определялось контекстом, языковыми и стилистическими данными. Однако в *Гулистāне* часто встречаются и такие интерполированные стихи и рассказы, которые было бы рисковано удалить, исходя только из эстетических оценок или же руководствуясь контекстом и логическим ходом повествования. При удалении подобных интерполяций мы придерживались главным образом текста и состава старейших и авторитетных списков сочинения.

Не менее половины интерполированных стихотворений и отдельных строк, содержащихся в *Гулистāне*, представляют собой отдельные отрывки и строки, извлеченные из других произведений Са'дӣ. Происхождение подобных интерполяций объясняется тем, что почти больше половины

---

[72] Об 'Абд ал-Кадире Гилани см.: K. Brockelmann, *Geschichte der arabischen Literatur*, Berlin, 1902, Bd. I, S. 435.

ми и лицами. Эти рассказы и стихи до сих пор были почти единственными источниками, при помощи которых исследователи старались установить основные этапы жизни и деятельности автора *Гулистāна*. Однако и рассказы и стихи дошли до нас в самых разнообразных вариантах, многие из них противоречат друг другу и не подтверждаются историческими данными. При установлении текста подобных стихов и рассказов *Гулистāна* предпочтение отдавалось таким вариантам, которые поддерживались сведениями других источников и могли иметь под собой реальную почву. Так, например, третий рассказ из II главы [61] в большинстве рукописей и печатных изданий приводится в следующем варианте:

حکایت عبد القادر گیلانی را دیدم که در حرم کعبه روی بر حصبا نهاده میگفت . . .

«Рассказ. Я видел в храме Ка'бы 'Абд ал-Кāдира Гӣлāнӣ, который, [припав] лицом к земле, говорил...»

На основе этого варианта данного рассказа некоторые средневековые восточные биографы Са'дӣ утверждали, что последний, будучи в Багдаде, учился у 'Абд ал-Кāдира Гӣлāнӣ, с которым и совершил свой первый хадж в Мекку. Так, Даулат-шāх в *Тазкират аш-шу'арā'* пишет: «Шейх [Са'дӣ] сперва учился в училище Низамӣйā в Багдаде и занимался приобретением знаний на лекциях верховного шейха Абӯ-л-Фарāджа ибн Джузӣ, а потом обратился к созерцательным наукам и стал мюридом верховного шейха 'Абд ал-Кāдира Гӣлāнӣ и вместе с ним совершил хадж в Мекку» [62].

Вслед за Даулат-шāхом некоторые русские и европейские исследователи (например, Джеймс Росс [63], Сильвестр де Саси [64], Е. Иствик [65], И. Н. Холмогоров [66], И. Краммерс [67] и др.), приняв этот рассказ в приведенном варианте за достоверный факт, неоднократно указывали, что Са'дӣ учился у 'Абд ал-Кāдира Гӣлāнӣ. Однако другие ученые (в первую очередь К. Граф [68] и А. Е. Крымский [69], вслед за ними А. Массе [70] и 'Аббас Икбāл [71]), отнесясь критически к этому утверждению, обратили внимание на то, что 'Абд ал-Кāдир Гӣлāнӣ никак не мог быть учителем Са'дӣ и совершить с ним паломничество в Мекку. Как установлено, этот знаменитый проповедник и суфий, основатель дервишского ордена *Кāдирӣйā*

---

[61] См. текст, стр. 100.

[62] И. Н. Холмогоров, *Шейх Муслихуддин Са'ди Ширазский и его место в истории персидской литературы*, Казань, 1867, стр. 13—14.

[63] J. Ross, *The Gulistan of Sady*, London, 1823, p. 11.

[64] Silvestre de Sasy, *Saadi* (*«Biographie universelle»*, t. 39, Paris, 1825), p. 401—404.

[65] E. Eastwick, *The Gulistan...*, London, 1880, p. IX.

[66] И. Н. Холмогоров, *Шейх Муслихуддин Са'ди...*, стр. 53.

[67] J. H. Krammers, *Saadi* (*«The Encyclopaedia of Islam»* vol. IV, Leyden — London, 1937), p. 38.

[68] «Rosengarten», Leipzig, 1846, S. 229—239. Послесловие К. Х. Графа.

[69] А. Е. Крымский, *История Персии...*, т. III, стр. 393.

[70] H. Masse, *Essai sur le poète Saadi*, Paris, 1919.

[71] *Куллӣйāт-и Са'дӣ*, стр. К.

нем, а вторые (در и بر)[58] после него, было нередким явлением[59]. В отвергнутых вариантах это архаичное слияние двух предлогов, как мы видели выше, заменено одним из этих предлогов (чаще всего به) или каким-нибудь служебным словом, что является, несомненно, делом рук позднейших переписчиков *Гулистāна*.

Теперь приведем несколько примеров практического применения принципа предпочтительных чтений на основании данных лексики персидского языка классического периода.

Если одни рукописи давали:

I. معشوقه که دیر دیر بینند*آخر کم از آنکه سیر بینند

II. تو بجای پدر چه کردی خیر

III. درویشی بجای آورد و گفت

I. Когда возлюбленную видят изредка, то надо, по крайней мере, наглядеться вдоволь!

II. Что же хорошего ты сделал для своего отца?

III. Один дервиш догадался и сказал...

и т. д., а другие списки и издания:

I. معشوقه که دیر دیر بینند * آخربه از آنکه سیر بینند

II. تو برای پدر چه کردی خیر

III. درویشی بفراست در یافت و شرط خدمت بجای آورد و گفت

I. Возлюбленная, которую видят изредка, лучше той, которую видят вдоволь;

II. Что же хорошего ты сделал ради отца?

III. Дервиш по своей проницательности понял, исполнил условия церемонии и сказал...,

то в основной текст вносились первые варианты указанных предложений, так как в классическом языке употребление کم از آنکه в значении 'по крайней мере'[60], بجای 'ради', 'для', а بجای آوردن — 'узнать, догадаться, понимать' было закономерным явлением. В отвергнутых нами вариантах эти лексические архаизмы, совершенно не понятые переписчиками, заменены другими словами, а иногда группой других слов, которые часто совершенно искажают текст.

Гулистāн содержит значительное количество рассказов и стихов, в которых описываются разные эпизоды из жизни самого автора или же отдельные факты, связанные с теми или иными историческими события-

---

[58] Иногда в *Гулистāне* встречается употребление предлога در в качестве самостоятельного послелога, например, اینجا در . Встречается также двойное употребление предлога بر — один из них стоит перед именем, а другой — после него: بر و بر

[59] ملک الشعرا بهار، تاریخ تطور نثر فارسی یا سبک شناسی، جلد اول، ص۰ ۴۰۲

[60] Там же, стр. 433.

то предпочтение отдавалось первым вариантам этих предложений, где послелог را выступая также в своем архаичном значении, во всех четырех случаях обозначает косвенные дополнения в разных аспектах, что было непривычно для переписчиков, внесших в текст соответствующие изменения.

В персидском языке классического периода предлоги در и به имели более широкие функции, чем в современном языке. Так, предлог به, помимо направления движения, адресата, к которому направлено действие, и пр., мог обозначать также местонахождение предмета.

Если один из авторитетных старых списков давал:

I. درویشی برهنه برون بسرما خفته بود

II. شمرش بدیوان انوری یافتند

III. من اورا به بصره دیدم

IV. درویشی مجرد به گوشهٔ صحرائی خفته بود

I. Один нагой дервиш спал на улице на морозе;

II. Стихи его нашли в *Дӣвāне* Анварӣ;

III. Я видел его в Басре;

IV. Дервиш-подвижник сидел в уголке пустыни;

и т. д., а в остальных рукописях и изданиях в этих предложениях предлог به заменялся предлогом در и другими, то предпочтение отдавалось первым вариантам, а вторые варианты, искаженные и модернизированные, вносились в подтекст.

Если рукописи С и А давали:

I. باری به مجلس او در کتاب شاهنامه میخواندند

II. یکی را از بزرگان به محفلی اندر همی ستودند

III. با طایفهٔ بزرگان به کشتی در نشسته بودم

IV. اگر مصلحت بینی به شهر اندر برای تو مقامی سازم

V. کزو بروی زمین بر نشان نماند

I. Однажды в его *маджлисе* читали книгу *Шāх-нāма;*

II. В одном собрании хвалили какого-то праведника;

III. [Однажды] с группой вельмож я сидел на корабле;

IV. Если тебе будет угодно, я устрою для тебя в городе жилище:

V. От него не осталось и следа на земле;

а все остальные списки:

I. باری در مجلس او کتاب شاهنامه میخواندند

II. یکی را از بزرگان در (или به) محفلی میستودند

III. با طایفهٔ بزرگان در (или به) کشتی نشسته بودم

IV. اگر مصلحت بینی در شهر از برای تو مقامی سازم

V. کزو بروی زمین یك نشان نماند

то, конечно, предпочтительными считались первые варианты этих предложений, так как в классическом персидском языке сочетание двух предлогов به и در или به и بر, из которых первый (به) стоял перед име-

2) В процессе работы мы отбирали чтения, которые удовлетворяли бы требованиям грамматики и лексики языка. При этом по мере возможности во внимание принимались как особенности стиля и языка самого поэта, так и нормы персидского языка классического периода [57].

Для иллюстрации этого принципа можно привести несколько примеров с послелогом را и предлогами به и در. Так, первое предложение 18-го рассказа III главы в разных рукописях и изданиях представлено в следующих вариантах:

I. آورده‌اند که نوشیروان عادل را در شکار گاهی صیدی کباب کردند

II. ... نوشیروان عادل در شکار گاهی صیدی کباب میکرد

III. ... برای نوشیروان عادل در شکارگاهی صیدی کباب کردندی

Легко заметить, что первый вариант, которому и было отдано предпочтение, более архаичен, чем все остальные. В этом варианте نوشیروان عادل را является не прямым дополнением, как это думали переписчики, а косвенным, ибо здесь послелог را, выступая в своем старом значении, обозначает «ради», «для». Следовательно, предложение должно быть понято так:

«Рассказывают, что [однажды] на охоте для Ā̄нӯшӣрвāна Справедливого приготовили кебаб из какой-то дичи».

Таким образом, второй и третий варианты были отвергнуты нами как домыслы переписчиков, не понявших старого значения послелога.

Далее, если одни списки давали:

I. شب‌را به بوستان یکی از دوستان اتفاق مبیت افتاد

II. هرمزرا گفتند وزیران پدر را چه خطا دیدی

III. وزیر ملك را پرسید

IV. سیاه ترا بخشیدم

V. کرا غم تخلیص من دارد

I. Ночью [нам] пришлось ночевать в саду одного из друзей;

II. Хурмуза спросили«Какое преступление ты обнаружил у везиров [своего] отца?»;

III. Везир спросил царя;

IV. Я подарил негра тебе!

V. Кто позаботится о моем освобождении? —

а другие рукописи и издания приводили:

I. شب در بوستان یکی از دوستان اتفاق مبیت افتاد

II. از هرمز پرسیدند از وزیران پدر چه خطا دیدی

III. وزیر از ملك پرسید

IV. سیاه را بتو بخشیدم

V. کرا غم تخلیص من باشد —

[57] См. об этом подробнее в нашей работе: Р. М. Алиев. «„Гулистан“ Са'ди и критика текста» (Ученые записки ИВ АН СССР, № 19, М., 1958).

художественно обработанных Са'дӣ. Афоризмы и изречения поэт собирал и записывал во время своих долголетних скитаний и путешествий. Стихи, сопровождающие эти афоризмы и изречения, были написаны Са'дӣ также задолго до составления *Гулистāна*. Наше предположение подтверждается тем, что почти больше половины стихов данной главы, как, впрочем, и большинство стихов остальных разделов *Гулистāна*, мы находим в сочинениях Са'дӣ, написанных раньше *Гулистāна* (например, в разделах *Маςнавӣйāт*, *Ḳит'аāт* и в *Бӯстāне*). Да и сам Са'дӣ в заключении к *Гулистāну* указывает, что: در این جمله چنانکه رسم مؤلفانست از شعر متقدمان بطریق استعارت تلفیقی نرفت «В этом сборнике ничего не было заимствовано из стихов предшественников, как это принято сочинителями», и далее: کهن خرقه خویش پیراستن* به ازجامه عاریت خواستن «Лучше починить свое поношенное рубище, чем просить напрокат (или «взаймы») чужие платья».

Иными словами, поэт хочет сказать, что в этой книге он использовал свои ранее написанные стихи, окончательно переработав и отредактировав их.

Таким образом, в течение одного или нескольких дней Са'дӣ мог написать (точнее переписать) не две, а только одну главу — восьмую — «О правилах общения», которая вчерне была готова уже давно. Помимо всего этого, вышеприведенный вариант разбираемого абзаца содержит чисто грамматическую ошибку. В предложении فصلی دو. . اتفاق بیاض افتاد در حسن معاشرت و آداب محاورت, как видно, числительное دو «два» стоит после имени (فصل), имеющего при себе специальные показатели определенности (حسن معاشرت و آداب محاورت) и оформленного *йай-и вахдат* (*йай* единичности), что исключается грамматикой персидского языка.

На основании вышесказанного, предпочтение было отдано второму варианту рассматриваемого абзаца, который приводится в рукописях A и C и в издании Фурӯгӣ:

فصلی درهمان روز اتفاق بیاض افتاد در حسن معاشرت و آداب محاورت

«В тот же день была написана [мною] набело одна глава — «Об искусстве общения и правилах беседы»...

Здесь следует отметить, что биномы آداب محاورت и حسن معاشرت представляют собой не два разных названия, одно из которых, как это думали исследователи, относится к VII главе — «О влиянии воспитания» (در تاثیر تربیت), а другое — к VIII главе — «О правилах общения» (در آداب صحبت). Наоборот, они оба составляют название последней, VIII главы. Биномы آداب محاورت «правила беседы» и حسن معاشرت «искусство общения» являются просто синонимами и полностью соответствуют подлинному названию VIII главы: در آداب صحبت — «Правила общения», тогда как между ними и общепринятым названием VII главы در تاثیر تربیت — «Влияние воспитания» нет ничего общего.

течение нескольких дней, раньше, чем первые шесть глав[54]. Вот, например, что писал по этому поводу С. Ф. Ольденбург: «Саади быстро принимается за работу, в несколько дней написав две главы... Это были две последние главы книги. Рассказ (т. е. предисловие. — *Р. А.)* Саади близок, вероятно, к тому, что происходило в действительности. Чувствуется, что „Гулистан" написан сразу, что отдельные части его сплочены в одно единообразное целое»[55].

То же писал об этом Ҳабӣб Йағмāӣӣ: «Как явствует из указания Са'дӣ в предисловии *Гулистāна...* отдельные части произведения вчерне были готовы уже давно, благодаря чему Са'дӣ удалось в течение одного дня написать набело две главы»[56].

Однако утверждение о том, что Са'дӣ написал две последние главы *Гулистāна* — «О влиянии воспитания» и «О правилах общения» — в течение одного или нескольких дней, нам кажется недостаточно обоснованным.

Прежде всего следует отметить, что уже сам факт написания или хотя бы переписки двух довольно объемистых глав в течение одного или нескольких дней представляется совершенно невероятным. Кроме того, как известно, предпоследняя, VII глава — «О влиянии воспитания» — как по своей тематике, так и по композиции ничем не отличается от первых шести глав. Эта глава также состоит из отдельных коротких рассказов, переплетающихся со стихами, в которых развертываются те или иные бытовые картины и трактуется вопрос об огромном значении воспитания для общества.

По своему содержанию, целевой установке и структуре эта глава является продолжением и последовательным развитием первых шести глав и составляет с ними единое целое. Поэтому трудно предполагать, что Са'дӣ написал предпоследнюю, VII главу раньше предыдущих.

Что касается последней, VIII главы «О правилах общения», то она, действительно, стоит особняком среди всех остальных разделов *Гулистāна*, и как по своей тематике, так и по структуре отлична от них. Эта глава представляет собой не цикл (как другие главы *Гулистāна)* коротких рассказов, а собрание народных поговорок, пословиц, изречений и афоризмов,

---

[54] Исходя из этого варианта предисловия Са'дӣ, И. Н. Холмогоров [*«Гюлистан («Цветник роз»), творение шейха Са'ди Ширази»*, М., 1882, стр. 13] утверждал, что сначала, «в несколько дней», «были переписаны набело не последние главы, а „два первых отдела", а именно: „О хорошем обращении" и „Об образованной беседе"». Однако следует отметить, что утверждение И. Н. Холмогорова не соответствует действительности, ибо названия «Об образованной беседе» и «О хорошем обращении» нисколько не подходят к двум первым главам *Гулистāна* — «О свойствах царей» и «О нравах дервишей».

[55] Муслихиддин Саади, *Гулистан. Избранные рассказы*, пер. Е. Э. Бертельса, предисловие С. Ф. Ольденбурга, Берлин, 1922, стр. 15.

[56] حبیب یغمائی، سیر در بوستان، ارمغان، ١٣١٨، №٦، ص٣٥٠

Даже старейшие из дошедших до нас и привлеченных к работе списков не могут быть признаны носителями первоначальной авторской редакции текста, хотя и являются наиболее близкими к ней. Поэтому было бы неверно положить какой бы то ни было из использованных списков в основу подготовки сводного критического текста *Гулистāна*.

Таким образом, предстояло провести на основе существующих старейших списков тщательную критику текста.

При составлении текста мы руководствовались принципом активного критического отбора наилучших чтений из всех предлагаемых рукописями, комментариями и печатными изданиями вариантов.

1) Предпочтительным считалось прежде всего такое чтение, которое подсказывалось как данным, так и общим контекстом и которое поддерживалось одной из старейших авторитетных рукописей (главным образом списками А и С).

Приведем пример, иллюстрирующий этот принцип. В предисловии к своей книге Са'дӣ рассказывает о причинах ее составления. Однажды поэта навестил один из его близких друзей, и они вдвоем отправились на загородную прогулку и остались ночевать в саду. Это было весной, в саду благоухали цветы... «Утром, — рассказывает далее поэт, — когда желание вернуться [домой] одержало победу над отрадой пребывания [в саду], увидел я, что [друг мой] собрался в путь, наполнив полу розами и гиацинтами, настурциями и цветами базилик.

Я сказал ему: „Как ты знаешь, розы садов недолговечны, и сезон розового цветника непостоянен, и мудрецы говорят: то, что непостоянно, — недостойно любви!" — „Каков же выход?" — воскликнул он.

Сказал я ему: „Для развлечения зрителей и отрады желающих могу я написать книгу *Гулистāн* (Сад роз), листов которой не достигнет жестокая рука осеннего ветра и радостную весну которой не обратит круговорот времени в унылую осень!"».

Далее после стихов следует абзац, который в большинстве рукописей и печатных изданий приводится в следующем виде:

فصلی دوهمان روز (درهمان چند روز или) اتفاق بیاض افتاد در حسن معاشرت و آداب محاورت در لباسی که متکلمانرا بکارآید و مترسلانرا بلاغت افزاید فی الجمله ازگل بستان بقیتی مانده بود که کتاب گلستان تمام شد

«В тот же день (или „в течение нескольких дней") было написано мною набело две главы *Гулистāна* об „искусстве общения" и „правилах беседы" и в таком наряде, что они могли пригодиться ораторам и увеличить красноречие писателей. Словом, когда розам цветника немного оставалось [жить], книга „Сад роз" была завершена мною».

На основании этого варианта указанного абзаца некоторые исследователи утверждали, что последние две главы *Гулистāна* были написаны в

Все эти издания, за исключением последнего, которое, как было указано выше, является наилучшей из всех существующих публикаций *Гулистāна*, не претендуют на какую-либо научную ценность, так как издатели их преследовали чисто коммерческие цели и совершенно не ставили вопросы критики текста. Однако указанные издания *Гулистāна* представляют значительный интерес, так как они являются носителями определенных текстовых традиций, издавна установившихся в Иране, Турции, Индии и Египте. Разночтения и варианты, которые дают эти издания, позволяют нам с наибольшей полнотой проследить ход изменений первоначального текста *Гулистāна* в течение восьми веков и ясно представить себе его историю.

Кроме указанных списков, изданий и комментариев, нами были использованы еще две рукописи, но не непосредственно, ибо они остались недоступными для нас, а косвенно, через издания Муха̣ммада ʻАлӣ Фурӯгӣ.

Одна из этих рукописей переписана в 720 г. (1320 г.). Она находится в частной коллекции известного английского библиофила лорда Гринвея.

Второй из этих списков — известная рукопись *Куллӣйāта* Саʻдӣ, переписанная ʻАлӣ ибн Бисӯтӯном в 728 г. (1322 г.). Список этот хранится в библиотеке Индиа Оффис и подробно описан Г. Эте в каталоге рукописей этой библиотеки.

Рукопись Гринвея, как в отношении древности, так и достоверности текста является одним из лучших списков *Куллӣйāта* Саʻдӣ. Рукопись же библиотеки Индиа Оффис содержит значительное число искажений, известных по позднейшим спискам. Но тем не менее это один из старейших, точно датированных списков, поэтому не использовать его было бы недопустимо. Как уже было сказано, этих рукописей не было у нас под рукой. Однако все наиболее значительные и существенные разночтения, которые они дали при сличении с ценным исфаганским списком XIII в., принадлежащим Муха̣ммаду ʻАлӣ Фурӯгӣ, приведены в приложении к его изданию.

Мы полностью зафиксировали чтения этих рукописей в основном тексте или в сносках — в зависимости от характера этих чтений.

Первая рукопись обозначается нами буквой Г, вторая — Х.

* *
*

На основе приведенного описания и анализа использованных нами рукописей, комментариев и печатных изданий можно прийти к тому общему выводу, что все эти списки, наряду с неоспоримыми достоинствами, содержат и недостатки (определенное количество ошибок и искажений)

среднеазиатская, лощеная, из хлопка. Текст написан черной тушью, линии и подзаголовки киноварью. Почерк — бисерный *насх̱*. Как явствует из хронограммы, помещенной в колофоне, рукопись переписана в 1046 г. х. (1636—37 г.) переписчиком Рузӣ. На полях рукописи сделано множество приписок, представляющих собой ссылки и извлечения из комментариев к *Гулистāну* Сеййида ʻАлӣ, Сурӯрӣ, Шамʻӣ и Ламиʻӣ.

XIII. Рукопись *Китāб-и Гулистāн-нāма-йи шейх Саʻдӣ*. Т. Н. С. 237

Рукопись хорошо сохранилась. Формат небольшой; размер текста 11×8 *см*, листов 78.

Переплет кожаный, оклеенный впоследствии снаружи и внутри пестрой бумагой, выцветшей от времени. Бумага лощеная, тонкая, хорошего качества. Текст написан черной тушью (основной текст) и киноварью (подзаголовки и названия глав). Почерк — старинный турецкий *насх̱* с элементами *с̱улс̱а*. Украшений и миниатюр нет. На форзацах сделаны многочисленные записи (почерками *насх̱*, *настаʻлӣк̣* и *с̱улс̱*), не имеющие, однако, отношения к тексту или названию рукописи. Печатей нет. Пагинация европейская. Имеются кустоды. На л. 1б вписано название рукописи: «*Китāб-и Гулистāн-нāма-йи шейх Саʻдӣ*, да помилует его Аллах».

Как было указано выше, эта рукопись — автограф самого переводчика, некоего مصطفى بن قاضى آراج Мус̣тафы ибн К̣āз̱ӣ Арāджа.

* *
*

Из всего изложенного можно сделать заключение, что описанные рукописи, обладая теми или иными достоинствами и взаимно дополняя друг друга, создают прочную основу для восстановления текста *Гулистāна*.

Из печатных и литографированных изданий *Гулистāна* к работе над текстом были привлечены следующие публикации:

1) کتاب گلستان شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی ، اسلامبول ، ١٢٩١. В разночтениях не дается.

2) کتاب گلستان شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی، مصر ، ١٢٦١. Условное обозначение Е.

3) کلیات سعدی شیرازی، بمبی، ١٣٠٩. Условное обозначение Б.

4) کلیات شیخ سعدی شیرازی، تهران، ١٣١٧ (юбилейное издание, посвященное 700-летию со времени написания *Бӯстāна* и *Гулистāна*). Условное обозначение Т.

5) کلیات شیخ سعدی شیرازی (издание Мухаммада ʻАлӣ Фурӯгӣ, охарактеризованное выше). Условное обозначение TF.

на турецкий язык, а также о принципах перевода. Перевод закончен 13 ша'бāна 833 г. (7 марта 1430 г.) В остальном тексте нет других изменений, и расположение и последовательность рассказов, стихов и изречений VIII главы те же, что и в оригинале.

Перевод очень близок к оригиналу, но для нас главное его достоинство заключается в том, что все стихи *Гулистāна* сначала приводятся по-персидски, а потом под ними дается турецкий прозаический перевод. Переводчик так мотивирует этот принцип:

«Я собирался дать стихотворный перевод двустиший, которые приводит шейх Са'дй, да помилует его Аллах, по случаю каждого рассказа. [Однако] увидел, что турецкий язык неподатлив, и [поэтому] счел за лучшее дать прозаический перевод персидских стихов, написав значение каждого бейта под ним на турецком языке».

Эти стихи очень мало засорены позднейшими вставками и нередко могут оказать большую помощь при установлении правильных чтений текста.

X. Рукопись *Шарх̣-и Гулистāн Сурӯрӣ*, Дорн 37

Размер рукописи 21×16 *см*, размер текста 17×10 *см*, листов — 122. По 24 строки на листе.

Переплет кожаный, без тиснения. Бумага нелощеная, среднеазиатская, тонкая. Основной текст написан черной тушью, а линии и подзаголовки киноварью. Почерк — мелкий, некаллиграфический среднеазиатский *насх̮*. Подпись переписчика, место и дата переписки в рукописи отсутствуют. Судя по припискам на полях, характеру почерка и другим палеографическим данным, список переписан в конце XVI в. в Средней Азии.

XI. Рукопись *Шарх̣-и Гулистāн Шам'ӣ*, Дорн 374

Размер рукописи 19×13 *см*, размер текста 17×10 *см*, листов — 122. По 21 строке иа листе. Рукопись очень старая, но хорошо сохранившаяся.

Переплет кожаный, восточного происхождения. Бумага лощеная, белого и желтого цветов. Текст написан черной тушью, а заголовки и линии, подчеркивающие персидский текст, исполнены киноварью. Почерк — типичный турецкий *насх̮*. Рукопись переписана в 1000/1592 г. — через 20 лет после составления *шарх̣а* и при жизни самого автора, что придает списку особую ценность.

XII. Рукопись *Шарх̣-и Гулистāн Сӯдӣ*, Дорн 373

Размер рукописи 20×15 *см*, размер текста 17×10 *см*, листов — 266. По 33 строки на листе.

Переплет кожаный, восточного происхождения, с тиснением. Бумага

варианты и разночтения указывал отдельно. Интерполированные стихи, предложения и отдельные слова комментатор, как правило, отмечал: بوبيت (جمله، شعر) قديم (اكثر или) نسخه كرده بولنمدى «это двустишие (предложение, стихотворение) отсутствует в старых (или в большинстве) списков». Так, например, в связи с известным стихотворением (начало: ندانى كه من در اقاليم غربت), помещаемым в предисловии *Гулистāна*, Сӯдӣ пишет: بوقطعه أصلنده برقصيده در حضرت شيخك ابو بكر بن سعد بن زنگى مدحنده كه هو لكنگ بعض احوالينى و ديار عجمده مستولى اولد و غنى او نده ذكر ايديلميشدير وبعض متصرفين و متحرفين بومقامه الحاق ايلميشلر «этот фрагмент [стихов] в действительности является целой касыдой его высочества Шейха в честь Абӯ-Бакра ибн Са'да ибн Зангӣ, в котором он [Са'дӣ] касается некоторых дел Хӯлāгӯ и завоевания им Ирана; некоторые фальсификаторы и искажатели [текста впоследствии] добавили этот фрагмент [к этому месту *Гулистāна*]».

Разночтения указываются обычно следующим образом: بعضى قديم (صحيح или) نسخه لرده واقع در (دوشمشدر، يازلمشدر) «в некоторых старых» или «исправных списках находится», «приводится» или «написано», и далее дается соответствующее разночтение. Так, например, на л. 264б после слов ياناظر افيه سل بالله مرحمة комментатор отмечает: بعضى نسخه لرده الله الله دوشمشدى كنه بومعناده «в некоторых списках [вместо بالله] приводится الله в том же значении» и далее:

«Да будет известно, что в исправных списках в первом бейте [написано] سل بالله, а в некоторых وسل الله, но в таком случае не получается размер, ибо размер [этого стихотворения] восьмистопный, третья стопа которого полная, т. е. مستفعلن, хотя все комментаторы пишут سل الله, очевидно, что [в таком случае] в размере [этих] арабских стихов получается искажение».

Достоинства *шарх̣а* Сӯдӣ давно обратили на себя внимание как восточных, так и западных издателей и исследователей *Гулистāна*. *Шарх̣* выдержал два издания в Турции: первое издание его вышло в 1249/1833 г. в Стамбуле, второе — в 1286/1869 г. там же.

Кроме перечисленных комментариев, к работе был привлечен один интересный турецкий перевод *Гулистāна* — *Китāб-и Гулистāн-нāма-йи шейх Са'дӣ*.

Китāб-и Гулистāн-нāма-йи шейх Са'дӣ является старейшим переводом *Гулистāна* на турецкий язык, оставшимся неизвестным как турецким комментаторам, так и европейским исследователям и издателям *Гулистāна*[53].

Перевод *Гулистāна* полный, за исключением предисловия, из которого переводчик выбросил много слов, в том числе раздел «О причине составления *Гулистāна*». Этот раздел переводчик заменил своим введением, в котором он рассказывает о мотивах, побудивших его перевести *Гулистāн*

[53] Автограф перевода был обнаружен два года назад в отделе рукописей Государственной Публичной библиотеки им. М. Е. Салтыкова-Щедрина.

Перед словами и предложениями, представленными в разных рукописях в разных вариантах, обычно указывается: و فی بعض النسخ «в некоторых списках» и затем приводится соответствующее разночтение.

Таким образом, Сурӯрӣ дает текст, до некоторой степени очищенный от многих позднейших наслоений и снабженный ценными разночтениями и комментариями, благодаря чему его *шарх̣* оказывает большую помощь при восстановлении текста *Гулиста̄на.*

Следующий по времени написания — *Шарх̣-и Гулиста̄н* Шам'ӣ.

Согласно указанию автора в предисловии, этот комментарий составлен на 20 лет позднее *шарх̣а* Сурӯрӣ, т. е. в 979 г. (1571/72 г.).

Комментарий Шам'ӣ[51] является, по сути дела, подстрочным переводом *Гулиста̄на* на турецкий язык. Наряду с переводом Шам'ӣ иногда дает и популярное объяснение содержания трудных стихов, предложений и отдельных редких слов. При составлении своего *шарх̣а* Шам'ӣ пользовался также несколькими списками *Гулиста̄на,* однако он редко на них ссылается и, за исключением отдельных случаев, почти не указывает разночтений и вариантов. Тем не менее комментарий Шам'ӣ является весьма ценным документом, так как текст *Гулиста̄на,* приводимый в нем, сравнительно мало засорен, не содержит крупных интерполяций и лакун.

Среди многочисленных словарей, комментариев и толкований *Гулиста̄на,* составленных в Иране, Турции, Индии и в других странах, особое место занимает *Шарх̣-и Гулиста̄н* известного турецкого филолога XVI в. Сӯдӣ[52]. От других комментариев *Гулиста̄на шарх̣* Сӯдӣ отличается большей полнотой и подробностями. Но главная заслуга Сӯдӣ заключается в том, что он произвел строгий пересмотр и критику текста комментируемого сочинения и старался восстановить его первоначальную авторскую редакцию. Для этой цели Сӯдӣ собрал несколько десятков рукописей *Гулиста̄на* и все имеющиеся *шарх̣и* к нему. Сличая и сравнивая эти рукописи и *шарх̣и,* комментатор отбирал наилучшие чтения, а отвергнутые

---

[51] Маулана̄ Шам'ӣ, настоящее имя которого Мустафа Дарвӣш (умер в 1001/1593 г.), был одним из крупных филологов Турции XVI в. Он является автором многочисленных комментариев к произведениям персоязычных поэтов: *Маснавӣ* Рӯмӣ, *Мах̣за̄н ал-асра̄р* Низа̄мӣ, *Мант̣ик̣ ат̣-Т̣айр* и *Панд-на̄ма* 'Ат̣т̣а̄ра, *Дӣва̄н* Х̣афиза, *Бӯста̄н* и *Гулиста̄н* Са'дӣ и т. д. Настоящий комментарий к *Гулиста̄ну,* как указывается в предисловии, Шам'ӣ составил по заказу своего ученика Мух̣аммада Челебӣ, управляющего придворными садами. О Шам'ӣ см.: حاجی خلفه کشف الظنون Gottingen, 1867.

[52] Сӯдӣ родился в Боснии в первой половине XVI в. Первоначальное образование он получил в Дамаске. По окончании учения он занимал важные должности в городском управлении. Персидская литература была страстью всей его жизни. Получив незадолго до смерти должность преподавателя дворцовой школы Ибра̄х̄им-па̄ши, Сӯдӣ прокомментировал на турецком языке *Дӣва̄н* Х̣афиза, *Маснавӣ* Рӯмӣ, *Бӯста̄н* (с этого комментария сделал свой перевод Барбье де Мейнар), *Гулиста̄н* Са'дӣ и произведения других классиков. По свидетельству Х̣аджӣ Х̣алифы (V, стр. 231), Сӯдӣ умер в 1000/1592 г. Подробно о Суди см.: A. C. Barbier de Meynard, *Le Boustan,* p. 9.

разночтения. Стихи и изречения VIII главы подзаголовков, как правило, не имеют.

Благодаря исправлениям и поправкам, внесенным в текст впоследствии, текст I главы можно считать более или менее достоверным.

* *
*

Помимо описанных выше рукописей *Гулистāна*, нами широко были использованы комментарии *(шарх)* к *Гулистāну*, составленные знаменитыми турецкими филологами XVI в. Сурӯрӣ, Шам'ӣ и Сӯдӣ, а также один интересный турецкий перевод XV в.

Эти комментарии, как уже давно признано исследователями, являются первой серьезной работой восточных ученых над восстановлением подлинного текста *Гулистāна*. Труды Сурӯрӣ, Шāм'ӣ и в особенности Сӯдӣ привели к блестящим для того времени результатам. Комментарии этих авторов представляют для нас ценность главным образом потому, что в них приводятся полный текст *Гулистāна* и разночтения и варианты, известные в XVI в. Комментарии и приводимые в них разночтения наглядно показывают, насколько текст *Гулистāна* успел засорнться всевозможными переделками, дополнениями и другими искажениями уже к началу XVI в.

Старейшим из указанных комментариев является *Шарх̣-и Гулистāн*, составленный в 1550 г. известным средневековым комментатором Мус̣лих̣ ад-Дӣном ибн Ша'бāном Сурӯрӣ. Отдельные небольшие извлечения из него изданы в переводе на немецкий язык К. Г. Графом в 1845 г. [50].

Шарх̣ Сурӯрӣ представляет собой полный подстрочный перевод *Гулистāна* на арабский язык (все арабские стихи, поговорки и цитаты из Корана, встречающиеся в *Гулистāне*, опущены). Сначала приводится персидский текст (по предложениям или отдельным словам, а стихи чаще всего строчками), затем орфографические комментарии, указывающие огласовки слов; после этого следует (не систематически) грамматический разбор трудных предложений; наконец, дается арабский перевод и очень редко — турецкий перевод. Как явствует из предисловия комментатора и других его указаний в тексте, он пользовался при составлении *шарх̣а* несколькими списками *Гулистāна*, благодаря чему ему удалось собрать и указать наиболее значительные варианты и разночтения текста. Перед стихами, предложениями и отдельными словами, являющимися, по мнению комментатора, интерполированными, как правило, отмечается: ليس فى بعض النسخ «нет в некоторых списках».

---

[50] K. H. Graf, *Moslich eddin Sadi's Rosengarten.* Nach dem Texte und dem arabischen Commentare Sururi's aus dem persischen übersetzt mit Anmerkungen und Zugaben, Leipzig, 1846.

На листе 144б овальная печать, надпись которой не поддается чтению. Рукопись переписана 15 шаʻбāна 976 (1/2 февраля 1569 г.). Переписчик — ʻАбд ал-ʻАз̤ӣз ибн ʻАлӣ ал-Бихиштӣ.

Рукопись дает сравнительно неплохой, малозасоренный текст. Интерполяций, известных по другим рукописям *Гулистāна,* нет, но иногда встречаются пропуски (стихов, отдельных предложений и слов), перестановки и описки, происшедшие главным образом из-за небрежности переписчика. Отсутствуют некоторые арабские стихи и цитаты из Корана, в том числе заключительные бейты. Судя по припискам на полях и отсутствию большого количества интерполяций, свойственных позднейшим рукописям *Гулистāна,* данный список переписан с очень старой рукописи.

IX. Рукопись *Гулистāна,* Дорн 370

Формат 17×10 *см,* размер текста 11×5 *см,* листов — 152 (последний лист — форзац). Пагинация европейская.

Переплет восточный, с клапаном, черной кожи. На обеих крышках вытиснено по овальному медальону с накладными ажурными сетками из кожи. Внутри переплета красная кожа хорошей выделки.

Бумага тонкая, со слабым глянцем, хлопковая, белого, желтого и розового цветов.

Перед текстом маленькая заставка грубой работы. Текст заключен в рамку из черных полос.

Основной текст написан черной тушью, подзаголовки киноварью. Почерк рукописи — мелкий, красивый *настаʻлӣк̣.* На л. 1 известный экслибрис вакуфной библиотеки «Ах̣мадӣйа» и две печати: одна овальная, другая восьмиугольная, надписи которых совершенно неразборчивы. На л. 151б, внизу, в колофоне подпись переписчика: کتبه درویش ابراهیم من تلامیذ قطب الدین

«Переписал ее [рукопись] Ибрахим-дервиш из учеников К̣ут̣б ад-Дӣна [Мух̣аммада ал-Йаздӣ]».

Дата переписки рукописи не указывается. По характеру почерка, а также по некоторым другим палеографическим данным рукопись может быть отнесена к первой половине XVI в.

Текст полный, но не особенно надежный. Много интерполяций, известных по другим рукописям *Гулистāна,* много пропусков, перестановок и других искажений. Ценных разночтений не дает. Большинство описок и искажений может быть объяснено неграмотностью и невниманием переписчика к содержанию переписываемого текста. Однако I глава сочинения кем-то сверена с текстом хорошей рукописи — красными и черными чернилами, почерком *сулс̱* восстановлены все пропущенные стихи и слова. Редко употребляемые слова и места, не вполне доступные пониманию, снабжены комментариями на турецком языке, извлеченными из *шарх̣ов* к *Гулистāну* Сӯдӣ и Шамʻӣ. Нередко на полях и между строчками даются

Но иногда рукопись содержит и такие интерполированные строки, которые рискованно удалить, исходя только из эстетических оценок или же руководствуясь логическим ходом повествования. Например, к первому рассказу II главы, после заключительных стихов, только в этом списке добавлены следующие строки:

بیت دورباش از حریف ناانـدام * که کج آید الف بصحبت لام
ربعای بابدان کم نشین که صحبت بد * گرچه پاکی ترا پلید کند
آفتاب بدین بلندی‌را * ذرهٔ ابر ناپدید کند

«Двустишие: Избегай нестройного друга, ибо буква *алиф* искривляется в обществе буквы *лāм*.

Четверостишие: Избегай общения с дурными, ибо общество дурных совратит тебя, хотя ты чист.

Ведь [кучка] облаков закрывает солнце, которое так огромно».

Выделение таких интерполированных строк легче всего достигается сличением с другими списками сочинения.

Помимо этих интерполированных стихов, текст рукописи по сравнению с другими списками *Гулистāна* дает многочисленные разночтения, большей частью известные по другим спискам, а также по комментариям к *Гулистāну*, переписанным и составленным в Турции, что нужно отметить как особое достоинство рукописи.

VIII. Рукопись *Гулистāна*, Дорн 368

Формат 20×11 *см*, размер 14×6 *см*, листов — 147 (три из них форзацы). Количество строк на листе — 12. Пагинация европейская. Наблюдаются расхождения между текстом и кустодами.

Переплет восточный, кожаный, с тиснением; в середине и по краям поврежден жучком.

Бумага гладкая, глянцевитая, хлопковая, белого цвета (посерела от времени). На л. 1б перед текстом небольшая заставка примитивной работы.

Текст вписан в рамки из золотых и синих линий. Других украшений и миниатюр нет. Основной текст написан черной тушью, а названия глав и подзаголовки — киноварью. Почерк рукописи — *наста‘лӣк*. Стихи отделены друг от друга тремя большими красными точками.

На л. 1а, а также на последнем, ненумерованном листе много записей, не имеющих никакого отношения к тексту. На других листах, особенно на начальных, тоже множество приписок, сделанных одной рукой, но разными каламами. Некоторые из этих приписок впоследствии кем-то стерты. Большинство нестертых записей является определением размеров отдельных стихов, а остальные представляют собой комментарии из *Шарха* Сӯдӣ к *Гулистāну* на турецком языке.

многочисленные поправки. Пропущенные стихи, предложения и отдельные слова восстановлены между строчками или же на полях. Часто указываются разночтения. Так, например, перед стихами, отсутствовавшими в тех списках, с которыми была сличена данная рукопись, указывается: ليس فى بعض النسخ «нет в некоторых списках» или же: و فى بعض النسخ «а в некоторых списках» и приводится соответствующее разночтение. Помимо этих многочисленных разночтений и поправок, весь текст снабжен подробными комментариями, главным образом на турецком, а также на персидском и арабском языках. Эти комментарии представляют собой грамматические объяснения, разбор трудных предложений и редких слов (на арабском языке), а также популярное разъяснение смысла некоторых стихов и фраз (на персидском языке) и в основном подстрочный перевод большей части (примерно $^2/_3$) текста на турецкий язык. Как указывается на полях рукописи (подписи под комментариями), большинство из этих комментариев и толкований принадлежит к известным *шарҳам Гулистāна*, составленным Сӯдӣ[48] и Шамʻӣ, а остальные извлечены из комментариев к *Гулистāну*, авторами которых являются Сурӯрӣ, Саййид ʻАлӣ и Лāмиʻӣ[49]. Рукопись содержит несколько интерполированных стихотворений, большей частью известных по другим рукописным спискам и печатным изданиям *Гулистāна*. Но иногда встречаются и такие вставки, которые, несомненно, являются продуктом поэтического вдохновения переписчика. Так, к знаменитому стихотворению из предисловия *Гулистāна* (начало گلی خوشبوی در حمام روزی * رسید از دست مخدومی بدستم) добавляются следующие строки:

گر من گرد عالم خود برآیم * نیاید چون تو محبوبی بدستم
دوصد کافر یکی بت میپرستند * من تنها یکی بت میپرستم
مرا گویند چرا بت میپرستی * چو یارم بت بود من بت پرستم
منم سعدی دراین وادی نشسته * زخاک پای تو بت میپرستم

Если я обойду кругом весь мир
Не найду возлюбленную, подобную тебе.
Двести язычников поклоняются идолам.
Только я один поклоняюсь одному идолу.
Меня спрашивают: «Почему ты поклоняешься идолу?»
«Так как моя возлюбленная — идол, то я идолопоклонник.
Я — Саʻдӣ — обитаю в этой долине [страсти]
И поклоняюсь идолу — праху твоих ног».

Подобные бессодержательные, примитивные стихи, включенные переписчиком в *Гулистāн*, без труда можно отличить от стихов самого поэта.

---

[48] Комментарий Сӯдӣ *Шарх-и Гулистāн* издан впервые в Стамбуле в 1249/1833 г., второе издание вышло там же в 1286/1869 г. О самом Сӯдӣ см. предисловие к французскому переводу Бӯстāна: A. C. Barbier de Meynard, *Le Boustan*, Paris, 1880, p. XXXI—XXXIII.

[49] Об этих комментариях к *Гулистāну* и об их авторах см. ниже.

писки и подпись переписчика: تمت فی سنة خمسین و ستمائه بدار السلطنه الاصفهان حرره الفقیر فرید (рукопись переписана Фарйдом в Исфагане в 956/1549 г.).

Текст *Гулистāна* (с учетом маргиналий) полный, хороший, лакун нет, интерполяций, за исключением отдельных бейтов и предложений, тоже нет. При сличении с рукописью А дает незначительные расхождения. Основной недостаток текста заключается в том, что большинство арабских стихов и изречений из Корана пропущены; места, предназначавшиеся для этих стихов и изречений (с тем, чтобы потом заполнить их золотом), оставлены пустыми.

VII. Рукопись *Гулистāна*, Дорн 366 (далее — П)

Формат рукописи 20×14 *см*, размер текста 14×8 *см*, листов — 136 (два из них форзацы). Количество строк на листе — 13. Пагинация европейская, листы пронумерованы карандашом в верхнем углу.

Переплет восточный, с клапаном, из тонкого картона, оклеенного красной кожей с тиснением (на каждой крышке вытиснен овальный медальон с орнаментом). С внутренней стороны переплет оклеен пестрой европейской бумагой.

Бумага полушелковая, белого и желтого цветов, восточная, дешевая.

Перед текстом на л. 1а имеется небольшая заставка примитивной работы.

Текст заключен в рамку с красными линиями. Стихи вписаны в специальных картушах из красных полос. Других украшений и миниатюр нет.

На л. 1а помещена печать вакуфной библиотеки «Ахмадийа». На л. 133б снизу дата переписки: تم هذا الکتاب فی اواخر شهر ربیع الاول سنه سبعین و الف (переписка этой книги окончена в конце рабӣ' I 1070 (в конце февраля 1659 г.). Далее следует бейт:

غریق رحمت یزدان کسی باد * که کاتب‌را بالحمدی کند یاد

Место переписки хотя и не указывается, однако, судя по почерку и многочисленным припискам на полях, о которых сказано ниже, рукопись переписана в Турции.

Основной текст переписан черной тушью, а названия глав и цитаты из Корана — киноварью. Почерк некаллиграфический, удобочитаемый характерный турецкий *наста'лӣк*. Все арабские стихи, цитаты из Корана и редкие слова снабжены диакритическими знаками и огласовками.

Текст полный, мало засорен и представляет собой характерный тип текста так называемой «турецкой» версии *Гулистāна*. Рукопись представляет значительный интерес тем, что она кем-то прочитана несколько раз и тщательно сличена с другими рукописями *Гулистāна*, и в текст внесены

ее свободен от позднейших наслоений и не содержит ни одного интерполированного стихотворения и рассказа, известных по другим рукописям, а также по печатным изданиям *Гулистāна*. В этом отношении описываемый список нисколько не уступает рукописям С и А.

Однако следует отметить, что переписчик, уделив основное внимание каллиграфии, не придавал значения точности и содержанию переписываемого текста. Чтобы быстрее закончить изготовление рукописи, он часто опускал синонимы, однородные члены предложения, отдельные стихи и даже целые рассказы. Вследствие этого 14 рассказов из разных глав *Гулистāна* оказались пропущенными.

Однако эти недостатки (хотя и крупные, но легко восполнимые при помощи других списков) не мешают нам отнести эту рукопись к числу старых, мало засоренных, свободных от позднейших наслоений списков *Гулистāна*.

VI. Рукопись *Гулистāна* и *Бӯстāна*, Дорн 365 (далее — F)

Формат рукописи 39×18 *см*, размер текста 14×7 *см*, листов *Гулистāна*— 138. Количество строк на листе — 12.

Переплет восточного происхождения, с клапаном, из клееного картона. Крышки и клапан снаружи покрыты превосходной росписью, с фигурами людей и животных. Изображения сделаны разноцветными лаками и цветной фольгой. Все сцены, изображенные на переплете, исполнены с большим мастерством и представляют большой художественный интерес. Крышки и клапан с внутренней стороны оклеены гладкой красной кожей с прорезными медальонами и угловыми виньетками. Бумага полушелковая, белого цвета, пожелтевшая от времени, лощеная, форзац из той же бумаги.

На л. 1[а] овальный орнаментированный медальон; на лл. 1[б] и 2[а] красивый, тонко исполненный фронтиспис. Текст заключен в рамки из цветных линий. Перед текстом *Бӯстāна* небольшая заставка. Рукопись содержит 3 миниатюры. На форзаце примитивным почерком вписано название рукописи کتاب گلستان و بوستان سعدی. На л. 1[а] помещены запись и печать вакуфной библиотеки мавзолея шейха Ṣафӣ ад-Дӣна (см. описание рукописи А). На л. 24[а] маленькая овальная печать с надписью: «Муḥаммад-ḫан 'Абдаллах» (очевидно, имя первоначального владельца рукописи).

Основной текст написан черной тушью, а названия глав и подзаголовки — золотом. Почерк — красивый, каллиграфический *наста'лӣқ*. Пагинация европейская. Нумерация проставлена на каждом 10-м листе.

Текст *Гулистāна* кем-то сверен с другими списками и пропущенные слова, стихи и пр. восстановлены на полях (почерк приписок — некаллиграфический *наста'лӣқ*). На л. 313[б] в колофоне приводятся дата, место пере-

Центральный картуш *'унвāна*, предназначенный для названия рукописи, не заполнен. Текст на страницах окружен рамкой из золотых, синих и красных линий. Стихи вписаны в специальных рамках. Других украшений и миниатюр нет.

Основной текст рукописи написан превосходным, каллиграфическим *наста'лӣк-и джалӣ*, черной тушью. Названия глав и подзаголовки, а также цитаты из Корана исполнены золотой и голубой красками. Кустод проведен последовательно. Пагинация европейская.

На л. 1[а], в верхнем левом углу, почерком *рик'а* вписано: عداد اوراق يك صد و بيست و يك — ۱۲۱, т. е. количество листов рукописи — 121. На том же листе две печати и экслибрие вакуфной библиотеки мавзолея шейха Сафи ад-Дина (см. описание рукописи А). На л. 121[б] — миндалевидная печать с надписью شيخعلى حسينى Шейх 'Алӣ Хусайнӣ (очевидно, имя первоначального владельца рукописи). На л. 121[б] после последней строчки заключительного арабского стихотворения *Гулистāна* дата и подпись переписчика: فقير المذنب عيسى غفر ذنوبه و ستر عيوبه فى سنة ۹۸۲— «Рукопись переписана в 982/1574—75 гг. неким 'Исā». Место переписки не указывается, но, судя по почерку, характеру текста, который представляет собой типичный образец так называемой «иранской» версии *Гулистāна*, а также по другим палеографическим данным, рукопись переписана, несомненно, в Иране. Общее состояние рукописи хорошее, хотя на некоторых листах встречаются помарки, пятна от сырости и пр.

Хотя рукопись переписана во второй половине XVI в., однако, судя по ряду данных, текст ее восходит к более старому списку, относящемуся, видимо, к первой половине XIV в. Это предположение подтверждается прежде всего тем, что рукопись содержит большое количество слов в их историческом начертании, нехарактерном для рукописей XVI в. В качестве примера можно привести сохранение ذ— *дāл-и манкӯта*, которое наблюдается, хотя изредка, на протяжении всей рукописи. Наряду с современной орфографией таких слов, как آنكه, آنچه, فارس, كه, نوشتن, اصفهان и пр., в тексте нередко встречаются их более архаичные формы и начертания: آنك, آنچ, پارس, كى, نبشتن, اسپاهان и т. д., являющиеся закономерными только для рукописей до XV в. Это чередование в начертании ذ — *дāл-и манкӯта* и указанных слов, которые появляются то в их исторической форме, то в современной, объясняется, очевидно, тем, что переписчик, не вникая в переписываемый текст, автоматически копировал его со всеми особенностями письма, начертаниями и т. д. Язык рукописи изобилует лексическими и грамматическими архаизмами, характерными для рукописей С и А. На протяжении всей рукописи наблюдается тенденция к повсеместному сокращению объема текста, что является отличительной чертой всех старых рукописей *Гулистāна* и других произведений Са'дӣ. Исключительная ценность этой рукописи в том, что текст

العشر الاخير من محرم سنة الاثنين و ستين و ستمائة يوم فتح شيراز و انتقال الملك من آل سالغر الى غيرهم...

«Этот список переписан с первой рукописи, написанной рукой автора и завершенной им в последней декаде месяца мухаррам 662 г. хиджры [в конце апреля 1263 г. н. э.] в день захвата Шираза чужеземцами и перехода царства от Салгаридов к другим...»

Текст в общем неплохой, без традиционных интерполяций. Во многих случаях чтения, которые предлагает эта рукопись, совпадают с чтениями старых списков (С и А). Лакун нет. Приводится бейт на ширазском диалекте. Опущены все заголовки типа حکمت، بیت и т. д. Язык архаичен, сохраняет, хотя и не везде, грамматические и лексические формы, свойственные классическому языку. Однако, как явствует из характера многочисленных чтений, рукопись, как и все другие списки с вышеприведенной припиской в конце, переписана не с автографа [47].

V. Рукопись *Гулистāна*, Дорн 364 (далее — И)

Формат 36×20 *см*, размер текста 21×11 *см*, листов — 121, количество строк на листе — 12.

Переплет с клапаном, восточный, из клееного картона, покрытого коричневой, почерневшей от времени кожей отличного качества. В середине, в углах и по краям крышек, а также на клапане вытеснены ромбовидные медальоны и другие фигуры с золотым растительным орнаментом, который в некоторых местах стерся от времени. Внутренние стороны крышки клапана — из коричневой кожи. В центре три накладных ажурных медальона из тонкой кожи на белом и голубом фоне. Так же сделаны виньетки. Углы и края переплета испорчены, верхняя часть рукописи отделилась от корешка. Бумага плотная, из хлопка, с примесью шелка, толстая, лощеная, белого и голубого цветов.

На листе 1[a] небольшой *'унвāн*, растительный и геометрический орнамент которого исполнен в основном золотом и синей и красной красками.

---

[47] В различных книгохранилищах мира, а также в частных собраниях хранится ряд рукописей *Гулистāна* (около семи), в колофоне которых имеется приведенная выше приписка. Как известно, *Гулистāн* написан в 656 г. х. (1258 г.), и «первый экземпляр», автограф, не мог быть «написан автором» в 662 г. х. (1263 г.). Тщательный анализ старой рукописи показывает, что она действительно восходит к одному древнему списку, но ни в коем случае не к автографу. Указанная надпись в рукописи-основе была сделана, по-видимому, переписчиком из рекламных соображений — с целью придать своему труду особую ценность ради выгодного его сбыта. В 1937 г. в Тегеране известный иранский литературовед 'Абд ал-'Азӣм Карӣб Гараканӣ опубликовал факсимиле одной из таких рукописей *Гулистāна*. В колофоне этой рукописи, хранящейся в Британском музее, имеется та же самая надпись, которая гласит: «Данный список переписан с автографа, составленного в 662 г. х...» (т. е. 1262—1263 гг.). Однако в результате тщательного анализа и сличения со старыми списками *Гулистāна* Фурӯгӣ удалось установить, что эта рукопись никакого отношения к автографу не имеет.

шегося *маснавӣ* из предисловия — 19 бейтов. Касыда, посвященная А̄бӯ-Бакру ибн Са'ду ибн Зангӣ, в данной рукописи не приводится. Отсутствует также рассказ об обжоре. Текст «Спора Са'дӣ с лжедервишем по поводу богатства и бедности» представлен в той же последовательности, что в рукописи А. Перед стихами имеются следующие подзаголовки: شعر, مثنوی, قطعه, بیت, نظم, а перед изречениями: حکمت, پند, نصیحت. При сличении рукопись дает довольно много мелких, но самостоятельных разночтений. Язык в основном архаичен, но в некоторых случаях наблюдается тенденция переписчика заменять старые, архаичные формы новыми. Например, ни разу не встречается форма повелительного наклонения с приставкой *ми*. В большинстве случаев также изменен своеобразный порядок слов, характерный для рукописи А.

Например, если в рукописи А дополнения (прямое и косвенное), обстоятельства, определения и пр., как правило, идут после сказуемого, то в данной рукописи такой порядок слов в предложении нечастое явление. Если в рукописи А یکی از بزرگان گفت پادشاهیرا (л. 24), то в данном списке (л. 65) یکی از بزرگان پادشاهیرا گفت; если в рукописи А (л. 29) فلان نعمتی دارد بیقیاس, то здесь (л. 80) فلان نعمت بیقیاس دارد и пр.

Иногда наблюдаются перестановка рассказов (пропущенные рассказы восстанавливаются в конце глав), пропуск отдельных бейтов, предложений и слов, добавление арабских формул (типа بعون الله الملك المنان) и лишних подзаголовков. Однако эти мелкие ошибки и искажения, носящие в основном характер корректуры переписчика, ни в коей мере не умаляют достоинств рукописи, которая представляет наряду с рукописью А один из лучших списков для восстановления текста *Гулиста̄на* и остальных произведений Са'дӣ.

IV. Рукопись *Гулиста̄на* (рукописный фонд АН Таджикской ССР, шифр 784)

Рукопись небольшого формата. Количество листов — 92. Бумага лощеная, по-видимому, самаркандского изделия. Количество строк на странице — 13. Пагинация восточная, кустод проведен последовательно. Почерк некаллиграфический, но удобочитаемый *наста'лӣк*, с элементами *шикаста*. Текст написан черной тушью и окружен рамкой из золотых и красных линий, названия заголовков выполнены киноварью. В конце первого колофона имелись, по-видимому, соответствующие сведения о переписчике, месте и времени переписки, впоследствии кем-то затертые и заклеенные бумагой, на которой написано известное арабское четверостишие, приписываемое *Гулиста̄ну*. Судя по бумаге и почерку, рукопись переписана в середине XVII в. Далее следует второй колофон со следующей надписью:
تکتب بحمد الله عز و جل و هی نسة الاول بخط المصنف عفا الله تعالی عنه فی

на — рукопись *Гулиста̄на* и *Бӯста̄на)*, переписанные Мух̣аммад-К̣ава̄мом Шӣра̄зӣ [44].

Рукопись *Куллӣйа̄та*, принадлежащая библиотеке Индиа Оффис и подробно описанная Г. Эте [45], отличается от описываемой рукописи лишь тем, что в ней отсутствуют разделы *Маснавӣйа̄т* и *Маз̤хака̄т*, раздел *Хазлӣйа̄т* помещен после *Гулиста̄на*, текст *Бӯста̄на* вписан на полях листов, наблюдается ряд неточностей в названиях других разделов. Эта рукопись тоже не датирована, но есть основание полагать, что она является самой ранней рукописью *Куллӣйа̄та* Саʻдӣ из переписанных Мух̣аммад-К̣ава̄мом Шӣра̄зӣ.

Две другие рукописи произведений Саʻдӣ (одна рукопись — *Куллӣйа̄та* и другая — *Гулиста̄на* и *Бӯста̄на)*, переписанные Мух̣аммад-К̣ава̄мом Шӣра̄зӣ, хранятся в Британском музее и описаны Ч. Рье [46]. Судя по количеству, расположению и оглавлениям разделов, рукопись *Куллӣйа̄та*, хранящаяся в Британском музее, является точной копией нашего (описываемого) списка. Помимо того, она содержит перечень помещенных в ней разделов и две стихотворные хронограммы. По подсчетам Ч. Рье, эти хронограммы дают две даты: 974 и 976 г. хиджры. Первая из этих дат (т. е. 974/1566—67 г.) является годом завершения переписки, а вторая (976/1568—69 г.) — годом окончания иллюстрирования рукописи. Если верить этим хронограммам, которые, впрочем, подтверждаются палеографическими данными, то переписка данной рукописи может быть отнесена к 60-м годам XVI в.

Текст рукописи начинается, как обычно, с предисловия Бӣсутӯна. Так же, как в рукописи А, оно представлено здесь во втором, сокращенном варианте.

Текст *Гулиста̄на* полный, в общем близкий к тексту рукописи А. Начинается как обычно, а кончается:

ما نصیحت بجای خود کردیم * روزگاری درین بسر بردیم
گر نیاید بگوش رغبت کس * بر رسولان پیام باشد و بس .

т. е. отсутствуют заключительные арабские бейты. Лакун нет, но иногда встречаются интерполяции. Так, например, количество стихов упоминав-

---

[44] Переписчик называет себя по-разному: المحمد القوام الکاتب الشیرازی, محمد قوام الشیرازی، محمد بن قوام شیرازی. Нам не удалось найти никаких сведений об этом талантливом каллиграфе, хотя несомненно, что он был одним из высококвалифицированных переписчиков XVI в. Переписанные им рукописи пользовались большим спросом. Судя по числу дошедших до нас рукописей *Куллӣйа̄та* и отдельных сочинений Саʻдӣ, переписанных Мух̣аммад-К̣ава̄мом Шӣра̄зӣ, можно предположить, что он специализировался именно на произведениях Саʻдӣ; это обстоятельство придает особую ценность его рукописям.

[45] H. Ethe, *Catalogue of the Persian Manuscripts in the Library of «India Office»*, vol. 1, p. 668.

[46] Ch. Rieu, *Catalogue...*, vol. II, p. 598.

два первых начальных листа каждого сочинения заполнены между строчек червонным золотом с рисунком цветов и веток. Текст четко выделяется на этом золотом фоне.

Названия глав и разделов, а также подзаголовки типа حکایت в *Бӯстāне* вписаны белилами в специальных изящных картушах. Такие картуши и виньетки имеются в конце почти всех разделов, где вписан تم کتاب или название соответствующего раздела. Стихотворные произведения помещены в двух изящно оформленных колонках, а стихотворные отрывки, вставленные в прозаические сочинения, — в трех колонках. Все строфы и различные двустишия разделов *Муфридāт* и *Руба'ӣййāт* вписаны в отдельные золотые картуши с растительным орнаментом. Эти картуши представляют собой четыре квадратные фигуры, расположенные в определенной симметрии и соединенные друг с другом золотыми линиями.

Подзаголовки и слова типа بیت ، نظم ، شعر и другие исполнены золотом и разными красками. Листы в рамке под текстом покрыты мелким золотым крапом.

Рукопись содержит 12 миниатюр на сюжеты эпизодов из разных сочинений Са'дӣ. Миниатюра на л. 595 затерта. По общему стилю, а также по характеру орнамента в картушах и на переплете миниатюры относятся к гератской школе XVI в.

Текст написан ровным, растянутым красивым *наста'лӣк̣-и джалӣ* (крупным *наста'лӣк̣ом*). Количество строк на листе — 16. Некоторые пропущенные бейты и слова восстановлены на полях тем же красивым, но более мелким *наста'лӣк̣ом.* Пагинация европейская, листы пронумерованы два раза: карандашом (в верхнем левом углу) и черными чернилами (внизу под текстом в середине). Кустод проведен последовательно.

На л. 1^{а} сверху в середине фронтисписа — миндалевидная печать. На золотом фоне печати, обрамленном темно-коричневым зубчатым бордюром, черной тушью почерком *с̱улс̱* написаны следующие слова: سلطان فتحعلی شاه قاجار. На л. 1, 4, 5 и 608 стоит печать Публичной библиотеки и пять персидских печатей, принадлежавших, вероятно, первоначальным владельцам рукописи. Две из этих печатей круглые, две — квадратные, с куфическими надписями, и одна — миндалевидиая. Надписи на них не поддаются чтению. На круглых печатях (одна на л. 5^{а}, другая на л. 608^{б}) имеются даты: 987 (1579—80 г.) и 1179 (1765—66 г.); это, вероятно, даты покупки рукописей. На л. 1^{а} имеется экслибрис шахской библиотеки. На нижнем обрезе рукописи большими буквами почерком *насх̮* написано کلیات سعدی. На л. 608 снизу в колофоне имя переписчика: کتبه محمد قوام الشیرازی «[рукопись] переписал Мух̣аммад-К̣авāм аш-Шӣрāзӣ» и далее: تمام شد کتاب کلیات... مصلح الدین سعدی شیرازی. Дата и место переписки рукописи не указываются. Однако до нас дошли три другие (также богато украшенные) рукописи произведений Са'дӣ (две из них — рукописи *Куллӣййāта* и од-

III. Рукопись *Куллӣйӣта*, Дорн 362 (далее — Ш)

Формат 37×23 *см*, размер текста 33×12 *см*, листов — 609 (два из них форзацы). Количество строк на листе — 18.

Эта рукопись является одним из наиболее полных списков *Куллӣйӣта* Са'дӣ и представляет большой интерес по своему художественному оформлению [42].

Переплет с клапаном, восточный, из толстого плотного литого картона (مغزئی ریخته) [43], оклеенного первоклассным сафьяном (по-видимому, چرم همدانی) черного цвета. Кожа на крышках и клапане покрыта червонным листовым золотом, на котором сделано холодное глубокое тиснение. По краям обеих крышек вытиснены следующие один за другим в одну линию прямоугольники, образующие красивую рамку. Обе крышки и клапан покрыты одинаковым растительным и геометрическим орнаментом, слегка стертым. Совсем стерлись три ромбовидных медальона, расположенные вертикально в центре рамки.

Крышки, клапан и корешок клапана внутри отделаны накладной сеткой из позолоченной кожи — как бы кожаными кружевами — и глубоко тисненными золотыми картушами с орнаментом.

Корешок рукописи из того же блестящего черного сафьяна, что и переплет.

Рукопись сшита разноцветными шелковыми нитями, капитель (شیرازه) вверху и внизу корешка красиво обшита немного выше уровня обреза рукописи. Сохранность переплета хорошая, слегка испорчены лишь края и углы крышек и корешка.

Бумага шелковая, белая с желтоватым оттенком, плотная, хорошо лощеная, высокого качества. Форзац и последний незаполненный лист рукописи из более толстой бумаги того же сорта. Первый лист с фронтисписом, а также лист 607, слегка разорванные по краям, аккуратно подклеены.

На некоторых листах имеются темные желтые пятна и помарки, в основном на полях. Рукопись мало читана, общее состояние ее хорошее.

Тексту предшествует роскошной фронтиспис на двух листах, украшенный растительным и геометрическим орнаментом. В верхнем и нижнем кругах на золотом фоне белилами вписаны слова کتاب کلیات, а также имя автора с традиционными славословиями и эпитетами, а в средних, больших, кругах — начало предисловия Бӣсутӯна. В начале каждого раздела в рамке, окружающей текст, — красивые заставки. Помимо этих заставок,

---

[42] Ввиду того что этот список имеет большое значение для изучения истории художественной рукописи Востока, недостаточно освещенной в литературе, целесообразно дать сравнительно подробное описание его внешних данных.

[43] Об этих терминах подробно см.: А. А. Семенов, *Гератская художественная рукопись эпохи Навои и ее творцы* (сб. «Алишер Навои», М.—Л., Изд-во АН СССР, 1940), стр. 177, сл.

Эти архаизмы, восходящие, безусловно, к языку оригинала, в большинстве случаев не зафиксированы в других рукописных списках и печатных изданиях *Гулистāна*, где они заменены в соответствии с нормами языка, современного переписчикам. Сохранение этих архаизмов в данной рукописи свидетельствует о ее близости к тексту оригинала.

Конечно, в рукописи нередко встречаются описки, пропуски отдельных слов, а иногда и целых предложений, перестановки и добавления некоторых фраз и выражений. Так, например, часто встречаются перестановки слов, предложений и стихов и т. д.

Наблюдаются лишние подзаголовки, вроде: ثنای باذشازادهٔ جهان سعد بن ابوبکر بن سعد بن زنگی ذکر امیر کبیر فخر الدین ابو بکر بن سعد بن زنگی и т. д. Часто в конце предложений, в особенности в конце рассказов и глав, добавляются арабские фразы (формулы) типа: على خير خلقه و صحبه و سلم و بالله التوفيق и пр.

Нередки также добавления отдельных слов, как, например: شرطمحبت حوب و вместо خوب و لطیف و نازکست; شرط مودت نباشد вместо و مودت نباشد لطیف است.

Однако эти мелкие ошибки и искажения не вызывают особых затруднений в определении правильного чтения, которое в таких случаях легко восстанавливается при помощи других рукописей.

Особый интерес представляет расположение стихов и последовательность изложения в известном рассказе VII главы جدال سعدی با مدعی در بیان توانگری و درویشی — «Спор Са'дӣ с лжедервишем по поводу богатства и бедности». Текст этого рассказа *Гулистāна* совершенно перепутан переписчиками и в различных списках и изданиях представлен в разной последовательности.

По сравнению с другими рукописями текст «Спора» в данном списке расположен в наиболее последовательном виде, определяемом логическим ходом повествования. Обращает на себя внимание и то обстоятельство, что на протяжении всего текста перед стихами, а также перед изречениями VIII главы отсутствуют подзаголовки типа: نظم, مثنوی, رباعی, فرد, قطعه, عبرت, موعظه, وعظ, نکته, لطیفه и пр. Стихи и изречения, как правило, не имеют подзаголовка и отделяются друг от друга тремя красными точками. Перед стихами только изредка попадаются следующие подзаголовки: بیت и شعر, а перед изречениями и афоризмами: حکمت и پند. Это явление не случайное, оно наблюдается во всех старых рукописях *Гулистāна* и *Куллӣйāта* Са'дӣ.

Как явствует из всего сказанного, в данной рукописи текст *Гулистāна*, как и других помещенных в ней произведений, является одним из наиболее близких к первоначальной авторской редакции оригинала.

لوان فی یوم التلاق مکانة * عند الروف لقلت یامولانا
انی المسی و انت مولی محسن * هاقد اسات و اطلب الاحسانا

Одно из главных достоинств текста — почти полное отсутствие лакун, интерполяций и других крупных искажений. Из текста исключены почти все интерполированные стихи и рассказы, известные по большинству рукописных списков и изданий *Гулистāна.*

Например, почти во всех известных нам рукописных списках *Гулистāна* (за исключением положенного в основу *Куллūйāта* Са'дū, изданного Мухаммад 'Алū Фӯругū) число стихов знаменитого *маснави* из предисловия, начинающегося словами هردم از عمر میرود نفسی , колеблется между 18 и 20 бейтами. Однако в данной рукописи это стихотворение представлено в 12 бейтах, как должно быть в оригинале.

В тексте отсутствует известное стихотворение (начало: ندانی که من در اقالم غربت * چرا روزگاری بکردم درنگی), принадлежащее к разделу *Хавāтим,* но затем включенное в большинство рукописей и во все издания *Гулистāна.* Отсутствует также рассказ об обжоре (начало: حکایت:یکی توبه بسیار کردی و باز شکستی), приписываемый Са'дū и включенный в III главу *Гулистāна.*

Рукопись содержит большое количество подлинных стихов, отсутствующих в большинстве списков и изданий *Гулистāна.* В качестве примера можно привести двустишие, написанное Са'дū на ширазском диалекте. Это двустишие из конца VI главы *Гулистāна* обычно опускалось не понимавшими его переписчиками, так что из всех доступных нам рукописей *Гулистāна* оно сохранилось только в данном списке. Из литографированных и печатных изданий *Гулистāна* этот бейт приводится в *Куллūйāте* Са'дū, изданном Мухаммадом 'Алū Фӯругū, где это двустишие представлено в следующем виде:

پر هفطا ثله جونی میکند* عشغ معری فخی و بونی چش روشت

В описываемой рукописи этот бейт дан в ином правописании:

پر هفتاثله جوانی میکاند * عشغ وخی و بنی چش روشت

Сохранение этого двустишия, а также его своеобразное правописание подтверждают наше предположение, что рукопись переписана в Ширазе и переписчик, хорошо зная родной диалект, старался передать его особенности в письме. Рукопись сохраняет также довольно большое количество грамматических и лексических архаизмов, нехарактерных для позднейших рукописей и очень редко встречающихся в печатных изданиях *Гулистāна.*

Из многочисленных лексических архаизмов можно указать на следующие: کی «кто» (вместо که); آنک «тот, кто, который» (вместо آنکه); آنچ «то, что» (вместо آنچه); پیامبر или پیغامبر «пророк» (вместо پیغمبر); اسپاهان «Исфаган» (вместо اصفهان); پارس «Фарс» (вместо فارس); نبشتن «писать» (вместо نوشتن); شدن — в значении «ходить, идти» и др.

аш-Шӣра̄зӣ..., ...ʻАбдалла̄х ибн Х̣усайн ибн ʻАбдалла̄х аш-Шӣра̄зӣ в четверг 21-го раби' II 787 г. (в субботу 2 июня 1385)» [40].

Исходя из нисбы переписчика и по некоторым другим данным, о которых будет сказано ниже, можно предположить, что рукопись переписана в Ширазе. Текст рукописи начинается с предисловия Бӣсӯтӯна [41]. В данном списке оно представлено во втором, сокращенном варианте, в котором отсутствуют многие цитаты из Корана и традиционное славословие в конце текста.

В данном списке: а) отсутствует раздел арабских касыд قصايد عربى; б) в отличие от общеизвестных редакций большинство сочинений Са'дӣ представлено в «сокращенном» виде; в) разделы قطعات, مفردات, رباعيات и صاحبيه содержат большое количество стихов из *Бӯста̄на* и главным образом из *Гулиста̄на;* г) все разделы расположены в порядке, указанном во втором предисловии Бӣсӯтӯна.

Текст рукописи представляет исключительный интерес, так как это один из самых старых точно датированных списков *Куллӣйа̄та* Са'дӣ. Как указано выше, рукопись переписана в 1385 г., т. е. через 50 лет после появления второй редакции *Куллӣйа̄та* Са'дӣ, выполненной Бӣсӯтӯном.

Судя по неряшливому, хотя удобочитаемому почерку, весьма примитивному оформлению, отсутствию раздела арабских касыд, рукопись переписана не для продажи и не по заказу, а изготовлена для какой-либо вакуфной библиотеки или же для личного пользования переписчика.

Необходимо отметить, что это обстоятельство благоприятно отразилось на качестве переписанного текста.

Судя по количеству и расположению разделов, а также по помещенному в начале текста предисловию Бӣсӯтӯна, рукопись воспроизводит текст второй редакции Бӣсӯтӯна.

Однако из сравнения с другими рукописями, переписанными с бисутуновских редакций, как старыми, так и позднейшими, явствует, что данный список является наиболее достоверным и близким к оригиналу. Это обстоятельство объясняется, возможно, тем, что переписчик, не особенно доверяя тексту бисутуновской редакции, несомненно содержавшей большое количество крупных искажений, одновременно пользовался другими, вероятно, более старыми, чем бисутуновская редакция, списками *Куллӣйа̄та* или отдельных произведений Са'дӣ.

Текст *Гулиста̄на* полный, начинается, как обычно, со слов منت خدايرا عز و جل, а кончается не имеющими отношения к *Гулиста̄ну* арабскими стихами:

---

[40] В тексте и в переводе опускаются славословия и эпитеты переписчика.

[41] ʻАлӣ ибн Ах̣мад ибн Абӯ Бакр Бӣсӯтӯн — первый редактор полного собрания сочинений — *Куллӣйа̄та* — *Са'дӣ*. Бӣсӯтӯн дважды отредактировал *Куллӣйа̄т* Са'дӣ, снабдив его своим предисловием. Первая редакция его относится к 1326 г., а вторая — к 1334 г.

не поддаются расшифровке. На листе, наклеенном при реставрации на заглавный лист рукописи, красным *сулсом* вписан известный экслибрис вакуфной библиотеки мавзолея шейха Сафӣ ад-Дӣна [38].

Миниатюр, *ʻунвāна* и особых украшений нет. Текст *Бӯстāна*, а также других стихотворных сочинений вписан в четырех колонках, а текст *Гулистāна* и всех остальных прозаических разделов окружен рамкой. Стихи *Гулистāна* расположены один за другим в одну строчку и отделены друг от друга тремя красными точками. Прямоугольники для названий разделов, колонки и полосы рамок исполнены красной тушью (киноварью). Основной текст переписан черной тушью. Оглавления, отдельные подзаголовки внутри текста (حکایت, بیت, شعر) и цитаты из Корана исполнены красной тушью. Почерк рукописи старинный, некрасивый, но удобочитаемый *насх-и хафӣ* (бисерный, мелкий *насх*) с отдельными элементами *таʻлӣка* и *сулса*, принадлежащий на протяжении всей рукописи одной руке. Исключения составляют названия глав и отдельных пьес *Бӯстāна*, вписанные позднее, черной тушью другой рукой почерком *сулс-и джалӣ* (крупный *сулс*). В письме применены скорописные приемы (лигатуры, сокращенное написание *алиф-лāма*, *йай* и *нӯна*, пропуск диакритических точек, замена трех точек одной и пр.).

К особенности письма относятся также правописание *алифа* с *маддой* в середине и конце слов и сохранение на всем протяжении рукописи исторической орфографии ذ — *дāл-и манкӯта*.

Некоторые орфографические особенности являются, видимо, отражением современных переписчику местных фонетических особенностей, как, например, частая замена *гайна гāфом* или *кāфом*: گوچ вместо غوچ, شلقم вместо شلغم и пр.

На полях иногда встречаются отдельные поправки и вставки пропущенных и неразборчиво написанных слов и другие приписки, не имеющие к тексту никакого отношения. Эти приписки сделаны разными почерками и другой рукой.

На последнем листе (214б) и колофоне, разграфленном красными линиями, дата и имя переписчика: ...فرغ من تحریره الدیوان املح الکلام و افصح البیان سحبان ثانی مشرف الدنیا و الدین سعدی الشیرازی... العبد الضعیف الخیف المحتاج الی رحمة الله...عبد الله بن حسین بن عبد الله الشیرازی فی یوم الخمیس حادی عشرین ربیع الثانی سنه سبع و ثمانین و سبع مائة «закончил переписку этого дивана — прекраснейшего по слогу и красноречивейшего по изложению, [принадлежащего] второму Сахбāну [39], Мушриф ад-Дӣну Саʻдӣ

---

[38] Надписи на печатях и данный экслибрис с переводом на французский язык помещены в описании Дорна.

[39] Сахбāн из племени ваʻил — знаменитый арабский оратор, современник халифа Муʻавии (660—781).

от лица автора: چنانك گفته‌ام «как сказано мною», или وگفته‌ام «и мною сказано», или باز ایراد کردم «еще выразился я [так]», или ودیگر گفته‌ام «еще сказано мною» и т. д. После этих явно интерполированных указаний приводится соответствующее стихотворение. Эти замечания переписчика представляют для нас исключительный интерес.

Таким образом, обобщая изложенное выше, приходится признать эту рукопись, невзирая на ее отдельные дефекты, одним из древнейших и достовернейших списков *Гулистāна*, как, впрочем, и других сочинений Са'дӣ.

II. Рукопись *Куллӣййāта*, Дорн 361 (далее — А) [37]

Формат 31×22 *см*, размер текста 22×17 *см*, листов — 214. Количество строк на листе — 23. Кустод проведен последовательно.

Рукопись дважды реставрирована. Переплет с клапаном, восточного происхождения, кожаный, темно-коричневого цвета. Форзацы из толстой европейской бумаги белого и серого цвета. Каждый лист рукописи вырезан по краям рамки и наклеен на лист толстой нелощеной восточной бумаги, под которой остался заглавный лист рукописи. На свет можно различить, что надписи на заглавном листе, вписанные позднее другой рукой (почерком *наста'лӣк* и *шикаста)*, представляют собой отдельные стихи из *Гулистāна* и не имеют никакого отношения к названию данной рукописи. Последний лист снизу разорван во многих местах, но впоследствии подклеен. Разрывы не касаются колофона. Недостает двух листов между лл. 213—214, вследствие чего образовалась довольно большая лакуна в тексте, поглотившая значительную часть конца *Руба'ӣййāт* и начала *Муфридāт*. В остальном общее состояние рукописи хорошее, и текст сохранился полностью. Реставрация коснулась главным образом переплета, начальных и конечных листов рукописи. Отдельные мелкие повреждения (пятна от сырости, оборванные и впоследствии подклеенные углы и края листов, небольшие помарки и отверстия на листах, слегка стершиеся слова в тексте) не вызывают особых затруднений при чтении. Бумага твердая, лощеная, белая с желтоватым оттенком (иранская), шелковая. Пагинация европейская. На первом и последнем листах (л. 1^{а} и 214^{б}) поставлена круглая печать вакуфной библиотеки мавзолея шейха Ṣафӣ ад-Дӣна в Ардебиле с надписью وقف آستانهٔ متبرکهٔ صفیه صفویه سنه ۱۰۱۷ и печать с инициалами («ИБ») императорской библиотеки. На некоторых листах имеются еще две другие, персидские печати (вероятно, первоначальных владельцев рукописи), одна квадратная, другая круглая. Надписи на них

[37] Подробное описание этой и последующих рукописей дано нами в специальной работе, см.: Р. М. Алиев, *Рукописи «Гулистана» Са'ди Ширази в Государственной Публичной библиотеке им. М. Е. Салтыкова-Щедрина*, Труды Государственной Публичной библиотеки им. М. Е. Салтыкова-Щедрина, т. II(V), Л., 1957, стр. 55 и сл.

сание которого, как показал анализ, воспроизводит авторскую редакцию оригинала.

Стихи и афоризмы в тексте рукописи отделяются тремя красными звездочками, не имеют подзаголовков типа نظم, وعظ, لطيفه, مثنوى, قطعه и т. д. Только изредка встречаются следующие подзаголовки: شعر, بيت.

Вместе с тем следует указать, что список имеет и ряд дефектов. Главный из них заключается в том, что в тексте есть крупные лакуны, поглощающие десять рассказов из разных глав. Из первой главы опущены рассказы 12, 13, 15, 16, 18, 25, 28, 29 (рассказов 7, 9 и 10 нет на своих местах, они помещены после рассказа 17), из третьей главы — рассказ 25, из пятой главы рассказ 25. Нередко встречаются также мелкие сокращения. Однако эти сокращения легко поддаются реконструкции при помощи других списков *Гулистāна*.

В рукописи имеются и отдельные интерполированные слова. Это наблюдается главным образом в тех случаях, когда текст рассказов или же отдельных предложений кончается в середине листа, не доходя до установленной линии конца строк. В таких случаях, чтобы заполнить пустое место, переписчик добавляет несколько слов и таким образом доводит строку до конца. Эти слова, как правило, оказываются синонимами того слова, которым кончается подлинный текст рассказа или предложения. Число таких интерполированных слов переписчик иногда доводил до шести и семи. Вследствие этого подобные добавления переписчика (который был, судя по ряду ошибок и описок, не особенно грамотен) часто носят явно абсурдный характер и легко выделяются из основного текста.

Особо следует остановиться на одной группе интерполированных слов, которые обязаны своим происхождением не воле случая в процессе переписки и не невежественности переписчика. Часть этих добавлений возникла в результате филологических наблюдений каллиграфа. Как будет показано ниже, большинство стихотворений *Гулистāна* было написано поэтом значительно раньше, чем само сочинение целиком. Ранее написанные стихи впоследствии были отредактированы, немного «починены», по выражению самого Са'дӣ, и включены в *Гулистāн*. Это обстоятельство было замечено многими переписчиками *Гулистāна*, и некоторые из них продолжали дело автора в этом направлении. Как удалось нам установить, многие позднейшие переписчики, следуя примеру самого Са'дӣ, часто включали в текст *Гулистāна* стихотворения, извлеченные ими самими из разных сочинений автора, даже из тех, которые были написаны поэтом позже *Гулистāна*.

Наш же каллиграф никаких новых стихов не добавил, но, чтобы выделить именно те стихотворения, которые автором были написаны раньше самого произведения и впоследствии после соответствующей редакции использованы в *Гулистāне*, перед подобными отрывками отмечает якобы

опубликованы) كه . Что же касается списка *Шāх-нāма*, то здесь наряду с كى изредка встречается كه.

Судя по дошедшим до нас многочисленным рукописям, уже в первой половине XIV в. изображение союза *ки* через *йай* считалось архаизмом и отклонением от общепринятых норм орфографии. Так, в одной рукописи *Дӣвāн-и* Са'дӣ, переписанной в 1321 г. и хранящейся в рукописном фонде Института востоковедения АН Узбекской ССР в Ташкенте[35], союз *ки* повсюду изображен через *хā-и хаввав*, т. е. в том виде, в котором пишется он сейчас. В этой рукописи كى попадается только изредка.

То же самое наблюдаем мы и в рукописи *Шāх-нāма* Фирдоуси, переписанной в 1333 г. и хранящейся в Ленинградской Публичной библиотеке им. М. Е. Салтыкова-Щедрина[36].

В сталинабадском же списке очень редко встречается написание *ки* через *хā-и хаввав*. На протяжении всей рукописи систематически этот союз представлен в старой форме كى . Более того, даже слово بلكه («может быть») последовательно пишется بل كى . Эта графическая особенность не оставляет никаких сомнений в том, что рукопись писана в конце XIII в. или самое позднее в середине 10-х годов XIV в. Помимо того, в письме рукописи содержится и ряд других особенностей, как, например, сохранение *дāл-и манқӯта* ذ, пропуск диакритических точек, архаическое правописание многих слов: آنك или آنكى вместо آنكه, آنچ вместо آنچه, چندانك вместо چندانكه; сохранение старой формы желательного наклонения (نكه دآراذ вместо обычного نكه دارد), постоянное сопровождение *алифа* в середине слога или слова *маддой* (پآدشاه вместо обычного پادشاه), систематическая замена трех точек одной и т. д.

Особо следует отметить еще одну существенную графическую особенность, свойственную спискам XIII в. На протяжении всего текста *Гулистāна*, как, впрочем, и других разделов, слова, даже заимствованные из арабского языка, оканчивающиеся на *алиф*, независимо от их положения и контекста, имеют при себе и *йай*, как, например, بقاى , لقاى , جزاى , هماى رضاى и т. д. вместо обычных هما , جزا , لقا , بقا , رضا и т. д.

Текст *Гулистāна* свободен от традиционных интерполяций и искажений, язык архаичен. Рукопись сохраняет все старые лексические и грамматические формы. Чтения, предлагаемые этим списком, в самых важных и сомнительных случаях поддерживались чтениями других древнейших рукописей. В рукописи приводится бейт на ширазском диалекте, правопи-

---

[35] См.: А. А. Семенов, *Собрание восточных рукописей АН Узбекской ССР*, Ташкент, 1954, т. II, № 120.

[36] [Dorn], *Catalogue des manuscrits et xylographes orientaux de la Bibliothèque Impériale Publique de St. Pétersbourg*, St.-P., 1850, № 329; подробное описание см.: Л. Т. Гюзальян и М. М. Дьяконов, *Рукописи «Шах-наме» в ленинградских собраниях*, Л., 1934, стр. 1—5.

на синем фоне, вписаны названия разделов. Текст на страницах заключен в рамки из красных линий.

После каждого сочинения имеются также небольшие концовки, вернее колофоны, очень примитивной работы.

Листы 1[б] и 2[а] представляют собой своеобразный фронтиспис. Эти листы содержат начало текста первого раздела *Куллийāта*. По верхнему и нижнему краям они богато украшены орнаментированной надписью куфическим почерком.

Лист 1[а] списка служит титулом и содержит оглавление рукописи. Названия разделов, включенных в рукопись, вписаны золотом в 16 кругах (два круга не заполнены).

Почерк рукописи старинный, четкий, красивый, но не каллиграфический *насх*. Заглавия и некоторые подзаголовки написаны почерком *сулс*. Основной почерк текста на протяжении всей рукописи принадлежит одной руке. Кустод проведен последовательно, почерком *шикаста* без диакритических точек. В тексте имеются две большие лакуны, поглотившие раздел *Хабисāт* и значительную часть *Маджалис-и панджгāна*.

Точная дата переписки рукописи и имя переписчика неизвестны. В середине и конце текста *Гулистāна* и в колофоне имеются даты 643 (1245—46), 663 (1264—65) и 669(1270—71). Однако эти даты, согласно которым рукопись написана при жизни автора, как показали А. Н. Болдырев и А. Шаханшаев, не соответствуют действительности. Как явствует из содержащихся в тексте формул пиетета типа نور الله قبره («Да сделает Аллах светлой его могилу!») и رحمة الله عليه («Да помилует его Аллах!»), рукопись переписана после смерти Са'ди.

А. Н. Болдырев и А. Шаханшаев относят дату переписки списка к 40—50-м годам XIV в. Однако, судя по графическим особенностям, рукопись написана вскоре после смерти Са'ди, в конце XIII в.

Одним из несомненных доказательств этого предположения служит архаичное, вышедшее из употребления к концу XIII в. правописание союза *ки* через *йай* کی вместо характерного для периода после XIII в. написания که. Насколько нам известно, подобное правописание союза *ки* повсеместно применялось только до конца XIII в. Для подтверждения сказанного достаточно сослаться на рукопись *Китāб-и рукн-и му'āмилāт*, переписанную в 1188 г.[33], и на старейший из дошедших до нас списков *Шāх-нāма*, датирующийся 1276 г.[34] Интересно отметить, что в первой из указанных рукописей союз *ки* пишется исключительно через *йай* — کی и ни разу не встречается (во всяком случае в тех отрывках, клише которых

[33] О. Л. Вильчевский, *Новый источник для характеристики мировоззрения городского населения Ирана в X—XI веках* («Советское востоковедение», 1955, № 1), стр. 96—103.

[34] Ch. Rieu, *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, vol. 2. London, 1881, p. 533 a. o.

Таким образом, можно сказать, что все существующие издания *Гулистāна*, одни в большей степени, другие в меньшей, отличаются от первоначальной авторской редакции оригинала, и ни одно из них не является полноценным критическим изданием, удовлетворяющим всем требованиям науки. Слова проф. Е. Э. Бертельса, сказанные им тридцать лет назад, сохраняют свое значение и по сей день: «...до сих пор хорошего издания „Гулистана" нет. Расхождения текста в рукописях и... изданиях громадны. Нужна большая и тщательная критика текста» [31].

Само собой разумеется, что без надежного издания текста *Гулистāна*, воспроизводящего в пределах максимально возможного первоначальную авторскую редакцию оригинала, невозможно изучение и исследование *Гулистāна* как литературного памятника.

Без наличия критического текста никакая иная работа успешно осуществлена быть не может, ибо всякое исследование прежде всего предполагает какую-то уверенность в том, что данная строка или формулировка действительно принадлежит данному произведению, а не является позднейшим дополнением, переделкой.

Таким образом, подготовка и издание критического текста *Гулистāна*, отвечающего всем требованием науки и призванного дать ученым надежную основу для изучения и серьезного исследования этого замечательного памятника литературы, культуры и социальной жизни иранских народов XIII в., — одна из неотложных и почетных задач советского востоковедения.

* *
*

Для подготовки предлагаемого критического текста *Гулистāна* нами были использованы следующие рукописи, комментарии и издания.

I. Рукопись *Дйвāн-и шейх Са'дӣ Шӣрāзӣ*, рукописный фонд АН Таджикской ССР, шифр 503 (далее — С) [32]

Формат 20×22 *см*. Количество листов — 192. Рукопись хорошей сохранности. Переплет кожаный, с тиснением, коричневого цвета, крепкий.

Бумага шелковая, лощеная, неизвестного происхождения. Текст написан черной тушью, подзаголовки — киноварью.

В начале рукописи, а также в начале каждого раздела имеются небольшие заставки с орнаментом. В этих заставках, исполненных золотом

[31] Е. Э. Бертельс, *Курс истории персидской литературы* (конспект лекций, записанный студ. Г. Птицыным), ЛИФЛИ, изд. ЛГУ, 1937, стр. 200.

[32] Подробное описание см.: А. Шаханшаев, *Несколько рукописей из собрания Государственной Публичной библиотеки в Сталинабаде*, Труды Таджикской базы АН СССР, 1938, т. IX, стр. 41—47. Рукопись описана совместно с А. Н. Болдыревым.

Кроме того, сами издатели *Гулистāна*, как мы показали выше, в основном преследовали лишь чисто практические цели, вследствие чего ни в одном из перечисленных изданий текст не документирован, не указаны разночтения и варианты. Необходимо отметить, что *Гулистāн* как литературный памятник имеет свою историю, весьма важную для критики текста. Однако история текста никак не показана в этих изданиях, что лишает исследователя возможности критических суждений в работе над памятником.

Все сказанное в полной мере относится также к новейшим изданиям *Гулистāна*, опубликованным иранскими учеными и любителями литературы: 1) персидским издательским товариществом в Берлине «Кавиани» (Берлин, 1922); 2) Мух̣аммадом Х̣усейн-х̣āном Фурӯг̣ӣ (Тегеран, 1930) и 3) 'Абд ал-'Азӣмом К̣арӣбом Г̣аракāнӣ (Тегеран, 1937).

Из новейших публикаций лучший текст, лучшую редакцию *Гулистāна* дает издание Мух̣аммада 'Алӣ Фурӯг̣ӣ, опубликованное в 1936 г. в Тегеране [27].

Текст этого издания *Гулистāна* второй раз был перепечатан в составе *Куллӣйāта* Са'дӣ, изданного также Фурӯг̣ӣ в том же году в Тегеране [28]. Впоследствии текст Фурӯг̣ӣ печатался еще два раза [29].

Благодаря прекрасному знанию языка и классической персидской литературы Фурӯг̣ӣ удалось хорошо разобраться во многих трудных местах текста *Гулистāна*. В основу текста Фурӯг̣ӣ положил старую (конца XIII в.), но весьма дефектную рукопись (переписанную в Исфагане), которую он сличил с восемью другими рукописями XIV в., находящимися в Иране, Лондоне, Париже, Оксфорде и Бомбее.

Однако при всех значительных достижениях Фурӯг̣ӣ его издание также не может быть названо научно обоснованным и критическим, как это признает, впрочем, и сам издатель [30]. Действительно, в издании Фурӯг̣ӣ, рассчитанном прежде всего на широкие круги читателей, не выполнено основное условие критики текста, т. е. текст не документирован, не указаны разночтения и варианты, и, следовательно, остается скрытой история изменения текста *Гулистāна* в течение семи веков. Помимо того, Мух̣аммад 'Алӣ Фурӯг̣ӣ не привлек к работе над текстом сочинений Са'дӣ старейших и лучших списков *Гулистāна* и *Куллӣйāта* Са'дӣ, находящихся в книгохранилищах Советского Союза, и составление критического текста *Гулистāна* еще не может считаться им завершенным.

---

[27] گلستان سعدی، درتحت نظر جناب آقای محمد علی فروغی، طهران، ۱۳۱۶

[28] کلیات سعدی شیرازی، بتصحیح و اهتمام محمد علی فروغی، طهران، ۱۳۱۶

[29] کلیات شیخ سعدی، از روی نسخه‌ که جناب آقای محمد علی فروغی تصحیح فرموده‌اند، طهران، شهریور، ۱۳۲۱

[30] Там же, стр. 3.

Далее Джонсон выражает надежду, что все эти серьезные дефекты предшествующих изданий совершенно устранены в данном выпуске. В этом отношении Джонсон проделал действительно большую работу; в остальном же его издание ничем не отличается от предшествующих публикаций, ибо содержит все те же недостатки.

Через девять лет после издания Джонсона одновременно появились еще две публикации *Гулистāна*, выполненные английскими учеными: одна — Нассау Лисом [24] и другая — Джоном Платсом [25].

Эти издания текста *Гулистāна*, также снабженные необходимой огласовкой и хорошими словарями, выпущены (как и большинство указанных выше публикаций) в учебных целях и нисколько не претендуют на какое-либо научное значение.

Перечисленные издания *Гулистāна*, помимо многочисленных, чисто механических ошибок и опечаток, содержат довольно большое количество интерполяций и позднейших наслоений (например, число слов в одних только интерполированных подзаголовках типа پند، شعر، نظم، بيت، مثنوى и посвящениях, вроде درمدح اتابك ابوبكر سعد بن زنگى и пр., в каждом из этих изданий доходит до 1500), пропусков стихов, рассказов и отдельных слов подлинного текста *Гулистāна*. Имена собственные, встречающиеся в тексте, а также текст отдельных рассказов, в которых автор описывает те или иные исторические факты и события и различные эпизоды из своей жизни, как будет показано ниже, искажены до неузнаваемости.

Язык *Гулистāна*, отличающийся архаичностью, во всех перечисленных изданиях модернизирован и, следовательно, совершенно искажен.

Еще А. Е. Крымский, перечисляя указанные выше издания *Гулистāна*, отмечал, что текст *Гулистāна* еще больше, чем текст другого знаменитого произведения Са'дӣ — *Бӯстāна*, «отличается неустановленностью, разночтениями, наличностью или отсутствием тех или других фраз и даже целых рассказов» [26].

Почти все перечисленные выше публикации *Гулистāна* осуществлены до второй половины XIX в. При тогдашнем состоянии науки подготовка и издание научно обоснованных, критических текстов литературных памятников Востока были невозможны. Как известно, до второй половины XIX в. почти во всех книгохранилищах мира отсутствовали каталоги рукописных собраний. Вследствие этого лучшие из выявленных к тому времени списков *Гулистāна* оставались неизвестными. При публикации текста издателям приходилось пользоваться случайно оказавшимися в их распоряжении рукописями без особого критического отбора.

---

[24] W. Nassau Lees, *The Gulistan of Sadi Shirazi*, with punctuation and the necessary vowelmarks, Calcutta, 1874.

[25] J. Platts, *The Gulistan of Sadi Shirazi*, carefully collated with original mss. with full vocabulary, London, 1874.

[26] А. Е. Крымский, *История Персии...*, т. III, стр. 439.

диакритических знаков. В данном издании, говорит издатель, все указанные недостатки и связанные с ними трудности полностью устранены.

Далее Иствик указывает, что «издание 1827 г. (т. е. изд. Кокса. — *Р. А.)*, которое основывается на тексте Гладвина, было взято в основу настоящей публикации, но некоторые его чтения были исправлены» [16]. Перечень исправленных Иствиком чтений включает 229 слов.

В предисловии оговорено также, что издатель не счел нужным печатать некоторые стихи и рассказы, «несоответствующие вкусам европейцев». В общей сложности опущено 15 рассказов (10 рассказов из V главы, 1—из II главы, 2 — из VI главы и 2 — из VII главы), а также большое количество стихов. Издание Иствика, не претендующее на какое-либо научное значение, в то же время, как указывал А. Е. Крымский, «для студенческого изучения... в высшей степени удобно» [17]. Впрочем, в этом отношении (благодаря введенным в текст огласовкам) не менее удобным является издание известного востоковеда Шпренгера [18]. Как указывает А. Е. Крымский, издание Шпренгера, в основу которого была положена рукопись 1690 г., изготовленная для индийского султана Āламгӣра Аурангзӣба, значительно отличается от общепринятой редакции [19].

Шпренгер, как и другие издатели *Гулистāна* XIX в., преследовал чисто учебную цель, и, судя по тексту Джонсона, несколько лет спустя перепечатавшего текст Шпренгера, научная ценность его издания является весьма сомнительной.

Через 12 лет после Шпренгера другой английский иранист, Ф. Джонсон, выпустил в Лондоне [20] новое издание *Гулистāна* с приложением персидско-английского словаря [21].

В своем кратком предисловии издатель отмечает, что «основные чтения издания Шпренгера (Калькутта, 1851) были приняты для настоящей публикации» [22]. Задача, которую ставил себе Джонсон, заключалась в том, чтобы снабдить все арабские стихи, пословицы, выражения, цитаты из Корана, рассыпанные по *Гулистāну*, полной огласовкой, диакритическими знаками, а также хорошим арабским глоссарием. По мнению издателя, «все существующие словари-глоссарии очень мало помогают студентам усвоить арабскую часть *Гулистāна*» [23].

---

[16] Ibid., p. 2.

[17] А. Е. Крымский, *История Персии...*, т. III, стр. 442.

[18] A. Sprenger, *The Gulistan of Sa'di*, edited in persian with punctuation and the necessary vowelmarks for the use of the college of Fort—William, Calcutta, 1851.

[19] А. Е. Крымский, *История Персии...*, т. III, стр. 442.

[20] Не в Гертфорде, как указывает А. Е. Крымский. См. *Историю Персии...*, т. III, стр. 442.

[21] F. Johnson, *The Gulistan (Rosegarden) of Shaikh Sadi of Shiraz*, A new edition with a vocabulary, London, 1863 (текст 170 стр. in-folio, словарь 128 стр.).

[22] F. Johnson, *The Gulistan...*, p. 1.

[23] Ibid., p. 2.

ибо изобилует многочисленными, отсутствовавшими в предшествующих изданиях интерполяциями (например, касыда, восхваляющая атабека Абу-Бакра ибн Са'да ибн Занги, начало ندانی که من در اقالیم غربت, рассказ об обжоре, включенный в III главу, стихотворение, начало مایهٔ عیش آدمی شکم است), лакунами и другими искажениями. Нередко издатель обнаруживает полнейшую неосведомленность в персидском языке и поэзии. Так, часто предложения, написанные в оригинале рифмованной прозой (سجع), выдаются за стихи. Издание Гладвина, так же как и его перевод, по сравнению с изданиями Генция и Харингтона даже для того времени сделаны очень плохо и не представляют никакой научной ценности.

Через год после издания Гладвина (1807) другой английский ориенталист, Джемс Дюмулен, выпустил свое издание *Гулистāна* вместе с новым английским переводом [12].

Дюмулен в основном повторил текст издания Генция, подправив только некоторые его ошибки и опечатки.

После Дюмулена за издание *Гулистāна* взялся англичанин Дж. Л. Кокс, который опубликовал его в 1827 г. в Лондоне. Как указывает А. Е. Крымский, «Кокс основывался на тексте Гладуина и лишь чуть-чуть его подправил» [13].

Следующее издание *Гулистāна* было осуществлено в 1828 г. в Париже французским ориенталистом М. Семеле [14]. Как указывает издатель в своем преднслови, в основу текста положено тебризское издание *Гулистāна* 1824 г. и какая-то рукопись, тексты которых сверялись с изданием Генция и Гладвина. Тем не менее издание Семеле, за исключением некоторых второстепенных исправлений, не отличается существенно от издания Генция и, помимо того, не является полным, так как опускает около десяти рассказов из разных глав.

Литографированный текст этого издания, который был переписан самим Семеле, совершенно неудобочитаем и содержит массу опечаток и ошибок чисто механического характера.

Более совершенный в техническом отношении, но неполный текст *Гулистāна* издал в 1850 г. в Гертфорде английский иранист Э. Б. Иствик [15].

В предисловии, говоря о целях своей работы, Иствик отмечает, что после 1827 г. не появилось ни одного издания *Гулистāна*, а все имеющиеся страдают отсутствием словарей, комментариев, необходимых огласовок и

---

[12] J. Dumoulin, *The Golistan or Rosegarden of the celebrated Muslehuddeen of Shirauz surnamed Shaikh Sadi*, with an English translation, embellished with notes, Calcutta. 1807 (текст 230 стр. in-folio и XVIII стр. предисловия).

[13] А. Е. Крымский, *История Персии...*, т. III, стр. 441.

[14] M. N. Semelet, *Le Parterre des Fleuers du Cheick Moslihe-ddin Sa'di de Chiraz*, édition autographique, Paris, 1828 (194 стр. персидского текста и XI стр. предисловия).

[15] E. B. Eastwick, *The Goolistan (Rosegarden) of Sheikh Sa'di of Shiraz*, A new edition. 1850 (текст 213 стр. carefully collated with original mss..., Hertford, in-folio).

тить, что издание Генция, будучи редким явлением для того времени, во многих отношениях не уступает большинству позднейших публикаций *Гулистāна*. Однако текст этого издания, как и других памятников восточной литературы, изданных в XVII в., помимо многочисленных описок и опечаток, содержит все интерполированные стихи и рассказы, известные по рукописям и отмеченные еще в XVI в. турецкими комментаторами и переводчиками *Гулистāна*. С другой стороны, отсутствует довольно большое количество подлинных стихов, афоризмов и рассказов (например, рассказы 19 и 31 из второй главы, 19 — из седьмой главы и т. д.).

Большего и нельзя было ожидать от издания Генция. Издатель, хотя сам он об этом ничего не говорит, судя по характеру некоторых грубых ошибок (например, в начале 17-го рассказа из пятой главы вместо سلطان محمد خوارزم شاه дается سلطان شاه خوارزم محمود), свойственных турецким изданиям, для своей публикации пользовался только одной рукописью турецкого происхождения, все ошибки и дефекты которой были повторены в печатном тексте.

Тем не менее изданию Генция, которое впервые познакомило европейцев с бессмертным творением Са'дӣ, принадлежит одно из почетных мест в истории изучения *Гулистāна*.

После издания Генция новый текст *Гулистāна* появился лишь в 1791 г. в составе первого тома *Куллӣйāта* Са'дӣ, опубликованного английским востоковедом Харингтоном в Калькутте [7].

По мнению проф. Е. Э. Бертельса, «это издание в отношении точности не выдерживает ни малейшей критики. Не будет большим преувеличением сказать, что погрешностей в нем больше, нежели правильных мест» [8].

Вскоре после этого издания (в 1806 г.) персидский текст и английский перевод *Гулистāна* опубликовал Ф. Гладвин [9].

В 1809 г. в Лондоне это издание было повторено, а в 1838 г. вышло в третий раз (там же). В своем кратком предисловии издатель указывает, что текст настоящего издания основывается на «одной очень ценной рукописи, писанной почерком насх», которая сверялась «с пятью другими списками» [10].

Текст издания Гладвина, однако, полон грубейших опечаток и ошибок [11] и по сравнению с текстом, изданным Генцием, является шагом назад,

---

[7] J. H. Harington, *The Persian and Arabick works of Sadee in two volumes*, vol. I containing his Risalets, Goolestan etc., Calcutta, 1791.

[8] [Е. Э. Бертельс, *Рецензия на монографию*] *H. Massé. Essai sur le poéte Saadi* (журн. «Восток», кн. 3, М.—Пг., 1923), стр. 193.

[9] F. Gladwin, *The Golistan of Muslahuddeen shaik Sadi of Sheeras*, with an English translation and notes, Calcutta, 1806 (текст 251 стр. in-folio).

[10] Ibid, p. 1.

[11] Об издании Гладвина см.: А. Е. Крымский, *История Персии...*, т. III, стр. 441.

На засоренность текста *Гулистāна* обратили внимание еще в XVI в. некоторые из его комментаторов и толкователей. Так, например, известные турецкие филологи XVI в. Сурӯрӣ и Судӣ, комментируя *Гулистāн*, попутно старались восстановить первоначальный текст произведения. Однако их работа, естественно, не могла привести к серьезным результатам при тогдашнем состоянии науки, да и сами труды ученых XVI в. тоже дошли до нас в искаженном виде.

* *
*

На Востоке, так же как и на Западе, *Гулистāн* издавался неоднократно. В настоящее время можно насчитать около двухсот различных литографированных и печатных изданий текста, опубликованных в разное время в Иране, Средней Азии, Турции, Египте, Афганистане, на Кавказе, а также в Европе.

Однако значительное число этих изданий, выпущенных либо в чисто коммерческих целях, либо в качестве учебных пособий, по выражению одного иранского ученого, является «базарными публикациями» и содержит «такие грубые ошибки и искажения, которых не мог даже представить себе дух великого поэта»[3]. Действительно, текст большинства имеющихся изданий *Гулистāна*, засоренный всевозможными переделками, добавлениями и пр., искажен до неузнаваемости и не представляет никакой научной ценности. Остановимся вкратце на разборе и характеристике только наиболее важных изданий.

В Европе с *Гулистāном* познакомились очень рано. Еще в 50-х годах XVII в. известный саксонский ученый и путешественник Адам Олеарий, посетивший за несколько лет до этого Иран, собирался издать текст *Гулистāна* с немецким переводом. Однако его намерение предвосхитил другой саксонец, проживший семь лет на Востоке, ученый-ориенталист Георгий Генций[4], выпустивший в 1651 г. в Амстердаме роскошное издание текста *Гулистāна* вместе с латинским переводом[5].

После появления издания Генция, как указывает акад. А. Е. Крымский «Олеарию не было смысла издавать „Голистан" по-персидски, и он ограничился напечатанием своего немецкого перевода»[6]. Следует отме-

---

[3] کلیات سعدی شیرازی، مقدمه عباس اقبال، تهران، سنه ۱۳۱۶ (далее — *Куллӣйāт-и Са'дӣ*).

[4] А. Е. Крымский, *История Персии, ее литературы и дервишеской теософии*, т. III, М., 1917, стр. 441.

[5] Musladini Sadi, *Rozarium Politicum, sive amoenium Sortis Humane Theatrum*, de Persicio Latinum versum necessaique illustratum a Georgio Gentio, Amselegami CDCLI (531 стр. in-folio, XI стр. предисловия и посвящения издателя. Персидский текст помещен на левых страницах, а перевод — на правых).

[6] А. Е. Крымский, *История Персии...*, т. III, стр. 441.

дячих истинах, которых справедливость все признают... но которые всем надоели, никого не убеждают...» [2].

Выражаясь словами самого автора, в *Гулистāне* «жемчуг целебных наставлений нанизан на нитку прекрасного слога, а горькое снадобье полезных советов приправлено медом изящных шуток».

В увлекательных и действительно полных тонкого юмора рассказах *Гулистāна* Са'дӣ создал целую галерею высокохудожественных образов, с поразительной полнотой рисующих яркую, реалистическую картину жизни различных слоев феодального общества не только Ирана, но и всего Ближнего Востока XIII в. Это образы простых честных тружеников, к которым с особенной симпатией относился поэт, и царей с вельможами-самодурами, которых ненавидел народ, дервишей-бедняков, вынужденных вести голодный, «аскетический» образ жизни, представителей официальной религии, призывающих обездоленных и несчастных терпеливо переносить «посланную им свыше долю».

По своему социальному происхождению автор *Гулистāна* принадлежал к средним слоям феодального города. Будучи выходцем из среды городского населения, он явился одним из первых выразителей его взглядов и чаяний. Произведение Са'дӣ представляет большую ценность как первый памятник персидской литературы, на страницах которого нашли отражение жизнь и быт средневекового восточного города.

Помимо своего художественного и историко-литературного значения, *Гулистāн* представляет значительный интерес как источник, содержащий большое количество историко-географических сообщений, а также автобиографических сведений. *Гулистāн* является также чрезвычайно ценным **памятником** персидского языка классического периода.

Благодаря тесной связи с народным творчеством, с народным мировоззрением и языком *Гулистāн* сразу же после написания приобрел широкую известность по всему Ближнему и Среднему Востоку и до сего времени пользуется огромной популярностью среди широких кругов населения. Значительная часть афоризмов и изречений *Гулистāна* прочно вошла в живую речь, стала народными поговорками и пословицами.

Книга Са'дӣ переписывалась в большом количестве экземпляров в Иране, Средней Азии, Турции, Египте, Индии и в других странах. Поэтому не удивительно, что *Гулистāн* уже при жизни поэта был сильно засорен всевозможными искажениями, добавлениями и переделками.

В дальнейшем количество этих искажений и переделок, вносимых либо вследствие невежественности и небрежного отношения переписчиков, либо по другим причинам, еще более возросло и даже образовалось несколько так называемых версий текста *Гулистāна*.

---

[2] В. Г. Белинский, Сбор. соч. в трех томах, М., 1948, т. II, стр. 64.

ОСНОВНЫЕ ПУБЛИКАЦИИ *ГУЛИСТА̄Н* СА'ДӢ, ОПИСАНИЕ ИСПОЛЬЗОВАННЫХ РУКОПИСЕЙ И ПРИНЦИПЫ СОСТАВЛЕНИЯ ТЕКСТА

Гулиста̄н (*«Сад роз»*) — гениальное творение великого персидского поэта Са'дӣ Ширазского, органически вошедшее и в золотой фонд классической таджикской литературы, по праву занимает одно из почетных мест в сокровищнице мировой культуры. Это произведение наряду с *Буста̄ном* — едва ли не единственный памятник литературы Ирана XIII в., на страницах которого нашли яркое отражение важнейшие стороны жизни общества того времени, в том числе и народная борьба против иноземных завоевателей и местных феодалов. *Гулиста̄н* возник на почве народного творчества, неразрывно, глубокими корнями связан с народной культурой и традициями, с народным мировоззрением и народным языком.

Это произведение представляет собой своего рода сборник коротких рассказов и поэтических афоризмов, в которых рифмованная проза переплетается со стихами. По общему характеру этих афоризмов и содержанию большинства рассказов книга в целом принадлежит к числу так называемых поучительных, дидактических произведений.

Гулиста̄н — одно из тех дидактических произведений, о которых В. Г. Белинский говорил: «Они... выходят из живого и пламенного вдохновения, а не мертвого и холодного рассудка, берут у поэзии все ее краски, говорят душе образами, а не отвлеченными идеями. В основе их глубокое миросозерцание и благородный юмор, форма дышит красками вдохновенной поэзии, мысль мощно охватывает душу читателя и высказывается резко и определенно» [1].

Основная цель поэмы Са'дӣ — преподать советы и наставления этического или чисто практического характера. Но эти поучения даны автором либо в форме увлекательных рассказов, живых картин, либо в проникнутых чувством глубокого гуманизма изречениях, через конкретные образы, «а не в холодной аллегории, не в моральных сентенциях и хо-

---

[1] В. Г. Белинский, Собр. соч. в трех томах, М., 1948, т. II, стр. 62, 64.

ОГЛАВЛЕНИЕ

Стр.

Ответственный редактор
А. Н. БОЛДЫРЕВ

Са'дй
Гулистāн

*Утверждено к печати
Редакционным советом востоковедной литературы
при Отделении исторических наук
Академии наук СССР*

*

Редактор издательства *Н. Б. Кондырева*
Художник *А. М. Олевский*
Технический редактор *А. К. Красная*
Корректоры *Г. А. Невелева*, *М. М. Хасман*

Сдано в набор 17/I 1959 г. Подписано к печати 9/VII 1959 г.
Т—008130 Формат 84×108 1/16 Печ. л. 45 Усл. п. л. 73,8 Уч.-изд. л. 38,41
Тираж 3200 экз. Зак. 8 Цена 26 руб.

Издательство восточной литературы
Москва, Центр, Армянский пер., 2.

*

Русский текст набран в типографии Издательства восточной литературы
Отпечатано в ротапринтном цехе Издательства восточной литературы
Москва, Центр, Армянский пер., 2.

ИНСТИТУТ ВОСТОКОВЕДЕНИЯ

САʿДӢ

ГУЛИСТĀН

Критический текст, перевод, предисловие и примечания Р. М. Алиева

МОСКВА · 1959

АКАДЕМИЯ НАУК СССР

ПАМЯТНИКИ ЛИТЕРАТУРЫ НАРОДОВ ВОСТОКА

ТЕКСТЫ

Большая серия

III

ИЗДАТЕЛЬСТВО ВОСТОЧНОЙ ЛИТЕРАТУРЫ

САʼДИ

ГУЛИСТАН